عیون اخبار الرضا علیه السلام

نسخه علی بن موسی الرضا

این نسخه از کتاب عیون اخبار الرضا همزمان با سالروز شهادت امام رضا علیه السلام در سال ۱۴۴۱ هجری قمری با دستخط منسوب به آن حضرت منتشر شد

محمد بن علی بن حسین بن موسی بن بابویه قمی مشهور به شیخ صدوق، عالم بزرگ شیعی قرن چهارم هجری قمری است.از این عالم بزرگ آثار بسیاری به جای مانده است. ابن‌بابویه از دو نظر بسیار اهمیت دارد؛ یکی آن‌که او از بزرگ‌ترین محدثان شیعه در عصر غیبتِ کبراست و از ۲۵۰ محدث روایت نقل کرده و حدود ۴۵۰ کتاب و رساله دارد که مبنای همهٔ آن‌ها روایت است، همچنین او یکی از کتب اربعهٔ شیعه را، به نام مدینهٔ‌العلم، نوشته است. ابن‌بابویه، هم‌زمان با کلینی و پیش از شیخ طوسی، جمع‌آوری و تنظیم و دسته‌بندی روایات شیعه را آغاز کرد و بدین ترتیب، مانع پراکندگی و از دست‌رفتن آن‌ها شد، این عالم بزرگ همچنین در تبیین عقاید شیعی و طرح‌ریزی نظام عقیدتی و کلامی شیعه در پرتو روایات امامان شیعه نقش بسیار مهمی ایفا کرده است.

«مدینهٔ‌العلم،من لایحضره الفقیه،معانی الاخبار،امالی،علل الشرایع،کمال‌الدین و تمام النعمهٔ» و «الاعتقادات »از آثار این عالم بزرگ جهان تشیع هستند.

این کتاب با دستخط منسوب به آن حضرت که از قرآن منسوب به امام رضا علیه السلام در کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی با شماره ۱۵۸۶ نگهداری میشود اقتباس شده نگارش شده است

از کتاب شریف «عیون اخبارالرضا» باید هم‌ردیف نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه یاد کرد، در کتب حدیثی وقتی به کتاب کافی می‌رسیم، می‌بینیم که احادیث موضوعی چیده شده است. کتاب نهج‌البلاغه تمام احادیث امام علی(ع)، صحیفه سجادیه تمام دعاهای امام سجاد(ع) و کتاب «عیون اخبارالرضا» تألیف شیخ صدوق هم تمام کلمات امام رضا(ع) را شامل می‌شود. با توجه به اینکه به نهج‌البلاغه و صحیفه سجادیه توجه شده است، اما عیون اخبارالرضا نه در دانشگاه‌ها، نه در حوزه‌های علمیه و نه در آستان قدس رضوی جزء کتاب‌های درسی نیست و این بی‌توجهی به مواریث اسلامی است که جای توجیه ندارد.

احادیث کتاب عیون اخبار الرضا ، یا گفته‌های خود امام رضا(ع) است و یا احادیثی است که او از امامان پیش از خود، روایت کرده است. این اثر از منابع مهم شیعه در موضوعات فقهی، اخلاقی ، سیره و کلامی به شمار می‌رود و در میان علمای شیعه به عیون الأخبار شهرت دارد. و در ۶۹ باب به شرح زیر توسط شیخ صدوق تالیف شده است

۱ علّت ملقّب شدن حضرت علیّ بن موسی علیهما السّلام به رضا
۲ آنچه در باره مادر گرامی آن حضرت علیه السّلام و اسم ایشان روایت شده است.
۳ زمان ولادت حضرت رضا علیه السّلام.
۴ تصریح و نصّ امام کاظم علیه السّلام در باره امامت و وصایت فرزندشان حضرت رضا علیه السّلام که ۲۸ یا ۲۹ مورد آن ذکرخواهد شد.
۵ نسخه وصیّت حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام.
۶ نصوص و تصریحات در باره امامت حضرت رضا علیه السّلام در ضمن دوازده امام علیهم السّلام.
۷ گوشه هایی از تاریخ امام کاظم علیه السّلام با هارون الرّشید و موسی بن مهدیّ.
۸ اخباری که در باره صحّت وفات امام کاظم علیه السّلام روایت شده است.
۹ ساداتی که هارون الرّشید، بعد از به قتل رساندن امام کاظم علیه السّلام همگی را در یک شب به قتل رساند و اینان غیر از ساداتی هستند که در سائر اوقات به قتل رسیدند.
۱۰ علّت توقّف واقفه بر امام کاظم علیه السّلام و عدم قبول امامت رضا علیه السّلام
۱۱ اخبار و خطبهای که از حضرت رضا علیه السّلام در باره توحید رسیده است.
۱۲ مناظره امام رضا علیه السلام با اهل اذیان ذرباره توحید در حضور مامون
۱۳ مناظره امام رضا علیه السّلام با سلیمان مروزیّ عالم خراسان در باره توحید، در حضور مأمون.
۱۴ مناظره دیگری از امام رضا علیه السّلام با اهل سائر ادیان و جوابی که به علیّ بن محمّد بن جهم در باره عصمت انبیاء علیهم السّلام داده اند.
۱۵ مناظره دیگری از حضرت رضا علیه السّلام با مأمون در باره عصمت انبیاء .
۱۶ سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره اصحاب الرسّ
۱۷ :سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره آیه شریفه ».وَ فَدَیْناهُ بِذِبْحٍ عَظِیمٍ«
۱۸ سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره حدیث نبویّ ».:أنا ابن الذّبیحَین«
۱۹ سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره علامات امام.
۲۰ سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره صفت امام و امامت و فضل امام و رتبه امام.
۲۱ سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره ازدواج حضرت فاطمه علیها السّلام.
۲۲ سخنان حضرت علیه السّلام در باره ایمان و اینکه ایمان عبارت است از معرفت قلبی، اقرار به زبان و عمل با اعضاء و جوارح.
۲۳ سخنان و مناظره حضرت رضا علیه السّلام با مأمون در باره فرق بین ».امّت « و » عترت«
۲۴ سخنان حضرت در باره مرد شامی و سؤالات او از امیر المؤمنین علیه السّلام.
۲۵ سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره زید بن علیّ علیه السّلام.
۲۶ سخنانی نغز از حضرت رضا علیه السّلام در موضوعات مختلف.
۲۷ سخنان حضرت رضا علیه السّلام در باره هاروت و ماروت.
۲۸ سخنان حضرت رضا علیه السّلام در مسائل گوناگون.
۲۹ آنچه از حضرت رضا علیه السّلام در نعت و وصف حضرت رسول صلی اللّه علیه و آله نقل شده است.
۳۰ سخنان گردآوری شده از حضرت رضا علیه السّلام.
۳۱ علل و فلسفه مسائل گوناگون که توسّط حضرت رضا بیان شده است.
۳۲ نامه حضرت رضا علیه السّلام به محمّد بن سنان در جواب به سؤالات او در باره علّت و حکمت یا فلسفه احکام مختلف.
۳۳ علّت و فلسفه احکامی که فضل بن شاذان، در آخر آن، گفته است آنها را از حضرت رضا علیه السّلام در دفعات مختلف شنیده و جمع نموده است و سپس به علیّ بن محمّد بن قتیبه نیشابوری اجازه روایت آن را داده است.
۳۴ مطالبی که حضرت رضا علیه السّلام در باره اسلام ناب و احکام دین برای مأمون نوشتند و نیز اخباری از آن حضرت.
۳۵ وارد شدن حضرت رضا علیه السّلام به نیشابور و محلّه و خانهای که آن حضرت در آنجا منزل کردند.
۳۶ سخنان حضرت رضا علیه السّلام در مربعه نیشابور، در حالی که از نیشابور به قصد مأمون که در مرو بود، خارج میشدند.

۳۷ خبری نادر از حضرت رضا علیه السّلام.
۳۸ خروج حضرت رضا علیه السّلام از نیشابور به طرف طوس و از طوس به سمت مرو.
۳۹ دلیل قبول کردن حضرت رضا علیه السّلام ولایت عهدی مأمون را، و نیز مسائلی که در این زمینه اتّفاق افتاد و افرادی که از این مسأله ناراحت بودند و کسانی که از این امر راضی و خشنود بودند و مطالب دیگر، و علیّ بن حسین علیهم السلام در این مطلب سخنی دارد.
۴۰ استسقاء مأمون به توسّط حضرت رضا علیه السّلام و قدرت نمایی خداوند در قبول دعای حضرت رضا علیه السّلام و در موردنابود کردن کسی که منکر معجزه حضرت در آن روز شد.
۴۱ کارهای مأمون برای راندن مردم از محضر و مجلس حضرت رضا علیه السّلام و اهانت کردن به آن حضرت و نیز دعای حضرت رضا علیه السّلام.
۴۲ اشعاری که حضرت رضا علیه السّلام در باره حلم و گذشت کردن از مردم نادان و سرزنش نکردن دوستان و محبّت به دشمن،به گونهای که دوست شود، و نیز رازداری، برای مأمون خواندند .و نیز اشعاری که حضرت رضا علیه السّلام خواندهاند و به عنوان ضرب المثل از آن استفاده نموده اند.
۴۳ خلق و خوی پسندیده و کیفیّت عبادت آن حضرت علیه السّلام.
۴۴ مناظراتی که مأمون با مخالفین اهل سنّت ترتیب میداد و طیّ آن با آنها به مجادله برمیخاست، و به این ترتیب سعی میکرد نظر حضرت رضا علیه السّلام را به خود جلب کند.
۴۵ سخنان امام رضا علیه السّلام در بیان کیفیّت معجزات و علم غیب ائمّه علیهم السّلام و نیز ردّ غلاۀ و مفوّضه
۴۶ چهل معجزه از حضرت رضا علیه السّلام.
۴۷ معجزه حضرت رضا علیه السّلام در مستجاب شدن دعای ایشان در مورد بکّ ار ابن عبد اللّه بن مصعب بن الزّبیر که به آن حضرت ظلم و جفا نمود.و عاقبت همان طور شد که حضرت ، »من بغداد را نمیبینم و بغداد مرا نمیبیند
۴۸ معجزه آن حضرت در مورد اینکه فرمود من بغداد را نمیبینم و بغداد مرا نمیبیند و عاقبت همان طور شد که حضرت فرمودند.
۴۹ معجزه آن حضرت در مستجاب شدن دعای ایشان در حق برامکه و خبر دادن حضرت در مورد اتفاقاتی که برای آنها خواهد افتاد و نیز اینکه از طرف هارون به آنها، بدی نخواهد رسید.
۵۰ معجزه آن حضرت در پیشگویی این نکته که با هارون در یک مکان دفن خواهند شد.
۵۱ خبر دادن حضرت رضا علیه السّلام در باره مسموم و شهید شدن خویش و نیز مدفون شدن در کنار هارون الرّشید.
۵۲ فراست حضرت رضا علیه السّلام و تشخیص اهل ایمان و اهل نفاق از یک دیگر.
۵۳ آشنائی حضرت رضا علیه السّلام به تمام زبانها.
۵۴ معجزه حضرت رضا علیه السّلام در پاسخ دادن به سؤالات حسن به علیّ وشّاء قبل از اینکه او سؤالات خود را مطرح کند و دو معجزه دیگر.
۵۵ جواب حضرت رضا علیه السّلام به سؤال ابی قرۀ دوست جاثلیق.
۵۶ سخنان حضرت رضا علیه السّلام با یحیی بن ضحّاک سمرقندیّ در باره امامت در حضور مأمون.
۵۷ گفتار حضرت رضا علیه السّلام با برادرشان زید در موقعی که او بر دیگران حاضر در مجلس فخرفروشی میکرد، و نیز سخنان آن حضرت در باره ساداتی که با سایر شیعه بد رفتاری نمایند و مراقب اعمال خود نباشند.
۵۸ آنچه باعث شد تا مأمون، حضرت رضا علیه السّلام را با سمّ شهید کند.
۵۹ تصریح حضرت رضا علیه السّلام در مورد امامت امام محمّد تقی علیه السّلام.
۶۰ شهادت حضرت رضا علیه السّلام در اثر سمّ دادن مأمون.
۶۱ خبر دیگری از طریق شیعه در باره وفات حضرت رضا علیه السّلام.
۶۲ سخنان ابو الصّلت هرویّ در باره وفات حضرت رضا علیه السّلام و اینکه سمّ را در دانه انگور به حضرت خوراندند.
۶۳ سخنان هرثمۀ بن أعین در باره وفات حضرت علیه السّلام و اینکه سمّ را در انگور و انار به حضرت خوراندند.
۶۴ چند مرثیه برای حضرت رضا علیه السّلام.
۶۵ ثواب زیارت او طیّ خبری که دعبل بن علیّ خزاعیّ -رحمۀ اللّه علیه -از حضرت رضا علیه السّلام در مورد حضرت قائم-عجّ ل اللّه تعالی فرجه -ذکر کرده است و نیز خبر دعبل در موقع مرگش ونوشته ای که بر قبر دعبل دیده شد.
۶۶ ثوابی که حضرت رضا علیه السّلام برای زیارت حضرت معصومه دختر امام کاظم علیه السّلام ذکر فرموده اند.

۶۷ کیفیّت زیارت حضرت رضا علیه السّلام در طوس.
۶۸ زیارتی که از حضرت رضا علیه السّلام برای تمام ائمّه علیهم السّلام نقل شده است و نیز زیارت جامعه دیگری.
۶۹ برکات و استجابت دعا و معجزاتی که از این قبر مطهّر، در این روزگار برای مردم ظاهر شده است.

بنا به گفته شیخ صدوق در مقدمه کتاب، زمانی که صاحب بن عباد دیلمی – وزیر وقت و حاکم شیعی آن دوران – در مدح و ستایش علی بن موسی الرضا(ع) اشعاری را می‌سراید و آن را به او هدیه می‌دهد، وی نیز کتاب عیون اخبار الرضا را به پاس زحمات صاحب بن عباد نگاشته و به او اهدا می‌کند.خود شیخ می‌نویسد:«هدیه‌ای بهتر از این کتاب که از معارف بیکران امام رضا(ع) تألیف شده نیافتم تا در پاسخ دو قصیدهٔ ابن عباد بفرستم »

این کتاب دو جلدی در ۶۹ باب تالیف شده و بارها در کشورهای اسلامی مثل لبنان، عراق و ایران به چاپ رسیده است. گفتنی است این کتاب، برای اولین مرتبه در سال ۱۲۷۵ هـ ق، در تهران چاپ سنگی شد.

از آن جهت که این اثر بسیار مورد توجه علما و اندیشمندان اسلامی قرار گرفته است در طول تاریخ افراد بسیاری آن را ترجمه کرده اند؛علامه مجلسی، محمد صالح بن محمد باقر قزوینی، سید علی بن محمد بن اسد اللّه امام، شیخ محمد تقی بن محمد باقر اصفهانی و مولی علی بن طیفور بسطامی.

میرداماد در مدح این کتاب سروده است:«عیون اخبار الرضا، جلادهنده‌ای است که زنگار غم را از قلب انسان می‌زداید.در تمام روزگار و در نگاه هیچ بیننده‌ای کتابی مانند این کتاب نگاشته نشده است.هر دانشی که بخواهی در آن است و تو را بی‌نیاز می‌کند.مانند خورشید از نور هدایت می‌درخشد و آرزوی قلب را برآورده می‌سازد.»

عیون اخبارالرضا کتابی ارزشمند و مفید در شرح و توضیح بسیاری از عقاید شیعه است. شیخ صدوق با جمع آوری سخنان و بحث های امام رضا(ع)با دیگر اندیشمندان آن دوران بسیاری از مباحث مهم اسلامی را مطرح کرده است.

این نسخه از کتاب عیون اخبارالرضا همزمان با سالروز شهادت حضرت امام رضا علیه السلام با دستخط منسوب به آن حضرت که از قرآن شماره ۱۵۸۶ کتابخانه مرکزی آستان قدس رضوی اقتباس شده توسط حمید رابعی نگارش و به آستان مقدس رضوی اهدا شده است

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد الفرد النور الجواد الرحيم الجواد فاطر الارض والسماء خالق الظلمة
والضياء مقدر الازمنة والدهور مدبر الامر والامور تبارك من فرق العود المطلق على
فاطره واسبغ النائل بما سلف وسبق الذي له الحمد والطول والقوة والجول احمده على
كل الاحوال واشهد له افضل الاعمال واعوذ به من الخبال والضلال واشكره شكرا
استوجب به المزيد واستجير به الموائد واستعينه على ما يبين من الفاقة والوعيد واشهد
ان لا اله الا الله الاول فلا بدء قبله ابدا والاخر فلا بعد انتهاء الفائدة وبقي وسلم
النور والحق واشهد ان محمدا عبده المختار ورسوله الامين المبعوث بالطائفة المبينة
للشرائع فانه ارسله لاقامة الشرع وسنة لتبيين الجنين لنور رحمة للمؤمنين وحجة على الكافرين
ومؤيدا بالملائكة المسومين حين اظهر دين الله على كره المشركين صلى الله عليه وآله
الطيبين واشهد ان علي بن ابي طالب امير المؤمنين وقول المسلمين وخليفة رسول رب العالمين
واشهد ان الائمة من ولده حجج الله الى يوم الدين وورثة علم النبيين صلوات الله ورحمته
وسلامه وبركاته عليهم اجمعين اما بعد قال ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن ويه

العمى العمه مصبح هذا الكتاب رحمه الله عليه وعلى صيدنار من قصائد الصاحب
الجليل كافي الكفاة ابي القاسم اسماعيل بن عباد اطال الله بقاءه وادام دولته وسماءه
وسلطانه واعلاء قدرا هذا السلام الى الرضا علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن
علي بن ابي طالب عليه السلام مصبح هذا الكتاب لجوابه المعموده بقاءه اذ لم ناحد
سنا ابن عبده واحسن موهبا لديه من علوم اهل البيت عي لسلفه بينهم واستمساكه بولايتهم
واعتقاده بفرض طاعتهم و قوله بامامتهم واكرامه لديهم ادام الله عزه واحسانه الى
شيعتهم فاصبا بذلك حق اشامه علي ومعونا به الله لاناديه الى مرضيه ومنه الى الرضى
ومثلاها بذلك بفرض الواجب حقه حضرته داحبا به قوله لبذي وعفوه من بعضي
وبعضه لم جاني منه واهل و الله يسال ذكره بسط بالبذل يده وبسل باليه كلمته ويديم على الجبر
عنده سفل الجبار نعمه وجوده وابتداء بذكر الصدير لانهما سبب لتصنيف
هذا الكتاب وبالله التوفيق قال الصاحب الجليل اسماعيل بن عباد ذكر الله عبوف ابا
السلام الى الرضا عليه افضل الصلوات و السلام باسانيا دانيا الى طوس مسقط طهر
وادخر بقدس بابي سلام الرضا وحط على باكوم دمس لجبر موموس
و الله و الله حلمه صدده من مجلس في الولا مسموس

يا لوكسه مالكا ادى كار نطوس العا سوس
وكسه امكى الوم مريلا مسطا فه فوه السر
لمسعد بالدكا مليعه وبالسا وبالسا مابوس
باسكى و بار ساكى طكسه وحوه كهى سعه سس
لمادابه البواكسه ابكسه دابابها ى دمار سكس

كسه بالبو ى ولاكم وبالبو مد كار عرميوس
با بار بالس بالكى به مع بالله كهود بالى د السوس
و بار بالوكى بالكى بعدم ى العصر على البول العاسس
و حابو البهو عرمعصر ولاس البهد عرنلس
بار س البصه كالهود و مد يلط بهود هم سهس
كم كموبا ى العود مر يس اول به الطرى ى البواوس
بالمهم عبد ماباحبه ى حلد بود ومسط حاموس
باكابامله سوم حبهه عرمه مهاسوباط بالس

لم سلموا والاكبار بوهكم كوف اكبار ام قوى باقوس
باسم حبار العمر اعلقها ماوكل العمو حبل بعسر
كم قوه قكم بكوى كلف هاهاها بعطس
قمسها بالهاجى قايكلف بعل حى بكلو مبوس
بار بار حباك باسيهاد بكم قما بهاف اللوف فى العسر
كوبوا انا ساكى وسالله بعى له الله فى العواكس
كم قكحه قكم بسوها كانها حله الطواوس
و قكه كم بعول قاديها قكس الكد فى العواكس
بملك دو العوبص قايلها ملك سلمار كوس بلعس
بلله الله مابوله حى بوود الامام فى كلوس
و له بابكا فى ابكا السلام بال الوكا حى
بادابوا قكبكا مسكا قكككا
و قكمى كالله البوو اكا ماوكا
بابلع سلام كاكا بكلوس مولاى الوكا

سيد الأنام المصطفى وآل الوصي المرتضى
من جاء حوى أقدسا وساد مهدا أسسا
وقل له من مبلغ نبي الولا مقبوضا
في الصدد لقي حوفه سوط على حوضا
من ناصر عادوا على الموالي مقبوضا
طوحت عنهم مسوطا وله ناصر مسوطا
بأيديهم وله نائل نار قل قديوضا
ناحيا دفعي لمن بأيديهم وناسطا

وله لو قد ودنه وله على حمر النطا
لكن مسعل بعد حطب حوطا
حبلي مدحي بدلا من قصده وحوطا
أمانه مودته على الوطا لوبي
دام نار عباد بها سعته لم يد حطا

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني بهمدان رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم
بن هاشم عن أبيه عن محمد بن أبي عمير عن عبد الله بن الفضل الهاشمي قال قال أبو عبد الله ع
من قال هذا سبعين ألف مرة قبل أن يقوم إلى صلاة الليل حدثنا علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنه
قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن
يزيد النوفلي عن علي بن سالم عن أبيه عن أبي عبد الله ع قال ما قال هذا قائل إلا من الشوق إلى رؤية
ربه عز وجل حدثنا محمد بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال حدثني أبي عن أحمد
بن علي الأيادي عن الحسين بن الجهم قال سمعت الرضا ع يقول ما قال هذا مؤمن سبعين مرة حتى يأتيه
الأمن من الله تعالى ذكره في الدنيا والآخرة ويؤدي هذا كل ملك مقرب و
كل نبي مرسل فاحول الله للصابر الليل النهار على جميع أحواله النفس وأهله الجنة
وأخلاه الكريمة وسترته الرضية وسبغ النائلة وتلقته كل مأمول وصرف عنه كل مجهود
وأطفأ بكل حق مطلوب وأخذه من كل بلاء ومكروه بمن أشهد به من جميع الأئمة ع
يقول في سر أشهده فيهم أن أبرأ عباد أشهد بمن شرط عنه الصروف مصروفة في
قوله في قصيدة أخرى أن أبرأ عباد أشهد بكم كل ما خاف سكانه
وجل الله سبحانه الذي أشهدهم على نفسي خاتمة سبع أشهدني الأخرة محمد والشرة

الطاهره و حبل دوله مسبه الامام منصله السلام معروبه بالدوام ممدده الى التمام موبده
له الى سنادده الابد وناهه له الى ساله الامد نمه وفضله ذكر ابواب الكتاب
و حملها سبه وسور ا الله الى من ا حلها سمى على بن موسى ع الرضا ع
ذكر ما جاء في امر الرضا ع واسمها ع ذكر مولد الرضا ع ع
نص ابى الحسن موسى بن جعفر ع على ابنه على بن موسى ع بالامامه وبالوصيه وذكر صفاتها
وحسور نصا ع ذكر سبه وصيه موسى بن جعفر ع النصوص على الرضا
ع بالامامه ع حمله الائمه الاثنا عشر ع حمل من ا حباد موسى بن جعفر ع مع ما دور الوسد
و مع موسى بن المهدي الاحباد الى دوسف صبه وفاه ابى ابرا هيم موسى بن
جعفر بن محمد بن على بن ابى طالب عليه السلام ذكر من قبله الوسد
من اولاد رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم في لله واحده سدقله لموسى بن جعفر ع
سوى من قبل منهم في سائر الائمه والليل السبب الذي من اجله قبل بالوقف على
موسى بن جعفر ع ما جا من الرضا عليه السلام من الاخبار في التوحيد و خطبه
الرضا ع في التوحيد ذكر مجلس الرضا ع مع اهل الاديان واصحاب المقالات
في التوحيد عند المامون ع ذكر مجلس الرضا ع مع سليمان المروزي متكلم

حوا سار عبد المأمون في التوحيد ذكر مجلس آخر للرضا ع عند المأمون مع أهل
الملل والمقالات وما أجاب به علي بن محمد بن الجهم في عصمة الأنبياء ع ذكر
مجلس آخر للرضا ع
عند المأمون في عصمة الأنبياء ع ما جاء من الرضا في حديث اعتقاد الزيدية
ما جاء من الرضا عليه السلام في قول الله عز و جل و هديناه نجدين عظيم ما جاء
من الرضا عليه السلام في قول النبي صلى الله عليه و آله و سلم أنا أبو الذبيحين
ما جاء من الرضا عليه السلام في علامات الإمام ما جاء من الرضا عليه السلام في
وصف الإمامة والإمام وذكر فضل الإمام ودينه ما جاء من الرضا عليه السلام
في بنوة فاطمة عليها السلام ما جاء من الرضا في الآثار و أنه معرفة بالقلب وإقرار
باللسان وعمل
بأركان الأذكار في ذكر مجلس الرضا ع مع المأمون في الفرق بين النبوة والإمامة
ما جاء من الرضا عليه السلام من حديث الشامي و ما سأل عنه أمير المؤمنين عليه السلام
ما جاء من الرضا عليه السلام في ذم بخل عليه السلام ما جاء من الرضا عليه السلام
من الأحاديث النادرة في قبور شيعة ما جاء من الرضا عليه السلام في فاذوقه

وعادوه فما جاء به الرضا عليه السلام من الاخبار المتواترة فاجاب به
الرضا عليه السلام في صفة النبي صلى الله عليه وآله وسلم من الاخبار المتواترة عن الرضا
عليه السلام فما جاء به الرضا عليه السلام من الاخبار المتواترة فاجاب
عن الرضا عليه السلام من الثلاثة ذكر ما كتبه به الرضا في جواب محمد بن سنان
في جواب مسائله في الثلاثة الثلاثة التي ذكر الفضل بن شاذان في جوابها انه سمعها
من الرضا علي بن موسى في مرو سنة ست وستين ومائة واطلق لنا بن محمد بن قيس
النيسابوري فاجابه عن الرضا عليه السلام فاكتبه الرضا في المأمون من مصر
الاسلام وسواح الدين ومن اجتهاده في جواب الرضا في نيسابور وذكر الذي
النبي نزل بها والمنزلة فاجابه به الرضا في مرو نيسابور و هو يريد قصد
المأمون بمرو حين نادى عن الرضا عليه السلام خروجي الرضا في من
نيسابور الى طوس وعنها الى مرو السنة التي من اجله قتل علي بن موسى الرضا
في ولاية الثقة من المأمون وذكر ما جرى من ذلك و من كونه و من ذكر به و عن
ذلك وقتل بن الجنيد كلامه في ذالك اسسها المأمون الرضا في و ما ادناه الله عز و جل
من القدر في الاسباب لوفي اهلاك من انكر ذلك الوقت ذكر ما اتاه

المأمور من طرف الناس من مجلس الوطا في والاستيفاء به و ما كان من كتابه في
كتب ماأسند الوطا في للمأمور من السنن الهام والسكوت عن الباطل وترك عناد
الصديق في استيلاء النبو حين تكون صدقا في كتمان السر ومما أسنده الوطا في
ونقل به كتب أحلاق الوطا في الكريمة ووضع عنايته كتب
ما كان يتوجه به المأمور إلى الوطا في من مبادئ المعارف الإمامة والتعليل
ما جاء عن الوطا عليه السلام في وجه دلائل الإمامة في والرد على الثلاثة والمقوضة لنفوس الله
دلالات الوطا في في أسار وأدسور دلالة الوطا في في أحاديث
الله كتابه على نكاد بن عبد الله بن مصعب بن الزبير بن نكاد لمأطلمه دلالة فيما
أخبر به من أموره إلى لابن سكاك و لابراه فكان كما قال دلالة في في أحاديث
الله يقال كتابه في أن يوطئ وأحاديثه بما يبني عليهم وإنه لا يضل النهم من الرشد مكروه
دلالة في في أحاديث إنه تكون مع هادورف سنة وأحد أحاديث في إنه سيعلم
مسموما ويقول إلى حين هدور الرشد كيف فواسه الوطا في ومعرفته بأهل الأنهار
و أهل النقاوة معرفته في يمنع النساء دلالة في في أحاديث الميسر بركل الوسا عن
المسائل التي أدبات أن سأله عنها هل السؤال دلالة أخبر له في دلالة أخبر له في

حواب الرضا ع عن سوال ابي قرة صاحب الجاثليق ذكر ما تكلم به
الرضا ع من كتاب السمرقندي في الامامة عند المامون قول الرضا ع لاحمد
بن موسى حين ما اقبل على موسى مجلسه و قوله ع في تفسير سورة السبت من اهل سبت و شرط
المواعدة الاسر الى من ناجاها قبل المامون على بن موسى الرضا ع بالسم
نص الرضا ع على ابنه محمد بن علي عليه السلام بالامامة والخلافة وفاة الرضا ع
مسموما باشارة المامون اياه ذكر خبر ناجوف وفاة الرضا ع من طريق الخاصة
ما حدث به ابو الصلت الهروي من ذكر وفاة الرضا ع و انه سمع عبد
ما حدث به هرثمة بن اعين من ذكر وفاة الرضا ع و انه سمع البشر والزعار
جميعا ذكر شرح ما قبل من المواريث الرضا ع بوابة دنانة الرضا
ع حين ذكره كتاب بن على الجواليقي رحمه الله عليه من الرضا ع النص على القائم بعد الله
فرحه اودكته على ابن اخيه في بوابة الزيادة و حين كتاب عبد وفاته وذكر ما وجد
على قبر كتاب مكتوبا ما جاء من الرضا ع بوابة دنانة قبر فاطمة بنت موسى بن
جعفر ع بقم في كتمة دنانة الرضا ع بطوس مايجب من القول
عند دنانة جميع الائمة ع من الرضا عليه السلام

وبنادة باحوى حامية للوطا في ولجمع الائمة في ذكر فاطمة الشريفة وهنا
من بركة هذا المسجد وعلامات واشياته الذي فيه هذا سنة وسنور ا

الشيخ الجليل من اجلاء شيخنا علي بن موسى الرضا ع

قال ابو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي مصنف هذا الكتاب
رحمه الله قال حدثنا ابي و محمد بن موسى بن المتوكل و محمد بن علي بن ماجيلويه و احمد
بن علي بن ابراهيم بن هاشم و الحسين بن ابراهيم بن ناتانة و احمد بن زياد بن جعفر الهمداني و الحسين
بن ابراهيم بن هشام المكتب و علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن
ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن احمد بن محمد بن ابي نصر البزنطي قال قلت للرضا جعفر محمد
بن علي بن موسى ع يا ابن رسول الله بماذا نعرف انك انت الامام الذي لا يسعنا الجهل بامامته
عنده فقال ع يا احمد و الله وجدنا في كتاب الله تبارك و تعالى انه كان يقول الله عز و
جل في سبحانه وقول لرسوله والائمة من بعده ص في اخذه قال فقلت له يا ابن رسول
واحد من اباءك الماضين ع قول الله تعالى ولرسوله والائمة ع فقال لي فقلت قلم يسم ابوك

من سهم الرضا قال لانه دخل به المأمون من احداثه كما دخل به المواهب من اولاده و لم
يكن ذلك لاحد من آبائه في فضله سمي من سهم الرضا ع حدثنا علي بن احمد بن محمد
بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد
الآدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن سليمان بن حفص المروزي قال كان موسى بن
جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام يسمي ولده عليا ع الرضا و
كان يقول أدعوا إلى ولدي الرضا و هذا لولدي الرضا و قال لي ولدي الرضا
و أدعا حاضره قال نا أبا الحسن

ما جاء في أم الرضا علي بن موسى الرضا ع و أسمائها

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي بمدينة نيسابور في سنة أربع و خمسين و ثلاثمائة
قال أخبرنا محمد بن يعقوب الكليني قدس سره قال أبو الحسن الرضا ع هو علي بن موسى بن جعفر
بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام و أمه أم ولد يسمى تكتم عليه أسمها
أسمها خيزران أبو الحسن موسى بن جعفر ع حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال
حدثنا الكليني قال حدثني حمزة بن محمد الكندي قال سمعت أبي الحسن علي بن موسى يقول و

فاذا أحدنا قط أخوف بأمور الأئمة ع وأحاديثهم ومناكيرهم منه قال أسود
حميدة المصفاة فهي أم أبي الحسن موسى بن جعفر وكانت من أشراف النبط حادثة
مولده وأسمها نجمة وكانت من أفضل النساء عقلا ودينا وأخلاقا لمولاتها حميدة
المصفاة حين أنها ما حاضت بين يديها منذ ملكتها أحلالا لها فقالت لأنها موسى ع ليس أن
تكون حادثة فإذا أنت قط أفضل منها ولست أشك أن الله تعالى سيظهر نسلها أن
كان لها نسل وقد فيها لك فأسوقت حديثها فلما ولدت له الرضا ع سماها الطاهرة قال
وكان الرضا ع يوضع كسوتا وكان أم الجواد فقالت أخبرني بموضع فقد لها أنفس الذي
فقالت فأنت فقد والله فأنفس الذي ولدت على وجه من كلاب وسبين وقد نفس منذ
ولدت قال الحاكم أبو علي قال الصولي والدليل على أن أسمها نجمة قول الشاعر يمدح
الرضا ع ألا أن خير الناس نفسا ووالدا وقد قطا وأجدادا على المصطفى
أتاه به للعلم والحلم تابعا أمامان يوكى جهة الله نجمة
وقد سئل قوم قد السؤال عن أبوابهم من الناس ولم أدوه له وما لم يقل به دوابه
وسماها أبي لا أحقه ولا أبطله بل الذي لا أشك فيه أنه لم أبي أبوابهم من الناس قوله

كي تعال ياموي عالم على ايله عادلا شاهدا
يادي لهم طادها موتها و لاسيه الطادف الالدا
تمر عليكم ياموالكم وسطور مر مايه واحدا

فلايمد ايالله مسيطرا تكور لاعدايكم حامدا
فطاف هسمط في هدد كماقطر الوالد الوالدا
قال الصول وحدف هده الاياف يط ايل على طهر دهر له تقول فه ايسكن ايحي لسمه
في على سن الوطا حي سلي منوي فطوف فادا هو تسمى في العدد المامور لار عبد المطلب
هو الامر مر ايايهما حمسا وتكم مر ايسما سا الوف هد حا في الاسماد كسرا منقاف
قولهم طاف الهالار فهاحا سعما حال تكن وحال تكما
قال الصول وكاس لايوا هم بر الشاس الصول عم ايمي الوطا حي مدايي كسره ايطهر ها
ثم ايطلي الى ار سر ها وسعها فاحد ها مر كل مكار و هدوي قوم ار ام الوطا حي
يسمى سكر الوتيه وسمى ايدوي وسمى يمه وسمى سمار وتكن ام السر

حدثنا محمد بن عبد الله بن نمير العوفي وكان الله عنه قال حدثنا أبي عن أحمد
بن علي الأبار قال حدثني علي بن موسى عن أبيه قال لما أشرف المهدي أبو موسى بن جعفر في
أم الرضا في بغداد حمدة أنها دامت في المنام رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم يقول لها يا حمدة هي بنت لابنك موسى فإنه سيولد له منها خير أهل الأرض فهي له خلفا
ولدت له الرضا في سنة إحدى وأربعين ومائة وكانت لها أسماء منها تكتم وأروى وسكن وسمانة
وتكتم وهو أخر أسمائها قال علي بن موسى سمعت أبي يقول سمعت أمي تقول كانت تكتم
تكون لما أشرفت حمدة حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد
بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب عن سعد بن أشيم عن أبي جعفر الثاني عن هشام بن
أحمد قال قال أبو الحسن الأول في أهل مكة أحدا من أهل الشرك قدم قط لا فقال
في بلد قدم أحد أحمر فأطلق بنا فركب وركبنا معه حتى انتهينا إلى الرحل فإذا رجل
من أهل الشرك معه دفتر فقال له أخرج علينا هو خير علينا سبع جواد كل ذلك يقول أبو الحسن
في لا حاجة لي فيها ثم قال له أخرج علينا قال فلعلك تسمي فقال أبي أخرج علينا قال لا والله
فلعلك الأحادية موسى فقال له فلعلك أنت سوطها فإن عليه ثم أشرف في ثم أنه أرسلني
من أشد الله فقال لي قل له كم عاش فيها فإذا قال كذا وكذا فقل قد أحدثها فإنه فقال

ما ادب ار ابعضها من كذا فعلت هذا حديثها و هو لها فقال في لك ولكن من الرجل
كان الذي

منك بالامر فعلت دخل موسى فاسم فقال من ابي موسى فاسم فعله من بعانهم فقال ادب ابكر
منه فعلت فعلت ابكر من هذا فقال احبوا من هذه الوضعة بان اسوتها من ابكي
بلاد المسرف فلبس امواله من اهل الكتاب فقالت ما هذه الوضعة منك فعلت اسوتها
لبس فقالت ماتبي ار تكون هذه الوضعة عندنا ار هذه الهادية تبي ار تكون
عند حتى اهل الادض فلانت عنده الاطلا حتى بلد منه غلاما تدير له سوق الادض وحوتها
قال فاسه نفاهم بلت عنده الاطلا حتى ولدت له غلاما و حدثني بهذا الحديث محمد
بن علي ما حدثونه دكي الله عنه قال حدثني عمي محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن
محمد بن خالد عن هشام بن احمد مثله سوا

في ذكر مولد الكاظم علي بن موسى ع

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني دكي الله عنه قال حدثني الحسن بن علي بن دكريا
بمدينة السلام قال حدثني ابو عبد الله محمد بن خلاد قال حدثني ابي عن ابيه عن جده عن

خاص بن أسد قال سمعت حماد بن أبي المدينة يقول ولد الوكاء علي بن موسى في المدينة
يوم الخميس لإحدى عشرة ليلة خلت من ربيع الأول سنة ثلاث وخمسين ومائة من الهجرة
شدوقاه بأبي عبد الله في يمين سبر ويوف تلويف فوته نقال لها سبابك من دسابي يوقار ودوف
داد حمد بن فيطه الكابوف الفه إلى فقا فوور الوسد إلى خانه مطل الفله و دلطوف
سفو دمكار لسبع بقين من يوم الجمعة سنة ثلاث وماسين و هدم عموه سنا وادسين سنة وسنة أسفو
منقا مع أبيه موسى بن جعفر في سنا وخسوين سنة وسفوين و شد أبيه أبام أمامته خسوين سنة وادسنة
أسفو وقام في الأمر وله سبع وخسوين سنة وسفوار و كاوف أبام أمامته في نفه ملك الوسد
ثم ملك شد الوسد محمد المسوف بالأمين و هو أبن دشده ثلاث سنين و خمسة وخسوين يوما
ثم خلع الأمين وأخذ عمه أبراهيم بن شكله أدشه خسو يوما ثم أخرج محمد بن دشده من
الجسر ويوع له بأنه و خلوف الملك سنة وسنة أسفو وثلاثة وخسوين يوما ثم ملك عبد الله المأمون
خسوين سنة وثلاثة وخسوين يوما فأخذ السوف ملكه لعلي بن موسى الوكاء في شهد المسلمين من
عودكاه و دلك شد أن هدده بالعزل والقي عليه موه شد أخرج في كلفاتي عليه حين
أسوف من أبيه على الفلاك فقال في اللهم أنك هدبقيس من الألفاظ شد إلى الفلكه و
هداكو هت وأكطودت كما أسوفت من قبل عبد الله المأمون على العزمين لم أعزل

ولاية عقده و هداكم به واصطفاه كما اصطفى يوسف وداناه في ناد قل
كل واحد منهما الولاية من طلبه دعاه اللهم لا عقد الا عقدك و لا ولاية الا من قلك
فوفق لاقامة دينك واحيا سنة نبيك محمد صلى الله عليك و ابنه النبي وسلم
المولى ابنه وسلم النبي ثم قال في ولاية العقد من المامور و هو ناك حين يرحل نار لا يولي
احدا و لا يزول احدا و لا ينزل دينا و لا ينسه و نار يكون في الامر مسوا من سند فاحد
المامور له النسه على الناس الماضر منهم والنام فكارهين فاطفو للمامور من الوكا في قبل وعلم
و حسن تدبير حسده على ذلك و حقد عليه حين كان كدده منه فحدد به وقبله بالسم ومضى
الى دكوار الله تعالى وكرامته حدثني محمد بن عبد الله بن نعيم العرني ذكر الله عنه قال
حدثني ابي عن احمد بن علي الايكاني عن علي بن موسى عن ابيه قال سمعت ابي يقول سمعت
يمنه ام الوكا في يقول لما حملت بي على لم ابصر بعد الحمل وكنت اسمع هاتف يتبينا ويقلنا
ويمسحنا من بطن فتحين ذلك ويقول فداناسمه لم اسمع سنا قلما وكنت وضع على الارض
واضعا يديه على الارض داعيا داسه الى السما يرفع سبعة كانه يكلم قد خر الى ابوه موسى
بن جعفر في فقال لي يا بني كرامة ذلك فاولته ابانى حوقه بنا فادرى ابنه
الامر واقام في الابنه وكنا نما الوراث فيكنه ثم دكه الى فقال حدثه قانه نعمه الله تعالى

في ادعاء نص أبي الحسن موسى بن جعفر عن علي أبيه الوكالة علي بن موسى بن جعفر في الإمامة والوصية

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثني الحسين بن عبد الله بن محمد بن حسين عن أبيه عن الحسين بن موسى الخشاب عن محمد بن الأشعث عن أحمد بن الحسن الميثمي وكان وجها قال حدثني محمد بن إسماعيل بن العباس الفارسي قال كنت عند أبي الحسن موسى بن جعفر في وقت شكايته شدته فقلت له إن كان ما أشار إليه الله إن لا يريناه قال من قال علي أبي وكيله كيلي وهو وكيلي وخليفتي من بعدي

نص آخر حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار وسعد بن عبد الله جميعا عن أحمد بن محمد بن عيسى الأشعري عن الحسن بن علي بن يقطين عن أخيه الحسين عن أبيه علي بن يقطين قال كنت عند أبي الحسن موسى بن جعفر في وقت وفاته فسأله أبي عن الإمام بعده فقال يا علي إن أبي سيد ولدي وهو يومئذ خير ولدي أفأسأله عن حجته فقال يا علي إن الله تبارك وتعالى لم يزل يختار من أصلابه أنبياء وأوصياء فيضع سره حيث يشاء

نص آخر حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن عبد الله بن محمد بن عيسى عن الحسن بن محبوب وعمار بن حيان عن الحسن بن سيف الصيقل قال كنت أنا وفيه بن الحكم و

علي بن نعمان سمعت فقال علي بن نعمان كنت عند أبي عبد الله عليه السلام جالسا
فدخل عليه أبو بصير فقال يا علي هذا سيد ولد أبي وقد أتيناك في مسألة
يراجعه فيها ثم قال ويحك كنت أنت وأبو بصير سمعت أبا الله منه كما قلت
لك فقال نعم أحفظ أبو الله أن الأمر فيه من سيده نصر أخبرنا محمد بن موسى بن
المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي عن أحمد بن أبي عبد الله
البرقي عن أبيه عن ابن محبوب عن داود بن فرقد عن علي بن نعمان قال قال لي موسى بن
جعفر أتيت منه فقال نعم وأشار بيده إلى أبو بصير فقال أبو بصير
حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا الحسين بن محمد بن عبد الله بن جبلة عن أبيه عن الحسين بن
موسى الشيباني عن محمد بن الأصبغ عن أبيه عن عثمان بن القاسم قال قال مسعود بن نوح بن نوح
دخلت على أبي الحسن موسى بن جعفر في يوم فقال لي يا مسعود أتعلمت ما أحدثت
يوم فيما قلت لا قال فقمت على أبي وقلت وأشار بيده إلى أبو بصير
وإلى موسى فقد خبرت عنه وفيه بدلت وأعلم أبي أمرت بهذا قال فقمت عليه
ففيه بدلت وأعلمته أن أمري بدلت ثم جعل مسعود فاحد الأموال إلى كاشف بيده
وكسوها نصر أخبرنا محمد بن الحسين بن أحمد بن الوليد قال حدثنا محمد بن الحسين

الصفار عن الحسن بن موسى الخشاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن حكم
بن أيمن عن داود بن كثير قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام جعلت فداك وقعت للموت فلما
أن صار كورقة من قال إلى أبي موسى فصار ذلك الكور هو الله ما شككت في موسى
عليه السلام طرفة عين فقال يا أبا محمد إن الحسن موسى قائم له جعلت
فداك إن صار كورقة من قال إلى أبي قال فصار ذلك الكور هو الله ما شككت
في علي عليه السلام طرفة عين فقال يا أحمد حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثني سعد بن عبد
الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد بن اليقطين قال حدثنا محمد بن سنان عن
داود الرقي قال قلت لأبي إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام جعلت فداك قد كنت أحدث
عن الإمام بعدك قال فأشار إلى أبي الحسن الرضا عليه السلام وقال فداك أخي عن بعض
أخي حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد اليقطيني و أحمد بن محمد
بن أبي نصر البزنطي عن أبي علي الخياط عن داود الرقي قال قلت لأبي إبراهيم موسى
الكاظم عليه السلام جعلت فداك قد كنت أحدث عن الإمام بعدك و لا أقاطع
أخي عن الإمام من بعدك فقال يا أبا علي عليه السلام نص أخي حدثني أبي و محمد بن الحسن بن

احمد بن الوليد و محمد بن موسى بن المتوكل و احمد بن محمد بن يحيى العطار و محمد
بن علي ماجيلويه رضي الله عنهم قالوا حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن احمد بن يحيى بن
عمران الاشعري عن عبد الله بن محمد الشاه عن اليسع بن موسى الخياط عن علي بن اسباط عن
اليسع قال لي ابي عبد الله عن ابي الحسن عن عبد الله بن ابان الزيتي عن يونس بن يعقوب
البزاز قال لما اتانا عبد الله عليه السلام طريح مكبه وبين حجاجه فقال لي يا ابا
اسحاق الامامة المنصوص والموصى الاشعري احد منه فاحدث الي سيدنا العبد الصالح عن يعقوب فقال
لي يا ابا اسحاق و قد ايدته وايدناه الى ابنه موسى ع و فيه السلم والحكم والعلم
والنبي والمعجزة بما يتاجي الناس الله فيما احتجوا فيه من امر دينهم و فيه حسن الجواب
و هو من ابواب الله تعالى عز و جل و فيه ابحث عن حق من قد اكله فقال له ابي و
ما هي يا ابن وابي قال يدعي الله فيه عز و جل حق قد الامة وعينها وعلمها ويود فيها
وفهمها و حكمها و حق مولود و حق ناشئ يعز الله به الدين ويبطل به كيد الشر ويلم به
الشعث ويشفي به الصدع ويكسو به العاري ويسع به الجائع ويؤمن به الخائف ويرد به
القطع ويأمن به العباد حق كفل و حق ناشئ يشب به جسمه قد اوثق حلمه قوله حكم وكلمته
علم يرد للناس ما يتلجلج فيه قال فقال ابي يا ابن وابي فكيف له ولد بعده فقال يا ابن عم ان قبض

الكلام و قال يزيد بن لعين انا الحسين بن موسى بن جعفر عن محمد بن علي بن
الحسين بن علي بن ابي طالب قال قال كان ابي عن جده بن الحسين بن علي قال يزيد
بن معاوية من يزيد عبد بن هذا صلى الله عليه وآله قال قبيل ثم قال احبوا ابنا عمادة ابي حبيب
من عبيل فاوصيت الطاهر بالتي فاسرعتهم مع ابي علي واوصيته بوصية الناظر ولقد
دانت رسول الله في المنام و امير المؤمنين عليه السلام معه ومعه جام وسع وعصا و
كتاب وعمامة فقلت له ما هذا فقال اما العمامة فسلطان الله تعالى عز و جل و اما السع
فنور الله عز و جل و اما الكتاب فنور الله عز و جل و اما العصا فقوة الله عز و جل و
اما الجام فجامع هذه الامور ثم قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم والامر يوحى الى علي
ابن ثم قال يزيد انها وديعة عندك فلا يبرحها الا اهلها اوصيا امير الله عليه الانام
اوصاكما و لا تضعوا سم الله تعالى و ان تسلموا من الشهادة فان الله تعالى يقول ان الله
يامركم ان تؤدوا الامانات الى اهلها و قال الله عز و جل و من اظلم ممن كتم شهادة
عنده من الله فقلت و الله ما كتمت لاهل هذا البيت قال ثم قال ابو الحسين بن ثم وصى
رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فقال علي ابن ابي طالب يا علي يود الله وسع بعضهم
وسطي بكمه بعض و لا يبطي وسلم و لا يهل و هذي حكما وعلما و ما اظن مقامك منه انما

موسى كان له نصر فأدخله من سوط فأطلق أموالا وأوصى بما أدخله فأنفذ
منها عنه ومهاود عنه فأخرج ولده وأشهد الله عليهم جميعا وكفى بالله شهيدا ثم قال يا بني
إني أوصيك بما أوصى به أبي إسماعيل بن أبي طالب عليه السلام وإسماعيل بن الميثم
حين أعطى فهم الأول وعلمه وتصريفه وتدبيره و لم يزل يأمر بكلام الأئمة فأدوره بأدبع سنين
فأنفذه بأدبع سنين فأتاه بما شئت يبشر يا رسول الله يقال نصر أخبرنا أبي قال
قال حدثنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الشيخ الياس الأشعري قال
قلت للرضا عليه السلام كيف أصبحت يا أبا الحسن قال أنا و الله على الأمر والخير نصر أخبرنا
حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن
أبيه عن محمد بن خالد البرقي عن سليمان بن جعفر المروزي قال كنت عند أبي الحسن موسى
بن جعفر عليه السلام و أنا أريد أن أسأله أيجيء الناس بعده فلما طال قيامي و قال لي سليمان أين عليا
أبي ووصيه وأيجيء الناس بعدي و هو أفضل ولدي قال نعم يجيء فأشهد له
بذلك عند شيعتي و أهل ولايتي الميسور عن جعفر بن بشير نصر أخبرنا أبي رضي الله
عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد بن اليقطين
قال حدثنا سعد بن زكريا بن آدم عن علي بن عبد الله القاسمي قال كنا

عبدالعزيز بن سنان دخلا على أبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام
فقال لهما أتدريان من أنا قلنا لا قال أنا سيد الأنام وأنا أبو إبراهيم موسى بن
جعفر بن محمد قال من هذا معك قلنا هو علي بن موسى بن جعفر قال فاسألوا الله وكيلي حياته
ووكيل سيدي نصر بن أحمد حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثني سيدي عبد الله بن أحمد
بن محمد بن حسن بن الحسين بن منصور عن عبد الله بن مرحوم قال حدثني من الكوفة بأبيات
المدينة فلما كنت في سفر الطريق لقيني أبي أبو إبراهيم عليه السلام فقال لي الكوفة
فأسأل الله أن يحفظ عليه ضيعة آل محمد وأمره أن أوصلها بالمدينة فقلت آل من أدفعها
إليه فقال قل آل أبي علي فإنه وكيل والقيم بأمري وحدثني نصر بن أحمد حدثنا محمد
بن الحسين بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن
الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن العيص عن عبد الله بن المغيرة وأمه من ولد جعفر بن أبي
طالب قال سألت أبا أبو إبراهيم عليه السلام فقال أتدري لم حبستكم فلا لا قال أسألوا
أبي علي أبي فإنه وكيل والقيم بأمري وجميع من يسألني من كان له عندي دين فليأخذه
من أبي فإنه وكيل وما كان لي عنده فليسبق إلي منه ومن لم يكن له دين من أهل فلا يأتني
إلا بإذنه نصر بن أحمد حدثنا المظفر بن جعفر العلوي السمرقندي رضي الله عنه قال حدثنا

جعفر بن محمد بن مسعود العياشي عن أبيه قال حدثنا يوسف بن السخت عن علي بن القاسم الزيدي
عن أبيه عن كثير بن زيد عن حدير بن أبي حمزة عن محمد بن زيد القاسمي أنه قال لما أراد
السيد علي بن موسى عليه السلام أماما فلما وضع ذلك قال دعاه أبو الحسن موسى بن جعفر عليه
فأوصى إليه

نصر أخبرنا حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن
محمد بن عيسى عن علي بن الحكم عن حدير بن أبي حمزة قال كنا بالمدينة موضع يقال له العاقول
محمد بن زيد يقال لها سد الوقف التي كان يسافر فيها فقلنا له جعلنا الله فداك ما حسبك
قال دعانا أبو إبراهيم عليه السلام سنة خمس دخلا من ولد علي وفاطمة عليهما السلام أنه
بالوصية وبالوصاية خاصة وعامة وبأمره جائز عليه وله ثم قال محمد بن زيد والله
ما جحد لقد عهد له بالإمامة اليوم وبقول الشيعة به من بعده قال حدثني فلان بن نعيم الله و
أيس فدا قال ما جحد إذا أوصى الله فقد عهد له بالإمامة قال علي بن الحكم فأنا
جحدت و هو ساط

نصر أخبرنا حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال حدثني عمي محمد بن أبي القاسم عن محمد بن
علي الكوفي عن محمد بن الفضل عن يونس بن عبد الرحمن عن أسد بن أبي العلا عن عبد الصمد

بن سنان وحماد بن حماد عن عبدالرحمن بن الهياج قال قال أبو الحسن موسى بن جعفر عليه
السلام وكتب له كتابا أسقط منه سبع دخلا من وجوه أهل المدينة نصر أخبرنا
حدثنا أحمد بن زياد جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن
أبيه عن إسماعيل بن مرار وصالح بن السندي عن يونس بن عبدالرحمن عن حسين بن سنان
قال أقام لنا أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام كما أقام رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم علي يوم خيبر حين قال يا أهل المدينة أو قال يا أهل المسجد هذا وكيل من بقي

نصر أخبرنا حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثنا محمد بن يزيد السطار عن أحمد
بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي الوشاء قال حدثنا أبي عن محمد وعلي ابني حمزة وعنه قال
وأخبرني فقلنا ما هذا قال هذا الكتاب الذي في أعينكم أمر أحمله إلى أبي عن هذا وهذا
الله قال فقبض هذا الكتاب أمر علي بن أبي حمزة أن يكون لنا سيدنا موسى بن
جعفر عليه وعن الحسن عن الرضا عليه السلام نصر أخبرنا حدثنا علي بن عبد الله الوراق قال
حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن يونس بن عبدالرحمن عن صفوان بن يحيى عن
أبي الحسن الوشاء عن سلمة بن محرز قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام دخلت عليه قال لي كم

حسب ما رزقكم الله فما الذي أنا فوسه أو سبر حين تقلبه بصدور لبس لكم أحد بطهور
الله قال أبو عبد الله ع لا أقبل له فما موسى بن جعفر ع فأدخلت فأدخلت الرجال
و فأسرنا له حادثة تأتي له فكانت به أرسا الله و قدولد له فقه خلف

نصر أحمد حدثنا المظفر بن جعفر بن مظفر العلوي السمرقندي قال حدثني جعفر بن محمد
بن مسعود عن أبيه عن يوسف بن السخت عن علي بن القاسم عن أبيه عن جعفر بن خلف عن إسماعيل
بن الخطاب قال كان أبو الحسن علي بن موسى يأتينا على أبيه علي عليه السلام ويطوله ويذكر
من فضله ونبوه ما لا يذكر من عنوه كأنه يريد أن يدل عليه نصر أحمد حدثنا أبي رضي الله
عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن عيسى بن عبد عن يونس بن عبد الرحمن عن
جعفر بن خلف قال سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر ع يقول سبب أمره له بعد حين يوم
منه خلف و فداه أبي الله من أبي فداء خلفا وأساد الله بني الرضا ع نصر أحمد حدثنا
محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد
بن محمد بن عيسى عن عبد الله محمد البرقي و أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي و محمد
بن سنان و علي بن سنان و علي عن الحكم عن الحسن بن الجهم قال حج حجة الثاني الواحي من أبي

ابراهيم موسى ع و هو في السر فدا فقامكوف عقب إلى أكبر ولد

نصر أخبرنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن حسين بن عبد
ربه بن موسى بن عبد الرحمن عن اليسع بن الحماد قال لما مضى أبا أبو الحسن ع بالصورة خرجت إلى
الواحي مكتوب فقاالسوط عقب إلى أكبر ولد نصر أخبرنا أبي رضي الله
عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن حسين بن عبد ربه بن دناد بن مروان العبدي قال
دخلت على أبي إبراهيم ع وعنده علي بن أبي حمزة فدا كتابه كتاب وكلامه
كلامي ورسوله رسولي و ما قال فالقول قوله قال مصنف فدا الكتاب أبي دناد بن مروان
العبدي دون فدا الدين ثم أنكره بعد موسى ع و قال بالوقف و حسن ما كان
عنده من قال موسى بن جعفر ع نصر أخبرنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد
الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن عبد الله بن محمد اليماني قال حدثنا سعد بن أبي الجهم عن
نصر بن قابوس قال قلت لأبي إبراهيم موسى بن جعفر ع أبي سألت أباك ع من الذي يكون
بعدك فأخبرني أنك أنت هو فلما توفي أبو عبد الله ع قلت في الأمر نفسي وشمالا و قلت
أنا وأخبرني بك فأخبرني من الذي يكون بعدك قال أبي علي عليه السلام نصر أخبرنا

محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثني محمد بن الحسن الصفار عن الحسن
بن موسى الخشاب عن سنان بن طريف قال قال ابو الحسن عليه السلام ان اكبر ولدي واسمعهم لقولي
واطوعهم لامري بعد مضي كتاب الله والائمة و لست بعد الله الا ووصيت
نصر احد حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن ابي عبد
الله البرقي عن ابيه عن عبد الله بن عبد الرحمن عن المفضل بن عمر قال دخلت على ابي الحسن
موسى بن جعفر ع وعلى عليه السلام ابنه في حجره و هو يقبله ويمص لسانه ويضعه على عاتقه ويضمه
الى الله و يقول ابي وابي ما اطيب ريحك واطهر خلقك وابر فعلك فلما دخلت
عليه قلت وفقك الله ما السلام من المودة ما لم يقع لاحد الا لك فقال يا مفضل هو من
يعرف من ابي ع ذريته سنتها من سنن و الله سمع علم قال قلت هو كما حدثت فداك الامر من
بعدك قال ابني من اطلعه الله عليه و من عنده علم

نصر احد حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن
ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد بن سنان قال دخلت على ابي الحسن ع قبل ان يحمل الى
العراق بسنة وعلى ابنه ع بين يديه فقال يا محمد فقلت لبيك قال انه سيكون في هذه السنة
حركة فلا يبقى منها ابطرق وتكف ايديهم الا الاقل ودع دابتك الى و هو يقول ونصر

الله الطاهر وبعل الله ماسا قلب و ماذاك حبلب هذا قال مر طلم ابن هذا حقه
وجهد امامه مر بعد كار كمر طلم على بر ابى طالب عليه السلام حقه وجهد
امامه مر بعد محمد صر صلعم انه هدى الى نفسه ودل على انه فعلب و الله لر مد
الله في عمى لاسلمر الله حقه ولاقرر له بالامامه واشهد انه مر بعدى حجه الله تعالى على
خلقه والداعى الى دينه فقال لى يا محمد بعد الله في عمرى وبعدى الى امامه وامامه مر
بعدى مقامه مر بعده فعلب مر ذاك حبلب هذا قال محمد انه قال قلب قالوا والسلم
قال نعم كذلك وحدثنى كثب امير المؤمنير عليه السلام اماانك في سنتنا ابر مر النبى
في الله الطاهر ثم قال يا محمد ان المعلم كان ابن ومسواحى و ابب اشفقا ومسوا حقهما
حرام على النار ان تمسك ابدا

سنه وفاته موسى بر جعفر ع

حدثنا الحسير بر احمد بر ادريس قال حدثنا ابى قال حدثنا محمد بر ابى الصهبان عر عبد
الله بر محمد اليمان ان ابراهيم بر عبد الله النعمى حدثه عر عدة مر اهل بيته ان ابا
ابراهيم موسى بر جعفر ع اشهد على وفاته اسحاق بر جعفر بر محمد و ابراهيم بر محمد

الشيخ و جعفر بن كثير ومعاوية بن الشعير وبين بن الميسر بن زيد وسعد بن عمران الانصاري
و محمد بن الهادي الانصاري وزيد بن سليط الانصاري و محمد بن جعفر الاسلمي سمعت
ان اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده ورسوله
و ان الساعة آتية لا ريب فيها و ان الله يبعث من في القبور و ان الشيعة شيعتنا اهل
و ان المساجد والمصاحف حق و ان الوضوء بريد الله عز و جل حق و ان ما جاء
به محمد صلى الله عليه وآله حق و ان ما نزل به الروح الامين حق على ذلك احيا و عليه اموت
و عليه ابعث ان شاء الله اشهد لهم ان هذه وصية يعقوب و هذيبه وصية جدي
امير المؤمنين عليه السلام ووصايا الحسن و الحسين و علي بن الحسين ووصية محمد بن علي الباقر
ووصية جعفر بن محمد عليهم فان ذلك حق يقين واوصيت بها آل علي ابني وبني بنيه منه
ان شاء الله فان اثر منهم رشدا واحب اوراد هم هداك الله و ان كرهتهم واحب
ان يرحمهم هداك الله و لا امر لهم منه واوصيت الله بصدقتي واموالي وكتابي الذي
جاءني وولدي و آل ابراهيم والياس واسماعيل و احمد وام احمد و آل علي امير
بنات دونهم وبنات بنيهن و ما فارس بنيه حسين بن ويسر منه ما يسر منه ذو المال
في ماله ان احب ان يسر ما كره في حال هداك الله و ان كره هداك الله و ان

أحب أن يتخذ أولياء يتصدون على من عاداه الله و هو أبلغ وكيد
في قال في أهل ولد و أن دنا أن نعم أحوج الذين يتبعهم في كتاب
هداهم و أن كره فله أن يرحمهم ويعودون عليه و أن أدناه دخل منهم أن يروح
أحبه فليس له أن يروحها الأبناء وأمره و أي سلطان كتبه يرسل أو حال بينه و بين
ما كتب في كتاب فهذا بين من الله يقال و من رسوله و الله ورسوله منه بريئان و
عليه لعنة الله ولعنة الأخير والملائكة المقربين والنبيين والمرسلين أجمعين و حملة العرش و لنبي
لأحد من السلاطين أن يكتبه يرسل عبده من بطنه و لا لأحد من ولد ولد عبده
مال و هو مصدق فما كتب من منه أن أخذ أو أكثر فهو الكاذب وأنما أدنى أن حال
الذين أدخلت منه من ولد النبوة بأسمائهم وأولاد الأطهر وأمهات
أولاد و من أقام منهم منزله في جهنم فله ما كان يعمل عليه في حياته أن أدناه
ذلك و من خرج منهم يقال روح فليس لها أن يرجع يقال خرجت الأنبياء على ذلك وبينه
منه ذلك و لا يروحها أحد من أخوانهم من أمهاتهم و لا سلطان و لا حمل لهم الأبناء ومسودته
فأن فعلوا ذلك فقد خالفوا الله يقال ورسوله ضر و خاف وفي ملكه و هو أعرف بما كان
قومه أن أدناه أن يروح روح و أن أدناه أن يتأبط و فأوكتهم بمن ما كتب

في هذا كتاب هذا واسعد الله عليهم و لبر لا احد ان يكتبه وكتبه و لا يسوغ فيه
على ما ذكرت وسمعت فمن اتى عليه و من اخبر فليعمله و ما ذيك بطلاه للسيد و لبر لا احد
من سلطان و لا غيره ان يغير كتاب هذا الذي جمعت عليه اسعد فمن فعل ذلك فعليه لعنة
الله وغضبه والملائكة بعد ذلك طهر و حماته المسلمين و المومنين و حتم موسى بن جعفر في
والسهود قال عبد الله بن محمد الجعفري قال الناس بن موسى في لابن عمران القاضي الطلبي
ان اسعد هذا الكتاب كتب لنا و حق هو يريد ان يبيعه دونا و لم يدع ابونا سنا الا جعله
له وتركنا حاله فوتت الله ابونا هم بن محمد الجعفري فاسمعته فوتت عليه اسماء بن جعفر جعل
فعل به مثل ذلك فقال الناس للقاضي اطلبك الله فمن الجام واعوا ما بينه فقال لا اعتبه و لا يلتبس
ابوك فقال الناس انا اعتبه قال ذلك الك فمن الناس الجام فاذا فه اخوانهم من الوقت
واعوان على عليه السلام وحده واذ حاله انا فهم ولانه على ان اخوانا اوكدوا
وكادوا كالانام في جيوه واخوتهم من حد الصدقه وذكروا انه العقيلي بن موسى
في ال الناس فقال ناحي ان لاعلم انه انما حملكم على هذه الشوام والذنوب التي عليكم
فاطلبوا تسبيل ما عليهم واعتبه عنهم واعتبر ذكر حقوقهم و حد لهم الثواب فلا و
الله لاذكي مواساتكم وتركتم ما كتبت واعتبر على طهر الادمي فقولوا ما شئتم فقال

الناس ماسطنا الا من فضول اموالنا و مالنا عندنا اكثر فقال قولوا ما شئتم فالوقت يوضحكم
اللهم اظلهم واظلني معهم واحشرنا وجميعهم الشطار واجعلهم على طاعتك و الله على ما نقول
وكيل قال الناس ما اخوف لسانك و اشد لسانك عندي طبر ثم ثار القوم ما فرقوا

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن ادريس عن محمد بن ابي الصهبان عن
صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سئل ابو الحسن الرضا عليه السلام
وسئل بصدقه انه عن ابي اسماعيل مصادف وذكر صدقه جعفر بن محمد عن
وصدقه نفسه بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما تصدق به موسى بن جعفر تصدق بداره
مكان كذا وكذا وحدود الادر كذا وكذا كلها وبيعها وبادكها وباكها
وماتها وبادخانها وحقوقها وشربها من الماء وكل حق هو لها في مرج او مطهر او مزرع
او ساحة او مسيل او عامر او غامر تصدق بجميع حقه من ذلك على ولده من كان للرجال والنساء
نصيب والنها ما اخرج الله نسل من صلبها سئل الذي تصفها عمادتها ومواضعها و شدتها عندها
نصيب مساكين اهل القربة من ولد موسى بن جعفر للذكر مثل حظ الانثيين فان بدا حتى اموات
من ولد موسى بن جعفر فلا حق لهم في هذه الصدقة حتى يرجع الناس دون فان دخلت

كان لها من حط بالي لم يزوجي قط من ناحية موسى و من يوف من ولد موسى و له ولد فولده
على سهم ابنهم للذكر من حط الاسرى على ما شرط موسى بن ولده من كلثم و من يوف من
ولد موسى و لم يشرط ولدا دت حقه على اهل الصدقة و ليس لولد بناتي صدقة هذه
حق الا ان يكون اباؤهم من ولدي و ليس لاحد في صدقتي حق مع ولدي وولد
ولدي واعقابهم فاني منهم احد فان انقرضوا و لم يبق منهم احد فصدقتي على ولد ابن
من اهل فاني منهم احد على ما شرطت بين ولدي وحقي فان انقرض ولد ابن من اهل فصدقتي
على ولد ابن واعقابهم فاني منهم احد فان لم يبق منهم احد فصدقتي على الاول فالاول حتى
يرث الله تعالى الذي ودنيا و هو خير الوارثين تصدق موسى بن جعفر بصدقته هذه و
هو يبتغي بذلك حسنا بنا بلا لا يشوبه فيها و لا ادخالا ابدا ابتغاء وجه الله تعالى والدار
الاخرة لا يريد لعوض يعوض بالله وباليوم الاخر ان يشتريها او يبتاعها او يبيعها او يشتري شيئا مما وقفتها
عليه حتى يرث الله الارض و من عليها و جعل ذلك هذه بالي على و ابنائهم فان انقرض
احد منهما دخل القاسم مع البنات مكانه فان انقرض احد منهما دخل اسماعيل مع البنات منهما
مكانه فان انقرض احد منهما دخل الناس مع البنات منهما فان انقرض احد منهما فالامر من
ولدي يقوم مقامه فان لم يبق من ولدي الا واحد فهو الذي يقوم به قال و قال ابو الحسن

في نار الله قدم اسماعيل قدمه على الناس و هو اصغر منه

حدثنا المظفر بن جعفر العلوي السمرقندي رضي الله عنه قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود العياشي عن ابيه قال حدثنا يوسف بن السخت عن علي بن القاسم الزرقاني الحسين عن صفوان بن يحيى عن عبد الرحمن بن الحجاج عن اسحاق و علي ابني ابني عبد الله جعفر بن محمد في انهما دخلا على عبد الرحمن بن اسلم بمكة في السنة التي حج فيها موسى بن جعفر في وفيهما كتاب ابي الحسن في يمنه فيه جوابي قد امر بقتلا ابنه امر بقتله الجواني من قبل الوجه فان كان من امره سئل فقتله قال ابنه علي عليه السلام فانه خلفه والقيم بامره و كان قبل ان يتوجه بيوم بعث ماجد ابو الحسن في يوم من خمسين يوما واسمه اسحاق و علي ابنا ابني عبد الله في و الحسن بن احمد المنفي و اسماعيل بن عمر و خشار بن معاوية و الحسن بن محمد طاحب الجبل على سفاذنهما نار ابنا الحسن علي بن موسى في وكل ابنه في و خلفه فيقد انبار بقتله السفاذه وانبار فالا خلفه ووكيله فيما سفاذنهم عبد خضر بن عباد الفاكي

حدثنا احمد بن دنيا بن جعفر القمي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن بكر بن كثير قال قلت لابراهيم بن ابي الحسن موسى بن جعفر في ما قولك في ابنك قال فقال قلت ما قولك في ابني الحسن في قال بعد قدوم قلت فانه يقول ان ابنك

قدمك قال قولاهم تما تقول قلت قلت على قلت قادك ابوك قال سم قلت
بالى من ابوك قال بالى خمسه منا و خير علنا المقدم علنا

النصوص على الوصا في الامامة في حمله الائمه الاثني عشر ع

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني قال حدثنا الحسين بن اسماعيل قال حدثنا ابوحمزه
سعيد بن محمد بن بكر العطار قال حدثنا عبد الله بن محمد السلمي قال حدثنا محمد بن
عبد الرحيم قال حدثنا محمد بن سعيد بن محمد قال حدثنا العباس بن بابي حمزه عن كثير بن بابي
موسى عن بابي بصيره قال لما احتضر ابو جعفر محمد بن علي الباقر ع
عبد الوفاه دعا به الصادق ع لسعد الله عهدا فقال له يا جويه ويد بن علي عليه السلام
لو امتلئت نمال الحسين و الحسين ع لو جوف نار لا تكون اشد منكوا فقال له يا ابا الحسين
نار الامامه لشد بالنمال و لا بالشهود بالرسوم ولكنها في امود سابقه من جبين الله عز و جل
ثم دعا بابنه عبد الله فقال له يا جابر حدثنا عباس عن الصيفه فقال له جابر سم يا ابا
جعفر جابر على مولاي فاطمه بنت رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم لا يسها تمولود
الحسين ع فاتيتها صيفه بيتها من ردده فقلت لها يا سيده النسا ما هذه الصيفه التي

ادا ها مسط قالت فقاسما الامه من ولدي قلت لها ناولني لانظر فقالت يا حاتم لو لا
الله لكنت اعلم لكنه قد يقع ان تمسها الانس او وكزتها او ما اشبه ذلك ولكنه قادر
لك ان تنظري الى باطنها من ظاهرها قال حاتم فدعا ابو القاسم محمد بن عبد الله المصطفى
امه امه ابو الحسن علي بن ابي طالب الموسى امه فاطمة بنت اسد بن هاشم بن عبد مناف
ابو محمد الحسن بن علي الذي ابو عبد الله الحسين بن الذي امهما فاطمة بنت محمد ابو محمد
علي بن الحسين العدل امه سلافة بنت يزدجرد ابو جعفر محمد بن علي الباقر امه ام عبد
الله بنت الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام ابو عبد الله جعفر بن محمد الصادق
وامه ام فروة بنت القاسم بن محمد بن ابي بكر ابو ابراهيم موسى بن جعفر امه حاضنة اسمها
حميدة المصفاة ابو الحسن علي بن موسى الرضا امه حاضنة اسمها نجمة ابو جعفر محمد بن علي
الزكي امه حاضنة اسمها خيزران ابو الحسن علي بن محمد بن الامير امه حاضنة اسمها سوسن ابو
محمد الحسن بن علي الزكي امه حاضنة اسمها سمانة ويكنى ام الحسن ابو القاسم محمد بن الحسن
فوجهه الله القائم امه حاضنة اسمها نرجس صلوات الله عليهم اجمعين

قال مصنف هذا الكتاب حاشية هذا الحديث هكذا نسمعه القائم عن والده

ابي عبد الله الحسين بن سعيد ح حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قالا
حدثنا سعد بن عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري جميعا عن أيوب بن نوح و
الحسن بن طريف جميعا عن بكر بن صالح و حدثنا أبي و محمد بن موسى بن المتوكل و محمد
بن علي ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و الحسن بن إبراهيم بن ناتانة و أحمد بن
زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن بكر بن
صالح عن عبد الرحمن بن سالم عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال قال أبي ع لجابر بن عبد الله
الأنصاري أول النهار جاءه فقيل يا جابر هذا أبو جعفر يسألك عنها قال له جابر و
أي الأوقات سنة فلانة أي فقال له جابر أخبرني عن اللوح الذي رأيته في
يد فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و ما أخبرتك به أمي أنه رأت في
اللوح مكتوبا قال جابر أشهد بالله أني دخلت على أمك فاطمة ع فهنأت رسول الله صلى
الله عليه و آله و سلم لانتها بولادة الحسين ع فرأيت في يدها لوحا أخضر ظننت أنه
زمرد ورأيت فيه كتابا أبيض شبه نور الشمس فقلت لها بأبي و أمي يا بنت رسول
الله صلى الله عليه و آله و سلم ما هذا اللوح فقالت هذا اللوح أهداه الله عز و جل
إلى رسوله فيه اسم أبي و اسم علي و اسم ابني و اسمي الأوصياء من ولدي فأعطانيه أبي

عن لسين بدلك قال جابر فاطمة بنت فاطمة فوراته واسيته فقال بابي عن فقل لك يا جابر يا
سوطه على قال نعم فمس منه بابي عن حين ابتهى بالى منزل جابر فاخرجي بابي عن كتبه من دبي قال
جابر فاشهد بالله بابي هكذا داشق اللوح مكتوبا بسم الله الرحمن الرحيم هذا
كتاب من الله العزيز الحكيم لمحمد نوره وسفيره وحبابه ودليله نزل به الروح الامين من
عند رب العالمين عظم يا محمد اسمائي واشكر نعمائي و لا تجحد الائي بابي انا الله لا اله الا
انا قاصم الجبابرة ومذل الظالمين ودياز الدين بابي انا الله لا اله الا انا من دخل حصني
او دخل حصني امن عذابي انا لا اعذب احدا من العالمين فاني فاعبدني وعلى فتوكل
بابي لم ابعث نبيا فاكملت ايامه وانقضت مدته الا جعلت له وصيا وبابي فضلت على
الانبياء وفضلت وصيك على الاوصياء واكرمت بشبليك سبطيك الحسن و الحسين
فجعلت حسنا مستودع علمي بعد انقضاء مدته اليه وجعلت حسينا خازن وحيي واكرمته
بالشهادة وختمت له بالسعادة فهو افضل من استشهد ونادح الشهداء درجة عندي
وجعلت كلمتي التامة معه وحجتي البالغة عنده بعترته اثيب واعاقب اولهم علي سيد العابدين
وبرة اولياء الماضين وابنه شبيه جده المحمود محمد الباقر لعلمي والمستودع لحكمتي سيهلك
المرتابون في جعفر الراد عليه كالراد علي حق القول مني لاكرمن مثوى جعفر ولاسرنه في

اسلمه واعتقاده واولئك ايضا سدة موسى وايضا سدة فيه عما حيدر لان حيدرا
فوق الاشياء وحيث لايتغير وان اولئك لايتغيرون الا من حيث واحدا منهم فقد حيد عن
و من عنوانه من كتاب فقد اعرض على ووزل للمعتبر الماحيدر
عبدانعما فقد عبد موسى وحيث وحيث ان المقدمة بالامر مقدمة بكل اولئك
وعلى ولى وناصر و من اطلع عليه اعنا النبوة واميه بالاصطلاح بعلة عوينة مستكبر
بدو بالمدينة الى بابا السيد الطالبي الى حيث سر خلق حق القول عن لافور عنه بمعتقد
انه و خلقه من سدة فهو وادف خلق ومصدر حكمه وموضع سر و حيث على خلق خلقه
اليه منواه وسعيه سيرة من اهل بيته كلهم قد اسوحيوا الناد واحتم بالسنادة لانه على ولى
وناصر والشاهد خلق واعتبر على وحيث اخرج منه الدليل الى سبيل والمادر لعلى الميسر
ثم اكمل ذلك به دحمه للنالمر عليه كمال موسى وبها حيث وكتر انوف سدق دمانه
اولئك وشقاوة وسعهم كمانقاك د وسر النوط والدلم فعلوه ويرفوه ويكونوا حاضر
موحوش و خاير تبع الادمر بدمائهم ونفسو الوبا والرسق شانهم اولئك اولئك حقا بهم ادع
كل فيه عما حيدر وبهم اكسف الولادل وادع الاكاد والاعلال اولئك عليهم صلوات
من ربهم ورحمة واولئك هم المهتدون قال عبدالرحمن بن سالم قال ابوعبد لو لم يسمع

هو الا هذا الحديث لفظا فيه الا من اهله و حدثنا ابو محمد الحسن بن حمزة
العلوي رضي الله عنه قال حدثنا ابو جعفر محمد بن الحسن بن شمون السوقي عن جعفر
بن محمد بن مالك قال حدثنا محمد بن حمدان الكوفي عن عبد الرحمن بن ابي نجران وصفوان
بن يحيى عن اسحاق بن عمار عن ابي عبد الله عليه السلام قال يا اسحاق ان الاسود قد قتل حتى الله
فداك يا ابن رسول الله قال و حدثنا شيخنا ايده الله رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و حدث
امير المؤمنين عليه السلام فقال بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب من الله العزيز الحكيم
وذكر الحديث فيه سوا الا انه قال في حديث آخره ثم قال الصادق عليه السلام يا اسحاق
هذا من الملائكة والرسل فيه من عند الله تعالى وتعلى تالك ثم قال من كان
يهذا امر من عاش الله عز و جل و حدثنا ابو الناس محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني
رضي الله عنه قال حدثنا الحسن بن اسماعيل قال حدثنا سعيد بن محمد العطار قال حدثنا عبد الله
بن موسى الروياني ابو زياد عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن علي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن
علي بن ابي طالب عليه السلام قال حدثني عبد الله بن محمد بن جعفر بن محمد عن ابيه عن
جده ابي محمد بن علي الناقد حين ولده وهم عمه زيد بن علي عليه السلام ثم ما جرى اللهم
كانا يقتل عليه السلام واما رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم مكتوب فيه هذا

كتاب من آيات الله النور المبين حديث اللوح إلى الموصي إلى بقول فيه وأولياء
هم المقصودون ثم قال أخبره قال عبد السلام الهروي كنا الهروي لمحمد بن جعفر وجوده
وقد سمع أباه يقول هذا ويبكيه ثم قال هذا سر الله ودينه وسر ملائكته فصنه إلا عن
أهله وأوليائه

حدثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب رضي الله عنه وأحمد بن هارون الفامي رضي
الله عنه قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن جعفر بن محمد بن مالك
الفزاري الكوفي عن مالك بن إسماعيل عن ذبيان عن عبد الصمد عن عبد الله بن القاسم عن
عبد الله بن جبلة عن أبي السفاتج عن جابر الجعفي عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عن جابر بن
عبد الله الأنصاري قال دخلت على فاطمة بنت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
وبين يديها لوح يكاد ضوؤه يبهر الأبصار وفيه أبيض أسماء بلا يوفي ظاهره وبلا يوفي باطنه
وبلاثة أسماء في آخره وبلاثة أسماء في طرفه فعددتها فإذا في أبيض خمسة أسماء من هؤلاء
قالت هذه أسماء الأوصياء أولهم أبيض وأحد عشر من ولدي آخرهم القائم قال جابر
فرأيت فيه محمد محمد محمد في ثلاثة مواضع وعلي علي علي في أربعة مواضع

حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار رضي الله عنه قال حدثنا أبي عن محمد بن الحسن بن
أبي الخطاب عن الحسن بن محبوب عن أبي الجارود عن أبي جعفر عن جابر بن عبد الله الأنصاري
قال دخلت على فاطمة ع و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء عدد آخر آبائي أحدهم
القائم ثلاثة منهم محمد وأدناه منهم علي

حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال حدثنا أبي عن أحمد بن محمد بن
عيسى و أبو أيوب بن قاسم جميعا عن الحسن بن محبوب عن أبي الجارود عن أبي جعفر ع عن جابر بن
عبد الله الأنصاري قال دخلت على فاطمة ع و بين يديها لوح فيه أسماء الأوصياء
عدد آخر آبائي أحدهم القائم ع ثلاثة منهم محمد وأدناه منهم علي ع

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثني سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن
محمد بن أبي عمير عن عمر بن أذينة عن زرارة بن أبي بكير عن سلم بن قيس الهلالي قال سمعت عبد
الله بن جعفر الطيار يقول لنا عند معاوية و الحسن و الحسين ع و عبد الله بن عباس وعمر بن أبي سلمة
وأسامة بن زيد يذكر حديثا حتى سمعه و أنه قال لمعاوية بن أبي سفيان سمعت رسول
الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول أنا أولى بالمؤمنين من أنفسهم ثم أخي علي بن أبي طالب عليه

السلام اولى بالمومنين من انفسهم فكما اسسهم فابن الحسن اولى بالمومنين من انفسهم ثم ابن الحسن ع
اولى بالمومنين من انفسهم فكما اسسهم فابن علي بن الحسن اولى بالمومنين من انفسهم وسددكه باعلى
ثم ابن محمد بن علي الثاني اولى بالمومنين من انفسهم وسددكه باعبد الله وبكمله ابن حسن
امامنا سبعه من ولد الحسن قال عبد الله ثم اسسهم الحسن و الحسين ع و عبد الله بن عباس
وعمر بن ابي سلمه واسامه بن زيد فقد وال عبد معاويه قال سلمه بن قيس و قد كنت سمعت
ذلك من سلمان و ابي ذر والمقداد واسامه انهم سمعوا ذلك من رسول الله صلى الله
عليه و اله وسلم

حدثنا ابو علي احمد بن الحسن العطار قال حدثنا ابو عبد الله احمد بن محمد بن
ابراهيم بن ابي الوحال السياري قال حدثنا محمد بن عبدوس الهمداني قال حدثنا عبد العظيم
بن الحكم قال حدثنا مسعود بن ابي الاسود عن المطرف عن الشعبي عن عمه قيس بن عبد الله
قال كنا جلوسا في حلقه فيها عبد الله بن مسعود فيها احداث فقال ايكم عبد الله بن مسعود
فقال عبد الله انا عبد الله بن مسعود قال قل حدثكم بكم تكون بدء من
الملاحم قال نعم انا حسن حدثه بعا بي اسوائل

حدثنا ابو علي احمد بن ابي الحسن بن علي بن عبدويه العطار قال حدثنا

أبو بكر محمد بن يحيى بن خالد بن يزيد الموصلي في شهر ربيع الأول سنة أربع وثلاثمائة

قال حدثنا إسماعيل بن إبراهيم المستملي سنة نيف وثلاثين ومائتين و هو المعروف بإسماعيل بن دحيم

قال حدثنا يحيى بن يحيى قال حدثنا هشيم عن مجالد عن الشعبي عن مسروق قال سأل رجل

عبد عبد الله بن مسعود سورة مصحفها عليه أن قال له في ساعة فإن عهد الناس

كم تكون من سنة حلمة قال أنا لمدينة الشرق أن تكون فيها أحد قبل

ثم عهد الناس إلى أن تكون سنة أنا حسن حلمة سنة تعالى إلى أسوانها

حدثنا أبو القاسم عبد الله بن محمد الوراق الحافظ قال حدثنا يحيى بن محمد بن صاعد قال

حدثنا أحمد بن عبد الرحمن بن الفضل و محمد بن عبد الله بن سواد قالا حدثنا عبد الصمد بن

الفضل قال حدثنا مسعود بن أبي الأسود عن مطرف عن الشعبي و حدثنا عبد الله بن محمد قال

حدثنا إسماعيل بن محمد الأنماطي قال حدثنا يوسف بن موسى قال حدثنا جرير عن أشعث بن سواد

عن الشعبي و حدثنا عبد الله بن محمد قال حدثنا الحسن بن محمد الزعفراني قال حدثنا أبو عبد الله بن محمد

الوداع قال حدثنا سعيد بن مسلمة قال حدثنا سعيد بن سواد عن الشيخ كلهم قالوا عن عمه قيس
بن عبد الله قال أبو القاسم عفا الله عنه وهذا حديث مطروق قال كنا جلوسا في المسجد ومعنا
عبد الله بن مسعود فجاء أعرابي فقال فيكم عبد الله قال نعم أنا عبد الله فما حاجتك قال
يا عبد الله إن أخوتكم بنكم من يكون فيكم من حلفه قال لقد سألني عن
ما سألني عنه منذ قدمت النواة نعم أنا عبد الله بن أسوانة وقال أبو يوسف في
حديثه نعم فيه عبد الله بن أسوانة وقال جرير عن أشعث عن أبي مسعود عن النبي
صلى الله عليه وآله وسلم قال الملائكة أنا عبد الله بن أسوانة

حدثنا أحمد بن الليث العطار قال حدثنا أبو بكر أحمد بن محمد بن عبد الله النسائوي
قال حدثنا أبو القاسم هارون بن إسماعيل الهمداني قال حدثني عمي أبو إبراهيم بن محمد عن دثار
بن علاقة وعبد الملك بن عمير عن جابر بن سمرة قال كنت مع أبي
عند النبي صلى الله عليه وآله وسلم فسمعته يقول يكون بعدي أمراء يأخذون
بذنوبهم فعلى لا أبي ما أبالي أخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال قال كلهم من
قريش

حدثنا أحمد بن الليث العطار قال حدثنا أبو علي محمد بن علي بن إسماعيل المروزي

بالي قال حدثنا الفضل بن عبد الجبار المروزي قال حدثنا علي بن الحسن بن شقيق قال حدثنا
الحسين بن واقد قال حدثني سماك بن حرب عن جابر بن سمرة قال أتى النبي صلى الله عليه
وآله وسلم فسمعته يقول إن هذا الأمر لن ينقضي حتى يمضي فيهم اثنا عشر خليفة فقال كلمة خفيت
علي لأني ما كنت أقول قال كلهم من قريش

حدثنا أحمد بن محمد بن أشاذ الفقيه قال حدثنا أبو سهل قال حدثنا علي بن الحسن قال
حدثنا هدبة بن خالد بن خليفة عن أسود بن الأسود الهمداني قال سمعت جابر بن سمرة يقول
سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول يكون بعدي اثنا عشر خليفة كلهم من
قريش فلما دخل إلى منزله قاسه فخاسني وقسه فقلت ثم يكون ماذا قال ثم يكون الهرج

حدثنا أبو القاسم عبد الله بن محمد الصائغ قال حدثنا أبو عبد الله محمد بن سعيد
قال حدثنا الحسن بن علي قال حدثنا شبابة بن سوار عن شعبة عن أبي إسحاق قال حدثنا عبد الله
بن يزيد الأسفي قال حدثنا جابر بن سمرة عن أبي بكر قال كان أبو الملك جالسا فسمعته يقول
ويلقى عليه إن هذه الأمة لا تهلك حتى يكون فيها اثنا عشر خليفة كلهم يعمل بالهدى ويدين
بالحق

حدثنا أبو القاسم عبد الله بن محمد الصائغ قال حدثنا أبو عبد الله محمد بن سعيد
قال حدثنا الحسن بن علي قال حدثنا الوليد بن مسلم قال حدثنا صفوان بن عمرو عن سويد بن عبد بن
عمرو الكناني عن كتب الأحباء قال في البلغاء هم أنبا حسن فإذا كان
عند انقضائهم وبان طبعه طالبه من الله لهم في النعيم كذلك وعد الله هذه الأمة بما
وأوعد الله الذين آمنوا منكم وعملوا الصالحات لتستخلفنهم في الأرض كما استخلف
الذين من قبلهم قال وكذلك هذا الله عز وجل أسوأتنا وأنس سوء أن يجمع هذا الأمة
يوما أو نصف يوم وأن يوما عند ربك كألف سنة مما تعدون وهذا حديث طويل
هذه الأحاديث في كتاب الصحابة

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعيد بن عبد الله بن أبي خلف قال حدثنا صفوان بن
يزيد عن حماد بن خبيب عن عبد الله بن مسكان عن أبان بن خلف عن سلمة بن قيس الهلالي عن سلمان
الفارسي رضي الله عنه قال دخلت على النبي صلى الله عليه وآله وسلم فإذا الحسين على فخذه و
هو يقبل عينيه وشفتيه وفاه وهو يقول أنت سيد بن سيد أنت إمام بن إمام أنت حجة بن حجة
أبو حجج تسعة من صلبك تاسعهم قائمهم

حدثنا حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي

طالب عليه السلام في سنة ست وثلاثين وثلاثمائة قال أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد
الكوفي قولويه قاسم قال أخبرني القاسم بن محمد بن حماد قال حدثنا حماد بن إبراهيم قال
حدثنا حسين بن زيد بن علي عن جعفر بن محمد عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال في قول رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم أسوأ الناس موتا ثلاثة أنا من أمتي كمثل حديث
لا يدري أوله خير أم آخره أنا من أمتي كمثل حديث أطعم منها فوجا ثم أطعم منها
فوجا ثم أخرجها فوجا تكون أعوادها نبتا وأعمقها طولا وورقا وأحسنها حبا وكذلك
مثل أمة أنا أولها وأنا خير من يتبعني من السنة وأولو الألباب والمسيئ خير أمر من
آخرها وآخر مثلها من بين ذلك أبيض الفوج أسوأ من وسط منهم

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب
عن الحكم بن مسكين الثقفي عن كثير بن عقبة عن جعفر بن محمد ع قال لما قتل أبو ذر
وأصحابه عمد معاوية إلى المسجد فصعد فدخل عليه دخل فقال يا أمير المؤمنين أبي دخل من
اليهود والنصارى فأسلموا وحسن إسلامهم وقد أردت أن أسألك عن مسائل إن أجبت فيها أسلمت قال علي قال
نعم وثلاث وواحدة فإن سئلت وأنت كاذب فمثلك أحق أعلم منك فاذكر

الله قال علط بدلط الساعة سئل بر ابى طالب عليه السلام فى علانية عن مسألة فقال له لم
قلت ثلاثا وثلاثا وواحدة الا قلت سئلت قال انا اذا حاقل ان لم يسمع اللاعب اكثر
قال قال احمد بن سلم قال سمعت قال سئل قال اسالك عن اول جبل وضع على وجه الارض واول حجر
سقط واول شجرة نبتت قال ابهوك اسم تقولون ان اول جبل وضع على وجه الارض
الجبل الذى فى شق المقدس وكذلك هو الجبل الذى نزل به ادم من الجنة قال
صدقت و الله انه لبط قادون واملا موسى قال واسم تقولون ان اول حجر سقط على وجه
الارض الحجر الذى فى شق المقدس وكذلك فى حجر الجنة الذى جعل قفاوسع بر نور السمكة
فى الحجر الذى سوف منها الجنة و لنر سوف منها احد الاخى قال صدقت و الله انه
لبط قادون واملا موسى قال واسم تقولون ان اول شجرة نبتت على وجه الارض الزيتون
وكذلك فى الجنة الذى نزل نقاادم فى من الجنة منه قال صدقت و الله انه لبط قادون
واملا موسى قال والثلاث الاخرى كم لقدة الامة من امام قدى لانصرهم من
حدلهم قال انا عشر اماما قال صدقت و الله انه لبط قادون واملا موسى قال فان سئل
سئلت الجنة قال فى اعلا قادحة واسوقها مكانك حتاف عدن قال صدقت و الله
انه لبط قادون واملا موسى قال فمن نزل منوف منزله قال ابى عشر اماما قال صدقت و الله

انه ليس هادور واملا موسى ثم قال الناسه فاسالك كم سنر وكنه سنده قال ثلاثين سنه قال ثم
فاذا نموت اونعل قال نعل ونصوت على قوته فيصيب لبسه قال كذفت و الله انه ليس
هادور واملا موسى ولكنا الحديث طويل اخر هذا حتى خلق كتاب كمال الدين
وتمام النعمه في اثبات الغيبه وكشف الحيره

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا احمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا
بن عبد الله بن حسن قال حدثنا محمد بن نقلول قال حدثنا عبد الله بن ابي الهذيل وسالته عن الامامه
فقرئت و علامه من يصلح له الامامه فقال نار الدليل على ذلك واليه على المومنين والقائم
بامور المسلمين والناطق بالقران والعالم بالاحكام اخوين الله وخليفته على امته ووكيله عليهم
وولي الذي كان منه نعمته هادون من موسى المعروف الطاهر نقول الله عز و جل يا ايها
الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم الموصوف نقوله عز و جل
انما وليكم الله و رسوله و الذين امنوا الذين يقيمون الصلاه و يوتون الزكاه و هم
راكعون والمعني الله بالولايه المنسوب له الامامه يوم غدير خم نقول الرسول صلى الله
عليه و جل الست اولى بكم منكم بانفسكم قالوا بلى قال فمن كنت مولاه فهذا مولاه اللهم
وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله وادر الحق معه على ن

بأبي طالب عليه السلام أمير المؤمنين وإمام المتقين وقائد الغر المحجلين وأفضل الوصيين وحجة
الله على الخلق أجمعين بعد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وسيده الحسن بن علي ثم الحسين سبط
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأبنا حجة السوار أجمعين ثم علي بن الحسين ثم محمد
بن علي ثم جعفر بن محمد ثم موسى بن جعفر ثم علي بن موسى ثم محمد بن علي ثم علي بن محمد ثم
الحسن بن علي ثم محمد بن الحسن عجل الله فرجه أولئك أحد عشر وحجة الرسول عن
المعروفون بالوصية والإمامة لأهل الأرض من حين مفارقة كل عصر وزمان وفي كل وقت
وأوان وهم الذرية الباقية وأئمة الهدى وأبنه علي أهل الدنيا إلى أن يرث الله الأرض
ومن عليها وكل من خالفهم ضال مضل نادم للبين والهدى وهم المعروفون عن الأبرار والأطهار
عن الرسول صلى من غاب وأنسوهم عاب منه حامله وكتبهم الوحي والنبي والصدق
والصلاح والاجتهاد وأدنا الأمانة إلى البر والفاجر وطول السجود وقيام الليل
وإجتناب المحارم وانتظار الفرج بالصبر وحسن الصحبة وحسن الجوار ثم قال ثم بن نقول
حدثني أبو معاوية عن الأعمش عن جعفر بن محمد عن الإمامة منه سوا حدثنا أبي
رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن

حسن بن عبد و محمد بن الحسن بن أبي الخطاب الزيات عن محمد بن الفضيل الصيرفي عن أبي
حمزة الثمالي عن أبي جعفر ع قال إن الله عز و جل أدب محمدا على الخير و الإيمان و جعل من
بعده أبي حسن وصيا منهم من سبق و منهم من يقف و كل ذلك حق له سبق و الأوصياء الذين
من بعد محمد ص على سبق أوصياء حسن ع وصايا أبي حسن و كان أمير المؤمنين عليه
السلام على سبق الحسين ع حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور قال حدثنا الحسين بن محمد بن
عامر عن العمي بن محمد اليقطيني عن الحسن بن علي الوشاء عن أبان بن عثمان عن زرارة بن أعين قال
سمعت أبا جعفر ع يقول إن أبا حسن إماما منهم الحسن و الحسين ثم الأئمة من ولد الحسين ع

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن الحسين الصفار
عن أبي طالب عبد الله بن الصلت القمي عن عثمان بن عيسى عن سماعة بن مهران قال كنت
أنا و أبو بصير و محمد بن عمران مولى أبي جعفر ع في منزل فقال محمد بن عمران سمعت أبا
عبد الله ع يقول إن أبا حسن محدثا فقال له أبو بصير تالله لقد سمعت ذلك من أبي عبد الله
ع فقال مه أو مثل ما إنه سمعته فقال له أبو بصير لكني سمعته من أبي جعفر ع

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال
حدثنا أبو علي الأشعري عن الحسن بن عبد الله عن الحسن بن موسى الخشاب عن علي بن سليمان عن
علي بن الحسن بن رباط عن أبيه عن أبان بن تغلب عن زرارة بن أعين قال سمعت أبا جعفر ع يقول إن
أبا الحسن أماما من آل محمد كأنه يعني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وعلي
بن أبي طالب عليهم

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن
محمد بن أبي عمير عن حماد بن عثمان عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن
أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام قال سئل أمير المؤمنين عليه السلام عن معنى قول
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إني مخلف فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي من العترة
فقال أنا والحسن والحسين والأئمة التسعة من ولد الحسين أسبابهم بيدهم وأعناقهم لا يفارقون كتاب
الله ولا يفارقهم حتى يردوا على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم حوضه

حدثنا علي بن الفضل السكاك قال سمعت أبا عمرو كاتب أبي الشاكر يقول

عن موسى قوله صلى الله عليه وآله لم يسمها بالعلي قال لأن الله تبارك وتعالى

حدثنا محمد بن أبي عبد الله بن إسحاق الطالقاني قال حدثنا محمد بن همام قال حدثنا أحمد
بن سعيد قال حدثنا أحمد بن هلال عن محمد بن أبي عمير عن المفضل بن عمر عن الصادق جعفر
بن محمد عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم لما أسري بي إلى السماء أوحى إلي ربي جل جلاله فقال يا محمد إني اطلعت إلى
الأرض اطلاعة فاخترت منها فيك يا وسميتك أحمد من اسمي اسما فأنا المحمود وأنت
محمد ثم اطلعت الثانية فاخترت منها عليا وجعلته وصيك وخليفتك وزوج ابنتك و
أبا ذريتك وسميته له اسما من أسمائي فأنا العلي الأعلى وهو علي وجعلت فاطمة والحسن و
الحسين من نوركما ثم عرضت ولايتهم على الملائكة فمن قبلها كان عندي من المقربين يا محمد
لو أن عبدا عبدني حتى ينقطع ويصير كالشن البالي ثم أتاني جاحدا لولايتهم ما أسكنته جنتي و
لا أطلته بجنتي يا محمد أيسرك أن تراهم قلت نعم يا رب فقال جل وعز ارفع رأسك
فرفعت رأسي فإذا أنا بنور علي وفاطمة والحسن والحسين وعلي بن الحسين ومحمد بن علي و
جعفر بن محمد وموسى بن جعفر وعلي بن موسى ومحمد بن علي وعلي بن محمد والحسن بن علي
والحجة بن الحسن القائم وسطهم كأنه كوكب دري قلت يا رب من هؤلاء قال هؤلاء

الائمة و هذا القائم الذي يملأ الأرض قسطا و عدلا كما ملئت ظلما و جورا و به أنتقم من الظالمين و الجاحدين و الكافرين فيومئذ الأرض و السماء تبكيان عليه الناس بكاء يومئذ أسف من فقد الغيث و السماء

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي عن موسى بن عمران النخعي عن عمه الحسين بن يزيد النوفلي عن الحسين بن علي بن أبي حمزة عن أبيه عن أبي القاسم عن الصادق جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الأئمة بعدي اثنا عشر أولهم علي بن أبي طالب و آخرهم القائم هم خلفائي و أوصيائي و أولياءي و حجج الله على أمتي بعدي المقر بهم مؤمن و المنكر لهم كافر

حدثنا أبو الحسن علي بن أبي الدواليبي رضي الله عنه بمدينة السلام سنة أربع و خمسين و ثلاثمائة قال حدثنا محمد بن علي بن عبد الصمد الكوفي قال حدثنا علي بن حاتم عن محمد بن علي بن موسى عن أبيه علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال دخلت على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم وبيده أبي بن كعب فقال لي رسول الله صلى الله عليه و

الله وسلم موحنا ط يا انا عبد الله نادير السماوات والادطير قال له يان وكيف تكون
يا رسول الله كل الله عليه و اله وسلم دير السماوات والادطير احد عبوط قال يان
والكي يس بالمو سا ار المسير برعلوف السما اكبر منوف الادطر وانه لمكتوب عر بمر
عوس الله عو و حل مصباحي فكي وسعيه بياه واماه حبو وبمر و عو وهير وعلم وكحو و
ار الله عو و حل دكيرف كلله بطعه طبه مادكه دكيه ولعد لمر كتوات مادكو
بمر مهلوي الاحسوه الله عو و حل منه و كار سعيوف احونه وفوحي الله عنه كونه وفكي
بقادنه وسو امره واوطي سبله وفواه على عدوه و لم بقط سوه قال له يان بر كيف و
ما هده الكتوات يا رسول الله كل الله عليه و اله وسلم قال بقول اداعوعي مر
كلاط و ايي قعد اللهم اني اسالك بكلماط ومعاقد عرسط وسكار سماواط
واساط ودساط ار سيسيل قعد دهق مر امي حسوا فاسالك ار تكل على محمد
وال محمد و ار يسل مر امي سوا قار الله عو و حل سقل امرط وسوحي كددط
وبلعط سقادنه ار لااله الا الله عبد حروحي بقط قال له يان يا رسول الله فما هده الكلمه
اليمي كلي حسن المسير قال مل هده الكلمه كمل العمو في بطعه سر وبار تكون مر اسه
دسدا و مر كل عبه هونا قال فما اسمه و ماكاوه قال اسمه على وكاوه باكاتم باكتموم

باحي باهوه باكاسف الله و باقادح الله و باتلف الرسل و باكاذي الوحد من كما بقدا
الكما حسوه الله عو و حل مع على بن الحسين و كان قاعده عال اليه فقال له يابن يا رسول الله
فقال له من خلق ووكى قال سم له موادس السماوات و الارض قال ماعس موادس
السماوات و الارض يا رسول الله قال العما بالهو والحكم بالدنيه وباوبا الاحكام وبار
ما يكون قال فما اسمه قال اسمه محمد و بار الملائكه لسباس بوف السماوات و بعولف
كتابه اللهم بار كاول عبدك دكوبار ووك فعول ولمرسين من احوبان وسين وطس
عاف كلي فوكس الله عو و حل كلمه بطعه طبه مادكه دكه واحبين حبوبل ع
بار الله عو و حل طس قدة الطعه وسما عبده حبوبا وحبله فادنا مقدنا دابكنا
موكنا بكو دنه فعولف كتابه باكبار عبوموبار بابادحم الرباحمين باحبل لسين من البلاد وفا
ولهم عبدك دكي وبلعو كبوبهم وسر باموده هم وباقر كبوبهم وباسر عودبابهم و هب لهم
الكبابر بالي سك وسهم با من لايباف الكبم و لابابحده سه و لابوم باحبل لي من كل عم
فوحا من كما بقدا الكما حسوه الله يبال باسر الوحه مع حبعو بن محمد بال اليه يابن
بار الله بادك و يبال دكس على قدة الطعه بطعه دكه مادكه طبه بابول علبها الرحمه
وسما عبده موس قال له يابن يا رسول الله كابهم بواكعور وبباسلور وبوادبور وبعه

سبحانه سبحانه قال وقوله جل جلاله قال فقال لموسى من ربكما يا موسى
يا موسى ربنا الذي قال سبحانه تعالى قال فرعون وما رب العالمين وقال الذي
وناد في السماء وهي الهواء ومعنى الآية وكان الناس وهم في الناس أهل ما أنت
أيها من ربنا يا ربنا في الله تعالى جوابه وحسبه يوم القيامة مع موسى بن عمران وأن
الله عز وجل ذكر في كتابه بطاعة عبادته ذكره وتعالى عبده علما بكون
الله تعالى جاء ذكرا في علمه وحكمه ويسأله جميع لسنته يبين به يوم القيامة وله ذنبا يكون به
اللهم اعطني الذي وبين عليه واحسن عليه أما أمر من لا خوف عليه ولا حزن ولا حزن
أنت أهل التقوى وأهل المغفرة وأن الله عز وجل ذكر في كتابه بطاعة عبادته
كتبه ذكره وتعالى ربنا محمد بن علي فهو سبع سنته ووادي علم حده له علامة
سنة وجميع ظاهره أذاوك تقول لا إله إلا الله محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
وتقول سبحانه يا من لا سنة له ولا مثال أنت الله الذي لا إله إلا أنت ولا خالق إلا
أنت يعني الجواهر ويعني أنت خلقت عن عطاء في المغفرة ذكاء من ربنا يا
الذي كان محمد بن علي سبعة يوم القيامة وأن الله تعالى ذكر في كتابه بطاعة لأنبيائه و
لأطائعه بادة عبادته كتبه ظاهره سماها عبده علي بن محمد فالسها السكينة والوقار وأودعها

السلوم و كل سر مكتوم مر لعه وق كددهـ سـ اساه ه و حددهه مر حدوه و نعول ق كساه
ناود ناو هار ناهس ناهس نادهـ ناكعى سو السوود واهاهـ الك هود واسالك اليهاه نوه نعى
ق الصود مر كسا نهدا الكسا كارحل ر مهمد سعسه وهاكده ال اليه و ار الله نادط
و سال دكسرق كلله نطعه وسما ها عكده اليسر هيله نوداق نلاكه و حلعوق ادكه وحوا
لاهه حكه و هاكنا لسسه وسعسا لهم عكددنه ونعمه حل مر حالهه و حيه لمر والاه ونر هانا لمر
ايكده اماما نعول ق كساه نلحوتر السوق حوه هاسلو حوتر السوق حوه نلحوتر لحوتر سوط
واكرتر سكوط واسكحتر هموات السلطر واكوحتر كهط واهرحتر نمسط واحتلى
مر حناد حلط ناواحد ناحد ناود ناكمد مر كسا نهدا الكسا حسوه الله حو و حل
مسه ويناه مر الناد و لوو حسه حله و ار الله نادط و سال دكسرق كلله اليسر نطعه
مادكه دكسه كلسه كلاوه مطعوه نوكى نها كل موهر مهر هداحد الله سال مساهوق
الولاه ونكعو نها كل حاحد هعو اماهر نعرتى ساد موكى هاكى مهكى يكهم الكدل
وامو ه نكدو الله سال ونكدهه الله سال ق هوله يوحى مر نهامه حر نطهو الكلاز
والسلاماه و له كسود لاك هه و لاهكه الاحول مطهمه ودحال مسومه يمح الله سال له
مر اهاكى الللاكحل حكه اهل كدد للاماه وللاه حسو د حلا مسه كيهه هيومه هملكدك اكيماه

باسمائهم وأسمائهم وبلدانهم وقبائلهم وحلاهم وكناهم كما أنزل مبدوءة قال له
أبي و ما كلالة وعلامته يا رسول الله قال له علم أنه أخاه وهو حي وجه أنسى كذلك العلم
من نفسه وأطاعه الله تعالى فأنا أنه العلم أخرجي يقول الله فأنزل أنه الله و هما دينار وعلامة
و له سعد محمد فأنا أخاه وهو حي وجه أخيك ذلك السعد من محمد وأطاعه الله عز
و جل فأنا أنه السعد أخرجي يقول الله فلا يزل كذلك أنزل نعمة من أنه الله فيرجى ونعم
أنه الله حين نعمه ونعم حدود الله ويحكم بحكم الله يرجى جبريل عن نفسه
ومكائيل من ساده وسوف يكون ما أقول لكم و لو شد حين وأفوض أمري إلى الله
تعالى عز و جل إن الله بعين لمن نعمه وبعين لمن أحبه وبعين لمن قال به يسهم الله به من الملئكة
وبالأوتاد الله ورسوله ويمنع الأئمة يعني الله لهم إليه منهم في الأدب كمثل المسك الذي
يسطع ريحه و لا يشبه أنه أنه ومنهم في السما كمثل النجم المنير الذي لا يطفئ نوره أنه أنه قال
إني يا رسول الله كيف نار حال هولا الأئمة من الله عز و جل قال نار الله عز و جل أنزل
على أنبي حسنه كيف أسم كل إمام على خاتمه وصفته في كيفيته

حدثنا علي بن عبد الله الوداق الزاهد قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا القسم
بن إبي مسروق النهدي عن الحسن بن علوان عن عمرو بن خالد عن سعد بن طريف عن الأصبغ بن

بابه عن عبد الله بن عباس قال سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول أنا وعلي و
الحسن و الحسين وفاطمة من ولد الحسين مطهرون معصومون

حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال حدثنا أحمد بن يحيى بن زكريا القطان قال حدثنا
بكر بن عبد الله بن حبيب قال حدثنا الفضل بن الصباح البغدادي قال حدثنا أبو معاوية عن الأعمش
عن عباية بن ربعي عن عبد الله بن عباس قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم أنا سيد
النبيين وعلي بن أبي طالب سيد الوصيين و إن أوصيائي بعدي أنا عشر أولهم علي بن أبي
طالب عليه السلام وآخرهم القائم

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب الكوفيني
قال حدثنا محمد بن عبد الله البغدادي قال حدثنا إبراهيم بن مهزم عن أبيه عن أبي عبد
الله عن آبائه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم أنا خير من
أنبياء الله فضلهم الله فضلي وعلمي وحكمي وخلقهم من طينة هوان المنكرين عليهم بعد
القادرين فيهم كذبوا مالهم لا أنالهم الله شفاعتي

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن همام
أبو علي عن عبد الله بن جعفر الحميري عن الحسن بن موسى الخشاب عن أبي الحسن البزنطي عن زيد بن

علي بن الحسين عن أبيه عليهما السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
كفى بقائل أمة أنا وعلي وأحد عشر من ولدي أولنا الإمام والمهدي آخرنا أحدنا
أفضلها أفضلها بن ذلك من أشبه منه و أشرف منه

حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى العطار قال حدثنا أبي عن محمد بن عبد الجبار عن أبي
أحمد محمد بن زياد الأزدي عن أبان بن عثمان عن أبي عبد الله عليه السلام بن
الحسين عن سيد الشهداء الحسين بن علي عن سيد الأوصياء أمير المؤمنين عليه السلام بن أبي طالب
عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الأئمة من بعدي أبناء عشر أولهم
أنت يا علي وآخرهم القائم الذي يفتح الله تعالى ذكره على يديه مشارق الأرض
ومغاربها

حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا حدثنا سعد بن
عبد الله و عبد الله بن جعفر الحميري و محمد بن يحيى العطار و أحمد بن إدريس جميعا
قالوا حدثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي قال حدثنا أبي قاسم داود بن القاسم الجعفري
عن أبي جعفر محمد بن علي الثاني عليه قال أخبرني أمير المؤمنين عليه السلام ذات يوم ومعه الحسن

برحل عليه السلام وسلمان الفارسي دخل الى الله عنه و امير المؤمنين عليه السلام فبكى على يد سلمان
فدخل المسجد الجوامع اذ اقبل رجل حسن الهيئة واللباس فسلم على امير المؤمنين عليه السلام فرد
عليه فجلس ثم قال يا امير المؤمنين عليه السلام اسألك عن ثلاث مسائل ان اجبتني عن عليها ان
القوم فدكتوا من امرك ما افتى عليهم انهم لسوا بمأمونين دينا هم و لا في اخرتهم و
ان تكن الاخرى علمت انك و هم سوى سوا فقال له امير المؤمنين عليه السلام سلني عما
بدا لك فقال اخبرني عن الرجل اذا نام اين تذهب روحه و عن الرجل كيف يذكر
وينسى و عن الرجل كيف يشبه ولده الاعمام والاخوال فالتفت امير المؤمنين عليه السلام الى
ابي محمد الحسن برحل عليه السلام فقال يا ابا محمد اجبه فقال ع اما ما سألت عنه من امر
الانسان اذا نام اين تذهب روحه فان روحه متعلقة بالريح والريح متعلقة بالهوا الى وقت
ما يتحرك صاحبها لليقظة فان اذن الله تعالى برد تلك الروح على صاحبها حركت تلك الريح
الروح و حركت تلك الريح الهوا فحركت الروح فاستيقظ بدن صاحبها و ان لم
يأذن الله تعالى برد تلك الروح على صاحبها حركت الهوا الريح و حركت الريح
الروح فلم ترد على صاحبها الى وقت ما يشاء و اما ما ذكرت من امر الذكر والنسا
فان ماء الرجل ابيض و على اليابس طيب فان كان الرجل على ذلك على محمد وان محمد

صلاه نامه ابدسف دلك الطيو مر دلك اليو فاطا العلم وكدو الرحل ما كار
سي فار هو لم نصل على محمد وال محمد اونعصر مر الصلاه عليهم انطيو دلك الطيو على
دلك اليو فاطلم العلم وسي الرحل ما كار دكوه و اما ماكدوف مر امر المولود
الذي سمه اسماءه واحواله فار الرحل اذا اتى اهله جامعها تعلم ساكر وحروف هاديه
وبدر حروف مصطوف فاسكب بك الطهر في حوف الرحم حرج الولد سمه اباه
وامه و ار هوانا ها تعلم حروساكر وحروف حر هاديه وبدر مصطوف اصطوب
الطهر فوصف حال اصطوانها على سر الروح فار وصف على حرو مر حروف الاسماء
اسمه الولد اسماءه و ار وصف على حرو مر حروف الاحوال اسمه الولد احواله فقال
الرحل اشهد ار لااله الا الله و لم ادل اشهد بها واشهد ار محمد ا رسول الله و لم
ادل اشهد بدلك واشهد انك وصي رسوله والقائم بيمه واشاد الى امير المومنين عليه السلام
و لم ادل اشهد بها واشهد انك وصيه والقائم بيمه بعدك واشاد الى الحسن ع واشهد
ار الحسن برحل وصي انك والقائم بيمه بعدك واشهد على حل بر الحسن انه القائم امر الحسن
بعده واشهد على محمد برحل انه القائم امر على بر الحسن بعده واشهد على حعفر بر محمد
انه القائم امر محمد برحل واشهد على موسى بر حعفر انه القائم امر حعفر بر محمد واشهد

علي بن موسى ابن القائم بامر موسى بن جعفر واشهد على محمد بن علي ابن القائم بامر علي بن
موسى واشهد على علي بن محمد ابن القائم بامر محمد بن علي واشهد على الحسن بن علي ابن القائم
بامر علي بن محمد واشهد على دخل من ولد الحسن بن علي لا يكنى و لا يسمى حتى يظهر في الارض
امره فيملأها عدلا كما ملئت جورا ابن القائم بامر الحسن بن علي و السلام عليك يا امير المؤمنين
ورحمة الله وبركاته ثم قام ومضى فقال امير المؤمنين عليه السلام يا ابا محمد اشهد انك ابن
بعضك فخرج الحسن حتى اتيه قال فما كان الا ايام وضع دخله حاد جاء من المسجد فما كدت
ابن احد من اهل الله حتى و جاء حتى اتى امير المؤمنين عليه السلام فاعلمه فقال يا ابا
محمد اشهد عليك ان الله تعالى ورسوله و امير المؤمنين اعلم فقال هو الحسن ع

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن
هاشم عن ابيه عن عبد السلام بن صالح الهروي قال اخبرنا وكيع عن الربيع بن سعد عن
عبد الرحمن بن سليط قال قال الحسن بن علي بن ابي طالب عليه السلام منا اثنا عشر مهديا اولهم
امير المؤمنين عليه السلام علي بن ابي طالب عليه السلام واخرهم التاسع من ولدي و هو القائم
بالحق يحيي الله تعالى به الارض بعد موتها ويظهر به دين الحق على الدين كله و لو كره المشركون
له غيبة يرتد فيها اقوام ويثبت على الدين فيها اخرون فيقال لهم متى هذا الوعد ان كنتم

كان هو ما أمر الطائر حبسه على الأكل والكذب بقوله العهد بالسعر يريد
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد
الهمداني قال حدثنا أبو عبد الله الناطفي عن الحسن بن قاسم بن أبوب عن الحسن بن محمد بن
سماعة عن ثابت الصائغ عن أبي بصير عن أبي عبد الله ع قال سمعته يقول ما أبا حسن مقدنا
مكتوب فيه وفيه سبع آلاف السادس ما أجبت وقد أجبت الأحياء إلى دونها
في هذا المصحف كتاب كمال الدين وتمام النعمة في إثبات الغيبة وكشف الحيرة و الله
يسأل العلم حمل من أحياء موسى بن جعفر ع مع هارون الرشيد و مع موسى بن المهدي

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي
قال حدثنا أبو العباس أحمد بن عبد الله عن علي بن محمد بن سليمان النوفلي عن أبيه عن علي بن
محمد قال كان الشريف وهو ع موسى بن جعفر ع إلى جنب أبي هارون الرشيد إذا
أراد بعد الأمر لابنه محمد بن زبيدة و كان له من الشرائط حسن إنما فأجاد منهم بلابه محمد
بن زبيدة و جعله ولي عهده و عبد الله المأمون و جعل الأمر له بعد أبي زبيدة والقاسم المؤتمن

وحمل له الامر من سد المامور فاذا ان يعلم الامر في ذلك وسهوه سهوه نعم علما الناصر
والشام فيه سنة سبع وستين ومائة وكتب الى جميع الافاق بامر الفقها والعلما والقوا
والامرا ان يحضروا مكة ايام الموسم فاجتمع بموطن المدينة قال علي بن محمد الموطن
فحدثني ابي انه كان ممن شاهدهم بن خالد يوسف بن جعفر في وضع الرشيد ابنه محمد بن
زبيدة في حجر جعفر بن محمد بن الاشعث فما كلمهم و قال اذا اقام الرشيد واقف
الامر الى محمد ابنه ذوله وذوله ولي وبول الامر الى جعفر بن محمد بن
الاشعث وولده و كان هذه مدة جعفر في السجن فاظهر له ابنه علي مدة فيه ضر
به جعفر واقف الله يجمع امورنه وذكر له ما هو عليه موسى بن جعفر في قلما وهب علي
مدة فيه سبب به الى الرشيد و كان الرشيد يحب له موضعه وموضع ابنه من بصره الملاه
فكان يقدم امره ويوجه ويبين لاناله ان يطلب عليه الى ان دخل يوما الى الرشيد فاظهر
له ابكوا ما وجي سقما كلام موته جعفرلموسه و جوهه ابنه فامر له الرشيد ذلك اليوم
بسوير الف دينار فامسك بين من ان يقول فيه شيا حتى امسى ثم قال للرشيد يا امير المومنين
قد كنت احتبك من جعفر وقد فيه فقدت عنه و ما فيما امر فيه الفضل قال و ما هو
قال انه لا يصل الله مال من حقه من الخمس الا اخرج خمسه فوجه به الى موسى بن جعفر ولست

باسط يده فهل دلك في السور الالف دينار الى امرأة بها له فقال فادور ارف
فالفضلا فادسل الى حسولة و قد كان حرف سنابين به فيانا واطفو كل واحد منهما
لصاحبه الدواوه فلما طرق حسن رسول الرشيد بالليل حين ار تكور فسمع فه قولين و
انه انما كان لعله فاقر عليه ما وكنا نمسك وكافود فيسط بهما ولسر بردة فوق بانه واقل
الى الرشيد فلما وقف عليه حسن وسم دايه الكافود ودنا البردة عليه قال يا حسن ما
هذا فقال يا امير المومنين فعلمت انه سمين عبدك فلما جاء رسولك فدة الساعة لم
امر ار تكور فدوخ فلبط ما تقول على فادسلت الى لعلي قال كلا ولكن قد حرف
باط سنة الى موسى بن حسن من كل فاصبر الباب يمسه وباط فهلت بدلك السور
الالف دينار فاحسن ار اعلم دلك فقال حسن بالله اكبر يا امير المومنين امر سحر
حدفط بد فيه فاسط بفايوانسفا فقال الرشيد لجاده له حد خاتم حسن واطلق به حين
باس بهذا المال وسمع له حسن حادثه الى عند فا المال فذهب الله الدد بيوانسفا فان
بفالرشيد فقال له حسن فداوا ماسوف به كدف من سمين الباب قال كدفت يا
حسن باصرف امانك لاناقل فط قول احد قال و حبرين بيالف اسفاط حسن قال الوقل
فيدس على بن الميسر برعل بن حمو برعل بن سحر مسايه و دلطف جبه الرشيد قل فده اليه

قال لعيسى بن إسماعيل بن جعفر بن محمد فقال له مالك هذا حملني بسط مالك لأنك بن أمود
الوزير فقد أدخل إلى هارون وطلب إلي الوثاق الله و كان سبب ذلك أن يحيى بن خالد
قال ليس بن أبي مريم إلا لأنك على دخل من أن أبي طالب له جعفر الدنيا فأوسع له منها قال بلى
أدلك على دخل بقدر الصبغ و هو على بن إسماعيل بن جعفر فأدخل الله يحيى فقال أخبرني عن محمد
و عن شيعته وأنهما أليس يعلم الله فقال له جعفر إلى وسبب سمعه فكان من شأنه أن قال من
كبره المال عنده أنه أشبه كشبه شبه السوء بلا بن أبي دنياه فلما أخذ المال قال
الناس لأنت بدأ أنت بعدا كذا وكذا فأمر بقاضي شيء ماله وأخرج
منه بلا بن أبي دنياه من ذلك البعد ووضع بين الشيعة قال الوقف قال أبي و كان موسى بن
جعفر في إمرة إبراهيم بن إسماعيل ويبو به حين دنيا خرج الكتاب منه إلى شيعة يطلب بن
إسماعيل ثم أشبو خبر منه فلما أدنات الوشيد الرحلة إلى الشرق بلغ موسى بن جعفر أن هذا أبن
أخيه يريد الخروج مع السلطان إلى الشرق فأرسل الله مالك والخروج مع السلطان قال لأرحل
دنيا فقال ذلك قال فيبي خيال قال أنا أكفيكم أبي الإالخروج فأرسل الله مع أخيه محمد
بن إسماعيل بن جعفر بلاثمائة دينار وأدنى الإف درهم فقال له أخبر محمد أنك حفاظ و لأنوم
ولي حدثنا الحسين بن أبو أيوب بن أحمد بن هشام المؤدب رضي الله عنه قال حدثنا

علي بن ابراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى بن عبيد عن موسى بن القاسم البجلي عن علي بن جعفر قال
حدثني محمد بن اسماعيل بن جعفر بن محمد وكيل دار محمد بن جعفر وحارسها بالمدينة
الوسيط عليه السلام ثم قال له فاطمة دار في الادمر حلفني حين دفنت اخي موسى بن
جعفر عليه السلام وكان عمر بن موسى بن جعفر عليه السلام وكان بن
ثلاث سنين

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يعقوب
الكليني قال حدثنا ابو العباس احمد بن عبد الله عن علي بن محمد بن سليمان النوفلي قال حدثنا
ابراهيم بن اسحاق الاحمر قال كان بين موت داود بن علي الى قيام الامام محمد عليه
السلام في الله الى احد عشر موسى بن جعفر عليه السلام فقال له عبد
عبد الوهاب الساعة بين يدي بن خالد فحدثني انه سمع الوسيط يقول
عبد من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كالمخاطب له يا ابن وامي يا رسول
الله اني اشهد انك من امر محمد عليه فان ادبت دار احد موسى بن جعفر فاحسنه لان

قد حسب أن يقال من آمنا حتى نفتنون و لقد فتنا الذين من قبلهم فليعلمن الله الذين صدقوا و ليعلمن الكاذبين أم حسب الذين يعملون السيئات أن يسبقونا ساء ما يحكمون من كان يرجو لقاء الله فإن أجل الله لآت و هو السميع العليم و من جاهد فإنما يجاهد لنفسه إن الله لغني عن العالمين

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي عبد الله بن كثير قال حدثني صاحب الفضل بن الربيع عن الفضل بن الربيع قال كنت ذات ليلة في مرض أبي إذ سمعت جلبة الليل فقلت ما هذه الجلبة فقال هذا أمير المؤمنين قد أمر بالأسود أن يذبح في داره الساعة فقلت فما ذنب الأسود قد حل قال لا أعلم إلا أنه أمر و لم يسأل عن ذنبه فقلت و أنا مسرور قد حل بالأسود ما حل و لم يسأل ما هو إلا الفضل وكنت أحبه فأمر أن أسأله بإطلاق أبي الحسن فقال إذا أتيت بيت الله عز و جل و أنهيت فقصد ولسنا و جئت منه أبي الحسن الدار فسلمت على أمير المؤمنين و هو في مرضه فرد علي السلام فقال يا فضل كنت في الدار قلت نعم يا أمير المؤمنين فركب ساعته أبي سكت ثم قال لي سؤالك أبي الحسن فاخرج موسى بن جعفر بن محمد و أدفع إليه ثلاثين ألف درهم فاحمل عليه خمسين حمل و احمله على ثلاث

مواكب وحده بن المقام مشا او الى حل حتا الى ان بلد ادات واحب فعلى يا امير
المومنين امر باطلاق موسى بن جعفر قال نعم فعودى كلك على بلاد موات فقال نعم
وبلك ابرك ان اكتب العهد فعلى يا امير المومنين و ما العهد قال سا ابلغ موعدى
هذا الذى ساوديه اسود مادامت من السودان لحظم منه فعند على كدى وقصر على
حلق و قال لحسن موسى بن جعفر طالما له فعلى فانا اطلقه وا هب له واجلع عليه فاحد
على عهد الله عز و جل ومنافه وقام من كدى و هكذا نفس يروح فهو حب من
عنده وواصب موسى بن جعفر ع و هو في حبسه فوانه قائما بكل فيلسف حتى سلم ثم انتبه
سلام امير المومنين واعلمه بالذى امره بن في امره وان هذا حصوف ما اوصله به فقال
ان كنت امورت بن هذا فعلى لا وجه حدا رسول الله صلى الله عليه
و اله وسلم ما امورت الانهدا قال لا احتولى في الليل والنهار والمال اذا كانت فيه
حقوق الامة فعلى ناشدك الله ان لا تردنه فسقط فقال اعمل به ما احسن فاحدث بنده
ع واحوجنه من السجن ثم قلت له يا ابن رسول الله احتبن السنة الذى بلغت به هذه
الكرامة من هذا الرجل فقد وجب حق علك لسادتى ابائك و لما احواه الله على يدى
من هذا الامر فقال ع دانت الى صلى الله عليه و اله و سلم لله الادنا في اليوم فقال

يا موسى إني مبشر مطلوم فقال سم يا رسول الله كل الله عليه و آله وسلم مبشر مطلوم
فكر في ذلك ثلاثا ثم قال و ارادني الله فيه لكم وفاجي إلى خير الدنيا كلها
وآخرته تصام اليمين واليمينة فأكاذيب وفي الاقتصاد قال إني حسوه دكيه تعوا في
كل دكيه اليمين موه وإنا حسوه موه قل هو الله أحد فأكاذيب منها أدبع دكيات
فاسمد ثم قل إنا يابي الفوج و إنا مع كل كوج إنهين السلام في دمم سد الموج إنا لك
إنسمك السلام الأعظم إن تكل على محمد عبدك ورسولك وعلى آله الطيبين و إن
سيل إلى الوحي مما إنا فيه فقال فكان الذي دانيه

حدثنا أحمد بن دنان بن حسين القمدان رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم
قال حدثني محمد بن الحسين المدني عن أبي عبد الله بن الفضل عن أبيه الفضل قال كنت
أجيء الوسيد فأقبل على يوما عصفار وبيده سعف نخلة فقال لي يا فضل تعرف من رسول الله
صلى الله عليه و آله وسلم لبن لم يأتي رجع الإن لا أحد إلى فيه شيئا فقال تمر
أحبك فقال بهذا الإيمان فقال و أي الإيمان قال موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن
الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال الفضل فبعت من الله عز و جل إن أجيء به الله
ثم قرب النعمة فقال له أفضل فقال أين سوطين و قسادين و جلاذين قال فأنه بذلك

ومضى إلى منزل أبي إبراهيم موسى بن جعفر عليه السلام حزينا مغتاظا من حوادث
الليل فلما أبصره الإمام أبو عبد الله عليه السلام قال له أسألك على مولاك بن محمد إلا ما
حدثتني ولا تواري فوالله إن الله قد أبصر إلى أسود بدنه مقصر بأحد إلا لمن حسنه وخير
إنه من كبره سيوده فقال له السلام عليك يا أبا رسول الله أحدثك الوسيط قال فالوسيط
وقال يا مأسيك نعمة حين تم وبين مسرتا و هو يقول لو لأبي سمعت حديث جدي رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم أن طاعة السلطان للنعمة وأحبه إلينا ما حبب فقال له
أسيد للنعوته يا أبا إبراهيم دحمك الله فقال في الأرض من يملك الدنيا والآخرة ولم يعدد
اليوم على سوى أن سأل الله تعالى قال فقال بن الربيع فوالله و قد أدبر بدنه في يوم يقال له
دأسه في بلاد موات قد حلف على الوسيط فلما هو كأنه أمواه بكل قائم حتى أن فلما
دنا قال له يا فضل فقال لبيك فقال حسن رجع فلم يسم قال لا تكون أمهينه فقال لا قال
لا تكون أعلمه أني علمت أنك قد فيسى على نفسي ما لم أدفعه إليك قول قد بين
له فلما دنا وبين الله قائما وبينه و قال له مرحبا رجع وأخي ووادف سمين ثم أجلسه على
فخذه فقال له ما أبالي فقلت من دنادنا فقال سبه مملكتك و حبك للدنيا فقال أيوب يعني الثالثة
فإن تفاضلنا بدنه ثم أمر أن يمل بن بدنه حلي وبدنار كأنه فقال موسى بن جعفر في و الله لو

لاباي باد ار ادوحي بها مر حواحـــس باي كالـــ لىلا سعطع سله ابدا ماهلها بم يول حي
و هو يعول الحمد لله دحـــ الىالمر هال العصل با امير المومىر ادكـــ ار ساهه هيلسـ عليه
واكرمه هال لي باهصل ابط لماهصـــ ليس به داب اهواما هـا احدهوا بداد
بابديهم حواحـــ هـحوسو هاف باصل الداد يعولور ار باكـــ ابر دسول الله حسعا به و
ار احسر الله ابصرها حه وبركاه هسه حي هعلـــ له ما الكـــ هلـــ حين كعب امر
الوسد هال كـا حكـــ حلى بر باي كالـــ كار اداكـا به مابر دالى حسكو الا هوحه
و لا الى هادس الاهوه و هوكـا كعابه اللا هلـــ و ما هو هال هلـــ اللهم بك اساد
وبك احاول وبك احاود وبك اصول وبك ابصر وبك اموحـــ وبك احي اسلمـــ
بعس الك وهوكـــ امري الك و لا حول و لاهوه الاالله الىلي الىظيم اللهم ابط حلعس
ودهعس وسيس حر الشاك بلطـــ ما حولس واحسس اداهوسـ دكدس و اداحبوحـــ
هوعس و اداموكـــ سعس و اداكـوحـــ احس باسكـــ ادكر حس هعد ادكس

حدبا باي دكي الله حبه هال حدبا حلى بر ابرا هيم بر هاسم حر ابه حر حمار بر حسب حر
اكيابه هال هال ابو يوسـ للمهكـــ وحبده موس بر حسعو حي باكول ار ابساله حر مسابل لسر

عبده قياس قال له سم قال لموسى بن جعفر ع أسألك قال سم قال ما تقول في الطلاق للمحرم قال
لا يطلق قال فصوم الثلاثة الأيام وبدل الشاة قال سم قال فما تقول بن قدير قال أبو
الحسن ع ما تقول في الطامث أتقضي الصلاة قال لا قال فتقضي الصوم قال سم قال و لم قال
فقدا حا قال أبو الحسن ع و فقدا حا فقدا قال المفيد لأن يوسف ما أدانا
كسب سنا قال فقال بين دانع

حدثنا أحمد بن زيد المكتب قال حدثنا أبو الطيب أحمد بن محمد الوداق قال
حدثنا علي بن قادوم الجعفي قال حدثنا علي بن محمد بن سليمان النوفلي قال حدثني أبي عن علي بن
يقطين قال أتى الرسول إلى أبي الحسن موسى بن جعفر ع وعنده جماعة من أهل بيته فقال الله موسى
بن المفيد في أمره فقال لا أهل بيته ما يسودون فالوا بني أن يشتد عنه و أن يتسع سيعطيه
فإنه لا يؤمر بشيء فيتم أبو الحسن ع ثم قال فجعل يتبعه أن يستقبل دنيا وليس مثالب
الثلاث ثم قال رفع يده إلى السماء فقال اللهم كم من عدو شحذ لي ظبة مدية وأرهف لي
شفرة وأضمر لي غوائل سمومه و لم يتعن عن جوانبه فلما رأيت كيف من أحتمال
الغوائل وجبني ذلك من ملمات النوائب صرفت ذلك بحيث ذلك يبولك وفوتك
لا يبولك وقوت فالصرف الجعفي الذي أحتفوك حاشا مما أملوه فيك مشتدا مما دخاوف

أحوله فلك الحمد على ذلك عدد استغفارك سبحانك اللهم بحمدك سبوحا واقل حمده حين
تعددك واحبل له سبلا فما لله وجهوا عمر تاوبه اللهم واحكن عليه من عدوك حاكمه
تكون من حبلك سقا و من حق عليه وفا وصل اللهم كتاب الاحاله واتمام سكاتب التسر وحوقه
عما قلل ماوعدت الظالمين وعرف ماوعدت في احاله المصطرين اتك ذو الفضل العظيم
والمن الكريم قال تم تعرو القوم فما استمسوا الالقوا ه الكتاب الوادك عليه تموت موسى
بن المهدي في ذلك تقول سحر من حصر موسى بن جعفر ع من اهل بيته سبوا
وسادته لم سوى الادمين بيت مثلا و لم تعط تقاالسد فاطع
سوت حين لم يبد الوكاب و لم يبي لودك و لم تعصر لها السد مانع
تمو ودا الليل والليل كادت يسمائه فيه سمو و فاحج
تعيي ابواب السما ودونها اذاقوي الابواب منهم فادي
اذاوددت لم ترد الله وفدها على اهلها و الله دنا وساعج
وبان لادحو الله حين كانما ادي يحمل الطير ما الله طاع
حدثنا ابو احمد بن محمد بن محمود السبي ذكر الله عنه قال حدثني

بإسناده رفعه إلى موسى بن جعفر عن أبيه دخل على الرشيد فقال له الرشيد يا ابن رسول الله أخبرني عن الطينة التي خلق منها فقال موسى عليه السلام أما الذي فإنه ملك يقال له ميكائيل وأما آدم فإنه عبد آدم وديناً قال الرشيد مولاه وأما الذي فإنه خلق من أرض يقال لها سدرة من جانب البيت من أخذ وأما الذي فإنها الأرض التي أخذ منها فيها فقال له هارون يا ابن رسول الله يقول الناس من كنت أنا الله ورسوله

حدثنا أبو أحمد الحسن بن محمود الزيادي قال حدثنا محمد بن محمود بإسناده رفعه إلى موسى بن جعفر عليه السلام أنه قال لما دخل على الرشيد سلمت عليه فرد علي السلام ثم قال يا موسى بن جعفر أتعرفني أنا الذي أنا أمير المؤمنين أنا هارون ابن عم رسول الله وأنا أعلم الناس من أجدادنا علينا فقد علمت أنه قد كذب علينا بعد قبض رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم علم ذلك بعده فأرداني بعوائد من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن تأكل أحدنا بيدين أخبرني أبي عن آبائه عن جده رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فقال فداءني لك فقلت أخبرني أبي عن آبائه عن جده رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال أن الرحم إذا مسست الرحم يبرك واضطربت

فاولى بك حتى الله فداك فقال ادن فدنوت منه فاخذ بيدي ثم خلى الى نفسه
وخافت طويلا ثم بكى و قال يا جابر يا موسى فاسر علمك يا سر فطرت الله فاذا انا قد مسست
عيناه فرجعت الى نفسي فقال صدقت وصدق جدك ثم لقد بيوك ذكر واصطرب
خوف حتى غشي على الارض وقلت عيناي و ناديت يا ابا عبد الله يا ابن رسول الله
كيف مت حتى لم اسأل عنها احدا قال ابن ابي جبير عنها حتى عبك و لم يقل قول
احد قط و قد ابن ابي لم يكذب قط فاخبرني عما اسألك فقال قل فقلت ما كان
علمه عند فاطمة بنت رسول الله ص فقال لك الامام ان فاطمة وتركت النعمة الى
سوقور تقاسمين فاطمة فقلت اسأل يا امير المؤمنين عليه السلام ما شئت قال يا جابر لم فاطمة
علما وبيوت سيده واحده وهو عبد المطلب وبنو واسم واحد ابا هو الناس واسم ولد
ابي طالب و فما علما رسول الله كل الله عليه و اله وسلم وفرائضهما منه سوا فقلت بين
اخوة قال وكيف ذلك فقلت لان عبد الله و ابا طالب لام واحد وابوكم الناس
ليس هو من ام عبد الله و لا من ام ابي طالب قال فلم اكتم ابنكم ودنيه الى كل
الله عليه و اله و سلم وانتم يومئذ ابناء الثم وقبر رسول الله كل الله عليه و اله وسلم و
فدنوت ابو طالب فقلت والناس معه حتى فقلت له ابن يا امير المؤمنين ابن يعني من هذه

المسالة وسالني عن كل سوالة بردة فقال لا اويس فقلت واعني فقال قد امسك عن الكلام
فقلت ارى قول علي بن ابي طالب عليه السلام انه لسر من ولد الطف ذكرنا كان
اوليس لاحد منهم الالانوار والروح والروحة و لم يسم للنبي من ولد الطف مبرات
و لم يطلع به الكتاب الا ان بما وجدنا فيه اسمه قالوا النبي والد دنا منهم بلا حقيقة و
لاانبي عن الرسول ص و من قال بقول علي عليه السلام من العلما فقدانا هم خلاف قدانا فولا
قدانوحي بن ذدانحي بقول في هذه المسالة بقول علي عليه السلام و قد حكم به و قد ولاه
امير المومنين المصور الكوفة والبصرة و قد قيل له فيقال امير المومنين قام باحكامه
واحكام من يقول بخلاف قوله منهم سفار الوذي و ابنا هم المدني والقصل بن عاصم
فقدوا انه قول علي عليه السلام في هذه المسالة فقال لهم فما ابليس شر العلما من اهل الجهاد
فلم لانعبوره و قد قيل له نوحي بن ذدانحي فقالوا حسن نوحي و حنا و قد امر امير المومنين
عليه السلام قنبر بقول قدما الناقة من البيت كل الله عليه و اله و سلم انه قال على
اقضاكم وكذلك قال عمر بن الخطاب على اقضانا و هو اسم جامع لان جميع ما قضى به
النبي كل الله عليه و اله و سلم اخبانه من الفرائض والفرائض والسنن داخل القضا
قال ذكر يا موسى قلت المجالس بالامانات و جاءه مجلسك فقال لاناس عليك فقلت ان النبي لم

يودعـــ من لم يناجر و لاناســـ له ولانه حين يناجر فقال ما جيبك فيه فقلـــ قول الله تعالى و
الذين امنوا و لم يناجروا ما لكم من ولايتهم من شيء حتى يناجروا و ارجع الناس لم يناجر
فقال لي اتاك يا موسى هل اقســـ بذلك احدا من اخداننا ام اخبرتـــ احدا من
الفقهاء في هذه المسالة بشيء فقلـــ اللهم لا و ما تاتي فيها الا امير المومنين ثم قال لم خوفتم
الناس و الناكتم ان تسوكم الى رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم وتقولون لكم ان رسول
الله صلى الله عليه و اله وسلم وانتم تعلمون وانما نسبـــ الامر الى ابنه وفاطمة ابنتاه في
وتا و الى صلى الله عليه و اله و سلم حدكم من قبل انفسكم فقلـــ يا امير المومنين لو
ان الى صلى الله عليه و اله و سلم سن فيطـــ الناس كونتك قل كنـــ بينه فقال
سبحان الله و لم لا احبته ان اقيم على النوحـــ والنيم وقوس بذلك فقلـــ له لكنه ص
لايطـــ الى و لاادوحه فقال و لم فقلـــ لانه ص ولدني و لم يلدك فقال احسنـــ يا
موسى ثم قال كنـــ قلتم انا كذبنا الى صلى الله عليه و اله و سلم و الى صلى الله عليه
و اله و سلم لم تنعـــ وانما النعـــ للذكر لالانى وانتم ولد النـــ و لا تكون لها
نعـــ فقلـــ اتاك يا امير المومنين بهو القرانه والفرو من فيه الا ما اخبرك من هذه المسالة
فقال لا اتوبتن بينكم فيه باولد على و انـــ يا موسى تسوتهم وانتم دعائهم كذا اتيني الى

ولست اعطف كل ما سألتك عنه حين يأتي منه بيته من كتاب الله تعالى وأنه تصور مفسر
ولدل على أنه لا أسقط عنكم منه شيء إلى و لا أوأو إلا وتأويله عندكم وأحببتم تعوله من
و حل ما فوطلق الكتاب مرتين و هذا أسسهم جرداني العلما وقاسهم فقلت تأويل
في الهواء قال فاطمة فقلت أعوذ بالله من الشيطان الرجيم بسم الله الرحمن الرحيم و
من ذريته داود و سليمان و أيوب و يوسف و موسى و هارون و كذلك نجزي المحسنين
و زكريا ويحيى و عيسى و إلياس من أبوحيى يا أمير المؤمنين قال لمن ليس أب فقلت أنما المعاني
تدعى الأنبياء في من طريق مريم في وكذلك المعاني تدعى إلى كل الله عليه و
آله و سلم من قبل أما فاطمة في أدبك يا أمير المؤمنين قال فاطمة قول الله عز و جل
فمن حاجك فيه من بعد ما جاءك من العلم فقل تعالوا ندع أبنائنا و أبنائكم و نساءنا و نساءكم
و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل لعنت الله على الكاذبين و لم يدع أحد أنه أدخل إلى
كل الله عليه و آله و سلم بيت الكساء عند المباهلة للكفار إلا علي بن أبي طالب
وفاطمة و الحسن و الحسين فكان تأويل قوله تعالى أبنائنا الحسن و الحسين ونساءنا فاطمة و أنفسنا علي بن
طالب عليه السلام على أن العلماء قد أجمعوا على أن جبرئيل في قال يوم أحد يا محمد إن
ربك يقرئك السلام من علي قال لا منه و أنا منه فقال جبرئيل و أنا منكما يا رسول الله كل الله

عليه و آله وسلم ثم قال لأسعد الأسود والعماد و لأفق الأعلى فكان كما قد حدثني الله تعالى به
حدثني أبي قال نعوذ في بدكر ثم قال له أبو إبراهيم موسى بن محمد تعبير نعوذ حدثني أبي ما قال
أحسنت يا موسى أدع الناس جوابك فقال له أول حاجة أن تدخل لأبي محمد أن يدعو الله
جوهر حدثه و آل عباله فقال بشر أن شاء الله تعالى فوفى أبي أبو له
عبد السيد بن شاهك فوجم أبي يوفي عبده و الله أعلم

حدثنا محمد بن أبو إبراهيم بن أسماء الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى
الصولي قال حدثنا أبو العباس أحمد بن عبد الله جرجي بن محمد بن سليمان النوفلي قال سمعت
أبي نعوذ لما قبض الرشيد على موسى بن جعفر في قبر عليه و هو
عبد ناس الناس كلي الله عليه و آله و سلم فإنما يكلي فقطع عليه كلامه و حمل و هو يبكي و
نعوذ أشكو إليك يا رسول الله ما ألقى و ما ألقى الناس من كل جانب يكون و يصيرون فلما حمل
إلى بغداد في الرشيد سمعه و حقه فلما جرى عليه الليل أمر بسرج فسئل له فحمل موسى بن جعفر في إلى
أحد فمات فقال فدفنه إلى جنب السوق و أمره أن يصنع فيه إلى الصورة فسلم
إلى حسن بن جعفر بن أبي جعفر و هو أمره ما ووجه فيه أخي علانية نقاداً إلى الكوفة منها
جماعة أشعل على الناس أمر موسى بن جعفر في فقدم جنازة الصورة قبل الزوبة يوم فدفنه إلى

حسن بن جعفر بن أبي جعفر بغداد علانية حين خرج كلها وساحي جرته فيسه حسن من
سوء المناسبة الذي كان يلبس فيه وأهل علمه وسئله السيد عنه فكان لا يعني عنه إلا الأمر
حاضر حاله يوجد فيها إلى الطهور وحاله يدخل فيها الطعام فإن أبي فإن العصر بن أبي كالي و
كان يصوبنا به أطهر الإسلام وكان ديننا وكان يكتب ليس بن جعفر وكان
جاءنا فقال يا أبا عبد الله لقد سمع هذا الرجل الصالح أبا منه يدعو فيه الدعاء إلى
هو فيها من كروف الفواحش والمناكير ما أعلم ولا أشك أنه لم يطلب بذلك فإن وسمه
في بلد الإمام إلى حسن بن جعفر بن أبي جعفر علي بن سعود بن جور بن الناس بن دسوق دفنه دفنها
الله أحمد بن أشد جاءت حسن فإن وكان علي بن سعود من مشايخ فاسم وكان
أكبر هم سنا وكان مع كبر سنه سوء السواد ويدعو أحمد بن أشد إلى منزله فيسمع
له ويأتيه بالمسير والمشاء يطرق إن يكون ليس فكان دفنه إلى دفنها الله أبا بعده
علينا محمد بن سليمان أدبا وأكرامنا ويبعثه بالمسك وهنا من هو أشرف منه و هو بدر
بطنه موسى بن جعفر المبوس عندنا فإن أبي فإن لقائل يوم فإنا إن جوكنه جاءه إن
على فعلنا ما هذا قال السلام فيسه بريء على إن نقول لأن من لقائنا الساعة فعلنا ما جا
بالإمام أبدينا له فجاء فيسه من العصر بن أبي كالي بعده العشية والرضية فإن و فيه كان

قال لي العصر بن عبد ما حدثني لابن أبي عبد الله فيروزه قال الواقع عبد الأمير لم يبق منه مسلما و
قد قلت للأمير إني بعثت من قبلك إلى أحمد أبي عبد الله فأبى ويلقى على كتبه
فقال لابنه قسمه قال أبو رحمه أنما حمله على قبالبيت له فقلت له بأنها الأمير أبي سلم أبي
لأبيك أحد حلوبك به فقل حملك على أحد قط قال مات الله قلت فلو كان له قد قبت
يبالغ فيه الناس لأحد أن يملك عليه قال أحل وصرفني به أكثر قال أبي قبوت بذلك
وذكرت إلى العصر من سألني قبوت الله وفي قبرت الطهرة فأسأت الله قادسل
إلى و قال حملت قبلك قد حلت فلما أدع قبلك عنه و أدنا هو حالس على سوانه
قادسلت الله و الله لأبد من لقائك فيوحي إلى قصر دفيو وأدناد مودك فأحبوه بما يليق فقال
لقبت لأحوبت حبوا إلى أنقدم إليك أن لأبي أبا عبد الله قسمه ثم قال لأبي قلبرق
قلت الأمير من ذلك بن قال فما قصت بعد ذلك الأيام بنوه حتى حمل موسى بن جعفر
ع سوا إلى بغداد و حبس ثم أطلق ثم حبس ثم سلم إلى السندي بن شاهك فبسه وكتب عليه
ثم سبت الله الوسيد بسرق دقت وأمره أن يقدمه إليه ويبعث عليه بأوله منه فقبل فمات
ص

حدثنا علي بن عبد الله الوداني و الحسن بن أبو أيوب بن أحمد بن قسام بن المكتب و

احمد بن دنان بن جعفر الهمدانى و الحسن بن ابراهيم بن ناتانة و احمد بن على بن ابراهيم بن
هاشم و محمد بن على ماجيلويه و محمد بن موسى بن المتوكل رضى الله عنهم قالوا حدثنا على
بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن عمار بن حفص عن سعد بن زياد قال كنت بوما على رأس المأمون
فقال ابن دور من خلف الشيخ فقال القوم جميعا لا و الله ماشاء قال علمنى الرشد قال له وكيف
ذلك و الرشد كان بغداد اهل هذا الشأن قال كان يغلق على الناس الابواب فيمر واحد
جميع منه شيء فلما كان الى المدينة نقدم الى جبانه و قال لابن خزيمة ادخل من اهل المدينة
ومكة من اهل المفاخر و الانساب وبنى هاشم وسائر بطون قريش الاشياخ نفسه و كان الرجل
اذا دخل عليه قال انا فلان بن فلان حتى ينتهى الى جده من هاشم او قريش او مفاخر
او انساب فيكتب من المال بخمسة الاف دينار و ما دونها الى مائتى دينار على قدر شرفه
و فضله انانه فانا ذات يوم واقف اذ دخل الفضل بن الربيع فقال يا امير المؤمنين عليه السلام
لى نار دخل ابن عم ابيه موسى بن جعفر بن محمد بن على بن ابى طالب عليه السلام
فاقبل علينا وبين ايدينا على راسه والامين والمؤتمن وسائر القواد فقال اجلسوا على انفسكم ثم قال
لابنه ادن له و لاتزل الاعلى بساطى فانا كذلك اذ دخل شيخ مسن قد انحنت الشيخوخة
كانه شن بال قد كلم من السجود وجهه وانفه فلما دنا الرشيد قام نفسه من جماد كان

دخله فتاى الرشيد لا و الله الا على بساط فيه الهاء من الرخام ونظرنا الله باحسنا
بالاجلال والاعظام فما دار بسرعة حتى كاد ان الساط والهاء والقواد مبدفور
به فنزل قام الله الرشيد واستقبله الى اخر الساط فقبل و جهه وجبينه واخذ بيده حتى كنوه
في صدر المجلس واجلسه منه قبه و جبل بيده وتقبل بوجهه عليه وسأله عن احواله ثم قال له يا ابا
الجبر ما غلط من النار فقال يرشدون على الجمر مانه قال اولاد كلهم قال لا اكثر هم موالي
و جبيم اما الولد فلي بعة وثلاثون والكبار منهم كبيرا والسوار منهم كبيرا قال قام
لا يروحي السوار من عمومتهم واكفائهم قال الله تعالى عن ذلك قال فما حال الجبيه قال
سطرف وقف ونمشي اخر قال فقل غلط ذي قال نعم قال يو جبيه الف دينار
فقال له الرشيد يا ابن عم اما الغلط من المال ما يروحي الكبار والسوار وتعطي الذي
ونعمي الصباحي فقال له وغلط دخم يا ابن عم وشكر الله لك فيه الله الجميله والرحم
ماسه والقرابه واسيه والنسب واحد والناس عم النبي كل الله عليه و اله و سلم وكنو
ابنه وعم على بن ابي طالب عليه السلام وكنو ابنه و ماشيط الله من نار نقل ذلك و
قبيط يدك واكرم عنوط واجلي مبيط فقال اقبل ذلك يا ابا الجبر وكرامه فقال
يا امير المومنين نار الله خير و خل فيوصل ولاه عقده نار نسوا فوا الامه ونعطوا

من الناس من يودوا من الفعل ويكسوا الناس ويسوا الى الناس فانه اول من فعل ذلك
فقال اهل يا ابا الحسن ثم قام فقام الرشيد لقيامه وقبل عينه ووجهه ثم اقبل على الامين والمؤمن
فقال يا عبد الله و يا محمد و يا ابراهيم اقسموا بين عمكم وسيدكم جدوا
بركابه وسووا عليه ثيابه وسيروه الى منزله فاقبل على ابو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام وبه
فسيره بالملاطفة فقال لي اذا ملكت هذا الامر فاحسن الى ولدي ثم انصرفنا وكنت
اخي ولد ابي عليه فلما خلا المجلس قلت يا امير المؤمنين من هذا الرجل الذي
قد اعظمته واجللته وقمت من مجلسك اليه فاستقبلته واجدبت قدر المجلس وجلست دونه
ثم امرتنا باخذ الركاب له قال هذا امام الناس وحجة الله على خلقه وخليفته على عباده
فقلت يا امير المؤمنين انا ولست هذه الصفات كلها لك وحدك فقال انا امام المسلمين
الظاهر والباطن والعفو و موسى بن جعفر امام حق و الله يابني انه لاحق بمقام رسول الله صلى
الله عليه و اله وسلم مني و من الخلق جميعا و و الله لو نازعني هذا الامر لاخذت الذي
فيه عيناك فان الملك عقيم فلما اذاك الرجل من المدينة الى مكة امر بضربه سوطا فقاما
ذياد ثم اقبل على الفضل بن الربيع فقال له اذهب فقد بلغني الى موسى بن جعفر وقل له يقول لك
امير المؤمنين يعرف قدمه وسابقته ونا سد الوقت فعمرف قدره فقلت يا امير المؤمنين

سطى ابنا المهاجرين والانصار وسائر قريش فاسمع و من لا يسرف خمسة وستة خمسة آلاف
دينار إلى مائة وبها وسطى موسى بن جعفر و قد اعطيته وأحللته فأين دينار أخبر عطية أعطيتها
أحدا من الناس فقال أسكت لا أم لك فإن لو أعطيت قد أعطيته له مائتين آمنة
أن تصرف وحق جدنا بمائة ألف سنة من سنته وموالته وهو قدا و أهل بيته أسأل
ولكم من سط أيديهم وألسنتهم فلما نظر إلى ذلك مهادي العين ذخائر ذلك عبط فقام
إلى الرشيد فقال يا أمير المؤمنين قد جئت المدينة وأكثر أهلها يطلبون مني شيئا و أن
خرجت و لم أعطهم فيهم شيئا لم يبق لهم بعض أمير المؤمنين عليه السلام ومن عنده فأمر له
بستين ألف دينار فقال يا أمير المؤمنين قد الأهل المدينة وعلى دين أحتاج أن أقضيه
فأمر له بستين ألف دينار أخرى فقال له يا أمير المؤمنين إنك أن أدوا حقي و أنا محتاج
إلى حقك فأمر له بستين ألف دينار أخرى فقال له يا أمير المؤمنين لابد من عليه سطيها
بوكيل وعلى عيال وبنات وأدوا أحق الغرماء فأمر له بأعطائي مائتي ألف بستين ألف
دينار وأمر أن يحمل ذلك عليه من بيت مال فأمر مهادي من قوته وقصد موسى بن جعفر ع و قال
له قد وقفت على ما عاملك به قد ألمنوا و ما أمر لك به و قد أحببت عليه لك وأحدث
منه كلام تلاثين ألف دينار وأعطاها شرف ألف بستين ألف دينار و لا و الله يا سيدي

ما احتاج الى شيء من ذلك ما أخذته إلا لك وأنا أشهد لك بهذه الإقطاعات وقد حملت
المال إليك فقال بارك الله لك في مالك وأحسن جزاءك ما كنت لأحد منه شيئا
واحدا ولا من هذه الإقطاعات شيئا وقد قبلت ذلك وبرئت إليك منه وأشهدنا و
لأبي الحسن في ذلك فعل بذلك وأنصرف

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الريان بن شبيب
قال سمعت المأمون يقول ما دخلت أحد من أهل البيت على واطئ للرشيد شيئهم يعرفنا الله
فلما جئت إلى الرشيد كنت أنا ومحمد والقاسم معه فلما كان بالمدينة أشار علينا الناس أن نكون
أحدنا من أدرك له موسى بن جعفر في قبره فلما نطق الله الرشيد بيوت وقد تصوره وجعله الله
حيث دخل السجن الذي كان فيه فلما فرغ حين الرشيد على دكته وأتاه ثم أقبل عليه
فقال له كيف أنت يا أبا الحسن وكيف حالك وحال أبيك كيف أنتم فما زال
يسأله هذا وأبو الحسن يقول جزى جزى فلما قام أدناه الرشيد إلى شبر فأقسم عليه أبو الحسن
فأقعده وأتاه وسلم عليه ووجه قال المأمون وكنت أحزن ولد أبي عليه فلما خرج أبو
الحسن موسى بن جعفر قلت لأبي يا أمير المؤمنين لقد دأبت عملت بهذا الرجل شيئا فأدأبت
عليه أحد من أبناء المهاجرين والأنصار و لأبي هاشم فمن هذا الرجل فقال يا بني هذا والد

علم السر هذا موسى بن جعفر بن محمد عن آبائه عليهم السلام الحسين هذا هذا قال المأمون
فيما أسرّ إلى منهم

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه
قال سمعت دعلج بن أحمد يقول لما حضر الرشيد موسى بن جعفر عليه السلام في حبسه بالبصرة
فأدخل إلى بغداد محمد موسى بن جعفر عليه السلام وكل الله به وكل إلى أدبع
دكاكين ثم دعا بقصبة الدواة فقال يا سندي بن شاهك من حبس فأدخل وجلس من بقية
بأمطر السيف من بين دم وطين وبأمطر الطين من بين فوق وقدم وبأمطر الولد من بين مسمعه
ودخم وبأمطر الماء من الحديد والنيل وبأمطر الروح من بين الأجساد والأمثال جلس من
بقية فأدخل قال فلما دعا موسى عليه السلام بأن فأدخل دخل إلى سوق مأمنه وبقية
سعة قدسه ووقف على دأس فأدخل وهو يقول يا فأدخل أطلق موسى بن جعفر والأكرمين
علاوة بسعة قدأهاف فأدخل من نفسه ثم دعا الناحية فيها الناحية فقال له يا قدم
إلى النيل فأطلق عن موسى بن جعفر عليه السلام فخرج النيل فأخذه صاحب النيل
فقال من دعا قال يا النيل بحق موسى بن جعفر عليه فأخرجه من سبيله وأطلق عنه فصاح النيل
يا موسى يا النيل بحق فقام موسى عليه فعودا فوقا وهو يقول لا تخوفني خوف

فدا الله الاسر يوسف فقام باكيا حزينا مغموما ناسا من حاله فما زال هامان و هو يوسف
وراءه فقال سلام على هامان فوق عليه السلام ثم قال له هامان ناشدتك بالله هل تعرف
خوف فدا الله تعالى فقال نعم قال و ما هو قال حدث طفوديا وطلب الله عز
و جل ادبع دعاء ودعب طرف الى السما و قلب ناشد حلكين من يد هامان
وسوه وذكر له ما كان من دعائه فقال هامان فدا سبحان الله تعالى ناجاب اطلق
من فدا ثم دعا بخل عليه بلانا و حمله على فرسه وامرهم وطرده يدنا لنفسه ثم قال هامان
الكلمات فلما قال فاطلق عنه وسلمه الى الناجب لسلمه الى الداد و يدور منه فقاد موسى
بن جعفر في كونها سونا عند هامان و كان يدخل على كل جمعة الى ان حبسه الله فلم
يطلق عنه حتى سلمه الى السندي بن شاهك وقتله بالسم

حدثنا ابو بكر محمد بن علي بن محمد بن حاتم قال حدثنا عبد الله بن يحيى السكاك قال
حدثني الموفق ابو العباس بالكوفة قال حدثنا الوثاق قال كان لابي الحسن موسى بن جعفر في
بيت حبسه سبعة كل يوم يجيئه شدا بعضا الشمس الى وقت الزوال فكان هامان دنيا
كنت سطيا سوف منه على الحسن الذي حبس فيه ابو الحسن في فكان يبي انا الحسن في
ساجدا فقال للربيع ناديت فاذا الوقت الذي اداه كل يوم في ذلك الموضع فقال يا

امير المؤمنين فأخذ بيده وأنا هو موسى بن جعفر فقال له كل يوم يبعث بطلوع الشمس
إلى وقت الزوال قال الريان فقلت له فأدور أما أن تأخذ من دهاريس فاسم فلت فما لك
تضعف على الشمس قال فقال لأنه من كان الإلحاد إلى دونه في قلبه وفاه بأن
أبوا إمام موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن
الحسن الصفار وسعد بن عبد الله جميعا عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسين بن علي بن يقطين عن
أخيه الحسين عن إسماعيل بن يقطين قال أتيت الرشيد دخلا بطل به أمير أبي الحسن موسى بن جعفر
ع ويقطينه ويبلغني المسيء فأتيت له دخل منزله فلما أخرجت المائدة حمل إليه من
الحيوان فكان كلما دنا أبو الحسن ع تناول شيئا من الحيوان طاد من بين يديه وأشفق من فأدور
الفرج والصبيان لذلك فلم يلبث أبو الحسن ع أن رفع رأسه إلى أسد مصور على ستر
السرير فقال له يا أسد خذ عدو الله قال فوثب ذلك الصورة كأعظم ما يكون من السباع
فافترس ذلك المنزل من فأدور وتناوله على وجوههم متسائلين فأدت عقولهم حولها
من هول ما رأوه فلما أفاقوا من ذلك قال فأدور لأبي الحسن ع سألتك بحق علي لما سألت
الصورة أن ترد إلى الحال فقال إن كان عطا موسى ذلك ما أبلغه من حال القوم

وحصنهم فار هذه الصورة بردّ ما أنشأه من هذا الرجل فكان ذلك أعمل الإنسان أفاته نفسه

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن حسن الصفار عن اليسع بن محمد بن سعد قال حدثني شيخ من أهل قمّ من القامة ممن كان يعلم قوله قال قال لي داني سحر من يزور نفسه من أهل هذا البيت فما دانيه منه فطرق سمعه وقصّه قال فإني من هو وكيف دانيه قال حمينا أيام السيّد بن شاهك وبين يمانون دخلا فأتيا على موسى بن جعفر ع فقال لنا السيّد يا هؤلاء أنظروا إلى هذا الرجل فإنه حدث به حدث فأتى الناس يزعمون أنه عن به مكروه ويتصورون ذلك و هذا مثوله وقرأته موسى عليه عرضيه و لم يرد به أمير المؤمنين سوءا وإنما سطوه أن يقدم فيأتيه أمير المؤمنين و ها هوذا هو يحيى فسلوه فقال أما فأذكر من الوسيلة فهو على فأذكر عيان أخبركم أنها العيان فيسمعني سبع نعوات وأني أخبر غدا و سيعد أموت قال فطرق إلى السيّد بن شاهك يرشد قرأته ويتطرق عن الشيعة قال اليسع و كان هذا الشيخ من خيار القامة شيخ كثير فقيل القول نعم حدثنا عبد الناس

حدثنا محمد بن أبي بكر بن أسماء الطلقاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد
بن عامر قال حدثني الحسن بن محمد القطان قال حدثنا الحسن بن علي الياسري الكندي قال حدثنا الحسن
بن عبد الواحد المؤدب قال حدثنا علي بن جعفر بن محمد قال حدثني عمر بن واقد قال أدخل على
الشيخ بن سابط شعر الليل و أنا شاب سبعين فيه أربعون ألف أسود يدعو الله
ي قال فوقف حتى ما أحبه الله و قلت أنا لله و أنا إليه راجعون ثم دعت الله
فلما رأى معلا قال يا أبا جعفر لعلنا أدخلنا وأخرجناك قلت نعم قال فلم تهاب إلا أخي قلت
فرسول الله صلى الله عليه وسلم يقول قال نعم ثم قال يا أبا جعفر إذا دخلت لم أدخلت الك
قلت لا قال أتوقف موسى بن جعفر عليه السلام و الله إني لأعرفه وبه وبه كذا
منذ كذا قال مر فما فيها شيئا شرفه عمر بعد قوله فسمعت له أقواما ووصف بعض أنه في
قدمات قال فسمعت فيما بعد كما حاني قال قال شرفوا فوما شرفوا موسى بن جعفر فسموا له قوما
فيما بعد فكنيا ويرفع الكاذب و جمشور دخلا عمر شرف موسى بن جعفر و قدمه
قال ثم قام وقد خرج وكلنا فرجي كأنه ومنه طوماد وكنت أسمانا وعادلنا وأعمالنا و خلانا
ثم قد خرج إلى الشيخ قال فرجي الشيخ فقرب بدنه إلى فقال لي هم يا أبا جعفر فنهضت
ونهض أصحابنا وقد خلنا فقال لي يا أبا جعفر أكثر الوقت عن وجه موسى بن جعفر فسعه

وبالله منا فكيف واسوحيف ثم قال للقوم انطلقوا الى هذا واحد فقتلوا
الله ثم قال اسقدور كلكم نار هذا موسى بن جعفر بن محمد ع قال فلما سمع سعد بالله موسى
بن جعفر بن محمد ع ثم قال للغلام انطلق على عودته مبتلا واكسعه قال فعل قال انزوز به
انزا شديدة فقلنا لا مانع به شيا و لانزاله الامنا قال فلاسرحوا حتى سيلوه وتكفوه قال فلم
نزح حتى غسل وكفن وحمل الى المقبلة فصلى عليه السيد بن شاهك ودفناه ودخلنا و
كان عمر بن واقد يقول ما احد هو اعلم بموسى بن جعفر ع من كيف يقولون انه ع و
انا دفنته

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا الميسر بن علي بن مكرم
بمدينة السلام قال حدثني ابو عبد الله محمد بن جلال قال حدثني ابي عن ابيه عن جده عن
عباد بن اسد عن جماعة من مشايخ اهل المدينة قالوا لما مضى خمس عشرة سنة من ملك الرشيد
استشهد ولد الله موسى بن جعفر ع مسموما سمه السيد بن شاهك نائب الرشيد في الميسر
المنزوف بداد المسمى ب الكوفة و هي السندة ومضى الى دار الله تعالى
وكرامته يوم الجمعة لخمس خلون من رجب سنة ثلاث وتسعين ومائة من الهجرة و قد تم عمره
اثنتا و خمسين سنة ودفن بمدينة السلام في الجانب الغربي ب الشونيزية المعروفة بمقابر

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النهاوندي بنهاوند سنة ثمان
وخمسين ومائتين قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن الفتح
بن عبد الله المنبجي عن أبيه قال بينا موسى بن جعفر جالس في المسجد بالمدينة إذ دخل عليه
ويونس عليه فدنا الإمام الراقد فتوضأ فلما أتى به مجلس الشرطة أقام أدنى من قائدها
إلا من أذن أبي يونس إلى المسجد فلبث وخرج سليمان بن أبي جعفر إلى جعفر بن
محمد إلى البيت فصلى الضحى والظهر فقال لغلمانه ولولده ما فعل أهل المدينة بن
شاهك بنائي على موسى بن جعفر جالس فقال لولده وغلمانه توسط أن يعلم فدا يوم
القيامة الذين قد أخذتم به فأدخلوا مع غلمانكم فجدوه من أيديهم فإن فاتوكم فأدركوهم
وخذوا ما عليهم من الثياب فلما خرجوا به دخلوا إليهم فأخذوه من أيديهم وأدركوهم وخذوا
عليهم من ثيابهم ووضعوه معهم أدنى طرق وأقام المنادي بنائي إلا من أذن
أبي يونس إلى المسجد موسى بن جعفر جالس فلبث وخرج الليل وخرج وخط بسوط
فأخذ وكفه بكفه فجره إلى مجلس له بالغرب وخمسين مائة دينار عليها الغبار كله وأخذ

وصف حادثه مسلما مسعود السيد الى مقابر قريه هدفه في نهاية وكتب يبوه الى الوسيد
كتب الوسيد الى سلمان بن ابي جعفر وكلمه دخم بلغم واحسن الله جزاءك و الله فاضل
السيد بن ساهك لنبه الله يبالي فاضله من اهونا

حدثنا محمد بن عبد الله بن نعيم العرس دكي الله عنه قال حدثني ابي عن احمد بن علي
الايادي عن سليمان بن جعفر البصري عن عمر بن واقد قال ان قادوم الوسيد لمامون
كتبه مما كان يظهر له من فضل موسى بن جعفر ع و ما كان يلقه من قول الشيعه بامامه
واختلافهم في السر الله باللل والنقاد حبسه على نفسه وملكه فعرف فيه بالسم فدعا بوطب
واكل منه ثم اخذ كتبه فوضع عليها خيوط وطبه واخذ سلكا فوكف في السم واد خله
في سم الخياط فاخذ وطبه من ذلك الوطب فاخذ يوكد الثقاب ذلك السم بذلك الخيط حتى
فعلم انه قد خلط السم فقاستكثر منه ثم دعا في ذلك الوطب و قال لخادم له ياخذ
بيده الكتب الى موسى بن جعفر وقل له ان امير المومنين ياكل من هذا الوطب ويشرب لك
ما نه و هو يقسم عليك بيمين لما اكلتها من اخذ وطبه فان اخذتها لك بيدي و لاسوكه بين منها
شيا و لاتطعم منه احدا فانه بالخادم وانتهى الرسالة فقال ليس بيلال فاوله حلالا وقام بادانه
و هو ياكل من الوطب وكتب للوسيد كتبه سر عليه فيه نفسها و خرجت بين سلاسلها

مرد هب و حو هو حين حاد موسى بن جعفر ع فاد بالهلال الى الوطن المسموم ودع
تعالى الكلب فاكلها فلم تلبث ان صرت نفسها الادبر وعوت وتقوت فطنه فطنه
واسوف ع تاف الوطن و حمل الغلام الحسنه حين كاد تعالى الوسد فقال له قد اكل
الوطن من احوه قال نعم يا امير المومنين قال فعف دانه قال ما تكوت منه سنا يا امير
المومنين ثم قال ثم ودك عنه حتى الكلب بانها قد تقوت وماتت فعلي الوسد لذلك فلما
سدنا واستطعه ووقف على الكلب فوجد ها منقوبه بالسم فاحضر الهادم وقد اسف
وتطع و قال له لتصدق من حتى الوطن اولاقتلك فقال له يا امير المومنين اني حملت
الوطن الى موسى بن جعفر وابنه سلامط وقمت بادانه وطلبت من حلالا قد فيه الله
فاخذ سوف الوطن سد الوطن وناكلها حتى موت الكلب فوجد الهلال قد دطنه من ذلك
الوطن فوق تفاكلها الكلب واكل فوتاف الوطن فكان ماتى يا امير المومنين فقال
الوسد عاديها من موسى ع الا انا اطعماه حتى الوطن وقتنا سمنا وقد كلنا ما في موسى
بن جعفر حتى ثم ان سدنا موسى ع دنا المسجد و ذلك قبل وفاته بثلاثه ايام و كان موكلا
به فقال له يا مسعد قال لبيك يا مولاي قال اني طالوف قد الله الى المدينه قد حتى
رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم لاعهد الى علي ابن ما عهده الى اني واحتيه وكتب

وحلفي وامره امري قال المسيب فقلت يا مولاي كيف يأمرني أن أفي لك بالايمان
وأفعالها والموت على الايمان فقال يا مسيب كيف تعبد الله عز وجل وهنا قلت لا
يا سيدي قال فمه قلت يا سيدي أدعي الله أن يسقيني اللهم نعم ثم قال لي أدعو الله
عز وجل باسمه العظيم الذي دعا أصحاب حين حاز سورة يوسف ووضعه بين يدي سليمان
قبل أن يرتد طرفه الله حين يحبس و بن أبي على بالمدينة قال المسيب فسمعته في دعوة فقدته
من مصلاه فلم أدر فأتيت على قبره حين دفنته فجاء إلى مكانه وأتاه الجن إلى دخله
فجودة الله ساجدا لوجهه سكوتا على ما أتيه به على من صورته فقال لي أدع دائما يا مسيب
وأعلم أني دائما إلى الله عز وجل في الله فدا اليوم قال فكنت فقال لي لا تبرح يا مسيب
قال علي أني هو فأمك وهو لا يبرح فاستمسك بولايته فإنك لن تضل مالزمته فقلت الحمد
لله قال ثم أرسلني في كتابة لله اليوم الثالث فقال لي أبي على ملزوفك من الوجل إلى
الله عز وجل فكأنك سورة من ما صورتها ودائس فدائهم وأدبع نطق وأكثر
لون وأحمر وأخضر ونور الوانا فيه الطيبة نوفي فكأنني فدا اليدي فإنا
أن نطقوا عليه أحدا و لا على مرتبي الا سدوقي قال المسيب ثم دعو فلم أدر أدعو
وحده حين دعا في السورة صورتها ثم كان فقال يا مسيب أن فدا الوجه السيد ثم

ساهط سرحم ابه بول حسلى وكدى مىقاب ىار بكور كلط ابدا هاكا حملب
بال المعوه المسروه بمقاىر فرىر فالىكرون بها و لابرهوا فىى فوو ادىع ابكاىع معوحاب و
لاىاحكوا مر بىىى سىا لىىكوىا به فار كل بوىه لىا مىوحه الابوىه حكى المىىر بر على عليه
السلام فار ابه بىال حىلها سعا لىىىا واولىاىا فال بم دىاىب سىكىا ابىه الاىىاكر به حالىا بال
حابه و كار عكى سىكى الوكا ى و هوىلام فادكب سوابه فىاحى بى سىكى
موىى ى فعال ا لىر هكىهىط ىامىىب هلم ىادل كابوىا حىى مكى وىاب المىىر بم ابهىب
المىوىال الوىىد فوىاف المىىكى بر ىا هط هو ابه لعد دىابهم ىىى و هم بطىور ابهم ىىىلوىه
فلابىل ابىهم ابه وىطىور ابهم ىىطوىه وىكعوىه وادىا هم لابىىىور به ىىا ودىاىب كلط
المىىر بول حىله وىىىطه وىكعىه و هوىطهر المىاوىه لهم و هم لاىىروىه فلما فوى مر امره فال
ى كلط المىىر ىامىىب مهما ىىكىب هه فلاىىكوف فاى امامط ومولاط و حىه ابه
علط ىىكىاى ى ىامىىب مىلى مل بوىىف الكىىىى ى ومىلهم مل ىاحوىه حىر كحلوىا عليه
هىوهم و هم له مىكوور بم حمل ى حىى كوف مقاىر فرىر و لم بوع فىوه ىاكىر مما ىامر به بم
دهوىا فىوه ىىى كلط وىىوىا عليه

حكىىا ىاحمك بر دىاك بر حىىوالهمكىاى كى ابه عىه فال حكىىاعلى بر ىاىوىا هم بر هاىىم

عن أبي سليمان بن جعفر الجوزجاني قال سار هارون الرشيد فنزل على موسى بن جعفر في سنة
سبع وتسعين ومائة ويوفي خمسة أشهر لثلاث بقين من رجب سنة ثلاث وثمانين ومائة وهو
ابن سبع وأربعين سنة ودفن مقابل قبر أبيه وكانت إمامته خمسا وثلاثين سنة وأشهرا وأمه أم
ولد يقال لها حميدة وهي أم إخوته إسحاق ومحمد ابني جعفر بن محمد في وتنزل أبي الحسن علي
بن موسى الرضا في بالإمامة بعده

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم
عن أبيه عن محمد بن عبيد الله بن مروان قال أخبرني أبو إبراهيم موسى بن جعفر في حج هارون
الرشيد سنة خمس وثلاثين ومائة وأمر الناس وسائر أهل المملكة والأمصار وأحضر أبا إبراهيم موسى
بن جعفر في فقال لهما موسى بن جعفر عليهما السلام إني أنا وما كان بيني وبينه فأسبق إلى الله
منه أمره بيني وبينه فانطلقوا إلى الله عز وجل وأنا على سنة من سنته فنظروا إلى موسى بن
جعفر في وليس له إبن حواجب ولا أخ وكان في دخله أبو الحسن فأخذه سليمان بن أبي
جعفر فقبل رأسه وبكى وبكى وبكى حتى أبكاه قال مصنف هذا الكتاب أنا أوردت
هذه الأخبار في هذا الكتاب دخل الواقف على موسى بن جعفر في فأنكر بحضور أبيه في
وبحضور إمامه الرضا في وإمامه من بعده من الأئمة في في كتبه وفاة موسى بن جعفر أبطل

مد فيهم ولهم في هذه الاخبار كلام نقولون ان الصادق ع قال الامام لا يسلبه الا الامام و
لو كان الرضا ع اماما كما تدعون لسلبه في هذه الاخبار ان موسى ع سلبه جبته و
لا حجة لهم علينا في ذلك لان الصادق ع انما نفى ان يسلب الامام الا من يكون اماما فان قال
من يسلب الامام في نفسه فيسلبه لم يقل بذلك امامة الامام بعده و لم يقل ع ان الامام لا يكون
الا الذي يسلب من قبله من الائمة ع فقط فيلزمهم علينا بذلك على انا قد وجدنا في غير هذه
الاخبار ان الرضا ع قد سلب اباه موسى بن جعفر ع من جميع حقوق الامامة لبسلبه جبته من
اطلع عليه و لا يكون الواقفة ان الامام يبقى ان يكون الله تعالى له البعد حتى يقطع المسافة
البعيدة في المدة اليسيرة حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضي الله عنه قال حدثنا الحسين
بن محمد بن عامر عن المعلى بن محمد البصري قال حدثنا علي بن رباط قال قلت لعلي بن موسى
الرضا ع ان عندنا رجلا يكنى ان اباك ع حي وانك تقول من ذلك فاسلم فقال ع سبحان
الله ما قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و لم يقل موسى بن جعفر ع لي و الله
لقد مات وصيته اموالهم وبينهم جوابه

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن محمد بن حسين
العطيني عن احمد بن عبد الله البرقي عن ابيه قال كنت عند العبد بن الربيع و هو جالس

على سطح فقال لأدر هذوف حين حادثه ثم قال لأسوف إلى سرف الدار فأسرف
فقال فأتى في السفينة فقلت يا مطرود ما فقال أنظر حسنا فأملأه ونظرت فسعت فقلت
دخل أحد فقال لي سرفه فقلت لا قال هذا مولاك فقلت و من مولاي فقال بينا هو على فقلت
ما أيها فقال ولكن لا أعرف لي قول فقال هذا أبو الحسن موسى بن جعفر جاء ابنه الليل والنهار
فلا أحدثك وقت من الأوقات إلا على النهار إلى أخبرك بها أنه يكفي الفجر فسعت ساعة
في دبر الصلاة إلى أن تطلع الشمس ثم يسجد سجدة فلا يزال ساجدا حين يزول الشمس و
هذوكل من يوكد له الزوال فليس أدري من يقول السلام هذا إلى الشمس أن يسـ
ـجد في الصلاة من غير أن يحدث فأعلم أنه لم يسرف سجوده و لا أعرف و لا يزال إلى أن
يفرغ من صلاة الظهر فأكفي يسجد سجدة فلا يزال ساجدا إلى أن يسفر الشمس
فأكفأت الشمس وتسـ من سجدته فكل الصبح من غير أن يحدث حدثا و لا يزال في
صلاته وسعته إلى أن تكفي الشمس فأكفي الشمس أفطر على شيء يؤتى به ثم يجدد الوضوء
ثم يسجد ثم يرفع رأسه فيأمر بوضعه جنبه ثم يقوم فيجدد الوضوء ثم يقوم فلا يزال يكلمني حتى
الليل حين تطلع الفجر فليس أدري من يقول السلام أن الفجر قد طلع أن قد وتسـ هو لصلاة
الفجر فهذا كأنه منذ حول إلى فقلت أيو الله و لا يدري أمره حدثا يكون فيه دوار

السمه فقد سلم انه لم يعلم احد باحد منهم سوى الاكابر سمعه دانله فقال قد ادسلوا الى
عروه ناموس يعلمه فلم اجبهم الى ذلك واعلمتهم اني لا اعمل ذلك و لو فعلوني ما اجبتهم الى
ما سالوني فلما كان بعد ذلك حول في الى العمل برئيس الدمكي فيسر عنده اياما فكان العمل
بر الربع بعد الثوق كل يوم مائده حتى مضى ثلاثه ايام ولياليها فلما كان الليله الرابعه
قدمت الى مائده للعمل برئيس فرفع في يده الى السما فقال نادت انك تعلم اني لو اكلت
قبل اليوم كنت قد اخسرت على نفسي فاكل فمرض فلما كان من الغد جاء الطبيب فمرض
عليه حتى توفي نظر دابته و كان السم الذي سمه به قد اجتمع في ذلك الموضع
فانصرف الطبيب الهم فقال و الله لقد اعلم بما فعلتم به منكم ثم توفي في ذكر من قتله
الرشيد من اولاد رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم سدقتله لموسى بن جعفر في السمه
لله واحده سوى من قتل منهم في سائر الايام والليالي

حدثنا ابو البشر احمد بن محمد بن البشر الدباد قال حدثنا ابوطالب الشاعر قال حدثنا
ابوالقاسم سعد بن محمد بن سعد قال حدثني ابو البشر احمد بن سهل بن ماهان قال حدثني عبد
الله الدباد النيسابوري و كان مسنا قال كان بين و بين حمدان بن قحطبه الطائي الطوسي معامله
فجاء الثوق سر الايام فلقيه حين قدوم فاستحدث للوقت وعلى باب السفر لم اجد ما

وكان في شهر رمضان وفي ليلة الظهر فلما دخل عليه داشوف شريف فيه
الماء فسلم عليه وجلس فأتى بطست وإبريق فغسل يديه ثم أمر فغسلت يدي
وأحضرت المائدة وكنت حين أتى طعام وأتى في شهر رمضان ثم دخلت
فأمسكت يدي فقال لي حمد ما لك لا تأكل فقلت إنها الأمير في شهر رمضان وليست
بمريض ولا بي علة توجب الإفطار وإنما الأمير له عذر في ذلك أو علة توجب الإفطار
فقال أتى علة توجب الإفطار وأتى لتبين الذي ثم دعت عيناه وبكى فقلت له سيدي
ما أوحى من طعامه فأنكر أنها الأمير فقال أنت تأكل فأدور الرشد وفي كونه تطوير
شهر الله أن أجيب فلما دخلت عليه دأبه بن يديه شمعة نعد وشمعا أحضر مشمولا و بن
يديه خادم واقف فلما قمت بن يديه دفع داشه إلي فقال خذ طلبك لأمير المؤمنين
فقلت بالنفس والمال فأطرق ثم أدخلني الإنصراف فلم أشعر فيما حين جاء الرسول
إلي و قال أجب أمير المؤمنين فقلت في نفسي أنا لله أخاف أن يكون قد وقع على و
أنه لما أتى أسيا من قدمت إلي بن يديه فرفع داشه إلي فقال خذ طلبك لأمير المؤمنين
فقلت بالنفس والمال والأهل والولد فبسم ضاحكا ثم أدخلني الإنصراف فلما دخلت
فيما لم أشعر أن جاء إلي الرسول فقال أجب أمير المؤمنين فحضرت بن يديه و هو على

حاله فوح داسه ال و قال كعب طلبك لامير المومنين فقال بالنفس والمال والاهل والولد
والدين فقبلت ثم قال حد هذا السيف واضرب ماامرك به الهادي قال فتناول الهادي
السيف وناوله وجاء الى سيفه فقال هذا فيه سيف وسطه وثلاثه سيوف ابوابها
مثله فقال سيف منها فقال فيسرون بها عليهم السود والدواب سيوف وكفول وسار
مقدور فقال يا امير المومنين ناموا تعال فولا وكانوا كلهم علويه من ولد علي وفاطمه
ع فيها يوجد الى واحدا سيف واحد فاطرق عنه حين اسئل على اخرهم ثم دفع
باحساك فهو ود وسقوف بلك النبي ثم قيل سيف اخر فاذا فيه ايضا فيسرون بها من العلويه
من ولد علي وفاطمه ع مقدور فقال يا امير المومنين ناموا تعال فولا فيها يوجد الى واحدا
سيف واحد فاطرق عنه ونرفع سيف بلك النبي حين اسئل الى اخرهم ثم قيل السيف
الثالث فاذا فيه مثلهم فيسرون بها من ولد علي وفاطمه ع مقدور عليهم السود والدواب
فقال يا امير المومنين ناموا تعال فولا ايضا فيها يوجد الى واحدا سيف واحد فاطرق
عنه ونرفع سيف بلك النبي حين اسئل على سبعه فيسرون بها منهم وفيه شيء منهم عليه سيف فقال يا
لك يامسوم اي عدد لك يوم القيامه اذا اقدمت عليه جدنا رسول الله صلى الله عليه
و اله وسلم و قدمت من اولاده سيرون بها قدوله فهل وفاطمه ع فادسيت بي

وادسدف وبابك قطر بال الباده مصنا وجرى فاسـ على دلك السبي بابنا فعله
ودعى بوف بلك السر فادا كار فيل هدا و هدفلـ سر بهنا مر ولد دسول الله كلى الله
عليه و اله وسلم فما بعين صوف وكلاب و انا لاأسدان مبلدف الناد قال مصنف
هدا الكتاب للمصنود مل هده العلوف دبه دسول الله كلى الله عليه و اله وسلم
حدبنا احمد بر محمد بر الحسر البراد قال حدبنا ابومصنود المطود قال سمعت الباكم
انا احمد محمد بر محمد بر اسحاق الانماطي النسابوري بقول باسناد مبتدا دكر انه لماس
المصنود الاسه سدات حبل بطلب العلوبه طلبا سديدا ويبل مر طفو به مبهم
الاسطواناب المبوفه المسه مر الجبر والاحر فطفو داب بوم سلام منهم حسر الوجه
عليه سبر اسود مر ولد الحسر برجل برابي طالب عليه السلام فسلمه الى النا الدي كار
بس له وامره ار يسلوف حوف اسطوانه وبس عليه ووكل عليه مر بعابه مر برجل دلك حبى
يسلوف حوف اسطوانه بمسدده فيسله النا في حوف اسطوانه فدخله دهب عليه ودحمه
له فبرط في الاسطوانه فوجه بدخل منها الروحي فقال للغلام لاناس عليك

فاصبروا حتى يأتي أمر الله فإنه لا يأتي إلا بغتة فإذا جاء الناس
ظلمة فأتوا كل الذي من خوف تلك الأسطوانة وقال له أبي بالسيف فضربه
الصلة الذي وجب سبحانه أنما أتى حتى ظلمة هذه الليلة من خوف هذه
الأسطوانة لأن جبرائيل نزل فيها ثم نزول حتى رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم يوم القيامة حتى يرى الله جل وعز ثم أحد سبعة آلاف المقاتلين
كما أمر وقال جبرائيل وأبي نعيم وأنا أتوجه إلى أمك فقال السلام فإن كان
هذا هكذا فيوم أمان فيوم وهب لنفسي نفسها وبعل جوعها وبكاؤها و
إن لم يكن لنودي النفاق وجه فيوم السلام و لا يدري إن فقد من وجه أدبر الله
سبيل و لا إلى أي تلك وجع قال كل الناس و قد كان السلام خوف مكان أمه وأعطاني
السلام فأنفس النفاق الموضع الذي كل عليه فمنعت دونا كذب الهل من النا
فلمن أنها أمه فيوم منها وجوفها حين أنها وأعطتها سبعة وأنصرف

السبب الذي قبل من أجله بالوقت على موسى بن جعفر ع

حدثنا علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا
أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن ديلم بن عبد الرحمن قال كان أبو الحسن موسى بن جعفر
عليهما السلام من بعض علمه سمعوه ويعد الإمام بعد إمامته فكان يكظم غيظه عليهم و
لا يبدي لهم ما يسوءهم منهم فسمي الكاظم لذلك

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار
عن أحمد بن الحسن بن سعيد عن محمد بن جمهور عن أحمد بن الفضل عن يونس بن عبد الرحمن
قال لما مات أبو الحسن عليه السلام لم يقم أحد إلا وعنده المال الكثير فكان ذلك سبب
وهنهم وجحودهم لموته و كان عبد الله بن فارض يقول إلى زياد و
عبد الله بن أبي حمزة الثوري إلى زياد قال فلما دنا ذلك وصل إليهم وعرف من أمر
أبي الحسن الرضا عليه السلام كلمته وصورته الناس إليه قال فسأل وفلان ما يصنعون
إلى هذا أن كتب يرد المال فمن بسط وكمال حسبه إلى زياد وفلان كتب
فيه معه لهما أنا دونا عن الكافر عليه أنهم قالوا إذا ظهرت الذي على العالم أن
يظهر علمه فإن لم يفعل سلب نور الإيمان و ما كتب لأدعي المهاجر أمر الله عز و جل على
كل حال فاكتبان وأظهرا لي الشاذة

حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قالا حدثنا محمد بن
الحسن عن أحمد بن الحسن بن سعيد عن محمد بن حمدويه عن أحمد بن حماد قال كان أحمد
بن النعمان عمار بن حيان الدهاس و كان يكون بمصر و كان عنده قال كنت وسمعت
جواري قال قيل لأبي الحسن الرضا ع فقير في المال قال فقيل له إن أبانا لم
يمت قال فقيل له إن أبي قد مات و قد قسما ميراثه و قد كتب الأحياء بموته وأحيي
عليه فقال فقيل له إن لم يكن أبوك مات فليس لك من ذلك شيء و إن كان قد مات
على ما يكتب فلم تأمره بدفع شيء إليك و قد أنفق الجواري ويرد حقهن
قال فقيل قد أنكرت أن يكون موسى بن جعفر ع مات يمنع المال ولكنه خرج وقد
الوسيد وكنت أخدمه و لم تعد على نفسي ما كان يمنع الأخ الغائب من أخيه فقمت كعمار
الشيء فاحتبسته قدر الأموال لأخرجها إليه وأدفعها إن لا يفعل فيه قول من كان يسير به
إلى الوسيد و يقول إنه يمنع عنه الأموال وينفذ له الإمامة ويعمل على الخروج عليه و لو لا ذلك
لقلت ما أجمع من قدر الأموال على أنها لم تكن أموال الفقراء وإنما كانت أموالا تصل
بأموالهم ليكون له أكثر مما منهم له ويرثا منهم به ع

ما جاء عن الرضا عليه السلام بن موسى ع من الأحاديث التوحيد

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الصقر بن دلف عن ياسر الخادم قال سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول من سبح الله تعالى بكرة فهو مسبوط ومن سبح الله عقيب صلاته فهو كافور

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن هارون الصوفي قال حدثنا عبد الله بن موسى الروياني قال حدثنا عبد السلام بن صالح بن الهروي بن الحسن بن زيد بن الحسن بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن آبائه بن أبي محمود قال قال علي بن موسى الرضا عليه السلام قول الله تعالى وجوه يومئذ ناضرة إلى ربها ناظرة قال يشرق وجوه شيعتنا يوم القيامة ربها

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن عبد السلام بن صالح الهروي قال قلت لعلي بن موسى الرضا عليه السلام يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما تقول في الحديث الذي يرويه أهل الحديث أن المؤمنين يزورون ربهم في منازلهم في الجنة فقال عليه السلام يا أبا الصلت إن الله تبارك وتعالى فضل نبيه محمدا صلى الله عليه وآله على جميع خلقه من النبيين والملائكة وجعل طاعته طاعته ومعاصيه معاصيه وزيارته

في الدنيا والآخرة فنادته فقال خير و خلق من نطق الرسول فقد أطاع الله و قال أن الذين
يبايعونك إنما يبايعون الله يد الله فوق أيديهم و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم من دعا
في حياته أو سكوته فقد عاد الله تعالى وقد حمله النبي صلى الله عليه و آله و سلم في الليلة
ادلج الذي حاز فمن دعا فوق ذي حيوة الليلة من منزله فقد عاد الله تعالى و تعالى قال فعلت
له يا أيها رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فما عين الليل الذي دعوه أن يوافي لا إله
إلا الله الملك العالي وحده الله تعالى فقال حي يا أبا الصلت من وضع الله تعالى يوحده كالوحوه
فقد كفر وأشرك وحده الله تعالى أسماؤه وذاته وجميع صفاته الذين هم يوحده إلى الله خير
و خلق و إلى ذاته ومعرفته و قال الله تعالى كل من عليها فان ويبقى وجه ربك ذو الجلال و
الإكرام و قال خير و خلق كل شيء هالك إلا وجهه فالملك إلى أنبياء الله تعالى ورسله و جميع
خلقه ذي حاتمهم يوافي عظيم للمؤمنين يوم القيامة و قد قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم
من أشرك بالله شيئا دخل النار لم يزد و لم أدنه يوم القيامة و قال أن قدم من الإيمان سد أن يعادي
يا أبا الصلت أن الله تبارك و تعالى لا يوصف بمقدار و لا يدرك بالأبصار والأوهام قال
فلت له يا أيها رسول الله فأخبرني عن الليلة والنار أهما اليوم مخلوقان فقال نعم و أن رسول الله
صلى الله عليه و آله وسلم قد أخبر الليلة ودخل النار لما عرج به إلى السماء قال فقلت له

نار فوما تقولون انهما اليوم معدنان من معادن الجنة فقال ع لا يهم ما و لا يمر منهم من ناظر حتى اليه
والله فقد كفر النبي صلى الله عليه و آله و سلم وكذبنا و ليس من ولايتنا على شيء
ويخلد في نار جهنم قال الله تعالى فيه جهنم التي يكذب بها المجرمون يطوفون بينها و بين حميم
نار و قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم لما عرج بي الى السماء أخذ بيدي جبرئيل ع
فأدخلني الجنة فناولني من رطبها فأكلته فيحول ذلك نطفة في صلبي فلما هبطت الى الأرض
واقعت خديجة فحملت بفاطمة ع فكانت حورية انسية فكلما اشتقت الى رائحة الجنة
شممت رائحة ابنتي فاطمة عليها السلام

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن
أبيه عن الريان بن الصلت عن علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال الله جل جلاله ما أحب من عبدي أن يلقاني
و ما عرفني من شيء يأتيه و ما على دين من استعمل الفاسق في دينه

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن

الحسن الصفار قال حدثنا أحمد بن محمد بن خالد عن سعد بن أبي نصر قال من أتى الحسن عليه السلام في
نفر من قومه أهل بيته فوضع يده عليه ثم قال أنت يدي حديثا ولم يدع وأهله فيقولون
وحدوه والتعذيب على حين ما به وضعوا فإني بريء بالله من الذين بالسنة قتلوا لسر
كمثل بني آدم ولم يدعوا وطأ من مائهم من سمعه يدلهم على لوحوقوا في حاجة
بالله مدوحه أن يتناولوا بل سوءا يلحقه فمن ثم لم يزوقوا وأيدوا سعد أنت دنا
فدلك وضعوا فسالت دين عما به المستهور سوءا

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن الحسن أبي
الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر قال جاء قوم من ودنا الكوفة إلى أبي الحسن عليه السلام
في فقالوا له جئناك نسألك عن ثلاث مسائل فإن أجبتنا فيهن علمنا أنك عالم فقال سلوا فقالوا أخبرنا
عن الله تعالى أين كان وعلى أي شيء كان اعتماده فقال إن الله تعالى
كيف الكيف فهو بلا كيف وأين الأين فهو بلا أين وكان اعتماده على قدرته فقالوا
نشهد أنك عالم قال محمد فأخبرني عن قوله وكان اعتماده على قدرته أي على
ذاته لأن القدرة من صفات ذات الله تعالى حدثنا محمد بن أحمد السناني رضي

الله عنه قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي قال
حدثنا الحسن بن الحسن قال حدثنا محمد بن حسن بن محمد بن عمرو قال قلت للرضا عليه السلام
الإسناد بالعدة أم سنن العدة فقال عليه السلام لا يبعد أن تكون حلية الإسناد بالعدة لأنك إذا
قلت حلية الإسناد بالعدة فكأنك قد جعلت العدة سنا عنده وجعلتها آلة له بها حلية الإسناد
وقد أسقطت وإذا قلت حلية الإسناد سنن عدة فإنما تصف أنه جعلها تأكيدا عليها وعدة
وذكر لسنن فوتصف ولا تأخير ولا إضمار إلى عنده بل فوسيانه قائد لذلك لا بالعدة

حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب القرشي قال حدثنا أحمد بن الفضل بن المسرور
قال حدثنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن أبي إبراهيم الأصبهاني قال حدثنا علي بن عبد الله قال
حدثنا الحسن بن سادن عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال سألته أسلم الله الشيء الذي لم
يكن أو لم يكن كيف كان يكون قال إن الله تعالى فوالعالم بالإسناد قبل كون الإسناد قال
عز وجل أنا كنا سنسني ما كنتم تعملون وقال لأهل النار لو ردوا لنادوا لما نهوا عنه و
أنهم لكاذبون علم عز وجل أنه لو ردهم لنادوا لما نهوا عنه وقال للملائكة لما قالت أ
يجعل فيها من يفسد فيها ويسفك الدماء وبين سبحانه يمدنا ويقدس لك قال إني أعلم ما لا تعلمون

نزل الله عز و جل علمه سائغا للانسان فمن أراد بعلمه فساد الدنيا و يبتغي علوا كسرى حتى
الانسان وعلمه يتفاضلون لها كتفاضل كلب الدنيا لم نزل عالما سمينا كسرى

حدثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس العطار النيسابوري بنيسابور في شعبان سنة اثنين
و خمسين وثلاثمائة قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان قال سمعت
الرضا ع يقول كان سيار من حق الملك تعديه وأنفه ما حتى يحكمه ووضع كرسي عنه
موضعه تعلمه سيار من تمام حاله الأمر و طيبي الصدود و لبس كمثله شيء و هو السميع البصير

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن
أبي عبد الله الكوفي عن محمد بن إسماعيل البرمكي قال حدثنا الفضل بن شاذان الكوفي عن
اليسع بن حامد قال سمعت الرضا ع يقول لم نزل الله تبارك عالما قادرا حتى قدرنا سمينا كسرى
فقال له يا أبا رسول الله أرأيت قولك لم نزل الله عالما تام وقادرا تعديه و حتى يتاه
وقدرنا تعدم وسمينا سمع وكسرى كسرى فقال ع من قال ذلك وأنا به فقد أبدع مع الله
الله أحق و لبس من ولاتاعلى شيء ثم قال ع لم نزل الله عز و جل علما قادرا حتى قدرنا

سمعنا نصيرا لدانه يقال عما يقولون المسوكون والمسهورون علوا كبيرا

حدثنا الحسين بن احمد بن ادريس عن ابيه عن محمد بن عبدالجبار عن صفوان بن يحيى قال
قلت لابي الحسن عليه السلام اخبرني عن الاداده من الله تعالى و من الخلق فقال الاداده من المخلوق
الضمير و ما يبدو له بعد ذلك من الفعل و اما من الله عز و جل فاداده احداثه لا غير
ذلك لانه لا يروي و لا يهم و لا يفكر و هذه الصفات منفية عنه و هي من صفات الخلق
فاداده الله تعالى هي الفعل لا غير ذلك يقول له كن فيكون بلا لفظ و لا نطق بلسان و لا همة
و لا تفكر و لا كيف لذلك كما انه بلا كيف

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم
عن ابيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد قال قلت للرضا عليه السلام يا ابن رسول الله صلى الله عليه و
اله وسلم يا ابن الخيرة يا ابن رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم قال يا ابن الله عز و جل
خلق ادم على صورته فقال قائلهم انه لقد حدثوا عن النبي يا ابن رسول الله صلى الله
عليه و اله وسلم مر برجلين يتسابان فسمع احدهما يقول لصاحبه قبح الله وجهك ووجه من
يشبهك فقال ص له يا عبد الله لا تقل هذا لاخيك فان الله عز و جل خلق ادم على صورته

حدثنا محمد بن محمد بن عاصم الكلبي رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن سعود
الكلبي قال حدثنا أحمد بن إدريس عن أحمد بن محمد بن حنبل عن سعد عن محمد بن
عبده قال سألت الرضا عليه السلام عن قول الله عز وجل لإبليس ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي
قال عليه السلام يعني قوتي وقوتي قال مضت هذه الكلمات سمعت سر مسائل السنة بذكر
هذه الآية أن الأئمة عليهم السلام كانوا يقولون قوله ما منعك أن تسجد لما خلقت بيدي ثم يتبعون قوله
عز وجل بيدي أستكبرت أم كنت من العالين قال و هذا مثل قول القائل يتبع بقتلك وبرهن
بطلبك كأنه يقول عز و جل يتبعني عليك وإحسان الله قوتي على الإسناد والتكرار
وقال وقال

حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب رضي الله عنه قال حدثنا أبو
الحسين محمد بن جعفر الكوفي الأسدي قال حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي قال حدثنا
الحسين بن الحسن بن بكار عن الحسن بن سعيد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام في قوله عز و جل يوم
يكشف عن ساق و يدعون إلى السجود قال جماعة من يوم يكشف قبع المؤمنون سجدا ويدعى
إلى الجماعة فلا يستطيعون السجود

حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أبو سعيد
الحسن بن علي العدوي قال حدثنا القاسم بن عبد الله المرعشي قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه
السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين
عن أبيه الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال خطب أمير المؤمنين عليه السلام الناس في
مسجد الكوفة فقال الحمد لله الذي لا يفرس في كبر ولا يدرك في سمو ما هو كائن في السابق
بحده الأشياء على إبداعه وبما وسعها به من التدبير على حدوده وبما اصطنع بها الله من الغناء على
دوامه لم يبرأ منه مكان فيدرك بأينه ولا له شبه فيقال هو شيء بخلافه ولم يعزب عن علمه شيء فيعلمه
بعينه فيرى ما أحدث في الصفات وممتنع عن الأدوات بما ابتدع من تصريف
الذوات وخالق بالمضرة والمنفعة من غير تصرف في الآلات فيزول بوادي نقمات
الضر بعدتها وعلى عواقب نقمات الغير بكنهه وعلى عوائق سابغات النظر بصونه
لا يؤوده الإمساك لنظمه ولا يعدمه الفقد لجلاله ولا يغيظه المعاند لكبريائه ممتنع عن الأوهام
أن تكيفه وعن الأفهام أن تستوفيه وعن الألباب أن تمثله وقد يئست من استنباط الإحاطة
به طوامي العقول وتبرأت عن الإشارة إليه بالإكباب بياد الشؤون وقد حسرت بالقصور عن السمو
إلى وصف قدرته لطائف الهموم وواحد لا من عدد وديمومة لا بأمد وقائم لا بسند ليس

يسر فساد له الاحاسر و لاسيي فصاحه الاساحي و لاكالاسا فيع عله الصفاء فكلف
العوارف اموا حي ناد اكدا كه ويسوء الاو فام عر ا حاطه كدو ادلله و حصوء
الاقفام عر اسسناد وصف فدنه وحوفء الاد فارف لبي اقلا ط ملكوته مقدد بالالا
وممنع بالكبريا وممالك على الاسا فلا كه يبله و لادمار بله و لاوصف يسط به و
فد حصب له الرفاء الصاحرف مل يوم فواد ها واكسب له دواكر الاسر ف
منف سوا يو اقاد ها مسسفد بكله الاحاسر على دنوسه وسيو ها على فدنه ونعلود ها على
فدمه ونروالها على نعابه فلالها مبصر عر اكدا كه انا ها و لاحروحي مر ا حاطه بها و
لااحيا عر ا حصابه لها و لاامساحي مر فدنه علها كي نابار الصبح لها ابه ونموكب
الطبع علها كلاله ويكوء العطر علها فدمه وناحكام الصبه لها سبوه فلا اله حد
مسوء و لا له مل مصروء و لاسي عبه مهبوء سال عر كوء الامال والصفاء
المهلوه علوا كبريا واسفد ار لااله الا هوانما نريوسه و حلاها على مر انكوه واسفد ار
مهمد ا عبده ودسوله المعرف حبر المسعو المناسي مر اكادم الاكلاء ومطهوا
الادحام المهوحي مر اكوم المنادر مبدا واعطل المنابء مسا مر امع كدوه واحو
ادومه مر السيوه الى كاحي ا الله منها اسا ه وابسء منها اما ه الطبه النوك المسدله

السموات العلى الأرض الأرض السموات العلى الأرض الأرض السموات العلى الأرض الأرض

عز و جل حتم الله على قلوبهم و على سمعهم قال الجبار هو الطبع على قلوب الكفار عقوبة على
كفرهم كما قال عز و جل بل طبع الله عليها بكفرهم فلا يؤمنون إلا قليلا قال و سألته عن الله عز
و جل هل يبتلي عباده على المعاصي فقال بل يبتليهم بحيث يتوبوا قلت فهل يكلف عباده ما
لا يطيقون فقال كيف يفعل ذلك و هو يقول و ما ربك بظلام للعبيد ثم قال ع حدثني أبي موسى
بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد ع أنه قال من حتم أن الله يبتلي عباده على المعاصي أو يكلفهم
ما لا يطيقون فلا تأكلوا ذبيحته و لا تقبلوا شهادته و لا تصلوا وراءه و لا تعطوه من الزكاة شيئا

حدثنا محمد بن عبد الله بن الفرج رضي الله عنه قال حدثنا أبي عن أحمد بن علي الإيادي
عن زيد بن محمد بن معاوية الشامي قال دخلت على علي بن موسى الرضا بمرو فقلت له يا ابن رسول
الله روي لنا عن الصادق جعفر بن محمد ع قال إنه لا جبر و لا تفويض بل أمر بين أمرين فما
معناه قال من حتم أن الله تعالى أهملنا ثم تركنا عليها فقد قال بالجبر و من حتم أن الله عز و جل
فوض أمر الخلق و الرزق إلى حجته ع فقد قال بالتفويض و القائل بالجبر كافر و القائل بالتفويض مشرك
فقلت له يا ابن رسول الله فما أمر بين أمرين فقال وجود السبيل إلى إتيان ما أمروا به و ترك
ما نهوا عنه فقلت له فهل لله عز و جل مشيئة و إرادة في ذلك فقال فأما الطاعات فإرادته

الله ومسبه فقالا امرنا وقالوا لها والمساوية عليها وادابه ومسبه في المساكين الذين حبها
والسبط لها والمدلاء عليها فقال الله فقالوا قال سمعنا من هذا نعلم الناس من حبنا وسو
الا والله فقد قتلنا فاعين فقالوا قال الحكم عليهم بما سيعونه على اهالهم من الوان
والنعاء في الدنيا والاخرة

حدثنا محمد بن محمد بن عطاء قال حدثنا محمد بن سعود الكلبي قال حدثنا علي بن
محمد المعروف سلار قال حدثنا ابو حامد عمار بن موسى بن ابراهيم عن الميسر بن القاسم
الرقام عن القاسم بن مسلم عن ابيه عبد الرحمن بن مسلم قال سالت قال ع عن قول الله عز و
جل سوا الله فنسيهم فقال ان الله تعالى لا ينسى و لا يسهو وانما ينسى ويسهو المخلوق المحدث
لا ينسيه عز و جل يقول و ما كان ربك نسيا وانما يجازي من نسيه وينسى لقاء يومه ان ينسيهم انفسهم
كما قال الله عز و جل و لا تكونوا كالذين نسوا الله فانساهم انفسهم اولئك هم الفاسقون
و قال تعالى قالوا نسيناهم كما نسونا لقاء يومهم هذا اي تركهم كما تركوا الاستعداد
للقاء يومهم هذا قال المصنف قوله تركهم اي لا يجعل لهم ثواب من كان يرجو لقاء يومه
لان الترك لا يعود على الله تعالى فاما قول الله تعالى و تركهم في طغيانهم لا يبصرون اي

لا تسألهم بالتوبة وأمهلهم ليتوبوا فإن

حدثنا محمد بن أحمد بن إبراهيم الصائغ قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد

الكوفي الهمداني قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال سألت الرضا عن قول

الله عز و جل كلا إنهم عن ربهم يومئذ لمحجوبون فقال إن الله تعالى لا يوصف بمكان يزول منه

فيصير إليه فيه عباده ولكنه تعالى إنهم عن ثواب ربهم محجوبون قال وسألته عن قول الله عز و جل

و جاء ربك و الملك صفا صفا فقال إن الله تعالى لا يوصف بالمجيء و الذهاب تعالى عن الانتقال

إنما يعني بذلك و جاء أمر ربك و الملك صفا صفا قال وسألته عن قول الله عز و جل هل ينظرون

إلا أن يأتيهم الله في ظلل من الغمام و الملائكة قال يقول هل ينظرون إلا أن يأتيهم الله بالملائكة

في ظلل من الغمام و هكذا نزلت قال وسألته عن قوله تعالى نسوا الله فنسيهم و عن قوله الله يستهزئ

بهم و عن قوله و مكروا و مكر الله و عن قوله يخادعون الله و هو خادعهم فقال إن الله

تعالى لا ينسى و لا يستهزئ و لا يمكر و لا يخادع ولكنه تعالى يجازيهم جزاء النسيان و جزاء

الاستهزاء و جزاء المكر الخديعة تعالى الله عما يقول الظالمون علوا كبيرا

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن

حسن عن الحسن بن علي الوشاء عن أبي الحسن الرضا ع قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله
وسلم يوم القيامة أحب بيوته إلى الله تعالى وبين أحدهم بيوته سبعا وسبعين أحدهم بيوتنا ثم قال
والبيوت البيوت و قال في حديث آخر عن البيوت الدر

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن
هارون الصوفي قال حدثنا عبد الله بن موسى بن أبي الروياني عن عبد العظيم بن عبد الله
الحسني رضي الله عنه عن آبائه بن أبي محمود قال قلت للرضا ع يا ابن رسول الله ما تقول في
الحديث الذي يرويه الناس عن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم أنه قال إن الله
تبارك و تعالى ينزل كل ليلة جمعة إلى السماء الدنيا فقال إن الله تبارك و تعالى ينزل
الله ما قال رسول الله صلى الله عليه و آله إنما قال إن الله تعالى ينزل ملكا إلى السماء الدنيا كل ليلة
الله الأحد وليلة الجمعة فأول الليل فأمره فينادي هل من تائب فأتوب
عليه هل من مستغفر فأغفر له فلا يزال ينادي بهذا
حتى يطلع الفجر فإذا طلع الفجر عاد إلى مقره من ملكوت السماء حدثني بذلك أبي عن جدي
عن آبائه عن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم

حدثنا أبو عبد الله الحسين بن محمد الأشناني الوراق البلخي قال حدثنا علي بن
مهروية القزويني عن داود بن سليمان الفراء عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه
عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا موسى بن عمران لما ناجيت
ربك عز و جل قال يا رب أيسرني فأكون أمامك فأوحى الله عز و جل
إليه أنا جليس من ذكرني فقال موسى يا رب إن أكون حال أحلك أن أكون فيها
فقال يا موسى أذكرني على كل حال

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن العباد
بن محمد بن العباد الهمداني عن الفتح بن يزيد الجرجاني عن أبي الحسن عليه قال سمعته يقول إن الله
عز و جل هو اللطيف الخبير السميع البصير الواحد الأحد الصمد الذي لم يلد و لم
يولد و لم يكن له كفوا أحد مسني الأشياء وجسمها الأجسام وصورها الصور لو كان
كما يقولون لم يعرف الخالق من المخلوق و لا القديم من المتأخر لكنه القديم فرق بين من جسمه وصوره
وأشباهه إذ كان لا يشبهه شيء و لا يشبه هو شيئا خلق أجل جليل الله فأدار لكيلا يقال
الأحد الصمد و خلق لا يشبه شيئا و الله واحد و الأشياء واحد أي ليس فيها

الواحد انه قال نافي احاد سبحانه الله تعالى انما السبوح المبين فاطر الاسماء فهي واحده
وهي دلاله على المسمى و كذلك نار الاسماء و نار هذا واحد فانما يعبد الله حبه واحده و
ليس ناس فالاسماء نفسه ليست بواحده لان اعطاه مبلغه والوانه مبلغه كثيره غير واحده و
هواجوا مهواه ليست سوا كمه عبوليمه وليمه عبوكمه وعكسه عبوعوهه وسبوه عبوسبوه
وسواكه عبوناكه وكذلك سائر جمع الملي فالاسماء واحدف الاسم لاواحدف المسمى و
الله جل جلاله واحد لاواحد غيره لااختلاف فيه و لاتعاون و لاتكاثره و لاتعطار
فاما الاسماء المعلوم المصنوعي المولف من اجزا مبلغه وجوا هو سبب عن الله بالاختياري
سي واحد فان جنس هذا فوجب من فوق الله عبد فقولك اللطف المبين هبوه
لي كماهبوت الواحد فان العلم نار لطفه على خلاف لطف خلقه للعقل عبوبان احد
نار سوجه لي ذلك فقال نافي انما فنا اللطف للملي اللطف ولعلمه بالسي اللطف و
عبواللطف وفي الملي اللطف من المبوار الصناد من السوكر والموجس و ما هوناكس منها
ما لانكاد سبسه السور بل لانكاد سبار لصبوه الذكر من الاس والمذكر المولوك من
العدم فلما دانا كس ذلك فلطفه وما هدانه للسعاد والفوز من الموت والجمع لمانطلبه
معاف لبي الباد و ماف لنا الاسباد والمعاود والعباد وفهم سعها من سر منطقها و مانفهم به

اولاد ها عنها وبعلها السدا النها ام بالعـــ الوانها حموه مع صعوه وباطنها مع حصوه و ما
لانكاد عنونا سسبه بنام حلقها و لانراه عنونا و لانلمسه ابدنا علما ار حالي هدا الملي لطعـــ
لطعـــ حلي ماسمنا بلا علاج و لاادناه و لاالله ار كل كابس عرس كسه و الله
الملي اللطعـــ الملل حلي وصح لا مر س

حدنا ابي دكي الله عنه قال حدنا احمد بن ادريس عن الحسن بن عبد الله عن محمد
بن عبد الله و موسى بن عمر و الحسن بن علي بن عمار عن محمد بن سنان قال سالـــ ابا الحسن
الرضا ع هل كان الله عادرا بنفسه قبل ان يلي الملي قال نعم قلـــ بنها وسمعها قال ما كان مباحا
الى دلك لانه لم يكن سالها و لانطلـــ منها هونفسه ونفسه هوعدده ناعده قلت يباحي الى ان
يسمي نفسه ولكنه اخاد لنفسه اسما لنبره بكونه نعالانه اذا لم يدع باسمه لم نعرف قول
ما اخاده لنفسه الملي العظيم لانه اجل الاسما كلها فمعناه الله واسمه الملي العظيم هو اول
اسمائه لانه على علا كل شي وبعدا الاسماء عن محمد بن سنان قال سالته عن الاسم
ما هو فقال صفه لموصوف

حدنا محمد بن بكران النقاش دكي الله عنه بالكوفه سنه اربع و خمسين وثلاثمائه قال
حدنا احمد بن محمد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم قال حدنا علي بن الحسن بن فضال

عن أبي عبد الله عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لأصحابه
الحروف المقطعة و أن الرجل ليأتي عليه زمان ما يرى أنه لا يحسن شيئا من القرآن
فيقرأ فيه أن يقرأ على حروف المعجم ثم يقول الله تعالى منها ولقد حدثني
أبي عن أبيه عن جده عن أمير المؤمنين عليه السلام في أمان من من قال لا إله إلا الله
وأنا شهد أن لا إله إلا الله وأنا تمام الأمر لقائم آل محمد ص وأنا ثواب المؤمنين على أعمالهم
الصالحة في يوم القيامة جمال الله وجلاله وأنا خلق الله من القدس وأنا جمود ذكر
أهل المشاكل عبد الله عز و جل ذ فالدار دار الله والدار هي البلاد د
قالوا من الوقف الرحمن وأنا دلائل القائمة من من فالسر سنا الله والسر سنا الله قاسا
وأدات فأدات و قاسا ور الأنوار سنا الله ص ص فالصات من صادق الوعد في حمل
الناس على الصراط و حشر الظالمين عند الموقات وأنات كل من خالف محمدا وآل
محمد ص ط ط فأنا طوبى للمؤمنين و حشر ماب وأنا ظل المؤمنين الله حبوا وظل
الكافرين سوا في في فالسر من السلام والسر من الشيعة و فأنا فوج من أفواج النار والنافع
فوارعلى الله حمسه وفوانه ط ل فالكاف من الكافي واللام لنور الكافرين أفواههم على
الله الصدق م ر فالميم ملك الله يوم لا مالك غيره و نقول عز و جل لمن الملك اليوم ثم

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الواحد القهار الذي خلق السماوات والأرض وما بينهما العزيز الغفار الذي أنزل من السماء ماء فأخرجنا به أزواجا من نبات شتى كلوا وارعوا أنعامكم إن في ذلك لآيات لأولي النهى منها خلقناكم وفيها نعيدكم ومنها نخرجكم تارة أخرى أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له شهادة تنجي قائلها من النار وأشهد أن محمدا عبده ورسوله أرسله بالهدى ودين الحق ليظهره على الدين كله ولو كره المشركون صلى الله عليه وعلى آله وصحبه وسلم تسليما كثيرا أما بعد

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس العطار قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النسائي حدثنا حمدان بن سليمان بن النسائي قال سألت الوليد بن مزيد قلت من قول الله عز وجل فمن يرد الله أن يهديه يشرح صدره للإسلام قال يقذف فيه النور فينشرح له وينفسح قلت فهل لذلك علامة يعرف بها قال نعم التجافي عن دار الغرور والإنابة إلى دار الخلود والاستعداد للموت قبل الفوت

حرحا حين نسطرق كعوه ونصطرف من اعتقاد قلبه حين نصوكانما نصرف السما
كذلك يسل الله الرحمن على الدين لا يومنون

حدثنا محمد بن علي ماحلويه ذكي الله عنه قال حدثني عن محمد بن ابي القاسم قال
حدثني ابو سعيد محمد بن علي الكوفي الصيرفي عن محمد بن عبد الله الميراباني حادم
الرضا ع قال كنا دخلنا من الرباذة على الرضا ع وعنده جماعة فقال له ابو الحسن ع
اذا انت جاء كان القول قولكم و لست هو كما تقولون انما وانا كم سوى سواء و لا نصرنا
فاطلنا وكلمنا وذكرنا واقرنا فيكم فقال ابو الحسن ع و ان كنتم القول قولنا و نحن قولنا و
كما تقول انتم فنحن وايانا قال فحمد الله فاثنى عليه ثم قال ان الله تبارك وتعالى
ان الذي ذكرتم الله علط و هو ابن الابن و كان و لا ابن وكيف الكيف و كان
و لا كيف فلا يعرف بكيفية و لا بانونية و لا يدرك بنفسه و لا بحواس قال الرجل فاذا الله
لا شيء اذا لم يدرك بنفسه من الحواس فقال ابو الحسن ع وتلك لعجزك عن حواسك عن
ادراكه انكرت ربوبيته وبين ادراكي عن حواسنا عن ادراكه انما انه ربنا و انه
شيء بخلاف الاشياء قال الرجل فاخبرني عن كان قال ابو الحسن ع اخبرني عن لم تكن فاخبرك
عن كان قال الرجل فما الدليل عليه قال ابو الحسن لما اظهرت الى جسدي فلم تمكني زيادته

و لانعطارف السوصر وطول ودع المكاده عنه و حو المنعه الله علمـــ ار لهدا السار
ناسا فاوردـــ نه مع ماد ـــ مر دودار العلط نعدنه واسا السماء ونصوبه الرناح
ومعنى السمس والعمر والنوم و عنو دلك مر الاناء النساء المنعاء علمـــ ار لهدا
معدنا ومسنا قال الرحل علم ا حبيـــ فقال ابو السر ار النماء على الملو لكنوه كنونهم فاما
هو فلايق عليه حاصرف انا الللر والنفاد قال علم لاندكه حاسه الانصاد قال للعرو سه و سر
حاعه الدر ندكهم حاسه الانصاد منهم و مر عنوهم نم هوا حل مر ار ندكه نصو
اوسطه و هم اونصطه عظ قال مدفل قال لاحد له قال و لم قال لار كل معدود مناه
الى حد و اداا احمل النبدت احمل الزاده و اداا احمل الزاده احمل النعطار فهو
عنومعدود و لامنواد و لامناهر و لامنى و لامنوهم قال الرحل فاحبني عر قولكم انه
لطف وسمع و حكم ونصر وعلم ا نكور السمع الاناكر والنصر الاناسر واللطف
الاناسم بالدر والحكم الاناكسه فقال ابو السر ي ار اللطف مناعلى حد اياك الكسه
ا و مادانـــ الرحل بيد سنا نلطف اياكه فقال ماالطف فلانا فكف لانقال للمالو الملك
لطف اد حلو حلفا لطفا و حلالا ودكـــف الموار منه ادوا حقا و حلو كل حسر مسانا
مر حسوف الكوده لاسه سكه سكا فكل له لطف مر المالو اللطف السوف نوكـــ

كونه ثم نظرنا إلى الأسماء وحملها أطلاقها المأخوذة فعلمنا ذلك أن خالقها لطيف
لا كلطف خلقي كسبهم وعلمنا أنه سميع لا يخفى عليه أصواتهم حتى ما بين السر إلى النجوى
من الدنيا إلى آخر منها في بدئها وبعدها ولا يشبه عليه لغاتها فعلمنا
عند ذلك أنه سميع لا بأذن وعلمنا أنه بصير لا بعين لأنه نبي أبو الدنيا السماء في الليلة
الظلماء على الصخرة السوداء وبين دبيب النمل في الليلة الدجنة وبين مصادمها
ومناصبها وأين سقاطها وفواتحها وسلمنا فعلمنا عند ذلك أنه بصير لا كبصر خلقه قال فما نرى
حين أسلم وجه كلام عن هذا

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه
بن محمد بن العباد الهمداني عن النضر بن شرقي الموجاني عن أبي الحسن عليه السلام قال سألته عن أدنى المعرفة
قال الإقرار بأنه لا إله غيره ولا شبيه له ولا نظير له وأنه قديم موجود غير فقيد وأنه
ليس كمثله شيء

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن
أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي قال حدثني الحسن بن الحسن قال
حدثني بكر بن صالح عن عبد الرحمن بن الحجاج قال سألت الرضا عليه السلام عن التوحيد فقال كل

من قولها قل هو الله أحد وأمر بقراءة سورة التوحيد قل يا أيها الكافرون وقال من قرأ قل هو الله أحد قل يا أيها الكافرون ثلاثا

حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه بن ماجيلويه قال حدثنا محمد بن يحيى عن محمد بن علي الكوفي عن محمد بن علي الهمداني خادم الرضا عليه السلام قال قال سمعت أبي يقول لأبي الحسن عليه السلام قال الله تبارك وتعالى إذا سمعتم بي قد نزلت كنائف فقال قل يا أبي أي شهادة قل الله شهيد بيني وبينكم أي شهيد

حدثنا أحمد بن محمد بن السكن رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا إبراهيم بن هاشم عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام أنه دخل عليه رجل فقال له يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما الدليل على حدوث العالم فقال إني لم تكن شيئا وقد علمت أنك لم تكون نفسك ولا كونك من هو مثلك

حدثنا محمد بن عبد الله بن شمون القومسي قال حدثنا أبي عن أحمد بن علي الإيادي عن

باب الصلاة عند السلاة بركاتي الفوقي قال سأل المأمون أبا الحسن علي بن موسى الرضا عن
قول الله تعالى و هو الذي خلق السماوات و الأرض في ستة أيام و كان عرشه على
الماء ليبلوكم أيكم أحسن عملا فقال إن الله تبارك و تعالى خلق النور و الماء و الملائكة قبل
خلق السماوات و الأرض فكانت الملائكة تسبح بأنفسها و بالنور و بالماء على الله عز و جل
ثم جعل عرشه على الماء ليظهر بذلك قدرته للملائكة فيعلموا أنه على كل شيء قدير ثم رفع النور
بقدرته و نقله و جعله فوق السماوات السبع ثم خلق السماوات و الأرض في ستة أيام و
هو مستول على عرشه و كان قادرا على أن يخلقها في طرفة عين ولكنه تعالى خلقها في ستة أيام
ليظهر للملائكة ما يخلقه منها شيئا بعد شيء فتسبح بحمده و تقدس له تعالى من أجله تسبيحه و
لم يخلق الله النور لحاجة به إليه لأنه غني عن النور و عن جميع ما خلق لا يوصف بالدخول على النور
لأنه ليس بجسم تعالى عن صفة خلقه علوا كبيرا و أما قوله عز و جل ليبلوكم أيكم أحسن عملا فإنه
عز و جل خلقهم ليبلوهم بتكليف طاعته و عبادته لا على شيء الأخبار و الجهل لأنه لم يزل عليما
بكل شيء فقال المأمون فحدثني يا أبا الحسن عن قول الله عز و جل ثم قال له يا ابن رسول الله
فما معنى قول الله عز و جل و لئن قلت إنكم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين
كفروا إن هذا إلا سحر مبين و ما كان لنفس أن تؤمن إلا بإذن الله فقال الرضا عن حديث أبي موسى بن

حسن بن أبي محمد بن أبي محمد بن أبي الحسن بن أبي الحسن بن أبي
أبي طالب عليه السلام قال إن المسلمين قالوا لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
لو أكرمت يا رسول الله من قدمت عليه من الناس على الإسلام لكثر عددنا وقوينا على
عدونا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ما كنت لألقى الله عز وجل بدمه لم
يحدث إلى قياسنا وما أنا من المتكلفين قول الله تعالى على نبي محمد ولو شاء ربك لآمن من في
الأرض كلهم جميعا على سبيل الإلجاء والاضطرار في الدنيا كما يؤمنون
عند المعاينة ودون الناس في الآخرة ولو فعل ذلك بهم لم يستحقوا من ثوابنا ولا حمد حالك
أبدا منهم إن يؤمنوا مبادرين مضطرين لاستحقوا من الثواب والكرامة وتمام الملوك في
حين الملجأ فأما تركه الناس حتى يكونوا مؤمنين وأما قوله تعالى وما كان لنفس أن تؤمن إلا
بإذن الله فليس ذلك على سبيل يمنع الإيمان عليها ولكن على معنى أنها ما كانت لتؤمن إلا بإذن الله
وإذنه أمره لها بالإيمان ما كانت مكلفة متعبدة وإلهامه إياها إلى الإيمان
عند دوام التكليف والتعبد فيها قال المأمون فحدثني أبي الحسن فرج الله عنك فأخبرني
عن قول الله تعالى الذين كانت أعينهم في غطاء عن ذكري وكانوا لا يستطيعون سمعا
فقال جل إن غطاء الشيء لا يمنع من الذكر والذكر لا يتم إلا بالسمع ولكن الله عز وجل شبه

الكافر بولايته علي بن أبي طالب عليه السلام بالنهار لأنهم كانوا يستغفرون قول النبي صلى الله
عليه وآله وسلم فيه فلا يستطيعون له سمعا فقال المأمون فرحم الله عبدا

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار قدس الله روحه قال حدثنا
علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن حمدان بن سليمان قال كنت عند الرضا عليه السلام فأتاه رجل
أهل البيت أهلوهم أم غير أهلوهم فكتب في أهل البيت مقدرون على الله فلا يخلو البيت
إلى عام

حدثنا أبي قدس الله روحه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم
عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن
عن أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من لم يؤمن بحوضي
فلا أورده الله حوضي ومن لم يؤمن بشفاعتي فلا أناله الله شفاعتي ثم قال يا أبا الحسن لأهل الكبائر
من أمتي فأما المحسنون فما عليهم من سبيل قال الحسين بن خالد فقلت للرضا يا ابن رسول الله فما
معنى قول الله عز وجل ولا شفيع إلا لمن أذن له قال لا شفيع إلا لمن أذن الله له
قال المذنب المؤمن فأما المحسن فسوف يشفع وشفاعته لمن النبي صلى الله عليه وآله

و سلم من سره حسنه وساءه سيئه فهو مؤمن وعن ساءه سيئه ندم عليها والندم توبة والناس
مسيئون للسعادة والنجاة و من لم يسوءه سيئه فليس بمؤمن و اذا لم تكن مؤمنا لم يسيئوا السعادة لان
الله عز و جل جعلهم لدينه حدثنا محمد بن القاسم المفسر رضي الله عنه قال حدثني
يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سعيد عن ابويهما عن الحسن بن علي عن ابيه علي بن محمد
عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد
عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عليهم قول الله عز و جل الذي جعل لكم الارض
فراشا و السماء بناء قال جعلها ملائمة لطباعكم موافقة لاجسادكم و لم يجعلها شديدة الحمى
والهواء فيبرحكم و لا شديدة البرودة فيجمدكم و لا شديدة الريح فتدق
هاماتكم و لا شديدة الرطوبة فتعفنكم و لا شديدة اللزوجة فتعوقكم و لا شديدة الصلابة
فتمنع عليكم قبوركم وابنيتكم وقبور موتاكم ولكنه عز و جل جعلها من المنافع ما تعلمون
به وتتماسكون وتتماسك عليها ابنيتكم وبيوتكم و جعل فيها ما تتخذون به لقبوركم وقبورهم
وكنز من منافعكم فلذلك جعل الارض فراشا لكم ثم قال عز و جل و السماء بناء يعني
قبتكم مقبوطا بدون فيها شمسها وقمرها ونجومها لمنافعكم ثم قال عز و جل و انزل من السماء ماء
المطر يريد من علي ابلغ قال جبالكم وتلالكم و هضابكم واوديتكم ثم قرن بذلك

وولاة و قتلا لنفسه أعدوكم و لم يزل ذلك المطر نازلا عليكم قطنه واحده فعند
أعدائكم وأسيادكم وعدوكم ونعادكم ثم قال عز و جل فأخرجنا به من الثمرات رزقا
لكم مما يرجه من الأرض رزقا لكم فلا يسألوا الله إنزال ما أسأنا وأمالا من الأصنام
التي لا تسمع و لا تبصر و لا تعد على شيء وأنتم تعلمون أنها لا تعد على شيء من هذه النعم
الجليلة التي أنعمها عليكم ربكم تبارك و تعالى

حدثنا محمد بن أحمد السناني رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي
قال حدثنا سهل بن زياد الآدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن الإمام علي بن محمد عن
أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن موسى الرضا ع قال خرج أبو حنيفة ذات يوم
عن الصادق ع فاستقبله موسى بن جعفر ع فقال له يا غلام ممن المعصية قال لا يخلو من ثلاث إما أن
تكون من الله تعالى وليست منه و لا يليق للكريم أن يعذب عبده بما لا يكسبه وإما أن تكون
من الله عز و جل و من العبد فلا يليق للشريك القوي أن يظلم الشريك الضعيف وإما أن
تكون من العبد وفي منه فإن عفا الله تعالى فبفضله و إن عذب فبذنوبه وجرائره

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن

الحسن الطالقاني قال حدثنا أبو سعيد سهل بن زياد الآدمي الرازي عن علي بن جعفر الكوفي قال
سمعت سيدي علي بن محمد يقول حدثني أبي محمد بن علي عن أبيه الرضا علي بن موسى
عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه
الحسين بن علي عليه السلام و حدثنا محمد بن عمر الجعابي الزيدي قال حدثني أبو القاسم
إسحاق بن جعفر النلوي قال حدثني أبي جعفر بن محمد بن علي عن سليمان بن محمد الفرسي عن
إسماعيل بن أبي زياد عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده علي بن الحسين عن علي عليه السلام و
حدثنا أبو الحسين محمد بن أبي إبراهيم بن إسحاق القاضي النرماني قال حدثنا أبو سعيد أحمد بن
محمد بن زكريا العدوي بمدينة قال حدثنا عبد العزيز بن إسحاق بن جعفر

زيادة قال حدثني عبد الواحد بن عبد الموحد قال حدثني الحسين بن علي بن محمد النلوي
قال حدثني محمد بن عبد الله بن بزيع عن جعفر بن محمد عن أبيه عن جده عن أبيه ع و حدثنا
أحمد بن الحسين العطار قال حدثنا الحسين بن علي السكري قال حدثنا محمد بن زكريا
الجوهري قال حدثنا العباس بن بكار الضبي قال حدثنا أبو بكر الهذلي عن عكرمة عن ابن عباس

قال لما انصرف امير المؤمنين عليه السلام من صفين طالب عليه السلام من الصعود فقام اليه شيخ
من شيعته من الواقفة فقال يا امير المؤمنين اخبرنا عن مسيرنا هذا اقضاء من الله تعالى وقدره و
قال الرضا عليه السلام ويحك لعل ظننت قضاء لازما وقدرا حتما لو كان كذلك لبطل الثواب والعقاب والامر والنهي والزجر
وسقط معنى الوعد والوعيد ولم يكن على المسيء لائمة ولا للمحسن محمدة ولكان المحسن
اولى باللائمة من المسيء والمسيء اولى بالاحسان من المحسن تلك مقالة عبدة الاوثان
وخصماء الرحمن وقدرية هذه الامة ومجوسها ان الله تعالى كلف يسيرا ولم يكلف عسيرا
واعطى على القليل كثيرا ولم يعص مغلوبا ولم يطع مكرها ولم يخلق السماوات والارض
وما بينهما باطلا ذلك ظن الذين كفروا فويل للذين كفروا من النار قال فنهض الشيخ وهو
يقول

ابن الامام الكبير يرجو بطلبه يوم اللقاء من الرحمن غفرانا
اوصيك من دنيا ما كان فانيا جوائز دنيا عنا فيه احسانا
فلسر مسدده في قول فاحشه فكيف دائمها فيها وحسبانا
لا لا و لاقائلا ناهيه اوصيه فقائدك اذا ناوم سلطانا
و لاناحب و لاسا الفسوق و لا قل القول له ظلما وعدوانا
بان يسر و فكيف عونه ذو الشر لعلو ذاك الله اعلانا
و لم يذكر محمد بن عمر الواقدي ناحو هذا الحديث من السنن الاسر من اوله
حدثنا ابومسعود احمد بن ابراهيم بن بكر البوشنجي بسامرة قال حدثنا ابواسحاق
ابراهيم بن محمد بن موسى البوشنجي قال حدثنا جعفر بن محمد بن دينار الفقيه البوشنجي قال
حدثنا احمد بن عبد الله البوشنجي السنان عن علي بن موسى الرضا عن ابيه عن اباه عن

علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم نار الله عز و جل هذه المقادير
وذين الناس قل نار يلي ادم بالف عام

حدثنا الحسين بن محمد الأسدي الرازي قال حدثنا علي بن مهزيار الأهوازي
قال حدثنا داود بن سليمان الفراء قال حدثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن الحسين بن
علي عليه السلام قال إن يهوديا سأل أمير المؤمنين عليه السلام في أيام خلافته عليه السلام فقال
أخبرني عما ليس لله وعما ليس عند الله وعما لا يعلمه إلا الله فقال علي عليه السلام أما ما لا يعلمه إلا الله
فقولكم زعمتم أن عزيرا ابن الله وإن الله لا يعلم له ولدا وأما قولكم ما ليس
عند الله فليس عند الله ظلم للعباد وأما قولكم ما ليس لله فليس لله شريك فقال اليهودي
أشهد أن لا إله إلا الله وأشهد أن محمدا رسول الله

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن إبراهيم بن هاشم عن أحمد بن
سليمان قال سألت أبا الحسن ع وهو في الطواف فقلت له أخبرني عن الجواد فقال إن
لكلامك وجهين فإن كنت سألت عن الجواد الذي يؤدي فالله
يعلمه والنبي ص وأنا أعرف أن الله يعلمه وإن كنت سألت عن الجواد الذي هو الجواد أن أعطى
فهو الجواد إن منع لأنه إن أعطى عبدا أعطاه ما ليس له وإن منع منع ما ليس له

حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد المؤدب رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم

بن قاسم عن أبيه عن علي بن محمد عن الحسن بن خالد عن علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر
عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه علي
بن أبي طالب عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول قال الله
جل جلاله من لم يرض بقضائي ولم يصبر على بلائي فليتخذ إلهاً سواي وقال رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم في كل قضاء الله خير وجل خيرة للمؤمن

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يعقوب الصفار

قال حدثنا أبو كريب قال سمعت أبا أسامة بن الشاعر يقول سمعت الرضا ع وقد سأله رجل
أيكلف الله العباد ما لا يطيقون فقال هو أعدل من ذلك قال أفيفوض إليهم أمر دينهم
قال هم أعجز من ذلك

حدثنا أبو الحسين محمد بن عمرو بن علي الصوفي قال حدثنا أبو الحسن علي بن الحسن بن
العبد قال حدثنا أبو الحسن علي بن مهرويه القزويني قال حدثنا أبو أحمد الغاضري قال حدثنا
أبو الحسن علي بن موسى الرضا ع قال حدثني أبي موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر بن محمد قال

حدثنا أبي محمد بن علي قال حدثنا أبي علي بن الحسين قال حدثنا أبي الحسين بن علي عليه السلام قال
سمعت أبي علي بن أبي طالب عليه السلام يقول الأعمال على ثلاثة أحوال فرائض وفضائل
ومباح فأما الفرائض فأمر الله بها وبها الله وبقضائه ومشيئته وعلمه وإرادته وأما الفضائل
فأشياء أمر الله ولكن بها الله وبقضائه ومشيئته وعلمه وإرادته وأما المباح فأشياء
أمر الله ولكن بعد الله وسلمه ثم شاء عليها

حدثنا أحمد بن إبراهيم بن هارون الفامي بمسجد الكوفة قال حدثنا محمد بن عبد
الله بن جعفر الحميري عن أبيه قال حدثنا إبراهيم بن هاشم عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن
أبي الحسن علي بن موسى الرضا ع قال قلت له يا ابن رسول الله إن الناس ينسبوننا إلى القول بالتشبيه
والجبر لما نأتي من الأخبار في ذلك عن آبائك الأئمة ع فقال يا ابن خالد أخبرني عن الأخبار
التي تأتي عن آبائي الأئمة ع في التشبيه والجبر أكثر أم الأخبار التي تأتي عن النبي صلى
الله عليه وآله وسلم في ذلك فقلت بل أخبار النبي في ذلك أكثر قال فقولوا إن
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم كان يقول بالتشبيه والجبر إذا فقلت له إنهم يقولون إن
رسول الله لم يقل من ذلك شيئا وإنما ذلك عنه قال فقولوا في آبائي الأئمة ع إنهم لم يقولوا
من ذلك شيئا وإنما ذلك عليهم ثم قال ع من قال بالتشبيه والجبر فهو كافر مشرك وبهر

منه بريا في الدنيا والآخرة يا نار خالدا فيها وضع الاجتماع خلق السنة والجبر الثلاثة الذين
كفروا عظمة الله تعالى فمن أحبهم فقد أسعدنا ومن أسخطهم فقد أخزنا ومن والاهم فقد
عادانا ومن عاداهم فقد والانا ومن وصلهم فقد قطعنا ومن قطعهم فقد وصلنا ومن
حفظهم فقد برنا ومن برهم فقد حفظنا ومن أكرمهم فقد أهاننا ومن أهانهم فقد أكرمنا و
من قبلهم فقد قبلنا ومن قبلهم فقد قبلنا ومن أحسن إليهم فقد أساء إلينا ومن أساء إليهم فقد
أحسن إلينا ومن صدقهم فقد صدقنا ومن كذبهم فقد كذبنا ومن أعطاهم فقد أعطانا
ومن حرمهم فقد أعطانا يا نار خالدا من كان من شيعتنا فلا يكدر منهم ولنا ولا يكدرنا

حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضي الله عنه قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن عمه
بن محمد النوفلي عن الحسين بن علي الوشاء عن أبي الحسن الرضا ع قال سألته فقلت إن الله فوض
الأمور إلى الناس فقال هو أعز من ذلك فقلت أجبر فعلى المنازل قال إن الله أعدل وأحكم
من ذلك ثم قال قال الله عز وجل يا ابن آدم أنا أولى بحسناتك منك وأنت أولى بسيئاتك
مني عملت المنازل بقوتي التي جعلتها فيك

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن علي

الانصاري عن عبد السلام بن صالح الهروي قال سمعت أبا الحسن علي بن موسى بن جعفر يقول من قال بالجبر فلا تسقوه من الزكاة شيئا و لا تقبلوا له شهادة أبدا إن الله تعالى لا يكلف نفسا إلا وسعها و لا يحملها فوق طاقتها و لا يكتب كل نفس إلا عملها و لا يزيد وأمده ومد أجل

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن أبيه عن سليمان بن جعفر الجعفري عن أبي الحسن الرضا ع قال ذكر عنده الجبر والقدر فقال أ لا أعطيكم في هذا أصلا لا تخلفون عنه و لا يخاصمكم عليه أحد إلا كسرتموه فقلنا إن رأيت ذلك فقال إن الله تعالى لم يطع بإكراه و لم يعص بغلبة و لم يهمل الناس في ملكه فهو المالك لما ملكهم و القادر على ما أقدرهم عليه فإن ائتمر الناس بطاعته لم يكن الله عنها صادا و لا منها مانعا و إن ائتمروا بمعصيته فشاء أن يحول بينهم و بين ذلك فعل و إن لم يحل فعلوا فليس هو الذي أدخلهم فيه ثم قال ع من تعدى حدود الله فالكلام فيه كذا من جملته

حدثنا أبي رضي الله عنه و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قالا حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي

عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له إن أصحابنا يختلفون في الصلاة يقول بعضهم يقول بالجهر وبعضهم يقول بالإخفات فقال له أخبرني قال الله تعالى يا ابن آدم تحسن أن تصلي أنت وحدك وتعرف وقت صلاتك فتصليها في أول وقتها بحدودها وتعرف كم هي فتصليها كذلك في أول وقتها بحدودها وتعرف القبلة كما تعرف وجهك أو كفك أفتقبل منك وتثاب عليها إذا فعلت ذلك وأنت وحدك فإن الله عز وجل أحق بالجميل من أن يكون قد أمر عباده أن يصلوا له جميعا وقد أخفى عليهم كيف يصلون له أليس قد أخفى عليهم رضاه في طاعته فلا يدرون أيرضى عنهم أم لا أليس قد أخفى عليهم غضبه في معصيته فلا يدرون أيغضب عليهم أم لا أليس قد أخفى عليهم وليه فلا يدرون من هو فيطيعونه أليس قد أخفى عليهم عدوه فلا يدرون من هو فيجتنبونه أليس قد أخفى عليهم أجله فلا يدرون متى هو فيستعدون له أليس قد أخفى عليهم أعمالهم فلا يدرون ما هي فيستقيمون عليها أليس قد أخفى عليهم أبوابه التي أمر أن تؤتى فلا يدرون أين هي فيأتونها أليس قد أخفى عليهم شهر رمضان فلا يدرون أيه هو أليس قد أخفى عليهم الصلاة فلا يدرون كم هي أليس قد أخفى عليهم الحج فلا يدرون أين هو أليس قد أخفى عليهم الكعبة فلا يدرون أين هي أليس قد أخفى عليهم الحجر فلا يدرون أين هو أليس قد أخفى عليهم الحجة فلا يدرون أين هو أليس قد أخفى عليهم الموت فلا يدرون متى هو أليس قد أخفى عليهم القبر فلا يدرون أين هو أليس قد أخفى عليهم الجزاء فلا يدرون ما هو أليس قد أخفى عليهم الصراط فلا يدرون ما هو أليس قد أخفى عليهم الميزان فلا يدرون ما هو أليس قد أخفى عليهم الجنة فلا يدرون أين هي أليس قد أخفى عليهم النار فلا يدرون أين هي أليس قد أخفى عليهم الأنبياء فلا يدرون أين هم أليس قد أخفى عليهم الأوصياء فلا يدرون أين هم أليس قد أخفى عليهم الأمر فلا يدرون أين هو أليس قد أخفى عليهم الأمر فلا يدرون أين هو أليس قد أخفى عليهم الأمر فلا يدرون أين هو

باطنا لطفا حسرا فوا عرونا حكمها علما و ماآسه هذه الاسما فلما دا ى ذلك من اسمائه
العالوم المكنون و قد سمعونا يدعى من الله انه لا سى مثله و لا سى من المخلوق حاله قالوا
اخبرونا اذ مخبم انه لا مثل الله و لا سبه له كيف ساذكمونى اسما الحسنى فسمعتم يمسها ا
فارق ذلك دلالة على انكم مثلوق حالانه كلها اوق سبحها دون سر اذ قد حمدكم
الاسما الطبه فلا لهم نار الله تادك و تعالى الزم العباد اسما من اسمائه على اختلاف المعانى
و ذلك كمايجع الاسم الواحد مسر مبلغر و الدلالة على ذلك قول الناس الماء عند هم الساع
و هو الذى خاطب الله عز و جل به الخلق فكلمهم بما تعلوز لكون عليهم جهى تصبح
ماكسوا و هدتهار الوجل كلب و حماد ونود وسكوه وعلمه واسد و كل ذلك على
خلاف لانه لم يقع الاسما على معانيها التى كانت سبت عليها لان الاسار لسر ناسد و لا كلب
فافهم ذلك يرحمك الله وانما يسمى الله عز و جل بالعالم لعين علم حادث علم به
الانسا واستار به على حقيقة ماستعلز من اموره والزوبه فيما يخلو من خلقه وبعبه فامكن مما لحق من
خلقه مما لو لم يكنوه ذلك العلم وسبه كان جاهلا كيفما كانا ذانا علما الخلق انما سموا
بالعلم لعلم حادث ان كانوا قبله خلقه وديما فادفهم العلم بالانسا فكانوا بالى الجهل وانما
يسمى الله عالما لانه لايجهل سنا فقد جمع الخالق والمخلوق اسم العلم واختلف المعنى على فادانت

وسمى دنيا سمينا لاحتوائه سمع به الصوت و لا تصدر به كما ثار حوانا الذي سمع به
لا يقوى على النطق به ولكنه حي و حل ناحية انه لا يبقى عليه الاصوات لسرعة حركة ماسمينا
بر فقد حمينا الاسم بالسمع واحتلف المسمى و فقدنا التصدر لالم به ناصر كما ناتصدر
بر ما لا تسمع بوق حبوه ولكن الله تصدر لا يهمل سيدنا مطلوبنا الله فقد حمينا الاسم واحتلف
المسمى و هو قائم لسرعة عين ناتصاف وقائم على ساق كد كماقامت الاسنا ولكن
ناحية انه قائم بين انه حافظ كقول الوحل القائم ناموتا فلان و هو حي و حل القائم على كل
نفس بما كسبت والقائم ناطق كلام الناس الناق والقائم ناطا بين حر الكتابة كقولنا
للوحل هو نامو فلان ناكتب والقائم ما قائم على ساق فقد حمينا الاسم و لم يمسنا المسمى و
اماالتطق فلسرعة قله وقصانه وكثر ولكن دلنا على التعارف الاسنا والامتاح مر نار
تدنا كقولنا لطف حر فدالامر ولطف فلان مد فيه و قوله يبرنا انه حصر فيه
النعل وقاف الطاق وتاد مسمعا منطقا لا تدركه الوهم فقدنا لطف الله تادنا و
تال حر نار تدنا بيد ناوبيد توقف واللطاف ما الكسر والقله فقد حمينا الاسم
واحتلف المسمى و اماالسر فالذي لا تسرف حبه سي و لا تعوته لسر للبرته والاتساد بالاسنا
فقدنه البرته والاتساد علما لولا فما ماعلم لان مر كان كذلك كان جاهلا و الله تال لم

نزل حسوا بما يليق والبس من النار المسيس من حقل المسلم و قد حمينا الاسم واحلق الجنس و
اما الظاهر فلس من اخل انه على الانسان تكون فوقها وهود عليها وتسم لدنيا ولكن
ذلك لقوته وتلبه الانسان وقدرته عليها كقول الرجل ظهرت على الحيوان واظهرت الله
على حكمي يسر على الغلي والتلبه فقدا ظهود الله على الانسان ووجه اخر و
هو انه و هو الظاهر لمن اداده لايق عليه س و انه قدير لكل ما يريد فالظاهر اظهر
واوضح امرا من الله تعالى فانك لاتجد كتبه حسبما توجهت وقط من انادة ماسبط
والظاهر هنا النادد نفسه والمتلوم بيده قد حمينا الاسم و لم يمسنا الجنس و اما الناظر فلس على
جنس الاستطار الانسان نار سود فيها ولكن ذلك منه على استطانه الانسان علما و حقا وتدبرا
كقول القائل انطبقت جنوبه وعلمت مكتوم سره والناظر ما يعين النائم الى المستنير
قد حمينا الاسم واحلق الجنس و اما الظاهر فانه لس على جنس علاج وتصب واحتال
ومداداه ومكر كمانعهم الناك سكنهم سكنا فالمعهود منهم سود ظاهرا والظاهر سود
معهودا ولكن ذلك من الله تادك و تعالى على نار جمع مايليق ملسر به الدار لفعله وفعله الامتاج
لماداك به لم يوجى منه طرفه عين عن انه تقول له كن فيكون والظاهر ما على ما تكون
ووقعت قد حمينا الاسم واحلق الجنس و قدا جمع الاسما و نار كنا لم سمها

كلها فقد تكفي الاسناد بما العنا الكا و ا الله عز و جل عونا وعونكم في ادساكنا وبوفقنا

خطبة الرضا في التوحيد

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن حمو
الكاتب عن محمد بن ذياد الطوسي عن محمد بن ابي ذياد الجندي صاحب الصلاة
بمدينة قال حدثني محمد بن موسى بن عمران بن خالد عليه السلام قال سمعت ابا الحسن
الرضا في يكلم بهذا الكلام عند المامون في التوحيد قال ابن ابي ذياد وذوالفقار واقف
ايضا احمد بن عبد الله البلوي فقال لهم و حالا لتكلمهم عن القاسم بن ابوب البلوي ان
المامون لما اذاد ان يستمع الرضا في حين يناظر القاسم فقال لهم ابن ابي ذياد ان استمع الرضا على
هذا الامر من بني هشام بن القاسم وقالوا ايوب دخلا حاجبا لنسر له نحن بنتين الملاقة
فاستاذن الله دخلا بابا فيني من حجابه فاستدل به على فسنة الله فاتاه فقال له يا هشام يا ابا الحسن
اكتب المسن واكتب لنا علما بين الله عليه فتبت في المسن فقد علما لاسلام مطوقا ثم
ابعث ابنكم وابنتي فانما و حمد الله تعالى وابني عليه وصلى على نبيه و ا اهل بيته ثم قال ابو

عبادة الله تعالى معرفة واظهار معرفة الله توحيده وتعظيم توحيد الله تعالى بالصفات عن
اشتباه الشعور بأن كل صفة وموصوف مخلوق وشهادة كل موصوف بأن له خالقا ليس
بصفة ولا موصوف وشهادة كل صفة وموصوف بالافتقار وشهادة الافتقار
بالجود وشهادة الجود بالامتناع من الازل الممتنع من الجود فليس الله من عرف
بالنفس ذاته ولا بالاله وحده من اكتفى ولا جعله اكتفى من مثله ولا له ضد من نفاه و
لا ضد ضده من اشاد الله ولا بالاله غيره من نفاه ولا له ندا من نفاه

ولا بالاله ادبا من توهمه كل معروف نفسه مصنوع وكل قائم سواه مفتول بصنع الله
يستدل عليه وبالشعور يشهد معرفته وبالفطرة يشهد جهته خلق الله الخلق جهالة به ونفيه و
بالاهم ومعارفه انفسهم وابتداء بالاهم دليلهم على ان لا ابتداء له ليس كل مبتدأ من ابتدأ
عنه وابتداء بالاهم دليلهم على ان لا ابتداء فيه لشهادة الابتداء بقاء القادر
فاستواؤه يبين واتصاله بعضهم وذاته جعله وكيفه تعريفه به وبين خلقه وجوده يبدد لما سواه فقد
جعل الله من استوطنه وفتداه من اشتمله وفتاحطاه من اكتفى ومن قال كيف فقد

سبقه و من قال له قد صلى و من قال من قد وقته و من قال هو قد صلى و من قال له قد
نقله و من قال حين قد صلى و من صلى قد صلاته و من صلاته قد حوله و من حوله قد وضعه
و من وضعه قد أخذه و لا يسع أن يقال بإسناد المجاوز كما لا يسند بسند المحدود أحد
لا يناول حدث طاهر لا يناول المناسوه قبيل لا يستقلال دونه ناظر لا يموت إلا منار لا يمسك فوت
لا يمد إلا لطف لا يبسم موجود لا يسجد فعل لا يضطرب قدد لا يول قدره قدر
لا يبرك فوت لا يقمه سا لا يقمه قدد لا يمسه سمع لا إله نصر لا يأكله لا يصيبه الأوقات
و لا يصمه الأماكن و لا يحده الساق و لا يبده الطقس و لا يعده الأدوات سابق
الأوقات كونه و الأمد وجوده و الابتدا أزله يستره المستور عوف أن لا يستر له
و يبصره الجوا هو عوف أن لا جوهر له و يمكنه بر الأسا عوف أن لا كد له و يمكنه
بر الأمود عوف أن لا وزن له كان الوزن بالظلمة و الإلاه بالنعم و المسو
بالنار و الصوت بالجنود مولف بر مساكنها معوي بر مكانها كان يعرفها على معرفها و يألفها على
مولفها كذلك قوله تعالى و من كرسي خلقها دو حبر لعلم يكون يعوي بها بر قل و يكلم أن
لا قل له و لا يكن شاهده سوانو ها أن لا جوبره لمسود ها كان يعاونها أن لا يعاوف لمعاونها مبره
يوصفها أن لا وقف لموقفها جبف يكفها بر سجر لسلم أن لا جهاف يبه و يسها عبر ها له عين

الربوبية بأن لا موجود وجود الإلهية بأن لا مألوه وعبد السالم و لا معلوم وعبد العالي و لا معلوم
وناوبل السمع و لا مسموع لسر مد حلي باسيو عبد العالي و لا بأحدانية الربانا باسعاد عبد الربانية
كعب و لا سبب مد و لا بدية مد و لا يبيه لبل و لا بوجه عبد و لا سبيله حبر و لا بعادية مع بانما يد
الأدوات بنفسها وسبر الإله بالي بطابر ها وفي الأسبا بوحد باصالها مسبها مد العدبية
و حمبها مد الأدلة لو لا الكلمة باعرف مدلب على معرفها وبابب طبوبب مر مابيها لمايل
كاسها للعول و بهاجيب مر الربوبية وبالها بباكم الأوهام و مهاباب حبوه ومبها باسط
الدلل و بهاجوها الأوهاد وبالعول سعد التصديق بالله وبالأوهاد بكمل الأنمار به و لا بدبانه الا
سدمعوه و لا معوه الا بالاحلاص و لا احلاص مع السبه و لابق مع اباب الصفات للسبه
مدل ملق العلي لا بوحدق حالة و كل مابمكر مه بمبرق كاسه لابيب علها الربوبية
والسكور وكعب بيب علبه ما هو باحوباه باوسوه مه ما هو بابدباه بأدالبقاوبب دابه
وليبوا كبهه ولا مبيع مر الأدل مبابه و لما كان للباد عبد عبوعبب العبود و لو حد له ودا
بأدالمد له بامام و لو النمبر له النمام بأدالرمه النعبار كعب سبيو الأدل مر لا بمبيع مر
المدوب وكعب بسي الأسبا مر بمبيع مر الأسبا و بأدالقامب مه بابه المصبوحي وليبول
دلبلا سد ما كان مدلولا علبه لبرق مبال العول حبه و لاق المسالة سبه حوابب و لاق مبابه

الله سلام و لاق ابانه عن الحلو كلم الاناصاى الاجل ارسى و لما لاكدا له ار سدا لاباله الا
الله الحل السلام كدف الساكلور وكلوا كلالا سدا و حسوو حسوانا مسا وكل الله
على محمد و ا هل سه الطا هرين كدو مجلس الوكا ى مع ا هل الاكبار واصحاب المقالات
في عبد المامور التوحيد

حدثنا ابو محمد جعفر بن على بن احمد القمى الفقيه رضى الله عنه قال اخبرنا
ابو محمد الحسن بن محمد بن على بن شاذان القمى قال حدثنى ابوعمرو محمد بن عمر بن عبد العزيز
الاشعرى الكشى قال حدثنى من سمع الحسن بن محمد النوفلى يقول لما قدم على بن موسى
الوكا ى على المامون امره الفضل بن سهل ان يجمع له اصحاب المقالات من الهاشمية ودائر
الهالوت ودوسا الكافر والهوت الاكبر واصحاب دد هست وسكاس الروم
والمتكلمين ليسمع كلامه وكلامهم فجمعهم الفضل بن سهل ثم اعلم المامون باجتماعهم فقال اذ حلهم
على فضل توحيد نفسه المامون ثم قال لهم انى انما جمعتكم لبين واحسن ان تناظروا

ان شى هذا الدين القائم على هذا كان بدوه فاسدوا على و لا يبقى منكم احد

فقالوا السمع والطاعة يا أمير المؤمنين منصور بن زياد الله قال الحسن بن محمد النوفلي فسأل
في حديث له عبد الله بن الحسن الوكا عن أبي جعفر عليه السلام و كان يقول أمير بن
الحسن عن قال له يا سيدي إن أمير المؤمنين يقرئك السلام و يقول هذا أخوك إنه أجمع
إلى أصحاب المقالات و أهل الآثار والمتكلمون من جميع الملل فيأتون اليهود إلى
إن أحسن كلامهم و إن كون هم ذلك فلا يسمع و إن أحسن إن يصير إليك حتى
ذلك علينا فقال أبو الحسن إنه السلام وقل له جعلت فداك و إنك إن إليك تكره
إن زياد الله قال الحسن بن محمد النوفلي فلما مضى أبي العبد الثاني قال لي نوفلي إنه يرى
ودعه النوفلي يقول فما يتفرق جميع إن يعمل علينا أهل السوق وأصحاب المقالات
فقال جعلت فداك يرد الأمصار ويسير إن سوف فيتفرق ولعرض على أساس يقوي
النار ويسير و الله على قال لي و ما يتوفق فدا إن فلم إن أصحاب الكلام والذين
خلاف الناس و ذلك إن الناس لا يكون يقول المنكر وأصحاب المقالات والمتكلمون و
أهل السوق أصحاب إنكار وما فيه إن أحبب عليهم إن الله وأحد قالوا كيف
وحدانيته و إن قلت إن محمد أ رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قالوا أين
رسالته يه يا منصور الرجل و فيتفرق عليهم يبين وسألونه حين يرتفع قوله فأحدثهم جعلت

هذا قال قسم ثم قال لي يا ولي أفيك أن تعطوا على حين
فقلت لا والله ما جعت عليك قط وأني لأدخل أن تطعموا الله ثم أن سألني الله يقال
فقال لي يا بني أن سلم عن يده المأمور فقلت ثم قال أذا سمع أحيانا على أهل
البوادي بوداتهم وعلى أهل الأمصار بأمصارهم وعلى أهل الربوع بربوعهم وعلى الخاص بخاصتهم
وعلى أهل القرى بقراهم وعلى أهل الروم بروميتهم وعلى أصحاب المقالات بمقالاتهم
فأعطيت كل طبق وذكرت حين وبرأ مقالته ودخل إلى قول علم المأمور
الموضع الذي هو فيه لئن يمشي له فيه ذلك بنور الذي أمره ولا حول ولا قوة إلا بالله
إلى السلم فلما أصبحنا أتانا الفضل بن سهل فقال له حين هذا أن أبا جعفر يقول و
هذا جميع القوم فما دانوا في أتانا فقال له الرضا ع يعرفني فإن كان إلى أحبكم أن أتى الله
ثم توضأ وضوء للصلاة وسرت سرته سويق وسقانا منه ثم خرج وخرجنا معه حين دخلنا على
المأمور وأذا المجلس عامر بأهله ومحمد بن جعفر وجماعة من الطالبين والهاشميين والقواد
جلوس فلما دخل الرضا ع قام المأمور وقام محمد بن جعفر وجميع من هاشم فما زالوا وقوفا
والرضا ع جالس مع المأمور حين أمرهم بالجلوس فجلسوا فلم يزل المأمور مقبلا عليه يحدثه ساعة ثم
التفت إلى الجاثليق فقال يا جاثليق هذا أبو جعفر علي بن موسى بن جعفر وهو من ولد فاطمة بنت

سنا و ابو علي بن ابي طالب ص فاحب ان يكلمه ابوبكر وعمر فقال الهاشمي يا امير
المؤمنين كيف احاجي رجلا يبني على بكاء ابنه وبنت لا يأمر به فقال له الرضا ع
يا نصراني فان احببت علمك بانك ابنك به قال الهاشمي و هل احد يعلم ما يعلم به الا ابنه
و الله اخبره على رؤوس الناس فقال له الرضا ع سل عما بدا لك واسمع الجواب فقال الهاشمي
ما تقول في نبوة عيسى وكتابه هل تنكر منهما شيئا قال الرضا اقر بنبوة عيسى وكتابه و ما بشر به
امته واقر به الحواريون وكفر بنبوة كل عيسى لم يقر بنبوة محمد ص وبكتابه و لم يبشر
به امته قال الهاشمي ايش اقول في شريعة الاحكام شاهد عدل قال فمن قال فاقم شاهدين من
غير اهل ملتك على نبوة محمد ص من غير لاتكون النصرانية وشيئا من ذلك من غير اهل ملتنا
قال الرضا ع الان جئت بالنصف نصراني ا لا تقبل في الشرع المقدم
عبد المسيح عيسى ابن مريم ع قال الهاشمي و من هذا الشرع شهد له قال ما تقول في يوحنا الديلمي قال
هي في ذكره احب الناس الى المسيح قال فاصمت عنك هل تقبل الانجيل ان يوحنا قال
انما المسيح احب تدبر محمد النبي وبشر به انه يكون من بعده فيؤمن به الحواريون فامنوا
به قال الهاشمي فذكر ذلك يوحنا عن المسيح وبشر بنبوة محمد وكتابه و لم يذكر
في يكون ذلك و لم يسم لنا القوم فيعرفهم قال الرضا ع قد جاءك بمن تقوم الانجيل فلا عليك

ذكر محمد و آله سنه وامه ابوه قال سددنا قال الرضا ع لسطاس الرقي كنت
جعلت للسنة الثالثة من الامير قال ما جعلت له ثم التفت الى دار الخلوة فقال السنة
تموت الامير قال بلى لسنتين قال فجعل السنة قال كان فيه ذكر محمد و آله سنه وامه
فاسددوا الى و ان لم تكن فيه ذكره فلا تسددوا الى ثم قرأ في السنة الثالثة حين يأتي ذكر
النبي صلى الله عليه و آله و سلم وقت ثم قال يا نصر يا ابن اسالك
بنبي المسيح وامه اسلم ابن خالد بالامير قال نعم ثم تلا علينا ذكر محمد و آله سنه وامه ثم قال
ما تقول يا نصر يا ابن فاقول حسب ابن مرتين ع قال كذبت بما نطق به الامير فقد كذبت
موسى وحسب ع وفي ابنه فيا الذكر و حين علت الغل لانا نكون فكفرت
برسلنا وسلنا وكتابنا قال الخليلي لا انكر ما قدر لي في الامير وابن لمعز به قال الرضا ع
اسددوا على افراده ثم قال يا خليلي سل عما بدا لك قال الخليلي اخبرني عن حواري حسب ابن
مرتين ع كم كان عددهم و عن علما الامير كم كانوا قال الرضا ع على الخبر سقطت
اما الحواريون فكانوا اثني عشر رجلا و كان اعلمهم واعقلهم الوفا و اما علما البيت
فكانوا ثلاثة رجال يوحنا الاكبر ناجي ويوحنا تومسا ويوحنا الدرلي يوحنا وعنده كان
ذكر النبي صلى الله عليه و آله و سلم وذكر آله سنه وامه و فوالي سنه امه

حسن بن اسوانل به ثم قال له ناصرياني و الله انا لنومر بسؤالك امر بمحمد ص و مانعم
على عبادكم سنا الاصنعه وقله صنامه وضلاله قال الهاتلي اهتدى و الله علمك وصنعه
امورك و ماكنت تنسب الاباك لعلم اهل الاسلام قال الوصا في وضع ذاك قال
الهاتلي من قولك ان حسن كان صنعا قلل الصنام قلل الصلاه و ماقطع حسن يوما قط و لانام
ليل قط و مادار كانه الك هو وقام الليل قال الوصا في قلمر كان يصوم ويصلي قال فجوس
الهاتلي وانقطع قال الوصا في ناصرياني اسالك عن مساله قال سل قال كان حسن علمها احسن
قال الوصا في ماناكوف ان حسن في كان بين العوين ناذن الله عز و جل قال الهاتلي ناكوف
ذلك من اجل ان من اجنا العوين وانوا الاكمه والابرص فهو دعى مسيح لان سيد قال
الوصا في قال السيح فصنع مثل ماصنع حسن في عين على الما واجنا العوين وانوا الاكمه
والابرص فلم يبقه امنه دنا و لم سنده احد من ذوي الله عز و جل ولقد صنع جوهل الس
في مثل ماصنع حسن ان مومن فاجنا خمسه وثلاثين الف دجل من سكعونهم سنين سنه ثم التفت الى
داس الهالوف فقال له ياداس الهالوف اليس هولاء من بني اسوانل الوداه اجناد هم
بني نصر من سبي اسوانل حين جوا سنه المقدس ثم ناصوف نهم الى ان قادسله الله
عز و جل اليهم فاجنا هم فدلك الوداه لانفعه الاكاذيب منكم قال داس الهالوف فسمنا

به وحرفاه قال كذب ثم قال بالهوى حدثني هذا السعر من البوداه فلا يخلينا من
البوداه ابدا فاقبل الهوى يرجي لعوابه ويسبه ثم اقبل على الصبيان
فقال يا صبيان اقتلوا كبيرا من جيش كان قبلهم قال بل كانوا قبله فقال الرضا ع
لقد ابتليت فيرسل رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم فسألوه ارينا لهم موتا هم فوجه
معهم علي بن ابي طالب عليه السلام فقال له اذهب الى البيت فاذا بامرأة تولا الرضا
الذين سألوا عنهم بالعلي كوبك بالفلاة و بالفلاة تقول لكم محمد رسول الله صلى الله
عليه و اله وسلم قوموا بإذن الله عز و جل فقاموا بقدرة البارئ عز و سبعهم فاقبل
فيرسالهم عن اقوالهم ثم ابتدؤهم بأن محمدا قد بعث بما قالوا وكذبنا بالبارئ فيومن به ولقد ابرأ الأكمه والأبرص والمبتلى وكلمه البهائم والطير والسباع و لم
يبقه دنا من كفور الله عز و جل و لم يكن لأحد من قولا قبلهم فمن أبدئهم حتى دنا جاء
لكم بأن يبدوا السبع و جوهل دنا لأنهما قد كنا قبل قاطع حتى بأن مرتم في من أجنا الموت
وعنوه و بأن قوما من بني إسرائيل خرجوا من بلاد لهم من الطغوى و لهم الوف عدد الموت
فأماتهم الله في ساعة واحدة فمضى إليهم قبل بلد القرية فطرحوا عليهم جثثهم فلم يزالوا فيها
حتى يبرز عظامهم وكادوا دمنا فمن بقي من أبناء بني إسرائيل فسبق منهم و من كبره

السلام الذي فوض الله عز و جل الله إليه أن أحسنهم لك قصدا ثم قال ثم نادى فوض
الله عز و جل الله أن ذلك ثم قال أيها السلام الذي فوض تدبير الله عز و جل فقاموا أحنا
أحمسور بقصور الدواب عز د وسقم ثم أتوا ثم جلل الرحمن في حبر أحد الطير فطيفر
فطيانه وضع على كل جبل منهم حبر أنه تدابر فاقبل سبنا الله ثم موسى بن عمران في وأصحابه
السبور الذين أخذتهم كادوا منه إلى البيت فقالوا له إنك قد دنت الله سبحانه فأتاه
كمادانه فقال لهم إني لم آته فقالوا إن نومن لك حتى نرى الله جهرة فأخذتهم الصاعقة
فأخذوا عن أخذهم وقف موسى وحده فقال نادى أخذوه سبعين رجلا موسى أسوأتنا فيسبـــ
نهم وأدخل وحدي قبل تصدق قومي بما أخذتهم به فلو شئت أهلكتهم من قبل
وإياي أتهلكنا بما فعل السفهاء منا فأخذتهم الله عز و جل من بعد موتهم و كانت كذوبه
لك من قبل لا تعد على قصة لأن النوبة والإبل والبقر والقوقر قبطعت به فإن كان
كل من أخذ العجل وأتوا الأكمة والأبصر والمياه بعد دنا من دون الله فإنك قولا
كلهم أن أما تقول إنهوك فقال الباقي القول قولك و لا إله إلا الله ثم التفت إلى دائر
الجالوت فقال إنهوك أقبل على أسألك النسر الأتاف إلى أنزلت على موسى بن عمران في
قل يصرف النوبة مكتوبا سا مهمد ص وأمته أذاخاف الأمة الأخرة أتاني

دائمة السير سيور الوحدة حدثا حدثا سببا حدث في الكاسر المدد فلوحي بو
اسوابل النهم و بالي ملكهم لتطهير قلوبهم قار بابدنهم سوفا سعمور بها مر الامم الكافرة في
اقطار الارض ا مصدا هوى النوداه مصنوعة قال دابر الهالوعة سم انا ليدة كدلك
ثم قال للبابلي بالصوابي كعة علمك بكاف سنا حي قال لعوه حوفا حوفا قال لهما اسوقار
هدا مر كلامه ناقوم بابي دابة كوده دائمة الهماد لاسا حلاسة النود ودابة
دائمة السير كو مل كو العمر فالا هد قال كلك سنا حي قال الوكا حي بالصوابي قل
سوفة في الابيل قول حسب حي بابي كا هة بالي دبكم ودين والنادفلطا حا هو الكي
سفحل بالبي كماسفدة له و هو الكي بعس لكم كرسي و هو الكي بكي
قطابي الامم و هو الكي بكسر عمود الكفر فقال البابلي ماكوة سنا مر الابيل الا
وبير مقورة به فقال ليك هداف الابيل بانا باحابلي قال سم قال الوكا حي باحابلي ا لايسبي مر
الابيل الاول حبر اقعدتموه عند مر و حدتموه و مر وضع لكم هدا الابيل فقال له ماقعدنا
الابيل الاتوما واحدا حبي و حدناه عطا طونا فاحرحه النا بوحنا وعبي فقال له الوكا حي
ماظل مسوقط سبر الابيل وعلماته قار كار هدا كمابوحم قلم احلقمة في الابيل وانما وقع
الاحلاف في هدا الابيل الكي في بابدنكم الوم قلو كار على العهد الاول لم يبقوا

فه ولكن معدط علم كلط لعلم لنه لماعفد الايبل الاول لحمسه البكاد لل
علمانهم فقالوا لهم قل حسب لبر مونم ي واعفدنا الايبل واسم السلما فما عندكم فقال لهم الوفا
ومونانوس لبر الايبل في كدودنا ويبر يبرحه الكم سعوا سعوا في كل لحد فلايبوا علنه و
لايبلوا الكاسر فانا سنلوه علكم في كل لحد سعوا سعوا حتى يمسه كله فعند الوفا ومونانوس
وبوحنا وعين فوكسوا لكم فدالايبل سد ماعفدم الايبل الاول وانما كان هولا الادسه
بلامد بلامد الاولبر لعلمه كلط فقال الباقي اما فداهم لعلمه و فدعلمه الار و فدنار
لي مر فكل علمط بالايبل وسمسه لاسا فما علمه سفد فلي لنها حي فاسودف كسوا مر
العهم فقال له الوفا ي فكع سفاده هولا عندط قال حانوه هولا علما الايبل وكلما
سفدوا به فهو حي قال الوفا ي للمامور و مر حضوه مر لهل سه و مر عنوهم لسفدوا علنه
قالوا فد سفدنا م قال ي للباقي يبو الابر وامه فل سلم لرعنى قال لبر العسيي هو لبر داود بر
لبرلهم بر لسماي بر سعوف بر نهودا بر حضودو فقال مونانوس سنه حسب لبر مونم ي لنه
كلمه لله لحلاف حسد الادم فصادف لسانا و قال الوفا لبر حسب لبر مونم ي وامه
كانا لساسر مر لهم وكم فد حل فقالروح القدس م لنك تقول مر سفاده حسب على نفسه حقا
لقول لكم لمسس الهوادس لنه لايصعد لل السما الا مر نزل منها الادلكف السنو حانم

الانسان فانه يصعد الى السماء ويرى ما يعرف فيقال قال الجاثليق فيقول عيسى لا يكون قال
الرضا ع ما يعرف سفاده الوطء وموقاوير وعين على عيسى و ماسوه الله قال الجاثليق كذبوا
على عيسى فقال الرضا ع يقوم الساعة فيدكاهم وسعد انهم علماء الانجيل وقولهم حق فقال الجاثليق
للعالم المسلمين اجب ان شئت من امر هولاء قال الرضا ع فانا فيصلنا سل نصرانيك عما بدا
لك قال الجاثليق لسالك عيسى فلا وحق المسيح ماظننت ان في علماء المسلمين مثلك فالتفت
الرضا ع الى راس الجالوت فقال له سالني او اسالك فقال بل اسالك ولست اقبل منك حجة
الا من التوراة او من الانجيل او من زبور داود او نطق صحف ابراهيم و موسى قال
الرضا ع لا تقبل حجة الانبياء تنطق به التوراة على لسان موسى بن عمران والانجيل على لسان عيسى ابن
مريم والزبور على لسان داود فقال راس الجالوت من اين نبوة محمد ص قال الرضا
ع شهد بنبوة موسى بن عمران وعيسى ابن مريم وداود حلفه الله عز و جل في الانجيل فقال
له بنو قول موسى بن عمران فقال له الرضا ع هل يلزم بالقول ان موسى اوصى بنى اسرائيل
فقال لهم انه سياتيكم من اخوانكم فيه فصدقوا و منه فاسمعوا فهل يلزم ان يؤمن باسرائيل
اخوه عيسى ولد اسماعيل ان كنت تقر بموسى فانه اسرائيل من اسماعيل والتقى بالنبي صلى الله
من قبل ابراهيم ع فقال راس الجالوت فيقول موسى لاتفعه فقال له الرضا ع

قال حاكم من أحوالهم أسوأ أنهم عند محمد صلى الله عليه وسلم قال لا قال الوكا عن أبي هريرة
قال أنتم أعلم قال ثم ولكن أخبرني أين تكون الليل من النهار فقال له الوكا عن قال تكون
أين النهار يقول لكم حتى الليل من قبل طلوع الشمس وأما لنا من حين تغيب وأشار علينا من حين
فأدبر قال فأين الظلمة لتعرف هذه الكلمات و ما تعرف تفسيرها قال الوكا عن
أنا أخبرك به أما قوله حتى الليل من قبل طلوع الشمس فذلك وحي الله تبارك و تعالى الذي
أنزله على موسى عليه على جبل طور سيناء و أما قوله وأما لنا من حين تغيب فهو الليل الذي
أوحى الله عز و جل إلى عيسى ابن مريم عليه و هو عليه و أما قوله وأشار علينا من حين فأدبر
فذاك حين من حال مكة شهر وشهرا يوم و قال شيئا الذي عن فيما يقول ابن وأصحابك في
النهار فإنهم فأكثر أنهم الأدبر أحدهما على حماد والآخر على جبل عمر
فأكثر الجماد و من فأكثر الليل قال فأين الظلمة لأنهم فيهما قال أما فأكثر
الجماد فيسبح عن و أما فأكثر الليل فيمجد صلى الله فذا من النهار قال لا ما أنكره
ثم قال الوكا عن قال سرق جعوى الذي عن قال سمعت ثم لنافع قال قال وكانت تطلع
ثم حتى الله تعالى النار من جبل فأدبر وأمتلأت السماوات من شيئين أحمد وأمنه يمل جبلي
الليل كما يمل في النار ناسا تكاد حدث شد جوانب شد المقدس شيئين الكتاب الوقار

اسوف هدا ويومر به قال داسر المالوف هد قال دلك حنوو
الس ح و لاسكو قوله قال الوكا ح هد قال كاوكو دبوده و اس بعواه اللهم اسس
معم السه سدالعبوه فقل سوف سا اقام السه سدالعبوه عبو مهمد ص قال داسر المالوف
هداقول كاوك سوهه و لاسكو ولكرحس بدلك حسس واناهه في العبوه قال له الوكا ح
حقلف ار حسس ح لم يالف السه و كار مواقعا لسه الوداه حس دهه الله الله وف
الايبا مكبوف ار ابر البوه كاهف والادقلطا حا مر سده و هو الكي يعط
الاكاد ويعبو لكم كرس وسعكل كماسعدف له اناحسكم بالاعمال و هوابكم بالاوبا
ابومر بعداف الايبا قال سم فقال له الوكا ح بادابر المالوف اسالك عر سك موس بر عموار
ح فقال سا قال ماالبيه على ار موس سس سوبه قال البهوكي انه حا بما لم يو به احد مر
الانسا قبله قال له مل ماكا قال مل قلي البير وقلبه النكا حبه بسس وكرنه البير فابهوف مه
السور واحوا حه بده سكا للناكرير وعلاماته لانعدد الملوك قبلها قال له الوكا ح كدف
ف انه كانف حبيه على سوبه انه حا بما لانعدد الملوك قبله اقلس كل مر اكي انبي بم
حا بما لانعدد الملوك قبله و حبف عليكم بعدبعه قال لالار موس ح لم بكر له بكلو لمكانه
مر دبه وقوبه مبه و لايبف علبا الاوراد سوه مر اكبا ها حبيبك مر الاعلام بمل ما حا به فقال

الوكا في قصة ابوديم بالانبا الذين كانوا قبل موسى في و لم يعلموا اليهود و لم يهودوا من
اليهود ليس عيسوية عيسا و لم يهتدوا بالديهم قبل ابحواجي موسى بدة بعدا و لم يعلموا النصارى
حتة يسى قال اليهودي قد حدثنا بالعين ماجا واجل بينهم من الاباء بما لا يعدد الملوك
مثله و لوحا وبا بما لم يؤته موسى او كان على عين ماجا به موسى و حتى يصدقهم قال له
الوكا في بادابر الملوك فما تمسك من الاقوال بيس بابر مريم و قد كان يسى الموتى ويبرئ
الاكمه والابرص ويبلو من الطير كهيئة الطير ثم ينفخ فيه فيكون طيرا باذن الله تعالى قال
دابر الملوك يقال انه قبل ذلك و لم يشهده قال الوكا في بادابي ماجا به موسى من
الاباء شاهدته ابنا جا في الاجناد من بقاء ابطاء موسى انه قبل ذلك قال بلى
قال فذلك انما ابيكم الاجناد المتوابرة بما قبل عيسى بابر مريم في قصة قصتهم بموسى
و لم يصدقوا بيسى فلم يؤجروا قال الوكا في وكذلك امر محمد ص و ماجا به
وامر كل نبي بعثه الله و من ابانه انه كان بينما قعوا دابنا اجروا لم يسلم كثيرا و لم يبلغ
الى مبلغ ثم جا بالقوار الذي فيه قصص الانبا في واجناد فهم جوفا جوفا واجناد من قبل
و من بقي الى يوم القيامة ثم كان يبين فهم باسوادهم و ماسملوق بينهم و جا باباء كثيرة
لايكي قال دابر الملوك لم تكن عندنا حتى عيسى و لا حتى محمد ص و لايهود لنا بابر نعرفهما

بما لا ينبغي قال الوفا في قاسا قد قال سعد ليس ولمحمد صر ساقه دود فلم يرو حوانا
به كما في القوت الاكبر فقال له الوفا في احبرني عن ددك فسعد قال في نوعه ابني
ما جيبك على نوبه قال انه اني بما لم ناتنا احد قبله و لم سعده ولكن الاحباد من اسلافنا وددف
علينا بانه احل لنا ما لم يبله عبره فاسناه قال اظنر انما انتم الاحباد فاسمعوه قال لي قال فقلت
ساير الامم السالفه انتم الاحباد بما اني به السور واني به موسى وعيسى و محمد صر فما
عددكم في نوط الاوباد لهم اذ كنتم انما اقودنم بودك فسعد من قل الاحباد المتوانره
بانه حا بما لم يرو به عبره فانقطع القوت مكانه فقال الوفا في ناقوم ان كان فيكم احد
يبالغ الاسلام وادات ان سال فلسال عن مسمم فقام الله عمران الكنان و كان واحدا من
المتكلمين فقال بالغ الناس لو لانك دعوت الى مسالتك لم اقدم عليك بالمسائل فقد ذكرت
بالكوفه وبالبصره وبالشام وبالبوبره ولقيت المتكلمين فلم اقع على احد سئل واحدا
لنس عبره فانما نو حدانيه افتقول ان ناسالك قال الوفا في ان كان في الجمله عمران الكنان
فانت هو قال انا هو قال سل تعمران وعلك بالبصره وبانك والبصل والبود فقال و الله
يا سيدي ما ادت الا ان سئل سنا اسلو به فلا احوده قال سل عما بدا لك فادت حم الناس
وانتم سكتم الى سر فقال عمران الكنان احبرني عن الكنان الاول وعما خلق فقال له سالت

فافهم اما الواحد فلم يزل واحدا كائنا لا شيء معه بلا حدود و لا اعراض و لا يزال
كذلك ثم خلق خلقا شيئا بلا اعراض و حدود فيثبته لا في شيء تحته و لا في شيء حده
و لا على شيء حذاه و مثله له فيزل الخلق من شيء ذلك صفوه و عرفوه و احتلافا و ائتلافا
و الوانا و ذوقا و طعما لائحة كائنة منه الى ذلك و لا تعدل منزلة لم تثبتها الا به و لا ادى
نفسه فيما خلق دنائة و لا تعدانا شيء فيدانيه فاز شيء و الله باسئ قال و اعلم يا مفضل
انه لو كان خلق ما خلق لحاجة لم يخلق الا من شيء يتعلق بحاجته ولكان يشبه ان يخلق اضعاف
ما خلق لان الاعواز كلما كثروا كان كاحتياجهم اقوى و الحاجة تفيد لا شيئا لانه كان
لم يتخذ من الخلق شيئا الا لحاجة منه حاجة اخرى ولذلك اقول لم يخلق الخلق لحاجة
ولكن نظر الى الخلق الجوائح تتخطفهم الى شر وقد تتخطفهم على شر بلا حاجة منه الى من قتل و
لا نفعة منه على من ادل فقد خلق قال مفضل يا سيدي فما كان الكائن متلوثا في نفسه
عند نفسه قال الرضا ع انما تكون الملامة بالشيء لفي خلافه ولتكون الشيء نفسه تابعة منه موجودا
و لم تكن فيما تشبه فتكون الحاجة الى ذلك الشيء من نفسه يتبين فلعلم منها افهمت
يا مفضل قال نعم و الله باسئ فاخبرني يا سيدي عن علم فلعلم انتفى ام شيء ذلك قال الرضا
ع اذا شيء فلعلم تنتفي فلا يبقى شيء من ان يزل لذلك الشيء حتى يأتي الله المشيئة

قال عمران لابنه من ذلك قال الرضا ع فما ذلك الصمد فانفلج و لم يبق حوانا قال الرضا
ع لأنه إن سألك عن الصمد نفسه شيء تصمد إلى فيه أم أصمد عليك قولك
وجوابك للعمران إنه ليس إن شاء الواحد لم يزل يوصف بصمد و لم يقل له أكثر
من هذا وجعل وجهي و لم يزل منه مذ كانت وبينه كمذ كانت المعلومين وبينهم فاعل
ذلك و إن عليه فاعلين جوانا قال عمران يا سيدي إنا لا نبين من حدود خلقه كيف
هي و ما معانيها وعلى كم نوع تكون قال فسألته فأعلم إن حدود خلقه على ستة أنواع

ملموس ومنظور ومنطوق به و ما لا يدرك له و هو الروح ومنها منطوق به و لم له ودر و
لا يلمس و لا يحس و لا يرى و لا يدرك والتقدير والأجناس والسود والطول والعرض ومنها
الشمل والمركب إلى تسع الأشياء وشملها وسترها من حال إلى حال وتردها وتبعضها فأما
الأشياء والمركب فإنها تبلى لأنه لا وقت لها أكثر من قدر ما يشاء الله فإذا جاء من الشيء
أبلى بالمركب وفي الأثر وبين في الكلام الذي بدئ وفي أثره قال عمران
يا سيدي إنا لا نبين من الثاني إذا كان واحدا لا شيء غيره و لا شيء منه إلا من قدرته يلقه

الليل قال له الوكا في قدم لم يشرب و حل يلقه الليل ولكن الليل يشرب شربه قال حمار ياسف
فاس حوقاه قال شربه قال فاس حربه قال الوكا في مسبه واسمه وكفه و ماسبه كلا
و كل كلا مبدف مملوء مدبر قال حمار ياسف فاس هو قال هوبود يعني انه
قاد خلقه من ما قل السما و ما قل الادض و لبر لكل ماكبر من توحيد اناه قال حمار
ياسف ما لبر قد كان ساكنا قل الليل لاسطي ثم نطي قال الوكا في لا يكون السكوف
الا من نطي قله والمعرف كلا انه لانقار للسواحي قوساكف لاسطي و لانقار ار السواحي
لكي قما يوبد ار نقل نا لار الكو من السواحي لبر نقل منه و لاكون وانما هو لبرس حبوه
قلما ابسطا لنا قلما قداكا لنا حين ابسطانا به ققدا ببسطو اموط قال حمار ياسف قار
الكي كاريف ار الكار قدبرف قله من حاله يلقه الليل قال الوكا في ما حلف
ناحمار قولك ار الكار بشرف وحه من الوحوه حين نصب الكاف منه ماشوه
ناحمار قل يبد الناد شو قا شو نفسها و قل يبد الموادة يبوي نفسها او قل دابف نصوا قط
دابي نصوه قال حمار لم ناد قدا الا ار يشرب ياسف ا قوف الليل ام الليل قه قال
الوكا في ما حل ناحمار من كلا لبر قوف الليل و لاالليل قه يقال من كلا وسا علمك ماشوه
و لاقوه الاالله ما حبين من الموماه ابف قماام في قط قار كار لبر واحد مكمل

صاحبه فاسد لله تعالى بعض العوام قال نعوذ بالله وسبحانه قال الوصا في قول
من ذلك الصوفي المواه اكثر مما يراق عند قال سمعت قال الوصا في قادناه قلم يبق حوانا
قال فلاني الود الا و هذلك ودل المواه على انفسكما من غير ان نكون واحد
منكما ولهذا اعمال كثيره عن هذا لايت الناقل مقامعالا ولله المنزل الاجل ثم النعمة
العامور فقال الصلاه هذ حضور فقال عمران باسند لانقطع على مسالك هذ دي قلب قال
الوصا في نكل وسود فقص ونقص العامور فقل الوصا في داخلا وكل الناس حادحا
خلف محمد بن حسين ثم جاحاك الوصا في عالى مجلسه وذنا سمعوا فقال سل العوام قال
باسند يا لايسين عن الله عز و جل قل توحيد يعقبه اوتوحيد يوصف قال الوصا في ان
الله العلي الواحد الكاين الاول لم يزل واحدا لاس معه فردا لاثاني معه لامعلوما و
لامجهولا و لامعدما و لامسانها و لامدكودا و لامسا و لاسابق عليه اسمس من الاسا عنوه
و لا من وقت كان و لاعالي وقت نكون و لاس قام و لاعالس نوم و لاعالس اسند
و لا في س اسكن و ذلك كله قبل الخلق اذ لا س عنوه و ماوصف
عليه من الكل في كتاب مجيد ونرحمه نعلم بها من فهم واعلم ان الاذاني والمسه
والاذاكه مسا ها واحد واسماو ها ثلاثه و كان اول اذاكه واذاكه ومسه الوقوف

الى حسلها اصلا لكرس وكلاعلى كل مددا وفاصلا لكل مسكل وبلك الحروف بعربي
كرس من اسم حي وباطل اوهل اومعول اومين او عربين وعلها احمسه الامود كلها
و لم يبل الحروف اسلاحه لها عين عرابعها بلى و لا وحود لها لانها مدحه بالابداع
والوحي هدا الموضع اول هل الله الكي هوبود السماوات و الادض والحروف
في المعول بدلك العل في الحروف الى علها مداد الكلام والبادات كلها من الله
عز و حل علها حلقه في بلاه وبلابور حوفا همها بمائه وعسرون حوفا بدل على لبات الدنيه و
من المائه والعسرين اثنان وعسرون حوفا بدل على لبات السوائه والسوائه وهها حمسه احرف
مبوهه في ساير اللبات من البيم والالاهم واللبات كلها في حمسه احرف يوهه من
المائه والعسرين حوفا من اللبات هدادف الحروف بلاه وبلاين حوفا فاما الحمسه المبلغه فيبين
لايبود دكرها اكبر مما دكرناه ثم حبل الحروف بدا احكامها واحكام عدبها فيلا
منه كقوله عز و حل كر هكور وكر منه كبع و ما بكور به المكبوي فالجلي الاول من الله
عز و حل الابداع لاوبر له و لا حركه و لاسمع و لالور و لا حس والجلي الثاني الحروف
لاوبر لها و لالور في مسموعه موكوفه عن مطود الها والجلي الثالث ما كان من الانواع
كلها مبسوسا ملموسا كادوي مطودا الله و الله بادك و بعالى سايي الابداع لانه لبس فيله عن

و حرس و لا كار منه س والاداى ساي للحروف والحروف لا تدل على حد نفسها قال
العامور وكذلك لا تدل على حد انفسها قال الوكا ي لان الله تعالى و تعالى لا يجمع منها شيا لشي عين
اذا قال الف منها احرفا اربعة او خمسة او ستة او اكثر من ذلك او اقل لم يولفها شي
عين و لم يكن الالفين مبتدا لم يكن قل ذلك شي قال جمهور فكذلك لنا نعرفه ذلك قال
الوكا ي اما المعرفة فوجه ذلك وبانه انما تذكر الحروف اذا لم ترد بها حد نفسها
ذكرتها فردا فقلت ا ب ت ث ج ح خ حين تاتي على احرفها فلم يبق لها عين حد انفسها
و اذا الفتها و جمعت منها احرفا و جعلتها اسما وصفة لشي ما طلب ووجه ما حسن
كان ذلك على معانيها دالة على الموصوف بها اعني قال سم قال الوكا ي واعلم انه
لا تكون صفة لشي موصوف و لا اسم لشي عين و لا حد لشي محدود والصفات والاسما
كلها تدل على الكمال والوجود و لا تدل على الاحاطة كما تدل الحدود على التربيع
والتثليث والتسديس لان الله تعالى و جل تعدد معرفته بالصفات والاسما و لا تعدد بالتعديد
بالطول والقصر والقلة والكثرة واللون والوزن و ما اشبه ذلك و لشي يعلم الله وتقدس
من ذلك حين شرفه خلقه بمعرفتهم انفسهم بالصورة التي تكون ولكن تدل على الله تعالى و
جل بصفاته وتعدد باسمائه وتستدل عليه بفعله حتى لا يتاخر في ذلك الطالب بالمرتاد الى دونه

عن و لا أسماء أدر و لا أمر كعب و لا أحاطه بعلم و لو كانت كتابه حل ثناؤه لا تدل
عليه وأسماؤه لا تحصو الله والمعلمه من الخلق لا تدركه أمثاله كانت الشاذه من الخلق لا سمائه
وصفاته دون مثاله فلو لا أن ذلك كذلك لكان المعبود الموحد غير الله لأن صفاته
وأسماءه غيره أقدمت قال سمع ياسر ذكره قال الرضا ع أنا ذو قول الجهال من أهل الشرك
والضلال الذين يزعمون أن الله جل وتقدس موجود في الأجوبه للمسافه والزمان
والمكان و ليس بموجود في الدنيا للطاعه والرجا و لو كان في الوجود لله عز و جل نصر
وأهتمام لم يوجد في الأجوبه أبدا ولكن القوم ناهوا وعموا وصموا عن الحق من حيث
لا يعلمون و ذلك قوله عز و جل و من كان في هذه أعمى فهو في الأجوبه أعمى و أضل سبيلا
أعمى عن الجنان الموجوده و هيهات ذوو الأرحام أن الاستدلال على ما هناك لا يكون الا بما
فيها و من أحد علم ذلك بإتيانه وطلب وجوده وأدناكه عن نفسه دون غيره فإن
يوجد من علم ذلك الا بتدبر الله عز و جل جعل علم ذلك حاجه
عبدوه يعلمون ويعلمون قال عمران ياسر لا يتبين عن الابتداء أخلق هو أم غير خلق
قال الرضا ع إن خلق ساكن لا يتحرك بالسكون وإنما كان خلقا لأنه شيء محدث و الله يتعالى
الذي أحدثه فكان خلقا له وإنما هو الله عز و جل و خلقه لا يتألف منه فيما و لا يتألف عن فيما

فما خلق الله عز و جل لم يكن إلا ليكون خلقه و قد تكون الخلق شاكلا و مثلا و موتا
و حياة و مساكنا و كل ما وقع عليه حد فهو خلق الله عز و جل و العلم أن كل ما أوجدت
الحواس فهو مثبت محدث للحواس و كل حاسة تدل على ما خبرت الله عز و جل لقلب أدركها
و العقل من القلب يجمع ذلك كله و العلم أن الواحد الذي هو قائم بنفسه و لا يتبعض
خلق خلقا متبعضا يتبعض و يتغير و كان الذي خلق خلقه أمر التغير و التبعيض و أمرهم
كل واحد منهما لون و لا وزن و لا ذوق فمن أخذ أحدهما تبعض بالآخر و خلطهما متبعضين
بعضهما و لم يخلق شيئا فردا قائما بنفسه دون غيره للذي أدلك من الدلالة على نفسه و أثبت
وجوده فالله تبارك و تعالى فرد واحد لا ثاني معه يعلمه و لا يتبعضه و لا يتبعه و الخلق يتبعض
بعضه بعضا بأمر الله تعالى و مشيته و إنما أخلقه الناس فيما أتوا و يتركوا
و طلبوا الخلاص من الظلمة بالظلمة و وقعهم الله تعالى بضعف أنفسهم فأدركوا من الخير
شيئا و لو وقعوا الله عز و جل بضعفه و وقعوا الله الجليل من ضعفهم لقالوا بالعقل و النور و
لما أخلقوا فلما طلبوا من ذلك ما يتركوا فيه أدركوا و الله يقضي من شاء على قدر
مشيئته قال حمران بن أعين أشهد أنه كما وصفت و أكثر تفضل مسألة قال سل عما أردت
قال أسألك عن الكيفوفات هو و قل يبسط يشاء و قل يتوفى من يشاء أو يه

حاجه الى شيء قال الوكيل في احتياط الجمهور قطع ما سالت عنه فانه من الجمع فاورد على
الملوك مسائلهم و لم تفهم المعاونة بعلة الشادة حلمه و لا يتيسر فهمه اولو النظر المتصور
اما اول ذلك فلو كان حلي ما حلي لما حله منه لجاز لقائل ان يقول يتول الى ما حلي لما حله الى ذلك
ولكنه حرم و حل لم يلي سنا لما حله و لم يزل ابنا لا فيس و لا على يس الا ان الملي تمسك بسنه
سنا وبد حل سنوف سحر ويوحي منه و الله حل وتقدس تعدينه تمسك ذلك كله و لم
يد حل فيس و لا يوحي منه و لا يتوكه حفظه و لا يتيسر امساكه و لا يتوف احد من الملي
كعب ذلك الا الله حرم و حل و من اطاعه عليه من رسله و اهل سره والمستعطر لامره
و حوانه الناهي سوسنه وانما امره كلمي الكون او هو امره اذا اسا سبحانما يقول له كن
فيكون سنه وادادته و لم يتيسر من حلمه امره الله مرسي و لا يس اسد منه مرسي
اعلمه الجمهور قال سم باسد فيفهمه واسعد ان الله يتال على ما وضعه
ووحده واسعد ان محمد ا صر عبده المتوف بالفتح وكبر الملي ثم حو ساجدا
يتو الفتح واسلم قال الشر ير محمد الوقل فلما نظر المشكلمون الى كلام جمهور الكتاب و
كان حدلا لم تعلنه من جبه احد منهم فلم يدر من الوكيل في احد منهم و لم سالوه
عرسي واستنا فنفر الماموز والوكيل في فيحلا وانصرف الناس وكتب مع حماته من

اصبهانا اذ سئل محمد بن جعفر فقال له يا ابن رسول الله ما حد الله عبده لا و
الله ما كلف ابن علي بن موسى الرضا في حضرته من عباده و لا عرفناه به الله كان
يكلم بالمدينة او يسمع الله اصحاب الكلام فلما قدم كان الناس يأتونه فيسألونه عن اشياء من
حلالهم و حرامهم فيسمعهم و دينا كلم من الله يباحه فقال محمد بن جعفر يا ابا محمد اني احب
علم ان يشده علي هذا الرجل فسمعه اونعل به الله فاسر علي بالامساك عن هذه الاشياء فلما
اذا لا نعلمني و ما ادراك الرجل الا اميان لنعلم فلا عبده من علوم ابائه في فقال فما له
ان يعمل فذكره هذا الا واحد ان يمسك عن هذه الاشياء لمكان سني فلما انقلب
الى منزل الرضا في اخبرته بما كان من عمه محمد بن جعفر فتبسم في ثم قال حفظ الله عمي
ما اعرفني به لم كره ذلك الكلام كرا الى عمار الكاني فاني به فقلت جعلت فداك
انا اعرف موضعه و هو عندنا اخواننا من الشيعة قال فلانا فرنوا الله ذاته فصرت
الى عمار فاتيت به فرحت به وذنا نكسوه فيلقنا عليه و حمله وذنا نسوه الاف ذد هم
فوضعه بها فلما جئت فذاك جئت فقال اذ جذ امير المؤمنين عليه السلام قال في
فذا يبت ثم ذنا في الناس فاجلس عن يمينه واجلس عمار عن يساره حين اذاقونا قال
لعمار انصرف فذاجنا ونكر علينا نطمئن كلام المدينة فكان عمار بعد ذلك يسمع

الله المكامور من اكبار المقالات فقال امرهم حين احسوه ووكله المامور بسوء
الاف دينار واعطاه القطر مالا وحمله وولاه الوكالة في قضاء بلي قضاء
الوحاس

في ذكر مجلس الوكالة في مع سلمان الفوري مقدم خراسان

عبد المامون في التوحيد حدثنا ابو محمد جعفر بن علي بن احمد الفقيه ذكي الله عنه قال
حدثنا ابو محمد الحسن بن محمد بن قدهه القمي قال حدثنا ابوعمرو محمد بن عمرو
بن عبد الدوبي الانصاري الكبي قال حدثني من سمع الحسن بن محمد النوفلي يقول قدم سلمان
الفوري مقدم خراسان على المامون فاكرمه ووكله ثم قال له يا ابا محمد علي بن موسى
الوكالة في قدم علي من المدينة و هو يتكلم الكلام واكثاره فلا تنكر يا بني الناس يوم النوبة
لمناظرته فقال سلمان يا امير المومنين ان اكره ان اسال منك مجلسك في حضرة موسى فاسم
فسعر عبد القوم اذا كلمني و لا يبود الا سقطا عليه قال المامون انما و حقي الله لمنزلة

يوسف و ليس موسى الا ابن عطية من جهة واحدة فقط فقال سلمان حسبك يا امير المؤمنين
احمي نفسه وعلى والده فوجه المأمون الى الوطا ي فقال انه قدم البلد رجل من اهل
مرو و هو واحد جوابات من اصحاب الكلام فان حق علينا ان نبسم المصير الينا
فلما فقهر في الوضوء و قال لنا تعدون وعمران الكلبي منا قدونا الى ابن فاحد ناس
و حالد بن في قد خلا على المأمون فلما سلمنا قال ابن اخي ابو الهيثم اتقه الله تعالى فلما
خلعه نلبس ثيابه وامرنا ان نعده ثم قلنا يا امير المؤمنين ان عمران مولاك عني و هو على ابن
فقال و من عمران قلنا الكلبي الذي اسلم على يدك قال فلما دخل فرحب به
المأمون ثم قال له يا عمران لم نعمل حين كرهت موسى باسم قال الحمد لله الذي سوقني بكم
يا امير المؤمنين فقال له المأمون يا عمران قد اسلمنا الموفق فتكلم جوابات قال عمران يا
امير المؤمنين انه يزعم واحد جوابات في البطن وبكر الدنيا قال فلم لا تناظروه قال عمران
ذلك الله قد جل الوطا ي فقال في اي شيء قال عمران يا ابن رسول الله قد اسلمنا
الموفق فقال له سلمان ابو كلي الهيثم ونقوله فيه فقال عمران قد كنت نقول ان الهيثم
في الدنيا على ابن ناس فيه اخبني نقاتل بطريان من اهل البطن قال المأمون يا ابا الهيثم ما تقول
فيما ساجوا فيه قال و ما يكون من الدنيا ناسلمان و الله يرو و جل نقول ما و لا يكون

الاسار انا خلقناه من نطفة فاذا هو خصيم مبين و هو الذي خلق السموات
والارض في ستة ايام وكان عرشه على الماء ليبلوكم ايكم احسن عملا
ولئن قلت انكم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الا
سحر مبين و ما من دابة في الارض الا على الله رزقها ويعلم مستقرها
ومستودعها كل في كتاب مبين و هو الذي خلق السموات والارض في
ستة ايام وكان عرشه على الماء ليبلوكم ايكم احسن عملا ولئن
قلت انكم مبعوثون من بعد الموت ليقولن الذين كفروا ان هذا الا
سحر مبين و لئن اخرنا عنهم العذاب الى امة معدودة ليقولن ما
يحبسه الا يوم يأتيهم ليس مصروفا عنهم وحاق بهم ما كانوا به
يستهزئون و لئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم نزعناها منه انه
ليئوس كفور و لئن اذقناه نعماء بعد ضراء مسته ليقولن ذهب
السيئات عني انه لفرح فخور و لئن اخرنا عنهم العذاب الى امة
معدودة ليقولن ما يحبسه الا يوم يأتيهم ليس مصروفا عنهم وحاق
بهم ما كانوا به يستهزئون و لئن اذقنا الانسان منا رحمة ثم
نزعناها منه انه ليئوس كفور و لئن اذقناه نعماء بعد ضراء
مسته ليقولن ذهب السيئات عني انه لفرح فخور

بادحـــ بابط لسلم بابى لم باكـدحـــ هط هاوحى بالله بحو و حل بالله بابما باسـ عبدهامود
هابلله دلط و بالله لابسال بحما بعل بم بالعـــ بال سلمار هقال باحسط كا هسـ بالهوكى
هدبالل هال بلحود بالله مر دلط و ماهالـــ بالهود هال هالـــ بالهود بد بالله مبلوله سبور
بار بالله بسال هدوحى مر بالامر هلسر بيدحـــ سبا هقال بالله بحو و حل علـــ بابدهم و لسوا بما
هالوا ولهد سمعـــ هوما سالوا بابى موسى بر حبعو حى بحر بالدبا هقال و مابكو بالبر مر بالدبا
و بار بعـــ بالله هوما بوحبهم لامره هال سلمار با لابسبى بحر بابا بابولبابى لله بالعدى با
سى بابولـــ هال باسلمار لله بالعدد بعدد بالله بحو و حل هبها ما بكور مر بالسه بال بالسه مر حباه
باموحـــ باوحبو باوسر باودبو هما هددهى بلط بالله هبو مر بالهبوم هال سلمار بالار
هدهمـــ حبلـــ هداط هوكى هال باسلمار بار مر بالامود بامودا موهوه
عبد بالله بحو و حل بعدم مبها ماسا وبوحبو ماسا وبهبو ماسا باسلمار بار علا حى كار بعول بالعلم
علمار هبلم علمه بالله وملابكبه ودسله هما علمه ملابكبه ودسله هابه بكور و لابكدحـــ بعبه و
لاملابكبه و لادسله وعلم عبده مبوور لم بطلع علبه باحدا مر حلقه بعدم مبه ماسا وبوحبو مبه
ماسا وبهبو ماسا وبســـ ماسا هال سلمار للمامور با بامر بالموسر لابابكو سدبوى هدبالدبا
و لاباكدحـــ به بار سا بالله هقال بالمامور باسلمار سل بابا بالبسر حما بدا لط وعلط بسر

الاسماعي والاتصاف قال سلمان باسدي اسالك قال الوصا عي سل عما بدا لك قال ماقول
فيمن حبل الاداده اسما وصفه مل حي وسمع وبصير وقدير قال الوصا عي انما قلم حديث
الاسا واحلفت لانه سا وادات و لم يقولوا حديث الاسا واحلفت لانه سمع بصير
فهذا دليل على انهما ليسا مل سمع و لابصير و لاقدير قال سلمان فانه لم يزل مريدا قال عي باسلمان
فاداته حبوه قال نعم قال فهذ اسئت منه سنا حبوه لم يزل قال سلمان ماسئت قال الوصا عي
لي مهديه قال سلمان لا علي مهديه فصاحي به المامور و قال ياسلمان منه سانا اوبكاين عليك
بالاتصاف يا مانوي من حولك من اهل البطن ثم قال كلمه يا ابا البسر فانه متكلم حوباسار
فقال عليه المساله فقال عي مهديه ياسلمان قال البسي ادا لم يكن ادلا كان مهديا و ادا لم
يكن مهديا كان ادلا قال سلمان اداته منه كما ان سمعه وبصره وعلمه منه قال الوصا عي
فاداته نفسه قال لا قال فلس المريد مل السمع والبصير قال سلمان انما اداته نفسه كماسمع نفسه
وابصر نفسه وعلم نفسه قال الوصا عي فاعني اداته نفسه اداته ان يكون سنا واداته ان
يكون حنا اوسمعنا اوبصرنا اوقدرنا قال نعم قال الوصا عي افاداته كان ذلك قال
سلمان نعم قال الوصا عي فلس لقولك اداته ان يكون حنا سمعنا بصرنا عني ادا لم يكن
ذلك اداته قال سلمان بلى قد كان ذلك اداته فقيل المامور و من حوله وقيل

الوضا عن ثم قال لهم ادعوا بمتكلم حواسار باسلمار فقد حال عندكم عن حاله وسوء حيفا و
هذا ما لا يوصف بالله عز و جل به فاقطع ثم قال الوضا عن باسلمار باسالك عن مسالة قال سل
جعلت فداك قال ما حيوة عبد و عن اطباق يكلمون الناس بما يفقهون ويسقون اوبما لا يفقهون
و لا يسقون قال بل بما يفقه ويسلم قال الوضا عن قال في سلم الناس بان الموت هو الاداة و بان
الموت قبل الاداة و بان القتل قبل المقتول و قد ابطل قولكم بان الاداة والموت
شيء واحد قال جعلت فداك ليس ذلك منه على ما يسقى الناس و لا على ما يفقهون قال الوضا
عن فاذا كم ادعيتم علم ذلك بلا معرفة وعلم الاداة كالسمع والبصر اذا كان
ذلك عندكم على ما لا يسقى و لا يعقل فلم يبق جوابا ثم قال الوضا عن باسلمار قل سلم بالله
جميع ما في البيت والبلد قال سلمار نعم قال ابصرون علمه بالله يقال انه يكون من ذلك قال نعم
قال فاذا كان حين لا يبقى منهن الا كان ابرد هم ابطلوه عنهم قال سلمار بل يرد هم قال
فاذا في قولك فدتك هم ما لم يكن في علمه انه يكون قال جعلت فداك فالموت لانه
له قال فلم يبسط علمه عندكم بما يكون فيهما اذا لم يقى انه ذلك و اذا لم يبسط
علمه بما يكون فيهما لم يعلم ما يكون فيهما قبل ان يكون يقال بالله عز و جل من ذلك علوا كبيرا
قال سلمار انما قلت لانعلمه لانه لانه لقدنا لان بالله عز و جل وصفهما بالبلوى وصفهما ان يبتلي

لهما انعطاها قال الوكا ح لسر علمه بدلك نعو حب لانعطاه عنهم لانه هدسام دلك لم يرد هم
لم لانعطنه عنهم وكدلك قال الله عز و جل في كتابه كلما نضجت جلودهم بدلنا هم
جلودا غيرها ليدوقوا العذاب و قال لا هل الجنة عطاء غير مجذوذ و قال عز و جل و
فاكهة كثيرة لا مقطوعة و لا ممنوعة فهو عز و جل سام دلك و لانقطع عنهم الزيادة
ادانب ماكل اهل الجنة و ماشربوا لشربة مكانه قال لي قال اهكور نقطع دلك عنهم
و هدا حق مكانه قال سلمان لا قال هكدلك كلما نكور هفا اداا حق مكانه فلسر
بمقطوع عنهم قال سلمان لي نعطنه عنهم و لانرد هم قال الوكا ح اداسد هفا و هدا ناسلمان
انطال الجلود و حلاف الكتاب لان الله عز و جل نقول لهم ما شاؤوا هفا و لدينا مزيد و
نقول عز و جل عطاء غير مجذوذ و نقول عز و جل و ما هم منها بمخرجين و نقول عز و جل
خالدين هفا ابدا و نقول عز و جل و فاكهة كثيرة لا مقطوعة و لا ممنوعة فلم يرد حوانا لم
قال الوكا ح ناسلمان ا لايسرك من الاداكة هل في ام عنوهل قال لي في هل قال ح في مجذه
لان الهل كله مجذ قال لسب نعل قال همنه عنوه لم نول قال سلمان الاداكة في الاسا قال
ناسلمان هدا الذي حسموه على كتاد واكتبانه من قولهم نار كل ما حلي الله عز و جل في
سما او ادكر اوبي اوبي من كلب او حنوبي اوفوق اواسار اوكانه اداكة الله

و ان ادادته الله بها وتموت وقد قبت وتاكل وتشرب وتنكح وتلد وتطلع وتغرب
الغواحش وتكفر وتشرك شيئا منها وتاتي بها و قد احدثها قال سلمان انها كالسمع والبصر
والعلم قال الرضا ع قد حدثت بالى قد اتاته فاخبرني عن السمع والبصر والعلم اهمشيء
قال سلمان لا قال الرضا ع فكيف تصفونه فلم لم يرد ومرة فلم اراد ولست تقول له قال
سلمان انما ذلك قولنا مرة علم ومرة لم يعلم قال الرضا ع ليس ذلك شيئا لا يقع المعلوم
لسريع العلم وفي المواضع الاراده ان تكون ان النبي اذا لم يرد لم تكن اراده
فقد تكون العلم ثابتا و ان لم تكن المعلوم تحوله البصر فقد تكون الابصار تبصرا و ان لم
تكن البصر و قد تكون العلم ثابتا و ان لم تكن المعلوم قال سلمان انها مصنوعة قال فهي محدثة
ليست كالسمع والبصر لان السمع والبصر ليسا بمصنوعين و قد مصنوعة قال سلمان انها كفعل
من كفعله لم يزل قال فيس ان تكون الابصار لم يزل لان كفعله لم يزل قال سلمان لالانه لم يفعلها قال
الرضا ع يا خراسان ما اكثر غلطك اخبرني اراداته و قوله تكون الاشياء قال سلمان لا قال
فاذا لم تكن اراداته و لامشيته و لاامره و لاالمباشرة فكيف تكون ذلك يقال الله عن
ذلك علم يزل حيا ثم قال الرضا ع يا لايسئل عن قول الله عز و جل
و اذا اردنا ان نهلك قرية امرنا مترفيها ففسقوا فيها ليس ذلك انه يبتدئ اراداته قال له

سم قال ع فاذا حدث ارادة كان قولك ان الارادة هي هو او شيء منه باطلا لانه
لا يكون ان يحدث نفسه و لا شيء من حاله يقال لله عز ذكره قال سليمان انه لم يكن يدل
انه يحدث ارادة قال فما عنى به قال عنى هذا الشيء قال الرضا ع وبلغك كم يوجد في
هذه المسالة و هذا حديث ان الارادة محدثة لان هذا الشيء محدث قال فلم يزل قال
الرضا ع فوقع نفسه عندكم حين وصفها بالارادة بما لا معنى له فاذا لم يكن لها معنى
فهم و لا حديث بطل قولكم ان الله عز و جل لم يزل مريدا قال سليمان انما عنيت انها
هذا من الله يقال لم يزل قال ا لم تقل ان ما لم يزل لا يكون معقولا وهذا و حديث حاله
واحدة فلم يزل حيوانا قال الرضا ع لا ادري ايش مسالتك قال سليمان قلت ان الارادة صفة
من صفاته قال كم يوجد على انها صفة من صفاته فصفته محدثة او لم يزل قال سليمان محدثة قال
الرضا ع الله اكبر فالارادة محدثة و ان كانت صفة من صفاته لم يزل فلم يوجد شيئا قال
الرضا ع ان ما لم يزل لا يكون معقولا قال سليمان ليس الاشياء ارادة و لم يوجد
شيئا قال الرضا ع وسوستك يا سليمان فقد هذا و خلو ما لم يزل خلقه وفعله و قدرته صفة من
لا يزال عالما يقال لله عز ذكره قال سليمان يا سيدي فقد احببت انها كالسمع والبصر
والعلم قال العالم وبلغك يا سليمان كم قدر العلم والبصر ايضا فيما و حرف عنوه

باب لسبب يقوى على حبر هذا الوجه قال الوضا في كتبه يا أمير المؤمنين لا تقطع عليه مسألته
فيسألها جميع تكلم بالسلام قال هذا حديث أنها كالسمع والبصر والكلام قال الوضا في الناس أحدهم
من عين هذه أعين واحد أم صار فيها قال سلمان عين واحد قال الوضا في فعين
الأدوات كلها عين واحد قال سلمان نعم قال الوضا في قال كان منها عين واحدا
كانت أداته الكلام أداته العود وأداته الشم أداته الموت أداتان
أداته واحدة لم تعدم شيئا شيئا و لم يبالغ شيئا شيئا وكانت شيئا واحدا
قال سلمان أن منها فيها قال في فأخبرني عن الموت أ هو الأداة أو غيرها قال سلمان بل
هو الأداة قال الوضا في فالموت عندكم فيها أن كان هو الأداة قال يا
سيدي لنر الأداة الموت قال فالأداة فيه و الأفعى عنوة أفهم وذكر فيها
قال سلمان فإنها أسم من أسمائه قال الوضا في قل سمي نفسه بذلك قال سلمان لا لم يسم به نفسه
بذلك قال الوضا في فلنر لك أن نسميه بما لم يسم به نفسه قال فدوقي نفسه بأنه موت قال
الوضا في لنر صفته نفسه بأنه موت أحيانا من بأنه أداته و لا أحيانا من أن الأداته أسم
من أسمائه قال سلمان لأن أداته علمه قال الوضا في يا أحمد قد أعلم أليس فقد أداته قال
سلمان أحل فقال قد أن لم يوته لم يعلمه قال سلمان أحل قال من أين قلت ذلك و ما الدليل على

بار ادادكه علمه و هدسلم ما لابوكه ابدا و دلك قوله عز و جل و لو سئلك هو بالك
او حبا الكعفو سلم كعب بد هب به و هو لابد هب به ابدا قال سلمان لابه هدوحي
مر الامر فلسر بوبد هه سئا قال الوكا حي هداقول الهود هكعب قال سال ابحوب اسيب
لكم قال سلمان ابماحين بدلك ابه فادد علمه قال ابعث ما لابق به هكعب قال بوبدف البلو ما
سا و قال عز و جل بهوبا الله ما سا و سب و عبده ام الكتاب و هدوحي مر الامر فلم
بهو حوابا قال الوكا حي باسلمان قل سلم بار اسابا بكور و لابوبد بار بيلو اسابا ابدا و بار
اسابا بموب البوم و لابوبد بار بموب البوم قال سلمان سم قال الوكا حي هسلم ابه بكور
مابوبد بار بكور اوسلم ابه بكور ما لابوبد بار بكور قال سلم ابهما بكوبار حمسا قال الوكا
حي ابداسلم بار اسابا حي هب فابه فلبد لحمي بكبرف حاله واحده و هدا هو المهال
قال حبلب هداط فابه سلم ابه بكور احد هما دور الاحر قال لاباس فابهما بكور بالك
ادات بار بكور او بالك لم بوبدار بكور قال سلمان بالك ادات بار بكور فهبط
الوكا حي والماهور واصحاب المعالاب قال الوكا حي علطب وبوكب قولك ابه سلم
بار اسابا بموب البوم و هو لابوبد بار بموب البوم و ابه بيلو حلفا و ابه لابوبد بار بيلعهم
و ابدا لم بهو السلم عبدكم بما لم بوبد بار بكور فابما سلم بار بكور ماادات بار بكور

قال سلمان فما قول في الاداء له لسنة هو و لاخره قال الوكيع في ناحية قال اداء فلسنة
فوقعت حبلها خرجه و اداء فلسنة في خرجه فقد حبلها هو قال سلمان فهو سلم كيف
يصح البيع قال نعم قال سلمان فان كذلك اتاه البيع قال الوكيع في ناحية لان الرجل قد يسر
النبا و ان لم ير ويسر الباطن و ان لم يعط ويسر كتبه البيع و ان لم يكتبه اتاه ثم قال
في له ناسلمان قل سلم اليه واحد لا يسع منه قال نعم قال الوكيع في قصور كذلك اتانا البيع قال
سلمان ليس سلم اليه واحد لا يسع منه قال الوكيع في افسلم اليه كتاب قال نعم قال فانه
ناسلمان اذا اتاك منه قال سلمان المسالة فقال قال فقال عندك اليه واحد لا يسع منه و اليه سمع
يصير حكمه قدد قال نعم قال فكيف اخبرني و حل اليه واحد في سمع يصير حكمه
قدد علم خبر و هو لاسلم كذلك و فيادت ما قال ويكتبه يقال اليه ير كذلك ثم قال له
الوكيع في فكيف يريد كيع ما لايدي كتبه و لا ما هو و اذا كان الكتاب لايدي
كيف يصح البيع قل ان يكتبه فانما فوفيه يقال اليه ير كذلك خلوا كيرا قال سلمان فان
الاداء له العدده قال الوكيع في و هو خير و حل بعدد على ما لايريده اذا و لايد مر
كذلك لانه قال نادك و يقال و لير سنا لك فيه بالكتاب او حنا الكتاب كتب الاداء في
العدده كان فيادك ان يد فيه له لعدده فانفع

سلمان فقال المأمون عند ذلك يا سلمان قد ابلغ فاسمع ثم تفهم القوم قال فصعد
قد ابلغ فقال الله عنه كان المأمون يملي على الرضا ع من مسكلي القوم والاهوا
المضلة كل من سمع به حرصا على لقاء الرضا ع من اليه من واحد منهم و ذلك
حسدا منه له ولمنزلته من العلم فكان لا يكلمه احد الا اقر له بالفضل والزم الحجة له عليه لا
الله تعالى ذكره بان الا ارسل كلمته وتم نوره ونصر حجته و فقدا وعد نادرا و تعالى
في كتابه فقال انا لننصر رسلنا و الذين امنوا في الحياة الدنيا بالذين امنوا الائمة الهداة
وانصارهم النادمين لهم والاخذين منهم نصرهم الله على مخالفيهم فاذا موا في الدنيا وذلك
يوم يقوم الاشهاد و ان الله غير و خذ لا يقبل المعاذير وان

ذكر مجلس آخر للرضا ع

عند المأمون مع اهل الملل والمقالات و ما جاء به علي بن محمد بن الجهم عصمة الانبيا
سلام الله عليهم اجمعين حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه و الحسين بن
ابراهيم بن احمد بن هشام المكتب وعلي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدثنا
علي بن ابراهيم بن هاشم قال حدثنا القاسم بن محمد الرقي قال حدثنا ابو الصلت الهروي

قال لما جمع المأمون لعلي بن موسى الرضا عليه السلام من أهل الملل من أهل الإسلام والديانات من
اليهود والنصارى والمجوس والصابئين وسائر أهل الملل فلم يقم أحد إلا وقد ألزمه
حجته كأنه ألقم حجرا قام إليه علي بن محمد بن الجهم فقال له يا ابن رسول الله أتقول بعصمة
الأنبياء قال نعم قال فما تعمل في قول الله عز وجل وعصى آدم ربه فغوى وفي قوله عز وجل
وذا النون إذ ذهب مغاضبا فظن أن لن نقدر عليه وفي قوله عز وجل في يوسف عليه السلام
ولقد همت به وهم بها وفي قوله عز وجل وداود ظن أنما فتناه وقوله تعالى
يا محمد صلى الله عليه وآله وسلم وتخفي في نفسك ما الله مبديه فقال الرضا عليه السلام ويحك يا علي إن الله تبارك
وتعالى أنبأ أنبياءه ورسله وأمناءه بما كان وما يكون وأحاط بعلمه بجميع ما خلقه لم يخف عليه
من أمر السماء والأرض وعلمه بأن الأرض لم تكن أرض الأرض لم تكن سماء وبأن الله تعالى
أهبط إلى الأرض وجعل فيها وخلقه آدم بقوله عز وجل إني جاعل في الأرض خليفة وأخبر الله أن آدم وزوجته
وأن أبواهم وأن حواء على العالمين وأما قوله عز وجل وذا النون إذ ذهب
مغاضبا فظن أن لن نقدر عليه فإنما ظن يونس أنه سيقدر الله أن يضيق عليه ودليله قول الله عز

و حل و اما اداما ما انلاه هعدد حله ددهه ا ـــ كيو حله ددهه و لوكر ار الله لانعدد حله
لكار هدكعو و اما قوله عز و حل في يوسف و لقد همت به و هم بها فانها همت بالمعصيه
و هم يوسف بعلها ار احبرنه لعلم ماداحله قصرف الله عنه قلها والفاحسه و هو قوله
عز و حل كدلك لنصرف عنه السو و الفحساء انه العل والرنا و اماداود ع فما يقول
مر قلكم فه فقال على بر مهمد بر الهيم يقولور ار داود ع كان في مهراته يكل قصود له
النسر على كوده طير احسر ما يكور مر الطيود فقطع داود صلاته وقام لاحد الطير
فهرح الطير الى الداد فهرح الطير الى السطى فصعد طلبه فسقط الطير داد اودنا
بر حنار فاطلع داود في ار الطير فداناموراه اودنا يسبل قلما يطر النها هوا ما و كار
فداحرح اودنا سعر عروانه فسب الى كاحبه ار قدم اودنا امام النابوت فقدم
قطع اودنا بالمسوكر فسب دلك على داود فسب الله نابه ار قدمه امام
النابوت فقدم فعل اودنا فيروح داود ناموراه قال قصرف الوكا ع يده على حيفه و
قال انا لله وانا اليه راحنور لقد يسبم يا مر انيا الله الى النفاور يصلانه حين حرحم ار
الطير ثم بالفاحسه ثم بالعل فقال يا ار دسول الله فما كار حطيسه فقال ويبط ار داود انما
طر ار ما حلي الله عز و حل حلقا هوالعلم منه فسب الله عز و حل الله الملكر فسودنا

الهوى فالاحصار من سنا على سر فاحكم بينا بالحق و لا تشطط و اهدنا الى سوا
الصراط ان هذا اخي له تسع و تسعون نعجة ولي نعجة واحدة فقال اكفلنيها و عزني
الخطاب داود ع على المدعي عليه فقال لقد ظلمك بسؤال نعجتك الى نعاجه و ان كثيرا
المدعي الشركاء ليبغي بعضهم على بعض و ان عزيز المدعي عليه فقول له ما تقول فكان هذا احتبسه دسم
الحكم لا ملك فيه الله ما لا تسمع الله عز و جل يقول يا داود انا جعلناك خليفة في الارض
فاحكم بين الناس بالحق و لا تتبع الهوى الى اخر الاية فقال يا ابن رسول الله فما قصته مع اوريا
فقال الرضا ع ان المؤمنين اتوا داود ع كانت اثنتين نساء اوريا لا تزوجن بعده
ابدا واول من اتاح الله له ان يتزوج بامرأته قبل نكاح داود ع فتزوج بامرأة اوريا
لما قتل وانقضت عدتها منه فذلك الذي شق على الناس من قتل اوريا و اما قوله عز
وجل الله عز و جل ويعرف نفسك ما الله منك و ليس الناس و الله اخي ان يتبعه فان الله
عز و جل خوف نبيه ص اسما اذواجه في داد الدنيا واسما اذواجه في داد
الاخرة وانهن امهات المؤمنين واحداهن من نبي له ذنب ثم قرن بذلك
ذنب من جاءته فاحشة اضعاف نفسه و لم يذكره لكيلا تقول احد من المنافقين انه قارف اموات
ثم دخل انها اخذ اذواجه من امهات المؤمنين و حبس قول المنافقين فقال الله عز و

حل و يسب الناس و الله لا حق لا ريسا يسيف بعسط و لا ر الله عز و حل ملول بروبي لا حد من
حلقه الا بروبي حوا من لا دم ع و دسب من دسول الله كل الله عليه و اله وسلم بقوله فلما
قص دبد منها وطرا دو حاكها الاله وفاطمه من على عليه السلام قال قص على بن محمد بن
الهم قال نا لا بن دسول الله لا نا لا سب الى الله عز و حل من لا لطوف لا سا الله ع سدبوف
هدا الانما كدبه

كدب مجلس لا حو للوطا ع

عبد المامون عصمه الانسا ع حدثنا محمد بن عبد الله بن نعيم العرس دكى الله عنه قال
حدثنا ابى عن جعفر بن سليمان السابوري عن على بن محمد بن الهم قال حضرت مجلس
المامون وعنده الوطا على بن موسى ع فقال له المامون يا ابن دسول الله ا لسن من قولك ان
الانسا معصوم قال بلى قال فما معنى قول الله عز و حل و عصى لا دم دبه فغوى فقال ع ان
الله تبارك و تعالى قال لا دم اسكن انت و دوجك الجنه و كلا منها دغدا حيث شئتما
و لا تقربا هده الشجره و لاشار لهما الى شجره الحنطه فكونا من الظالمين و لم ينه لهما لا تاكلا من
هده الشجره و لا منها كان من جنسها فلم تقربا تلك الشجره و لم تاكلا منها و انما لاكلا من شجره ا

لما ان وسوس الشيطان للهما قال ما نهاكما ربكما عن هذه الشجرة وانما نهاكما ان تكونا ملكين او تكونا من الخالدين و قاسمهما اني لكما لمن
الناصحين و لم تكن ادم و حوا شاهدا قبل ذلك من يحلف بالله كاذبا فلا يمنعهما سوء ظنهما
منها بما سمعه بالله و كان ذلك من ادم قبل النبوة و لم تكن ذلك بذنب كسب ياستوجب به
دخول النار وانما كان من الصغائر التي تجوز على الانبياء قبل نزول الوحي عليهم فلما
اجتباه الله تعالى و جعله نبيا كان معصوما لا يذنب صغيرة و لا كبيرة قال الله عز و جل و
عصى ادم ربه فغوى ثم اجتباه ربه فتاب عليه و هدى و قال عز و جل ان الله اصطفى
ادم و نوحا و ال ابراهيم و ال عمران على العالمين فقال له المامون فما معنى قول الله عز و
جل فلما اتاهما صالحا جعلا له شركا فيما اتاهما فقال له الرضا ع ان حوا ولدت لادم
خمسمائة بطن كلهم ابليس و ان ادم ع و حوا عاهدا الله عز و جل و دعواه وقالا لئن
اتيتنا صالحا لنكونن من الشاكرين فلما اتاهما صالحا من النسل جعلا سوتا بينهما من الزمانة والتابعة و كان
ما اتاهما صنفين صنفا ذكرانا وصنفا اناثا فجعل الصنفان لله تعالى ذكره شركا فيما اتاهما و
لم يشركاه كشرك ابويهما له عز و جل قال الله تبارك و تعالى فتعالى الله عما يشركون فقال
المامون اشهد انك ابن رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم حقا فاحدث عن قول الله عز

و حرق حي ابراهيم في فلما حرقه الله الذي كوكبا قال هذا ربي فقال الكبرى في نار
ابراهيم في وجه الله الاصنام ضعف سبب الوجه وضعف سبب القمر وضعف سبب
الشمس و ذلك حين خرج من السوق الذي اخفى فيه فلما حرقه الله الذي الوجه قال
هذا ربي على الانكار والاستبعاد فلما افل الكوكب قال لا احب الافلين الاول من ضعاف
المبدع لا من ضعاف القدم فلما رأى القمر بازغا قال هذا ربي على الانكار والاستبعاد فلما
افل قال لئن لم يهدني لاكونن من القوم الضالين يقول لو لم يهدني لكنت من القوم الضالين
فلما افل رأى الشمس بازغة قال هذا ربي هذا اكبر من الوجه والقمر على الانكار
والاستبعاد لا على الاخبار والاقرار فلما افلت فالافلات الذي من عبده الوجه والقمر
والشمس يا قوم اني بريء مما تشركون اني وجهت وجهي للذي فطر السماوات و
الارض حنيفا و ما انا من المشركين وانما اراد ابراهيم في بما قال ان ينزلهم بطلان دينهم
وتسفيه عقولهم ان الشاكه لايق لما كان يعبد الوجه والقمر والشمس وانما يق الشاكه
لخالقها و خالق السماوات و الارض و كان ما احتج به على قومه مما الهمه الله تعالى واتاه كما
قال الله عز و جل و تلك حجتنا اتيناها ابراهيم على قومه فقال المأمون
لله دك يا ابن رسول الله فاحتج عن قول ابراهيم في دين اذين كفرين القوم قال ا و

لم يومر قال لي و لكن لتطمئن قلبي قال الوكا في نار الله نادك و سال كان اوحى الى ابراهيم
في ان يبني مرحاض حتلا نار سالي احنا الموت احنه فوق نعش ابراهيم انه كلك
الملك فقال دعني اذن كنعش الموت قال ا و لم يومر قال لي و لكن لتطمئن قلبي على الله قال
فبعث ادنه من الطير فصرهن اليك ثم اجعل على كل جبل منهن جزءا ثم ادعهن يأتينك سعيا و
اعلم ان الله عزيز حكيما حدث ابراهيم في سورا وطاوسا ونطا وديكا فقطعهن و خلطهن ثم
جعل على كل جبل من الجبل الذي حوله وكان نسوه منهن جزءا و جبل منهن من يأتيه ثم
دعاهن ياسمانهن ووضع عنده حتا وما فطاوعني بك الاجزا سعفا الى سعي حتى ياسوني
الانبار وحا كل بدن حتى ايتم الى دفنه وداسه فيل ابراهيم في جزء منهن من فطور ثم
وهن فسوير من ذلك الما والنطر من ذلك الجنس وطرباني الله احسنا احباك الله قال
ابراهيم بل الله يبني ونعش و هو على كرسي قدير قال المامور نادك الله فك نا انا الجسر
فاحتبى جزء قول الله عز و جل فوكزه موسى فقضى عليه قال فدا من عمل الشيطان قال الوكا
في نار موسى دخل مدينه من مدائن فعورض على جزء عله من اهلها و ذلك بين الصبوح
والغبا فوجد فيها دخلين يقتتلان فدا من شيعته و فدا من عدوه
فاستغاثه الذي من شيعته على الذي من عدوه فوكز موسى على العدو ويتم الله يقال

ذكره فوكر فقال هذا من عمل السلاسين الاعمال التي كان وقع من الرجل لا
ماصله موسى عن من قبله انهين السلار عدو مصل مين قال المامور فما عين قول موسى دعاني
ظلمه نفسي فاغفر لي قال نعول اني وضعت نفسي عن موضعها بدخول هذا المدينة فاغفر لي
اي استرني من اعدائك لئلا يظفروا بي فيقتلوني فغفر له انه هو الغفور الرحيم قال موسى عن
دعا بما استعان على من القوة حين قتل دخلا بوكره فلم يكون ظهيرا للمجرمين اخاف
في سبيل تقدم القوة حين دخل قاتلي موسى عن في المدينة خائفا يترقب فاذا الذي
استنصره بالامس يستصرخه على اخر قال له موسى انك لغوي مبين دخلا بالامس ونهار
هذا اليوم لاوذيك واذا اراد ان يبطش به قال اراد ان يبطش بالذي هو عدو لهما
و هو من شيعته قال يا موسى اتريد ان تقتلني كما قتلت نفسا بالامس ان تريد الا ان تكون جبارا
في الارض و ما تريد ان تكون من المصلحين قال المامور جزاك الله من انسان خيرا يا ايها
الشيخ فما عين قول موسى لفرعون فعلتها اذا و انا من الضالين قال الوكيل عن ان فرعون قال لموسى
لما اتاه و قتل قبطيا الى قتلت و انت من الكافرين قال موسى فعلتها اذا و انا من الضالين
عن الطريق توجه الى مدين من مدائن فرعون منكم لما خفتكم فوهبت لي ربي حكما
و جعلني من المرسلين و قد قال الله عز و جل لنبيه محمد ص ان لم يبق شيئا فاوحى نقول ان

لم يعد وحدنا فاني الناس و وحدنا كالاسى
عندومنا فقد ما قدنهم بالى مرفنا و وحدنا عالما فلس نعول لعناط نار حبل
كنا نا مسيانا قال المامور نادنا الله فنا نا نار دسول الله فما عنى قول الله عز و جل و لما
جا موسى لمقاتنا و كلمه ربه قال رب ارنى انظر النك قال لن ترانى كنى يبود نار نكور
كلم الله موسى بر عموار عى لاسلم نار الله نادنا و بنال كنوه لايبود عنه الروبه حين ساله
هذا السوال فقال الوكنا عى نار كلم الله موسى بر عموار عى علم نار الله بنال لعو نار بى
بالانكاد ولكنه لما كلمه الله عز و جل وقربه نيا دجع بالى قومه فاخبرهم نار الله عز و جل
كلمه وقربه وناجاه فقالوا لن نومن لك حتى نسمع كلامه كما سمعت و كان القوم سبعمائه
الف رجل فاختار منهم سبعين الفا ثم اختار منهم سبعه الاف ثم اختار منهم سبعمائه ثم اختار
منهم سبعين رجلا لميقات ربهم فخرج بهم الى طور سينا فاقامهم فى سفح الجبل وكتب موسى الى
الطور وسال الله بنال نار يكلمه ويسمعهم كلامه فكلمه الله بنال كنوه وسمعوا كلامه من
فوق واسفل ويمين وشمال وقدنا وامام لان الله عز و جل اخذ فى السيره وجعله مسنا منفا
حتى سمعوه من جميع الوجوه فقالوا لن نومن لكنار هذا الذى سمعناه كلام الله حتى نرى
الله جهره فلما قالوا هذا القول الظلم واستكبروا وعتوا بنت الله عز و جل عليهم كالصعق

فاحدثهم بكلامهم فمانوا فقال موسى يا قوم ما قول لبني اسرائيل اذا دخلتم اليهم وقالوا انا
نحن فعلنا لانا لم نكن كذلك فما اكتسبتم من مناجاة الله عز و جل اياي
فاخبرهم الله وسلهم منه فقالوا انا لو سألنا الله ان يرينا نظر الله لاجابنا وكنا
يسرنا كنا نوقنون حتى صرفه فقال موسى يا قوم ان الله يسأل لابي بالانكار و لا كنتم له
وانما سرتم بانباته وسلم بالكلام فقالوا ان يومن لك حتى يسأله فقال موسى يا قوم انكم قد سمعتم
مقالتي لبني اسرائيل و انتم اعلم بصلاحكم فاوحى الله جل جلاله يا موسى سلني ما سألوك فان
اوا احدك بينهم فعند ذلك قال موسى في دعائه اذن انظر الينا قال لن تراني و لكن انظر
الى الجبل فان استقر مكانه و هو يقول فسوف تراني فلما تجلى ربه للجبل من اثباته جعله دكا و
خر موسى صعقا فلما افاق قال سبحانك تبت الينا يعني رجعت الى معرفتك من قبل نزول
انا اول المؤمنين بانك لابي فقال المأمون لله دك يا ابا الحسن فاخبرني عن قول الله عز و
جل و لقد همت به و هم بها لو لا ان رأى برهان ربه فقال الرضا في لقد همت به و لو
لا ان رأى برهان ربه لهم بها كما همت به لكنه كان معصوما والمعصوم لا يهم بذنب
و لا اتيه ولقد حدثني ابي عن ابيه الصادق في انه قال همت بقتل و هم بان لا يقتل فقال المأمون
لله دك يا ابا الحسن فاخبرني عن قول الله عز و جل و دخل المدينة على حين غفلة من اهلها فوجد

إن لم يعد عليه فقال الوكا في كتاب يوسف بن عبد الله مناكيا لقومه قطيعين أسعر إن
لم يعد عليه أي لم يصبه عليه ودفعه و منه قوله عز و جل و أما أكثا ما أبلاه فعد عليه ودفعه
أوصيه وفيرفاك في الظلماء أي ظلمة الليل وظلمة البير وظلمة بطن الحوت إن لا
إله إلا أنت سبحانك إني كنت من الظالمين فلما فعله النبادة إلى فدوحين لهاف
بطن الحوت فاستجاب الله له و قال عز و جل فلو لا أنه كان من المسبحين للبث في بطنه إلى
يوم يبعثون فقال المأمور لله كذبت يا أبا الحسن في

قاحيث عن قول الله عز و جل حين أتى أسباب الرسل و ظنوا أنهم قد كذبوا جاءهم
نصرنا قال الوكا في يقول الله عز و جل حين أتى أسباب الرسل من قومهم وظن قومهم إن
الرسل قد كذبوا جاء الرسل نصرنا فقال المأمور لله كذبت يا أبا الحسن قاحيث عن قول الله عز
و جل لسعد لك الله ما بعده من كتب و ما ناحي قال الوكا في لم يكن أحد
عند موسى أفل منه أعظم كتبا من رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لأنهم كانوا
يتدور من دور الله بلاتمانه وسير كتبا فلما جاءهم من بالدعوة إلى كلمة الإخلاص كذب

ذلك عليهم وعظم وقالوا أجعل الآلهة إلها واحدا إن هذا لشيء عجاب وانطلق الملأ
منهم أن امشوا واصبروا على آلهتكم إن هذا لشيء يراد ما سمعنا بهذا في الملة الآخرة
إن هذا إلا اختلاق فأما فيما أنزل الله عز وجل على نبيه صلى الله عليه وسلم قال له يا محمد إنا فيما
أنزلت عليك منا لنعرف لك الله ما نعلم من ذلك وما نأخذ
عند مشركي أهل مكة بذلك إلى توحيد الله فيما نعلم وما نأخذ لأن مشركي مكة أسلم
بعضهم وخرج بعضهم من مكة ومن بقي منهم لم يعد على إنكار التوحيد عليه إذا ذكرنا
الناس الله فعاد ذنبه عند نفسه ذلك معودا بطغوته عليهم فقال المأمون لله درك يا أبا الحسن
فأخبرني عن قول الله عز وجل أفأنت تكره الناس أفأنت تكره الناس حتى يكونوا مؤمنين
أليس وأنت تأخذه بأخذه بأخذ الله عز وجل بذلك منه وأذاك به أمته وكذلك قوله
تعالى لنبيه أفمن زين له سوء عمله فرآه حسنا وقوله عز وجل ولو لا أن ثبتناك لقد
كدت تركن إليهم شيئا قليلا قال كذبت يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
فأخبرني عن قول الله عز وجل وإذ تقول للذي أنعم الله عليه وأنعمت عليه أمسك عليك
زوجك واتق الله وتخفي في نفسك ما الله مبديه وتخشى الناس والله أحق أن تخشاه قال
علي أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قد كان دعا زيد بن حارثة بن شراحيل الكلبي

في أمر أداء دين أمواله سئل فقال لها سبحان الله خاصة وإنما أداء ذلك بيده
الناس عز وجل من جنس من الملائكة يأتي الله فقال الله عز وجل أفتقاضهم
دينهم بالسر وأيد من الملائكة أنا أنتم لتقولون فلا عظيما فقال النبي لمادا ما سئل سبحان
الله خاصة أن يبعث له ولدا يتيما إلى بيت الطهر والإحسان فلما جاء دين إلى منزله
أخبره أمواله بهن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقوله لها سبحان الله خاصة
فلم يلم دين فأداء ذلك وطرأ أنه قال ذلك لمالهم من حسنها فما إلى النبي صلى الله
عليه وآله وسلم وقال له يا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن أموالهم في خاصة سو
وإن أدين طلاقها فقال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم أمسك عليك زوجك وأبي
الله وقد كان الله عز وجل خوفه حدث أدواجه وأن تلك الأموال منفر فاحق ذلك
في نفسه ولم يدنه لزيد وخشي الناس أن يقولوا أن محمد يقول لمولاه أن أمواتك سيكون
لي زوجة يتبنى ذلك فأنزل الله عز وجل آية تقول للذي أنعم الله عليهن بالإسلام و
أنعمت عليهن بالنبي أمسك عليك زوجك وأبي الله ويخفي نفسك ما الله مبديه ويخشى
الناس والله أحق أن يخشاه ثم أن زيد بن حارثة طلقها وأنعمت منه فزوجها الله عز وجل
من نبيه محمد صلى وأنزل ذلك قرآنا فقال عز وجل فلما قضى زيد منها وطرا زوجناكها

لكي لا تكون على المؤمنين حرج في أزواج أدعيائهم إذا قضوا منهن وطرا وكان أمر
الله مفعولا ثم علم الله تعالى أن أهل الجاهلية سيسيئون تبنيها فأنزل الله تعالى ما كان على النبي من
حرج فيما فرض الله له فقال المأمون لقد سعيت كثيرا يا أبا رسول الله وأوصيك
ما كان ملتمسا على فيوضات الله تعالى إياه وعن الإسلام حينما قال علي بن محمد بن الجهم فقام
المأمون إلى كلامه وأخذ بيد محمد بن جعفر بن محمد ع وكان جالسا إلى جانبه وبينهما فقال
له المأمون كيف دانت أبا أحمد فقال له خالد ولم يزد يبلغ إلى أحد من أهل العلم
فقال المأمون أنا أبا أحمد من أهل بيت النبي الذين قال فيهم النبي صلى الله عليه وآله و
سلم إلا أن أبواب جنته وأطائب أفئدة من أحلام الناس كبارا وأعلم الناس كبارا فلا تعلموهم
فإنهم أعلم منكم لا يدخلونكم في هدى ولا يخرجونكم من ضلالة وأنتم الذي
يقال منزلة فلما كان من الغد غدوت عليه وأعلمته ما كان من قول المأمون وجواب عمه
محمد بن جعفر له فضحك ع ثم قال يا أبا الجهم لا تبرحنا ما سمعته منه فإنه سيأتي و إن الله تعالى سيعم
لي منه

قال مصنف هذا الكتاب هذا الحديث حدثني من طريق علي بن محمد بن الجهم مع بعض
وسطه وعدادنه لأهل السنن ع

ما جاء عن الرضا عليه السلام من حديث أصحاب الرس

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال حدثنا أبو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام قال أتى علي بن أبي طالب عليه السلام قبل مقتله بثلاثة أيام رجل من أشراف أهل نجران فقال له يا أمير المؤمنين أخبرني عن أصحاب الرس في أي عصر كانوا وأين كانت منازلهم ومن كان ملكهم وهل بعث الله عز وجل إليهم رسولا أم لا وبماذا هلكوا فإني أجد في كتاب الله تبارك وتعالى قصصهم ولا أجد خبرهم فقال له علي لقد سألت عن حديث ما سألني عنه أحد قبلك ولا يحدثك به أحد بعدي إلا عني وما في كتاب الله عز وجل آية إلا وأنا أعرفها وأعرف تفسيرها وفي أي مكان نزلت من سهل أو جبل وفي أي وقت من ليل أو نهار وما فيها إلينا حتى وأسأل الله قدره وقدر طاقته بسر وعن قلب مشعور لو هجرني كان من قبلهم يا أخا نجران إنهم كانوا قوما يعبدون شجرة صنوبرة يقال لها شاه درخت كان ينبت بأرض فارس على شفير نهر يقال له درذان كانت أعظم أشجار تلك الأرض

وانما سموا اصحاب الرس لانهم دسوا نبيهم في الارض و ذلك ان سليمان بن داود ع
وكان لهم انبا حسنة فبنى على ساطئ نهر يقال لها رس من بلاد المشرق ونهم يسمى ذلك النهر
و لم يكن بوجه في الارض نهر اشد منه و لا اعذب منه و لا اعمق منها
يسمى احدا نهر انار والثانية ابذ والثالثة ك والرابعة نهر والخامسة اسعداد والسادسة
فروذين والسابعة اذربيجان والثامنة جوذاك والتاسعة مرذاك والعاشرة س والحادية
عشر مهر والثانية عشر شهريوذ وكانت اعظم مدائنهم اسعداد وهي التي نزلها ملكهم و
كان يسمى بوذوذ بن ثامود بن نادس بن سادر بن نمرود بن كنعان فجور ابراهيم ع و نهالنهر
والصنوبرة و هذه سواقي كل قرية منها جنة من طلع تلك الصنوبرة فيسقى الجنة وكانت
نبيهم حنظلة و جزموا ما النبي والانهار فلا يسيرون منها و لا ابائهم و من فعل ذلك قتلوه ويقولون
نوجاه الهنا فلا يبقى لاحد انار يعصر من جنانها ويسيرونهم وابائهم من نهر الرس الى حلة
قرابهم و هذه حلوانق كل شهر من السنة كل قرية عيدا يجمع الناس اليها فيصيرون على
النبيرة التي نهاكله من ترك منها من ابواب الصنوبر ثم ناوز ساه ونهر فيبيعها قربانا للنبيرة
ويستلون منها النار بالحطب فاذا سطع ذ حار تلك النار وقاد نار الهوا و حال بينهم و

بر النطر الى السما حروا للسيوه سيدا وسكور وسكوبور اللها ار بوكى عنهم كار
السطاريس فيوط اعطانها وتبى مر ساقها كتاج الكبى و نعول كدكتب عنكم عباكى
قطبوا نعسا وقروا عسا فرهور د وسهم عند كلط وسوبور الهم وتكوبور بالمنادف
وناحدور الدسيد فكوبور على كلط بوهم وللنهم بم سكروهور وانما سمت اليهم سعود ها
اناه وادماه وعبر هما اسقاط مر اسما بلط الغى لعول ا هلها سكهم لسر هداسد سعو
كدا وعند سعو كدا حين ادا كار عند سعو فرنهم النطى اجتمع الله كسر هم
فكوبوا عند الصنوبره والبر سوادها مر كتاج عله مر ابواج الكود له انا عسو ا كل
لا هل فرنه منهم وسيكور للصنوبره حادحا مر السوادى وتعوبور له الدنيى اكتاف ماقوبوا
للسيوه اليمى فوا هم فين انلسر عند كلط فيوط الصنوبره يوبكا سدكا وسكلم مر
حوهها كلاما حقودنا وسد هم وتمنهم ناكبر مما وعدنهم ومنهم الساطير كلها فرهور د وسهم
مر السيوك ونهم مر الفرح والساط ما لاتعفور و لاسكلمور مر السوف والسوف فكوبور
على كلط ابى عسو بوما ولالها سدك اعباك هم سابر السنه بم سكروهور فلما طال كعو هم بالله
عو و حل وعبادتهم عبوه سب الله عو و حل اللهم سا مرين اسوابل مر ولد نعوك بر سعوف
فلب منهم دعانا كلوبلا بكعو هم الى عبادة الله عو و حل ومعرفه دينه فلاسبوبه فلما دنا

سده نعاديهم في الذل والضلال ويركبهم قول عادتهم الله من الرشد والهداية وحصر
عبد قومهم السطى قال نادى يا عباد ابوا الانكيس والكفر بك وعدوا شدود
سيره لايتع و لاتصر فاسر سيرهم ياحج وادهم قدبك وسلطانك فاطيع القوم و قدسر
سيرهم فقالهم دلك وقطع نعم وكادوا فرعون فوه قال سير القدم هدا الرجل الذي
يزعم انه رسول رب السما و الارض اليكم ليصرف وجوهكم عن القدم الى الله
وفوه قال لانا عصب القدم حين دانى هدا الرجل سيفا ويع فيها ويدعوكم الى
عبادة غير ما فيسب حسبها ونفانها لكي تكونوا لها فيكونوا منه فاحج دانهم على فله فايدوا
اناس طوالا من دكاكين واسنه الافواه ثم ادساو فاف فواد السرال لجل الما واحده
فوق والاخرى مل الدنايي وبرحوا ما فيها من الما ثم حفروا في فواد ها سوا كنه المدحل
عمقه وادساوا فقاسهم والفوا فا كيره عظيمه ثم ياخرجوا الاناس من الما وقالوا
نرجو الان ان نركب عبد الفيا اك دانى انا فدفنا من كان يع فيها ونصد عن عبادتها
وكفاه يبس كيرها يسقى منه فيود لنا نود ها ونعادتها كما كان فعوا عامه نوفهم سمعون
ياس سهم ي و هو نقول سدى فدنى كيو مكان وسده كون فاد حم كيف دكين
وفله جبلي وجبل نعمر دوحي و لانوحي ياحانه كحون حين ماني ي فقال الله عز و جل لموسى

في ناحيتها أطواعك هؤلاء الذين عرفهم خلفي وأمروا عليّ وعدوا عليّ
وقتلوا رسولك أن يقوموا لكي أدبروا من سلطان كفر وأنا أعلمهم أمر عظيم ولم يسر
عظيم وأن خلفي يرى لا خليلهم غيره وتكالا للعالمين فلم يرحمهم وهم في عدهم ذلك الأدبي
عاطف سيدة الهموم فيروا فيها وكبروا منها وأنهم سيفهم إلى سحر ثم كادت
الأدض من بينهم كبير كبرت يوقد وأطلقهم سيأته سوداء فالعن عليهم كالعنه حموا
بلعنة هذا أنذانهم في النار كمادوت الوظائف النار فسوف الله يقال ذكره
من عظيمه ونزول نعمته و لا حول و لا قوة إلا بالله العلي العظيم

ما جاء عن الرضا عليه السلام في تفسير قول الله عز و جل وفديناه بذبح عظيم

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار نيسابور في شعبان سنة أربع
و خمسين وثلاثمائة قال حدثنا محمد بن علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان قال
سمعت الرضا ع يقول لما أمر الله تبارك و تعالى إبراهيم ع في رؤيا منام أن يذبح ابنه إسماعيل
الذبح الذي أنزله عليه يعني إبراهيم ع في رؤيا منام أن يذبح ابنه إسماعيل ع بيده و أنه لم

يومر بدين الكسر مكانه لو حج مال فله مانو حج مال فله الوالد مالك بدين لمن ولده
بدء فسيو بدلك ادع دد حاف ا هل الوا حل على المكاتب فاوحى الله عز و جل الله
يا ابرا هيم من ا حب خلق الك فقال نادف ما خلقت خلقا هو ا حب الى من خلك محمد
ص فاوحى الله عز و جل الله يا ابرا هيم افهو ا حب الك اونفسك قال بل هو ا حب
الى من نفسي قال فولده ا حب الك اوولدك قال بل ولده قال فدين ولده ظلما على المديان
او حج لفلك اودين ولدك بدفع ظلمين قال نادف بل دينه على بالك المديان او حج
لفلك قال يا ابرا هيم قار طائفة يزعم انها من امة محمد ص سيعل المسير في ابنه من بعده ظلما
وعدوانا كما يدين الكسر فسيو جور بدلك سيطل فيوحي ابرا هيم في لدلك ويوحي فله
واهل بيتي فاوحى الله عز و جل الله يا ابرا هيم فدفدت حوعك على ابنك اسماعيل
لوديته بدك يوعك على المسير في وفله واو حبت لك ادع دد حاف ا هل الوا حل على
المكاتب فدلك قول الله عز و جل و فديناه بدين عظيم و لا حول و لا قوة الا بالله العلي
العظيم

ما جا ء عن الرضا عليه السلام في قول النبي صلى الله عليه و اله و سلم انا ابن الذبيحين

حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال أخبرنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي قال حدثنا
علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال سألت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن قول الله
صلى الله عليه وآله وسلم أنا أبو القاسم قال سمى إسماعيل بن إبراهيم الخليل عليه السلام وعبد الله بن
عبد المطلب أما إسماعيل فهو السلام الخليل الذي سأل الله أن يجعله نبيا فلما بلغ معه السعي و
هو الفاعل على حمله قال يا بني إني أرى في المنام أني أذبحك فانظر ماذا ترى قال يا أبت
افعل ما تؤمر و لم يقل يا أبت افعل ما أنت سيدي أو سيدي أو سيدي من الصابرين فلما عزم على ذبحه
فداه الله بذبح عظيم بكبش أملح أكرع في سواد ويبرك في سواد وينظر
في سواد ويمشي في سواد ويأكل في سواد ويشرب في سواد وكان يرتع قبل ذلك في رياض
الجنة أربعين عاما وما خرج من رحم أنثى وإنما قال الله له عز و جل كن فيكون فكان لعبده
إسماعيل فكل ما ذبح منى فهو فدية لإسماعيل إلى يوم القيامة فهذا أحد الذبيحين و
أما الآخر فإن عبد المطلب كان نذر نذرا في الكعبة وفاء لله إن رزقه عشرة بنين وبلغوا
الله عز و جل إن رزقني واحدا منهم من أحب الله كونه فلما بلغوا عشرة قال فقرب الله
لي فلا وفر الله عز و جل فأخذ جل ولده الكعبة وأسهم بينهم فجرى سهم عبد الله أبي رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم وكان أحب ولده إلى الله تعالى أنه فجرى سهم عبد الله ثم

أحالها الله فوجئ سهم عبد الله فأخذه وحبسه وحرم على دينه فأخبرت قريش ومنعته من
ذلك وأجمع بنا عبد المطلب نذر ونحر فقال له ابنه عبد الله بأبيه لأحدهما بنا
وبين الله نحن وخلف فإن أبيت فإن وقع لأحدنا بنا فأبت منادته قال لأحمد إلى
بلد السواد إلى لقرب الفرات فأقرب بالقداح على ابنك وعلى الإبل وأخذ ديتك حتى
ترك فمضى عبد المطلب إلى الله فأخبرها وأخبرها منها نسوا وقرب بالسهام فوجئ سهم
عبد الله فما دار ترك نسوا نسوا حتى بلغت مائة فقرب فوجئ السهم على الإبل فقرب
قريش تكبره أدبيت لها حتى تمامه فقال عبد المطلب لا حتى أقرب بالقداح ثلاث
مرات فقرب ثلاثا كل ذلك يوجئ السهم على الإبل فلما كانت في الثالثة أخذته الرسل
وأبو طالب وأخوانهما من بنت دخلت فيملوه وقد أسلمت جدته جدة أبيه
كانت على الأدم وأقبلوا يرضونه ويقبلونه ويمسحون عنه التراب فأمر عبد المطلب أن يبرد
الإبل بالمزودة ولا يمنع أحد منها وكانت مائة فكانت لعبد المطلب خمس من النسر
أحيانا بالله نحن وخلف الإسلام حرم بنا الإبل على الإبل وسر الذي الفل مائة من الإبل
وكان تطوف بالبيت ستة أشواط ووجد كنزا فأخرج منه الخمس وسمى دموم حتى
خرجها سقاية الحاج ولو لا أن عبد المطلب كان جبه وأن حرمه كان على دين أبيه

عبد الله بسنها بنوم ابرا هيم على دين الله اسماعيل لما فهم الى صلى الله عليه و اله و سلم
بالانساب الهما لا حل انهما الديباوف قوله ص انا ابن الذبيحين والله الى من احلها دع الله
عز و جل الذبيح من اسماعيل في الله الى من احلها دع الذبيح من عبد الله فهي صور الى
صلى الله عليه و اله و سلم والائمة المعصومين ص فى كليهما فيرجعه الى صلى الله عليه
و اله و سلم والائمة ع دع الله الذبيح عنهما فلم يبق السوف الناس بعد اولادهم و لو لا
ذلك لوجب على الناس كل ناكين النوف الى الله تعالى بعد اولادهم و كل ما نوف
الناس به الى الله عز و جل من ناكيه فهو فدا لاسماعيل ع الى يوم القيامة

قال مصنف هذا الكتاب هذا حديث الرواية في الذبيح فيها ما وجد بانه اسحاق و فيها
ما وجد بانه اسماعيل ع و لا يستبعد الى ذلك الاختلاف من طرفها و كان الذبيح اسماعيل ع
لكن اسحاق لما ولد بعد ذلك بعين ان يكون هو الذبيح امر ابوه بذبحه فكان يفدى لامر
الله عز و جل و يسلم له كبش ابيض وسلمه فبان بذلك ذبح في الرواية فعلم الله عز
و جل ذلك من قلبه فسماه من ملائكته ذبيحا لتسليمه لذلك و هذا حديث الشرف ذلك مسندا
في كتاب النبوة

ما جاء عن الرضا عليه السلام في علامات الامام

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن محمد بن
سعيد بن عقدة الكوفي قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علي بن موسى
الرضا ع قال للامام علامات تكون اعلم الناس واحكم الناس واتقى الناس واحلم الناس واسخى
الناس واشجع الناس واعبد الناس وتلد مختونا و تكون مطهرا ويكون من خلقه كمايكون من بدنه و لا تكون له نجوى و اذا وضع الى الارض من بطن امه وضع على ذراعيه ذاهبا صوته
بالشهادتين و لايبتلى ونام عينه و لاينام قلبه و تكون معدنا ويسمى عليه ندى رسول الله صلى
الله عليه و اله وسلم و لايرى له بول و لاغائط لان الله عز و جل قد وكل الارض بلعي
مايخرج منه و تكون ذراعيه اطول من ذراعي الجسد و تكون اول الناس منهم باسلامهم واسبقهم
علمهم من ابائهم وامهاتهم و تكون اسد الناس بواطنا لله عز و جل و تكون احد الناس بما
يامره به واضعف الناس عما ينهى عنه و تكون رؤوفه مشفقا حتى انه لو رأى على طفله لاسعف
بصغير و تكون عنده سلاح رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم وسيفه ذو الفقار و تكون
عنده طبيعة فقاسما سيفهم الى يوم القيامة وطبيعة فقاسما لاعدائهم الى يوم القيامة و
تكون عنده الجامعة وهي طبيعة طولها سبعون ذراعا فيها جميع مايحتاج اليه ولد ادم و تكون

عنده العلم الاكبر والاصغر وما فاق علمه وما فاق كسر فقها جميع العلوم حتى ادبر
القدر و حتى الملك ونصف الملك و تكون عنده صحيفة فاطمة عليها السلام و
في حديث اخر ان الامام مولد بروح القدس وسه و سر الله تعود من يولد بي فه
اعمال العباد وكلما احتاج الله لذلك اطلع عليه وبسطه فيلم ويفسر به فالامام
يولد ويلد ويكبر ويعمر ويأكل ويشرب ويبول ويسوط ويبكي وينام ويتيه ويسهو ويفرح
ويحزن ويضحك ويبكي ويتيه ويتعب ويغني ويزاد ويسر ويوقف ويشعر ويسال ويتاب ويكرم
ويسع ويكلف ويخلق الناس وانسانه الدنيوية و كل ما احتاج به من الموائد الى
يدخل فل كونها فذلك بقدر معقود الله من رسول الله كل الله عليه و اله وسلم يوادنه
و من اتاه عنه في و تكون ذلك مما عقد الله جبرئيل في من علام الغيوب عز و جل و جميع
الائمة الاحد عشر بعد النبي كل الله عليه و اله و سلم فلوا منهم بالسعي و هو امير
المؤمنين و الحسن في والنور فلوا بالسم فل كل واحد منهم طالبه دمائه وحتى ذلك
عليهم على المعنى والصبه لا كمايقوله البلاه والمعوقه لبنهم الله فانهم يقولون انهم لم يقتلوا على
المعنى و انه سبه للناس امرهم فكذبوا عليهم عصبة الله فانه ماسبه امر احد من انبيا الله
و حبيبه للناس الا امر حبيب اثر مومن في و حده لانه دفع من الادنى حتا وقصر دوحه بر السما و

الادم ثم دفع الى السما وقد علمه دوحه و كلما قول الله تعالى اذ قال الله يا عيسى ابن
مريم و داعيا الى و مطهرا و قال عز و جل حكايه لقول عيسى ع يوم القيامه و كنت
عليهم شهيدا ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم و انت على كل شي
شهيد ويقولون المياودور للحرف امر الائمه ع انه ان جاء ان شيه امر عيسى ع للناس فلم
لايبود ان شيه امرهم ايضا و الذي يبين ان يقال لهم ان عيسى هو مولود من مريم فلم
لايبود ان يكونوا مولودين من مريم انا فانهم لايبودون على اطلاق من فيهم اشيهم الى ذلك
وفي جاء ان يكون جميع اشيا الله وشيه و جميع شياطين مولودين من الانا والاماء و
كان عيسى ع من شيهم مولودا من مريم جاء ان شيه امر عيسه من الانسا والبين ع كما جاء
ان يولد من مريم دونهم وانما اراد الله عز و جل ان يبين امره انه وعلامه اشيا يدل
انه على كل شي قدير فاجا من الرضا عليه السلام في وصف الامامه والامام ودكر
فضل الامام وشيه

حدثنا ابو الناس محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا ابو
احمد القاسم بن محمد بن علي الفارسي قال حدثني ابو حامد عمران بن موسى بن ابراهيم بن
الحسن بن القاسم الرقام قال حدثني القاسم بن مسلم عن احمد عبد الرحمن بن مسلم قال كنا في ايام

على بن موسى الرضا عن نمرود فاجتمعوا في مسجد جامعهم يوم الجمعة بعد مقدمنا فأدار
الناس أمر الإمامة وذكروا كثرة اختلاف الناس فيها فقال جالس على يسار مولانا
الرضا عن فطانته ما حاصر الناس فيه فتبسم عن ثم قال يا عبد السلام احمل القوم وحدثوا عن
أديانهم أن الله تبارك وتعالى لم يقبض نبيه صلى الله عليه وآله حتى أكمل له الدين وأنزل عليه القرآن فيه
تفصيل كل شيء بين فيه الحلال والحرام والحدود والأحكام وجميع ما يحتاج إليه الناس كملا فقال عز
وجل ما فرطنا في الكتاب من شيء وأنزل في حجة الوداع وهي آخر عمره صلى الله عليه وآله
أكمل لكم دينكم وأتممت عليكم نعمتي ورضيت لكم الإسلام دينا وأمر
الإمامة من تمام الدين ولم يمض صلى الله عليه وآله حتى بين لأمته معالم دينهم وأوضح لهم سبلهم وتركهم
على قصد الحق وأقام لهم عليا عن علما وإماما وما ترك شيئا يحتاج إليه الأمة إلا بينه فمن زعم أن
الله عز وجل لم يكمل دينه فقد رد كتاب الله عز وجل ومن رد كتاب الله تعالى
فهو كافر بما شرف فيه الإمامة وجعلها من الأمة فيبوء فيها أعداؤهم أن الإمامة أجل قدرا
وأعظم شأنا وأعلى مكانا وأمنع جانبا وأبعد غورا من أن يبلغها الناس بعقولهم أو ينالوا بآرائهم
أو يقيموا إماما باختيارهم أن الإمامة خص الله بها إبراهيم الخليل عن بعد النبوة والخلة مرتبة
ثالثة وفضيلة شرف بها وأشاد بذكره فقال عز وجل إني جاعلك للناس إماما قال الخليل عن

سوودنا نفاو مر كدين قال الله عز و جل لا نال عهدي الظالمين هذه الآية امامة
كل ظالم الى يوم القيامة وكادت في الصفوة ثم اكرمه الله عز و جل بان جعلها في ذريته
اهل الصفوة والطهارة فقال عز و جل و وهبنا له اسحاق و يعقوب نافلة و كلا جعلنا صالحين
و جعلناهم ائمة يهدون بامرنا و اوحينا اليهم فعل الخيرات و اقام الصلاة و ايتاء الزكاة
و كانوا لنا عابدين فلم يزل كذلك يرثها صغير عن كبير قرنا فقرنا حتى ورثها النبي صلى الله عليه
و آله و سلم فقال الله عز و جل ان اولى الناس بابراهيم للذين اتبعوه و هذا النبي و الذين
امنوا والله ولي المؤمنين له خاصة فعلم ما ظهر علنا امر الله عز و جل على لسان محمد فوضعها
الله عز و جل في ذريته الاصفياء الذين اتاهم الله العلم والايمان بقوله عز و جل
و قال الذين اوتوا العلم و الايمان لقد لبثتم في كتاب الله الى يوم البعث فهذا يدل على انه
السلام خاصة الى يوم القيامة اذ لا نبي بعد محمد صلى الله عليه و آله فقال اذن الامامة
في ذريته الانبياء وادت الاوصياء اذن الامامة خلافة الله عز و جل و خلافة الرسول ومقام
امير المؤمنين وميراث الحسن و الحسين اذن الامامة زمام الدين ونظام المسلمين وصلاح الدنيا
و عز المؤمنين اذن الامامة اساس الاسلام النامي وفرعه السامي بالامام تمام الصلاة والزكاة
والصيام والحج والجهاد وتوفير الفيء والصدقات وامضاء الحدود والاحكام ومنع

السود والاطواف الامام بل حلال الله وبيوم حرام الله ونعم حدود الله وبدد
من كبر الله وبدعو الى سبل ربه بالحكمة والموعظة الحسنة والبينة الدالة الامام كالشمس
الطالعة للنائم في الافق يسع لانالها الابصار والابصار الامام البدر المنير والسراج
الزاهر والنور الساطع والبيم الهادي في ظلمات الدجى والسند العتاد ولبي البلاد الامام
الماء العذب على الظماء والدال على الهدى والعين من الردى والامام الناطق الناعي
البلاد لمن اصطلى به والدليل في المهالك من فارقه فهالك الامام
السحاب الماطر والغيث الهاطل والشمس المضيئة و الارض البسيطة والعين النبوعة
والغدير والروضة الامام الامر الوفي والوالد الرفيق والاخ الشفيق ومفزع العباد في
الداهية الامام امين الله في ارضه وحجته على عباده وخليفته في بلاده الداعي الى الله
والذاب عن حرم الله الامام المطهر من الذنوب المبرا من العيوب مخصوص بالعلم
موسوم بالحلم نظام الدين و عز المسلمين وغيظ المنافقين وبوار الكافرين الامام واحد في معناه
لا يدانيه احد و لا يقاس به عالم و لا يوجد منه بدل و لا له مثل و لا نظير مخصوص بالفضل كله
من غير طلب منه له و لا اكتساب بل اختصاص من المفضل الوهاب فمن ذا الذي بلغ
معرفة الامام ويمكنه اختياره هيهات هيهات ضلت العقول وتاهت الحلوم وحارت

الاز وحسوف السور وتطوف السطا ويسوف الحكما وتعاطوف الملما
وحضوف المطا وحفلف الالا وكلف السوا وجوف الادنا وحسف الثنا
حر وصف سار مر ساته اوصله مر صلاته فاوف بالبر والتصبر وصف بوصف له
اوسف بصفه اوتعمس مر امره اوبوحد مر بعام مقامه وسبح ساه لاصف وبان و
هويس اليم مر ابدى المناولر ووصف الواصفر فار الاحباد مر هدا وابر السول حر
هدا وابر بوحد مل هدا اطبوا ابر بوحد دلطف عبار الرسول صر صدبهم و
الله انعمهم ومنهم الباطل فادعوا مرتى صنا د حطا بول عبه بال المصبر اعداهم داموا
اماهه الامام سعول حابره بابره باقصه وادا مصله فلم بوداوا مه الاسداقابلهم الله بان
بوهدوبلف داموا صنا وقالوا اهدا وطلوا صلالا سدا ووصولا الىره اد بوصوا
الامام حر بصبره و دبر لهم السطار اعمالهم فصد هم حر السبل و ماكانوا مسصورر وحسوا
حر احباد الله واحباد دسوله بال احباد هم والعوار باصبهم و دبط بلو ما سا و بباد ما
كار لهم الىره سبار الله و بسال عما سوصور و قال الله حو و حل و ما كار لموم و لا موممه
اداا قصى الله و دسوله اموا ار بكور لهم الىره مر امرهم و قال حو و حل ما لكم
كف بحكمور اه لكم كتاب فه بدسور ار لكم فه لما بسورر اه لكم ايمار علبا بالغه

قال يوم القيامة إن لكم لما يكفرون سلفهم أنهم بذلك حسبهم أم لهم شركا فليأتوا بشركائهم
إن كانوا صادقين و قال عز و جل أفلا يتدبرون القرآن أم على قلوب أقفالها أم طبع الله
على قلوبهم فهم لا يفقهون أم قالوا سمعنا و لا يسمعون إن شر الدواب
عند الله الصم البكم الذين لا يعقلون و لو علم الله فيهم خيرا لأسمعهم و لو أسمعهم لتولوا
و هم معرضون وقالوا سمعنا و عصينا فوقف الله نبيه من شأن و الله ذو الفضل
العظيم لهم بأجناد الإمام و الإمام عالم لا يجهل داع لا يكل منذر القدس و الطهارة
و السنة و الزهادة و العلم و العبادة مخصوص بخصوص الرسول و فوق الطهرة الرسول
لا يعرف فيه شيء و لا يدانيه ذو حسب فالشيء من قرشي و الذروة من هاشم و الشرف من
آل الرسول ص و الركن من الله شرف الأشراف و الفرع من عبد مناف بأمر الله
كامل العلم مصطفى بالإمامة عالم بالسياسة مفروض الطاعة قائم بأمر الله عز و جل ناطق لسان
الله حافظ لدين الله أمين الأنبياء و الأئمة ص يوفقهم الله و يؤيدهم من مخزون علمه و حكمته ما
لا يؤتيه غيرهم فهو كل علم أهل زمانهم في قوله تعالى أفمن يهدي إلى الحق أحق
أن يتبع أمن لا يهدي إلا أن يهدى فما لكم كيف تحكمون و قوله عز و جل و من يؤت
الحكمة فقد أوتي خيرا كثيرا و قوله عز و جل فأتوا بآية إن كنتم صادقين و

وبادله سبحانه السلام و الجسم و الله يوتي ملكه من يشاء و الله واسع عليم و قال عز و جل لنبيه
ص و كان فضل الله عليك عظيما و قال عز و جل في الائمة من آل نبيه وعترته وذريته أم
يحسدون الناس على ما آتاهم الله من فضله فقد آتينا آل إبراهيم الكتاب و الحكمة و آتيناهم
ملكا عظيما فمنهم من آمن به و منهم من صد عنه و كفى بجهنم سعيرا و أن الله أذاقنا حنادة
الله عز و جل لأمور عباده يوحي الله تعالى ذكره لذلك وأوصى فيه بتابع الحكمة والعلم
الفاما فارس بذلك يوحاب و لا يبعد فيه من الصواب و هو معصوم مؤيد موفق مسدد
قد أمن الخطأ والزلل والشاذ يفعله الله تعالى لكون حجته على عباده وشاهده على خلقه
وذلك فضل الله يؤتيه من يشاء و الله ذو الفضل العظيم يعدون على ما قد أفادوه أو
يكون عباده من بعده الشيعة فقدموه تقدموا وسبق الله إليه وتقدموا كتاب الله وما
ظهرت لهم كأنهم لا يعلمون في كتاب الله الحق وألقوا فتدوه وأتبعوا أهواءهم
فذمهم الله ومقتهم وأتبعهم فقال عز و جل و من أظلم ممن اتبع هواه بغير هدى من الله إن
الله لا يهدي القوم الظالمين و قال عز و جل فسأنتقم و أظلم أعمالهم و قال عز و جل كيف
معنا عبد الله و عبد الذين آمنوا فكذلك يطبع الله على كل قلب متكبر جبار

حدثنا و حدثني بهذا الحديث محمد بن محمد بن عصام الكليني و علي بن أحمد بن
محمد بن عمران الدقاق و علي بن عبد الله الوراق و الحسين بن أحمد المؤدب و الحسين بن
إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب رضي الله عنهم قالوا حدثنا محمد بن يعقوب الكليني
قال حدثنا أبو محمد القاسم بن العلاء قال حدثنا القاسم بن مسلم عن أخيه عبد الرحمن بن مسلم عن
الرضا عليه السلام

ما جاء عن الرضا في تزويج فاطمة ع

حدثنا أبو الحسين محمد بن علي بن الشاه المقرئ قال حدثنا أبو العباس أحمد بن الحسن بن
الحسين قال حدثنا أبو عبد الله محمد بن زكريا الجوهري قال حدثني العقدي بن شاذان قال
حدثنا علي بن موسى بن جعفر ع قال حدثني أبي عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه عن جده ع قال
قال علي بن أبي طالب عليه السلام لقد هممت بالتزويج فلم أجترئ أن أذكر ذلك
لرسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و أن ذلك أجلني في جدد الليل وتفاديني حين
دخلت على رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فقال لي يا علي قلت لبيك يا رسول الله
قال هل لك في التزويج قلت رسول الله أعلم وطنت أنه يريد أن يزوجني بعض نسائه فقلت

وبان لبابه على فوق فاطمة فما شعرت بأن كان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم فاستيقظت أم سلمة فلما نظر إلى نفاذ وجهه وتبسم حين نظر إلى ناظر إسمائه ثم
قال لها علي يا أسماء إن الله تبارك وتعالى قد كان قبل من أمر تزويجك فلان وكنت
كرهت ذلك يا رسول الله قال يأتي جبرئيل عن ومنه من سبل إليه وقربها فأولئهما فاحدثهما فسمعتهما
و قلت يا جبرئيل ما شيء قد بالشيء والقربة فقال إن الله تبارك وتعالى أمر شكان النار من
الملائكة و من فيها إن يزينوا النار كلها بمشاشها وأنهارها وبنائها وأشجارها وقصورها وأمر
رياحها فهبت بأنواع العطر والطيب وأمر حور عينها بالقرآن فقامت وطيرت وجمشيت ثم
أمر الله عز و جل مناديا فنادى إلا يا ملائكتي وسكان جنتي أشهدوا أني قد زوجت
فاطمة بنت محمد من علي بن أبي طالب فكن من شهدها لنصر ثم أمر الله تبارك و
تعالى ملكا من ملائكته إليه فقال له ناجها و لتزف الملائكة تابع منه فيطأ لم يطأ
تحتها أهل السماء و لا أهل الأرض ثم أمر مناديا فنادى إلا يا ملائكتي وسكان جنتي نادوا
على علي بن أبي طالب عليه السلام حسن محمد من وفاطمة بنت محمد من فإن
قد نادتكم عليهما فقال ناجها نادى و ناوشيا عليهما أكثر مما دانيا لهما في حياتها
وتبارك فقال الله عز و جل نادا جبرئيل من نوكي عليهما إن أجمعهما على عيني وأجعلهما جنتي

على خلق وحين و خلال لا خلو منهما خلقا ولا سار منهما كدبه ا خبلهم حرمانهم ادكى ومنادر
لمكهم نهم ا حبين على خلق سد السر والموسلر فاسر ا على فان هدو حبط اس فاطمه على
مادو حط الرحمر و هدكسب لها بما دكى الله لها هدوبط ا ملط فاط ا حي نهامن ولهد
ا حبين حبوبل حي ار اليه وا ملها مساهور الكما و لو لا ار الله نادط و سال ادات ار بيد
منكما مابيد به على الملي حبه لا حاب هكما اليه وا ملها فسم الاحي اس وسم اليمر اس
وسم الصاحب اس وكفاط بوطا الله دكى فقال على عليه السلام دب اوحين ار
ا سكو سمط الى اسمب على فقال دسول الله كلى الله عليه و اله وسلم امر حدين نهدا
الهدب على بن ا حمد بن محمد بن حموار الدقاق دكى الله عنه قال حدنا ا حمد بن يحيى بن
دكريا القطان قال حدنا ابو محمد بكر بن عبد الله بن حبدب قال حدنا ا حمد بن
الهوب قال حدنا ابو معاوبه عن الاعمس عن جعفر بن محمد عن ابيه عن جده عن ابيه عن على بن
ابي طالب عليه السلام قال لهد همب سوبين فاطمه عي و لم ا حبن ار ا دكو دلط
لرسول الله ودكو الهدب منه سوا ولهدا الهدب طوبي ا حو هدا حو حبوف مدبه
السلام حدنا ابو محمد جعفر بن السم السادباني دكى الله عنه قال حدنا ا حمد بن
ادديس حدنا ابرا هيم بن هاسم عن على بن معبد عن اليسر بن خالد عن ابي اليسر على بن موسى

الرضا عن آبائه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا
علي لقد جلست مجلساً من مجالس آدم فاطمة وقالوا حدثنا يا أبتاه فمسنا وبرد جسد علي فقال
لهم رسول الله ما أنامسكم وبرد جسد أبي إن الله يأتي مسكم وبرد جسد فقبض علي جبرئيل فقال يا محمد
إن الله جل جلاله يقول لولا أخي علي لما كان لفاطمة نسل يكون على وجه الأرض
آدم فمن دونه

حدثنا محمد بن أحمد بن داود بن حمزة القمي رضي الله عنه حدثنا علي بن
إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن محمد عن الحسن بن خالد عن الرضا عليه السلام وأبيه عن علي
بن أبي طالب عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وهذا حديث مأمون
في هذا الحديث كذب مولد فاطمة عن وفضائلها ما جاء عن الرضا عليه السلام في الإنكار و
أنه مزوجة بالنار وأجواد بالنار وحمل بالأشرار

حدثنا أحمد بن محمد بن عبد الرحمن القرشي الهاشمي قال حدثنا أبو بكر محمد بن خالد
بن الحسن الطحان البغدادي قال حدثنا أبو بكر بن أبي داود سجستاني قال حدثنا علي بن
حرب الطائي قال حدثنا أبو الصلت الهروي قال حدثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى
بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن

ابن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الإيمان معرفة
بالقلب وإقرار باللسان وعمل بالأركان

حدثنا أبو أحمد محمد بن جعفر بن محمد البغداد نوعانه قال حدثنا أبو الناس محمد بن
محمد بن محمود الجماني قال حدثنا محمد بن عمر بن مسعود الليثي بمكة قال حدثنا أبو يوسف
أحمد بن محمد بن يزيد بن عبد الله اليمني قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي عن علي
بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي
بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم الإيمان معرفة بالقلب وإقرار باللسان وعمل بالأركان

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن بكر بن صالح الرازي عن أبي الصلت الهروي
قال سألت الرضا ع عن الإيمان فقال ع الإيمان معقد بالقلب ولفظ باللسان وعمل بالجوارح لا
يكون الإيمان إلا هكذا إحدى سليمان بن أحمد بن أبو الليث فيما كتب إلي من إصبهان
قال حدثنا علي بن عبد الرزاق ومنصور بن الحسن قالا حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي قال حدثنا
علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن

علي بن الحسين بن الحسن بن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم الإيمان معرفة بالقلب وإقرار باللسان وعمل بالأركان

حدثنا حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن رزق بن الحسين بن علي بن أبي
طالب عليه السلام بمرو في رجب سنة سبع وثلاثين وثلاثمائة قال حدثني أبو الحسين علي بن محمد
الرازي قال حدثنا أبو أحمد داود بن سليمان الفراء قال حدثنا علي بن موسى الرضا ع قال
حدثنا أبي موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر بن محمد قال حدثني أبي محمد بن علي الباقر قال
حدثني أبي علي بن الحسين قال حدثني أبي الحسين بن علي قال حدثني أمير المؤمنين عليه السلام علي بن
أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الإيمان إقرار باللسان
ومعرفة بالقلب وعمل بالأركان قال حمزة بن محمد العلوي رضي الله عنه وسمعت
عبد الرحمن بن أبي حاتم يقول وسمعت أبي يقول وقد روى هذا الحديث عن أبي الصلت
الهروي عبد السلام بن صالح عن علي بن موسى الرضا ع بإسناده مثله قال أبو حاتم لو قرئ
هذا الإسناد على مجنون لبرئ حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا محمد بن مسعود العياشي عن
محمد بن عبد الله بن طاهر قال كتب واقف على دار أبي وعنده أبو الصلت الهروي
وإسماعيل بن رباح وأحمد بن محمد بن حنبل فقال أبي ليس كل دخل منكم يكتب فقال

ابو الصلت الهروي حدثني علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن الحسين بن علي عن أبيه عن جده عن أبيه عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الأئمة من بعدي اثنا عشر أولهم أنت يا علي وآخرهم القائم الذي يفتح الله على يديه مشارق الأرض ومغاربها

حدثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب و جعفر بن محمد بن مسرور رضي الله عنهما قالا حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن الأنباري بن الصلت قال حضر الرضا عليه السلام المأمون يوما و قد اجتمع في مجلسه جماعة من علماء أهل العراق و خراسان فقال المأمون أخبروني عن هذه الآية أورثنا الكتاب الذين اصطفينا من عبادنا فالظالم لنفسه منا من الله عز و جل بدليل الآية كلها فقال المأمون ما تقول يا أبا الحسن فقال الرضا عليه السلام كما قالوا ولكني أقول إن الله عز و جل بدليل الذرية الطاهرة فقال المأمون وفقت يا أبا الحسن ذرية من ذرية الآية فقال له الرضا عليه السلام لو إن الله لو أراد الآية لكان أجمعنا في الجنة لقول الله عز و جل فمنهم ظالم لنفسه و منهم مقتصد و منهم سابق بالخيرات بإذن الله ذلك هو الفضل الكبير ثم جمعهم كلهم في الجنة فقال جل و عز جنات عدن يدخلونها يحلون فيها من أساور من ذهب فالآية

فقادت الوداية للنبوة الطاهرة لأنهم قال المأمور من النبوة الطاهرة قال الرضا عن
الذين وصفهم الله في كتابه قال عز و جل إنما يريد الله ليذهب عنكم الرجس أهل
البيت و يطهركم تطهيرا و هم الذين قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إني مخلف
فيكم الثقلين كتاب الله وعترتي أهل بيتي ألا وإنهما لن يفترقا حتى يردا علي الحوض فانظروا
كيف تخلفوني فيهما إنما الناس لأشقى هم فإنهم أئمة منكم قالت العلماء أخبرنا يا ابن الخير عن
النبوة أهي من الإمامة قال الرضا عن هي من الإمامة فقالت العلماء فقد أنزل الله صلى
الله عليه و آله و سلم نوح عليه السلام قال إني جاعل و هو لا أكثرهم يقولون إني المستقر الذي
لا تصلح فيه إلا محمد أمته قال أبو الحسن عن أخبرني فإن يوم القيامة على الإمامة قالوا نعم
قال فيوم على الإمامة قالوا لا قال فتأويل من الإمامة والإمامة فيكم إنزلت هي لكم أفترى
عن الذكر فيها أم أنتم قوم مسؤولون أما علمتم أن وصية الوداية والتقادة على المصطفى
المقتدر دون سائر هم قالوا و من أين يا ابن الخير قال من قول الله عز و جل و لقد أرسلنا نوحا
و إبراهيم و جعلنا في ذريتهما النبوة و الكتاب فمنهم مهتد و كثير منهم فاسقون فقادت
وداية النبوة والكتاب للمقتدر دون الفاسق أما علمتم أن نوحا حين سأل ربه عز و جل قال
رب إن ابني من أهلي و إن وعدك الحق و أنت أحكم الحاكمين و ذلك أن الله عز

و حل وحده بار بيه وبا فله فقال دبه عز و حل يا نوح انه عمل غير صالح فلا تسئلن ما ليس لك به علم
اني اعظك ان تكون من الجاهلين قال المأمون لم فضل الله النبوة على سائر الناس قال ابو الحسن
ان الله عز و حل اختار فضل النبوة على سائر الناس فبعث كتابه فقال له المأمون وابن ذلك
من كتاب الله فقال له الرضا عليه السلام قول الله عز و حل ان الله اصطفى ادم و نوحا و
ال ابراهيم و ال عمران على العالمين ذرية بعضها من بعض و الله سميع عليم و قال عز و حل في
موضع اخر ام يحسدون الناس على ما اتاهم الله من فضله فقد اتينا ال ابراهيم الكتاب و
الحكمة و اتيناهم ملكا عظيما ثم قال المأمون ابن قبة الى سائر المؤمنين فقال يا ايها الذين
امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم الذين فرنهم بالكتاب
والحكمة و حسدوا عليهما فقوله عز و حل ام يحسدون الناس على ما اتاهم الله من فضله فقد
اتينا ال ابراهيم الكتاب و الحكمة و اتيناهم ملكا عظيما يعني الطاعة للمصطفين الطاهرين
فالملك هاهنا هو الطاعة لهم فقال العلماء فاخبرنا هل هي الله عز و حل الاصطفاء
الكتاب فقال الرضا ع هي الاصطفاء الذي هو سبب الناس ابن عمران موسى و موسى
فاول ذلك قوله عز و حل و اذ قال موسى لقومه يا قوم اذكروا نعمة الله اذ جعل فيكم
انبياء و جعلكم ملوكا و اتاكم ما لم يؤت احدا من العالمين و قبله قوله و فضل عظيم

وسوف يأتي حين الله عز و جل بذلك الأمر فيكون لرسول الله صلى الله عليه و آله
وسلم فيقبضه وأخذه والأئمة الناس في الاصطفاء قوله عز و جل إنما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس أهل البيت و يطهركم تطهيرا و هذا الفضل الذي لا يفعله أحد
الأمناء كان لأنه فضل يتطهر فيقبضه الناس و أما الذي غير من الله الطاهرين من
خلقه فأمر يتأمله يعرف أنه الأنبياء فقال عز و جل يا محمد قم فأخذ فيه من بعد ما جاء
من العلم فقل تعالوا ندع أبناءنا و أبناءكم و نساءنا و نساءكم و أنفسنا و أنفسكم ثم نبتهل فنجعل
لعنة الله على الكاذبين فدعى النبي صلى الله عليه و آله و سلم عليا و الحسن و الحسين وفاطمة
من دون أنفسهم بنفسه فقل تدعون فأتى قوله و أنفسنا و أنفسكم فالتأمل حين به نفسه فقال
أبو الحسن ع لقد علمتم أنما عنى بقوله تعالى بر أبي طالب عليه السلام ومما يدل على ذلك قول
النبي صلى الله عليه و آله و سلم حين قال لشعر بن ولنه أولا تبر الله دخلا كيف يتحمل بر
أبي طالب عليه السلام فيتبع الأبناء الحسن و الحسين ع فيتبع النساء فاطمة ع فيقبضه خصوصه
لا يتقدمهم فيها أحد وفضل لا يلحقهم فيه بشر وسوف لا يبعثهم الله حتى يأتي أجل يعرف عليه
السلام كيفية قبضه الله و أما الرأس فأخرجه من الناس من مسجده فأخذ الشورة حين
تكلم الناس في ذلك وتكلم الناس فقال يا رسول الله يركب علينا وأخرجنا فقال رسول الله

صلى الله عليه و آله وسلم ما آتاكم به وما نهاكم عنه ولكن الله عز و جل يريد به وما نهاكم
عنه هذا سار قوله صلى الله عليه السلام أنت منى بمنزلة هارون من موسى قال سلمان وأبو
ذر هذا من الفوائد قال أبو الحسن أو حدثكم في ذلك قوما وأقرأه عليكم قالوا نعم قال
قول الله عز و جل و أوحينا إلى موسى و أخيه أن تبوءا لقومكما بمصر بيوتا و اجعلوا بيوتكم
قبلة هذه الآية منزلة هارون من موسى و هفاتنا منزلة علي عليه السلام من رسول الله صلى
الله عليه و آله وسلم و مع هذا فإن واظبتم قول رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم
حين قال الأنصار هذا الصيد لابن أبي أنت الأمير صلى و آله قال سلمان يا أبا الحسن
هذا السوق و هذا النار لأنو حدا الأحد منا سوا أهل سنة رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم فقال و من سكن لنا ذلك و رسول الله يقول أنا مدينة العلم و علي بابها فمن أراد
المدينة فليأتها من بابها فهما أوطينا وسوحنا من الفضل والشرف والتقدمة والاصطفا
والطهارة ما لا يكون الا بتأييد الله عز و جل والمعول على ذلك فقد الرئاسة والآية
الخامسة قول الله عز و جل أفمن كان على بينة من ربه ويتلوه شاهد منه الله النور الهادي بها
واصطفاه على الأمة فلما نزلت هذه الآية على رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال
أدعوا إلى فاطمة فدعي له فقال يا فاطمة قالت لبيك يا رسول الله فقال هذه هذا فما

في لم يوجد عليه بالجبر و لا بالكفاح وهو في خاصة دور المسلمين و قد جعلها لك لما أمرني
الله تعالى به فجعلها لك ولولدك فقد الخامسة والأربعين السادسة قول الله عز و جل قل لا
أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى و هذه خصوصية لنبي صلى الله عليه و آله يوم القيامة
و خصوصية للأئمة دون غيرهم و ذلك أن الله عز و جل حكى في كتابه يوحي في كتابه
يا قوم لا أسألكم عليه مالا إن أجري إلا على الله و ما أنا بطارد الذين آمنوا إنهم ملاقوا
ربهم و لكني أراكم قوما تجهلون و حكى عز و جل عن هود أنه قال يا قوم لا أسألكم عليه
أجرا إن أجري إلا على الذي فطرني أفلا تعقلون و قال عز و جل لنبيه محمد صلى الله
يا محمد لا أسألكم عليه أجرا إلا المودة في القربى و لم يعرف الله تعالى مودتهم إلا و
قد علم أنهم لا يؤدون عن الذين أدوا و لا يخونون إلى كفار أدوا وأجري إن يكون
الرجل وأدى إلى الرجل فكون سر أهل بيته عدوا له فلا يسلم له قلب الرجل فأجبت الله عز
و جل إن لا يكون في قلب رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم على المؤمنين فيفرض
عليهم الله مودة ذوي القربى فمن أخذ بها وأحب رسول الله صلى الله عليه و آله
وسلم وأحب أهل بيته لم يسخط رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إن بغضه و من
تركها و لم يأخذ بها وأبغض أهل بيته فعلى رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إن بغضه

لانه هديوط فوتصه مر فوانصر الله عز و جل فى فضله و انى سوف نعدم هذا
اوتدانه فانول الله عز و جل هذه الاية على نبيه صلى الله عليه و آله و سلم لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة
فى القربى فقام رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فى اصحابه فحمد الله واثنى عليه و قال يا ايها
الناس ان الله عز و جل قد فرض عليكم فرضا فهل انتم مؤدوه فلم يبق احد فقال يا ايها
الناس انه ليس من فضة و لا ذهب و لا مأكول و لا مشروب فقالوا فما ادائه عليهم
هذه الاية فقالوا اما هذه فنعم فما فرض فنؤديه و ما نهى الله عز و جل انتهينا الا اوجب
الله ان لا نسأل فرضه اجرا لان الله عز و جل يرضه اجر الانبياء و محمد صلى الله عليه
و جل طلبه ومودته فرائضه على امته وامره ان يبلغ اجره فهم لمودته فرائضه ليرضوه
فضلهم الذى اوجب الله عز و جل لهم فى المودة انما يكون على قدر معرفة الفضل
فلما اوجب الله تعالى ذلك لهم و جرت الطاعة فيمن يقاومه قد اجاب الله
مناقبهم على الوفا وعاد اهل الشقاق والنفاق والبدع فى ذلك فصرفوه عن حده الذى
حده الله عز و جل فقالوا القرابة هم الذين كلفنا و اهل بيوتهم فعلى اى الناس كان
فقد علمنا ان المودة فى القرابة فافرضهم من الذى صلى الله عليه و آله و سلم اولاهم بالمودة
وكلما قربت القرابة كانت المودة على قدرها و ما استقرأت الله صرف حظه

ودادهم و ما من الله به على امته مما يعرف الاشرار وصف السكر عليه ان لا يؤدوه في ديته
و اهل بيته و ان يتولوهم فهم بمنزلة النجوم من الدنيا حقا لرسول الله فهم و حبا لهم فيعرف
والقرار بطيبة به وبحق الله والاتحاد بانه بانهم اهل المودة والذين فرض الله تعالى مودتهم
ووعد الجنة عليها فما وفى احد بفاضله المودة لانك بها احد مومنا مخلصا الا باستوجب
الجنة لقول الله عز و جل في هذه الاية والذين امنوا و عملوا الصالحات في روضات
الجنات لهم ما يشاؤن عند ربهم ذلك هو الفضل الكبير ذلك الذي يبشر الله عباده
الذين امنوا و عملوا الصالحات قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ومنها
ثم قال ابو الجنيد حدثنا عن حذيفة عن ابائه عن الجنيد بن علي عليه السلام قال اجتمع
المهاجرون والانصار الى رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم فقالوا ان لك يا رسول الله
صلى الله عليه و اله وسلم منوفى بعضك وقبر بابك من الوفود و قد اموالنا مع دمائنا
فاحكم فينا بما جودنا اعطنا ما شئت وامسك ما شئت من غير حرج قال فانزل الله عز و
جل عليه الوحي الامر فقال يا محمد قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في القربى ان
يودوا قرابتي من بعدي فهرجوا فقال المنافقون ما حمل رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم
على بث ما بث علينا الا ليستميل قرابته من بعده ان هو الا يفتري فيه و كان ذلك

من قولهم عظما قدر الله عز و جل هذه الانعام تقول اعرابه فلا تملكون له من
الله شيئا هو اعلم بما تعبدون به كيف به شيئا يسيرا و شيئا و هو الشهود الرحمة عليهم
النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال فلا من حدث فقالوا لا و الله يا رسول الله لقد
قال شيئا كلاما عظيما كرهناه فتلا عليهم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم الآية فتوبوا
واستغفروا فهم قدر عز و جل و هو الذي يقبل التوبة عن عباده و يعفو عن السيئات و
يعلم ما تفعلون فقد الساذسة و اما الآية السابعة فقول الله عز و جل قدر الله و ملائكته تصلون
على النبي يا ايها الذين آمنوا صلوا عليه و سلموا تسليما قالوا يا رسول الله قد عرفنا السلام عليك
فكيف الصلاة عليك فقال تقولون اللهم صل على محمد و آل محمد كما صليت على ابراهيم
و على آل ابراهيم انك حميد مجيد فقال شيئا يسير الناس فيه اختلاف فقالوا لا فقال
المأمون فيما لا اختلاف فيه اصلا و عليه اجماع الامة فقال عبد الله الارسي اوصني من
فيك الفوائد فقال ابو الحسن اخبرني عن قول الله عز و جل سر و الفوائد الحكم انك
لمن المرسلين على صراط مستقيم يعني سر قالت العلماء سر محمد صلى الله عليه و آله
قال ابو الحسن قدر الله عز و جل اعطى محمدا و آل محمد من ذلك فضلا لا يبلغ احد
كنه وصفه الا من عقله و ذلك قدر الله عز و جل لم يسلم على احد الا على الانبياء

فقال تعالى وسلام على نوح في العالمين وقال سلام على ابراهيم وقال سلام على موسى وهارون
ولم يقل سلام على آل نوح ولم يقل سلام على آل ابراهيم ولا قال سلام على آل موسى وهارون
وقال عز وجل سلام على آل ياسين آل محمد ص فقال المأمون لقد علمت أيها مصدر
السوء سرحي هذا وبانه فقده الساسه واما الامه فقول الله عز وجل واعلموا انما غنمتم من
شيء فأن لله خمسه وللرسول ولذي القربى سهم الذي سهمه وسهم رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم فقد اقترن بالآل والامه لآل الله تعالى جعلهم خير وجعل
الناس خير دون ذلك وذكر لهم فادخل نفسه واصطفاهم فيه فقد نفسه بنبي رسوله ثم
ذي القربى كل ما كان من مال والسمه وجعل ذلك مما ذكره عز وجل نفسه فرض
لهم فقال في قوله الحق واعلموا انما غنمتم من شيء فأن لله خمسه وللرسول ولذي القربى فقد
تأكد موقف وأنزل فيهم آل يوم القيامة كتاب الله الناطق الذي لا يأتيه الباطل
من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد واما قوله والتامى والمساكين فان الشيء
اذا انقطع سمه حرج من التيام ولم يكن له فيه نصيب وكذلك المسكين اذا انقطعت
مسكنته لم يكن له نصيب من المغنم ولا يبقى له أحد وسهم ذي القربى قائم الى يوم القيامه
فهم الذين والقيم منهم لانه لا أحد أحق من الله عز وجل ولا من رسول الله صلى الله عليه و

الله وسلم جبل لنفسه منها سهما ولرسوله ص سهما فما دكنه لنفسه ولرسوله ص دكنه لهم
وكذلك الى فادكنه منه لنفسه ولنبيه ص دكنه لذي القربى كما احوا هم في السمه
فدا نفسه حل جلاله ثم برسوله ثم نفهم وفرز سهمهم سهم الله وسهم رسوله ص وكذلك
في الطنه قال يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم فدا
نفسه ثم برسوله ثم باهل بيته كذلك انه الولاية انما وليكم الله و رسوله و الذين امنوا الذين
يقيمون الصلاه و يؤتون الزكاه و هم راكعون يعني طايفه من طايفه الرسول مفروضه طايفه
كذلك ولايتهم من ولايه الرسول مفروضه طايفه كما جعل سهمهم من سهم الرسول مفروضا سهمه
في السمه وبالي فيادك الله و يقال ما الحطم سمه على اهل هذا الشيء فلما جاء هذه
الصدقه نزه نفسه ورسوله ونزه اهل بيته فقال انما الصدقات للفقرا و المساكين و العاملين
عليها و المولفه قلوبهم وفي الرقاب و الغارمين وفي سبيل الله و ابن السبيل فريضه من الله فجعل يد
في بيت من ذلك انه سمى لنفسه ولرسوله ولذي القربى لانه لمانزه نفسه عن الصدقه ونزه
رسوله ونزه اهل بيته لانهم حرم عليهم لان الصدقه محرمه على محمد ص واله وفي اوساخ
ايدي الناس لايحل لهم لانهم طهروا من كل دنس ووسخ فلما طهرهم الله عن و جل
واصطفاهم دكى لهم فادكى لنفسه وكنزه لهم فاكنزه لنفسه عن و جل فهذه الامه و اما الناسه

فهر أهل الكتاب الذين قال الله عز وجل فسئلوا أهل الذكر إن كنتم لا تعلمون فهر أهل
الذكر فسألوا إن كنتم لا تعلمون فقالت العلماء إنما عنى الله بذلك اليهود والنصارى
فقال أبو الميسر عن سيار الله و هل يبعد ذلك أن يدعونا إلى دينهم ويقولون إنه أفضل من
دين الإسلام فقال المأمون فهل عندك ذلك شيء يا أبا الميسر فقال أبو الميسر
نعم الذكر رسول الله وفهر أهله و ذلك شرف كتاب الله عز وجل حيث يقول
سورة الطلاق فاتقوا الله يا أولي الألباب الذين آمنوا قد أنزل الله إليكم ذكرا رسولا
يتلوا عليكم آيات الله مبينات الذكر رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم وفهر أهله فهذه
الآية و أما الناسية فقول الله عز و جل إنه اليوم حرمت عليكم أمهاتكم و بناتكم
و أخواتكم الآية فأخبرني هل تصلي أنت وابنة أنت و مأتي من كلب لرسول الله صلى الله
عليه و آله وسلم إن شرب حتى قالوا لا قال فأخبرني هل كانت ابنة أحدكم
تصلي له إن شرب حتى قالوا نعم قال فهي هذه إنما أنا من آله ولست من آله و
لو كنت من آله لحرمت عليه بناتكم كما حرمت عليه بنات آله من آله وأنت من أمته فهذا فرق بين الآل
والأمة لأن الآل منه والأمة إذا لم تكن من الآل فليست منه فهذه الناسية و أما الخاصة
فنسخه فقول الله عز و جل في سورة المؤمن حكاية عن قول دخل مؤمن من آل فرعون و قال دخل

موم من كان فوق نفسه بانه يتعلق دخلا كان يقول دين الله و قد حاكم بالشاف من دينكم
الى تمام الامة فكان اين حال فوق نفسه الى فوق نفسه و لم يصفه الله بدينه وكذلك
حدثنا بن ابي كثير من كان رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم يولاد بنا منه وحمما الناس
بالدين فهذا فوق من الاول والامة فقد الباديه نفسه و اما الناس نفسه فقوله من و حل و امر
اهلك بالصلاه و اصطبر عليها فجعلنا الله نادك و يقال بقدر الصوفيه اذ امرنا مع
الامة باقامه الصلاه ثم جعلنا من دون الامة فكان رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم
يمر الى علي وفاطمه في سدرول فقد الاية نسبه اسفر كل يوم عند حضور كل صلاه
خمس مرات فقول الصلاه رحمكم الله و ماكرم الله احدا من ذرية الانبيا
بمثل هذه الكرامه الى اكرمنا بها و جعلنا من دون جميع اهل سفهم فقال المامور والمعلما
حرامكم الله اهل بيت نبيكم من هذه الامة حبوا فما يبقى السوى والنار فما اسبه علينا
الاعتقاد ما جا من الوصا عليه السلام من حب الناس و ما سال عنه امير المومنين عليه السلام
في جامع الكوفه

حدثنا ابو الحسن محمد بن عمرو بن علي بن عبد الله الكوفي بالري قال حدثنا

أبو عبد الله محمد بن عبد الله بن أحمد بن حنبل الواسطي قال حدثنا أبو القاسم عبد الله
بن أحمد بن عامر الطائي قال حدثنا أبي قال حدثنا علي بن موسى الرضا ع قال حدثنا أبي موسى
بن جعفر قال حدثنا أبي جعفر بن محمد قال حدثنا أبي محمد بن علي قال حدثنا أبي علي بن الحسين
قال حدثنا أبي الحسين بن علي عليه السلام قال كان علي بن أبي طالب عليه السلام بالكوفة
الجامع إذ قام إليه رجل من أهل الشام فقال يا أمير المؤمنين إني أسألك عن أشياء فقال سل تفقها و
لا تسأل تعنتا فإني أخشى أن أكيدك فقال أخبرني عن أول ما خلق الله تعالى فقال ع خلق النور قال
فمم خلق السماوات قال ع من بخار الماء قال فمم خلق الأرض قال ع من زبد الماء قال
فمم خلق الجبال قال من الأمواج قال فلم سميت مكة أم القرى قال ع لأن الأرض
دحيت من تحتها وأنه عن السماء الدنيا فقال ع من موج مكفوف وأنه عن طول
الشمس والقمر وعرضهما قال سبعمائة فرسخ في سبعمائة فرسخ وأنه كم طول الكوكب
وعرضه قال إنا نجد فرسخا في مثلها وأنه عن النار السماوات السبع وأسمائها فقال له أسم أسماء
الدنيا دفع في من ماء وكدر وأسم السماء الثانية قيدوم وفي علو النهر والسماء الثالثة
أسمها الماذوم وفي علو النور السبع والسماء الرابعة أسمها أرفلون وفي علو النجم والسماء

الخامسة اسمها مسور في خلق نور الله عز وجل والسماء السادسة اسمها حروس في ياقوتة
حمراء والسماء السابعة اسمها جيما في درة بيضاء وسألته عن الوزن فأنبأه عاصم طوله أربع
أذرع وأسه إلى السماء قال في حديث عن النبي صلى الله عليه وسلم أنه قال يوم موسى الجبل تكسر رأسه وسألته عن
عن جمع بن الأخضر فقال في سفوح بن أسباط جمع بن حماد وذا جبل عرفة سبعة كلها قبول وأن
يمسوا بن الأخضر وسألته عن الصف والجرد ما هما فقال ملك من ملائكة الله عز وجل موكل بالبحار
يقال له دوفار فأذا وضع قدميه في البحر فاضا جفها عاصم وسألته عن اسم أبي الخير فقال
سوفار وهو الذي خلق من مادحي من ناد وسألته هل سمع الله عز وجل سأل الخير فقال في
سمع سمع اللهم سأل فقال له يوسف قد أنعم الله عز وجل فعلوه وسألته عن اسم أبليس ما كان
في السماء قال كان اسمه الحارث وسألته لم سمي آدم آدم قال في لأنه خلق من أديم الأرض
وسألته كانت الصورة للذكر قبل حظ الأنثى فقال في من قبل السبيل كانت خلقها ثلاث
حبات فأدخلت الثلاثة حوا فأكلت منها حبة وأطعمت آدم حبة فمن ذلك ودخل
للذكر قبل حظ الأنثى وسألته من خلق الله عز وجل من الأنبياء ميتون فقال في خلق الله عز و
جل آدم ميتا وولد ستة ميتون وإدريس ونوح وسام بن نوح وإبراهيم وداود وسليمان
ولوط وإسماعيل وموسى وعيسى في ومحمد صلى وسألته كم كان عمر آدم في فقال ستمائة

سه وبلاس سه وساله حر ساول مر هال السو هال ساده حى هال و ما كار سوره هال حى لماساول سال
الادص مر السما هوا ى بوسها وسسها و هوا ها وهل هابل هابل هال

ساده حى

سوه اللاك و مر حلها فوحه الادص مسو هى
سو كل ك طسم ولور وهل ساسه الوحه العلى
ا ى طول الياه على حما و هل انا مر حبال مسوبى
و ما لى لا احود سكه دع و هابل بصمه الصوبى
هل هابل هابلا احاه هوا حبى لهه هه العلى
هاحاله اللسر لسه اللله

بى حر اللاك وساكسها هى هى الملك كاو بط العسى
وكسه بها ودوحط هى هواد وهلط مر ا ى الدنا موبى
هام سعط مر كك ومكو ى ال ار هاط النمر الوبى

وبدل ما فيها ما لا و حمطا بياض وابواب مبنى على لاد حمه الهياد ماكين بكعبا من حجار
الملك دبي وساله من بكا ادم على الهيه وكم كان كموحه الى حوف من حسبه فقال
في بكى مانه سبه ما في و حوجي من حسبه الهبي مل الدحله والسر الاحوي مل الوراف ساله
كم حبي ادم من حبه فقال في سبر حبه ماساحل هدمه واول حبه حبها كار مبه الصوت
بدله على مواضع الما و حوجي مبه من الهيه و هديه من ادل الصوت والهطاف وساله
ماناله لايمس قال لانه ناحي على سب المقدس هطاف حوله ادسر ماما بكي عليه و لم بزل بكي
مع ادم في قبر فيها سكر النوف ومبه سع ابات من كتاب الله في و حل مما كار
ادم في نعوا فاف الهيه في مبه الى يوم القيامه بلاف ابات من اول الكهف
وبلاف ابات من سيار الكهف اسبي في ادا قرات الفوار وبلاف ابات من سر
في و حبلنا من بن ايديهم سدا وساله من اول من كفر واسا الكفر فقال في ابليس لبيه ما الله
وساله من اسم نوحي ما كار فقال اسمه السكر وانما سمي نوحا لانه ناحي على قومه الف سبه
الا حمسين عاما وساله من سعبه نوحي ما كار عوكها وطولها فقال كار طولها ثمانمائه ذراع
وعوكها حمسمائه ذراع وادبطها في السما ثمانين ذراعا ثم حلس الى حل فقام الله ناحي فقال يا
امير المومنين ا حبرنا من اول سبوه عوسف الادم فقال النوسبه ومنها عصا موسى في وساله

عن أول سورة سئل عن الأمر فقال هي الدنيا و هو الذي وسأله عن أول من خلق من أهل
السماء فقال له جبرئيل وسأله عن أول نعمة سئل عن الأمر أيام الطوفان فقال له موضع الكعبة
وكانت درجة حمراء وسأله عن آدم وأدخل وجه الأمر فقال له وأنت تقول
له سوف تسقط منه آدم في من السماء وسأله عن سر وأدخل وجه الأمر فقال وأنت
بالنهر تقول له ترفع و هو من أودية جهنم وسأله عن سير ساد بصاحبه فقال الموت ساد بوسر
برفع وسأله عن سنة له ترفعوا في دجم فقال آدم و حوا وكسر أبوابهم وعصا موسى
وناقة صالح والنقاس التي حمله جبرئيل أمر موسى في وطاد نادر الله عز و جل وسأله عن
سي مكدوف عليه لسر من الخير و لا من الأسر فقال الذي التي كدف عليه أخوه
يوسف وسأله عن سي أوحى الله لسر من الخير و لا من الأسر فقال أوحى الله عز و جل إلى الخيل
وسأله عن أطهر موضع على وجه الأمر لأبيل الصلاة فيه فقال له طهر الكعبة وسأله عن موضع
طائف عليه السمس سابه من النقاد و لا تطلع عليه أبدا فقال ذلك البيت حين قال الله لموسى في
فكانت أدكه السمس وأطبق عليه الماء فلم تصبه السمس وسأله عن سوف و هو في
وأكل و هو ميت فقال تلك عصا موسى في وسأله عن تدبر أبدد فوقه لسر من الخير و لا من
الأسر فقال في النمل وسأله عن أول ما أمر بالنار فقال أبوابهم في وسأله عن أول من حفر من

السا قال فاحو ام اسماعيل حفصها ساده ليوحى من نفسها وساله عن اول امراه حوف كلها
قال فاحو لما هوسف من ساده وساله عن اول من حوكله من الرجال قال فادور وساله عن اول
من لبس السلاح قال ابرا هيم وساله عن اكرم الناس سنا قال كديم الله يوسف بن يعقوف اسرائيل
الله بن اسحاق كبى الله بن ابرا هيم خليل الله ص وساله عن سته من الانبيا لهم اسماء قال
يوسع بن نون و هودو الكفل ويعقوف و هو اسرائيل والخضر و هو خلقا ويونس و هودو
النور وعيسى و هوالمسيح و محمد و هو احمد ص وساله عن سبعين لسن له لحم و لا دم
قال له كاط الكبى اذا نعس وساله عن خمسه من الانسا تكلموا بالنبوه قال عى هو هود
وسيف وكالح واسماعيل و محمد ص ثم خلس وقام دخل ابحو ساله وسبه قال يا امير
المومنين اخبرنا عن قول الله عز و جل يوم نعو الموا من ابحه و امه و ابيه و صاحبته و بنيه
لكل امرى منهم يومئذ شان يغنيه من هم قال عى فابل نعو من فابل و الكى نعو من امه موسى و
الكى نعو من ابيه ابرا هيم بى الاف الموى لا الوالد و الكى نعو من صاحبته لوط و
الكى نعو من ابنه نوح نعو من ابنه كنعان وساله

عن أول من مات فيها فقال في داود مات على عهده يوم الأدنا وسأله عن أدنى الأسير من
أدنى فقال و الأدنى من المطر والأنى من الكرب والسر من النطر والثالث من الثلم وسأله عن
أول من وضع سنة الدنانير والدراهم فقال نمرود بن كنعان بن نوح ع وسأله عن أول من
عمل عمل قوم لوط فقال في أبليس لأنه أمرهم بنفسه وسأله عن عين قدير الحمام الواحدة فقال نحو
على أهل المنادف والفار والمواعين والبندار وسأله عن كنية النواح فقال في بكى أبا فلان
وسأله لم سمي بن الملك بنا فقال ع لأنه كان غلاما كبيرا و كان يكنى للملك الذي كان
قبله و كان أدنى كنى باسم الله الذي خلق كلها ودنيا فقال الملك أكبر
وأدنا باسم ملك الوحد فقال لأنا أدنا الأباسم الله ثم أعطف على حاجبك فسكن الله عن
و حل له ذلك فأعطاه ملك ذلك الملك فأتى الناس على ذلك فسمي بنا وسأله ما بال الملك
موقوفة الذي نادته النبا والنوده فقال ع لأن الملك عصى نوحا ع لما أمات خلقا السفينة
فدعها فكسر ذنبها والنبي مسودة النبا والنوده لأن النبي نادته حول إلى السفينة
فمسى نوح ع يده على جناحها وذنبها فاستوت بالإذن وسأله عن كلام أهل الجنة فقال كلام أهل
الجنة بالسريانية وسأله عن كلام أهل النار فقال بالعبرانية وسأله عن النوم على كم وجه هو فقال
أمير المؤمنين عليه السلام النوم على أدنى أصناف الأنبياء ينام على أعينها مستيقظة وأنبيها لا ينام

منوهه لوحي دنها حو و حل والموم ناه على نصه مسعل العله والملوط واناو ها ناه على سمالها
لسمو وا ماناكلور واتلسر واحوانه و كل مهور وكو ساه ناموركل و حو ههم مسطهر نه
حلسر وقام الله دحل احو هقال نا امر الموسر احيي حر يوم الادسا ونطرنا منه ونعله و ا ي
ادسا هو هقال حي احو ادسا في السهود و هو المهاي و هه هل قابل هابل احاه و يوم الادسا
الى ابرا هم حي في النار و يوم الادسا وكسوف المسيح و يوم الادسا حوي الله فوحور و
يوم الادسا حبل الله حو و حل فوته لوط عالها ساهلها و يوم الادسا ادسل الله حو و حل الرني
على قوم عاد و يوم الادسا اصيب كالصوبه و يوم الادسا سلط الله حو و حل على
نمرود النه و يوم الادسا طلب فوحور موسى حي لعله و يوم الادسا حو عليهم السعب مر
فوههم و يوم الادسا امر فوحور بني علمار و يوم الادسا حوب سب المقدس و يوم
الادسا احوي مسيد سلمار بر داود باطهر مر كوده قادس و يوم الادسا قل يس بر
دكونا و يوم الادسا اطل قوم فوحور اول الكتاب و يوم الادسا حسب الله حو و
حل نقادور و يوم الادسا ابيل ابوب حي بد قاب اهله وولده وماله و يوم الادسا اك حل
يوسف حي السجن و يوم الادسا قال الله حو و حل انا كمونا هم و قومهم احمسر و يوم الادسا
احدنهم الصيبه و يوم الادسا عفوا الناه و يوم الادسا امطرب عليهم حجاره مر سجل

و يوم الاثنين صلى الله عليه و آله و سلم وكسوف دلسه و يوم الاثنين
احدى الثالثة الثانية وسأله عن الامام و ما يؤمن فيها من العمل فقال امير المؤمنين عليه السلام
يوم السبت يوم مكر و خديعة و يوم الاحد

يوم حرب و نار و يوم الاثنين يوم حرب وكدم و يوم الثلاثاء يوم سفر وطلب و يوم الاثنين
يوم سوء تطير فيه الناس و يوم الخميس يوم الدخول على الامراء وقضاء الحوائج و يوم الجمعة
يوم خطبة ونكاح

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري
عن ابراهيم بن هاشم عن احمد بن عامر الطائي قال سمعت ابا الحسن علي بن موسى الرضا ع يقول
يوم الاثنين يوم يسر فمن تزوج فيه جمع الله بينهما بخير و من تزوج فيه جمع الله
بالشر

ما جاء عن الرضا عليه السلام في ذبح بقرة ع

حدثنا أحمد بن الحسن قال أخبرنا محمد بن الحسين الصوفي قال حدثنا محمد بن
يزيد النيسابوري قال حدثني أبي عن أبيه قال لما حمل زيد بن موسى بن جعفر إلى المأمون
وقد كان خرج بالكوفة وأخرج زيد ولد العباس وفيهم المأمون خرجه لأخيه علي بن
موسى الرضا ع وقال له يا أبا الحسن

إن خرجت أخوك وهذا ما هذا لقد خرجت قبله زيد بن علي فقتل وإن لا فكأنك عني لعلمك فلست ما أباه
تكسر فقال الرضا ع يا أمير المؤمنين لا تغتر بأخي زيدا إلى زيد بن علي فإنه كان من علماء آل
محمد غضب الله عز وجل فجاهد أعداءه حتى قتل في سبيله ولقد حدثني أبي موسى بن جعفر
ع أنه سمع أباه جعفر بن محمد بن علي عليه السلام يقول رحم الله عمي زيدا إنه دعا إلى
الرضا من آل محمد ع ولو ظفر لوفى بما دعا إليه ولقد استشارني حين خرج فقلت له يا عم إني
أخشى أن تكون المقتول المصلوب بالكناسة هبط فلما ولى قال جعفر بن محمد وإن لم يكن
وأنت فلم يبق فقال المأمون يا أبا الحسن إنك قد أخذت عهدي بالإمامة بعد جعفر فما أخذ فقال
الرضا ع إن زيد بن علي لم يدع ما ليس له بحق وإنه كان يقول لله من ذلك إنه قال أخوكم
إلى الرضا من آل محمد ع وإنما أخذ ما أخذ عمر بن الخطاب من علي بن أبي طالب

عبد بن الله ونصل عن سبله سبحانه و كان يدعو و الله عن خوطب بهذه الآية و جاهدوا
في الله حق جهاده هو اجتباكم
قال محمد بن علي بن الحسين مصنف هذا الكتاب رضي الله عنه لزيد بن علي فضائل كثيرة
عن جده الرضا احسن آباءك سبعة على أبي هذا الحديث لسلم من سطوة كتابنا
هذا الحديث الامامة فيه
حدثنا أحمد بن هارون الفامي في مسجد الكوفة سنة أربع وخمسين

وثلاثمائة قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن محمد بن الحسين بن أبي
الخطاب عن الحسين بن علوان عن عمرو بن ثابت عن داود بن عبد الجبار عن جابر بن يزيد الجعفي
عن أبي جعفر محمد بن علي الباقر عن آبائه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه
و آله وسلم للحسين يا حسين يوجد من صلبك رجل يقال له زيد يصلب هو وأصحابه يوم القيامة
رفاف الناس جوا مبيض يدخلون الجنة بلا حساب

حدثنا أحمد بن محمد بن ذرة المروزي قال حدثنا أحمد بن حسن الصوفي الميثمي قال
حدثنا إسحاق بن منصور الأسدي قال حدثنا حسين بن إدريس عن محمد بن ذكوان عن
عمرو بن خالد قال حدثني زيد بن علي بن الحسين ع و هو أحد سنوه قال حدثني أبي علي بن الحسين
ع و هو أحد سنوه قال حدثني الحسين بن علي عليه السلام و هو أحد سنوه قال حدثني علي بن
أبي طالب عليه السلام و هو أحد سنوه عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و
هو أحد سنوه قال من أتى سنوه من هذه الأمة و من أتى هذه الأمة بالله عز و
جل و من أتى بالله عز و جل ليس بالله ملأ السماء و الأرض

حدثنا علي بن أحمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا علي بن الحسين
السعدآبادي قال حدثني الحسين بن علي الكوفي قدس الله روحه قال حدثني أحمد بن زيد عن
عمه أبي محمد سعد بن حسن عن أخيه محمد قال كنت جالسا
عند الصادق جعفر بن محمد ع فجاء زيد بن علي بن الحسين ع

واحد سكاكين قال فقال له الصادق جعفر بن محمد عليهما السلام يا عبد الله أرى تكون
الصلوة بالكناسة فقال نعم يا ابن رسول الله فما القول عند المسجد الأبيض فقال عليه
السلام حسنا يا ابن رسول الله حدثني يا ابن رسول الله عليه السلام قال يرجع من ولده دجال يقال له
ابن نعل بالكوفة ويصلي بالكناسة يرجع من قبره حين يسمع نفخة لوحة ابواب السماء يسمى به
أهل السماوات والأرض يسمع دوي حوافر خيله طير أخضر يرجع إليه حتى يأتي

حدثنا الحسين بن عبد الله بن سعيد العسكري قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى قال
حدثنا الأسدي بن محمد الكندي قال حدثني سعيد بن عمرو عن أبيه عن جابر الجعفي قال
دخلت على أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام وعنده ابنه أخوه فدخل عليه معروف
بن خربوذ المكي قال له أبو جعفر يا معروف أتدري من طواغيت ملك فاسد

لعمرك ما جار أبو مالك بجار ولا يستقيم قناه
ولا يأتلي لك قوله يأتي بالحكم أدنا مناه
ولكنه سيد نادي كريم الطباع حلو نداه

اذا اسدته سدة عطوا له وعفا وكان الله كفاه
قال فوضع محمد بن علي يده على كتفي ثم قال هذه صفتنا يا ابا الحسن

حدثنا احمد بن الحسن القطان قال حدثنا الحسن بن علي السكري قال حدثنا محمد بن
زكريا الجوهري عن جعفر بن محمد بن عمارة عن ابيه عن جده قال حدثني عبد الله
بن سنان قال خرجنا وبين ايدينا ابو قتادة الانصاري فدخلنا على ابي عبد الله الصادق ع فقال لنا
ايكم خرج ثم قلنا قد خرج ابو قتادة قال فاذا اتاكم فخبروني فمكثنا اياما
فاتى رسول ابي الشرف بكتاب فيه اما بعد فان ثم بن علي عليه السلام قد خرج يوم الاثنين
لعشر بقين من الاثنين والعشرين وقتل يوم الجمعة وقتل معه فلان وفلان فدخلنا على الصادق
ع فدفعنا اليه الكتاب فقرأه وبكى ثم قال انا لله وانا اليه راجعون
عند الله نحتسب اخي انه كان ايم الله ناصحا كان ذخرا لنا وانا نرجو من
الله ان يتغمده برحمته وان يلحقه بآبائه الذين مضوا وان يجمع بينه وبين
الحسن و الحسين ص

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن أحمد بن إسحاق عبد الله الأشعري عن أبيه عن محمد بن الحسين بن شمون عن عبد الله بن سنان
عن الفضل بن يسار قال أتيت إلى أبي جعفر بن علي بن الحسين عليهما السلام يوم خرج إلى الكوفة فسمعته يقول
من شيعتنا من قال بإمامة أهل الشام فهو كافر بي وبمحمد أبي الذي بعثني وأنا لا أشهد
منكم على قتالهم أحد إلا أحببت أن يكون يوم القائم فإن الله عز وجل قد أمر أن يأخذ
من أكثرتم وأحرقتم وتوجهتم إلى المدينة فإن خرج علي بن عبد الله في قلة من الشيعة
والله لأحبون أن يخرج علي فإذا خرج علي خرجت معه قال فأقبل إلي أبي جعفر عليه السلام فقال
قتلوه قتلهم الله قتلوه قال قتلوه قتلهم الله والله قتلوه قال فأقبل يبكي كموجه
يتردد عن جانبي وجهه كأنها الجمار ثم قال يا فضل يقتلون مع علي أبي قال أهل الشام قتلهم
الله فقال قتلهم قتلهم الله قال فأنا أشاطرك دماءهم قتلهم لو كنت شاكا فأقتلهم
فسمعته وهو يقول أشركني الله في تلك الدماء فأقتل والله أبي علي وأصحابه الأشقياء
من قاتل عليه علي بن أبي طالب عليه السلام وأصحابه أحدنا من الجنة موضع الناقة و
الله تعالى هو الموفق ما جاء عن الرضا عليه السلام من الأخبار النادرة في قبور شيعته

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثني محمد بن عيسى عن عباس
مولى الرضا عن عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سمعته يقول من قال حين يسمع أذان الصبح اللهم إني
أسألك بإقبال نهارك وإدبار ليلك وحضور صلواتك وأصواتك صلى على
محمد وآل محمد وأن تتوب علي إنك أنت التواب الرحيم وقال من قالها إذا سمع
أذان المغرب ثم مات من يومه أو من ليلته مات تائبا

حدثنا علي بن عيسى المجاوري بمسجد الكوفة رضي الله عنه قال حدثنا إسماعيل بن علي بن رزين
أخي حسن بن علي الوشاء قال حدثنا حسن بن علي قال حدثني أبو الحسن علي بن موسى الرضا عليه
السلام عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام

قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أدبوا أبناءكم على ثلاث خصال حب نبيكم
وحب أهل بيته وأن يقرأوا القرآن فإن حملة القرآن في ظل عرش الله يوم لا ظل إلا ظله
مع أنبيائه وأصفيائه

حدثنا أبو طالب المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي رضي الله عنه قال
حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود عن أبيه عن النضر بن محمد بن مسعود الغازي قال حدثنا جعفر

بن أحمد قال حدثني علي بن محمد بن سعد عن محمد بن عمار عن حمدان بن محمد عن أحمد
بن الحسن الميثمي عن أبيه عن الحسين بن يزيد النوفلي أنه كتب إلى أبي الحسن عليه السلام يسأله عن دخل
وأخ لأمواته في شهر رمضان من حلال أو حرام في يوم واحد يشتهي مواقعته قال عليه السلام
كفارته كفارة فطر أو شرب فكفارته يوم واحد

حدثنا محمد بن القاسم المفسر المعروف بالجرجاني رضي الله عنه قال
حدثنا يوسف بن محمد بن زياد عن أبيه عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن محمد عن أبيه محمد بن
علي عن أبيه الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه الصادق جعفر بن محمد عن أبيه
محمد بن علي الباقر عن أبيه زين العابدين علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي بن أبي طالب
عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا جاءه جعفر بن أبي طالب من
حبشة قام إليه وأستقبله وأعتنقه وقبل ما بين عينيه وقال ما أدري أيهما
أنا أسر بقدوم جعفر أم جعفر بقدومي الله على يد أخيه جعفر وفتح فوحا بروبه

حدثنا أبي قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن

عن الوشاء عن أبي الحسن الرضا عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم إذا أراد الله أن يخلق السماء دخانا فأمرها أن تأتي فأتت فقال لها كوني سماء فأتت
فأمرها أن تكون سماء فقال ائتيا طوعا أو كرها قالتا أتينا طائعين

حدثنا أبو المطهر بن حسين بن المطهر الأبي السمرقندي قال حدثنا حسين بن محمد بن
مسعود عن أبيه قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال قال حدثنا محمد بن الوليد عن الفضل بن
يونس قال قال سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا ع يقول من صام من شعبان يوما واحدا أعطاه
ثواب الله كحج البيت ومن أشبع فيه مؤمنا كان يوم من شعبان خمسة آلاف يوم
القيامة ومن أفطر فيه صائما كان له من الله الجنة ومن
خفف فيه شيئا خفف الله حسابه على الناس ومن كان يملك فيه مملوكا كان
شعبان ووكلها بصيام شهر رمضان كتب الله كتب شهر مباشر

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار وأحمد بن إدريس جميعا عن
محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال حدثني الحسن بن عبد الله عن أبيه بن عبد
الله الأشعري عن ذكوان بن أبيه عن أبي الحسن الرضا ع قال سمعته يقول الصلاة لها أدبعة

الاف

حدثنا محمد بن علي بن شاذان رضي الله عنه قال حدثنا أبو الفتح المظفر بن أحمد بن الحسين
الفرضي قال أخبرنا أبو الفضل الشاكر بن محمد بن القاسم بن حمزة بن موسى بن جعفر قال حدثني
الحسين بن سهل القمي عن محمد بن حامد عن أبي قاسم الجعفري عن أبي الحسن ع قال سألته عن
الصلاة على المصلوب قال أما علمت أن حكمه حكم قاتل أخيك دلك
ولكن لم أفهمه فما قال شيء لك إن كان وجه المصلوب إلى القبلة فهو على هيئة الآمر و
إن كان قفاه إلى القبلة فهو على هيئة الآسر قال ما بين المشرق والمغرب قبلة و إن كان
هيئة الآسر إلى القبلة فهو على هيئة الآمر و إن كان هيئة الآمر إلى القبلة فهو على هيئة
الآسر وكيف كان فهو قائم إلى هيئة ولكن وجهك إلى ما بين المشرق والمغرب و
لا تستقبله و لا تستدبره الله قال أبو قاسم ثم قال الوكا ع فقهه إن شاء الله قال مصنف
هذا الكتاب رحمه الله هذا حديث عزيز لم أخذه في شيء من الأصول
والمصنفات و لا أعرفه إلا بهذا الإسناد حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا أحمد
بن إدريس قال حدثني محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري قال حدثني سهل بن زياد عن

الهادي بن الدلفاني قول الرضا ع قال سمعت أبا الحسن ع يقول لا تكون المؤمن مؤمنا حتى
تكون فيه ثلاث خصال سنة من ربه وسنة من نبيه وسنة من وليه فأما سنة من ربه فكتمان سره قال الله
عز و جل عالم الغيب فلا يظهر على غيبه أحدا إلا من ارتضى من رسول و أما سنة من نبيه
فمداراة الناس قال الله عز و جل أمر نبيه ص بمداراة الناس فقال خذ العفو و أمر
بالعرف و أعرض عن الجاهلين و أما سنة من وليه فالصبر في البأساء والضراء قال الله عز و
جل يقول و الصابرين في البأساء و الضراء

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثني عمي محمد بن أبي القاسم عن
أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن علي بن محمد عن أبي أيوب المكي عن سليمان بن جعفر الجعفري
عن الرضا عليه السلام و أبيه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم
سلموا من الشر تسلموا خصالا ثلاثا أسنادة بالسقاط وتكوين طلب الرزق و حدده

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن
أحمد بن حمزة الأشعري قال حدثني ياسر الخادم قال سمعت أبا الحسن الرضا ع يقول إن

او حسر ما تكون هذا الملوك ثلاثة مواطن يوم يولد ويبعث من يطر امه في الدنيا و يوم
يموت فيرى الاخرة وما فيها و يوم يبعث فيرى احكاما لم ير فيها في الدنيا و هذا سلام
الله عز و جل على يحيى في هذه الثلاثة المواطن وامر دونه فقال و سلام عليه يوم ولد و
يوم يموت و يوم يبعث حيا و هذا سلام عيسى ابن مريم على نفسه في هذه الثلاثة المواطن فقال
و السلام علي يوم ولدت و يوم اموت و يوم ابعث حيا

حدثنا ابي قال حدثنا احمد بن ادريس عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري
عن سلمة بن الخطاب عن احمد بن علي عن الحسين بن علي الديلمي قول الرضا ع قال سمعت
الرضا ع يقول من جيى ثلاثة من المؤمنين فقد اشبه نفسه من الله عز و جل ثم لم يسأله من
اين اكتسب ماله من حلال او حرام

قال مصنف هذا الكتاب يعني بذلك انه لم يسأله عما وضع ماله من السفه ويترك عنه
حفظه بالتوفيق حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثني ابي عن احمد
بن ابي عبد الله البرقي عن النضر بن الهيثم عن ابان عن ابي الحسن الرضا ع
قال ان الله عز و جل امر ثلاثة معروف بثلاثة اجزاء امر بالصلاة والزكاة فمن صلى و لم

بوط لم يعل منه كلامه وامر بالشكر له وللوالدين فمن لم يشكر والديه لم يشكر الله وامر
بالبر بالله وكلمة الرحم فمن لم يصل رحمه لم يتق الله عز و جل

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن موسى بن جعفر بن ابي جعفر الكميداني عن
احمد بن محمد بن عيسى عن احمد بن محمد بن ابي نصر البزنطي قال قال ابو الحسن عليه السلام
علامات العقل الفهم والعلم والصمت ان الصمت من ابواب الحكمة ان الصمت
يكسب المحبة انه دليل على كل خير

حدثنا علي بن احمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثني محمد بن
ابي عبد الله الكوفي عن احمد بن محمد بن خالد البرقي عن حماد بن الهيثم قال قال
الرضا عليه السلام كل امرئ عقله وعدوه جهله

حدثنا ابو مسعود احمد بن ابراهيم البغدادي قال حدثنا محمد بن محمد الشيباني
قال حدثنا ابو القاسم عبد الله بن محمد الخطابي بالبصرة قال حدثنا ابي قال حدثنا علي بن موسى
الرضا عن ابائه عن علي بن ابي طالب عليه السلام انه كان يدخل فقال له علي عليه السلام
على اي شيء تلام حضار قال و ما لي يا امير المؤمنين قال لانك تدخل علينا شيئا من حاجتي و
لانك تخرج عنا شيئا من الشر و لا يبقى بالنار قال فكان لا يدخل على ابي طالب عليه السلام

حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب قال حدثنا أبو نصر منصور بن عبد الله بن
إبراهيم الأصبهاني قال حدثنا علي بن أبي عبد الله قال حدثنا داود بن سليمان عن علي بن موسى
الرضا عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم أدنى أشقاهم يوم القيامة و أولهم ورودا أهل الأدبار من أهل الشك و النكث
لهم حوائجهم عند ما اضطروا إليه و إليهم لهم بقلبه ولسانه و الدفاع عنهم بيده

حدثنا أبي قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن
فضال عن أبي الحسن عليه السلام قال أحسن القمر عن أسرائيل قال وحي الله عز و جل إلى موسى أن
أخرج عظام يوسف من مصر و وعده طلوع القمر إذا أخرج عظامه فسأل موسى عن
قبر من سأل موضعه فقيل له إن ها هنا عجوز تعلم قبره فبعث إليها فجاء إليها فأخبرته
موضع قبر يوسف فقالت له لم قال فأخبرني به فقالت لا حتى تعطيني أربع خصال تطلق رجلي
وتعيد إلى شبابي وتجعلني معك في الجنة قال فكره ذلك موسى عليه قال
فأوحى الله عز و جل إليه يا موسى أعطها ما سألت فإنك إنما تعطي على قدر قدرته عليه

فاسيروحه من ساطي النيل صندوق مومن فلما اخرجه طلع القمر فحمله الى الشام فكذلك يعمل
اهل الكتاب موتاهم الى الشام

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن محمد
بن سعيد الهمداني قاسم بن علي بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه قال سألت الرضا ع عن اسم الله
قال هي فوق الثلاثة اسم الله الا اسم على بعض اسمه من اسماء الله عز و جل فهي الشيء الذي
قال فقلت له ما الاسم قال الصفة

حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب قال اخبرنا ابو نصر مسعود بن عبد الله
قال حدثنا احمد بن محمد قال حدثنا الحسن بن محمد قال حدثنا سليمان بن جعفر عن الرضا عليه
السلام قال حدثني ابي عن جدي عن ابائه عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال في حديث
كل قد قد خلقه الله عز و جل مكتوب بالسريانية ان محمد خير البرية

حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب قال اخبرنا ابو نصر مسعود بن عبد الله بن
ابراهيم الاصفهاني قال حدثنا علي بن عبد الله الاسكندراني قال حدثنا ابو علي احمد بن علي
بن مطهر الوراق قال حدثنا ابي قال حدثنا علي بن موسى الرضا قال حدثني ابي موسى بن جعفر

عن أبي جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه
السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا علي طوبى لمن أحبك وصدق بك
وويل لمن أبغضك وكذب بك مبسوط مرفوع السماء أبيضه والأرض أبيضه السفلى
وما بين ذلك فيه أهل الذر والودع والسمع البصر والتواضع لله عز وجل خاشعة
أبصارهم وجلة قلوبهم لذكر الله عز وجل وصبروا جيعا ولأبك والسنهم ناطقة
بفضلك وأعينهم ساكبة بينا علك وعلى الأئمة من ولدك بنور الله بما أمرهم به في كتابه
وجاءهم به النبي فأرسته بنبيه عاملون بما أمرهم به أولو الأمر منهم متواضعون متطهرين مبايعون
عن مبايعين أن الملائكة لتصلي عليهم وتومن على دعائهم وتستغفر للمذنب منهم وتشهد حضرته
وتستوجب لعبده إلى يوم القيامة

حدثنا الحسين بن محمد بن سعيد القاسم الكوفي بالكوفة سنة أربع وخمسين وثلاثمائة قال
حدثنا فرات بن إبراهيم بن فرات الكوفي قال حدثنا محمد بن أحمد بن علي الفهداني
قال حدثني أبو الفضل العباس بن عبد الله الباهلي قال حدثنا محمد بن القاسم بن إبراهيم بن
محمد بن عبد الله بن القاسم بن محمد بن أبي بكر قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي

عن علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن
أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم ما خلق الله خلقا أفضل مني ولا أكرم عليه مني قال علي عليه السلام
فقلت يا رسول الله فأنت أفضل أم جبرئيل فقال إن الله تبارك وتعالى فضل أنبياءه
المرسلين على ملائكته المقربين وفضلني على جميع النبيين والمرسلين وبالفضل بعدي لك يا علي وللأئمة
من بعدك وإن الملائكة لخدامنا وخدام محبينا يا علي الذين يحملون العرش ومن حوله يسبحون
بحمد ربهم ويستغفرون للذين آمنوا بولايتنا يا علي لولا نحن ما خلق الله آدم وحواء ولا إله ولا جنة
ولا نار ولا سماء ولا أرض فكيف لا نكون أفضل من الملائكة وقد سبقنا إلى معرفة
ربنا وتسبيحه وتهليله وتقديسه لأن أول ما خلق الله نحن وخلق أرواحنا فأنطقنا بتوحيده وتمجيده ثم
خلق الملائكة فلما شاهدوا أرواحنا نورا واحدا استعظموا أمرنا فسبحنا لتسبح الملائكة
لأنا خلق مخلوقون وأنه منزه عن صفاتنا فسبحت الملائكة بتسبيحنا وتنزيهه عن صفاتنا فلما شاهدوا عظم
شأننا هللنا لتهلل الملائكة أن لا إله إلا الله وأنا عبيده وليس بإلهه فحين شاهدوه
قالوا لا إله إلا الله فلما شاهدوا كبر محلنا كبرنا لتكبر الملائكة أن الله أكبر من أن ينال
عظم الجلال إلا به فلما شاهدوا ما جعله الله لنا من القوة والقوة قلنا لا حول ولا قوة إلا بالله

لسام الملائكة انه لا حول لنا و لا قوة الا بالله فلما شاهدوا ما اسم الله به علينا واوحيه لنا من
فوق الطاقة قلنا الحمد لله لسام الملائكة ما سبق لله تعالى ذكره علينا من الحمد على نعمه فقالت
الملائكة الحمد لله فيما اهتدينا الى معرفة توحيد الله عز و جل وتسبيحه وتهليله وتحميده وتمجيده
ثم امر الله تبارك و تعالى جبرئيل آدم فاوقفنا كلنا وامر الملائكة بالسجود له تسليما لنا
وانقيادا و كان سجودهم لله عز و جل عبودية ولآدم اكراما وطاعة لكونه في كلنا
فيه لانكم امتثلتم من الملائكة و قد سجدوا لآدم كلهم اجمعون وابى لما نزل جبرئيل
السماء انذر جبرئيل عليه السلام واقام عليه ثم قال يا آدم يا محمد فقال له جبرئيل انهض
عليك قال ثم لا اله تبارك و تعالى قبل اتيانه على ملائكته اجمعين وقبلك حاجة قال
فنهض قبلتهم و لا يعلم فلما انتهى الى حيث النور قال جبرئيل يا محمد
ويلقى حين فقال له يا جبرئيل من هذا الموضع تعرفني فقال يا محمد ان انتهاء حدي
الذي وضعني الله عز و جل فيه الى هذا المكان فان تجاوزته احترقت اجنحتي
حدود دين جل جلاله فوجد النور رحمة حين انتهى الى ما شاء الله عز و جل من علو
مكانه فنودي فقال لبيك وسعديك تباركت وتعاليت فنودي يا محمد انت
عبدي و انا ربك فانا فيك وعلى فوقك فانت نوري في عبادي ورسولي الى خلقي

وجيء على بدن لها ولم يسط خلقه حين ولم خالطها خلقه بادي ولا وطئها او حين
كراهة ولسبهم او حين يراه فعله بادية و من اوطأها فقد نا محمد اوطأوا
المكروه على ساق حرس قطرة و انا بريء ممن حل حلاله الى ساق النبي فوالله
ابن حسن يوم الى كل يوم سطر احصر عليه اسم وكل من اوطأها اولهم علي بن ابي طالب
عليه السلام واخرهم مهدي امتي فعله بادية فولا اوطأها بعدي فقد نا
محمد فولا اوطأها واحبها واطعمها وجيء سدا على بدن و هم اوطأوا وخلفوا
وحين خلق سدا وحين وخلال لا تطهر بهم دين ولا علم بهم كلمة ولا تطهر الارض
باخرهم من الحيان ولا ملكه مسادي الارض ومعادنها ولا يمور له الرياح ولا تلزل له السماء
السماء ولا تسقط الاسر ولا تنزله بعدي ولا مدته بملائكة حين سار كحوت ويمج الملو
على يوحدني به لا تضر ملكه ولا تاول الايام بن اولها الى يوم القيامة
وتهدا الاساس قال قال الرضا ع الهنا من الانهار
حدثنا احمد بن دنان بن حسن القمي دكي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن
هاشم عن ابيه عن علي بن محمد عن الحسن بن خالد عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن
جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عليه السلام قال ان سلمان بن داود قال

كان يوم لاصحابه ان الله تبارك و تعالى قد وهب لي ملكا لا ينبغي لاحد من بعدي سهل
لي الريح والانس والجن والطير والوحوش وعلمني منطق الطير وآتاني من كل شيء و جمع
ما اوتي من الملك فاقبل يسود يوم الى الليل فتاحسب ان ابا حل قصر في عدد
فاصبت اعلاه وانظر الى ممالك فلانا يوما لا احد على بالك حول لئلا يدخل على فاستحل يوم
فقالوا نعم فلما كان من الليل تاخذ عصاه بيده وصعد الى اعلى موضع من قصره ووقف
متكئا على عصاه ينظر الى ممالكه سوداء بما اوتي فرحا بما اعطى اذ نظر الى شاب حسن
الوجه واللباس قد خرج عليه من سحر دوانا قصره فلما ابصره سليمان ع قال له من اذن لك
الى هذا القصر و هذا دخل ان اخلو فيه اليوم فاذن من دخل فقال الشاب اذن لي
هذا القصر دينه وتاذنه دخلت فقال دينه اخيه بعض قمر ابنت قال انا ملك الموت قال
وهما جئت قال لاقبض روحك فقال امهل بما امرت بقبض هذا يوم يسود وبان الله
عز و جل ان يكون لي سوداء دون لقائك فقبض ملك الموت روحه و هو متكئ على عصاه
فبقي سليمان متكئا على عصاه و هو ميت ما شاء الله و الناس ينظرون اليه و هم يعتقدون انه حي
فاقبلوا فيه واجتمعوا فيهم من قال ان سليمان قد بقي متكئا على عصاه هذه الايام الكثيرة و لم
ياكل و لم يشرب و لم ينم انه لربنا الذي يبقى علينا ان يشفيه و قال قوم ان

سلمان لساحر وانه يريد انه واقف منكي على عصاه سيره لحسنا و لسر كذلك قال المومنون
ان سلمان هو عبد الله ونبيه يدين الله امره بما شا فلما احتلوا سبب الله عز و جل الارضه
فدبت عصاه فلما اكلت جوفها انكسرت الشجرة و خرت سلمان من قصره على
وجهه فتبين الجن الارضه على كنهها فلا جل ذلك لانو حد الارضين مكان الا وعبد فيها
ما وطئ و ذلك قول الله عز و جل فلما قضينا عليه الموت ما دلهم على موته الا دابه
الارض تاكل منساتهم عصاه فلما خر سقط الجن ان لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في
العذاب المهين قال الصادق ع و ما نزلت هذه الايه قدنا وانما نزلت فلما خر
سقط الانس ان الجن لو كانوا يعلمون الغيب ما لبثوا في العذاب المهين
ما حا من الرضا عليه السلام في هادوت وماروت

حدثنا محمد بن القاسم المفسر المترجم في السنه الثلاثين رضي الله عنه قال حدثنا
يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن ابويهما عن الحسن بن علي عن ابيه علي بن محمد
عن ابيه محمد بن علي عن ابيه الرضا علي بن موسى عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه الصادق جعفر
بن محمد ع قول الله عز و جل و اتبعوا ما تتلوا الشياطين على ملك سليمان و ما كفر سليمان قال
اتبعوا ما تلو كفره الشياطين من السحر والشياطين على ملك سليمان الذين يعملون ان سليمان به

ملك وبر ابنا به قطعو الشياطين حين نفاق لنا الناس وقالوا كان سليمان كافرا ساحرا ما هذا
سيره ملك ماملك وقدد ماقدد فرق الله عز و جل عليهم فقال و ما كفر سليمان و لاتستمل
الشيطين الذين تتبعوه على سليمان و على ما انزل على الملكين ببابل هاروت و ماروت و
كان تدبيرهم في قدكير السيره والعمو فورقسم الله عز و جل ملكين الى بني ذلك
الزمان تذكر ماتيسر به السيره وتذكر ماتطلب به سيرهم وترك به كيد هم فيلقاه الى في من
الملكين وتاداه الى عباد الله نامر الله عز و جل فامرهم ان يقفوا به على السير و ان يطلعوه
وينفاهم ان يتبعوا به الناس و هذا كمانذل على السم ما هو وعلى ماتدفع به عنك السم ثم قال
عز و جل و ما يعلمان من احد حتى يقولا انما نحن فتنة فلا تكفرني ان ذلك الذي في امر الملكين
ان يطلعوا الناس بتجربه سرير وتعلمهم ماعلمهما الله من ذلك فقال الله عز و جل و ما يعلمان من
احد ذلك السير وابتلاه حتى يقولا للمتعلم انما نحن فتنة وامتحان للناس لتتبعوا الله عز و جل
فيما يتعلمون من هذا وتطلبوا به كيد السيره و لاتتبعوهم فلا تكفرنا بتعمال هذا السير
وطلب الاتباع به وتبعا الناس الى ان تبعوا انبيا به ربي وتعبد وتعمل ما لايفيد عليه
الا الله عز و جل فان ذلك كفر قال الله عز و جل فيتعلمون منهما ما يفرقون به بين
المتاخر على ملك سليمان من الشياطين وبماانزل على الملكين ببابل هاروت و ماروت من

قدر الصغير مانعوفور به بر الهر ودوحه هذا ماسلم الاكراد بالبر بسلموز الكوبسـ
بكروف الهل والتمام والانعام و انه قدفرق موضع كذا وعمل كذا ليسـ الهواه
الى الرحل و الرحل الى الهواه ويوكـ الى الهواي سفما فقال حو و حل و ما هم بكادر به
من احد الا بادن الله تـ فالمسلموز بذلك بكادر من احد الابادن الله بين بيله الله
وعلمه فانه لوسا لمسفهم بالهين والعقو به قال و بسلموز ما بكرهم و لا بعقملانهم اذاسلموا ذلك
الهين لسيروا به وبكروا فقد سلموا مابكرهم فرق دينهم و لابعقهم فقه بل بسلموز من كدر الله
بذلك و لقد علموا فولا المسلموز لمن ابسوا فدينه الذي بسلي عنه بسلمه ما لوق الاخره
من خلاق من بكسرف بواب الهين به قال حو و حل و لبس ما سوا به انفسهم ود فيوا
بالذاب لو كانوا بعلمونانهم فبلوا الاخره وبركوا بكسهم من الهين لان المسلمين لقدا
الهين الذين سقدوز ان لا دسول و لاالله و لاسـ و لاسود فقال و لقد علموا لمن ابسواه ما
لوق الاخره من خلاقانهم سقدوز ان لاالاخره فهم سقدوز انها اذا لم بكن اخره فلا خلاق
لهم فاد سذالدنا و ان كانـ سذالدنا اخره فهم مع كفرهم بها لا خلاق لهم فيها
به قال و لبس ما سوا به انفسهمالذاب اذ بلوا الاخره بالدنا ود فيوا بالذاب الذاب
انفسهم لو كانوا بعلمونانهم فبلوا انفسهم بالذاب ولكن لابعلموز ذلك لكفرهم به فلما

يركبوا الطرق حتى الله حتى سلموا عدتهم على اعتقاد هم الباطل وجحد هم الحق قال
يوسف بن محمد بن دنان وعلى بن محمد بن سنان عن ابويهما انهما قالا قلنا للعبد بن على عليه السلام
قال قوما عندنا يزعمون ان قادوف وماروت ملكان انحدرا فعلما الله الملائكة لما كبر عصيان
بني ادم وانزلهما مع ابليس لهما الى ذاد الدنيا وانهما اغتسلا بالزهرة وادادا الزنا بها وسرقا
الاسم وعلما السحر الجزمة وان الله عز وجل سخرهما فيه ل وان الزهرة منهما يتعلمون السحر
وان الله تعالى مسخ تلك المراة فذالكوكب الذي هو الزهرة فقال الامام ع
معاذ الله من ذلك ان ملائكة الله معصومون مخصوصون من الكفر والعاني بالطاف الله
تعالى قال الله عز وجل فيهم لا يعصون الله ما امرهم ويفعلون ما يؤمرون وقال الله عز وجل
وله من في السماوات والارض ومن عند ليس الملائكة لا يستكبرون عن عبادته ولا يستحسرون
يسبحون الليل والنهار لا يفترون وقال عز وجل في الملائكة انكانا عباد مكرمون لا يسبقونه بالقول
وهم بامره يعملون يعلم ما بين ايديهم وما خلفهم ولا يشفعون الا لمن ارتضى وهم من خشيته
مشفقون ثم قال ع لو كان كما تقولون كان الله عز وجل قد جعل هؤلاء الملائكة خلفاء في
الارض وكانوا كالانسان في الدنيا او كالائمة قصور من الانسان والائمة ع قبل العبد والزنا
ثم قال ع اولست تعلم ان الله عز وجل لم يخل الدنيا من نبي قط او امام من البشر او لبشر

الله عز وجل يقول وما أرسلنا من قبلك من رسول إلى الخلق إلا وحينا إليه أنه لا إله
إلا أنا فاعبدون إنه لم يبعث الملائكة إلى الأرض ليكونوا أئمة وحكاما وإنما كانوا أرسلوا
إلى أنبياء الله فأما فعلنا له على قدر ما أنبياء لم يكن إلا بشرا أنبياء فقال لأنه كان من الخبر ما
قد سمعتم إن الله عز وجل يقول وإذ قلنا للملائكة اسجدوا لآدم فسجدوا إلا إبليس كان من
الجن فخرج عن أمر ربه أفتتخذونه وذريته أولياء من دوني قال الله عز وجل والجن خلقناه من قبل من
نار السموم قال الإمام الصادق عليه السلام حدثني أبي عن جدي عن آبائه عليهم السلام
أن أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن الله عز وجل
أخذنا من أنوار محمد وأخذ الشيعة من أنوار الملائكة المقربين وما أخذ منهم إلا على علم منه
بهم أنهم لا يتأخرون عن ولايته ويقصرون به عن طاعته ويتجاوزون به إلى المستقر لديه
وبعمله فلا فعلنا له قدوة لنا إن علينا في أمانة عليه رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
بالإمامة جوهر الله عز وجل ولا يتوقف السماء على قيام من الناس وقيام من الملائكة فإنها تسبيحهم
الله تعالى فقال في كتاب الله قولا المقربون إنا المقربون على الملائكة هم رسل الله
فهم كسائر أنبياء الله ورسله إلى الخلق أمورون منهم الكفر بالله فإنا لا قال قبلك الملائكة
إن سائر الملائكة لتطيع وإن خلقهم لجاهل

حدثنا محمد بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال حدثني أبي عن أحمد بن علي
الإيادي عن علي بن محمد بن الجهم قال سمعت المأمون يقول الرضا علي بن موسى عن آبائه
الناس من أمر الرق فإنما كانت أموالهم من أهل فادوهم وفادوهم وأنزلوهم من أمر منزلة
أنه كان حسادا بالنص فقال الرضا عن حديث قولهم إنهما كوكبان وإنما كانا كأنس من
دواب البر فخلط الناس وظنوا أنهما الكوكبان وما كان الله عز وجل ليسمي أحدا من
أولادنا مضت به بعضها ما بعث السماوات والأرض وأن المسوخ لم يبق أكثر من ثلاثة
أيام حتى ماتت وما تناسل منها شيء وما على وجه الأرض اليوم شيء وأن الله وقع عليه اسم
المسوخ مثل القرد والخنزير والدب وأشباهها إنما هي مثل ما مسخ الله على عهد بني إسرائيل
حين أبى عليهم وتمردهم بأكلهم من بعد ما جاءتهم رسله وأما فادوهم وفادوهم
فكانوا مشركين فلما أنزل الله عز وجل ليردوا من سبي الشيعة وشرطوا له كذبهم وأنهم لما أحدثوا من
ذلك شيئا لا يحل لهم فيه فلا يكون فيهم باستحلالهم لما أمروا بالاجتناب منه وجعلوا
يقولون بما شرطوه من الحق وذوحه قال الله عز وجل وما لهم بذلك من أحد إلا بأذن
الله سلمه فيما جاء من الإمام علي بن موسى عن من الأجناد المنعوت

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى وعلي
بن إسماعيل بن عيسى عن الحسن بن مسعود عن علي بن مهزيار عن محمد بن القاسم عن محمد بن الفضل
عن أبي الحسن الرضا ع قال قلت له يكون الإفطار و الإمام صائما فقال ع لا يأكل الشاهد
إلا مثلها

حدثنا أبي قال حدثنا سعد بن عبد الله عن عباد بن سليمان عن سعد بن سعد الأشعري عن
أحمد بن محمد عن أبي الحسن الرضا ع قال قلت له فإن يفطر الإفطر من إمام فقال لا قلت فإنا
نروي عن أبي عبد الله ع أنه قال لأن يفطر إفطار سبط الله على النبات فقال لأن يأكل الشاهد

حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضي الله عنه قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن العمي
بن محمد النوفلي عن الحسن بن علي الوشاء قال قلت لأبي الحسن الرضا ع فإن يفطر الإفطر من
إمام فقال لا تفعل فإنا نروي أنها لأن يفطر إفطار سبط الله على النبات فقال لأن يأكل الشاهد

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن الحسن بن علي الوشاء و محمد بن

أحمد بن أبي قتادة عن أحمد بن هلال عن سعيد بن سليمان عن سليمان بن حفص المروزي قال سألت
الرضا عليه السلام عن الأمر من جهة فقال عليه السلام لو حدثت الأمر كنت عن من جهة لسأحدث
بأمرها

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم
عن أبيه عن عبد السلام بن صالح الهروي قال قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام يا ابن رسول الله ما تقول
في حديث روي عن الصادق عليه السلام أنه قال إذا خرج القائم عليه السلام
يقتل أناسا هم قتلة وقول الله عز وجل ولا تزر وازرة وزر أخرى
فأجابه قال صدق الله في جميع أقواله ولكن زيادة على الحسن عليه السلام يقتل أناسا هم
يعبدون بها وعن قتل سبا كان كفر آباؤه ولو أن رجلا قتل بالمشرق فرضي بفعله رجل في
المغرب لكان الراضي
عند الله عز وجل شريك القاتل وإنما يقتلهم القائم عليه السلام إذا خرج لرضاهم بفعل آبائهم قال قلت
له يا ابن رسول الله القائم عليه السلام إذا قام قال بسيرته سيرة قاطع آبائهم لأنهم سوى ذلك

الله عز و جل

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن احمد السنان قال حدثنا علي بن الحسين بن علي بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال كان بالمدينة

عدد من الناس من ولد علي يطلبون الامر و لا يدعون فيه له و لم يكن يا ابن رسول الله قال لان امامهم سيغيب عنهم غيبة و لم قال لئلا يكون عليه لاحد حجة اذا قام بالسيف

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن موسى بن جعفر بن ابي جعفر الكوفي عن احمد بن محمد بن عيسى عن عبد العزيز بن المهتدي عن الرضا عليه السلام قال انما سمي بالانسان لانه ينسى العهد قال انما سمي الانسان لانه يعهد الى الانبياء فلا يعرف العزم

حدثنا الحسين بن احمد بن ادريس رضي الله عنه قال حدثنا ابي عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن ابراهيم بن هاشم وعبد الله بن جعفر بن ابي الحسن الرضا عليه السلام انه قال يقوم رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم ثاني عشر الرجال احدا و هو على الناس اوتكلمه حين يموت

حدثنا محمد بن القاسم المفسر المعروف بالمفسر المرجاني رضي الله عنه قال حدثنا
أحمد بن المفسر الحسني عن المفسر بن علي عن أبيه موسى بن جعفر عن قال قال الصادق
عن جعفر لما أتى المؤمن كاظم دين سمعه فسمر لطيبه وتقطع النفس والآلام كله
عنه وللكافر كاسح الأفاعي ولدى الشقاوة وأشد قال قال قوما يقولون إنه أشد من نفس المنافق
وفوق المقادير ودفني بالأجساد وتدوين قطب الأدحية على الأحداث قال كذلك هو
على سر الكافر والفاجر لأنهم منهم من سائر تلك النفس فذلكم الذي هو أشد
من هذا الأمر عذاب الآخرة فإنه أشد من عذاب الدنيا قال فما بالنا نرى كافرا سقم
عليه الروح فيطلق و يهدأ ويصيبه وتكلم في المؤمن أنه من نزول كذلك و
في المؤمن والكافر من نفس عند سكرات الموت فذه النفس فقال ما كان من راحة
للمؤمن فإنما هو سبيل ثواب و ما كان من شدة فمنيته من ذنوبه لئلا الآخرة بما نطقنا
مسبقا للثواب الأبد لا مانع له دونه و ما كان من سهوله فإنما على الكافر فلوف أجر حسناته
في الدنيا لئلا الآخرة و ليس له إلا ما يوجب عليه النفس و ما كان من شدة على الكافر
فإنما فهو أشد عذاب الله له ذلكم نار الله عدل لا يؤذ قال وقال الصادق عن أحدنا
عن الطهور فقال عذاب الله لقوم وذحمة لآخرين قالوا وكيف نزول الرحمة عذابا قال

ما مسعود بن سنان حكم عدات على الكافرين وحرمه حكم منهم فيما فرض دحمه عليهم

حدثنا علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي ومحمد بن موسى البرقي ومحمد بن علي ماجيلويه ومحمد بن علي بن بابويه العابد رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن محمد بن ماجيلويه عن أحمد بن محمد بن خالد عن أحمد بن محمد السنادي عن علي بن أسباط قال قلت للرضا عليه السلام لا أحد يدنو من معرفة ولي الله إلا بك أنا فيه أحد أستغني عن مواليك قال فقال أبي عبد الله فاستغنى أمرك فإذا أفاض بي فيه بلاء فإلى من

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن علي بن محمد عن أبي الحسن عن سليمان الجعفري عن الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم السفر مفسدة للرأي ومنقصة للبدن فأما في الدين فشيمته وفي القلب سوء

حدثنا أبو الفضل محمد بن عبد الله بن محمد الفارسي الجعفري قال حدثنا أبي قال أخبرنا أبو

حدثنا أحمد بن علي الأبياري قال حدثنا أبو الصلت عبد السلام بن صالح الهروي قال
سمعت علي بن موسى الرضا يقول أوحى الله عز وجل إلى موسى بن عمران أدن الآن من أسأله أدن الآن
من سعيك فكله والآن فاكسه والآن فافعله والزاع فلا تنسه والآمر فأمره فلما أتى
موسى فاستقبله جبل أسود عظيم فوقع وقال أمرني ربي عز وجل أن أدك هذا وقد صيرنا
ثم رجع إلى نفسه وقال أرني جلالك لأنظر إليك الآن أنا أطيق قبض الله لأكله فكلما دنا منه
صغر حتى أتبعه الله فوجده لقمة فأكلها فوجد لها أطيب من أكله ثم مضى فوجد طستا
من ذهب فقال له أمرني ربي أن أكسر هذا فأقول له جزءه وجبله فيها وألقى عليه التراب ثم
مضى فألقى فأتى الطست فدفنه قال فدفنه فأمرني ربي عز وجل أن أمضي فأدفنا
فوبطن وجلعه بأبي فطاف الطير حوله فقال أمرني ربي عز وجل أن أقول فأدفني كمه
فدخل الطير فيه فقال له الآن أحدث كبيرا وأنا جلعه منه أنام فقال أرني عز و
جل أمرني أن لا أوسر فأقطع من جسده قطعة فألقها إلى الله ثم مضى فلما مضى أدنا فوبلم
منه مثل مدود فقال أمرني ربي عز وجل أن أقول من فأقول منه ودجع فوأى في
المنام كأنه فقال له أنا فدفنا فأمرني به فقل بدني فأدنا كان قال لأقل له
أما الليل فهو الشمس لست أدانيك لم ير نفسه وجعل فدده من عظم الشمس

فاذا حفظ نفسه وعرف قدره وستر عيبه كان عاقبة كالقمة الطيبة التي أكلها و
أما الطيب فهو العمل الصالح أداه كتمه العبد وأخفاه إلى الله عز و جل إلا أن يظهره
ليرتبه به مع ما قد جرى له من ثواب الآخرة و أما الطير فهو الرجل الذي ناله نصيبه فأكله
وأخذ نصيبه و أما الماء فهو الرجل الذي ناله حاجة فلا يوسعه و أما اللحم الميت فهو
الذي قارف منها

حدثنا أحمد بن هارون الفامي رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن جعفر بن بطة قال
حدثنا محمد بن علي بن مهرويه عن محمد بن عيسى عن محمد بن إسماعيل بن بزيع قال سمعت الرضا
ع يقول لا يسع الناس الإنكار حين يرى سيئة وأمل طويل و حرص غالب وقطيعة الرحم
وإيثار الدنيا على الآخرة

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي
عن علي بن محمد القاساني عن أبي أيوب المدني عن سليمان بن جعفر الجعفري عن الرضا عليه السلام
عن آبائه عن علي عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم نهى عن قتل خمسة الصرد
والصوام والهدهد والنملة والضفدع وأمر بقتل خمسة الذئب والحدأة والحية
والعقرب والكلب العقور قال مصنف هذا الكتاب هذا أمر إطلاق وتحديد

الامام و حوف وقوص حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن ادريس عن محمد
بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن ابراهيم بن حمزة عن محمد بن حسن الطيالسي قال قال
الرضا عليه السلام الدنيا الاسر حصر حصار من حصار الانبياء صرفه باوفاء الصلاة والبر
والسيما والسماحة وكثرة الطروقة

حدثنا الحسين بن ابراهيم بن ناتانة و الحسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام المكتب و
احمد بن زياد بن جعفر الهمداني و علي بن عبد الله الوراق رضي الله
عنهم قالوا حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن ياسر الخادم قال حدثنا علي بن موسى الرضا
عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه
الحسين بن علي عن ابيه امير المؤمنين عليه السلام لي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله
صلى الله عليه و اله وسلم يا علي ان سائلك عن و حرف حصر حصار فاحفظها اما اولها
فان سالك اربع الادرجين ونعم الزاد عن رياس و اس من فاعلم و اما الثانية فان
سالك اربع عشرة العزاء و اس من فاعلم و اما الثالثة فسالك عن و حرف اربع
يسلط خامل لوان و قولوا الله الاكبر عليه مكروه المقهور هم القادرون اليه فاعلم و
اما الرابعة فان سالك اربع اعين من حوك فاعلم و اما الخامسة فان سالك اربع يسلط فاعين

الى الله فطاب والحمد لله الذي من علي به

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن حسين بن عبد عن القاسم بن يحيى عن جده عن سعد الإسكافي قال سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول لأبي بالتولي منه وجوه المواساة إلى أنفسهم أيضا لأنك والمسلمين والمواساة للسلطان والخدمة والمواساة إلى الأخ في ولدها والأمة قال فصعق فدا الكتاب يوم أربعين أبو الحسن صاحب فدا الجديد موسى بن جعفر في ويوم أربعين الرضا في لأربعين سعد الإسكافي فدفعهما جميعا

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أحمد بن عبد الله البرقي عن أبي علي الحسن بن رشاد قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن تكبيرة الافتتاح فقال سبع فضائل دون من الناس كل الله عليه وآله وسلم أنه كان يكبر واحدة فقال إن النبي كل الله عليه وآله وسلم كان يكبر واحدة يفهم بها وسبعا

حدثنا محمد بن هاشم الإسترابادي رضي الله عنه قال حدثني يوسف بن محمد بن زياد عن أبيه عن الحسن بن علي عن أبيه عن محمد بن علي عن أبيه علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن آبائه عن علي عليه السلام قال إن رسول الله كل الله عليه وآله وسلم

لماناه حدثنا ابن العباس بن بكر حدثنا عبد الله و قال نار احاكم اصبهه و هو اسم العباس
هاب ثم حدثني العباس و كنت سنا فيعصر الله له كل موضع حيث دخل حادثه و هو المسند

حدثنا ابي رضي الله عنه و محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنهما قال
حدثنا محمد بن يحيى الصولي و احمد بن ادريس حدثنا عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران
الاشعري قال حدثنا احمد بن محمد بن خالد عن ابيه عن بكر بن صالح عن الشعبي قال
سمعت ابا الحسن ع يقول قلموا اظفاركم يوم الثلاثا واستحموا يوم الاربعا وانتفوا من
العانه حاجتكم يوم الخميس وتطهروا بالطيب طيبكم يوم الجمعه

حدثنا احمد بن محمد بن يحيى الصولي رضي الله عنه قال حدثنا ابي عن محمد بن احمد
بن يحيى بن عمران الاشعري عن معاويه بن حكيم عن محمد بن حماد عن ابي الحسن ع قال لا يتم للرجل
نار يدعى الطست كل يوم قال لم يعدد قوم و يوم لا قال لم يعدد فقد كل جمعه و
لا يدعى ذلك

حدثنا ابو الحسن علي بن حبش البغدادي مسجد الكوفه قال حدثنا اسماعيل بن علي بن دينار
ابي عبد بن علي الجعفي عن ابيه قال حدثنا الامام ابو الحسن علي بن موسى الرضا ع قال حدثني

ابي موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر بن محمد قال حدثني أبي محمد بن علي قال حدثني أبي
علي بن الحسين قال حدثني أبي الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول
الله صلى الله عليه وآله لا يستوي أصحاب النار وأصحاب الجنة أصحاب الجنة هم الفائزون
فقال صلى الله عليه وآله أصحابي أصحاب الجنة من أطاعني وسلم لعلي بن أبي طالب عليه السلام بعدي وأقر بولايته
وأصحاب النار من سخط الولاية وبغض العترة وقاتله بعدي

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن سليمان
بن جعفر المروزي قال كنت عند أبي الحسن الرضا عليه السلام فقال يا سليمان إنه من مات منكم
على هذا الأمر فقد مات على سنة من سنن رسول الله صلى الله عليه وآله وعلى سنة من سنن أمير المؤمنين عليه السلام
وعلى سنة من سنن الحسن والحسين عليهما السلام

قال مصنف هذه الكتاب لي سليمان بن جعفر موسى بن جعفر وأبوه علي بن الحسين وأبوهما هو
هذا الحسين بن أبيهما هو حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن يعقوب
بن يزيد

عن الحسين بن علي الوشاء قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول إذا قام القائم عليه السلام لم يقم إلا على
وجه الأرض فيه روحه وهو في كتابه

حدثنا علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنه قال حدثنا علي بن محمد بن مقرون القزويني
قال حدثنا داود بن سليمان الفارسي عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن
آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال الدنيا كلها حمل الأمواج إلا ما علم به والعمل كله دنيا إلا ما كان منها والإخلاص على خطر حتى يعلم العبد بما
يصير له

حدثنا محمد بن عمر الجعابي الحافظ قال حدثنا أبو محمد الحسن بن علي الجوهري قال
حدثنا أحمد بن الهيثم قال حدثنا محمد بن خالد البرقي قال حدثني سعد بن أبي خلف عن محمد
بن علي عن أبيه علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر ع قال حدثني الأعلى
الكندي عن أبي بردة عن أبيه أبي موسى رضي الله عنه و آله و سلم قال علي إمام كل
مؤمن سعد

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الكوفي
قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن الرضا ع قال الشيعة شيعتنا
سموا الله تعالى ذكره على ما وفق له الشيعة من أداء فريضته وأدبني ما يجب فيما من القول
أبي تعالى سموا الله تعالى مؤمنين فإن فيما عنى قوله سموا الله قال تقول هذه

الشهادة من شكر الله عز و جل على ما وفق له من خدمته وأداء فرائضه والشكر موجب
الزيادة قال كان الصلاة تقصر لم تتم بالنوافل ثم تقبله الشهادة

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن سعود بن زيد عن إسماعيل بن
موسى عن أحمد بن موسى الوكيل عن أبيه عن جده قال سألت بن الحسين ع فأقال الصبر بالليل
من أحسن الناس وجها قال لأنهم خلوا بالله فكساهم الله من نوره
حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن الحسين بن أبي
الخطاب عن علي بن أسباط عن محمد بن علي بن أبي عبد الله عن أبي الحسن ع في قول الله عز
و جل و ذهبنا ما في صدورهم من غل إلا أنسا دخولهم الله قال صلاة الليل

حدثنا محمد بن القاسم الأسترابادي المفسر رضي الله عنه قال حدثنا يوسف بن
محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن أبويهما عن الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر
بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن أبيه عن جده ع قال جاء جابر

قال الرضا ع فقال له يا ابن رسول الله أخبرني عن قول الله عز و جل الحمد لله رب العالمين
ما معنى فقال لقد حدثني أبي عن آبائه عن أمير المؤمنين عن أبيه ع أنه دخل على
أمير المؤمنين عليه السلام فقال أخبرني عن قول الله عز و جل الحمد لله رب العالمين ما معنى فقال
الحمد لله هو أن عرف عباده شيئا من نعمه عليهم جملة أن لا نعمة فيما خصها بالنعمة
لأنها أكثر من أن يحصى أو تعرف فقال لهم قولوا الحمد لله على ما أنعم به علينا رب العالمين و هم
الجماعات من كل مخلوق من الجمادات و الحيوانات و أما الحيوانات فهو يغتذي غذاءه
و يدبرها من رزقه و يبوئها بيته و يدبر كلا منها بمصلحته و أما الجمادات فهو يمسكها
بقدرته و يمسك الماء منها أن يتفجر و يمسك المتفجر منها أن يتفرق و يمسك السماء أن
تقع على الأرض إلا بإذنه و يمسك الأرض أن تنخسف إلا بأمره إنه بعباده لرؤف رحيم و قال
ع رب العالمين مالكهم و خالقهم و سائق أرزاقهم إليهم من خير يقدر و من شر لا يقدر
فالرزق مقسوم و هو يأتي أن الله على ما يشاء يسره يأتيها من الدنيا ليس يفوته منه ترك و
لا يعود فاجر يأتيه و يبقى مؤمن و هو طالبه فلو أن أحدكم يفر من رزقه لطلبه رزقه
كما يطلبه الموت فقال إن الله جل جلاله قولوا الحمد لله على ما أنعم به علينا و ذكرنا به من خير
في كتابه الأول قبل أن نكون فنثني بالإيمان على محمد و آل محمد ص و على شيعتهم

إن شكروه بما فضلهم و ذلك إن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم قال لموسى بن
عمران و إن موسى بن عمران ع واصطفاه نبيا وقربه إليه ونبيه إسرائيل وأعطاه التوراة
والألواح فيها مكتوب من ربه عز و جل فقال نادى لقد أكرمني بكرامة لم يكرم
بها أحدا قبلي فقال الله جل جلاله يا موسى أ فتعلم إن محمدا أحب إلي أفضل من جميع
ملائكتي و جميع خلقي قال موسى ع نادى فإن كان محمد صلى أكرم عبدك من جميع خلقك
فقل في إن الأنبياء أكرم منك قال الله جل جلاله يا موسى أ فتعلم إن فضل إن محمد
على جميع أن النبي صلى محمد على جميع المرسلين فقال موسى نادى فإن كان إن محمد
صلى فقل في أمة الأنبياء أفضل عندك من أمتي طالب عليهم السلام وأنزلت عليهم المن
والسلوى وظلت لهم الغمام فقال الله جل جلاله يا موسى أ فتعلم إن فضل أمة محمد
على جميع الأمم كفضله على جميع خلقي فقال موسى ع نادى ليس كتب أدابهم
فأوحى الله عز و جل إلى الله يا موسى إنك لم تر أمة هذا أو إن طهورهم وذكر سوف
نراهم في الجنان جنات عدن والفردوس يتبوء محمد في سمعها تغلو في جنانها سيبور
أمتي إن أسمعك كلامهم فقال سم إلهي قال الله جل جلاله هم يزيد وأشد مودة
منهم الشد الذلل يزيد الملك الجليل فقل ذلك موسى ع فناجى ربه عز و جل بأمة

محمد فاجابوه كلهم و هم في اصلاب ابائهم وامهاتهم لبيك اللهم لبيك لبيك لا شريك
لك لبيك ان الحمد والنعمة والملك لك لا شريك لك قال جبرئيل الله عز و جل يقول الاجابة
شيئان الماحي بهما ذنبك دنياه و جل ثناؤه محمد ان فيكن عليكم ان دخلتم شعب خديج
وخفي قل حقك فقد اشبعت لكم من قل ان تدخلوه واعطيتكم من قل ان تسألوني من لقيت
منكم شهادة ان لا اله الا الله وحده لا شريك له و ان محمدا عبده ورسوله كاذبا
في اقواله مبرئ افعاله و ان علي بن ابي طالب اخوه ووصيه من بعده وولده وثبوت طاعته
كطاعتي وطاعة محمد و ان اولاده المصطفين الطاهرين المطهرين المنتجبين ائمة
الله وحججه على الله من بعد فما اولاوه اذ خلقه جبت و ان كانت ذنوبه مثل ذنب البهم
قال جبرئيل فلما شبت الله عز و جل بنا محمدا صرخ قال يا محمد و ما كنت بنبي الطود
اذ ناديناك بقدرة الكرامة ثم قال عز و جل لمحمد صرخ قل الحمد لله رب العالمين على
ما حبني به من هذه الفضيلة و قال لامته قولوا باسم الحمد لله رب العالمين على ما حبنا به
من هذه الفضائل

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن احمد بن محمد
بن ابي نصر البزنطي قال سألت ابا الحسن الرضا ع عن الجزم والعلامة كيف كان سبعا

باقوت من سحر وسطها اسد من سحر فقال بار الله عز و جل لما اهبط ادم ع من الجنة
اهبطه على باب فسر فسكا الى ذنه عز و جل الوحشة و انه لا يسمع ما كان يسمع في الجنة فاهبط
الله عز و جل اليه ياقوتة حمراء فوضعها في موضع السر فكان يطوف بها ادم ع و
كان طولها تبع موضع الاعلام فلما الاعلام على طولها فيه الله حرما

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن احمد بن محمد بن عيسى عن ابن فضال اسماعيل بن فضال عن ابي الحسن الرضا ع يرو
فيها و حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن العباس بن معروف عن صفوان بن يحيى قال سئل ابو الحسن ع عن الجوهر والعلامة فيكون
منه سواء

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن الحسين السعدابادي
قال حدثنا احمد بن ابي عبد الله البرقي عن عبد السلام بن عبد الله الجبلي قال حدثني ابو
جعفر محمد بن علي الرضا ع قال حدثني ابي الرضا علي بن موسى ع قال سمعت ابا الحسن موسى
بن جعفر ع يقول كان جعفر بن عبد الصمد على باب عبد الله ع فلما سلم و جلس عنده بلا

هذه الآية قول الله عز و جل الذين يستوون كتاب الآية ثم أمسك فقال له أبو عبد الله ع
ما أمسكك قال أحببت أن أعرف الكتاب من كتاب الله عز و جل فقال ثم تلعمون
أكبر الكتاب السبط بالله يقول الله عز و جل إنه من يتوكل بالله فقد حرم الله عليه الجنة و
مأواه النار و ما للظالمين من أنصار وبذه الناس من دون الله لأن الله عز و جل يقول و لا
تأيسوا من روح الله إنه لا ييأس من روح الله إلا القوم الكافرون والأمن من مكر الله عز و
جل لأن الله عز و جل يقول فلا يأمن مكر الله إلا القوم الخاسرون ومنها عقوق الوالدين لأن عز
و جل جعل الناس جبارا شقيا قوله حكاية قال عيسى ع و برا بوالدتي و لم يجعلني جبارا شقيا
وجعل التعزب إلى حرم الله الإثم لأن الله عز و جل يقول و من يقتل مؤمنا متعمدا فجزاؤه جهنم
خالدا فيها إلى آخر الآية وقذف المحصنات لأن الله تبارك و تعالى يقول إن الذين يرمون
المحصنات الغافلات المؤمنات لعنوا في الدنيا و الآخرة و لهم عذاب عظيم وأكل
مال اليتيم لقوله عز و جل إن الذين يأكلون أموال اليتامى ظلما إنما يأكلون في بطونهم نارا و
سيصلون سعيرا والفرار من الزحف لأن الله عز و جل يقول و من يولهم يومئذ دبره إلا متحرفا
لقتال أو متحيزا إلى فئة فقد باء بغضب من الله و مأواه جهنم و بئس المصير وأكل الربا لأن
الله عز و جل يقول الذين يأكلون الربا لا يقومون إلا كما يقوم الذي يتخبطه الشيطان من

الميزان والميزان لأن الله عز وجل يقول ولقد علموا لمن اشتراه ما له في الآخرة من خلاق والدنيا
لأن الله عز وجل يقول ومن يفعل ذلك يلق أثاما يضاعف له العذاب يوم القيامة ويخلد فيه
مهانا إلا من تاب والميزان الموزون لأن الله عز وجل يقول إن الذين يشترون بعهد الله وأيمانهم
ثمنا قليلا أولئك لا خلاق لهم في الآخرة إلا أنه والثاني يقول الله عز وجل ومن يبتغ غير الإسلام دينا فلن
يقبل منه وهو في الآخرة من الخاسرين لأن الله عز وجل يقول يوم يبيض وجوه ويسود وجوه
فأما الذين اسودت وجوههم أكفرتم بعد إيمانكم فذوقوا العذاب بما كنتم تكفرون
وشهادة الوفد وكتمان الشهادة لأن الله عز وجل يقول والذين لا يشهدون الزور وإذا
يقول ومن يكتمها فإنه آثم قلبه وشرب الخمر لأن الله عز وجل يقول إنما الخمر والميسر والأنصاب والأزلام رجس
الشيطان فاجتنبوه لعلكم تفلحون وترك الصلاة متعمدا أو شيئا مما فرض الله عز وجل لأن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قال من ترك الصلاة متعمدا فقد برئ من ذمة الله وذمة رسوله ونقض العهد
وقطيعة الرحم لأن الله عز وجل يقول أولئك لهم اللعنة ولهم سوء الدار قال فيرجى عفو
ربه وله ذنوب من تركه وهو يقول فلله ما في السماوات وما في الأرض والعلم

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن سليمان الرازي قال حدثنا محمد بن الحسن

بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال قلت له كيف كان أول الطمث فقال لي ما تقول في قلتم فيه قلت نقول إن آدم لما هبط بأرض الهند فكره إلى الله شكا إليه وحشته فأنزل عليه خيمة من الجنة فضربت له بأرض الهند فكان يستأنس بها ويستريح إليها فلما هبط إلى الأرض وتلبس بالمعصية دخل الخيمة فأمرت بالنسل فقعدت فيها فتناسل إلى أن حان ديها طالعة به وحقيقة فدعت حين شاء الله عز وجل فمن ذلك الطمث

حدثنا محمد بن أحمد بن السنان رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا سهل بن زياد الآدمي عن عبد السلام بن عبد الله الحسيني قال حدثني علي بن محمد العسكري عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه عليه السلام قال تكره للحائض إذا رأت الدم من أول الشهر في وسطه في آخره فإنه من فعل ذلك خيف على الولد الجنون إلا أن تأخذ الجنون أكثر فأما في أول الشهر ووسطه وآخره وقال عليه السلام من زوجه والعمى إلى الشهر لم يزل الحسين وقال عليه السلام من زوجه فإن الشهر فاستأنف لسقط الولد

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن إدريس قال حدثنا محمد بن أحمد بن
يحيى بن عمران الأشعري عن محمد بن حسين بن عبيد وهبة قال أبي الحسن الرضا عليه السلام قال لأبي قال
السيد سيدي حين أدنى إلى أسوق نعم ذنبه بذنبه أطهره الله عليه

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا القاسم بن محمد بن علي بن إبراهيم النهاوندي عن
طلحة بن زيد عن أبي جعفر قول الرضا عليه السلام قال نزل جبرئيل على النبي صلى الله عليه وآله و
سلم فقال يا محمد إن ربك يقرئك السلام و يقول إن الأبكار من النساء تعزلهن النفوس على السجية
فأدناهن النفوس فلا يرين له الإحتياط و الإحتشام السمع وحبه الزنى و إن الأبكار
إذا أدركن ما أدركن النساء فلا يرين لهن الإنتشار و الإلمام يوم عليهن العيب فقيل رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم النبي فيطلب الناس بما أعلمهم ما أمرهم الله به فقالوا مهر يا
رسول الله فقال مهر الأبكار فقالوا و مهر الأبكار فقال المؤمنون بعضهم أبكار سمر بما لم نزل
حين دوحي كلمة سنة دين بن عبد المطلب لمعاذ بن أسود بما قال أنها الناس إنما
دوحين إلى الله حين المعاذ لسبع الكاحي

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن الريان بن الصلت
قال جاء قوم يهوديان إلى الرضا عليه السلام فقالوا يا ابن رسول الله نسألك بأمور أمرنا فيها قلوبنا
عنها فقال لا أعلم فإذا لم قال لأني سمعت أبي يقول الشيعة جسمه

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن حنان قال
الرضا عليه السلام من رد متشابه القرآن إلى محكمه فقد هدي إلى صراط مستقيم ثم قال إن في أخبارنا
متشابها كمتشابه القرآن ومحكما كمحكم القرآن فردوا متشابهها إلى محكمها ولا تتبعوا متشابهها
دون محكمها فتضلوا

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد
الهمداني عن علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال من صام
أول يوم من رجب فتح له ثمانون باب من الجنة وغلق عنه ثمانون باب من النار وصام ثلاثة أيام متتابعة
تتابع من أيامه ومضى ومن صام أخره جعله الله عز وجل من الذين يستجاب لهم ويتجاوز الله
عن سيئاته وأيامه وأيامه وأحيته وأحيته وجمعه وجمعه وحاله وحالته ومعاده وجزائه وأرضاهم
مستوجبا للنار

حدثنا محمد بن القاسم المفسر الجرجاني رضي الله عنه قال
حدثنا يوسف بن محمد بن دنيا وعلي بن محمد بن سعيد عن أبويهما عن الحسن بن علي بن محمد بن
علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن أبي طالب عليه السلام وآبائه عن قال قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لأصحابه ذات يوم يا معشر الناس أحسنوا
وأبشروا وأنتم الآمنون الفائزون إن النار ولا يدخلها إلا من أبى أن يدخل
الجنة والنار تزفر زفرة لا يبقى نبي ولا صديق إلا خر جاثما
الناس يومئذ بركبهم فيقال أيها النبي أيها الصديق أيها الذي لا يسأل عنهم من
الله سبحانه له وتعالى أن أعلم أن محمدا رسول الله وأن عليا أخي ووصيي وأن الأئمة من
ولده أوصياء الله وحججه حتى أتيت به فأشهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم على
علي عليه السلام فقال أبي فما قال قول محمد رسول الله فقال محمد
الله خالقه وقال قول علي فما قال أنا وولدي وأنا عبد فما قول أنا أبوه
وولده

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد الهمداني

قال أخبرنا علي بن الحسين بن علي بن فضال عن أبيه قال سمعت علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول من استغفر
الله بإخلاص وتاب من ذنبه غفر الله له ذنوبه ولو كانت مثل عدد النجوم

حدثنا حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن عمر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي
طالب عليه السلام بمرو في رجب سنة سبع وثلاثين وثلاثمائة قال أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم
سنة سبع وثلاثين عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه
السلام عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من
أحب أن يركب سفينة النجاة ويستمسك بالعروة الوثقى ويعتصم بحبل الله المتين فليوال عليا
بعدي وليعاد عدوه وليأتم بالأئمة الهداة من ولده فإنهم حجتي وأوصيائي وحجج الله على
الخلق بعدي وسادة أمتي وقادة الأتقياء إلى جنتي جنتهم جنتي وحزبهم حزب الله عز و
جل وحزب أعدائهم حزب الشيطان

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن الحسين السعدآبادي
عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن عبد السلام بن عبد الله الحسني عن محمد بن علي بن موسى
بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام عن أبيه الرضا عليه قال دخل

موسى بن جعفر عن آبائه عليهم السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله لا تكذبوا علي فإنه من كذب علي متعمدا فليتبوأ مقعده من النار

حدثنا محمد بن بكران النقاش رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد بن الهيثم عن علي بن الحسين بن علي بن فضال عن أبيه قال سألت علي بن موسى الرضا عليه السلام عن سنن قال في الله تبارك وتعالى فقال الوفاء من الناس وتعالى فقال الكيد فيه فقال فقال ذلك على ثلاثة أنواع الليل فقال الليل فقال الليل فقال الليل موطف وأكثر ما أحسن أن تطوعي فقال فيك ثلاثة جنود بنات طالب عليه وآله وأكثر فقال من ذكر الله عز وجل ومن الاستعداد والدنيا فأما من كان يقول الدنيا فقامتها فيه له نار الناس يقولون إنما لله الصفات فقال بلى لله الفضل يعني دمشق ونهدنا الإنسان عن أبي الحسن الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن يعني دمشق يعني عظم تطيعني الله فيه النساء ويعني فيه النساء ويرفع فيه الدخان من تصدق فيه بالشيء تصدق عن الله له ومن أحسن فيه إلى مالكه نفسه عن الله له ومن حسن فيه خلقه عن الله له ومن كظم فيه غيظه عن الله له ومن وصل فيه رحمه عن الله له ثم قال علي إن يعني فيه الليل كالشهود إنه

اذا اقبل اليكم شهر رمضان فرحبوا به فانه يأتي بالبركة والرحمة والمغفرة من الله عز وجل
فأفضل الشهور عند الله عز وجل شهر رمضان وأفضل الأيام فيه أيامه وأفضل الليالي فيه لياليه وأفضل
الساعات فيه ساعاته وأفضل الأعمال فيه أعمال الورع عن محارم الله عز وجل ثم بكى رسول الله صلى الله عليه
وآله فقيل له ما يبكيك يا رسول الله فقال أبكي لما يستحل منك في هذا الشهر كأني بك وأنت تصلي لربك
ومبغضك أشقى الأشقياء يخضب هذه من هذه يعني لحيته من رأسه وأشار إلى موضع السجود منه أما إنه
ليس به يومئذ مؤمن غيرك وغيري

حدثنا حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن عيسى بن علي بن الحسين بن علي بن أبي
طالب عليه السلام قال أخبرني علي بن إبراهيم بن هاشم سنة سبع وثلاثين قال حدثني أبي عن علي
بن معبد عن الحسين بن خالد عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام
قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا علي إنني وإياك أخوان في الدنيا والآخرة وإنك صاحب حوضي من أخذ بأخذ
أخذ ومن أخذ بأخذ أخذ

حدثنا أحمد بن الحسين العطار ومحمد بن عصام الكليني ومحمد بن إبراهيم بن إسحاق
رضي الله عنهم قالوا حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني قال أخبرنا علي بن الحسين بن
فضال عن أبيه قال قال الرضا ع من ترك صلاتنا فهو وإن لم يجحد حقنا يوم يلقى الله عز
وجل من حشر مجلسا يسب فيه إمامنا لم تمت قلبه يوم تموت القلوب

قال و قال الرضا عليه السلام و جل ان احسنتم احسنتم لانفسكم و ان اسأتم فلها
قال يعني ان احسنتم احسنتم لانفسكم و ان اسأتم فلها دون غيرها
قال و قال الرضا عليه السلام و جل فاصغى الصغير الجمل قال الغنم من عرفات

قال و قال الرضا عليه السلام و جل هو الذي يريكم البرق خوفا و طمعا قال
يعني خوفا للمسافر وطمعا للمقيم
قال و قال الرضا عليه السلام من لم يقدر على ما يكفر به ذنوبه فليكثر من الصلاة على محمد وآله
فانها تهدم الذنوب هدما و قال الصلاة على محمد وآله تسد
عند الله عز و جل السيئ والتقتير والكسر

حدثنا محمد بن بكر بن الناشر و احمد بن الحسن العطار و محمد بن احمد بن ابراهيم
المنادي و محمد بن ابراهيم بن اسحاق المكتب قالوا حدثنا ابو الناشر احمد بن محمد
بن سعيد الهمداني قولويه قاسم قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علي

بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه الصادق جعفر بن محمد عن أبيه
الباقر محمد بن علي عن أبيه زين العابدين علي بن الحسين عن أبيه سيد الشهداء الحسين بن علي عن أبيه
سيد الوصيين أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال قال رسول الله صلى
الله عليه وآله وسلم خطبنا ذات يوم فقال أيها الناس إنه قد أقبل إليكم شهر الله بالبركة
والرحمة والمغفرة شهر هو عند الله أفضل الشهور وأيامه أفضل الأيام ولياليه أفضل الليالي
وساعاته أفضل الساعات وهو شهر دعيتم فيه إلى ضيافة الله وجعلتم فيه من أهل كرامة
الله أنفاسكم فيه تسبيح ونومكم فيه عبادة وعملكم فيه مقبول ودعاؤكم فيه مستجاب فاسألوا
الله ربكم بنيات صادقة وقلوب طاهرة أن يوفقكم لصيامه وتلاوة كتابه فإن الشقي من
حرم غفران الله في هذا الشهر العظيم وأذكروا بجوعكم وعطشكم فيه جوع يوم
القيامة وعطشه وتصدقوا على فقرائكم ومساكينكم ووقروا كباركم وارحموا
صغاركم وصلوا أرحامكم واحفظوا ألسنتكم وغضوا عما لا يحل لا يستماع إليه أسماعكم
وتحننوا على أيتام الناس كما يتحنن على أيتامكم وتوبوا إلى الله من ذنوبكم وارفعوا إلى الله أيديكم
بالدعاء في أوقات صلواتكم فإنها أفضل الساعات ينظر الله عز وجل فيها إلى عباده
يستمع أنفاسهم ومناجاتهم ويستجيب لهم إذا دعوه إنها الناس إن أنفسكم مرهونة

باعمالكم فعدوها باستعدادكم وطهوركم بعله من اوعادكم فجعوا عنها بطول سهوكم
واعلموا ان الله تعالى كتبه اهم سوته ان لاتدخل المصلى والساجد و ان لايدخلهم
النار يوم يقوم الناس لرب العالمين ايها الناس من صلى منكم كاتما موعلى فدالسهو كان له
بذلك عند الله عز و جل جيع دفعه ومنعوه لماعكى من ذنوبه فقال له يا رسول الله لسر كلنا
نقدر على ذلك فقال صلى انعوا النار و لوبشق تمرة اتقوا النار و لوبسوته من ما ايها الناس من
حسن منكم فدالسهو خلقه كان له جوازا على الصراط يوم تزل فيه الاقدام و من
خفف فدالسهو عما ملكت يمينه خفف الله عليه حسابه و من كف فيه شره كف
الله عنه غضبه يوم يلقاه و من اكرم فيه يتيما اكرمه الله يوم يلقاه و من وصل فيه رحمه وصله
الله برحمته يوم يلقاه و من قطع فيه رحمه قطع الله عنه رحمته يوم يلقاه و من تطوع فيه بصلاة
كتب الله له براءة من النار و من ادى فيه فرضا كان له ثواب من ادى سبعين
فريضة فيما سواه من الشهور و من اكثر فيه من الصلاة على محمد آله عتقه الله يوم يلقى الموازين
و من تلا فيه اية من القرآن كان له مثل اجر من ختم القرآن في غيره من الشهور ايها الناس ان
ابواب الجنة في فدالشهر مفتحة فاسألوا ربكم ان لايغلقها عليكم وابواب النار مغلقة
فاسألوا ربكم ان لايفتحها عليكم والشياطين مغلولة فاسألوا ربكم ان لايسلطها عليكم قال

امیرالمؤمنین علیه السلام فقیل یا رسول الله ما افضل الاعمال فی هذا الشهر فقال یا ابا
الحسن افضل الاعمال فی هذا الشهر الورع عن محارم الله عز و جل ثم بکی فقیل یا رسول
الله ما یبکیک فقال یا علی انی لما اسری بی رأیت فی هذا الشهر ثلاثا و ثلاثین لیلة و
هذا شهر اوله الاول و الآخر شفیع عاص ناقه تموت فیرتفع ثوبه علی فرجها فیغفر
منها لیلتئذ قال امیرالمؤمنین علیه السلام فقیل یا رسول الله و ما طرق سلامه من دین فقال
صرف سلامه من دینها ثم قال یا علی من فطر فیه مؤمنا فیه کان له بعدد انفس و من سقی
فیه شربة لا یظمأ حتی یدخل الجنة و ظمأ من ظمأ نار الله نادما و شاکا حاقنا
و ناکثا و ناصبا و ناکرا و جاحدا للنبوة و جاحدا للامامة فمن اتی امامنا فیه اتی
نبی یا علی انی وکیل و ابوک وصی و ذریتی ائمة و علیک یا امیرالمؤمنین جناح و شفیع امرأ
امرئ و نفسک یا امیرالمؤمنین سبب النبوة و حبل حبل الذریة اتخذه الله علی خلقه و امینه
علی سره و خلیفته علی عباده

حدثنا محمد بن القاسم المفسر رضی الله عنه قال حدثنا احمد بن الحسن بن الحسن
بن علی بن الحسین بن علی بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن موسی بن جعفر
بن الحسین بن علی بن محمد بن علی بن الحسین بن علی قال قال امیرالمؤمنین علیه

السلام كم من عاقل يسعى دنيا للنفسه وانما هو كعبه ونسى نفسه وانما هو موضع قدمه
وتعدا الاساءة قال قال لامير المؤمنين ما الاستعداد للموت قال اداء الفرائض واجتناب
المحارم والاستعمال على المكارم ثم لا يبالي ان وقع على الموت او الموت وقع عليه و الله لا يبالي
ابن ابي طالب ان وقع على الموت او الموت وقع عليه وتعدا الاساءة قال قال امير المؤمنين
عليه السلام في سفر خطبه ايها الناس الا ان الدنيا دار فناء والاخرة دار بقاء فبقدوا من
ممركم لممركم و لا تهتكوا استاركم عند ما لا يخفى عليه اسراركم واخرجوا من الدنيا
قلوبكم من قبل ان يخرج منها ابدانكم في الدنيا خبئتم وللاخرة خلقتم انما الدنيا كالسم
ياكله من لا يعرف ان السم ياماته قال الملائكه ماقدم و قال الناس ماخر قدموا
قبلا تقدموا و لا تؤخروا كيلا تكون حسرة عليكم قبل الممات من خرج من دار
والمنزل من بعد بالصدقات والبرات موادنه واحسن اليه بقاماته وتصدق على
الضعاف بقاماته

حدثنا محمد بن بكران النقاش شيخ الكوفه و محمد بن ابراهيم بن اسحاق
المكتب رضي الله عنه بالري قالا حدثنا احمد بن محمد بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم
قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا ع

قال من بسط السمع حوائجه يوم عاشوراء قضى الله له حوائج الدنيا والآخرة ومن كان
يوم عاشوراء يوم مصيبته وحزنه وبكائه جعل الله عز وجل يوم القيامة يوم فرحه وسروره
وقرت به في الجنان عينه ومن سمى يوم عاشوراء يوم بركة وادخر فيه لمنزله شيئا لم يبارك له
فيما ادخر وحشر يوم القيامة مع يزيد وعبيد الله بن زياد وعمر بن سعد لعنهم الله يقال إلى
أسفل درك من النار

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه
عن الريان بن شبيب قال دخلت على الرضا عليه السلام أول يوم من المحرم فقال يا ابن شبيب أصائم
أنت قلت لا قال إن هذا اليوم هو اليوم الذي دعا فيه زكريا ربه عز وجل فقال
رب هب لي من لدنك ذرية طيبة إنك سميع الدعاء فاستجاب الله له وأمر الملائكة
فنادته وهو قائم يصلي في المحراب أن الله يبشرك بيحيى فلم يدع زكريا بعد
الله عز وجل استجاب الله له كما استجاب الله لزكريا ثم قال يا ابن شبيب إن المحرم
هو الشهر الذي كان أهل الجاهلية يحرمون فيه القتال لحرمته فما عرفت هذه الأمة
حرمة شهرها ولا حرمة نبيها أبيحت فيه الدماء وهتكت فيه الفروج وأخذ فيه الأموال

الله لهم كلما اتدا نا نار سنة نار كنة ناكنالس فانا الحسن برحل برنان كالة
عله السلام فانه كنى كمانكنى الكنس وقل منه من نا قل سه نمانه حسن دحلا مالهم في الادض
سنهور ولقد نكنة السماوات السبع والادكنور لعله ولقد نول الى الادض من الملائكة
ادسه الاف لنكنوه فلم نوكن لهم فهم عنكنوه سنة عنوالى نار نوم القائم ع فكونور
من انكاده وسناد هم بالنادات الحسن ع نا نار سنة لقد حكنى بان من انه من حكنه ع
انه لماقل حكنى الحسن كن امكنوف السما كما ونوانا احمو نا نار سنة نار نكنة
على الحسن حين نكنن كموعكنا على حكنكا عن الله لكا كل كنة ادسه كنونا كان
اوكنونا فلا كان اوكنونا نا نار سنة نار سوكا ناريلى الله عن و حل و لادنة
عليكا فود الحسن ع نا نار سنة نار سوكا نار سكن النوف المسوف الينه مع النبي كل
الله عله و اله و سلم فالن فله الحسن نا نار سنة نار سوكا نار نكور لكا من النواة مل
فالن انسنهكا مع الحسن برحل عله السلام فعل عن كنكونه بالنبي كنة منهم فافود فودنا عكنما
نا نار سنة نار سوكا نار نكور منكا في الكدحاة النبي من النار فاحور لمونا وافوحي لمو حنا
وعليكا نولانا فلو نار دحلا انحة جمونا لمسوه الله عن و حل منه نوم القامه

حدثنا محمد بن القاسم المفسر الاسترابادي رضي الله عنه قال حدثنا يوسف بن
محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سعيد عن أبويهما عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن محمد عن أبيه
محمد بن علي عن أبيه الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه
محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه أمير المؤمنين عليه السلام ابن أبي
طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله فيما ناجى ربه تبارك وتعالى ربي
عبدي قصعتان وضعتهما لديك وليدك ما سألتاه قال السيد بسم الله الرحمن الرحيم
قال الله جل جلاله يا عبدي باسمي وجوعي أنزلتهما به أمورته وأنا أبدأ لك في أحواله
فأنا قال الحمد لله رب العالمين قال الله جل جلاله حمدني عبدي وعلم أن النعم التي له
عندي وأن البلايا التي دفعت عنه فطولي أسميكم أني أضعف له التي سمى الدنيا
سمى الآخرة وأدفع عنه بلايا الآخرة كما دفعت عنه بلايا الدنيا فأنا قال الرحمن الرحيم
قال الله جل جلاله سهلت لعبدي أني الرحمن الرحيم أسميكم لأوفر من دخيل خطه
ولا حول من خطأ نفسه فأنا قال مالك يوم الدين قال الله جل جلاله أسميكم كما

اعرف اني انا مالك يوم الدين لا اسئلهم يوم القيامة حسابه ولا يناقشهم سيئاته فقال انا
سيد قال الله عز و جل فقد وعدني انني سيد اسعدكم لا اسئلهم عن عبادته يوما بسطه
كل من خالفني عبادتي فقال و انا سيئ قال الله عز و جل اسيئ وعدي واليها
الى اسعدكم لا اسئلهم عن اموره ولا اسئلهم سيئاته ولا احذر سيده يوم يوافيه فقال
انا فيها الصراط المستقيم الى اخر السورة قال الله عز و جل هذا لعبدي ولعبدي ما سأل
فقد استجبت له واعطيته ما امل وامنته مما منه و جل قال وقال امير المؤمنين عليه السلام يا
امير المؤمنين اخبرنا عن بسم الله الرحمن الرحيم اي من كتاب الله قال بسم كان رسول
الله صلى الله عليه و اله وسلم يقرأها ويسميها الله منها و يقول فيه الكتاب في السبع المثاني

حدثنا محمد بن القاسم المفسر المتوفى في المسجد الجامع دكك الله عنه قال
حدثنا يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن ابويهما عن الحسن بن علي عن ابيه علي بن
محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه الرضا علي بن موسى عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن
محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عن اخيه الحسن بن علي عليه
السلام قال قال امير المؤمنين عليه السلام اذ بسم الله الرحمن الرحيم انه من فاتحة الكتاب

في سبع آيات بعدها بسم الله الرحمن الرحيم سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
يقول إن الله عز وجل قال لي يا محمد ولقد آتيناك سبعا من المثاني والقرآن العظيم فالآيات
الآيات على نعمائه الكتاب وجعلها بإزاء القرآن العظيم وإن فاتحة الكتاب أشرف ما في
كنوز العرش وإن الله عز وجل خص محمدا صلى الله عليه وآله بها ولم يشرك معه فيها أحدا
من أنبيائه ما خلا سليمان فإنه أعطاه منها بسم الله الرحمن الرحيم يعني عز بلغني خبر فاتحة
الكتاب كتاب كريم أنه من سليمان وأنه بسم الله الرحمن الرحيم إنها من محمد إلى
أولاده محمد وآله الطيبين معتدا لأمرنا مؤمنا بنا مؤثرا لمحبتنا وباطننا أعطاه الله عز وجل
بكل حرف منها حسنة كل واحدة منها أفضل له من الدنيا وما فيها من أصناف أموالها
وخيراتها ومن أسبغ الله عليه نعمة ما كان له بعد ما اللقاء فليستبشر أحدكم من
هذا الخير المذخور لكم فإنه حسنة لا تدرى أوائله ضيق قلوبكم في الجنة

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن
أبيه عن الريان بن الصلت عن الرضا عليه السلام علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر
بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي قال دخل أمير المؤمنين

عليه السلام دخلا من سنة من سنة طول و هدأ الشر فيه و كان يطلق فيه فقال في
كتب سنة ادخل قال في طلبك يا امير المؤمنين فقال في احد فيك فقال لي يا امير
المؤمنين

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الموذن رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن
محمد بن سعيد الكوفي قال حدثنا علي بن الحسين بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن علي بن موسى
الرضا عليه السلام عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عن ابيه
علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عليه السلام قال لما حضرت الحسين بن علي الوفاة بكى فقيل له يا
ابن رسول الله اتبكي وقد كنت من رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم مكانك الذي
انت به و قد قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فيك ما قال و قد جمعت حسين بن
جمعة ماسنا و قد قاسمت دينك مالك ثلاث مرات حتى النعل والنعل فقال انما ابكي لخصلتين
لهول المطلع وفراق الاحبة

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا الحسين بن احمد المالكي عن ابيه عن ابراهيم بن ابي
محمود عن علي بن موسى الرضا عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن
علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين بن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله

وسلم باحلى ابـــ المطلوم من سدى فوبا لمن ظلمك واحسن عليك وطوبى لمن سد
و لم يسو عليك باحلى ابـــ المقابل سدى فوبا لمن قابلك وطوبى لمن قابل مسك باحلى ابـــ
بالحسنى سلو بكلامى وسكلم بلسابى سدى فوبا لمن ردّ عليك وطوبى لمن قبل كلامك باحلى
ابـــ سد هذه الامه سدى و ابـــ امامها و حليفى عليها من قادمك قادمى يوم القيامه و
من كان مسك كان معى يوم القيامه باحلى ابـــ اول من امن وصدق و ابـــ اول من
اجابنى على امرى و جاهد معى عدوى و ابـــ اول من كان معى و الناس يومئذ معه
المهاله باحلى ابـــ اول من يسبق معه الاقدمين و ابـــ اول من يورد الصراط معى و ان
دين حق و حق اقسم بربه انه لا يورد معه الصراط الا من معه براءه بولايتك وولايه الائمه من
ولدك و ابـــ اول من يرد حوضى يسقى منه اولادك ويذود عنه اعدائك و ابـــ
صاحب اذانهم المقام المحمود سبع لمبنا فسبع فهم و ابـــ اول من يدخل الجنه وبيدك
لوائى و هولوا الحمد و هو سبور سعه السعه منه اوسع من السمس والقمر و ابـــ صاحب
سبره طوبى الجنه اطلاق كادك واعدائك دود سبيك ومبيك قال ابوابهم برائى
محمود فقلت للوصى يا ابا رسول الله ان عندنا احاديث قائل امير المومنين عليه السلام
وفضلكم اهل البيت فى من دوانه مالقيكم و لاسوف منها عندكم اقدر بها فقال يا

يا بني محمود لقد أحببتك بحب الله عز وجل فإن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
قال من أحبني بالطيب فقد عبده فإن كان الطيب عن الله عز وجل فقد عبد الله وإن
كان الطيب عن الناس فقد عبد الناس ثم قال **الرضا** يا بني محمود إن مجالسنا وحديثنا أحيانا
في قتالنا وحيلنا فاحتمل ثلاثة أقسام أحدها الغلو وثانيها التقصير فينا وثالثها التحديث بمناقب
أئمتنا فأما أهل الغلو فينا فكفروا شيعتنا ونسبوهم إلى القول بربوبيتنا وأما أهل التقصير
فالتقصير لمقصروه فينا وأما أهل التحديث بمناقب أئمتنا بلوغنا بأسمائهم فإن الله عز و
جل لا يسوء الذين يحبون من دون الله فيسبوا الله عدوا بغير علم يا بني محمود
إن أدنى ما يحدث الناس بينهم وسمعنا قالوه طريقنا فإنه من لزمنا لزمناه ومن فارقنا فارقناه إن أدنى ما يدخل
به الرجل من الإيمان أن يقول للحصاة هذه نواة ثم يدين بذلك ويرى أن تحت جانبه يا بني
محمود أحفظ ما حدثتك به فقد جمعت لك خير الدنيا والآخرة

حدثنا أبو الحسن أحمد بن محمد بن طغرل الكاتب وأبو الحسن علي بن محمد بن مقرون
قالا حدثنا عبد الرحمن بن أبي حاتم قال حدثنا أبي قال حدثنا الحسن بن الفضل أبو محمد قول
القاسم بن المدينة قال حدثنا علي بن موسى بن جعفر بن محمد بن أبي طالب قال أدخل أبو جعفر الدوانيقي
إلى جعفر بن محمد عليه السلام وطرح له سفاوتطا وقال للربيع أدخل إليك الكاظم ثم كرر

باحدى يدى على الاخرى فاطرق حينه فلما دخل جعفر بن محمد ع وتطرق الله من
سدة بيوت شيعته و ابو جعفر على قراءته و قال مرحبا واهلا يا ابا عبد الله ما ادسلنا اليك
الا لامر نعلى دينك ونعلى دمائك ثم سأله مسائل لطيفة من اهل بيته و قال قد قضى
الله دينك واحوج جانبك بادبع لا يصبر بالله حين يرجع جعفر الى اهله فلما خرج قال له
الربيع يا ابا عبد الله ادابت السعة انما كان وضع لك والطريق في دابتك بيوت
به شيعتك قال جعفر ع ثم بادبع لمادابت السرف و حقه قلت حسبي الرحمن من المرتين و حسبي
الثالثة من المملوكين و حسبي الرابعة من الموددين و حسبي الله دعت الثالثة حسبي من هو حسبي حسبي
من لم يزل حسبي حسبي الله لا اله الا هو عليه توكلت و هو رب العرش العظيم

حدثنا محمد بن القاسم الاسترابادي المفسر رضي الله عنه قال حدثنا يوسف بن
محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن ابويهما عن الحسن بن علي عن ابيه علي بن محمد عن ابيه
محمد بن علي عن ابيه الرضا علي بن موسى عن ابيه موسى بن جعفر ع قال قال جعفر بن محمد
الصادق ع من قول الله عز و جل يا ايها الذين امنوا اطيعوا الله و اطيعوا الرسول و اولي الامر منكم
المسلمين اي ادسلنا للزوم الطريق الموصل الى جنتك والمنهج دينك والمنهاج من ادبع

باب ما جاء في أن الأئمة اثنا عشر

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال: حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد قال: سألت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام فقلت له: يا ابن رسول الله أخبرني عن الحجة بعدك من أحق بالإمامة؟ فقال: إن أبي أوصى إلى أبي بأن لا يدفع إلى أخي ولا إلى غيره من أولادي إلا إلى القائم الذي يقوم بالحق، فقلت له: يا ابن رسول الله ومن القائم؟ فقال: الغائب عن أبصار الناس، فقلت له: أهو القائم بالحق؟ فقال: نعم، فقلت له: فما بال القائم يغيب عن أبصار الناس؟ قال: لأن يخاف على نفسه القتل، فقلت له: فما معنى القائم بالحق؟ فقال: إنما القائم بالحق الذي يقوم بأمر الله عز وجل على منهاج النبي صلى الله عليه وآله وسلم، إلا أنه ليس من أئمة يقتل بسيف، ولكنه يقتل بالسم

السر فوح آدم دآسه فطر آل ساو السر فو حد علة مكونا لا آله آلا آلله محمد دسول
آلله كل آلله علة و آله وسلم وعلى بر آبى طآلب علة السلام آمير آلمومنير ودو حبه فاطمه
سدة سا آلعالمير و آلسر و آلمسر سدآ سر آهل آلبيه فقال آدم ى نادى مر هولا فقال
عز و جل هولا مر ددسك و هم حير مىك و مر حمع حلقى و لو لا هم ما حلقتك و لا حلقت
آلبيه وآلنار و لا آلسما و آلادص فاىك آر سطر آللهم سر آلمسك فاحر حك مر حوادى
فطر آللهم سر آلمسك وبعى مىولهم فسلط علة آلسطار حتى آكل مر آلسىره آلىه عىها وسلط
على حوا لسطر ما آل فاطمه ى سر آلمسك حتى آكلت مر آلسىره كما آكل آدم ى
فاحر حهما آلله عز و جل مر حسه فاهىطهما مر حوآده آل آلادص

حدىنا آبى دكى آلله عىه قال حدىنا سعد بر عبد آلله عر سعود بر بىد عر عبد بر
هلال قال سمعت آبا آلمسر آلرضا ى بقول آبى آحت آر بكور آلمومر مىدنا قال قلت و
آى ىىء آلمىدت قال آلمعهم

حدىنا عبدآلواحد بر محمد بر عبدوس آلىسابورى آلعطار دكى آلله عىه قال حدىنا
على بر محمد بر قىبه آلىسابورى عر حمدآر بر سلىمار عر عبد آلسلام بر صالى آلهروى قال
سمعت آبا آلمسر على بر موسى آلرضا ى بقول دحم آلله عبدا آحىا آمرنا فقلت له وكىف

يس امركم قال تسلم علوما وتسلمها الناس قال الناس لو علموا محاسن كلامنا لاتبعونا قال قلت يا ابن
رسول الله فما دوا لنا من بيان عبد الله عن ابيه قال من تسلم علما لتمادي به السفهاء او ليماري
به العلماء او ليصرف به وجوه الناس اليه فهو في النار فقال عن صدق وحدي عن ابي عبد من السفهاء
فقلت لا يا ابن رسول الله قال عن هم قصاص مخالفينا ويريدون من العلماء فقلت لا يا ابن
رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم فقال هم علماء آل محمد عن الذين فرض الله طاعتهم
واوجب مودتهم ثم قال ويريدون ما يقول اولئك يوجه الناس اليه فقلت لا فقال عن
يس و الله يدخل ابدا الامامة تحت حفنة و من هذا دخل فهو في النار

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن ادريس عن احمد بن محمد بن يحيى بن
عمران الاشعري قال حدثني ابو عبد الله الرازي عن احمد بن محمد بن ابي نصر عن
الحسن بن خالد عن ابي الحسن عن قال سالته عن دخل اوصى بجزء من ماله فقال سبع لله

حدثنا ابي و محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا حدثنا محمد بن
يحيى العطار و احمد بن ادريس جميعا عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري عن
ابراهيم بن هاشم عن داود بن محمد النهدي عن سعد اصبهانيا قال دخل ابو ابي سعيد

المكاد على الرضا فقال له يابن رسول الله من هذه الذي يأتي فقال هي له ما لك
أطعها الله تؤدك وإن كان الفقر شديدا فاعلمه أن الله عز وجل أوحى إلى نبي من أنبياء
وأنبياء لك ذكرا فهب له مؤمنة وهب لمؤمنة حسنة فحسنة من مؤمنة ومؤمنة من حسنة
وحسنة ومؤمنة خير من واحد وثلاثة من ثلاثين ومائة وثلاثين من واحد فقال له أرأيت
سيدي فأسألك عن مسألة فقال لا أراك تعرفني وليس من حسن ولكن فلما فقال ذلك قال عبد مؤمن
كل مملوك له هذه فهو حر لوجه الله فقال ثم أن الله تبارك وتعالى تعرف كتابه حين يقول
كالذي حور القديمة كان من مملكة أبي له ثم أسلم فهو هذه حر قال فخرج الرجل فاضعف
حين مات ولم يكن عنده مسلم لله لنبي الله

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى
عن أبيه إبراهيم بن إسحاق عن عبد الله بن أحمد عن إسماعيل الجرجاني عن الرضا عليه السلام قال
لنبي الجنة من الشيء يؤكله إنما الجنة من الشيء الأفلاذ منه

حدثنا أبي ومحمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا حدثنا محمد بن يحيى
العطار وأحمد بن إدريس جميعا عن محمد بن أحمد بن يحيى بن عمران الأشعري عن جعفر بن
إبراهيم بن محمد الهمداني رحمهم الله وكان منا حاجا قال كنت بالمدينة بالمسجد على

بيان جملة هذا أن أصحابنا اختلفوا في الصلاة فمنهم يقول الفطرة تصلى بالمدينة
ومنهم يقول تصلى بالبوادي فمن قال الصلاة سنة أفطار بالمدن وسنة أفطار بالبوادي
قال واختير بالوجهين فقال يجوز القولان وأيهما وسنتين ذهبا

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا الحسن بن أحمد المالكي قال حدثنا عبد الله بن
طاوس عن أحمد بن إدريس وماسر قال قلت لأبي الحسن الرضا عليه السلام أرأيت إن دخلت أنت
و هؤلاء البوادي وتكون ذلك الثلاثة فقال إن كان من إخوانك فلا تسلم عليه وإن
كان من هؤلاء فانتهى منه فانتهى البوادي قال قلت جعلت فداك إنهم يرون عن أبيك عبد
الله عليه السلام أنكم والمصافحة بلا شيء مجلس واحد فيقرؤون أدواتهم فقال ذلك
معهم كان من إخوانكم لا معهم كان من هؤلاء أنه من كان يدين قوم لزمته أحكامهم

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن إدريس قال حدثني علي بن الإبراهيم قال
حدثني عبد الله بن عبد الله الدهقان الواسطي عن الحسن بن خالد الصوفي عن أبي الحسن
الرضا عليه السلام قال قلت جعلت فداك حديث كان يرويه عبد الله بن بكير عن عبد بن
زرارة قال فقال جميل و ما هو قلت ذكر عن عبد بن زرارة أنه أتى أبا عبد الله عليه

السه الى حوحى هما ابوا هم بر عبد الله بر الحسر هال له حسلـــ هـاط ار هـا هـ الـ
الكلام وسادحى الناس الله هما الـــى نامو نه هال هال اتوا الله واسكنوا ماسكنـــ السما
و الادص هال و كار عبد الله بر بكر يقول و الله لبر كار عبد بر ددادة كادها هما مر
حروحى و ما مر قام هال هال لى ابو الحسر حى ار الحسنـــ على مادواه عبد و لسرحل ماناوله
عبد الله بر بكر اتماحى ابو عبد الله حى يقوله ماسكنـــ السما مر الدنا باسم كاحكم
و ماسكنـــ الادص مر الحسنـــ بالحسر

حدثنا ابى و محمد بر الحسر بر احمد الولد دكى الله عنهما و احمد بر محمد بر
يحيى العطار و محمد بر على ماحيلويه و محمد بر موسى بر المتوكل دكى الله عنهم هالوا حدثنا
محمد بر يحيى العطار و احمد بر ادريس جميعا عر سهل بر دياد الادمى عر احمد بر محمد
بر ابى نصر البزنطى هال سالـــ ابا الحسر على بر موسى الرضا حى عر قبر فاطمه حى هال دفنـــ
حى سها هما دادحـــ بنو امية حى المسجد كادحـــ حى المسجد

حدثنا ابى دكى الله عنه هال حدثنا سعد بر عبد الله عر احمد بر محمد بر عيسى عر
موسى بر القاسم البجلى عر على بر اسباط عر الحسر بر الجهم هال هال ابو الحسر حى كار امير المومنين
عليه السلام يقول لابنى الكرامه الاجماد هلـــ ماعيس دلك هال الوسوى الجلس والطنـــ

سورة طه

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن علي بن الحكم قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول لأبي الصوامة الأحمق ما أيس الصوامة قال من الطين و ما يكون منه الرجل الرجل

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن علي بن مسكين عن أبي بصير المكفوف قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول لأبي الصوامة الأحمق أيس بدأت في الطين والوسادة

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى قال حدثنا أبو هاشم إسماعيل بن هاشم عن الرضا عليه السلام أنه قال لرجل أيس السكينة عندكم فلم يدر القوم ما هي فقالوا جعلنا الله فداك ما هي قال دين يوحى من السماء طينه لها كونه كصورة الإنسان يكون مع الأنبياء عليهم السلام في بيوتهم على أبوابهم في خزينة السلاح فإذا كان وقت قيام القائم عليه السلام

حدثنا أبو الحسن محمد بن القاسم المفسر الجرجاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن
الحسن الميثمي عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه عن الرضا عليه
السلام وأبيه موسى بن جعفر ع قال سئل الصادق عن الزاهد في الدنيا قال الذي يترك
حلالها مخافة حسابه ويترك حرامها مخافة عقابه

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن
أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال قال أبو الحسن عليه قول الله عز و جل لعلموا
بعلمهم و لفقهوا بدينهم قال ع يعني بعلم الأطعمة وطرق الوسق وطرق الأحكام عنه

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا الحسن بن محمد بن
إسماعيل القرشي قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال عن أبي الحسن علي بن
موسى الرضا ع قال حدثني أبي عن آبائه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم رحم الله عبدا أحيا أمرنا إن العلم والحديث

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه
عن داود بن سليمان عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه الصادق

حسن بن محمد بن قال أوحى الله عز و جل إلى داود بن أن اشد من حبك لي بالمسه
فإنك حله إليه قال نادى و مالك إليه قال تتوجه من المؤمن كونه و لو سمونه قال فقال داود
بن جيء لمن حوطه أن لا تقطع دعاءه منك

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا الحسن بن الحسن بن
أبان عن الحسين بن سعيد عن الحسن بن سعيد الأهوازي عن ثعلبة قال رسول الله صلى
الله عليه و آله و سلم لنبي الله من أحدث حدثا أو آوى محدثا فعليه و ما يعدل قال
العدل

حدثنا أبو القاسم علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا
محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا سهل بن زياد الآدمي عن عبد السلام بن عبد الله
الحسني قال حدثني سيدي علي بن محمد بن علي الرضا عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الرضا عن
آبائه عن الحسين بن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إن أعوذ
بمنزلة السمع و إن عوذ بمنزلة البصر و إن عوذ بمنزلة الفؤاد قال فلما كان من الغد
دخلت إليه و عنده أمير المؤمنين عليه السلام و أبو بكر و عمر و عثمان فقلت له يا ابن

سمعت يقول في أصحابك هؤلاء فما هو فقال صلى الله عليه وآله إن الله قال إن السمع والبصر
والفؤاد كل أولئك كان عنه مسؤولا ثم قال إن الله
عز وجل يقول إن السمع والبصر والفؤاد كل أولئك كان عنه مسؤولا ثم قال في موضع
آخر إن جهنم لمرصاد للطاغين مآبا ثم قال يوم القيامة ومسؤولون عن ولايته وذلك قول الله عز وجل وقفوهم
إنهم مسؤولون

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن
هاشم عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى
بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه قال إن الله تبارك وتعالى لسحر الليل والليل السحر فقال
له سحر أصحابك يا أمير رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أما الليل فالليل وما يلي بيننا منه
فضل ذلك فقال في أي شيء يدخل أما النهار فالليل الذي يوكل فيه إلى يوم الناس
بالنهار وأما الليل السحر فهو الجزء الأخير الذي يجيء في آخره

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري رضي الله عنه قال حدثنا
علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن حمدان بن سليمان عن عبد السلام بن صالح الهروي قال
قلت للرضا عليه السلام يا أمير رسول الله فديتك عن أبيك فمن جاءني بعدك فأخبره أنه

ثلاث كفارات ودون منهم ايضا كفارة واحدة فان الميسر ايضا قال في نهما
خمسا قال من جامع الرجل حراما او افطر على حرام في شهر رمضان فعليه ثلاث كفارات
عتق رقبة وصيام شهرين متتابعين واطعام ستين مسكينا وقضاء ذلك اليوم و ان كان نكح حلالا
او افطر على حلال فعليه كفارة واحدة وقضاء ذلك اليوم و ان كان ناسيا فلا شيء عليه

حدثنا ابي قال رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى
عن الحسين بن علي بن فضال عن احمد بن اسحاق عن الرضا عليه السلام قال قلت له جعلت فداك
لم سموا النوم اولاد يعقوب وهم ذكور واناثا ذلك قال كانت النوم
اخيات حوت فكانت تقول على الذكر ايضا اولاد يعقوب وشمعون عبد يعقوب فرح وقاذف
وشمعون واناثا ذلك شمعون نفتا
حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار رضي الله عنه قال حدثنا
علي بن محمد بن قتيبة عن حمدان بن سليمان النيسابوري عن عبد السلام بن صالح الهروي قال
سمعت ابا الحسن علي بن موسى الرضا ع يقول اهل البيت مطهرون قلت له يا ابن رسول الله

مامين مملوه قال معدده

حدثنا ابي رضي الله عنه وعلي بن عبد الله الوراق قالا حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثني علي بن الحسين الباطشي النيسابوري قال حدثني ابراهيم بن محمد بن عبد الله بن موسى بن جعفر عن ياسر الخادم عن ابي الحسن العسكري عن ابائه عن جده علي بن موسى الرضا عليه السلام كان للحسن بن علي بن محمد فاذا الحسن يوما حدثنا بعض من ما هو ما عليه ابا ابوالقاسم لله العدد حسن موافق وهل هو الله احد حسن موافق وهل ابائها الكافرون حسن موافق ثم نظر علي ذلك الوجه ثم قال من هذا فدانوه من هذا ان نفسه لم يزل حتى من حسنه فانه منه سلط

قال مصنف هذا الكتاب ذه ياسر الخادم هذا الرضا عليه وحدثني عن ابي الحسن العسكري عنه

ما جاء عن الرضا عليه السلام في صفة النبي صلى الله عليه و اله و سلم

حدثنا ابو احمد الحسن بن عبد الله بن سعيد العسكري قال اخبرنا ابوالقاسم

عبد الله بن محمد بن عبد الرحمن بن منيع قال حدثني إسماعيل بن محمد بن إسحاق بن جعفر بن محمد
بن علي بن الحسين عن عبد الله الرسول ص قال حدثني علي بن موسى بن جعفر بن محمد عن موسى بن
جعفر بن محمد عن أبيه علي بن الحسين عن قال قال الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام سألت
خالي هند بن أبي هالة عن حلية رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وكان وصافا للنبي ص
فقال كان رسول الله فخما مفخما يتلألأ وجهه تلألؤ القمر ليلة البدر أطول من المربوع وأقصر من
المشذب عظيم الهامة رجل الشعر إذا انفرقت عقيقته فرقها وإلا فلا يجاوز شعره شحمة أذنيه
إذا هو وفره أزهر اللون واسع الجبين أزج الحاجبين سوابغ في غير قرن بينهما عرق يدره
الغضب أقنى العرنين له نور يعلوه يحسبه من لم يتأمله أشم كث اللحية سهل الخدين ضليع الفم
أشنب مفلج الأسنان دقيق المسربة كأن عنقه جيد دمية في صفاء الفضة معتدل الخلق بادنا
متماسكا سواء البطن والصدر أشرح الصدر عريض الكراديس أنور المتجرد موصول
ما بين اللبة والسرة يجري كالخط عاري الثديين والبطن مما سوى ذلك أشعر
الذراعين والمنكبين وأعالي الصدر طويل الزندين رحب الراحة شثن الكفين والقدمين
سائل الأطراف أسيل الخدين شثن الأخمصين مسيح القدمين ينبو عنهما الماء إذا زال

دار نعلنا يطو نكعا ونعس هونا ددع المسه اداعس كانما يبط مر كتب و اداالنعـ
النعـ حمسا حاصر الطوف نطوه الى الادص اطول مر نطوه الى السما حل نطوه
الملا حطه نبدد مر لعه بالسلام قال فلـ صعـ لى منطقه فقال كار صر منواطل الاحوار
دابم العدوه لسـ له دباحه و لاسكام في عر حاحه نعبي الكلام ويسمه باسداهه نكلم
بيوامع الكلم فعلا لاعدول عه و لانعصر دعنا لسر بالباق و لاالمعر سطم عنده السمه و ار
دعـ لاندم منها سنا عر ابه كار لاندم دوانا و لانعد حه و لاسعنه الدنيا و ما كار
لها فاداسوطى اليو لم سوه احد و لم نعم لسعه سي حين سعر له و اداالاساد اساد نكعه
كلها و اداسيـ فلها و اداايدعـ فادعـ نده النعي مر السوي فعوعـ فامه
النعي دباحه السوي و اداالعصـ لعوصر بوحهه واساحي و اداعوحي عصر طوهه حل
كهكه النسم نعو عر مل حـ النعام قال السر حي فعمـ فداالبو عر السر حي دعانا بم
حدبه فو حدبه فدسعي الله وساله عما ساله عنه فو حدبه فدسار اباه عر مد حل النبي كلى
الله عليه و اله و سلم ومعو حه ومعلسه وسكله فلم ندحي منه سنا قال السر حي سالـ ابي حي
عر مد حل دسول الله كلى الله عليه و اله وسلم فقال كار د حوله لنعسه فادونا لوف دلك
فداالاوي الى منوله حوا د حوله نلانه احوا حو الله نعالى و حو الا لهله و حو النعسه

ثم جوا جواه بنه و بر الناس فورد ذلك بالماكه على العامه و لاند جر عنهم منه سنا و كار
من سوبق جر الامه اباد اهل العصر باذنه وضمه على عدد فضلهم في الدين فمنهم ذو
الماجه ومنهم ذو الماجين ومنهم ذو الموابي فسالز وسئلهم عما اطلبهم واطلى الامه من
مسالته عنهم واحاد هم بالذي يبي و نعول لبلغ الشاهد منكم الغايب واتلوين حاجه من
لانعدعلى انلاي حاجه فانه من ابلغ سلطانا حاجه من لانعدعلى انلاعها بين الله قدمه يوم
العامه لاندكر عنده الا ذلك و لانعل من احد عنده بد حلوز دوادا و لانعرفوز الا
دواي ويبحوز اذله فعفا مسالته عن مبوحي دسول الله كلى الله عليه و اله وسلم كنه
كار نصح منه فقال كار دسول الله كلى الله عليه و اله وسلم يبور لسانه الاعما سنه ويولفهم
و لانعرفهم وتكوم كونه كل قوم ونوله عليهم ويبدد الناس ويسوس منهم من عند ار بطوي
من احد سوه و لا حاجه وتعهد اطبانه وسال الناس عما في الناس ويسر اليسر وتعوبه وتعي العيي
وتو فيه مبتدل الامو عن مبلغ لاسعل مماهه ار سعلوا اوتملوا و لانعدو من اليو و لايوده الذين
يلونه من الناس حتاد هم اعطاهم عنده واجمعهم نصيبه للمسلمين واعطاهم عنده منزله احسنهم
مواساه وموادده قال مسالته عن مجلسه فقال كار صر لايلس و لانعوم الاعلى ذكر و لايوطن
الاماكن ويبي عن اتباعها و اذا اتبي الى قوم جلس حيث ينتهي به المجلس وامر بذلك وسلى

كل حاسابه نصبه حتى لايسب احد من حاسابه او احدا اكرم عليه منه من حاسبه كابره
حتى تكون هو المصروف عنه من ساله حاجه لم يرجع الا بها او بمسود من القول فدوسع الناس
منه خلقه وصار لهم اباه حتما وصاروا عنده في الحق سوا مجلسه مجلس حلم وحيا وصبر
وامانه لايرفع فيه الاصوات ولايوبن فيه الحرم ولايتبع فلتاته متعاذرين متواصلين فيه بالتقوى
متواضعين يوقرون الكبير ويرحمون الصغير ويوثرون ذا الحاجه ويحفظون الغريب فعلى
ذلك كان سبيل حلمائه فقال كان دائم البشر سهل الخلق لين الجانب ليس بفظ ولا غليظ
ولا صخاب ولا فحاش ولا عياب ولا مزاح ولا مداح يتغافل عما لايشتهي فلايوئس منه ولايبسط
فيه موءمله قد نزع نفسه من ثلاث المرا والاكثار وما لايعنيه وترك الناس من ثلاث كان
لايذم احدا ولايعيره ولايطلب عثراته ولاعورته ولايتكلم الابما رجا ثوابه واذا تكلم
اطرق جلساوه كانما على رووسهم الطير واذا سكت تكلموا ولايتنازعون عنده
الحديث واذا تكلم عنده احد انصتوا له حتى يفرغ من حديثه تصبر معا يتحدثون
عنده وينتهي معا ينتهون عنده ويصبر للغريب على الجفوة في المساله والمنطق حتى ان كان اصحابه
ليستجلبونهم ويقول اذا رايتم طالب حاجه يطلبها فارفدوه ولايقبل الثنا الا من مكافي و
لايقطع على احد كلامه حتى يجوزه فيقطعه بنهي او قيام قال فساله عن سكوت رسول الله كل

الله عليه و آله وسلم فقال في كان سكونه على أدبع الهام والمدد والنعدير والنعدو فاما
النعدير فهي سوته النطر والاسماع بر النابر و اما نعدوه فهما يبق ويفي و جمع له الهام في الصدر
فكان لا يحتبس و لا يسعوه و جمع له المدد في أدبع أحده المسر لنعدي به وبركه العين
ليبقى عنه واحتفاده الوابي في اصلاح أمته والقيام فيما جمع لهم من خير الدنيا والآخرة
صلوات الله عليه وآله الطاهرين و هدوبي هذه الصفة من مسابي بأسانيد مبلغة
هذا خير حنفاء كتاب النبوة وأما ذكوه من طرق النقا ما كان فيها من الوصا عليه
السلام لأن هذا الكتاب مصنف ذكو سور أحاديه في و هذا خير حين نفسر فيه
كتاب عيان الأحاد هذه المملكة الأول من كتاب سور أحاد الوصا علي بر موسى بر جعفر
بر محمد النبي أبي جعفر محمد برعلي بر الحسين بر موسى بر وبه العين دحمه الله وبلوه أو
سا الله سأل الجنة أبي من اللابوف ما جا من الوصا عليه السلام من الأحاد المنوده المملكة

الجزء الثاني

بسم الله الرحمن الرحيم وبه نستعين

فيما جاء عن الرضا عليه السلام من الاخبار المنسوخة

ما حدثنا به أبو الحسن محمد بن القاسم المفسر الجرجاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن الحسن الحسيني عن الحسن بن علي عن أبيه عن محمد بن علي عن أبيه الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن قال سئل الصادق جعفر بن محمد عن إسماعيل بن جعفر و هو أكبر أولاده و هو يريد أن يأكل و قد أجمع بدعاوه فيسم ثم دنا بطعامه وقد مع بدعائه و جعل يأكل أحسن من أكله فأتى الإمام وبين يديه و يضع بين أيديهم وينظر منه أن لا يدور للدور أيوا فلما فرغ قالوا يا ابن رسول الله لقد دنا جيئا أكثر نعل قد الأبر و أنت كمانى قال و قال لا أكون كمانوه و قد جاء حين أكلوا الصادق فرأى منه وأنا كم أن قوما جوعوا الموت فسألوه بعض أنفسهم و لم يكونوا من يطعمه الموت منهم وسلموا لأمر خالقهم عز و جل

وبهذا الإسناد عن الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر قال كان قوم من جوار الصادق عن جلوسا يصرون لله معمرة مصيبة فقالوا يا ابن رسول الله ما أحسن أدبهم هذه

السما وابواد هده اليوم والكواكب قال الصادق ع ابدم لعولور

هدا و ار المدبرات الادبه جبريل وميكائيل واسرافيل وملك الموت ع سطور الى
الادض فروبكم واحوابكم في اقطار الادض وبودكم الى السماوات والبهم احسر
من ابواد هده الكواكب وابهم لعولور كماعولور ماا حسر ابواد هولا المومنين

وبهدا الاسناد عن الرضا عليه السلام عن ابيه موسى بن جعفر ع قال حا دحل الى
الصادق ع فقال هد سمعت الدنيا فيمن على ابا الموت فقال نعم اليهاه لطلع لالسكى فلا
سسر فطلع حين لك من نعوت فلاسكى و لاتطلع
وبهدا الاسناد عن الرضا عليه السلام عن ابيه موسى بن جعفر ع قال قال الصادق ع ار
الرحل لكور سه و سر اليه اكبر مما يرالبى والسر لكبره كبوبه فما هو الا ار بك
من حسبه الله عن و حل بدما عليها حين بكبر سه وسها اعوت من حعبه الى معلبه

وبهذا الاسناد عن الرضا عليه السلام عن ابيه موسى بن جعفر ع قال قال الصادق ع
اخبرنا عن الطهور قال عذاب الله لقوم ودخمه لاخرين قالوا وكيف يكون الرحمة
عذابا قال ان ماسوهم ان سواد حكم عذاب على الكفار وجزية حكم منهم فهافي رحمة
الله عليهم

وبهذا الاسناد عن الرضا عليه السلام عن ابيه موسى بن جعفر ع قال قال الصادق ع
كم من كنز كيف لاينكر يوم القيامة بكاوه وكم من كنز بكاوه على دينه حاتما
يكنز يوم القيامة في الجنة سوده وكيفه

وبهذا الاسناد عن الرضا عليه السلام عن ابيه موسى بن جعفر ع قال سال الصادق جعفر
بن محمد ع عن سحر اهل مجلسه فقال علل فقعده عابدا وجلس
عبدداسه فوحده دينا فقال له اجسر كيف بالله سال فقال اماكيف بالله فيسر ولكن عن لبان
ماموكيف عروفي نفر فقال الصادق ع الذي يرجوه لنفسه جسابك وهو سبابك فاذجه
لاكلاع جال بابك اما علمت ان رسول الله كل الله عليه و اله وسلم قال لما جاوده
سدده الجنة وبابه اجنابها وفنابها دابه سجر بماد فنابها ابداوه مبلغه نفطو من
سنها اللبن و من سنها السلو و من سنها الذهب ويرجى من سنها سبه ذهب السمك و من

سمعها الناس و من سمعها كالبيوهي ذلك كله بال بيو الادمر فعارف يعس بار مع
هذه الباد حاف من هذه الاذنا و ذلك انه لم يكن من حبيل لابي كبس حاوده
موسه واحبول دون فاذان دين من و حلق سي يا محمد هذه اسفاق هذا المكار
الادع لاحدو منها ناس المومنين من امنك وسهم فقال لانا الناس لايصبر كدودكم على
فاصبر فان كما حاصبر ادعهم

وبهذا الاسناد عن الرضا عليه السلام عن ابيه موسى بن جعفر ع قال كبس الصادق
ع بال سمر الناس بار ادعف بار يسم يس عملك حين نعمر و اسرف افضل الاعمال عظم
لله حقه بار لاسدل سما ف مناصبه و بار سن يلمه عبك واكرم كل من وحدنه ذكر ما
اوسبل موذنا ثم لسن علك كاذفا كان اوكاذنا انما لك سك و علنه كذبه

وبهذا الاسناد عن الرضا عليه السلام ن ابيه موسى بن جعفر ع قال كان الصادق ع ف
طريق ومنه قوم منهم اموال وذكر لهم بار نادهف الطريق نعشور على الناس فادسدف
فوابنهم فقال لهم الصادق ع مالكم قالوا منا اموالنا ياف علينا بار نوحد منا ناخذ ما
ما فلنهم سدهور عنها اذاذوا انما لك فقال و ماذدنكم لنهم لانعدوف عني ولنكم

سوكون بالله فقالوا فقد نصح بدفعها قال ذلك ناصح لها فلما طادنا نطق عليها
فاحدها ولبلكم لاسدور الها سدفقالوا كفى نصح ذلا قال ناوكنو ها مر يعطها ويدع
عنها وبرسها ويبل الواحد منها لعظم مر الدنا و ما فيها ثم برد ها ويوفو ها عليكم ناحوى
مانكونور الها قالوا مر ذاك قال ذاك دفى النالمر قالوا وكفى بوكنه قال سدفور
بعلى كنها المسلمر قالوا وبان لنا الكنها يكونا فيه قال فنوكنوا على نار سدفوا بلها
لدع الله مر ناهها مر يناهور قالوا فكونما قال فاسرف نامار الله فامنوا فمنوا فطهرت
لهم النادف فناهوا فقال الصادق ع كفى يناهور وناسرف نامار الله مر و حل فقدم النادف
وبرحلوا وقلوا بد الصادق ع وقالوا دانا النادحرف مانما دسول الله صلى الله عليه و
اله وسلم نامرنا سوكر انفسنا علنا فيه بر بدنا ونبيك و هولا لدع عنهم الاعدا
والنوكر فقال الصادق ع لا حاجه بنا النكم قار الى دفكم عنا بدفعهم فمنوا
سالمر وبنفدوا بالله وبودنا لهرف بنادانهم فريوا للدد هم عسره فقالوا مالعظم بوكنه
الصادق ع فقال الصادق ع فدسوهم النوكنه فناهله الله مر و حل فدوموا عليها

وبهذا الاسناد عر الرضا عليه السلام ر انه موسى بر جعفر ع قال دانى الصادق

في دخلا فداسد خرجه على ولده فقال يا فداخرجه للمصيبة الصبي وعلمه من
المصيبة الصبي و لوكنت لماكاد الله ولدا مسيدا لماأسد عليه خرجا فمكانا
يوكلا الاسدان لحظه من مكانا يولدا

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار
عن احمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن سنان عن الرضا عليه السلام علي بن موسى في انه قال ان
بسم الله الرحمن الرحيم اقرب الى اسم الله الاعظم من سواد العين الى بياضها

قال و قال الرضا في كتابه في اداخرج من منزله قال بسم الله الرحمن الرحيم توكلت
على الله وقوته لاحول وقوة الا بالله وقوتك نادت مشرقا به لردفك فلن يقدر عليه

حدثنا احمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم رضي الله عنه قال حدثني ابي عن جدي
ابراهيم بن هاشم عن علي بن مسيب عن الحسن بن خالد قال قال الرضا في سمعت ابي يحدث عن

باب في أول سورة براءة بسم الله الرحمن الرحيم أعوذ بالله من الشيطان وأحب سورة براءة أدناها نصر الله والفتح

حدثنا حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن عبد بن علي بن أبي طالب عليه السلام بمرو في جمادى سنة سبع وثلاثين وثلاثمائة قال حدثني أبي عن ناصر الإمام عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن الحسين بن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي عليه السلام يا علي إن فيك مثلا من عيسى بن مريم أبغضه يهود حتى بهتوا أمه وأحبه النصارى حتى أنزلوه بالمنزلة التي ليست له وإن من أمتي إمام المسلمين وأمير المؤمنين وخير الوصيين وسيد الصديقين يا علي إن القائم والإمام والصديق الأكبر يا علي إن حليف علي وأمين وإن قاتل عدوي وإن مبير أعدائي يا علي إن المظلوم بعدي يا علي إن المقاتل بعدي يا علي إن المسموم بعدي أشقى الأولين والآخرين من عاقر ناقة ثمود وجرح قاتل أمير المؤمنين إلا كأشقى قوم عاقر الناقة

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا عبد الله بن جعفر بن خاتم الحميري عن أحمد بن هلال العبرتائي عن الحسن بن محبوب عن أبي الحسن الرضا عليه

قال قال لي لابد من قبله كما كلام سعد فقال كل بطانه ووليه و كلما
عبدهدار السنه الثالث من ولدي بكى عليه السما و اهل الارض و كل حي
و حوار و كل حرير لفقار ثم قال ولما سمع حدي سبق و سنه موسى بن عمران عي عليه
حنوف اليود يوهد سناي كنا القدس كم من حي موعنه وكم موعن مناسف حوار
حرير
عبدهدار الما المسر كان نهم ناس ماكانوا هدوودوا بدا سمع من سد كماسمع من
فوف بكور دحمه على الموسر وحدانا على الكافرين
حدثنا ابي دكي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن حسن عن
المسر بن علي الوشا قال سمعت الرضا عي يقول افوف ما بكور السد من الله عز و جل و
هو ساجد و كلما قوله نادط و يقال و ناسجد و افوف
حدثنا ابي دكي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن المسر بن ابي الخطاب
عن محمد بن الفضل عن ابي المسر الرضا عي قال الصلاه قربان كل تقي

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله و محمد بن يحيى العطار جميعا عن
أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن سليمان الحميري قال قال الرضا عليه السلام ما من نبي و لا إمام
و جبرئيل عليه السلام موكلا و لا إمام على الدنيا إلا و له في كل ليلة سبت

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن محمد بن إسماعيل بن بزيع قال دخلت أنا الحسن بن
إسماعيل بن بزيع إلى أبي الحسن الثالث عليه السلام وأنا أريد أن أسأله عن الذي يقول الناس
في بزيع فقال ودنا منه بزيع فسألنا أن نخرج من عنده كل من دنا من بزيع كان
أدنى إلى بزيع منه

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن
الحسن بن علي الوشاء عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سمعته يقول إن الله تبارك و تعالى
عز و جل للملائكة أسكنوا العرش فيسكن بتسكينه و يتحرك بتحريكه

حدثنا أبي و محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا حدثنا محمد بن

بن الشاذ عن أحمد بن محمد بن الحسن عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال قرأت
كتاب أبي الحسن الرضا ع إلى أبي جعفر ثنا أنا جعفر بن أبي الصهبان أدام الله
أحوجك من أمر الدين فإنما ذلك من يرد الله به الخير فما أحد جزنا فاسألك بحق علك
لأبي من حلك وهو حظك إلا من أمر الدين وأدام الله قدرتك فإنه
وقفت به لا أسأل أحد إلا أعطانيه ومن سألك من عوامك أن تبوه فلا تعطه إلا من خمسين
درهما وإلى الدين إلى ومن سألك من خاصتك فلا تعطها إلا من خمسة وخمسين درهما وإلى الدين
إلى أبي أدام الله قدرتك ولا يسعني عن الدين أفادنا

حدثنا أبو علي أحمد بن أبي جعفر الشيخ قال حدثنا أبو علي أحمد بن علي بن جعفر المؤدب
الوراق قال حدثنا إسماعيل بن أبي عبد الله أبو عمرو القطان قال حدثنا أحمد بن عبد الله بن
عامر الطائي بسنداد على صفة الشيخ عبد حسن أبي الرضا قال حدثني أبو أحمد بن
سليمان الطائي عن علي بن موسى الرضا ع بالمدينة سنة أربع وستين ومائة قال حدثني أبي موسى بن
جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين بن
علي قال حدثني أبي علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم

يسر لابنة فاطمة في يوم القيامة وهما ناحيتان مصبوغتان بالدماء تسألان فاطمة من فعل بهما الذي يقول
يا أحكم الحاكمين احكم بيني وبين قاتل ولدي قال علي بن أبي طالب عليه السلام قال رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم وبكم لابنة فاطمة ودفن الحسين

حدثنا أبو أحمد عبد الصمد بن عبد الله الأنصاري رضي الله عنه بسمرقند قال
حدثنا أبي قال حدثنا أحمد بن إسحاق القلوسي قال حدثنا أبي قال أخبرني عمي
اليسر بن إسحاق قال سمعت عمي علي بن موسى الرضا يقول حدثني أبي عن أبيه عن جده عن
أمير المؤمنين عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من دار بين سماءين
الرحمة إلى الله تعالى الغنا ومن دار بسماءين من عذاب الله فيه الله عز وجل لبلغه فهو
مسرف وإن المأمور على وحي الله تعالى وتعالى محمد صلى

حدثنا أبو اليسر محمد بن أبي إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنه قال حدثنا أبو سعيد السوسي
قال حدثنا أبي إبراهيم بن محمد بن قادوم قال حدثنا أحمد بن أبي الفضل الليثي قال حدثني خال
أبي بن سعيد الليثي عن علي بن موسى الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه
محمد بن علي عن أبيه علي بن اليسر عن أبيه اليسر بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام

قال سمعنا أنا أنس عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم في سفر طرقات المدينة إذ لقينا شيخا
طوالا كبيرا اللحية سيد عامر المنكبين فسلم على النبي صلى الله عليه وآله وسلم ودخل
به ثم انتهى إلى مقال السلام عليك يا داعي الهدى ورحمة الله وبركاته أنت كذلك هو يا
رسول الله فقال له رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بل ثم مضى فقلت يا رسول الله ما
هذا الذي قال له هذا النبي وتصديقك له قال إنه كذلك والحمد لله إن الله عز
وجل قال في كتابه إن خلق الأرض خلقه والهدى الهدى فقال آدم عليه السلام وقال يا داود
إنا جعلناك خليفة في الأرض فاحكم بين الناس بالحق والهدى الذي قال عز وجل حكاية عن موسى حين
قال لهارون عليه السلام اخلفني في قومي وأصلح ولا تتبع سبيل المفسدين وقوله تعالى لموسى حين قومه فهو الذي
قال عز وجل وإذ أشار من الله ورسوله إلى الناس يوم الغدير فكنت أنت المشير من
الله ومن رسوله وأنت وكيل ووزيري وخليفتي وأخي وصفيي ومن بعده
هارون من موسى إلا أنه لا نبي بعدي فأنت داعي الهدى كما سلم عليك النبي أو لا أدعي
من هو غيرك لا قال كذلك أخوك الخضر عليه السلام

حدثنا علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله
الكوفي عن سهل بن زياد الآدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن محمد بن علي الرضا عن
أبيه الرضا عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن
الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال أبي طالب عليه السلام قال
دخلت أنا وفاطمة على رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم فوجدته يبكي بكاء شديدا
فقلت فداك أبي وأمي يا رسول الله ما أبكاك فقال يا علي ليلة أسري بي إلى
السماء رأيت أمتي في صعيد واحد وقد قامت الأنبياء مع رسله
عليهم وإذا أمواه منتنة يسيل من أفواهها وإذا أمواه منتنة أنتنها والجيف
تصب في حلوقها وإذا أمواه منتنة بين أعينها وإذا أمواه يأكل لحم أجسادها والنار
توقد من تحتها وإذا أمواه قد قرضت ألسنتها وقد سلط عليها العذاب والنار
وإذا أمواه كأن على رؤوسها أمثال رؤوس الخنازير من نار يخرج من أفواهها وأدبارها
مقطع من النار والنار وإذا أمواه منتنة بين أعينها مكتوب من نار وإذا أمواه يقطع
لحم أجسادها من مقدمها ومؤخرها بمقاريض من نار وإذا أمواه يرمي وجوهها وأبدانها في
نار أمثال أمثالها وإذا أمواه داخلها داخل النيران وأبدانها تدور النار وعليها ألف ألف لون

من النساء ودانت امواله على صوته الكلب والنار تحرق ثيابها ويبرح من فمها
والملائكة تصرخ راسها وثديها تقطع من نار فقالت فاطمة ع حبيب وقوة عين احببت ما
كان عملهن وسترهن حين وضع الله عليهن قناع النساء فقال يا ابتاه اما المنافقة سترها فانها
كانت لا تطيق ستر ها من الرجال و اما المنافقة لسانها فانها كانت توذي زوجها و اما المنافقة
يدها فانها كانت تمنع من فواضل زوجها و اما المنافقة برجلها فانها كانت تبرج من بيتها ستر
اذن زوجها و اما التي كانت تاكل لحم جسدها فانها كانت تزين بدنها للناس و اما التي تنادي
بنادي الى رجلها وتسلط عليها النار والعقارب فانها كانت قدمه الوضوء قدمه
النار وكانت لا تتستر من البول والبعر و لا تتطهر وكانت تستهين بالصلاة و اما الصائمة
النساء التي فانها كانت تفطر من الزنا فتفطر حين زوجها و اما التي كانت تفطر لحمها
بالمقاريض فانها كانت تؤثر نفسها على الرجال و اما التي كانت تبرز وجهها وثديها فهي
تاكل اعضا ها فانها كانت قوادة و اما التي كان راسها راس الخنزير وبدنها بدن الحمار فانها
كانت نمامة كذابة و اما التي كانت على صورة الكلب والنار تحرق ثيابها
ويبرح من فمها فانها كانت فيه نواحة حاسدة تقول ع ويل لامراة احتبست زوجها وطوبى
لامراة ذكى عيشها زوجها

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن عيسى بن عبيد
عن محمد بن عرفة قال قال أبو الحسن الرضا عليه السلام يا أبا عرفة إن

الناس كالإبل المعقولة عقلها على الذود فما أحسنوا قيادها قادوا وما صاحبوها وإن أبيها
نفرت عنهم

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثني علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي
الحسن الرضا عليه السلام قال الشيء يأكل من طعام الناس لئلا يأكلوا من طعامه والشيء لا يأكل من طعام الناس
لئلا يأكلوا من طعامه

حدثنا محمد بن جعفر بن مسعود رضي الله عنه قال حدثني الحسن بن محمد بن جمهور
عن علي بن محمد النوفلي عن الحسن بن علي الوشاء قال سمعت أبا الحسن عليه السلام يقول الشيء فيه من
الله فيه من الله فيه من الناس فيه من الناس والشيء فيه من الله فيه من الناس فيه من
الناس قال وسمعته يقول الشيء فيه من الله أحصاه في الدنيا من قبل أن يصير من أحصاها في حل
الله

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن محمد بن الحسين بن أبي الخطاب و أحمد بن محمد عن أبيه عن علي بن أسباط والبزنطي
أنهما سمعا الرضا ع يقول كان النبي عليه السلام إذا أراد أن يصعد على منبره

حدثنا أبو الحسن محمد بن القاسم المفسر رضي الله عنه قال حدثنا يوسف بن محمد بن
زياد وعلي بن محمد بن شاذويه عن أبويهما عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن محمد عن أبيه محمد
بن علي عن أبيه الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد
بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عليه السلام قال قال أمير المؤمنين عليه السلام في
قول الله عز و جل هو الذي خلق لكم ما في الأرض جميعا ثم استوى إلى السماء فسواهن
سبع سماوات و هو بكل شيء عليم قال هو الذي خلق لكم ما في الأرض جميعا لتستدلوا
وتتوصلوا به إلى دركه وتتوقوا به من عدائه ثم استوى إلى السماء أحدث خلقها
وأتقنها فسواهن سبع سماوات و هو بكل شيء عليم ولعلمه بكل شيء علم الصالح فخلق لكم كلما
في الأرض لمصالحكم بأبين آية

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و أحمد بن زياد
بن جعفر الهمداني رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن معبد
عن الحسين بن خالد عن الرضا عليه السلام علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد
عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه
السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لكل أمة صديق وفاروق وصديق
هذه الأمة وفاروقها علي بن أبي طالب عليه السلام وأبنه سبعة بأسمائها و حطيئها وأبنه يوسفها
وسمونها وهو قولها مناسو الناس أن علما حلقه الله و خلقني عليهم بعدي وأبنه لأمير المؤمنين
و حبر الوصيين من ناصبه فقد ناصبني و من ظلمه فقد ظلمني و من عاداه فقد عاداني و من بره فقد
برني و من جفاه فقد جفاني و من عاداه فقد عادى الله و الله و دلك أبنه
أخي ووزيري وخليفتي من بعدي وكنت أنا و هو نورا واحدا

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن موسى بن جعفر بن أبي جعفر الهمداني و محمد
بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال سمعت
أبا الحسن الرضا ع يقول إن دخلا من بني إسرائيل على نبي الله فقال له يا أخيه وطرحه على طريق

اقصد سط من اساطين اسرائيل ثم حاء بطائفة بدمه فقالوا لموسى يا رب سط بار فلان
فقلوا فلانا فاحبونا من قبله قال ايوب نعوه فقالوا ايضا فهوا قال لعود بالله بار اكون من الجاهلين
و لوائهم عقدوا بالى ايضا نعوه اخوانهم ولكن سددوا فسدد الله عليهم قالوا ادعى
لنا ربك يبين لنا ما هي قال انه يقول انها نعوه لا فارض و لا بكر لا كبيرة و لا كبيرة خوار بين
ذلك و لوائهم عقدوا بالى ايضا نعوه اخوانهم ولكن سددوا فسدد الله عليهم قالوا
ادعى لنا ربك يبين لنا ما لونها قال انه يقول انها نعوه صفرا فاقع لونها يسر الناظرين و لوائهم
عقدوا بالى ايضا نعوه لاخوانهم ولكن سددوا فسدد الله عليهم قالوا ادعى لنا ربك
يبين لنا ما هي ان البقر تشابه علينا و انا ان شاء الله لمهتدون قال انه يقول انها نعوه لا ذلول تثير
الارض و لا تسقي الحرث مسلمة لا شية فيها قالوا الان جئت بالحق فذبحوها و ما كادوا
يفعلون موسى اسرائيل فقال لا تاتيها الا تملا مشكاة فيها و بالى موسى يا فقالوا له ذلك فقال
اثيروها فاثيروها و جاءوا بقاقم ذبحها ثم امر ان تضرب البقرة بعضها فعلوا ذلك
حين المقول و قال يا رسول الله ان ابن عمي قتل دون من ترك عليه قتل فعلموا بذلك قاتله فقال
رسول الله موسى بن عمران يا نبي اكتبه ان هذه النعوه لفاتنا فقال و ما هو قال ان في من
بني اسرائيل كان تاجرا له وثائق تتاجر بالى الناس ودائع ان المعاملة بينه و بين

فكره أن يوطئه فيوطئ ذلك البيع فاستعظ أبوه فاحتبره فقال له أحسنت حتى تبيعه
فقبل ذلك حوطا لماقاله قال فقال له رسول الله موسى بن عمران عليه السلام وأتى النبي فأتبع بأهله

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن
هاشم قال حدثنا الوليد بن العلاء قال سألت الرضا عليه السلام يا سيدي أنت
إبراهيم بن هاشم النبي حتى عبد الله بن زيد بن أسماء النبي فقال كذب
الزنديق إنما سألني عن ذلك فقلت له أنت زيد جلا سأل أبا جعفر عليه عن ذلك فقال له أبو جعفر عليه
إذا أمر الله بن البيع والباطل فأين يكون النبي فقال مع الباطل فقال له أبو جعفر عليه فقلت

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن
هاشم عن الوليد بن العلاء قال سمعت الرضا عليه السلام يقول ما شاء الله عز و جل إن الأئمة
الهدى و أن يقول له أن الله يفعل ما يشاء و أن يكون في إبانه الكتب قال وسمعته عليه يقول

لا تحلوا باللباس مطلقا إلا مع السواد

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن
هاشم عن أبيه قال سأل سعد القماط أبا الحسن الرضا عليه عن أكل الطير و قال إن
سعد جواده بأكل الطير فصنف به قال إن أكل الطير حرام مثل الميتة والدم ولحم
الخنزير فأنظر عن ذلك قال و حدثني أبي قال كان الرضا عليه إذا دخل يوم الجمعة من الباب و
هيأ له الشيء والبياذ دخل بيته و قال اللهم إن كان فرجي مما أنا فيه بالموت فعجله إلي
الساعة و لم يزل مغموما مكروبا إلى أن قبض عليه قال أبي وكنت من يتردد إلى المأمون إن
دخلا من الخيوس إذكر عندهما يقال خلل يقرع العود والمزامير فعرفه فأنكر يتردد على
فقرأ المسلمين فقال المأمون للرضا عليه يا سيدي ما تقول في ذلك فقال الرضا عليه إن الخيوس
لا يستدعون على فقرأ المسلمين فأنكر الله أن يدخل بعد ذلك من تدفأ المسلمين
فيتدي به على فقرأ الخيوس و قال علي بن إبراهيم بن هاشم و حدثني أبي وغيره عن الرضا عليه
السلام بأحاديث كثيرة لم أذكرها لأني سمعتها منذ مدة

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن

حسن بن الحسن بن علي الوشاء بن سنان الناشري عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال أدنا أهل الإسلام
إليه وبين الله له نصر لنا أن يوم الأنبياء لأنا يوم من السنة و هو الذي وقف رسول
الله صلى الله عليه و آله وسلم وأنتم أيها معشر من النواصب فأهل الضلال فلعنكم الله سموها
لأن من أبدتكم ذات حوي وحين فما وقف لكم رسول الله صلى الله عليه و آله
وسلم فقال له الفضل بن الأزهر أنتم و مذهبكم بالسنة فقال له شهد بها محمد بن
حسن بن شاذان بن حسين وأصحاب شاذان فقال لهم أزهر فلانا قال قال كذا وكذا فسمع علي بن
الحسين عن قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله شاذان بن حسين الكاذب عن ودون عنه
وفي بالي أنه الرضا عن حدثنا محمد بن الحسين بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال
حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر
البزنطي قال قلت لأبي الحسن عن كيف تصنع بأمك فقال أتصرف رحمة
وتحلف منها وتكذبك أهل أدنى الشهوة

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد بن أحمد بن يحيى بن
عمران الأشعري قال حدثني أبو سعيد الآدمي عن أحمد بن موسى بن سعيد عن أبي الحسن الرضا
عن قال كنت معنى الطواف فلما كدنا منه بدأ الذكر الليلي أمام عن فرغ بدنه ثم

قال يا ابن آدم أول العافية و يا حافي العافية و يا داعي العافية والمسمى بالعافية والمنار بالعافية والمتفضل بالعافية على وعلى جميع خلقك يا جبار الدنيا والآخرة وديمومتها كلها على محمد وآل محمد وأدمها العافية ودوام العافية وتمام العافية وشكر العافية في الدنيا والآخرة يا أرحم الراحمين

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن إسماعيل بن إبراهيم عن مقاتل بن مقاتل قال دخلت أنا والمسيب على الرضا عليه السلام يوم الجمعة وهو يدعو بهذا الدعاء على طهر الطريق يسيره و هو يقوله

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله وقد ألحقت بهذا الحديث دعاء آخر أمرنا أن نتلوه في يوم الجمعة بعد الصلوات وتسليم أراد من كرامته ذلك أنها هي حال الاجتهاد والقائدة الناس الاطلاع في الجامعة وهي الدعاء والقائدة الثالثة أنه يؤدي للمؤمن أن يسير إذا اضطر و لا يبلغ مقدار الجامعة

حدثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان رضي الله عنه قال حدثني عمي محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن علي عليه

السلام يا رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم يا حبيبي و يا مولاي يا محمد

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله لست بهذا الخبر خلافا لمن يدعي عنه أنه
قال أفطر الناس والمسلمون لأن الإمامة مما أمر به في نفسه وأسنده فمن قوله في أفطر الناس
والمسلمون فإنهما خلاف لذلك في نفسي وفطري حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد
بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي بن فضال قال دخلت أنا الحسن بن
فيروز إلى أبي يوحنا إلى الشمونة فأتى العين عن موضع دار النبي صلى الله عليه و آله و
سلم بسد المنورة فسلم على النبي صلى الله عليه و آله و سلم وأتى العين ثم انصرف حتى
أتى العين فقام إلى جانبه يصلي فأتى منه الأسد بالعين فتناول الأسطوانة التي دون الأسطوانة
المتقدمة عند دار النبي صلى الله عليه و آله و سلم وصلى سبع ركعات أو نحوها ركعات
في ليلة قال و كان مقدار ركوعه وسجوده ثلاث تسبيحات أو أكثر فلما فرغ سجد سجدة
أطال فيها حتى ارتفع النهار قال وذكر أنه سمع أبا عبد الله يقول حدثه بأمر المسجد

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن إدريس عن محمد بن أحمد بن يحيى بن

عمران الاشعري قال حدثنا موسى بن عمر عن محمد بن اسماعيل بن بزيع قال دخلت على ابي الحسن الرضا عليه السلام وهو مريض فقلت

حدثني ابي رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن ادريس عن محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري قال حدثني محمد بن احمد عن الحسن بن علي بن كيسان عن موسى بن سلام قال اشتكى ابو الحسن الرضا عليه السلام وكان في الناظر ليومي منه وقف طبيب المسجدي طبيب الكنيسة ثم دعا بدنه فدنا ثم التفت الينا فقال سم المطلوب به الناحية الله الصلاة فيه افضل من الصلاة في غيره سيروا به فلما كان عند الباب قال اللهم اني خرجت على ان لا اله الا انت

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن ابراهيم بن هاشم عن ابراهيم بن ابي محمود قال دخلت الرضا عليه السلام فلما ادنيت اذا يومي من المسجد حتى ساجدا ثم قام فاستقبل القبلة وقال اللهم اني اتقربت على ان لا اله الا الله

حدثنا الحاكم ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان قال حدثني عمي ابو عبد الله محمد بن شاذان قال حدثنا الفضل بن شاذان قال حدثنا محمد بن اسماعيل بن بزيع عن الرضا عليه السلام

قال سالته عن العورة في الفيء والوتر فقال قل الركوع قال وسالته عن سورة الفاتحة فقرئه
كرامة سديدة وسالته عن الصلاة في الثوب المصلم فقرئه ما فيه التماثيل وسالته عن الصبية
يزوجها ابوها ثم تموت في صغرها ثم تكبر قبل ان يدخل بها ازوجها ايرث عليها الزوجين
او الامر اليها فقال يرث عليها زوجين ايضا و قال في قال ابو جعفر لا تعتبر الوضوء الا ما خرج من
طرفيك الذكر حيلهما الله لك او قال الذكر اسم الله عليك وسالته عن الصلاة
بمكة والمدينة تقصر او تتم فقال قصر ما لم تزم على مقام عشرة وسالته عن فاتحة النساء من
المصحف فقال كانوا يدخلون على نساء ابي الفرج فلا تنكر وسالته عن ام الولد لها ان تكسف
راسها من ابيها في الحال فقال نعم وسالته عن ابنة الذمية والقصة فقرئها فقال له
قد دق سحر اصحابنا انه كان لابي الفرج موسى في مواه ملبسة قصة فقال لا يمكن الله انما
كان لها حاجة قصة فهو يتبع الاثر و قال ان الناس يتاجه حين يحدث عمل له يوت
ملبس قصة من يتو ماتعمل للصنار تكون قصة يتو عشرة كذا فهو له ابو الفرج في قصر وسالته
عن الرجل له الجارية فيعلها قبل ان يزوجه فقال تنقوه قلت نعم قال لا ماوط سنا اذا فعلها تنقوه
ثم قال في ابنتا منه لو جرت ما قبلو الفا تنقوه حرمت على ابيه وابنه قلت اذا تطو
الى حسب ما قال اذا تطو الى فرجها وسالته عن حد الجارية الصغيرة التي الى اذا لم تبلغ

لم يكن على الرجل استيذانها فقال إذا لم يبلغ استيذانها فقد أثم وإن كانت أتت
بيت أبويها فمن لا يحضرها فقال هي كبيرة وإن لا تكون إن لا يستيذنها فقد عاصيها وبر بيت بيت فقال
ثم بيت بيت وسألته عن امرأة أتت بيت بيت فكرهت فزوجت نفسها من رجل في
سكرها ثم أفاقت فأنكرت ذلك ثم طلبت أن يلزمها فزوجت منه فأقامت مع الرجل
على ذلك الزوج أحلال هولها أم الزوج فإن لمكان السكر والإيثار للزوج عليها قال
إذا أقامت بعد ما صحت أفاقت فهو رضا منها فقد ويجوز ذلك الزوج عليها قال ثم وسألته عن
مملوكة كانت بين أيدي قطعها ولها أخ غائب وهي تكره أن يجوز لأحد منها إن زوجها أو
لا يجوز إلا أمر أخيها فقال لي يجوز إن زوجها فقد فيزوجها هو إن أدنى ذلك قال ثم قال
وقال علي أخبرني الله الطير قال الله عز وجل يقول أنا
عند ظن عبدي إن خيرا فخير وإن شرا فشر وقال علي في الأئمة أنهم علماء ذكروا معصومون
مهديون قال وكتب الله علي أخذ الناس على الرشا فما نعرف فقد كتب لا يأتي بها

حدثنا أبي ومحمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قالا حدثنا سعد بن عبد
الله قال حدثني محمد بن عبد الله المسمعي قال حدثني أحمد بن الحسن الميثمي أنه سأل الرضا

في يوما و هذا جمع عنده قوم من أصحابه و هم كانوا يشاهدون المشركين من رسول
الله صلى الله عليه و آله و سلم في الليل الواحد فقال في نار الله حرم حراما
وأحل حلالا وفرض فرائض فما جاء بيان ما حرم الله أو بين ما أحل الله أو وضع فريضة
في كتاب الله فسمعها من قام بلا تأسي سني ذلك فذلك فما لا يسع الأحد به لأن رسول الله
صلى الله عليه و آله و سلم لم يكن ليحرم ما أحل الله و لا ليحل ما حرم الله و لا ليشرع فرائض الله
وأحكامه كان في ذلك كله متبعا مسلما مؤديا عن الله و ذلك قول الله عز و جل إن
أتبع إلا ما يوحى إلي فكان في متابعة الله مؤديا عن الله ما أمره به من تبليغ الرسالة فلم يكن
عليه إلا التسليم لأمر رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم فما لزمه الكتاب و
فرض السنة به يرد خلافه فقال وكذلك فرض رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من
أتى به حرام فواقع ذلك نهيه الله تعالى وأمر بأمر فعاد ذلك الأمر واجبا لأنه
كذلك فرائض الله تعالى وواقع ذلك أمره أمر الله تعالى فما جاء الله من رسول الله
صلى الله عليه و آله و سلم نهي حرام به جاء خلافه لم يسع استعمال ذلك وكذلك فما أمر
به لأنا لا نرخص فيما لم يرخص فيه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم و لا نأمر بخلاف ما أمر
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم إلا لعلة خوف كرونه فأما أن يسير ما حرم رسول

الله صلى الله عليه و آله وسلم أوصيهم بما أوصى رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فلا
يكون ذلك أبدا إلا بأن يأمر الرسول الله صلى الله عليه و آله وسلم مسلمون له كما كان
رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم بأن لا أمر دينه حق و حل مسلما له و قال حق و حل ما آتاكم
الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا و أمر رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم بني عم
أبي لهب حرام بإجماع و كونها و أمر بأن لا يزوج و لا واحد بإمرأة
و جاوز الذين لم يحضروا ذلك للمتأول و غير المتأول فما كان من رسول الله صلى الله
عليه و آله وسلم بني أبي أمر فإن ذلك الذي يتبع استعمال الوحي فيه أبدا و
عليكم بما فيه الميزان بأنفي يوم من يوسف إليه و لا تكونوا و كان الميزان كبير مشوهين
بأنفي الناقة فيهما يتم الأحد بأحد فما أوتيهما حسبا أو بأنهما يتم واحد موسع ذلك
لك من السلام لرسول الله صلى الله عليه و آله وسلم والوالد الله والنبي و كان بادئ
ذلك من الشك والإنكار وبرئ السلام لرسول الله صلى الله عليه و آله وسلم مشركا
بالله العظيم فما ورد عليكم من خبر مبلغ فخذوه فما على كتاب الله فما كان كتاب
الله موجودا حلالا أو حراما فاتبعوا ما وافق الكتاب و ما لم يكن الكتاب فخذوه
على سنن النبي صلى الله عليه و آله و سلم فما كان السنة موجودا فيها عنه فهي حرام

اوماموديا به عن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم انه قال قاسوا ماواهيه رسول
الله صلى الله عليه و آله وسلم وامره و ما كان في السنة اخذوا به ثم كان
الهدي الاخر خلافه فكان فعله فيما خالف رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم وكره فيه
و لم يرخص فيه الى ان مضى الاخذ بهما جميعا اوبانهما منسوخ وسعه الاخذ من السلف
والائمة والرجال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و ما لم يكن فيه من هذه
الوجوه فردوا الناس عليه فهو اول ذلك و لاتقولوا فيه بارائكم وعليكم بالكتاب والسنة
والوقوف وانتم طالبون باحثون حتى ينتهي الخبر من عندنا قال مصنف هذا الكتاب رضي
الله عنه كان شيخنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنه شيخ الرافضة محمد
بن عبد الله المسعودي فقال لي انما اخرجت هذا الكتاب
لانه كان في كتاب الرحمة و هو ان عليه فلم تكره ودواه لي
حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن الحسن بن ابي
الخطاب عن ابراهيم بن ابي محمود عن ابي الحسن الرضا ع قال سالته عن الرضاع
والمدة والدم انعقد الرضع قال لاتعقد شيئا
حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن محمد بن

حسن بن محمد بن سهل بن دكين بن آدم قال سألت الرضا عن بن الأسود فقال عن أبيه نعم
الوضوء ثلاثة الأول والثاني والثالث

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن
محمد بن حسن بن الحسن بن علي الوشاء عن أبي الحسن الرضا عن قال سألته عن الدواء يكون على
ثدي الأم أيبينه أو تمسيه الوضوء على الدواء المطلي عليه فقال ثم تمسي عليه وتبينه

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن
حسن بن محمد بن سهل بن أبي قال سألت أبا الحسن الرضا عن الأرحبي عن وجه أدائوا
فقال يبينه أو يلقه من شعر جسده

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار رضي الله عنه قال حدثنا
علي بن محمد بن قتيبة عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا عن يقول لما حمل مأمون الحسن بن علي
عليه السلام إلى المأمون أمر بردّ ليبه إلى الله فوضع ونصب عليه مائدة فأقبل يؤلبه إلى الله وأطنابه
بأطواق وسيور الفضة فلما فرغوا أمر المأمون فوضع في طست بين سريره وبسط عليه دفعة
الأطرين وجلس يريد عليه اللعنة يلعب بالأطرين ويدحرج الحسن وأباه وجده من ويسقي

يذكره فمن فمن كاحبه تاول القاعي هسوته تلاف موافق ثم كتب فصلته على قايل
الطسف من الادمر فمن كان من سسنا فليودي من سوف القاعي والتف بالسطرين و من
تطول القاعي او قال السطرين فليذكر المسرح وليتر يوبد وان ذبات يهو الله عز و جل
بذلك ذنوبه و لوكانت سدد البيوم

حدثنامم بن عبد الله بن نعيم العرس ذكي الله عنه قال حدثنا ابي عن احمد بن علي
الابكاذي عن عبد السلام بن كالي الفوفي قال سمعت ابا الحسن علي بن موسى الرضا ع
يقول اول من ابيد له القاعي في الاسلام بالشام يزيد بن معاوية لعنه الله فاحضر و هو على المائدة
و قد صفا على دابر الحسين ع فيما سوته وسقى اصحابه و يقول لعنه الله اسقوا فقد اسوات
مادا و لو لم يكن من يزيد الا ابا اول ماتاولناه ودابر جدونا بن ابدنا وفايدنا منصوبه عليه
وبين ايكله ونفوسنا ساكنه وقلوبنا مطمئنه فمن كان من سسنا فليودي عن سوف القاعي فانه من
سواف اعدانا فان لم يفعل فليس منا ولقد حدثني ابي عن ابائه عن علي بن ابي طالب
عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم لاتلبسوا لباس اعدائي و لاتطعموا
مطاعم اعدائي و لاتسلكوا مسالك اعدائي فتكونوا اعدائي كما هم اعدائي قال
مصنف هذا الكتاب رحمه الله لباس الاعدا هو السواد ومطاعم الاعدا السد

المسك والعنبر والطيب من السمك والمأكول والرمن والطلع وكل ما لم يكن
له قشر من السمك ولحم الخنزير والأرنب والسلحفاة وما لم يذك من الطير وما سوى
ذلك من البحر والذي من الجراد وهو الذي لا يستطيع الطيران والطحال ومسالك
الأنثيين مواضع النعمة ومجالس سوء المجرمين والمجالس التي فيها الملاهي ومجالس الذين لا يعبدون
بالليل والمجالس التي يأتي فيها الأئمة ع والمؤمنون ومجالس أهل المعاصي والظلم والفساد والعناد
وهذين أرق أنواع الغناء ما قد يسكن كثيره وما يسكن كثيره فقليله وكثيره حرام

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري رضي الله عنه قال حدثنا علي بن محمد
بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان قال سمعت الرضا ع يقول استعمال البذل والإحسان
مؤذن بدوام النعمة ولا حول ولا قوة إلا بالله فيما حاز عن الرضا عليه السلام من الأحاديث
المجموعة قال النبي الفقيه أبو جعفر محمد بن علي بن الحسين بن موسى بن بابويه القمي نزيل الري
قدس الله روحه حدثنا أبي رضي الله عنه ومحمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله
عنهما قالا حدثنا سعد بن عبد الله وعبد الله بن جعفر الحميري قالا حدثنا أيوب بن نوح
عن الحسن بن الجهم قال سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا ع يقول كذب كل ناصبي عظم
وعدوه حقه

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق ومحمد بن أحمد السنان والحسين بن
إبراهيم بن أحمد المكتب رحمهم الله قالوا حدثنا أبو الحسين محمد بن أبي عبد الله
الكوفي عن سهل بن زياد الآدمي عن عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن محمود بن أبي البلاد
قال سمعت الرضا عليه السلام يقول من لم يستكمل المعرفة لم يستكمل الله عز وجل

وبهذا الإسناد عن إبراهيم بن أبي محمود قال قال الرضا عليه السلام المؤمن الذي إذا أحسن
استبشر وإذا أساء استغفر والمسلم الذي سلم المسلمون من لسانه ويده ليس منا من لم يأمن جاره
بوائقه

حدثنا أبو الحسين محمد بن علي بن الشاه الفقيه المؤدب بمرو وكتب إليه قال حدثنا
أبو بكر بن محمد بن عبد الله النيسابوري قال حدثنا أبو القاسم عبد الله بن أحمد بن عامر
بن سليمان الطائي بالكوفة قال حدثنا أبي في سنة ست وعشرين قال حدثني علي بن موسى الرضا عليه السلام
بأربع وستين ومائة و حدثنا أبو مسعود أحمد بن إبراهيم بن بكر المؤدب نيسابوري قال حدثنا
أبو إسحاق إبراهيم بن هارون بن محمد المؤدب قال حدثنا حسين بن محمد بن زياد الفقيه

الهروي بسابور قال حدثنا أحمد بن عبد الله الهروي السناني عن الرضا عليه السلام في بن
موسى ع و حدثني أبو عبد الله الحسين بن محمد الأشناني الوراق الأبذي قال حدثنا علي
بن محمد بن مقرون الهروي عن داود بن سليمان الفراء عن علي بن موسى الرضا ع قال حدثني
أبي موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر بن محمد قال حدثني أبي محمد بن علي قال حدثني أبي
علي بن الحسين قال حدثني أبي الحسين بن علي قال حدثني أبي طالب عليه السلام عن رسول
الله صلى الله عليه و آله و سلم قال أدبوا أبناءكم سبع خصال محبة نبيكم و محبة أهل بيته و العمل
بكتاب الله و الصلاة على محمد و آله فإن الصلاة عليه عشر حسنات و آلائكم لهم
حوائجهم و أبناءكم لهم أعوانهم على ما أطيعوا الله و اجتنبوا معاصيه و أدبوا أبناءكم بتعليم
الأسباب عن علي بن موسى الرضا ع قال حدثني أبي موسى بن جعفر قال حدثني أبي جعفر بن محمد
قال حدثني أبي محمد بن علي قال حدثني أبي علي بن الحسين ع قال حدثني أبي الحسين بن علي
حدثني فاطمة ع لما حملت بالحسن ع و ولدته جاء إلى النبي صلى الله عليه و آله و سلم فقال
يا أبتاه ألم أبي قد حرمه الشر حرمه جوعا فرمى بها إلى النبي صلى الله عليه و آله و سلم
و أذن في أذنه اليمنى و أقام في أذنه اليسرى ثم قال لعلي عليه السلام يا أبا الحسن سمه أبي
قال ما كنت أسبق باسمه يا رسول الله و قد كنت أحب أن أسميه حربا فقال النبي
صلى الله عليه و آله و سلم و لا أنا أسبق باسمه ربي ثم هبط جبرئيل ع فقال يا محمد العلي الأعلى

عوف السلام و نقول على مثل نعوله هادون من موسى و لاس سدط سم اسط هداناسم ابن
هادون قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم و ماسم ابن هادون قال سبر قال النبي صلى
الله عليه و اله و سلم لسان حدي قال جبريل ي سمه المسر قال اسما فسماه المسر فلما كان
يوم ساسه ي النبي صلى الله عليه و اله و سلم عنه تكسر اظهر واعطى الغاية فهدا ودنادا
ثم حلي داسه وتصدي بودر السر ودفا وكلى داسه بالعلوي ثم قال ياسما الدم هل الها فله
قال اسما فلما كان سد حول ولد المسر ي وحا النبي صلى الله عليه و اله و سلم فقال
ياسما فلي ابن هدهه الدي جوهه سدا فادرف ادنه اليمن واقام في السري ووضعه
في حجره فكي فقال اسما ابن واي مم تكاوط قال على ابن هدا قال ابن
ولد السلمه يا رسول الله فقال نعله الله الله مرسي لااله الا الله سلمين ثم قال ياسما
لاسري فاطمه بهدا فانها فرسه عهد بولادته ثم قال لبلي ابي سمعت ابن هدا قال
ماكنت لاسعط باسمه يا رسول الله و هكنت احب ان اسمه جونا فقال النبي صلى
الله عليه و اله و سلم و لااسي باسمه دين جو و جل ثم هبط جبريل ي فقال يا محمد النبي
الاعلى يقرئ السلام و يقول لك على مثل كهادون من موسى سم ابنك هداناسم ابن هادون
قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم و ماسم ابن هادون قال سبر قال النبي صلى الله عليه

و اله و سلم لسان حدى قال جبريل ى سمه المسر فلما كان يوم ساسه يو سه الس كل الله
عله و اله و سلم تكسر اعلمر واعطى الغالله هدا وديادا ثم حلي داسه وتكدي يوم در
السر ودها وكلى داسه بالملوي فقال ياسما الدم هل الما فله

وبهدا الاسناد قال قال رسول الله كل الله عله و اله وسلم يسر لاس فاطمه يوم القامه
ومعها ناقه مصنوعه بالدم فسلي بقامه من قوائم العرش فيقول بلعدل احكم س و بر قال
ولدي قال رسول الله كل الله عله و اله وسلم فيحكم الله تعال لاس ودعي الكسه و
نار الله حي و حل سعير سعير فاطمه وبركي لوكا ها

وبهدا الاسناد قال قال رسول الله كل الله عله و اله وسلم لماسري بي الى السما
اخذ جبريل بيدي واصعدني على دبوط من دياسط الجنه ثم ناولني سعرجه فانا اقلها
اذا انقلعت فيرجعني منها حادثه جودا لم ار احسن منها فقالت السلام عليك يا
محمد فقلت من انت قالت انا الراضيه المرضيه خلقني الجبار من ثلاثه اصناف اسفل من
مسك ووسطي من كافور واعلاي من عنبر وجعلني من ما الجنان و قال لي الجبار كوني فكنت
خلقي لاحبك و ابن عمك علي بن ابي طالب عليه السلام

وبهدا الاسناد قال قال رسول الله كل الله عله و اله وسلم الولد دبانه وديانتي

اليسر و اليسر

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يا علي إنك قسيم الجنة والنار وإنك لتورد الجنة وتدخلها بلا حساب

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من أهل بيتي قدم كمثل سفينة نوح من ركبها نجا ومن تخلف عنها دخل النار

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم أسد عبد الله وعبد رسوله على من أهرق دمه وأذاني في عترتي

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إن الله أمرني أن أقول لك هذه خديجة فاطمة من على فروحها منه و هذا أمرت سيرة طوبى أن يعمل الذهب والفضة والمرجان و أن أهل السماء قد فرحوا بذلك وسولت منهما ولدان سيدا شباب أهل الجنة وبهما يزين أهل الجنة فاسم يا محمد فأنت خير الأولين والآخرين

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم سنة من الموت ثلاثة منها في الصدر وثلاثة منها في الشعر فأما التي في الصدر فتلاوة كتاب الله عز و جل وعمارة مساجد الله وإتيان الإخوان في الله و أما التي في الشعر فقيام الليل وحسن الخلق والمواساة في

عن المشاكل

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اليوم اخاء لاهل السما
و اهل س اخاء لاهل

وبهذا الاسناد عن جعفر بن محمد ع قال كان علي خاتم محمد بن علي عليه السلام
مكتوب على خاتمه الله حسبي وبالله المؤمن وبالوكيل في الضر وبالمسير و اليسر

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام في قول الله عز و جل اكالون
للسحت قال هو الرجل يقضي لاخيه الحاجة ثم يقبل هديته

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الايمان اقرار باللسان
ومعرفة بالقلب وعمل بالاركان

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول الله تبارك و تعالى يا
ابن آدم ما تنصفني ابسط اليك النعم وتمنعني اليك بالمشاكل حتى اليك منزل وسوط اليك
طلبك و لا تزال ماد كرمك باسط عطفي كل يوم وليلة تعمل فيه مني يا ابن آدم لو تمنعني

وكفى من حديث و ابن لاسلم من الموكوف لسادسة ال معه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم احسنوا اولادكم يوم السابع فانه اطهر واسرع لنبات اللحم

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم افضل الاعمال عند الله حب و حل انفاق لاسط فيه وجوه لاعلوا فيه وجي مردود واول من يدخل الجنة سفيه و عبد مملوك احسن عبادة ربه ونصح لسيده و دخل عفيف مسعف ذو عيال واول من يدخل النار امير مسلط لم يعدل وذو ثروة من المال لم يعط المال حقه وفقير جيود

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم لانوار السطار كنوا من المومن ما حافظ على الصلوات الخمس فاذا كشفن بنوا عليه واوفيه في السطام

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم من اكل فوصفه فله عند الله كنوه مسبانه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم السلام جبار ومعاينه
السوار فاسألوا يرحمكم الله فانه يوجر فيه ادسه السائل والمسلم والمسيح والمسجد له

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم نار الله عز و جل سجر
دجلا يدخل عليه في بيته و الانفاق

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الابرار يأتي يوم القيامة
ويقادون وادوا الامانة واحسنوا الجوار ووفوا الصبح واقاموا الصلاة واتوا
الزكاة فاذا لم يفعلوا ذلك ابتلوا بالقحط والسنين
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ليس منا من غش مسلما
او ضره او ماكره
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال الله تبارك و تعالى يا
ابن آدم لا تبسط يديك الناس عن يديك و لا تمنعه الناس عن نعمة الله عليك و لا تقبض الناس من
رحمة الله و انت تجدها لديك

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ثلاثة لا تحقرن لحدى من
شيعتي الصلاة شيء المروءة وصلاة الفجر وسهوه الظهر والعوج

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اذا سميتم الولد محمدا
فاكرموا واوسعوا له في المجالس و لا تقبحوا له وجها
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ما من قوم كانت
لهم مسودة فيهم من اسمه محمد و احمد فاتخذوه مسودتهم الا خير لهم

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ما من مائدة وضعت
و حضر عليها من اسمه احمد او محمد الا قدس ذلك المنزل في كل يوم مرتين

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم انا اهل بيت لا يزيل الله
الصدقة و قدامونا باساحي الطفوف و ارلاسي حمادا على عينه
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من المومن

عبد الله بن و حل كمل ملك مقوف و ار المومن عبد الله لعظم من دلك و لس
بس ا حب ال الله من مومن ان اومومنه ان

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم من عامل الناس فلم يظلمهم
و حدثهم فلم يكذبهم ووعدهم فلم يخلفهم فهو ممن كملت مروته وظهرت عدالته
ووجبت اخوته وحرمت غيبته
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم ثلث من سالت ربي
فيك خمس خصال فعطاني اما اولها فسالت ربي ان لا تكون اول من يسوء به الاذى وآخر
الرابح من دنياي و اني قد اعطاني و اما الثانية فسالت ربي ان يعذب
عدوك النار و اني قد اعطاني و اما الثالثة فسالت ربي ان تكون خاصة لولياني و
قولوا الله الاكبر مكتوب على العرش ثم الغيور ثم الفقير فاعطاني و اما الرابعة فسالت
ربي ان يسقي امتي من حوضك بيدك فاعطاني و اما الخامسة فسالت ربي ان يسلك قائد امتي الى
الجنة فاعطاني فالحمد لله الذي من علي بذلك
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم اتاني ملك فقال يا محمد

بار دبط حو و حل نعوبط السلام و نعول بار سب حساب لط نطها مكه ك نها قال فوح
داسه بال السما و قال نادب اسع نوما فحمدط واحوى نوما فاسالط

ونعدا الاسناد قال قال دسول الله كلى الله عليه و اله وسلم ناعلى اداكار نوم
القامه كسب اسب وولدط على حل بلو مبو حبر بالدد والناوب قامو الله نكم بال اليه
و الناس سطوور
ونعدا الاسناد قال قال دسول الله كلى الله عليه و اله وسلم يسو اسى فاطمه وعلها
حله الكرامه و هديسب بما اليوار مسطو الها اليلايو مسيور منها نم نكس اندا مر حال
اليه الف حله مكتوب على كل حله يبط احضر اد حلوا سب مبعد اليه على احسر
كوده واحسر كرامه واحسر مسطو فرف بال اليه كمارف النوس فوكل نهاسنور
الف حادبه
ونعدا الاسناد قال قال دسول الله كلى الله عليه و اله وسلم اداكار نوم القامه
نودب مر نطار النوس نا مبعد سم الاف انوط انوا هم اليلل وسم الاى احوط على ر
اى طالب عليه السلام

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم كان قدس
فاحسن وأبى نادك قدم النظر أحدهما أكبر من الآخر كتاب الله جل ممدود من
السما إلى الأرض وعترتي أهل بيتي فانظروا كيف تخلفوني فيهما
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم عليكم بيسر الملوك قال حسن
الملوك إليه لأهله وإياكم وسوء الملوك قال سوء الملوك الناد لأهله

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من قال حين يدخل السوق
سبحان الله والحمد لله و لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك و له الحمد يحيي ويميت
و هو حي لا يموت بيده الخير و هو على كل شيء قدير أعطى من الأجر عدد ما خلق الله
إلى يوم القيامة
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إن لله عز و جل عمودا
من نور أحمر دأسه في الثرى وأسفله على ظهر الموقوف الأرض السابعة السفلى فإذا
قال العبد لا إله إلا الله وحده لا شريك له اهتز العرش وهبط العمود وهبط الموقوف
فقول الله عز و جل اسكن فيقول نادني كيف أسكن و أنت لم تغفر لقائلها فقول

الله تعالى واسألوا الله من فضله فإنه

وبهذا الإسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن الله عز وجل قدر المقادير وقدر الناس قبل أن يخلق آدم بألفي عام

وبهذا الإسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا كان يوم القيامة نصب للناس قوائم يسأل عنه الصلاة فإن جاء بها تامة وإلا دعي بقوم النار

وبهذا الإسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لا تنسوا صلاتكم فإن من ضيع صلاته حشر مع قارون وهامان وكان حقا على الله أن يدخله النار مع المنافقين فإن الله لم يفرط على صلاته وإذا سها سها

وبهذا الإسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن موسى بن عمران سأل ربه عز وجل فقال يا رب أجعلني من أمة محمد صلى الله عليه وآله يا موسى إنك لا تطيق ذلك وبهذا الإسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لما أسري بي إلى السماء دنا مني الجليل جل جلاله فأدخلني في المسرى وأدخل في الفردوس وبينه وبين محمد ستون ألف حجاب من نور فما قال فيما أوحى إليه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إن الله سبحانه الدواء
في داء من دواء الجنة لسبب العسر و لا بالطول فلو إن الله تعالى أذن لها لبالغ
الدنيا وإلا حرف حرف واحدة في أحسن الدواء لونا
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إذا كان يوم القيامة
يقول الله عز و جل لملك الموت ناولك الموت وحين و جلال وإذا طعم في علي لا يبقى
طعم الموت كما ذهب عنك
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لما نزلت هذه الآية
منه و إنهم منشور فلت إذن الموت الآية كلهم وبقي الإنسان فزلت كل نفس ذائقة
الموت ثم إلينا يرجعون
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم أحبوا الجنة على النار
و لا تطلبوا أعمالكم فتدخلوا في النار فتكسر خالدين فيها أبدا
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إن الله أعين بين
أذنيه على عليه السلام وسلمان و أبذر ومقداد بن الأسود

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ما بعث نبي قط
الهوا الا وعندنا فيه علم

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اذا كان يوم القيامة
نادى مناد يا معشر الملائكة عصوا ابنائكم حتى يرد فاطمة بنت محمد

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم البر و البحر سدا بر
ا قل اليه وابوهما خير منهما

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اذا كان يوم القيامة
يقول الله عز و جل لشيعة المؤمن قفوا على ذنوبه ذنبا ذنبا ثم يقول الله له لا تطلع الله على ذلك
ملكا مقربا و لا نبيا مرسلا وسترت عليه فاغفر له فاجد ثم يقول لسائر شيعتي حسناتي
قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله حتى قوله يقول الله لشيعة علي ظهر له ان من اتاه
سلم نجا ان الله يعاقبه وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم
من اسدل مؤمنا ستر عورته لعورة اوقفه ذات يده سفرة الله يوم القيامة ثم يعيبه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ما كان و ما يكون

الى يوم القيامة مؤمن الا و له حاد يؤديه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إن الله عز و جل خلق
كل دين الا من أحدث دينا أو عصى إماما أو دخل في شيء حراما

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم في قول الله عز و جل
يوم ندعوا كل أناس بإمامهم قال نبي كل قوم بإمام زمانهم و كتاب ربهم و سنة نبيهم

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إن المؤمن ليؤنس
بالسماء كما يؤنس الولد بأبيه وأمه لأنهم على الله من ملك مقرب

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من مات منكم ميتا أو مؤمنة
أو قال فيه ما ليس فيه أقامه الله يوم القيامة على نار من نار حتى يؤدي مما قاله فيه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إنما حبيبا في حديث

تادك و تعالى و هو تقول ار دتك تعوتك السلام و تقول يا محمد سو المومنير الدير تعلور
الكالمات وتومنور تك وتاهل تسك تالجنه قار لهم تعدى حوتا الجنه وتسد حلور الجنه

وتعدتا الاتسات قال قال دسول الله كلى الله تعله و اله وسلم حومت الجنه تعلى مر
كلم تاهل تس وتعلى مر قاتلهم وتعلى الصبر تعلتهم وتعلى مر تسبهم تاولتك لا تحلاو لهم في الاحره و
لا تكلمهم الله و لا تنظر التهم يوم القامه و لا تزكيهم ولهم تعداب الم

وتعدتا الاتسات قال قال دسول الله كلى الله تعله و اله وسلم تار الله حو و حل
يتاسف كل حلق الا مر اتسرك الله قاته لا يتاسف يوم القامه ويومر به تالى التاد

وتعدتا الاتسات قال قال دسول الله كلى الله تعله و اله وسلم لا تسوكتوا الجمعا و
لا التعتسا قار التر تسك
وتعدتا الاتسات قال قال دسول الله كلى الله تعله و اله وسلم تالك تسعط مر
التاده مقود حود التر

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ليس للمسلم لمن حدث من لمن
امه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من حسن اسلام المرء تركه ما لا يعنيه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اذا اكلتم الرزق فكلوا من حواشيه قال الدوه فيها الرزق
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم سمن الاسلام الى لا يعني
ما قل سمن عنه الى
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اللهم ارزق لاهل
بكورها يوم سبتها و خميسها
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اذا مشوا بالسعي فانها
زادت في الصبر و حاد في السنا
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الموحد يصبر الدر

واسئلوا الله من فضله

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اصطنع المعروف الى من هو اهله و الى من هو غير اهله فان لم تصب من هو اهله فانت اهله

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم دابر الشر شديد الانتقام بالله الودود الى الناس واصطناع المعروف الى كل بر وفاجر

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم سيد طعام الدنيا والآخرة اللحم وسيد شراب الدنيا والآخرة الماء و ناسيد ولد آدم و لاهمو

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم سيد طعام أهل الدنيا والآخرة اللحم ثم الأرز

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم كلوا الرمان فانه ما من حبة تقع على المعدة الا انارت القلب وأخرجت الشيطان اربعين يوما

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم عليكم بالرفق فانه يكسب الجنة ويذهب اللؤم ويسد العجز ويذهب بالكبر ويسر الملي ويطيب العسر ويذهب باللؤم

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم كلوا البلح بالتمر فانه آية وآمرا

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ازرعوا سعف سوطه جباه اوسوه حسل

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لاتردوا سوءة الفسل على من اتاكم بها

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اذا اطيبم فاكثروا الوضوء فانه سل العلة الجوز

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام انه قال عليكم بالوضوء فانه يزيد في الدماء

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم افضل اعمال امتي انتظار فرج الله

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ضعف من الصلاة والصيام فوانتظر على قدر من السما فاكلت منها فوافرق فوق فوه فادسر دخلت الطسر والصيام و هوالفرس

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لسرت اسرى الله من بطن ملاد

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ناجى من كرامه المومن على الله انه لم يسل لاجله وفا حتى يقم بانعه فاذا قم بانعه قبضه الله قال و قال جعفر بن محمد ي يسوا النوايي بعد لكم في الاعماد

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اذا لم يستطع الرجل ان يصلي قائما فليصل جالسا فان لم يقدر ان يصلي جالسا فليصل مستلقيا ناظرا دجله يقال القبله يومي ايما

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من صام يوم الجمعة صبرا

واحسانا اعطى ثواب صيام سبعة آلاف سنة وهو لاشكر انام الدنيا

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من صمل واحده صمس له آدمه نصل رحمه فيه الله ويوسع عليه رزقه ويرضى عنه ويدخله الجنه الى وجده

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اللهم ارحم خلفائي ثلاث مرات قيل له و من خلفاوك قال الذين يأتون من بعدي ويروون احاديثي ويعلمونها الناس من بعدي

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الدنيا سجن المومن

وعماد الدين ونور السماوات و الارض

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الحلو الذي يهدم الشهوة كما يهدم الماء النار

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم نار الشيب لنار يسر خلقه ذرحه الصائم القائم

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ما من شيء انفق الدينار من حسن الخلق

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من حفظ من أمتي أربعين حديثا يصور بها دين الله يوم القيامة فقيها عالما

وبهذا الاسناد قال كان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يأمر يوم الخميس و يقول فيه يرفع الأعمال إلى الله وتعد فيه الولائد

وبهذا الاسناد قال قال علي بن أبي طالب عليه السلام صلى بنا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم صلاة الشهر فقرأ في الأولى قل يا أيها الكافرون وفي الثانية قل هو الله أحد ثم قال قرأت لكم ثلث القرآن وثلثه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من فرأ سورة
الذاريات

الاذكر بادع مواقف كان كمن فرأ القرآن كله
وبهذا الاسناد قال قال علي بن أبي طالب عليه السلام لاأعتكاف الاأنالصوم

وبهذا الاسناد قال قال أمير المؤمنين عليه السلام قال علي بن أبي طالب عليه السلام أكملكم
إيمانا أحسنكم خلقا
وبهذا الاسناد قال قال علي بن أبي طالب عليه السلام من كثرت ألمه أخفى السقم
والصبر على البلايا وكتمان المصائب
وبهذا الاسناد قال قال علي بن أبي طالب حسن الخلق خير قرين

وبهذا الاسناد قال قال علي بن أبي طالب عليه السلام سئل رسول الله صلى الله عليه

و اله وسلم من اكبر فائدة له اليه قال تعالى الله و حسن الخلق وسلم من اكبر فائدة له النار قال الاحوفار الصبر والفرج

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم اقربكم مني مجلسا يوم القيامة احسنكم خلقا و خيركم لاهله

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم احسن الناس ايمانا احسنهم خلقا والطفهم باهله و انا الطفكم باهلي

وبهذا الاسناد قال قال علي بن ابي طالب قول الله عز و جل لنبيه يومئذ عن النعيم قال الرطب والماء البارد

وبهذا الاسناد قال قال علي بن ابي طالب عليه السلام ثلاثة يورث الفقر ويذهب بالبصر قراءة القرآن والنعاس والنار

وبهذا الاسناد قال قال علي بن ابي طالب عليه السلام من ادبات النفس و لانها فليكن النفس وليبوء الجفا وليقع الوفا وليظهر حسان الثنا

وبهذا الاسناد قال قال علي بن ابي طالب عليه السلام ان ابو جعفر النبي صلى الله عليه و اله و سلم و هو يمشي فقال اكفني حسنا فان اكثر الناس في الدنيا سنا اكثرهم

حدثنا يوم القيامة قال فما ملأ أبو حنيفة بطنه من طعام حتى لقي الله

وبهذا الإسناد قال قال الميسر يرفعه عليه السلام كان النبي صلى الله عليه وآله و سلم إذا أكل طعاما يقول اللهم بارك لنا فيه وأبدلنا خيرا منه و إذا أكل لبنا أو سويقا يقول اللهم بارك لنا فيه وأبدلنا منه

وبهذا الإسناد قال قال رفعه طالب عليه السلام ثلاثة لا يؤجر لأحدكم نفسه لقم و هو كالمقيم والقيامة والمرأة الجنبا

وبهذا الإسناد قال قال عليه السلام للمرأة جنب عودان فإذا دخل شيء لها عوده واحده و إذا أمات شيء عودانها كلها

وبهذا الإسناد قال قال رفعه طالب عليه السلام سئل النبي صلى الله عليه و آله و سلم عن أمراة قال إنها ذبت فذكرت المرأة إنها تكون فيمن النبي صلى الله عليه و آله و سلم إن أمر النبا إن تطور النبا فتطور النبا فوجدتها تكونا فقال من فاكتب لأطرف من عليه خاتم من الله و كان يبر شهادة الشاهد قبل قبا

وبهذا الإسناد رفعه عليه السلام قال إذا سئلت المرأة من فيه بك فقالت فلان

كونوا حكماء لوعاظ على الوحل و حكماء لماعوف على نفسها

وبهذا الاسناد عن علي عليه السلام انه قال لسرق العوار يا ايها الذين امنوا الا في في البوداه يا ايها الناس وفي حق احق يا ايها المساكين

وبهذا الاسناد قال قال علي بن ابي طالب عليه السلام انه لودا ي السيد احله وسوعه الله لاسر الامل وبوط طلب الدنيا

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال نار العسر و العسر كانا يسار عند النبي صلى الله عليه و اله و سلم حين مضى عامه اللذ ثم قال لهما ابشروا قال اتاكما فرج نزه فما دالب نبي لهما حين دخلا على فاطمه و النبي صلى الله عليه و اله و سلم سلم على النزه فقال الحمد لله الذي اكرمنا اهل البيت

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال ودين عن رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم كثير كتاب الله وكتابي فوات سبع قل يا امير المومنين و ماالكتاب الذي في فوات سبعا قال من قل عن قتله اوصوت عن كاذبه فعليه لعنه الله

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال كنا مع النبي صلى الله عليه

و اله و سلم في حق النبي اذ جاءه فاطمه ومعها كسره خبز فدفعتها الى النبي صلى
الله عليه و اله و سلم فقال النبي عليه الصلاه و السلام ما هذه الكسره قالت قرصا خبزتها
للبر و الشعير فجئت منه بهذه الكسره فقال النبي صلى الله عليه و اله و سلم اما انه اول
طعام دخل فم ابيك منذ ثلاث

وبهذا الاسناد عن ابي طالب عليه السلام قال ان النبي صلى الله عليه و اله
و سلم تطعام فاذ جاءت اليه فاذا هو جاف فقال ذهبوه حتى تبرد فانه اعظم بركه و ان
الله تعالى لم يطعمنا النار

وبهذا الاسناد عن ابي طالب عليه السلام قال اذا اذا اذاذات احدكم الناقه
فليتوضى قبلها يوم الشعير ولتوا اذا خرج من منزله اخر سوده ان عمو ان وانه الكرسي
وانا انزلناه في ليله القدر وام الكتاب فان فيهما خير الدنيا والاخره

وبهذا الاسناد عن علي عليه السلام قال الطب سنه والشرب سنه والوضوء
سنه والنظر الى المصحف سنه

وبهذا الاسناد عن ابي طالب عليه السلام قال كلوا حتى الجمر فانه يعد

الدينار في النار و قال كلوا حتى اليوم ماهيد و لاتاكلوا ماهيدتموه باسم

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال جاء رسول الله صلى الله عليه وآله فلما اتيته قال لي قال انه سيد ديار اليه سيد الانس

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال علمني النبي قال قل اللهم و من يرد اللهم ادسر يوما سا حاجه

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال كنت عند النبي صلى الله عليه و آله و سلم اللهم والسيم فقال لنا منهما تسبه بعض المسده الاناسي مكانها سعا واحوجني من مكانها دا

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال كان النبي صلى الله عليه و آله و سلم لاتاكل الكسر من حتى ان يرفعها و يقول لغيرها من النول

وبهذا الاسناد قال قال علي بن ابي طالب عليه السلام قال دخل طلحة بن عبيد الله على رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فرفع رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم سفرجله فحياها الله و قال حدثنا ابا محمد قابنا يوم القيامه

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال من اكل باحدى وعشرين
دينه حموا على الذي لم يعرف حسده شيئا يكرهه
وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال كان النبي صلى الله عليه و
اله و سلم اذا اكل التمر يطرحه الى من على طعامه ثم يعده به

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال جاء جبرئيل الى النبي صلى
الله عليه و اله و سلم فقال عليكم بالبرنى فانه خير تمودكم يعني من الله عز و جل ويشفي من
الداء
وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه
و اله وسلم عليكم بالكمأة فانها مادة مقدرة يرفع الغلة ويكسر الحمة و هي نافعة فيه
شفاء ثلاثة احزاب من اهل خير
وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال انه قال عليكم بالعرجون فانه يزيد
في الدماغ
وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام انه شكا وجعا فقال له علي عليه

السلام هذا حسك على أن تصول بلاء حصار قال و علي يا أمير المؤمنين قال لابد حزن على
سنا من حادث و لابد حزن سبق السيف و لا يبعد بالسيل قال كاد لك يا أمير المؤمنين
فاجابه علي بن أبي طالب عليه السلام

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال الطهور منه وجه

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال سمعت رسول الله صلى الله
عليه و آله وسلم يقول إني أخاف عليكم اثنتين الذنوب و الهوى وطاعة الرحم و إن
بعدوا القوا من أمير وبعدوا أحدكم و لسن تفعلكم الذنب

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم عليكم بالرمي فكله وناد من يأكله وناد من يأكله لم يعرف السطار أدسن
يوما

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و

اله وسلم ليل عليه السلام عليك ياعلي فانه سيا مر سيرد يا ادنا ها الحدام والدر والسور

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و اله
و سلم يا بني وصيك فاكل منهما و قال هذا دار الاطيار
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم من بدا بالعلي اذ هب
الله عنه سبعون دا اعلها الحدام
وبهذا الاسناد عن الحسن بن علي عليه السلام انه سمع حسنا يوم الشاع واسيع من اسم
الحسن حسنا وذكر انه لم يكن سمها الا الحمل
وبهذا الاسناد عن جعفر بن محمد ع قال السنة لنا والاحد لسنا والاثنين امنه
والثلاثا لسنهم والاربعا لبني النابر والخميس لسنهم والجمعه لنابر النابر جميعا و لنبر فيه سعو قال الله
تعالى فاذا قضيت الصلاه فانتشروا في الارض و ابتغوا من فضل الله يوم السبت

وبهذا الاسناد عن علي بن الحسين ع انه قال قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم اذكر
في اذكر الحسين ع بالصلاه يوم ولد

وبهذا الاسناد عن جعفر بن محمد عن قال حدثني ابي عن ابيه عن آبائه قال قال امير المؤمنين عليه السلام و ما اقبل النهي قال حدثني ابي عن جدي الحسين بن علي عن ابيه عن قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اقبل النهي على الاشرار كعقل الاسلام على سائر الاديان

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام انه قال لاشرار امر ديار بطانة المؤمنين و مصيدة الظالم

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام انه قال كونوا الرعاة سمحة فانه دأب المصلحين

وبهذا الاسناد عن علي بن الحسين عن قال قال ابو عبد الله الحسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام ان عبد الله بن عباس كان يقول ان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم كان اذا اكل الرغيف لم يسقط احدا منها و يقول في كل رغيفه حبة من حنطة الجنة

وبهذا الاسناد عن الحسين بن علي عليه السلام انه قال دخل رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم على علي بن ابي طالب عليه السلام و هو مهموم فامره باكل السويا

وبهذا الإسناد عن الحسن بن علي عليه السلام أنه قال: أخبرني أبي علي بن أبي طالب عليه السلام: دخلا رجلان أحدهما يأتي الآخر شيئاً وأسيئ الرأي والملك ثم بدا له أن يتوبه قال فوسوسته في الشيء على هذه الرأي والملك

وبهذا الإسناد عن الحسن بن علي عليه السلام أنه دخل المسجد فوجد لقمة ملقاة فدفعها إلى غلام له فقال: يا غلام أدكين بهذه اللقمة أذاً حتى فأكلها الغلام فلما خرج الحسن بن علي عليه السلام قال: يا غلام أين اللقمة قال: أكلتها يا مولاي قال: أنت حر لوجه الله تعالى قال له: دخل أصبعه يا سيدي قال: ثم سمعت جدي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول: من وجد لقمة ملقاة فمسح منها أو غسل ما عليها ثم أكلها لم يسقم فوق الأربعين الله من النار وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام: خمسة لو دخلتم فقد المطايا لم تجدوا على مثلهن لا يأتي عبد الأذية ولا يرجو الأذية ولا يسيئ الظن إلا من أذنب ما لا يأتي ولا يقول الأثم ولا يسيئ أحدكم أذاً لم يأتم ولا يسلم والصبر من الإيمان بمنزلة الرأس من الجسد ولا إيمان لمن لا صبر له

وبهذا الإسناد عن الحسن بن علي عليه السلام قال: إن أعمال هذه الأمة ما من صباح

الا وسوء على الله تعالى

وبهذا الاسناد عن الحسين بن علي عليه السلام انه قال من سره ان يسلم له دينه وتتم له مروته فليصل رحمه

وبهذا الاسناد عن الحسين بن علي عليه السلام انه قال وجد لوح بين حائط مدينة من المدائن فيه مكتوب انا الله لا اله الا انا و محمد نبي وجبت لمن آمن بالموت كفى بموحي وجبت لمن آمن بالعدل كفى بنبي وجبت لمن آمن بالدنيا كفى بظالم وجبت لمن آمن بالمعاد كفى بدين

وبهذا الاسناد عن جعفر بن محمد عن ابيه عن آبائه عن الحسين بن علي عليه السلام قال احببت ان اعرف من زاد في الحسين بن علي عليه السلام عاشر يوم كتب الله له عشر ثم قال ان حول في الحسين عن سبعين الف ملك سبعا عبرا يكون عليه الى يوم القيامة

وبهذا الاسناد عن جعفر بن محمد عن ابيه قال اذن النبي ص و لولد الله سبعا ابيض من الاف ليلة حبه

وبهذا الاسناد عن علي بن الحسين عن ابيه قال حدثني اسماء بنت عميس قالت كنت

عن فاطمة بنت محمد صلى الله عليه وآله وسلم وهي تبكي فلما رأته من
شدة بكائها أرسلت إليه تسأله عليه السلام عن ذلك فقال لها رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم يا فاطمة لا تقول الناس إن فاطمة بنت محمد تبكي إلى الله عظيمها وتلبيها
وأسرعت بمفارقته طبيعتها فمن بكاء رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

وبهذا الإسناد عن علي بن الحسين عن أبيه قال قرأت قول الله عز وجل لولا أوتاد
بن قارن فإن فاطمة أمواه الدنيا إلى الصنم فالتفت عليه يونا فقال لها يوسف ما هذا قالت
أتبين من الصنم إن يونا فقال لها يوسف أتبين ممن لا يسمع ولا يبصر ولا ينفع ولا يأكل و
لا يشرب ولا أتبين يا أمي حتى الأنبار وعلمه هذا قوله عز وجل لولا أوتاد بن قارن

وبهذا الإسناد عن علي بن الحسين عن أبيه كان يأتي أوتاد الموتى قديمي من الله
قال نبيك الطهور من الذنوب
وبهذا الإسناد عن علي بن الحسين عن قال أحد الناس ثلاثة من ثلاثة أحدوا الصبر من
أبوه عن والشكر من أمه عن والمسك من شعره

وبهذا الاسناد عن جعفر بن محمد عن قال سألت محمد بن علي عليه السلام عن الصلاة في السفر هذه أربعة أيام كان يقصر الصلاة في السفر

وبهذا الاسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال لا يخرج أحدكم يوم الجمعة إلى قرية أو مصر جامع إلا وجبت عليه الجمعة

وبهذا الاسناد عن الحسن بن علي عليه السلام أنه قال دخلت على النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه كان يصلي خمس ركعات ويصلي الغداة بعد خمس ركعات فلم يزل خمس ركعات

وبهذا الاسناد عن الحسن بن علي عليه السلام أنه قال خطبنا أمير المؤمنين عليه السلام فقال أيها الناس إنما أنا مثلكم أسمع ما تسمعون وأنا بمنزلة منكم في الانقياد وليس فيه الاستبداد وليس فيه الاحتجاب وبايع المصطفى وأخذ رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من بيع المصطفى وبيع المرتضى فاتقوا الله يا أيها الناس وأطيعوا أئمتكم وأحبوهم لله

وبهذا الاسناد عن جعفر بن محمد عليه السلام عن أبيه قال سألت أبي الحسين عن أدنى ما يجزئ من الصلاة صلى الله عليه و

الله و سلم عن ابوه قال لما بعث علي الى اليمن وبعثنا الاسناد عن علي بن الحسين عن
قال ان فاطمة عليها السلام عن الحسن و الحسين و اعطت القائل دخل شاه وكتابنا

وبعثنا الاسناد عن علي بن الحسين عليه السلام عن ابيه عن علي بن ابي طالب عليه السلام
انه قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم من اسم الله تعالى عليه سمعه فليحمد الله تعالى و
من استطعم عليه الرجل فليستعن الله و من حزنه امر فليقل لا حول و لا قوة الا بالله

وبعثنا الاسناد عن الحسين بن علي عليه السلام قال ان يهوديا سال علي بن ابي طالب عليه
السلام فقال اخبرني عما ليس لله وعما ليس عند الله وعما لا يعلمه الله تعالى قال علي عليه السلام اما
ما لا يعلمه الله فذلك قولكم يا معشر اليهود عزير ابن الله و الله لا يعلم له ابنا و اما قولك ما
ليس لله فليس له شريك و اما قولك ما ليس عند الله فليس عند الله ظلم للعباد فقال اليهودي
اشهد ان لا اله الا الله و ان محمدا رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم

وبعثنا الاسناد عن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه

و اله وسلم من اذى الناس سبه لعنه ملائكة السماوات و الارض

وبهذا الاسناد عن علي بن ابي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و
اله وسلم اني سميت ابني فاطمة لان الله عز و جل فطمها وفطم من احبها من النار

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم يا موسى بن عمران سال
ربه عز و جل و قال يارب اسئلك باسمي فانك ان فعلت فاوحى الله تعالى
الله يا موسى بن عمران انا جليس من ذكرني وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه
و اله وسلم يا ابا الله تعالى سميت ابنتي فاطمة وبرئ لولدها وبهذا الاسناد قال قال
رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم الويل لطائفة اهل بيتي كانهم عدا من المنافقين
الذين الاسفل من النار
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم يا فاطمة البشري بن علي عليه
السلام في ثلاث من يا عليه بعض عداء اهل الدنيا و هي شدة بكاء ودخلاء سلاسل
من نار مكتوب النار حين يعرف هو حقهم و له دين يسود اهل النار الى دينهم من شدة بيه و

هو هنا حالك دابي السداد الالم مع حمع مر ساع على هله كلما نصبه حلوك هم بدل
الله عز و جل عليهم الملوك حين بدوها السداد الالم لانعز عنهم ساعه وسعور مر حمم
حهم قالوا لهم مر عداد الله سالى في النار

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله كلى الله عليه و اله وسلم ار موسى بر عمران سال
ربه عز و جل فقال يادب ار اخي هارون ماذا فعل له فاوحى الله سالى الله يا موسى لو سالني
في الاولين والاخرين لاحبك ما خلا قاتل النفس بغير حق بريء كالك عليه السلام فاني ابعث له مر
قاتله

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله كلى الله عليه و اله وسلم يسموا بالنفي فانه
لايصيب احدكم عين ما دام ذلك عليه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله كلى الله عليه و اله وسلم مر قتلنا احد الزمار
فكانما قتلنا مع الكفار

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله كلى الله عليه و اله وسلم ناعلى ار الله سالى
فعل لك ولا ملك ولسنك وهين سنك وهين هين سنك فاسق فانك الاترى النار مزوجي

من السوط نظر من الظلم

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم المنبر لاهموك و لاماحود وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم كلوا التمر على الريق فانه يعز الدداء الفقر قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله يريد كل التمر الالاليين فان اكله على الريق يورث الفالج وبهذا الاسناد قال قال عليه السلام الجنة تحت اقدام الامهات والنار من الجنة وانتم

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ناعلي لولاك لماعرف المومنون بعدي وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ناعلي انك اعطيت ثلاثا لم يعطها احد من قبلك فقد اتاك وزيرا و ماعطيت قال اعطيت كفوا عليا واعطيت قبل دوحتك واعطيت قبل ولدك الفسر و الفسر

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ناجى لسرى القائمة
داكسة حسنا وبير ادسه فقام الله دحل من الانصار فقال هذا ابى وامى و من هم قال انا
على ذانه الله الرابع وانجى صالى على ناهه الله الى عوف وحمى حموه على ناهى النصبا
وانجى على على ناهه من بوى اليه وبدهه لوا الحمد بناك لا اله الا الله محمد رسول الله
فقول الاذعور ما هذا الاملاك مقرب اوبى مرسل او حامل السر فيسهم ملك من بين
نطار السر ناعباس الاذعبر لسر هذاملاك مقرب و لابى مرسل و لا حامل سر هذاالصديق
الاكبر هذا على بن ابى طالب عليه السلام

وبهذا الاسناد عن على بن ابى طالب عليه السلام انه قال كان العود هذسدف
حول من المسر ى وكان الهاء يدى من الكوه الى من المسر
و لاد هب الليل والانام حين ساد الله من الاقاو و ذلك عذانعطاى ملك مروار

حدثنا المسر بن محمد بن سعيد القاسمى مسيد الكوه قال حدثاوناب بن ابنا هم
بن وناب الكوف قال حدثنا محمد بن طفر قال حدثنا ابو المسر محمد بن المسر ابن ابى
بوسر السدادى سدادا قال حدثنا محمد بن سعوب النفيلى قال حدثنا على بن موسى الرضا

عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن
الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله
وسلم عن جبرئيل عن ميكائيل عن إسرافيل عن الله تعالى جل جلاله أنه قال إنا الله لا إله إلا
أنا خلقت الخلق بقدرتي فأحببت منهم من سبق من إيماني وأحببت من خيرتهم محمدا أحببته
وجعلته وصيا فبعثته رسولا إلى خلقي واصطفيت له عليا فجعلته له أخا ووصيا ووزيرا وموئلا
عنه من بعده إلى خلقي وخليفتي إلى عبادي بين لهم كتابي وبين فيهم بحكمي وجعلته العلم
الهادي من الضلالة وبابي الذي أوي منه وبيتي الذي من دخله كان آمنا من نادى
وحجتي إلى من في السماء من مخلوقي الدنيا والآخرة ووجهي الذي من توجه
إليه لم أصرف وجهي عنه وجميع السماوات والأرض على جميع من فيهن من خلقي لا أقبل
عمل عامل منهم إلا بالإقرار بولاية مع نبوة محمد رسولي وهو بي المنبوط على عبادي و
هو السمة إلى أسمه تعالى من أحبه من عبادي فمن أحبه من عبادي وتولاه عرفه ولايته
ومعرفته ومن أبغضه من عبادي أبغضه لجهله بمعرفته وولايته فيرى خلقي وبيلائي
فيمتحنه بأن لا يقبل على عبد من عبادي إلا من جاء به إلى الباب وباب خلقه إليه ولا يبغضه عبد
من عبادي ويعدل عن ولايته إلا أبغضه وباب خلقه إلى النار وبئس المصير اللهم بين على ولايته

وولاية الائمة من ولده صلوات الله عليهم اجمعين

حدثنا الحسين بن احمد بن ادريس قال حدثنا ابي قال حدثنا ابو سعيد سهل بن زياد الادمي قال حدثنا الحسين بن علي بن السمان عن محمد بن اسباط عن الحسين بن الجهم

قال سألت الرضا عن قول الله جل وعز فاجتنبوا قول الزور قال انما عنى به الكذب وهو قول الزور قال قلت جعلت فداك ما حد الزور فقال ان لا يقول للذي رأى بعينيه انه لم يره وللذي سمع بأذنيه انه لم يسمع وللذي علم انه لم يعلم كيما يلزم نفسه الشهادة بما لا يعلم انه حق مثل قول الله عز وجل الا من شهد بالحق وهم يعلمون

حدثنا محمد بن الحسين بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن احمد بن محمد السياري عن علي بن سنان عن الحسن علي بن موسى الرضا عن آبائه قال قلت له جعلت فداك ما ترى في الرجل يكون في داره فيأمر بها فتسأل أن تلقى سنا أربع به فقال عن حد الكذب تولوا سبع سنوات وأقوا على كل سنة سبع مرات أدنى وهي الواحدة إلى قوله فكانت فيها مثل قوله عز وجل وتلوتم عن الجهال فقد تسعة أدنى سنة

فقد ها هنا صعقا لا يفيق منها حيا و لا ميتا حتى السبع سبعة سبعة فاصبح بها على كل
تولول ثم كبر فاق حوله حديده فاسقط على الوجه جميعا و العقاق كبعة قال فصلى
فطوفه الله يوم السابع فاخلق من ماحين وبين نار نعيل كلاف مياه السمو

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه
عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه عن ابائه
عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم من كان مسلما فلا يمكن و
لا يدخل في سمعه جبريل في نعول نار المكر والحسد في النار ثم قال في لسن منا من حسن مسلما
و لسن منا من جار مسلما ثم قال في نار جبريل الروح الامين نزل على من عبدة التاجر فقال يا
محمد عليك بيسر الليل فانه يدفع بيسر الدنيا والاخرة الا و نار اسفكون احسنكم خلقا

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثني محمد بن يحيى العطار قال حدثني محمد
بن حسن بن عبد عن احمد بن عبد الله قال سالت ابا الحسن الرضا في عرفة في العقاد سبعة
رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم من نار هو فقال هبط به جبريل في من السما و كان

باب حلية من قصد و توحيد

حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثني محمد بن الحسن الصفار عن ابراهيم بن هاشم عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال قلت يا ابن رسول الله الرجل يأتي الائمة منكم عليهم السلام او الرجل يأتي جميع ذريته النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال بل الرجل يأتي جميع ذريته النبي صلى الله عليه و آله و سلم عليهم ما لم يعادوا منهاجه و لم يلووا بالمناكب

حدثنا ابي رحمه الله قال حدثني احمد بن علي الكوفي عن احمد بن محمد الهمداني عن محمد بن علي الماجيلويه عن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن الامام موسى بن جعفر عن الصادق جعفر بن محمد عن الباقر محمد بن علي عن زين العابدين علي بن الحسين عن سيد شباب اهل الجنة الحسين بن علي عن سيد الاوصياء علي بن ابي طالب عليه السلام عن سيد الانبياء محمد صلى الله عليه و آله قال لا تزول قدما عبد حتى يسأل عن اربع خصال عن عمره فيما افناه و عن شبابه فيما ابلاه و عن ماله من اين اكتسبه و فيما انفقه و عن حبنا اهل البيت و ما دنا الامامة

حدثنا محمد بن عبد الله بن تميم الفرائضي قال حدثني ابي قال حدثني احمد بن علي

الاسناد عن عبد السلام بن صالح الهروي قال دخلت على أبي الحسن علي بن موسى الرضا
عليه السلام فقلت له يا ابن رسول الله قد كثر فيك الاقاويل فما هي منه وعليك بالاقبال على ما يسرك وتوط ما
لا يسرك واكثر من الدعاء والاستعاذة بالله من شر ما يتقرب إلى الله من ذنوبك لعل شهر
الله الذي فيه مبارك لله عز وجل ولا تكثر أمامه عند الاستعانة ولا في غيره
حتى يأتي على مؤمن الاربعين ولا تدنيا أبدا مؤنته الاغتسال منه وأتم الله وتوكل عليه في سر
أمورك وعلانيتك ومن يتوكل على الله فهو حسبه إن الله بالغ أمره قد جعل الله لكل شيء قدرا
وأكثر من أن تقول فيما بين هذا الشهر اللهم إن لم تكن غفرت لي فأنت أهل أن تغفر لي فإنه شهر تغفر
فيه لمن تغفر له فإن الله تبارك وتعالى يعتق فيه في هذا الشهر رقابا من النار لحرمة شهر رمضان

حدثنا أبو الحسن محمد بن القاسم المفسر الجرجاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن
الحسن القطان عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي الرضا عن أبيه
موسى بن جعفر عليه السلام قال سئل الصادق عليه السلام عن الزاهد في الدنيا قال الذي يترك حلالها مخافة

حسانه وسوط حوامها مياه عدابه

وبهذا الاسناد عن الرضا عليه السلام وابائه عن قال دخل الصادق على دخلا هذا سيد حوعلى ولده فقال يا هذا احوجت للمصيبة الصبي وعقلت عن المصيبة الكبرى لوكنت لماكاد الله ولدا مسيدا لماسيد حوعلا عليه فمصابا بولدا الاسيداد له اعظم من مصابا بولدا

حدثنا الحسين بن ابراهيم بن ناتانة قال حدثني علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن النوفلي بن الطلب عن ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه عن اباته عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سيسعى بهم الفاروق يوم القيامة

حدثنا الحسين بن احمد بن ادريس رضي الله عنه قال حدثنا ابي عن جعفر بن محمد بن مالك الكوفي قال حدثني محمد بن احمد المدائني عن فضل بن شاذان عن علي بن موسى الرضا عن قال من لقي مؤمنا مسلما فسلم عليه خلاف سلامه على الاشتراك الله عز وجل يوم القيامة وهو عليه غضبان

حدثنا علي بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن

قادوم الصوف قال حدثنا ابو داود عبد الله بن موسى الرويانى قال حدثنا عبد السلام بن
عبد الله الحسنى عن الامام محمد بن على عن ابيه الرضا على بن موسى عن ابيه موسى بن جعفر عن
ابيه الصادق جعفر بن محمد عن ابيه عن جده ع قال كنا سلمان ابا ذر رحمه الله عليهما الى
منزله فقدم اليه جفنة فيها ثريد الجفنة فقال سلمان يا ابا ذر لا تسى تعالى قدر
الجفنة قال جعلت ان لا تكونا تصيبان منها سلمان من ذلك حتى سددنا ثم قال
ما حولنا حتى تعالى قدر الجفنة فو الله لقد

عمل فى هذا الثريد الما الذى بين الثرى وعمل فيه الملائكة حين القوه الى الرئى
وعمل فيه الرئى حين القيه الى السماء وعمل فيه السماء حين امطرته الى الارض وعمل فيه
الرعد والبرق والملائكة حين وكلوه مواكبه وعمل فيه الارض والشمس والبدر
والنهار والليل والمطر والظلمة و ما لا احصيه اكثر منعم لك ان تقوم بهذا الشكر
فقال ابو ذر الى الله ابوء واستغفر الله مما احدثت والك لتجد مما كرهت قال
وكنا سلمان ابا ذر ذه ذات يوم الى ضيافة فقدم الله من حوائه كسوة ناسه وبلغا من
دكونه فقال ابو ذر ما اظنت هذا الثريد لو كان منه على فقام سلمان و خرج ود فى دكونه

تعالى و حمله الله فيما اوجد ناكرا ذلك الفيض وبدد عليه ذلك العلي و يقول الحمد لله الذي
ردها هذا العلة فقال سلمان لو كانت فاطمة لم تكن ذكوت من هونه

حدثنا علي بن احمد بن عمران الدقاق قال حدثنا محمد بن هارون الصوفي قال حدثني
ابو زياد عبد الله بن موسى الروياني عن عبد السلام بن عبد الله الحسني قال قلت لابي جعفر
محمد بن علي الرضا ع يا ابن رسول الله حدثني بحديث عن ابائك ع فقال حدثني ابي عن
جدي عن ابائه ع قال قال امير المؤمنين عليه السلام لابرار الناس بنو ماعون قالوا فما الماعون
يا رسول الله قال قلت له حدثني يا ابن رسول الله قال حدثني ابي عن جدي عن ابائه ع قال قال
امير المؤمنين عليه السلام لو كان سعد ماذا قال قلت له حدثني يا ابن رسول الله قال حدثني
ابي عن جدي عن ابائه ع قال قال امير المؤمنين عليه السلام ايكم لم يسوا الناس باموالكم
فيسعوهم بطلاقة الوجه و حسن اللقاء اني سمعت رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم يقول
ايكم لم يسوا الناس باموالكم فيسعوهم باخلاقكم قال قلت له حدثني يا ابن رسول الله قال
حدثني ابي عن جدي عن ابائه ع قال قال امير المؤمنين عليه السلام من عسى على الدهر
طالت مسئته قلت له حدثني يا ابن رسول الله قال حدثني ابي عن جدي عن ابائه ع قال

قال امير المؤمنين عليه السلام مجالسة الاشرار تورث السوء الظن بالاخيار قال

فقلت له يا ابن رسول الله قال حدثني ابي عن جدي عن آبائه ع قال قال امير المؤمنين
عليه السلام شر الزمان زمان الصمت الدوار على الناس قال فقلت له يا ابن رسول الله
فقال حدثني ابي عن جدي عن آبائه ع قال قال امير المؤمنين عليه السلام فيه كل امرئ مايسيئه
قال فقلت له يا ابن رسول الله فقال حدثني ابي عن جدي عن آبائه ع قال قال امير المؤمنين
عليه السلام الموت يسير لسانه قال فقلت له يا ابن رسول الله فقال حدثني ابي عن
جدي عن آبائه ع قال قال امير المؤمنين عليه السلام ما فاز احد بخير قط قال فقلت
له يا ابن رسول الله قال حدثني ابي عن جدي عن آبائه ع قال قال امير المؤمنين عليه السلام
الدين قرين العمل يوضع مع الجسد قال فقلت له يا ابن رسول الله فقال حدثني ابي عن
جدي عن آبائه ع قال قال امير المؤمنين عليه السلام من ويع بالوفاء كوفي قال فقلت له يا
ابن رسول الله فقال حدثني ابي عن جدي عن آبائه ع قال قال امير المؤمنين عليه السلام حافظ
نفسه من ناسيها قال فقلت له يا ابن رسول الله فقال حدثني ابي عن جدي عن آبائه ع

قال قال امير المؤمنين عليه السلام قلت للنبي صلى الله عليه وآله يا رسول الله
فقال حدثني أبي عن جدي عن آبائه ع قال قال امير المؤمنين عليه السلام من دخل اليمن
فلما قال فقلت له ذكره يا رسول الله فقال حدثني أبي عن جدي عن آبائه ع قال قال
امير المؤمنين عليه السلام من أتى بالمعروف حاذ بالنطق قال فقلت له ذكره يا رسول الله فقال
حدثني أبي عن جدي عن آبائه ع قال قال امير المؤمنين عليه السلام من ذكر بالنافع عمر ذوه
ذوي السلامة عمر فوقه قال فقلت له حسن

وبهذا الاسناد عن عبد السلام بن عبد الله الحسني قال سألت محمد بن علي الرضا
ع عن قوله عز و جل أولئك لهم عقبى الدار قال يقول الله عز و جل سدادا لهم من
حب الدنيا سدادا وسدادا لهم من حب الآخرة

حدثنا أبي ذكر الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن خالد
عن محمد بن علي الكوفي عن الحسن بن أبي الشعثاء الصيرفي عن الحسن بن خالد الصيرفي

قال قلت لأبي الحسن علي بن موسى الرضا ع ما الرجل يشهد أن لا إله إلا الله

قال أكره ذلك فقلت له حسبك هذا أو ليس كان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم وكل واحد من أنبائك في نعل ذلك وخاتمي أكسبه فقال لي ولكن كانوا يستعملون
في آلة النعل فتعوا الله وأنظروا لأنفسكم فقلت وما كان نعل خاتم أمير المؤمنين عليه السلام
قال ولم لا أسألني عما كان فيه فقلت فأنا أسألك قال نعل خاتم آدم في لا إله إلا الله محمد
رسول الله فقلت له منه وأين توجد في أفئدة الشيعة أوحى الله عز وجل الله تأوحى أن
حقيقة النبوة فقال القائم يسلم إليها أيضا من النبوة ومن أمر منك قال فلما أسوق توحي و
من منتهى الشيعة ودع الفلس وعصفة الذين عليهم فلم تأمر توحي في النبوة وأجيبه الذين فلم
تدخل له أن تقال الله إلا هو قال بالسوائية فقولنا إلا إلا تأمادنا تأمادنا أنعم قال فأسوق الفلس
وأسقوه الشيعة فقال توحي في أن كلامهما بيان الله به من النبوة لنعيم أن لا تعارف قال فعرف
خاتمه لا إله إلا الله إلا هو تأدب أكلين قال وأن أنبائهم في أفاوضهم كفه المسيح
عصفة حنوبل في فأوحى الله عز وجل فأسقط أحنوبل قال حنوبل تأدب خلقك أنس من
سدك على وجه الأدض عبوه سلطة عليه عدوك وعدوه فأوحى الله عز وجل الله
أسكنه أنما نعل النبد إلى يأفة القوة ملك فأما أنافته عبد أحده
أدأسنة قال فكانت نعل حنوبل في فالنعة إلى أنبائهم في فقال قل لك من حاجة قال

اما الك فلا هبط الله عز و جل عبده خاتما فيه ثلاثة احرف لا اله الا الله محمد رسول
الله لا حول و لا قوة الا بالله فوكله بامر الى الله اسند ظهره الى الله حتى
الله فاوحى الله عز و جل الى النار بسم تعذبا الجبار فان اخذ النار عليك بردا و سلاما قال و
كان يقرء خاتم موسى بن جعفر اسفلها من الزرقاء اكثر يوجد اكثر في قال و كان يقرء
خاتم سليمان بن سيار من الجبل الذي تكلمانه و كان يقرء خاتم حسن بن

جعفر اسفلها من الاثنين طوبى لمن ذكر الله من اخلاه ويل لمن نسي الله من اخلاه و كان
يقرء خاتم محمد بن لا اله الا الله محمد رسول الله و كان يقرء خاتم امير المؤمنين عليه
السلام الملك لله و كان يقرء خاتم الحسن بن علي عليه السلام الثقة الله و كان يقرء خاتم الحسين
بن علي الله بالغ امره و كان علي بن الحسين بن الحسين يقرء ايات الله الحسين بن و كان محمد بن علي عليه
السلام يقرء خاتم الحسين بن علي عليه السلام و كان يقرء خاتم جعفر بن محمد بن علي ولي وعصمة
من خلقه و كان يقرء خاتم ابي الحسن موسى بن جعفر بن حسين الله قال الحسين بن خالد وسط ابو
الحسن الرضا بين عينيه و خاتم ابيه جعفر اكثر من اخاتم النقش وفوق عين هذا الحديث
ابيه كان يقرء خاتم علي بن الحسين بن حسين وسفى قال الحسين بن علي بن

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن علي بن أسباط قال سمعت علي بن موسى الرضا عليه السلام يحدث عن آبائه عن علي عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لم يبق من أمثال الأنبياء عليهم السلام إلا اسمها لم يبق منها إلا رسمها

حدثنا أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم قال حدثني أبي عن جدي عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام عن آبائه موسى بن جعفر عن آبائه جعفر بن محمد عن آبائه محمد بن علي عن آبائه علي بن الحسين عن آبائه أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أحبوا حبيبنا من الله عز وجل وأحبوا الله بما أنعم عليكم وأحبوني بحب الله عز وجل وأحبوا أهل بيتي بحبي

حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور قال حدثنا محمد بن عبد الله بن جعفر الحميري عن أبيه عن إبراهيم بن هاشم عن الديلمي بن الصلت قال قلت للرضا عليه السلام يا ابن رسول الله ما تقول في الزنار فقال كلاه الله لا تتزنروه ولا تتشبهوا بالمجوس في زيه فتكونوا

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق رحمه الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني قال أخبرنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام قال يعني سادة في الدنيا وملوكا في الآخرة

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه و أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و الحسن بن إبراهيم بن إسحاق رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن علي النوفلي قال حدثني سيدي علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم أنه قال من سره أن يكون أكرم الناس فليتق الله عز و جل وليقل الحق فيما له و عليه و ليؤد الأمانة إلى من ائتمنه عليها من بر أو فاجر و ليحسن خلقه مع جيرانه و ليكرم ضيفه و هو أول النبيين و يكون معي في الجنة هكذا و أشار بإصبعيه السبابة و الوسطى

حدثنا الحسن بن إبراهيم بن إسحاق قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الريان بن الصلت قال سمعت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول من قال في كل يوم من شهر رمضان مرة أستغفر الله وأسأله التوبة كتب الله تعالى له بها من الأجر و حوادثها على الصراط

وما حله كتاب الوصايا

حدثنا أبو علي أحمد بن زياد جعفر الهمداني بمدينة مرو في سنة ست وأربعين وثلاثمائة قال حدثنا علي بن جعفر بن محمد بن مهرويه القزويني قال حدثني داود بن سليمان قال حدثني علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أيما رجل مات وله أولاد ذكور فأوصى عند موته بوصية فيما بينه وبين الله عز وجل حكمها كحكمها في حياته ومن كانت مظلمة فيما بينه وبين الناس أسوة فيما هو فيه له ومن كانت مظلمة بينه وبينها

باب من يحل وصيه

حدثنا محمد بن عمر بن محمد بن سالم بن البراء الجعابي قال حدثني أبو محمد الحسن بن عبد الله بن محمد بن الناصر الرباني الجعفي قال حدثني سيدي علي بن موسى الرضا عن قال

حدثنا أبي موسى بن جعفر قال حدثنا أبي محمد بن علي قال حدثنا أبي علي بن الحسين قال حدثنا أبي الحسين بن علي قال حدثنا أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من مات وليس له إمام من ولدي مات ميتة جاهلية ويوجد بما عمل في الجاهلية والإسلام

وبإسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنا وهذا يوم القيامة كهاتين وضم بين أصبعيه وسبقتنا فنا ومن أنكر مطلوبنا خذلناه

وبإسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من أحب أن يتمسك بالعروة الوثقى فليتمسك بحب علي وأهل بيتي

وبإسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الأئمة من ولد الحسين بن من أطاعهم فقد أطاع الله ومن عصاهم فقد عصى الله عز وجل هم العروة الوثقى وهم الوسيلة إلى الله عز وجل

وبهذا الإسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنت يا علي وولدك حجة الله من خلقه

وبإسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم خلقت أنا وعلي من نور

واحد

وباسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من أحبنا أهل البيت حشره
الله تعالى معنا يوم القيامة
وباسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ليلة من أحبك كان معي في
درجتي يوم القيامة و من مات و هو يبغضك فلا يبالي مات يهوديا أو نصرانيا

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم في قول الله عز و جل
و قفوهم إنهم مسئولون قال عن ولاية علي ع
وباسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ليلة وفاطمة و الحسن و الحسين
ع والعباس بن عبد المطلب وجعفر يا أخي لمن حاربتم و سلم لمن سالمتم

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله ذكر جعفر وعباس حوشي في هذا الحديث لم

باسمه الا من محمد بن عمر اليمان في هذا الحديث

وبهذا الاسناد قال قال علي عليه السلام قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم

انت مني و انا منك

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ناعلي انت خير

البشر لا يشك فيه الا كافر

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم هذه خديجة فاطمة الا

لها عين الله سويها

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من كنت مولاه فعلي مولاه

اللهم وال من والاه وعاد من عاداه وانصر من نصره واخذل من خذله

واخذل عدوه وكن له ولوليه واجعله فيهم يدور وادر الحق معه سلمهم وانت هم بروح

القدس واجعلهم حيث توجهوا من الارض واجعل الامامة فيهم واسكن من اطاعهم

واهلك من عصاهم انك قريب مجيب

وباسناده قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم علي اول من اسلم و هو اول من يصافح

يوم القيامة

وبهذا الاسناد قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم ناجى ابن بني خفيف و ابن
خليف على ابن
وباسناده قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم لا تقوم الساعة حتى تقوم قائم اليوم

ما و ذلك حين نادى الله عز و جل له و مر بينه يا و مر بيعة عنه فلا الله الا الله عباد الله
فانوه و لو على الثلج فانه خليفة الله عز و جل و خليفتي
وباسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و هو احد بن على عليه السلام مر
حم انه يبين و لا يبين فيا فقد كذب
وباسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يوضع يوم القيامة منابر حول النبي
لبنين و بينه انا و ابن الخطيب و الانبياء و يقول الله عز و جل فلموا بالمنابر على الانبياء عليكم
كرامتي فقد اودعتم في الدنيا
وباسناده عن على قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم خليفتي ناجى من بعده خليفتي
منها انا اكلها و ابني فرعها و الحسن و الحسين اغصانها و محبونا ورقها فمن تعلق بغصن منها ادخله

الله عز و جل اليه

وباسناده عن الحسن بن علي عن ابيه عن قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لا تسبوا
من الاوصياء الا من كان اصله يهوديا وباسناده قال قال علي عليه السلام انه لعهد النبي صلى
الله عليه و آله و سلم الينا ان لا يبغضنا الا منافق و لا يحبنا الا مؤمن

وباسناده قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم لا يبغض احد بيت محمد الا
انا و علي و فاطمة و الحسن و الحسين و من كان من اهل بيتهم
وباسناده قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم لا يبغض عترتي الا كافر
وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم يرد شيعتنا يوم القيامة
دونا عن حياض ويرد عدونا عطاشا مسودة وجوههم
وباسناده قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم شيعتي هم الفائزون
وباسناده قال قال علي عليه السلام قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال اللهم ارحم

عليه وآسوحي كدده وسـ لسانه وهه الهو والورد

وباسناده قال قال علي عليه السلام امرؤ بقاء الناكس والقاسطين والمادهق

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم سودوا بالله من حـ
الهوى

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا يوكـ حـ
الا على و لا تعدى حدان الا على

وباسناده عن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم انه قال لي يا اسم
اسم المستضعفون سكـ

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم حين قال الهو
ود حاوره الصدقه

وباسناده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال سعوا لكم عن صدقه الخيل
والرقيق

وباسناده عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال حب أحوالي علي وحب أعمالي حموه والناس كلهم أبي

وباسناده عن علي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال الأنبار وما فوقهما حمامة

وباسناده عن علي عن النبي ع قال الموكبون أطول الناس أعناقا يوم القيامة

وباسناده عن علي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنه قال المؤمن يسطو بنور الله

وباسناده عن علي عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال تكرموا بالصدقة فمن تكرم بها لم يسلطه الدنيا

وباسناده قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اليسر واليسر حب أهل الأدب

سبع وسبعين وأمهما أفضل نساء أهل الأدب

وباسناده عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال حين سئل ذكر الأنبياء فوسر
أحبابه على دوحي

وباسناده عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال من حاكم يوم القيامة
وسئل الأمة أمرها ويوتى من عبومسوده فاعلوه قال الله عز و جل هذا ذكر ذلك

وباسناده عن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال يولد هذه الأمة الذين يعمور
أموالهم بالليل و النهار سوا و علانية في على

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم في قوله عز و
جل و سقا ذكر وأنثى قال كنوز الله أن يسلها أذيك بأعلى

وباسناده عن علي عليه السلام قال فاذا أحدا أشد ما نزل المنكر من رسول الله

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم أول ما سأل
عنه العبد حبنا أهل البيت

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم يأتي بادك

فقد الفقر كاد ان يكون كفرا وما من احد يدخل الجنة

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يحبس
بكسر الميم الفقير
وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم اربعين الله
عز وجل الجنة والنار
وباسناده عن علي عليه السلام قال انا عبد الله واخو رسوله لا يقولها بعدي
الا كذاب

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم قد هلك من
حسن فيه اثنان حبان وباغضه اثنان مبغض

وباسناده قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ان فاطمة احصنت فرجها
فحرم الله ذريتها على النار

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم مسكين
ومسكينة مسكين

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لا يستقيم علينا
الامور ولا نستقيم الا كافر

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الناس من اسماء
شتى وانا وانت نأكل من شجرة واحدة

وباسناده عن علي عليه السلام قال نار النبي صلى الله عليه وآله وسلم يسمى نصبه

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم نعم حماد انا العبد
الناسك

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من يول
عدو الله فعليه لعنة الله والملائكة والناس اجمعين

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم عن وضع الجبال

حديث عشر

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم الائمة من قريش

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من كان احب

كلامه الصلاة علي وعلى علي خير البرية

وباسناده عن علي عليه السلام قال انكم ستركبون على النواقة من فلان وانه لعلى

دين محمد خير

وباسناده عن علي عليه السلام قال لقد علم المستحفظون من اصحاب محمد ان اقل

شيعتهم الله على لسانه وقلب محب من اهوى

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم ما سلكت

طريقا ولا يلج الاسلام السلام عن طريقنا وبنا

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم نعم الميسر سو

الائمة وسوا من ولده من بعدي

حدثنا محمد بن عمر الحافظ قال حدثنا الحسن بن عبد الله البيهقي قال حدثني ابي قال

حدثني سيدي علي بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد

عن ابي محمد بن علي عن ابيه علي بن الحسين عن ابيه الحسين عن فاطمة بنت رسول الله صلى الله
عليه و آله و سلم قالت قال النبي عليه الصلاة و السلام قال لعلي عليه السلام من كنت وليه فعلي وليه
و من كنت امامه فعلي امامه

و باسناده عن علي عليه السلام قال دفع النبي صلى الله عليه و آله و سلم الراية يوم
خيبر الى فما برحت حتى فتح الله علي بيدي

و باسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم امرت ان
اقاتل الناس حتى يقولوا لا اله الا الله فاذا قالوها عصموا مني دماءهم و اموالهم

و باسناده عن علي عليه السلام قال ما سمع النبي صلى الله عليه و آله و سلم من خبر بن
بلاده اتاه حتى يكتب اليه

و باسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم سلمان منا اهل
البيت

و باسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم ابوذر كذبة

هذه الامه

وبهذا الاسناد عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم من قل

حبه فقد قل كفوا

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم يا علي لا تسب

الشجره الشجره قيس لك الاباول شجره

وباسناده عن علي عليه السلام قال زار النبي صلى الله عليه و آله و سلم لما دخل على

النمر قال يا نعوذ الله فلا يكم لا حد المصمر دور ار سمع من الا حد قال فما سكت

في فما سد دلك

وباسناده عن علي عليه السلام قال لمر الله الدين يادلوف دينه اولئك ملعونون على

لسان سيد ي

وباسناده عن علي عليه السلام قال و الساعور الساعوف بولـــ و قال حمف قوله عز و

جل اولئك هم الوادبون الدين يبور العوكوس هم فيها خالدون في بولـــ

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم من قوا الله

الكرسي فانه من قال كان كمن عبد الله طول حياته

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم حرمت من أطاب الكلام وأطعم الطعام وصلى بالليل والناس نيام

وباسناده عن علي عليه السلام أنه ذكر الكوفة فقال يدفع عنها البلاء كما يدفع عن أحبته أهل البيت صلى الله عليه و آله و سلم

وباسناده عن علي عليه السلام قال من كذب سقاه رسول الله لم يله

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم لا يدخل الدنيا حتى يقوم دخل من ولد الحسين يملؤها عدلا كما ملئت ظلما و جورا

وباسناده عن علي عليه السلام أنه سرق فأتي به فقال يا أبا ذر أتدري ما صنع النبي صلى الله عليه و آله و سلم هذا

وباسناده عن علي عليه السلام قال الناس كأنهم الموتى

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من عسر المسلمين في مسودة فقد بريء منه

وباسناده عن علي عليه السلام قال يرد أهل النار لا يكسر بنا أحد فيدخل النار وفيها مصدر الرسالة

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنا مدينة العلم وعلي بابها

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنا والله عز وجل اطلع على أهل الأرض اطلاعة فاختارني ثم اطلع الثانية فاختار علي فجعلني نبيا ثم اطلع اطلاعة فاختار عليا فجعله لي وصيا

وبهذا الإسناد عن علي عليه السلام في قول الله عز وجل وله الجواري المنشآت في البحر كالأعلام قال السفن

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم حمادة على الجنة حرم بعلي بن الحسين أحدي الحسن على سبيل وسبب والأحدي مادة من الدين حاد عنه

وباسناده قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم سدوا الأبواب الشارعة في المسجد إلا علي عليه السلام

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم إذا أمتي طهرت لله تبارك وتعالى ودود قوم يتألون عليه ويتسوبه حقه

وباسناده قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم كفى علي كفى

وباسناده عن الحسين بن علي عليه السلام قال ما كنا نرى المنافقين على عهد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلا ثلاثة علي وولده ع

وباسناده عن الحسين بن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلهي بنا إليك وإلى عباد وسلمان وإلى ود والمقداد

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم إن أمتي سيدد بك بعدي وينير لك بهما وفاحرهما

وباسناده قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم من سب عليا فقد سبني ومن سبني

[illegible]

وباسناده قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم [illegible] على الميه و [illegible]

[illegible] وفيها

وباسناده عن الحسين بن علي عليه السلام قال خطبنا امير المؤمنين عليه السلام فقال سلوني عن القرآن فإنكم عن آياته فمن نزلت وأين نزلت

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم إن أحب [illegible] لك ما أحب لنفسي وأكره لك ما أكره لها

وباسناده عن الحسين بن علي عليه السلام قال قال لي بريدة أمرنا رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن أسلم على أبيك بإمرة المؤمنين

وباسناده عن الحسين بن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لعلي [illegible] لك السبق إلى الجنة يوم القيامة يوم لا يسبق إلا سابق

وباسناده عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وسط الميه [illegible] ولا [illegible]

حدثنا محمد بن عمر الجعابي الحافظ البغدادي قال حدثني أبو جعفر محمد بن
عبد الله بن علي بن الحسين بن عبد ربه بن علي بن أبي طالب عليه السلام قال حدثني أبي
علي بن موسى الرضا قال حدثني أبي موسى قال حدثني أخي إسماعيل بن علي عن أبيه عن آبائه عن
الحسين بن علي عليه السلام عن أمير المؤمنين صلى الله عليه وآله وسلم عن جبرئيل عن الله تعالى قال من
عادى أولياءي فقد بارزني بالمحاربة ومن حاربني أهل سخطي فقد حل عليه غضبي ومن يحل
عليه غضبي فقد هوى ومن أهوى فقد أضاعه ومن أضاعه فله النار

حدثنا محمد بن عمر الجعابي الحافظ البغدادي قال حدثني أبو عبد الله جعفر بن محمد
المؤدب قال حدثني حسين بن مهران قال حدثني أبو الصلت عبد السلام بن صالح قال حدثني علي
بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى عن أبيه جعفر عن أبيه محمد عن أبيه علي بن الحسين عن
أبيه الحسين عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إذا لم يستطع
الرجل أن يصلي قائما فليصل جالسا فإن لم يستطع أن يصلي جالسا فليصل مستلقيا إذا دخله جنان
الليل يومي إيماء

حدثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن الحسين بن يوسف بن دديو البغدادي

قال حدثنا علي بن محمد بن سعيد قال الرشيد قال حدثني داود بن قاسم بن يقطين بن موسى النهشلي
الكوفي بسر من رأى قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن جده عن محمد
بن علي عن أبيه عن جده عن علي عليه السلام عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال اصطنع
المعروف إلى أهله و إلى غير أهله فإن كان أهله فهو أهله و إن لم يكن أهله فأنت أهله

وبهذا الإسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم من أهدى سلطانا شيئا
فقبله أتاه حرج من نار الله عز و جل
وبهذا الإسناد عن علي بن موسى الرضا ع قال سمعت أبي يحدث عن أبيه عن جده
ع عن جابر بن عبد الله قال كان رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في منزل أم سلمة وإذا
بلال المؤذن و قد جاء من عند فاطمة و هو يقول رسول الله قائده الأسير فمن أطاعه منه
فإنما يطيع الله و حقه و من لم يطعه منه فإنما أحد من يطيعه فيطيع الله و حقه و كذلك
قال بعد و هو أمير المؤمنين عليه السلام

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اغسلوا صبيانكم من
الغمر فان الشيطان يسمن بالغمر فيأتي الصبي في فراشه ويأتي بها الكبار

وباسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ما أخلص عبد لله عز و جل
أربعين صباحا إلا جرت ينابيع الحكمة من قلبه على لسانه
وباسناده قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم حسنوا القرآن بأصواتكم
فإن الصوت الحسن يزيد القرآن حسنا وقرأ و الله يزيد في الخلق ما يشاء

حدثنا أبو بكر محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف دديو الشيباني

قال حدثنا علي بن محمد بن حبيب قول الرشيد قال حدثنا آدم وسهل بن صالح الطبري قالا
حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن جده عن محمد بن علي عن أبيه و محمد بن
الحسين عن علي بن أبي طالب عليه السلام أن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قال من حق
الصبي أن يحسن اسمه فيحمله من حين يولد إلى أن

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف السكاكي قال حدثنا علي بن محمد بن
حسين قال حدثنا القاسم بن محمد بن الياس بن موسى بن جعفر العلوي وكان من قصبة النهيلة قالا
حدثنا علي بن موسى الرضا قال سمعت أبي يقول حدثني أبي عن جده محمد بن علي عن علي بن
الحسين عن أبيه و محمد بن الحسين عن علي بن أبي طالب عليه السلام أن رسول الله صلى الله
عليه و آله وسلم قال إنما سموا الأوتاد لأنهم بهم تثبت الأرض والجبال والأحجار و عن علي بن محمد
قال حدثنا أبو القاسم محمد بن الياس بن موسى بن جعفر العلوي وكان من قصبة النهيلة قالا
حدثنا علي بن موسى الرضا ع قال سمعت أبي يقول حدثني أبي عن جده محمد بن علي عن علي
بن الحسين عن أبيه و محمد بن الحسين عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه و آله وسلم يقول
يسموا النقيب لأنه أول خلق الله يتألف بالوحدانية و لا يأتلف بالوحدة وليست النقباء
وتقدنا الأنساب قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم أكثروا من ذكر
هادم اللذات
وتقدنا الأنساب قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم من أدخل مؤمنا أو جعله
لقيه وجه كان كمن بنى سقيفة الله على خمس جنبات يوم القيامة

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف السكاكي قال حدثنا علي بن محمد بن
يسار قال حدثني أبو الحسن بكر بن أحمد بن محمد بن أيوب بن نوح بن موسى بن مالك الأشعري
القمي قال حدثتني فاطمة بنت علي بن موسى عليهما السلام قالت سمعت أبي علي بن محمد
عن أبيه عن جعفر بن محمد عن أبيه وجده عن أبيهما علي بن الحسين عن أبيه وجده عن علي بن أبي
طالب عليه السلام قال لأبي لمسلم أنت روحي مسلما

وبهذا الإسناد عن النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال من كفى حسبه كفى
الله حسبه عند أبيه ومن حسن خلقه بلغه الله درجة الصائم القائم
حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف السكاكي قال حدثنا علي بن محمد بن
يسار قال حدثنا آدم بن نبهان قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه قال حدثنا أبي موسى بن جعفر
عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال كان رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم إذا رأى الهلال قال أيها الخلق المطيع الدائب السريع المنور في فلكه
المسخر بالتقدير دليل الله الله ربي وربك الله اللهم أهله علينا بالأمن والإيمان والسلامة والإسلام والإحسان
وكمالهما أوله فلنا آخره وأحسنه شهرا عادتنا بمنه وفضله السنة وسنة لنا فيه المسنة

وروح لنا عن الدحاف بعظم الهرباء

وبهذا الاسناد قال كان رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اذا دخل شهر شعبان يصومه أوله ثلاثا وفي وسطه ثلاثا وفي آخره ثلاثا و اذا دخل شهر رمضان فعلى هذا يومين ثم يصوم

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم دخل شهر الله الاعظم يضعف الله فيه الحسنة على عباده وشهر شعبان يستحط فيه الخطايا وفي أول الله من شهر رمضان شد المؤذن من الشياطين وتغلق فيه أبواب النار فاذا كان في آخر الله العدد يغفر الله لمن طلبه في دخل وشعبان وشهر رمضان الى ذلك اليوم الآخر الله و من أخذ سيئا فقول الله عز و جل انظروا هؤلاء حتى يصطلحوا

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يوحي الله عز و جل الى الملائكة الكرام البررة لاتكتبوا على عبدي واعين كتبوه وعينهم بعد النصر

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم أن الله عز و جل ينادي في الشهر ودخلاف يوم الآخر الساعة السفلى اذا كان الليل الآخر

من الذين يبتغون الله تعالى ذكره بصومه سمعته كل يوم ما خلا الشهر الحرام والأيام فضيلة
عند ذلك ذكره الدنيا

وبإسناده قال كان النبي صلى الله عليه وآله وسلم يأكل الطلع والبطيخ بالتمر و
يقول إن الشر لينه الله يسد عنه و يقول خير إن آدم حين يأكل النبي بالمدينة

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال كنت جالسا
عند النبي و إذا شيخ مدود قد سقط حاجباه على عينيه من شدة الكبر وفي يده
عكازة وعلى رأسه برنس أحمر و عليه مدرعة من الشعر فدنا إلى النبي صلى الله عليه و آله
و سلم و هو مسند ظهره إلى الكعبة فقال يا رسول الله إني أريد أن أسألك بالمسألة فقال النبي صلى الله
عليه و آله و سلم جاء سيبك يا شيخ وكل حاجتك فلما يقول الشيخ قال يا أبا الشر أسرعت في
اللهم لا قال ذلك الشر إنك قال علي عليه السلام فقدمت حتى لصقت ركبتي إلى
الأرض و جلست على ركبتي ووضعت يدي في حجري لا أحير قال لا تعجل يا أبا الشر فإن
من المنكر إلى يوم الوقت المعلوم و و الله إني لأحبك حبا و ما أسمعك أحد
الأسوء إنه في أمة فساد ولد الزنا فيهم و جلست سبله

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف السكاكي قال حدثنا علي بن محمد بن
حسنة قال حدثنا آدم بن قيس النهشلي قال حدثنا علي بن موسى الرضا ع و محمد بن علي عليه
السلام قالا سمعنا المأمون يحدث عن الرشيد عن المهدي عن المنصور عن آبائه عن جده قال
قال أبو عباس لمعاوية يا أبا ع لم سميت فاطمة فاطمة قال لأنها فطمت هي وشيعتها من
النار سمعت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف السكاكي قال حدثنا علي بن محمد بن
حسنة قال حدثنا الحسن بن سليمان الملطي مسعدة بن أبي طالب عليه السلام قال حدثنا محمد
بن القاسم بن العباس بن موسى العلوي بقصر أبي قيس وآدم بن قيس بن نهشل النهشلي قالوا
حدثنا علي بن موسى بن جعفر عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله
صلى الله عليه و آله وسلم يا علي ما سألت ربي شيئا إلا سألت لك مثله غير أنه قال لا نبوة
بعدك إنك خاتم النبيين و علي خاتم الوصيين

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف السكاكي قال حدثنا علي بن محمد بن
حسنة قال حدثنا آدم بن قيس قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن آبائه موسى عن

ابن حسون عن ابن علي عن ابن المسكين عن ابن علي عليه السلام قال كنت جالسا عند رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يوما وفي يده سفرجلة فجعل يأكل ويطعمني ويقول كل يا علي فإنها تذهب البلغم إلى وأنشأ قال فوجدت فيها كل لذة فقال يا علي من أكل السفرجلة ثلاثة أيام على الريق صفا ذهنه وأمتلأ جوفه حلما وعلما وفهما من كيد إبليس وجنوده

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم يا علي إذا أطيبت سبعا فكثر الفوه فإنها أحد اللحمين وأعوف للبخار فإن لم تكسوا من اللحم تكسوا من الفوه

وبهذا الإسناد عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يا علي خلق الناس من سبعة أشياء وجعلني أنا وأنت من شيء واحد أنا أصلها وأنت فرعها والشجر والثمر أغصانها وشيعتنا أوراقها فمن تعلق بغصن من أغصانها أدخله الله الجنة

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف السكاكي قال حدثنا علي بن محمد بن حبشي قال حدثنا الحسن بن سليمان الملطي وسهل بن صالح الطبري وعادم بن قيس النهشلي قالوا

حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد بن علي عليه السلام عن جابر بن عبد الله الأنصاري قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنا خزائن الله والعلم مفاتيحها ومن أدمن النظر في العلم فتح له المفاتيح

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن نوح السناني قال حدثنا سهل قال حدثنا سهل بن كاملي الطبري قال حدثنا علي بن موسى الرضا عن أبيه عن آبائه عن علي عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم سمع الناس الفقه وفي مفاتيح الخزائن

وبهذا الإسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم الفقه يدفن في الصدور من الصدور

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن نوح السناني قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة قال حدثنا آدم بن قتيبة قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم اطلبوا العلم عند حملة القرآن فإنهم أهل العلم أنزلوه حيث أنزل الله

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اتاكم اليمن وهم
خير الوجوه
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم لا تعرف والجنة بصوم

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الناس من الدين
كمن لا دين له
وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم اطعموا المساكين
بالليل لا يدخل الوسخة فيرى الشيء و ما فيه

وبهذا الاسناد قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم الكمأة من المن
الذي انزله الله على بني اسرائيل وفيه شفاء للعين والعيون الماء الذي من الجنة وفيه شفاء من
السم

وبهذا الاسناد عن علي بن عبد الله ودعبل بن موسى بن جعفر ذكر
ما جاء عن الرضا عليه السلام من الشعر

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن محمد بن
سعيد الكوفي عن علي بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن الرضا ع قال قلت له يا ابن
رسول الله لم خلق الله عز و جل الخلق على اثنتي عشرة و لم يخلقه نوعا واحدا فقال لئلا يعرف
الاول فيه انه خالق للخلق جديد و هم عبيد الا و قد خلق الله عز و جل خلقا خلقا و لا يقول
قائل لم يقدر الله عز و جل على ان يخلق جنسه جنسا واحدا الا و قد كان قادرا على ذلك
بارئا و لكن خلق جنسا بالنظر الى اثنتي عشرة جهة انه على كل شيء قدير

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا ابراهيم بن هاشم عن
ابيه عن عبد السلام بن صالح الهروي عن الرضا عليه السلام قال قلت له يا ابن رسول الله
لأي علة اخفى الله عز و جل الذي كان من نوح ع وقومه في الاطفال وقومه من لا يشبه
له فقال ما كان فيهم الاطفال لان الله عز و جل اعقم اصلاب قوم نوح واذ حام نسائهم اذ سخر
عاما فانقطع نسلهم فعوقبوا و لا طفل فيهم و ما كان الله عز و جل ليهلك بعذابه من لا ذنب له

و اما الناقور فهو نوح طرقوا لكذبهم لنبي الله نوح ع وسائرهم لحقوا بركابهم
بكذبهم المكذبين و من عاند من امم فوكل به كان كمن سقده وآباه

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن احمد بن محمد بن عيسى عن
الحسين بن علي الوشاء عن الرضا عليه السلام قال سمعته يقول قال ابي ع قال ابو عبد الله ع ان
الله عز و جل قال لنوح يا نوح انه ليس من اهلك انه كان عاملا له و حمل من انسه من اهله قال
وسالت كيف يغرق هذه الامة ان نوح دعا عليهم بغرق ما الناس على و حقير انه عمل عند تعالى
وانه عمل عند تعالى فقال كذبوا فوانه ولكن الله عز و جل نقله عنه حين خالفوه دينه

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم
عن ابيه عن علي بن معبد عن الحسين بن خالد عن ابي الحسن الرضا ع قال سمعته ابي يحدث عن
ابيه ع انه قال انما ابتلى الله عز و جل ابراهيم خليله لانه لم يرد احدا و لم يسال احدا
قط غير الله عز و جل
حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي رضي الله عنه قال حدثنا جعفر

بن محمد بن مسعود بن أبي قال حدثنا أحمد بن عبد الله الغلابي قال حدثني علي بن محمد
الغلابي النحوي قال حدثني إسماعيل بن أبي أمامة قال قال الواثق يوم قول الله عز وجل قالوا
أإن شئنا لقد شئنا أن نقول مثل هذا إن هذا إلا أساطير الأولين قال كان لإسحاق
الموصلي في منطقه شواذ الأشياء الأكابر وكان عند محمد بن يوسف وكان يوسف عند أبي
وكان بينه وبين أبيه أبوه وقال أنت تقول وأدبه الله فيه عند
الله أسمه ثم أدنى الله عدوه قال فلما أطبق أحدث المنطق وتطلق حتى
والنسب فيما وبين الله فلما خرج من عند أبي طلب المنطق وقال شرف المنطق
فوجدت عليه وكان أدنى أحدث ذلك الأمر دعا إلى صاحب الشرف فكان
عنده

حدثنا المنذر بن حفص بن منذر الغلابي قال حدثنا حفص بن محمد بن مسعود بن أبي بن
عبد الله بن محمد بن خالد قال حدثني الليث بن علي الوشا قال سمعت علي بن موسى الواثق في
يقول كان الموصلي في أشياء أدنى أحد شيئا أشرف به وكان يوسف في
عند محمد وهو كبير وكان بينه وكان لإسحاق في منطق النبي أبيه شعوب فكان

عبدالله و يار سعوه طلب يوسف يا حده مر عمه فاسمه لدلك وقال له كيف حين
ادسله اليك فادسله واحدة المطعه وسدهاق وسطه بيت الناس فلما اتى يوسف
اباه جاء فقال سوف المطعه فعسه فو حديهاق وسطه فلدلك قال اخوه يوسف
حين حبل الصاحف وجا اخيه يار سوف فقد سوف اخي له من قبل فقال لهم يوسف ما حوبا من
وحدف دخله قالوا هو حوبا ه كما حوف السه بالبيت فهم فدا ناوسهم قبل وجا
اخيه ثم ياسيرحها من وجا اخيه ولدلك قال اخوه يوسف يار سوف فقد سوف اخي له من
قبلسور المطعه فاسرها يوسف في نفسه و لم يدها لهم

حدثنا عبدالواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري الفقيه رحمه الله قال حدثنا
علي بن محمد بن قتيبة عن حمدان بن سليمان النيسابوري قال حدثني ابراهيم بن محمد الفقيه
قال قال لابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يا ابن رسول الله صلى الله عليه وآله فرض الله
واقول توحيده قال لانه امر عبدوه الناس والايمان بعبدوه الناس عن معرفته و ذلك حكم
الله تعالى الذي والبالغ قال الله عز و جل فلما داوا ناسا قالوا امنا بالله وحده و كفرنا
بما كنا به مشركين فلم يك ينفعهم ايمانهم لما داوا ناسا و قال عز و جل يوم ياتي بعض ايات
ربك لا ينفع نفسا ايمانها لم تكن امنت من قبل او كسبت في ايمانها خيرا و فقد قرئ

لما صدقه الرجل قال أشهد أن لا إله إلا الله أشهد به شهادة أسرائر وأنا من
المستضعفين له بالإيمان وقد حسن إيمانه وكيف من المقصرين فالوم يبسط يديك لتكون أمير
خلقك أنه وقد كان قنبر من قومه إلى قدمه في الحديد وقد لبسه على بدنه فلما أتى
الناس إلى بيوته من الأمصار بدنه لتكون أمير بدنه علامة قومه مع نعله بالحديد على موضع من
الأمصار وسبل النهار بر نفسه وللأربع وكان ذلك أنه وعلامة ولنه أخي أتى الله
عز وجل قنبر فقال أنه أشتاق نفس لما صدقه الرجل ولم يشتق الله قاضي الله عز
وجل الله يا موسى لم يشق قنبر لأنك لم يلقه ولو أشتاقني لأتيته

حدثنا عبد الله بن محمد بن عبد الوهاب العرني قال حدثنا مسعود بن عبد الله
الأصفهاني الصوفي قال حدثني علي بن مهرويه القزويني قال حدثنا داود بن سليمان الفراء قال
سمعت علي بن موسى الرضا يقول عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد في قوله
عز وجل قسم قاحكما من قولها وقال لما قالت النملة يا أيها النمل ادخلوا مساكنكم لا
يحطمنكم سليمان وجنوده وهم لا يشعرون الذين كونت النملة إلى سليمان في وفاد
في الهوا والذين قد حمله قومه وقال على النملة فلما أتى بها قال سليمان يا أيها النملة يا ملعمة
أيس الله وأين لا أظلم أحدا قالت النملة قال سليمان في فلم حدثتهم كلمي فقالت يا أيها

النمل ادخلوا مساكنكم قالت النملة حسبت أن سليمان وجنوده يقصدونني
ذكره الله تعالى ثم قالت النملة أنت أكبر أم أبوك داود قال سليمان بل أبي داود
قالت النملة فلم تعرف حروف اسمك حروف على حروف اسم أبيك داود قال
سليمان قال نعم يا أيها النملة لأن أبانا داود نبي وأبوه نبي وجده نبي داود
وأنت يا سليمان أدخلوا أرض بلقيس قالت النملة فإن قيل لم سميت لك الذي مر بي
سائر المملكة قال سليمان قال نعم يا أيها النملة سبب ذلك أنه سميت لك جميع
المملكة كما سميت لك هذه الذي لكان دوالها من بيت كنوز الذي فيه نسم
كاحدا من قولها

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن سعيد بن يزيد عن علي بن أحمد
بن أسيم عن سليمان الشعبي عن أبي الحسن الرضا عليه قال إذا قيل لم يسمى إسماعيل كاذب الوعد
قال قيل لأنه قال وعد رجلا فجلس له حولا ينتظره

حدثنا أبو العباس محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد
بن محمد بن سعيد الكوفي قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال قيل لأبي الحسن
الرضا عليه لم سمي الحواريون الحواريين قال أما عند الناس فإنهم سموا حواريين لأنهم كانوا

قادر يقدور الناس من الوسي بالسل و هو اسم مسيو من الميم الهواد و اعتقدنا فيه
الهوادية الهوادية لانهم كانوا يقدرون انفسهم ويقدرون لمن هم من اوساخ الدنيا بالوحل
والكدر قال فقال له قائل سمي النصاري نصارى قال لانهم من قرية اسمها ناصرة من بلاد
الشام نزلتها مريم وعيسى عي بعد خروجهما من مصر

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن ابي عبد الله
عن عمرو احمد عن ابي طالب عن ابي حمزة عن ابي الجارود عي قال الطالب ادنى فقير المسلم
و هو حقه حقا وفقير الذمة و هو عندهم ودينا قال العبد سيده وفقير الذمي و هو فقير
نصارى وفقير المرء و فقاء فقاء في الاقدر اذا اذيت بما عليها

حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضي الله عنه قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر قال
حدثنا ابو عبد الله النخعي عن ابي شعيب النخاس قال قال ابو الحسن الاول الحسين
الرضا عي لقد اساء الله عز و جل موسى بن عمران بالعصا وبيده العصا وآله الجبل وسى
عيسى عي بالطب وسى محمد ا ص بالكلام والقرآن

فقال له ابو الحسن ع يا ابن رسول الله تبارك و تعالى لما سئل موسى ع كيف الاختلاف على اهل عصره
الحق فانهم من عند الله عز و جل بما لم يكن عند القوم فيه وسعهم قبله وبما ابطل به سحر
وساحر به الجبت عليهم و يا ابن رسول الله تبارك و تعالى سئل عيسى ع وفي كيف ظهرت فيه الرهبانية
واحتاج الناس الى الطب فانهم من عند الله عز و جل بما لم يكن عند اهل زمانهم قبله وبما احيا
لهم الموتى وابرا لهم الاكمه والابرص بإذن الله تعالى وسئل نبينا صلى الله عليه و آله
تبارك و تعالى سئل محمد ص فيم وفي كيف الاختلاف على اهل عصره الخطب
والكلام وباطنه قال والسحر فانهم من كتاب الله عز و جل ومواعظه واحكامه فابطل
به قولهم وساحر به الجبت عليهم فقال ابن السكيت يا ابن رسول الله فاذا سئل القوم فما الحجة على
الخلق اليوم فقال ع العقل يعرف به الصادق على الله فيصدقه والكاذب على الله فيكذبه
فقال ابن السكيت هذا و الله الجواب

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا احمد بن محمد
بن سعيد الكوفي الهمداني قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن ابيه عن ابي الحسن الرضا
ع قال انما سمي اولو العزم اولي العزم لانهم كانوا اصحاب الشرائع والسنن و كلها
نزل كل شيء من عند الله على شريعته ومنهاجه وتابعا لكتابه الى دهر ابراهيم الخليل ع و كل

ـــــ كارف اناه اناها وسده كارعلى سوسه ومفاحه وناسا لكانه الى دمر موسى ى و
كلس كارف دمر موسى وسده كارعلى سوسه موسى ومفاحه وناسا لكانه الى اناه حسن ى
و كلس كارف اناه حسن ى وسده كارعلى مفاحى حسن وسوسه وناسا لكانه الى دمر سا
محمد ـــ ر فهولا الخمسه اولو العزم فهم افضل الانبيا والرسل ى وسوسه محمد ـــ ر
لانبى الى يوم القيامه و لاس سده الى يوم القيامه فمن ادعى سده بعد اوانى سده الفرار
بكاف فدعه فانى لكل من سمع كلامه

حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوى السمرقندى قال حدثنا جعفر بن محمد بن
مسعود عن ابيه ابى النضر محمد بن مسعود العياشى قال حدثنا على بن الحسن بن على بن فضال قال
حدثنا محمد بن الوليد عن العباس بن هلال عن على بن موسى الرضا عليه السلام عن ابيه موسى عن
ابيه جعفر عن ابيه محمد عن ابيه على بن الحسين عن ابيه الحسين بن على عن ابيه على بن ابى طالب عليه
السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم خمس لا اذكرهن حتى الممات الاخذ
على المضطر مع الشدة ودفون الجهاد موقفا و على الغنى ـــ ولبس الصوف والسلام
على الصغار لكون سنه من سنى

حدثنا محمد بن أبوابه بن أسباط الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد
بن سعيد الكوفي قال حدثنا علي بن الحسن بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن الرضا عليه السلام قال سألته
عن أمير المؤمنين عليه السلام كيف قال الناس عنه في حروبه و قعودها فضله وسابقته ومكانه
من رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فقال إنما قالوا عنه في حروبه و قعودها فضله لأنه
قد كان قتل من آبائهم وأجدادهم وأخوانهم وأعمامهم وأخوالهم وأقربائهم المجاهدين
لله ولرسوله عددا كثيرا فكان حقدهم عليه لذلك في قلوبهم فلم يتولوا أن يتولى عليهم و لم
تكن قلوبهم على حبه مثل ذلك لأنه لم يكن لقي المجاهد بين يدي رسول الله صلى الله عليه
و آله وسلم مثل ما كان له فلذلك عدلوا عنه وقالوا في سواه

حدثنا محمد بن أبوابه بن أسباط الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أبو سعيد الحسن بن
علي الكندي قال حدثنا القسم بن عبد الله الرماني قال سألت علي بن موسى الرضا عليه السلام
له يا ابن رسول الله أخبرني عن أبي طالب عليه السلام لم لم يبايع أعداءه خمسا
وعشرين سنة بعد رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ثم جاهد في أيام ولايته فقال لأنه
اقتدى برسول الله صلى الله عليه و آله وسلم في تركه جهاد المشركين بمكة بعد النبوة
ثلاث عشرة سنة وبالمدينة سنة عشر شهرا و ذلك لقلة أعوانه عليهم وكثرتهم على عليه

السلام بوط عما هده الحدانه لعله الحوانه عليهم فلما لم يطل بوه رسول الله صلى الله عليه و
اله وسلم مع بوكه الهفاد بلاحـــ حسوه

سه وسعه حسو سهوا هـــدلـا لم يطل اماهه على مع بوكه الهفاد حمسا وحسوبر سه
اداكانـــ البله الماسه لهما واحده

حدثنا علي بن احمد بن عبد الله بن احمد بن ابي عبد الله البرقي رضي الله عنه قال
حدثنا ابي عن جدي احمد بن ابي عبد الله البرقي عن محمد بن حسن عن محمد بن
سعود البلي قال سالـــ ابا الحسن الرضا ع فقلـــ له لا ي عليه صادقـــ الامامه في ولد
الحسن ع دون ولد الحسين ع فقال لان الله عز و جل جعلها في ولد الحسين ع و لم يجعلها في ولد
الحسن و الله لا يبدا بما بعل

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثني سعد بن عبد الله قال حدثنا محمد بن حسن عن
دسمـــ عن ابن ابي نصر عبد الحميد عن ابي الحسن ع قال دخل رسول الله صلى الله عليه و
اله وسلم على عايشه و هي وجعـــ فقعد على السحر فقال يا حميرا ما هذا الـــ اصل داس
وجسدي قال لا سوي فانه يوذي البدن

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله أبو الحسن طاهر بن الحسين بن داود بن نصر
الوكيل وبن داود بن نصر موسى بن جعفر بن الإمام أبي عبد الله جعفر الصادق
هذا الحديث من المواسلة حدثنا الحسين بن أحمد بن إدريس رضي الله عنه قال أخبرنا
علي بن إبراهيم بن أحمد بن محمد بن جنيد عن الحسين بن النضر قال سألت أبا الحسن الوكيل عن بن
القوم نصيرية السوء فقلت منهم من ومنهم حسن ومنهم ما قلت فقد ما نكتفي
أحدهما به أنهما يدانه قال سئل الحسن وسط المسلمين لأن هذا قوته و هذا سنه

حدثنا محمد بن الحسين بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن محمد بن جنيد عن الحسين النضر قال قلت للوكيل عن ما التلفي النصيري على المسلمين
خمس نسوات قال دووا أنها أسفت من خمس كلوات فقال هذا طاهر الحديث فأما
في وجه أخر فإن الله عز و جل فرض على العباد خمس فرائض الصلاة والزكاة
والصيام والحج والولاية فيبل للمسلم من كل فريضة نسوة واحدة فمن قبل الولاية كن
خمسا و من لم يقبل الولاية كن أدنى فمن أخل بذلك نسوة خمسا و من خالفهم نسوة أدنى

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا أبو الحسين
محمد بن جعفر الأسدي عن سهل بن زياد الآدمي عن جعفر بن عثمان الدامغي عن سليمان بن جعفر
قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام عن الشيء وعليها فقال إن الناس أذاعوا بأذاعة الله عز
وجل فقال عباده وأعانه لا جرمتم على النار كما جرمتم فقولوا لست بأحبابه
الله عز وجل على بدائه أبائهم

حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن علي بن معبد عن الحسين
بن خالد عن أبي الحسن عليه السلام قال قلت له عن كم يجب الدية قال عن نفس واحدة قلت فالفرق
قال يجب عن خمسة أذا كانوا يأكلون على مائدة واحدة قلت كيف صار الدية
لا يجب إلا عن واحدة والفرق يجب عن خمسة قال لأن الدية لم تكن فيها من الله ما كان
في الفرق إن الذين أمروا قوم موسى عليه السلام كانوا خمسة أنفس وكانوا أهل بيت
يأكلون على خوان واحد وهم أذنبوا وأخوه منذوبه وإن أخيه وأبيه وأمرأته هم
الذين أمروا بأذاعة الشيء وهم الذين دبروا الفرق إلى أمر الله تبارك وتعالى بذبحها

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار

عن أحمد بن محمد بن حنبل عن أبيه عن المسور بن خالد قال قلت لأبي المسور حين لا يستطيع أن يأتي المسجد أيتوضأ المسافر أيتوضأ أيتوضأ أيتوضأ

بار سر مقود الموماة حمسماته كد هم فعل كلط دسول الله كلى الله عله و اله وسلم

حدنا الحسر بر احمد بر ادريس حر اله حر احمد بر محمد بر حسن حر ابر اله بصو
حر الحسر بر حالد قال قلت لابى الحسر الوكا حى حسلة هداط كعة كاد مقود السا
حمسماته كد هم ليس حسوه اوقه وسر قال بار الله حو و حل او حب على نفسه الا بكوه
موم مانه بكسوه وسيه مانه سيه ويمكه مانه يمكه ويقلله مانه يقلله ويكلى على الس كل
الله عله و اله و سلم مانه موه ثم يقول اللهم دوحين من الموت السر الادوحه الله حودا فمن
ثم حيل مقود السا حمسماته كد هم وانما موم حطة الى احه حوقه بدل له حمسماته
كد هم و لم بروحه فقد عقه واسيو من الله حو و حل الا بروحه حودا

حدنا محمد بر ابرا هم بر اسحاق الطالقان دكى الله عنه قال حدنا احمد بر محمد
بر سعيد الهمدانى حرعلى بر الحسر برعلى بر فضال حر اله قال سالت الوكا حى حر الله الى من
احلفا لايل المطلقه للسه لوحقا حين سكى دوحا حسوه فقال بار الله نادط و سال انما اكر
ف الطلاق موبر فقال حو و حل الطلاق موبار فامساط بمعروف او سريح باحسان ف الطلقه
الثالثه ولا حوله فيما كوه الله حو و حل له من الطلاق الثالث حوقفا الله عله فلايل له من بعد

حديث ذو حاجة لئلا يوقع الناس الاستيحاش بالطلاق و لانقطاع النسا

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن أحمد بن محمد بن
عيسى عن جعفر بن محمد الأشعري عن أبيه قال سألت أبا الحسن الرضا ع عن تزويج المطلقات
ثلاثا فقال لي إن طلاقهم ثلاث لا يحل لزوجهم و طلاقهم يحل لهم لأنهم لا يزوج الثلاث سنا
و هم يزوجونها

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد
بن سعيد الكوفي قال حدثنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه قال سألت أبا الحسن ع فقلت
له لم كنى النبي صلى الله عليه و آله و سلم بأبي القاسم فقال لأنه كان له ابن يقال له قاسم
فكنيه قال فقلت له يا ابن رسول الله فهل يجوز أن أقول للرجل إذا كناه يا أبا القاسم إن رسول
الله صلى الله عليه و آله و سلم قال إنا و علي أبوا هذه الأمة فقال يا أبا القاسم إن
رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أتى بجمع أمته و على عليه السلام منهم فقال يا
أبا القاسم إن عليا ع قاسم الجنة و النار فقال فقال له أبو القاسم لأنه أبو قسيم الجنة و النار
فقلت له و ما معنى ذلك قال إن سعيد النبي صلى الله عليه و آله و سلم على أمته سعيد الأبا

على الاولاد واصل امه على عليه السلام و من سده سعد على عليه السلام عليهم كسعد
ص لانه وصيه وخليفه والامام بعده فكذلك قال انا و على

ابوا هذه الامه وصيد النبي صلى الله عليه و اله و سلم النبي قال من يرد دينا اوصيا
على وال و من يرد عالا فلوديه فعاد بذلك اولى بهم من انفسهم وامهاتهم واولى بهم منهم بانفسهم
وكذلك امير المومنين عليه السلام بعده حين ذلك له مثل ما حين لرسول الله صلى
الله عليه و اله وسلم

حدثنا محمد بن عبد الله بن نعيم الفرسي قال حدثني ابي عن احمد بن علي الايادي عن
ابي الصلت الهروي قال قال المامون يوما للرضا ع يا ابا الحسن اخبرني عن حديث امير
المومنين ع حين نوهتم اليه والبادونا في عهد كسرى في ذلك فقال له الرضا
ع يا امير المومنين انه لم يزل عن ابائه عن عبد الله بن عباس انه قال سمعت رسول الله
صلى الله عليه و اله وسلم يقول حين علي ابن ابي طالب وبعثه كفى فقال لي فقال الرضا ع فقمت

اليه والناد اداكانت على حبه وبغضه فهو قسيم الجنة والنار فقال المأمون لا أبقاني الله
بعدك يا أبا الحسن أشهد أنك وارث علم رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال
أبو الصلت الهروي فلما انصرف الرضا ع إلى منزله أتيته فقلت له يا ابن رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم ما أحسن ما أجبت به أمير المؤمنين فقال الرضا ع يا أبا الصلت
إن الإيمان له حد وشرط وسبب وتمام فبالشرط يكون السبب وبالسبب يكون التمام فأول
دين الله صلى الله عليه وآله وسلم تأويل الإيمان يوم القيامة بقول الناس فيه وتأويل
ذلك

حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد الهمداني قال حدثنا
علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن الرضا ع قال سألته عن أمير المؤمنين عليه السلام
لم لم يستخلف أحداً على الناس فقال لأنه لم يكن أحد أهلاً لأن يستخلفه عن وحي لأنه أحد لم
يعرفوا من ظلمه إلا ما عرف أولئك المؤمنين إنما يستخلف لهم ويأخذ لهم حقوقهم ممن ظلمهم و
لأنه أحد لأنفسهم

وهذا حديث لدلالة على كفاية علم الشرائع والأحكام والأمر والنهي
بالكتاب على عادتي فيه عن الرضا عليه السلام

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثني
القاسم بن إسماعيل بن كثير قال سمعت أبا إبراهيم بن الحسن يحدث عن الرضا عليه السلام
أن الله موسى بن جعفر في أول دخلة سأل أبا عبد الله في ما قال القرآن لا يزداد
عند النشر والدراسة إلا غضاضة فقال لأن الله لم يكن لزمان دون زمان ولا لناس دون ناس
فهو في كل زمان جديد وعند كل قوم غض إلى يوم القيامة

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال
حدثني محمد بن موسى بن نصر الرازي قال حدثني أبي قال سئل الرضا في عن قول النبي صلى
الله عليه وآله وسلم أصحابي كالنجوم بأيهم اقتديتم اهتديتم وعن قوله في حديث أصحابي
فقال في هذا حديث يرتد من لم يشم رائحته ولم يدخل قلبه وضع أبناء أولئك
قال لما رووه من أنه ص قال لتأتين رجال من أصحابي يوم القيامة حتى حيل بيني
وبينهم الأنهار فأقول يا رب أصحابي أصحابي فيقال إنك لا تدري ما أحدثوا بعدك
فأحيد عنهم ذاب السمال فأقول سحقا لهم وسحقا لهم أفبي يهتدي من لم يشم ولم يدخل

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا
أحمد بن محمد بن أسامة الطلحي قال حدثنا أبي قال حلف رجل بيمين أسار بالطلاق أن مناوله
لسر من أصحاب رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أنه كان الرضا عليه السلام يقاطعني العمل
بطلاقها فسأل الرضا عليه السلام أنها لا تطلق فكتب إلى العمل رضه وأنفذوها إلى الله وقالوا له من أين
علمت يا أبن رسول الله أنها لم تطلق فوقع عليه السلام رضنهم علمت هذا من كتاب سيد

الأنبياء أن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال لمسلمة يوم الفتح وقد كتبوا عليه
أنه حر وأصحابه حر ولا يهدم شيء الفتح قاعدة الهدم ولم يسأل هؤلاء أصحابنا له قال فرجعوا
إلى قوله

حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا منصور بن محمد قال حدثنا سهل بن القاسم قال سمع
الرضا عليه السلام يقول أمر الله من حادث أمير المؤمنين عليه السلام فقال له قل إلا من

باب واطلي به قال كتب من يلقى عنه و لم يتب احتلم من كتب من قاله به باب في
ذكر ما كتب به الرضا ع الى محمد بن سنان جواب مسائله السائل

حدثنا محمد بن ماجيلويه رحمه الله عن عمه محمد بن ابي القاسم عن محمد بن علي الكوفي عن
محمد بن سنان و حدثنا علي بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق و محمد بن احمد السناني
و علي بن عبد الله الوراق و الحسين بن ابراهيم بن احمد بن هشام المكتب رضي الله عنهم
قالوا حدثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي عن محمد بن اسماعيل عن علي بن الفضل قال
حدثنا القاسم بن الربيع الصحاف عن محمد بن سنان و حدثنا علي بن احمد بن عبد الله الوراق
و علي بن حبشي القاوري شيخ الكوفة و ابو جعفر محمد بن موسى الشريف الرازي رحمهم الله
قالوا حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عن احمد بن محمد بن خالد عن ابيه عن محمد بن سنان
قال بن موسى الرضا ع كتب اليه في جواب مسائله عن غسل الجنابة الطاهر ويطهر الانسان
نفسه مما اصاب من اذاه ويطهر سائر جسده لان الجنابة خارجة من كل جسده فلذلك
وجب عليه تطهير جسده كله وعلى البعض في البول والغائط لانه ياكل ويأتيه من
الجنابة فرض فيه بالوضوء لصلوته ومسحه ومسه سوى اذاه منهم و لا سهوه والجنابة لا تكون
الا باستلذاذ منهم والاكراه لا نفسهم وعلى غسل الشعر والجسد و غير ذلك من الاغسال لما

فيه من سطام السيد ديه واستعاله الكريم الجليل وطلب المغفره لذنوبه وللكور لهم يوم
عيد معروف بمعنور فيه على ذكر الله تعالى فيجز فيه النسل سطيما لذلك اليوم وتعظيما له على
سائر الايام وذلك في الواجب والشادة وللكور بلك طفاده له من الجمعه الى الجمعه وعلى
غسل الميت انه يغسل لانه يطهر ويطفي من اذناس اموانه و ماكانه من ذنوب عليه لانه
يلقى الملائكه وناس اهل الاخره فيسيء اذاوذك على الله وفي اهل الطفاده وتماسونه
وتماسفهم ان يكون طاهرا نظيفا موحفا به الى الله عز و جل لطلب به وسع له وعلى اخي
انه يوجي فيه الميت الذي فيه حلي فيسن فكون غسله له وعلى اغسال من غسله اوفيه فطفاده
لماكانه من يكي الميت لان الميت اذا اخرجت الروح فيبقى اكثر اعضه فذلك
يطهر فيه ويطهر وعلى الوضو الى من اجلها كاد غسل الوجه والذراعين ومسي الراس
والرجلين فعامه يريد الله عز و جل واستعاله انه يوادجه الطاهره وملاقاته بالكرام
الكاتبين فغسل الوجه للسجود والمصوي وغسل الذرع لعلقهما وتوجه بهما وبه فيه وغسل ومسي
الراس والقدمين لانهما طاهران مكسوفان سعيل بهما في كل حالاته و لسرعهما من المصوي والغسل
في الوجه والذراعين وعلى الوكاه من اجل فوت الغوا ويكثر اموال الاغنيا لان
الله تادك و تعالى كلف اهل الجنه العام سار اهل الزمانه والتلي كما قال الله تعالى

لساورف اموالكم و انفسكم في اموالكم باخراج الزكاة في انفسكم بوطن الانفس
على الصبر مع ما في ذلك من اداء شكر نعم الله عز و جل والطمع في الزيادة مع ما فيه
من الراحة والرحمة لاهل الضعف والعطف على اهل المسكنة والبر لهم على المواساة
وتقوية الفقراء والمعونة على امر الدين و فيه خصلة لاهل الغنى وحده لهم لتستدلوا على فقراء
الاخرة بهم و مالهم من الفضل ذلك على الشكر لله تبارك و تعالى لما خولهم واعطاهم
والثناء والتمجيد والخوف من ان تصيروا مثلهم في امور كثيرة في اداء الزكاة
والصدقات وكثرة الادخار واكتناز المعروف وعلة الغنى الوفادة الى الله تعالى
وطلب الزيادة والتوسع من كل ما اعوزك وتكون ثابتا مما فيه مسائلنا لما تستقبل و ما فيه من
استيناف الاموال وتثمير الاثمار وحفظها من العاهات والافات والتقرب
بالعبادة الى الله عز و جل والتمجيد والاستكانة والذل ساحتنا الفقر الى الغنى والبرد
والامن والخوف دائما في ذلك دائما و في ذلك لجمع الملك من المنافع والرحمة والرفعة
الى الله عز و جل و منه نرجو صلاة العلم وحسادة الانفس وسار الذكر وانقطاع
الرجا والعمل ويبدد الفقر و حفظ النفس من الفساد ومنعه من سوء الادبر وحوبها و
من الذل والبر معين ومعز لايتى من ناحية و حالة وتاج ومسر وكاسة ومسكر وقنا

حوايي ا ا ا الاطواف والمواضع المعمر لهم الاحتماي فهاكدلك لسعدوا مناع لهم
وعله فوص اليي موه واحده لار الله عز و جل وضع العوائص على اكتي العوم فوه فمر
بلك العوائص اليي المعوصر واحد ثم حسب ا ا العوه على عدد طاعتهم وعله وضع
الس وسط الادص انه الموضع الكي مر بيه ك حسب الادص و كل دبي تعسرف
الدنا فانها يرجع مر بيس الركر الساف وفي اول نعمه وصسرف الادص لانها الوسط
لكور العوص لا ا ا السوي والسوف دلك سوا وسمس مكه مكه لار الناس كانوا
تمكور فيها و كار تقال لمر قصد ها قدمكا و دلك قول الله عز و جل و ما كار صلاتهم
عند الس الا مكا و تصديه فالمكا والتصديه صفي الدير وعله الطواف بالس
ار الله تادك و تعال قال للملائكتي حلق الادص خلفه قالوا ا يعل فيها مر يفسد فيها و
سفك الدما فردوا على الله تعال فدا الطواف قدموا ولادوا بالتسر واستعوروا
فاحس الله عز و جل ار يسد تعل دلك الناد فوضع السما الراسه سا يدا التسر
يسمى الصراح ثم وضع السما الدنا سا يسمى المعمور يدا الصراح ثم وضع
فدا الس يدا الس المعمور ثم امر ادم ي طاف به فاف الله عز و جل عليه
وحي دلك ولده الى يوم القامه وعله استلام الحجر ار الله تادك و تعال لما احد

مساوئ أدم النعمة اليهود فمن ثم كفر الناس شاهد ذلك المساوئ و من ثم نقل
عند اليهود أغلب أدبنا ومساوئ شاهده لشهدك بالمواظبة و منه قول سلمان ده ليس اليهود يوم القيامة
مثل أبي قيس له لسان وسعار شهد لمن واظبه بالمواظبة والتلك بالتي من أحلها سمعت عن نار
جهنم قال فباط لأنوا بهم في نمرحلي ذلك ماشت فعين أنوا بهم في نفسه نار يشل الله مكان
أنه أشعل كسا نامره بديه هدا له فطلي مناه وعلى الصوم لسوقار مس اليوني والسطس
لنكور النبد ذلك مسكينا ماجودا مهسنا كانوا هكور ذلك ذلك له على شدائد الأحوه
مع ما فيه من الانكساد له من السقوات وأعطا لوف الناجل ذلك على الأجل لشام شده منع
ذلك من أهل العفو والمسكين الدنيا والأحوه وحرم الله هل النعس التي لنله هباد الملو
ف يشله لوأجل وفائهم وهباد الدين وحرم الله من و جل عقوق الوالدين لما فيه من اليهودي
من التوهين لطاعة الله من و جل والتوهين للوالدين ويشت كفر النعمة وأبطال الشكر و
مانكوف ذلك إلى قلة النسل وأنقطاعه لما في العقوق من قلة توهين الوالدين والسوقار يعقهما
وقطع الأرحام والزهد من الوالدين في الولد وترك التربية لنله ترك الولد ترهما وحرم
الزنا لما فيه من الفساد من هل الأنعس وكثاف الأنساب وترك التربية للأطفال وفساد
الموادث و ماأشبه ذلك من وجوه الفساد وحرم أكل مال اليتيم ظلما لنال كثيره من

وحوه الفساد اول ذلك انه اذا اكل الانسان مال الناس ظلما فقد استحل قتله اذ الناس
غير متيسر و لا يمكن لنفسه و لا لغيره من يقوم عليه ويكفيه كفاية والديه فاذا اكل ماله
فكانه قد قتله وصيره الى الفقر والفاقة مع ما خوف الله عز و جل و حذر من التعرض قوله
عز و جل و ليس الذين لو تركوا من خلفهم ذرية ضعافا خافوا عليهم فليتقوا الله وقول النبي
صلعم من اكل مال الناس تعرض تعرض الدنيا وتعرض الاخرة
فمن يرتهن مال الناس ايضا الناس واستقلاله بنفسه والسلامة للغنى ان تكسبه ما اكتسبه لما وعد الله
فيه من الثواب مع ما في ذلك من ظلم الناس بادعاء اذا اكتسبت ووقوع الشبهة والتداوه
والتضاغن حتى يتقاتلوا و حرم الله الفواحش من الزنى لما فيه من الوهن الذي والاستهانة
بالرسل والائمة القائمة في وتر تصريحهم على الاعداء والتقوية لهم على انتقاد فاتقوا الله
من الافراد بالربوبية واظهار الشرك وترك الجهود وامامة الفساد لما في ذلك من حرمان الشدو
على المسلمين و ما يكون في ذلك من الشين والعار وانتشار ذي الله عز و جل وغيره من الفساد
و حرم السرقة تشديدا للزجر عن الذي وترك مواقعة الاثنا والتنبيه في و ما في ذلك
من الفساد وانتشار حق كل ذي حق لانه متى اتيح الشدو وتمكنت لوقوف بالرجل
الذي كاملا لم يبق له متمسك اهل الجهل والخوف عليهم لانه لا يؤمن ان يقع منه ترك التام

والدجول مع أهل الجهل والعناد في ذلك وحرم ما أهل به لغير الله الذي أوجب
الله عز وجل على خلقه من الأوراد به وذكر اسمه على الذبائح الجهالة وليلا يسوغ من
مأكوله به الله وبين ما جعل عباده للشياطين والأوثان لأن في تسمية الله عز وجل الأوراد بتوبته
وتوحيده وما في الإهلال لغير الله من الشرك به والتقرب به إلى غيره لكون ذكر الله
وتسميته على الذبيحة فرقا بين ما أحل الله وبين ما حرم الله وحرم شحوم الطير والوحش كلها
لأكلها من الجيف ولحوم الناس والشدة وما أشبه ذلك فجعل الله عز وجل ذلك إباحة من
الوحش والطير وما حرم كما قال الله في كل ذي ناب من السباع وذي مخلب من
الطير حرام وكل ما كان له قانصة من الطير فحلال وعلى أخرى تقوي بين ما أحل من
الطير وما حرم قوله في كل ما ذكر ولا تأكل ما كره وحرم الأذى لأنها تقول السود
ولها مخالب كمخالب السود وشبه الوحش فيوجب فيها ما في قدر في نفسها وما يكون
منها من الدم كما يكون من الناس لأنها تمشي وعلى بدنه الزنا بأمانة الله عنه لما فيه من فساد
الأموال لأن الإنسان إذا أتى الذكر فهو بالذكر فهو ذكر ثم الذكر فهو ذكر فهما وثم الأخر
باطلا فيع الزنا وكسر على كل حال على المسبي وعلى الناس فيوم الله بادط وشال الزنا لنيله
فساد الأموال كما حظر على السفه أن يدفع ماله الله لما يسوغ عليه من إفساده حتى يؤنس منه

وسده طهده الله حرم الله الزنا وبيع الدم بالدم فمن تدا بد وعله يوم الزنا بدالله
لما فيه من الاستهتار بالحرام المحرم في كتبه بدالنار ويوم الله يسال لها و لم تكن كلا
منه الاستهتار باليوم الحرام والاستهتار بكلا ك حول في الكفر وعله يوم الزنا بالنسه
لله ك هاب المعروف وتلف الاموال وفسد الناس في الدين وتركهم الفرض والفرض
وكتاب المعروف و لما في كلا من الفساد والظلم وفنا الاموال و حرم اليمين لانه مسوه
حبله الله تعو و حل عظه للملو وعبوه وبيوتها وكلا على ماسيى على خلقه ولا تعدا ه احد
الاعداد مع علا كتبه وكذلك حرم القود لانه مسى عل اليمين و حل عظه وعبوه للملو
وكلا على ماسيى على خلقه وكوديه و حل فيه سفا من الاسار لدل على انه من الملو المعصوم
عليهم و حرمه الميته لما فيها من فساد الابدان والاهه و لماادات الله تعو و حل ان يعل
سمعه سنا للبلل وفوقا من البلال والحرام و حرم الله تعو و حل الدم كيوم الميته لما فيه من
فساد الابدان ولانه تودي الما الاكفر ويبو الهم وسر الدين وسى الملو وتودي العبوه
للعلم وعله الزاهه والرحمه حتى لايومر ان يعل والده وصاحبه و حرم الطلاق لما فيه من
الدم ولان عليه وعله الدم والميته واحده لانه يتي مبوا فلا الفساد وعله المفو
ووجوبه على الرجال و لايتي على النسا ان تكن ادوا حقن لان للرجل مونه المراه ولان

المرأة نفسها و الرجل مسلم و لا يكون التي الأمر و لا النساء سلم أعطاء المهر مع أن
النساء مطلوبات من الشاهد والمهر مع علم كسوة وعلى الزوجين للرجل أدنى سوة ويبرئه أن
يزوج المرأة أكثر من واحد لأن الرجل إذا زوج أدنى سوة كان الولد مسوبا الله
والمرأة لو كان لها زوجان وأكثر من ذلك لم يعرف الولد لمن فولد هم مسوكون
في نكاحها وفي ذلك فساد الأنساب والمواريث والمتاعب وعلى الزوجين التي أسر
لا أكثر منه لأنه يصعب دخل حرف الطلاق والنكاح لا يملك نفسه و لا له مال إنما يعني مولاه
عليه وليكون ذلك فوقا نفسه و من الجهل وليكون أهل لا يستطيع من خدمة مولاه وعلى الطلاق ثلاثا
لما فيه من المفهم فيما بين الواحدة إلى الثلاث لوجه يصعب أو يكون عنده أن كان
وليكون ذلك يوما وتأديبا للنساء وزجرا لهن من منعنه أزواجهن فأسبعت المرأة الزوجة
والمتابعة لذ حولها فيما لأنس من منعنه زوجها وعلى زجر المرأة سدس نطلقات فلا يحل له
أن أخذوه لئلا يلاعب بالطلاق و لا يستطيع المرأة وليكون ناظرا في أموره منعطا مسبوا
وليكون ناسا لهما من الاجتماع سدس نطلقات وعلى طلاق المملوك أسر لأن طلاق الأمة على
النصف فيه أسر أحباطا لكمال الفوائد وكذلك الفروق الذي للمنوق حينما زوجها
وعلى بزط شهادة الشاق الطلاق والفلاز لصغر من الزوجة وميانهوق النساء الطلاق فذلك

لا يجوز شهادتهم الا في موضع تجوز فيه شهادة القاتل و ما لا يجوز للرجال ان يشهدوا الله
تجوز فيه يجوز شهادة اهل الكتاب اذا لم يوجد غيرهم في كتاب الله عز و
جل اشار ذوا عدل منكم مسلمين او اخران من غيركم كافرين و مثل شهادة الصبيان على القتل
اذا لم يوجد غيرهم والتلقي شهادة اذنيه في الزنا واسرف شاب المعوق لسنه حد
المبصر لان فيه القتل فيشبه الشهادة فيه مضاعفة مثلها لما فيه من قتل نفسه وذهاب نسب
ولده وفساد الميراث وعلى يقتل مال الولد لوالده شيء اذنه و ليس ذلك للولد لان الولد
مولود للوالدين قول الله عز و جل نفسه ليس شيئا و نفسه ليس شيئا الذكور مع انه
الماجوز تموينه كثيرا او كثيرا والمسوغ الله او المدخول له لقول الله عز و جل ادعوهم
لابائهم هو اقسط عند الله وقول النبي صلى الله عليه و اله و سلم انت ومالك لابيك و
ليس للوالدة كذلك لانها حد من ماله الابائه او بادر الاب لان الاب ماجوز نفقة
الولد و لا يوجد الميراث نفقة ولدها والتلقي ان السرف جمع المعوق على المدين والتمر
على المدين عليه ما حلا الدم لان المدين عليه جاحد و لا يمكنه اقامة البينة على اليهود ولانه
مجهول وكذب السرف الدم على المدين عليه والتمر على المدين لانه حوط يناط به
المسلمون لئلا يتلف دم امرئ مسلم ولكون ذلك داخوا وتا فيا للقاتل لنفسه اقامة البينة عليه

لان من شهد على انه لم يعمل عملا و اهمله الشامه نار جهنم خمسين جلدة فلما في ذلك من
التعلل والتشديد والاحتياط لئلا يتهدد دم امرئ مسلم وعلى قطع الثمر من الشاجر لانه يتسو
الاشياء تحته في اصل احكامه وانتفاعا له فيبقى قطعها نكالا وعبرة للملوك لئلا يتسوا احد
الاموال من حرزها ولانه اكثر ما يتسو السرقة تحته وجوم عظم الاموال واحدها من
حرزها لما فيه من ابواب الفساد والفساد محرم لما فيه من الفنا و عن ذلك من وجوه الفساد

وجوه السرقة لما فيه من فساد الاموال وقيل الانفس لو كانت مباحة و لما يلحق الشاهد من
الغيظ والشاجي والياس و ما يحتاج الى بذل الزيادات والصناعات في المكاسب واخذ
الاموال اذا كان الشي المعين لا يتصور احد ناجي به من احد وعلى صورة الزنا
على جسده يشد الصورة لمناسبته الزنا واشتداد الجسد كله به فيبقى الصورة عقوبة
له وعبرة لغيره و هو اعظم الجنايات وعلى صورة القاذف وشاهد الجمع تعاير جلده لان
في القذف نفي الولد وقطع النسل وذهاب النسب وكذلك شاهد الجمع لانه
اذا شهد في و اذا قذف اخرى فوجب عليه حد المفترى وعلى القتل

سداهمه الصرف الالله على الرابى والراسه لاسيماهما وهله مالانهما بالصوف حين كانهما مطلو
لهما دلك الس وعله باحوج ار المسيح بالله وبالمد كاهو هو حين عله العل لد حوله
ف الكهو وعله يوم الدكوار للدكوار والاباب بالاباب لماد كسرف الاباب و
ماطع عله الدكوار و لماف باسار الدكوار الدكوار والاباب الاباب مر انعطاى
السل وهساد الدس و حوباب الدنا واحل بالله بادط و بسال ليوم العو والسم والابل لصوبها
وامكار و حوك ها ويلل بعو الوحس وحبو ها مر اكتاف مابوكل مر الوحس المهلله لار
عدا ها عبومكوه و لاهيوم و لاف مكوه سكها بسر و لامكوه بالاسر و لاف حلعها
سوبه وكوه كل ليوم السار والمعبو بالا هله لها حه الناس بال كهود ها واسسمالها والبوف مر
طبها لالعدد حلعها و لالعدد عدابها و حوم النطوبال سبود السا المهبوباب بالادواح و بال
عبو هو مر السا لما هه مر بهبى الوحال و مادعو النهبى بالله مر العساد وبالد حول هما لابل ولايمل
وكدلك ماباسه السبود الا بالكى هال بالله بسال و العوابد مر السا اللابى لا بوحور
بكا حا طبر عليهو حباحى ار بكسر بابهو عبو مبو حاب بوبه با عبو بالبل فلاباس بالنطوبال سبود
مبلهو وعله باعطا السا بعب ماسطى الوحال مر العوباب لار العوباه بادابوه حبب
باحدب و الوحل سطى طدلك وهو على الوحال وعله باحوج ف باعطا الكبو عبل

ماسطى الاس لار الاسرف حال الدكو ار ا حنا حب و حله ار سولها و حله نعمها و لسرحل
الموله ار سول الرحل و لاتو حد نعمه ار ا حناح فوق الله سالحل الرحال لدلك و دلك
قول الله حو و حل الرحال قوامون حل النسا بما فضل الله بعضهم حل بعض و بما انفقوا من
اموالهم وحله الموله انها لاترب من النعاد سنا الاصمه الطوب والنعص لار النعاد لاتمكن
سره وحله والموله يود ار نعطع ماسها وسه من النصمه ويود سر ها وبدلها و لسر الولد
والوالد كدلك لانه لاتمكن النعض منهما والموله تمكن الاستدار نهما يود ار يى
وبد هب كار مولانه فما يود بدله وسره اداناسهه و كار الناب المعمل حاله
كمن كار منه ف الناب والعام

حدنا محمد بن موسى بن المتوكل رحمه الله قال حدنا حل بن الحسن السدابادى قال
حدنا احمد بن محمد بن خالد عن ابنه عن محمد بن سنان قال سمعت ابا الحسن حل بن موسى
الرضا ع يقول حرم الله الخمر لما فيها من الفساد و من شربها يقول سادتها و حملها ابا ه حل
ابتداء الله حو و حل والفرية عليه وحل رسله وسائر ما يكون منهم من الفساد والقتل والقذف
والزنا وحله الاحتياط من الموله فدلك فسا حل كل مسكر من الاشربه انه
حرام محرم لانه يأتى من ناحيتها ما يأتى من ناحيه الخمر فليس من يومن بالله واليوم الاخر ويتولانا ويتبرا

مودنا كل سواحب مسكر فانه لاعصمه سا و بر سادسها السلا بالى كدى العصل بر ساكار
ف ا حو ها انه سمعها مر الرضا على بر موسى ى موه سكه موه وسنا سكس جمعها واطلق لبلى
بر محمد بر فسه السابوى ها حسه مر الرضا عليه السلام

حدنا عبدالواحد بر محمد بر عبدوس السابورى السطاد نسابورى سنار سنه ناسر
و حمسر وثلاثمائه قال حدنى ابو المسرعلى بر محمد بر فسه السابورى قال قال ابو محمد العصل
بر ساكار السابورى و حدنا الحاكم ابو محمد حسن بر سم بر ساكار مر حمه بابى عبد
الله محمد بر ساكار قال قال العصل بر ساكار ار سال سائل فقال ا حبرنى هل يجوز ار يكلف
الحكم عبده فعلا مر الافعال لسر عليه و لاعس فيل له لايجوز ذلك لانه حكم عبرناسب و
لا حا فيل قار قال قائل ا حبرنى لم كلف الخلق فيل لئلا يكسره قار قال قائل ا حبرنى مر بلك السلا مسروفه
موحوده فى ام عيرمسروفه و لاموحوده فيل بل فى مسروفه موحوده
عندا فيلها قار قال اسوفونها اسم ام لاسوفونها فيل لهم منها ماسوفه ومنها ما لاسوفه قار قال قائل فما
اول العوائص فيل له الاقرار بالله وبرسوله وحجته وبما حا مر عند الله عر و حل قار قال قائل
لم امر الخلق بالاقرار بالله وبرسله وبحجته وبما حا مر عند الله عر و حل فيل لئلا يكسره منها بار
مر لم يقر بالله عر و حل و لم يسلم مناكته و لم يسه مر ادنكاب الكبائر و لم يواقف

احدا هما سبب وسلك من الفساد والظلم و اذا اهل الناس هذه الاسباب وادبكم كل
اشار ماسبق ونهوا له من عدم موافقة لاحد كان ذلك فساد الملك الحصين وتوجب سخطهم
على شر فصبوا الفروج والاموال وانتهوا الدماء والنفوس وقل سخطهم سخطا من عدم حق و
لا حرم فكون ذلك خراب الدنيا و هلاك الملك وفساد الجوف والنسل ومنها ان الله
عز و جل حكيم و لا تكون الحكمة و لا توصف بالحكمة الا الذي يبطل الفساد ويامر
بالصلاح ويرجح من الظلم ويبين من الفواحش و لا تكون خطر الفساد والامر بالصلاح
والنهي عن الفواحش الا بتبليغ الانبياء بالله عز و جل ومعرفة الامر والنهي و لو ترك الناس بغير
انبياء بالله عز و جل و لامعرفة لم يقم امر بصلاح و لانهي عن فساد اذ لا امر و لا نهي
ومنها انا وجدنا الملك قد يقدر ان يقود باطنه مقودة من الملك فلو لا الانبياء بالله و حجته بالتقي
لم يكن احد اذا خلا بشهوته وادادته يراقب احدا في ترك معصيته وانتهاك حرمة
وادبكاب كبيرة اذا كان فعله ذلك مقودا من الملك عدم موافقة لاحد فكان يكون
في ذلك خلاف الملك الحصين فلم يكن قوام الملك وصلاحهم الا بالانبياء منهم يقيم حتى يقيم
النبي واحق امر بالصلاح نهي عن الفساد و لانهي عليه خاصة لكون ذلك ايجاد لهم مما
يقوم به من انواع الفساد فان قال قائل فلم وجب عليهم معرفة الرسل والانبياء بهم والاقرار

لهم بالطاعة هل لانه لما جاز لم يعرف حقهم وهواهم فاستعملوه مطالبهم و كان الناس مسالما
من جاريه و كان ضعفهم وجبنهم من اعتداده فلما لم يكن لهم من رسول الله
وسلم مسموع يوثق الهم امره ونهيه وادبه ويعتمد على ما يكون به اجتهاد مناصبهم
ومعتقدهم فلو لم يبق عليهم معرفة وطاعته لم يكن لهم في الرسول منفعة و لا سد حاجة
ولكان يكون اتباعه حينا لمن معه و لا اصلاح و لم يكن هذا من صفة الحكيم الذي اتبع كل
شيء فان قال قائل فلم جعل اولي الامر وامر بطاعتهم قيل لئلا يكون منها تاز الملوك لما دعوا على
حد محدود وامروا ان لا يتعدوا ذلك الحد لما فيه من فساد هم لم يكن شيء ذلك و
لا يقوم الاتاز يقيل عليهم فيه اما يمنعهم من التعدي والتجاوز فيما حظر عليهم لانه لو لم يكن
ذلك لكان احد لا يترك لذته ومنفعته لفساد غيره فيقيل عليهم فيما يمنعهم من الفساد ويقيم فيهم
الحدود والاحكام ومنها انا لا نجد فرقة من الفرق و لا ملة من الملل تفوتا وتاسوا الانعام وتدبر
و لما لا بد لهم من امر الدين والدنيا فلم يعرف حكمة الحكيم ان يترك الملوك فيما يقيم انه
لا بد له منه و لا قوام لهم الا به فيتناولون به عدوهم ويقهرون فيئهم ويقيم لهم جمعهم و جماعتهم
ويمنع ظالمهم من مظلومهم ومنها انه لو لم يقيل لهم اماما فيما اقيما حافظا مستودعا لدين الله
ودينه الذي وضع السنن والاحكام ولزاد فيه المبتدعون ونقص منه الملحدون

وسموا ذلك على المسلمين لأنا وجدنا الملك متوفرين متباحرين متكاملين مع اختلافهم واختلاف
أهوائهم وتشتت آرائهم فلو لم يشرع لهم شيئا جامعا لما جاء به الرسول صلى الله عليه وسلم لعادوا إلى ما كانوا
عليه من التباين والتشتت والاختلاف والانتشار وكان ذلك فساد الملك أجمعين فإن قال قائل
فلم لا يجوز أن لا يكون في الأرض إمامان وفيه واحد وأكثر من ذلك قيل لئلا منهما أن
الواحد لا يتفق فعله وتدبيره والآخر لا يتفق فعلهما وتدبيرهما وذلك أنا لم نجد أثر الاختلاف
الهمم والإرادات فإذا كانا أثرين اختلفت همتهما وإرادتهما وتدبيرهما وكانا كلاهما
مقتدرين الطاعة لم يكن أحدهما أولى بالطاعة من صاحبه فكان يكون ذلك اختلاف
الملك والتباين والفساد ثم لا يكون أحدهما مطيعا لأحدهما إلا وهو قاهر للآخر قسم مقتدر
أهل الأرض ثم لا يكون لهم مع ذلك السبيل إلى الطاعة والانقياد ويكونون إنما يتولى
ذلك من قبل الكافي وضع لهم الاختلاف والتباين والفساد إذ أمرهم بإتباع
المتباين ومنها أنه لو كان إمامين لكان لكل من المتصدرين أن يدعو إلى غير الذي يدعو إليه
صاحبه المدعوة ثم لا يكون أحدهما أولى أن يتبع صاحبه فيطل الفتوى والأحكام
والحدود ومنها أنه لا يكون واحد من البشر أولى بالطاعة والتقدم والأمر والنهي من الآخر
وإذا كان هذا كذلك وجب عليهما أن يبدأ بالكلام وليس لأحدهما أن يتبع صاحبه

بين اذا كان في الامامة شيئا واحدا فان جاز لاحدهما السكوت جاز السكوت
للاخر و اذا جاز لهما السكوت بطل الغرض والاحكام وعطلت الحدود وكان
الناس كلهم لا امام لهم فان قال قائل فلم لا يجوز ان يكون الامام من عترة خير الرسول قيل لقائل منها
انه لما كان الامام مفترض الطاعة لم يكن بد من دلالة تدل عليه وتميزه بها من غيره في
القرابة المشهودة والوصية الظاهرة لشرف من غيره ويقتضي انه نبيه ومنها انه لو جاز في
غير خير الرسول لكان قد قصر من لم يرسل رسولا على الرسالة اذ جعل اولاد الرسول ابناء لاولاد
الحسن كان جهل و ان كان قصد لانه قد يجوز توهمهم ان يقع ذلك في اولادهم
اذا كانوا مؤمنين فصير اولاد الرسول ابنين واولاد الحسن ابناء الله وابناء رسوله فيؤخر
فكان الرسول اولى بقدة القصة من غيره واحق ومنها ان الذين اذاقوا الرسول بالرسالة
واذيتموا له بالطاعة لم يكن احد منهم غير ان يتبع ولده ويطيع دينه و لم يتناظم ذلك
في انفس الناس و اذا كان ذلك في غير خير الرسول كان كل واحد منهم في نفسه انهم
اولى به من غيره وذلك من ذلك الذي و لم يتبين انفسهم بالطاعة لمن فوقهم دونهم
فكان لكون ذلك داعية لهم الى الفساد والتغير والاختلاف فان قال قائل فلم و جب عليهم
الاقرار والمعرفة بان الله واحد اجيب قيل لقائل منها انه لو لم يجب عليهم الاقرار والمعرفة

إذا لهم أن يتوهموا مدبرين أو ناكصين من ذلك وإذا جاء ذلك لم يهدوا إلى الصراط
لهم من عنوه لأن كل أسار منهم كان لا يدري لأنه إنما يتبع عن الذي خلقه ويطيع عن
الذي أمره فلا يكونون على حقه من كاسهم وخالقهم ولا يستحيد هم أمر أمر ولا يفي بأن
أدنا لا يسوق الأمر نسبه ولا الإلى من عنوه ومنها أنه لو جاء أن يكون أسير لم يكن أحد
السوبكر أولى أن يتبع ويطاع من الآخر وفي أجابه أن يطاع ذلك السوبط أجابه أن
لا يطاع الله وفي أجابه أن لا يطاع الله كفر بالله ويمنع كتبه ورسله وأنبياء كل باطل
ويوط كل حق ويبلل كل حرام ويبيح كل حلال ويالد حول في كل منكبه والبروج من
كل طائفه وأنا حه كل هيات وأبطال كل حق ومنها أنه لو جاء أن يكون أكبر من واحد
إذا لا يتسير أن يكي أنه ذلك الآخر حين يكاد الله يتالف جمع حكمه ويصرف الناس
إلى نفسه فيكون في ذلك أعظم الكفر وأشد النفاق فإن قال قائل فلم وجب عليهم الإقرار
بالله بأنه ليس كمثله شيء قل لنا منها أن لا يكونوا قادرين يوم بالشاكه وبالطائفه دون عنوه
عن مسيئه عليهم أمر دينهم وكاسهم ودادهم ومنها أنهم لو لا يعلموا أنه ليس كمثله شيء لم يؤدوا
إلى دينهم وكاسهم فيه الأصنام إلى نصبها لهم آباؤهم والشمس والقمر والنجوم إذا كان
جائزا أن يكون عليهم مسيئه وكان يكون في ذلك الفساد ويوط طائفه كلها وأديانها

مساكنه كلها على هذه هاشاهي النهم من احياء هذه الاد وامرها ونهيها ومنها انه لو لم يبـــ
عليهم نار سوءوا نار لسر كمثله سي لهاد عبد هم نار يبـــ عليه هايبـــ على المعاوهر من النبي
والهل والسر والوار والغا والكذب والاعتدا و من حادب عليه هذه الاسا لم
يومر هاوه و لم يوبي سدله و لم يعي قوله وامره ونهيه ووعده ووعيده وبوانه وعقابه في
ذلك هناك الهلي وانطار الربوبيه فار قال قايل لم امر الله تعالى الناس ونهاهم قيل لانه لا يكون
تعاو هم وصلاحهم الا بالامر والنهي والمنع من الفساد والساكب فار قال قايل فلم سيد هم قيل لئلا
يكونوا ناسين لذكره و لا ناذكين لاذنه و لا لاهين عن امره ونهيه اذا كان فيه صلاحهم
وقوامهم فلو تركوا سي سيد لطال عليهم الامد فقسب قلوبهم فار قال قايل فلم امروا بالصلاه
قيل لاقم الصلاه الاقرار بالربوبيه و هوصلاح عام لاقم فيه حق الانسان والقيام بين يدي
الجبار بالذل والاستكانه والخضوع والخشوع والاعتراف وطلب الاقاله من سالف
الذنوب ووضع الجبهه على الاذفر كل يوم وليله ليكون العبد ذاكرا لله غير ناسي له و
يكون خاشعا و خلا مذلا طالبا داعيا راغبا للذكر والدعا مع ما فيه من الانتهاء عن الفساد
وكفاه ذلك خوفا كل يوم وليله لئلا يسي العبد مذبوه و خالفه فيطغى ويطغى وليكون في
طلبه خالفه والقيام بين يدي ربه داعيا له عن الفساد و خاضعا وخاشعا له عن انواع الفساد

قال قائل فلم أمروا بالوضوء وهي به هل له لأن نصوص السنة طافحة بأداء يوم
العيد وعندما جاءه أناه مطشا له فيما أمره بها من الأدنى والنجاسة مع ما فيه من قاف الكسل
وطرد الناس وتركه العوائد للقاء يوم العيد قال قائل فلم وجب دلك على
الوجه والدبر والراس والرجلين هل لأن السنة أداء يوم العيد فإنما يكفي من
جوانحه ونظفه فأوجب فيه الوضوء وكذلك أنه يوجهه سيد ويضع ويده شال وتوجب
وتر فيه وشل وشط وتراسه شعلق دكوجه وشيوخه وترجله نوم ونعد قال قائل فلم
وجب الشرعي على الوجه والدبر وجنب الشيء على الراس والرجلين ولم يشرع دلك جملة كله
أوشيا كله هل لأن شيء منها أن الشادة الشطف أنما في الوجوه والشيوخ وأنما نصوص
الوجوه والشيوخ بالوجه والدبر لا بالراس والرجلين ومنها أن الجلو لا تطفوف كل وقت
جنب الراس والرجلين وشد دلك عليهم في البرد والشغو والموضع وأوقات من الليل والنهار
وجنب الوجه والدبر أجف من جنب الراس والرجلين وأداوجب الوانين على قدر
أهل الناس طاقة من أهل الجنة ثم جعل فيها القوي والضعيف ومنها أن الراس والرجلين ليس
فيها في كل وقت أدنى طافوأن كالوجه والدبر لموضع العمامة والخفين وجنب دلك قال
قال قائل فلم وجب الوضوء مما خرج من الظهر خاصة ومن البول دون سائر الأشياء هل

لان الطهر هما طريق الياسه و لسر للاسار طريق تصبه الياسه من نفسه الامتهما فامروا بالطهاره
عند مايصيبهم بلك الياسه من انفسهم و اما النوم فلان النائم اذا غلب عليه النوم نفي كل
شيء منه واسترخى فكان اغلب الاشيا على الخروج منه الذي فرض عليه الوضو
لهذه العله فان قال قائل فلم لم يؤمروا بالغسل من هذه الياسه كما امروا بالغسل من الجنابه قيل لان
هذا شيء دائم غير منقطع للزوم الاغتسال منه كلما تصبب ذلك و لا يكلف الله نفسا
الا وسعها والجنابه ليست هي امر دائم انما هي شهوه تصيبها اذا اذاد وتمكنه شهوتها
وتاخذها الاثام اللذه والاخر والاكثر و لسر ذلك هكذا فان قال قائل فلم امروا بالغسل من
الجنابه و لم يؤمروا بالغسل من البول و هو ايسر من الجنابه واهدء قيل من اجل ان الجنابه من تعسر
الاشيا و هو شيء يخرج من جميع جسده والبول ليس هو من تعسر الاشيا انما هو شيا يخرج من
ويخرج من فان قال قائل اخبرني عن الاذان لم امروا قيل لئلا يكون تذكيرا
للناس وتنبيها للغافل وتنبيها لمن حضر الوقت واستعدادا من الصلاه ولكون ذلك داعيا لعباده
البالغ موجبا فيما فرضوا له بالتوحيد فيما هو بالايمان مثلنا بالاسلام موذنا لمن شهدها وانما يقال موذن لانه
يوذن بالصلاه فان قال قائل فلم بدا فيه بالتكبير قبل التهليل قيل لانه اذان ان بدا بتكبيره
واسمه لان اسم الله تعالى التكبير اول الحرف وفي التهليل اسم الله في اخر الحرف

هذا المعرف الذي اسم الله في أوله لأن أخوه قال قال قال قلم حيل عين عين هل لأن
تكون مكروهاً في أذان المستمع موكداً عليهم أن سها أحد من الأول لم سه من الثاني
ولأن الصلاة ذكتار ذكتار ولذلك جيل الأذان عين عين قال قال قلم حيل التكبير في
أول الأذان أذنا هل لأن أول الأذان إنما بذا عقله و لسر قله كلام سه المستمع له جيل
ذلك سها للمستمع لماسدوف الأذان قال قال قلم حيل سد التكبير سهاذير هل لأن أول
الإيمان إنما هو التوحيد والإقرار لله عز و جل بالوحدانية والثاني الإقرار للرسول بالرسالة و
أن طاعتهما ومعرفتهما مفروضان و أن أصل الإيمان إنما هو الشهادة جيل الشهادتين في الأذان
كما جيل في سائر الجهوي شهادتين فذالك الله يقال بالوحدانية والإقرار للرسول بالرسالة فقد
أقر بجمله الإيمان لأن أصل الإيمان إنما هو الإقرار بالله وبرسوله قال قال قلم حيل بذ الشهادتين
الذي إلى الصلاة هل لأن الأذان إنما وضع لموضع الصلاة وإنما هو الذي إلى الصلاة
جيل الذي إلى الصلاة في وسط الأذان فقدم المؤذن قبلها أذنا التكبير والشهادتين
وأخر بذ ها أذنا بذ سول إلى الفلاح حاعلى الذي والصلاة ثم ذي إلى خير العمل موعنا فيها و
في عملها وفي أذانها ثم ياذي بالتكبير والتهليل لثم بذ ها أذنا كماأنم قبلها أذنا وليس
كلامه بذكر الله كماقيه بذكر الله يقال قال قال قلم حيل أخر ها التهليل و لم يجيل

احرفها بالكسر كما حذف اولها بالكسر هذا لان البقلة اسم بالواو احرفه فحذف الله تعالى
ان يتم الكلام باسمه كما فيه باسمه فان قال قائل فلم لم يبدل البقلة بالسين والبسمة واسم
بالواو احرفهما هذا لان البقلة هو افراد الله تعالى بالوحدة وخلع الانداد من دون الله و
هو اول الايمان واعظم من السين والبسمة فان قال فلم بدأ في الاستفتاح بالركوع والسجود
والقيام والقعود بالكسر هذا لانه تعالى ذكرنا في الانذار فان قال فلم جعل الذال في الركعة
الاولى هذا الفرائض و لم جعل في ركعة الثانية القنوت سذالفرائض هذا لانه احب ان يعبى
قائمة لربه وعابده بالبعد والتقديس والرحمة والرهبة ويتمه بعد ذلك وتكون في القيام
عند القنوت اطول فاحب ان يتدبر الركوع و لانعة الركعة الثانية
فان قال فلم امروا بالفرائض في الصلاة هذا لئلا تكون الفرائض مفهودا مفسا وتكون مفقودا
فلا تصلح و لايقبل فان قال فلم بدأ بالتصرف كل فرائض دون سائر السور هذا لانه لتريس في
الفرائض والكلام جمع فيه جوامع الخير والحكمة فاجتمع سورة الحمد و ذلك ان قوله تعالى
الحمد للهانما هو ثناء لمااوجب الله تعالى على خلقه من الشكر وشكره لماوفق عبده للسورة
التالمسمية له وبعد وافراد و انه هو المالك المالك لاخرة الرحمن الرحيماستطاف وذكر
لالانه وسمانه على جميع خلقه مالك يوم الدينافراد له بالشيء والسود والمساء والمعاد

وابياف له ملط الاحوه كماوحف له ملط الدااناط سدحه وتوف ال الله عز
و حل واحلاص النمل له كور عنوه و اناط سسناسوادة من نوهه وعادته واسدامه
لماسم الله عليه ونصوه اهدنا الصراط المستقيم سوساد لادته واعتصام بيله واسوادة
في المنوه نوبه وسطمه ونكوناته كوناط الذين اسمف عليهم وكدف السوار والوعه
وكدو لماهدم من اناديه وسمه على اولاته وحسه في مل ناط السم عن المغضوف
عليهم ساسادة من ار نكور من المنادين الكافرين المسيعين به وامونه ونهه و لا الضالين عام من
ار نكور من الضالين الذين ضلوا عن سبله من عنومنوه و هم يسنور انهم يسنور كسا هف ا حنع
هه من حوامع النبي والمصنوف امن الاحوه والدنا ما لايمنه س من الاسا فار قال فلم حنل
السيف الوكوي والسيوف مل لنلا منها ار نكور الند مع حكوته و حسوته وسدة
ونوحه واسكانه ونكله ونواكنه ونعونه ال دنه مقدسا له مهدا مسيا مطسا منطما ساكونا
لماله ودادهه فلاند هف نه الكفر والالحاد ال عن الله فار قال فلم حنل اطل الصلاه دكسر
و لم ندخل سنها دكنه وعلى سنها دكسار و لم نوكل على سنهاس مل لار اطل
الصلاه انما في دكنه واحده لار اطل الند واحد فار نعف من واحده
فاسف في صلاه فلم الله عز و حل ار الناس لانوكور نلط الوكنه الواحده ال

الصلاة أهل منها بكمالها وتمامها والإقبال عليها فهو أنها ذكرته أخرى لم بالله مانعة من
الأول فهو أقرب إلى الله عز وجل أهل الصلاة ذكرين ثم علم رسول الله صلى الله عليه وآله
وسلم أن الناس لا يوجد فيهم الذكرين تمام ما أمروا به وكماله فضم إلى الطهر والتسبيح
والتسبيح الأخرى ذكرين ليكون فيقيام الذكرين الأولين ثم إنه علم أن صلاة المسبح
يكون بعد الناس وفيها أكثر الانصراف إلى الأعداد والأكل والشرب والوضوء
والنفس للمسبح فرأت فيقاذكرته واحدة ليكون أخف عليهم ولأن تصير ذكرات
الصلاة في اليوم والليلة فردا ثم نبط الشيء على حالها لأن الإنسان في وفيها أكثر
والمتأذية إلى الجوانب فيقاتلهم ولأن الطوف فيقاتلهم من العدو لعله متعلقة الناس بالليل ولعله
الأخذ والأعطا فالإنسان فيقاتل على صلاته منوف عن ها من الصلوات لأن العدو أهل لبدء
العمل من الليل فإن قال قائل حينئذ التكبير الإستفتاح سبع تكبيرات قل إنما جعل ذلك لأن
التكبير الوظيفة الأولى إلى في الأكل سبع تكبيرات تكبيرة الإستفتاح وتكبيرة
الركوع وتكبيرتان للسجود وتكبيرة أيضا للركوع وتكبيرتان للسجود فأكثر الإنسان
أول الصلاة سبع تكبيرات فقد أخرج التكبير كله فإن سقط منها أو تركها لم يدخل
عليه تعرف صلاته فإن قال قائل جعل ذكرته وسبحين قل لأن الركوع من قبل القيام والسجود من

هل الصوت وكلاه القلب على الصفة من كلاه القائم فصوتهم الصوت ليس
بالروحي فلا تكون شفتا تقوم لأن الكلاه إنما هي روحي وصوت فإن قال قائل جبل الشهد
شد الوكسير قل لأنه كما تقدم قل الروحي والصوت الأذان والدعا والقراءه
فكذلك إنما أمر شد فا الشهد والتمجيد والدعا فإن قال قائل جبل السلام يقبل الكلاه و
لم يقل بذلك كثيرا أوشيئا أوكثيرا أحد قل لأنه لما كان الذي الكلاه يوم الكلام
للمعلوم والتوجه إلى الإله كان يقبلها كلام المعلوم والإنقاذ عنها وأيضا المعلوم الكلام
إنما هو بالسلام فإن قال قائل جبل القراءه في الوكسير الأولين والشيء الأخير قل للقوي من
ماقوص الله عز و جل من عبده و ماقوصه من عبد رسوله فإن قال قائل جبل المعلمه قل لئلا تكون
الإخلاص والتوحيد والإسلام والشاهده لله الإقرار مكتوبا مشهودا لأن إطفاءه جبه
على أهل الشرك والشرك لله وحده عز و جل وليكون المنافق والمشبه موقنا لما أمر به
نبيه الإسلام والمواقيت وليكون شهادات الناس بالإسلام شهده لشر خاتمه ممكنه مع
ما فيه من المشاهده على الذ والقول والذهب كثير من مشاكل الله عز و جل فإن قال قائل
جبل المعرف شر الصلوات و لم يشرف شر قل لأن الصلوات التي يقوم فيها إنما في
صلوات تكلف أوقات مطلقه فوجب أن يقوم فيها لأن تمر الناس فيسلم أن فيها حمايه

فكانت النار تطلع كل ليلة إذا لم يرحمه تطلع سبع وعلم ذلك من حقه السماع
والصلاة النار لا يبقى فيها فيها النفاد في أوقات مضبوطة في تدبيط من حقه الرؤية
فلا يباح فيها إلى السماع فإذا قال فلم جعل الصلوات في هذه الأوقات ولم تقدم ولم يوجد
قبل لأن الأوقات المشهودة المعلومة إلى يوم أهل الأدب فيرفعها إلى أهل والتالم أدبه جروف
السمر مروف مشهود يبين عبده المرض وسقوط الشفع مشهود معلوم يبين عبده النسا
الأحوة وطلوع الفجر مشهود معلوم يبين عبده النداء ودوار السمر مشهود معلوم يبين
عبده الظهر ولم تكن للنصر وقت معلوم مشهود مثل هذه الأوقات فجعل وقتها
عند الفراغ من الصلاة إلى قبلها وعلم أحوج أن الله جو وجل أحب أن تدنا الناس
في كل عمل أولا تطلبه وعبادته فأمرهم أول النفاد أن تدوا تبادته ثم تسيروا فيما أحبوا
من مرمة دنياهم فأوجب صلاة النداء عليهم فإذا كان تصف النفاد وتركوا ما كانوا
فيه من السبل و هووقت تصح الناس فيه بأنفسهم وتسيرون وتسلون تطلعهم وفلولتهم فأمرهم أن
تدوا أولا تذكرة وعبادته فأوجب عليهم الظهر ثم تفرعوا لما أحبوا من ذلك
فإذا قضوا وطرهم وأدادوا الانسان في العمل لأجل النفاد تدوا أنفسا تطلبه ثم عادوا
إلى ما أحبوا من ذلك فما وجب عليهم العصر ثم تسيرون فيما شاؤوا من مرمة دنياهم

فاذا جاء الليل ووضعوا رؤسهم وعادوا إلى أوطانهم أيقظ وأيا أولا سادته ديهم ثم يقومون
لما أحيوا من ذلك فأوجب عليهم الصوم فأذا جاء وقت النوم وقعوا مما كانوا به
مستمرين أحب أن يقظ وأيا أولا سادته وطلبته ثم يصبرون إلى ما أمروا أن يصبروا إلى من
ذلك فكونوا عبيد وإن كل عمل يطلبه وعبادته فأوجب عليهم الشمع فأذا أصلوا
ذلك لم يسوه و لم يعلوا أنه و لم يغير قلوبهم و لم يغل حسبهم فإن قال قائل أذا لم يكن للصبر
وقت مشهود مثل تلك الأوقات أو حينما يرى الظهر والصوم و لم يوجبا من الشمع والبذاء
و من البذاء والظهر مثل لأنه ليس وقت على الناس أجمع و لا أيسر و لا أحوج إن شمع فيه
الصبر والقوى بقدر الصلاة من بدأ الوقت و ذلك أن الناس عامتهم يشتغلون
أول النهار بالبيادات والمعاملات وآلة فأخرى الدواب وأقامة الأسواق فإذا أن
لا يستقيم من ذلك معاشهم ومصلحة دنياهم و ليس يقدر الخلق كلهم على قيام الليل و لا يستوون به
و لا يستقيم لوقته لو كان واجبا و لا يمكنهم ذلك فيقع الله عنهم و لم يشتغل أيضا
الأوقات عليهم وليس حينما أجمع الأوقات عليهم كما قال الله عز و جل يريد الله
بكم اليسر و لا يريد بكم العسر فإن قال قائل يوم الذي الكسر مثل لأن دفع الذي يوجد
من الأنفال والليل والضحى فأجاب الله عز و جل أن يكون الشرف وقت ذكره له

مسلا منصوصا منها ولا في دع الدين احتاط الله واقال العلماء على ما قال وقصده فان
قال قائل جعل صلاة الليل ادنى وتلاتين ركعة هل لان الفريضة سبع عشرة ركعة فجعلت الليل
على الفريضة كمالا للفريضة فان قال قائل جعل صلاة الليل اوقات مبلغة و لم يجز وقت
واحد هل لان اصل الاوقات ثلاثة عند دوران الشمس و سد المشرق وبالاشهاد فاحتاج ان
يكون لهن كل بدء الاوقات الثلاثة لانه لا تاتي الفرض الليل اوقات بين كان
اداؤها ايسر واحق من ان يجمع كلها وقت واحد فان قال قائل فاذن صلاة الجمعة
اذا كانت مع الامام ركعتين و اذا كانت بين امام ركعتين وركعتين هل لتلك بين منها
ان الناس يتطورون الى الجمعة من شتى احتاج الله عز و جل ان يجعل عنهم لموضع التي
التي كانوا الله ومنها ان الامام يشغلهم للخطبة و هم متطهرون للصلاة و من انتظر الصلاة
فهو في صلاة حتى اتمام ومنها ان الصلاة مع الامام اتم واكمل لتمامه وفقهه وعدله
وفضله ومنها ان الجمعة عند وصلاة الشتى ركعتان و لم تقصر لمكان الخطبتين فان قال قائل
جعلت الخطبة هل لان الجمعة مشهد عام فاذا كان تكون للامام سببا لموعظتهم وترغيبهم في
الطاعة وترهيبهم عن المعصية وتوقيفهم على ما اتاهم من مصلحة دينهم ودنياهم وينبههم بما
ورد عليه من الاوقات و من الاحوال التي لهم فيها المضرة والمنفعة فان قال قائل جعلت

حضر هل لا يكون واحده للنا والبعد والتعدس لله عز و جل والاخوة للموالي
والاعداد والاتحاد والحسنا و ماتوبة ان سلمهم من اموره ونهته بما فيه الصلاح والفساد
فان قال فلم جعلت الخطبة يوم الجمعة قبل الصلاة وجعلت في السفر بعد الصلاة قبل لان
الجمعة امر دائم يكون في السفر موادا وفي السفر كثيرا فاذا اكثر دلك على الناس
صلوا وتركوه و لم يقموا عليه ويعرفوا حقه فجعلت قبل الصلاة ليتسوا على الصلاة و لا يعرفوا
و لا يتهيوا و اما السفار فانما هو في السفر موتار وفي اعظم من الجمعة والزحام فيه اكثر
و الناس منهم اجتمع فان يقوي شر الناس في جامعهم و لس يوتكبر فصلوا وسيعوا به قال
مصنف هدا الكتاب رحمه الله حا هدا الباب هكدا والخطبة في الجمعة والسفر
بعد الصلاة لانهما تعوله الركعتين الاخيرتين و ان اول من قدم الخطبة عثمان بن عفان لانه
لما اجتمع ما اجتمع لم يكن الناس يقومون على خطبته ويقولون ما تصنع بمواعظه و
هدا اجتمع ما اجتمع قدم الخطبة لتقع الناس استادا للصلاة و لا يعرفوا حقه فان قال
لم وجبت الجمعة على من يكون على فرسخين لا اكثر من دلك قيل لان ما تقصر فيه الصلاة
يتكرر دائمة او يتبدل دائمة وجاب والتبدل ادنه فواتي فوجبت الجمعة على من
هو على بعد التبدل الذي يبقى فيه القصر و دلك اثنين على فرسخين وبدء

وسير هذا ادسه وراسي و هو يضع طريق المساوي فان قال قام يدرك الصلاة السنة يوم
الجمعة اذ يذكان هل سطنا لذلك اليوم ونوعه سنة و بر سائر الايام فان قال قام فصوم
الصلاة في السفر هل لان الصلاة المفروضة اولا اتمامي حسن دكتاب والشيخ انما ينكر
عليها سدفيعة الله عنهم بلك الزيادة لموضع السفر وسنة ونصبه واستماله بامر نفسه وطنبه
واقامته لئلا يستبل عما لابد له من مشيته دحمه من الله عز و جل وسطها عليه الاصلاة المسرة
فانها لم تقصر لانها صلاة مقصودة في الاصل فان قال قام و حين التقصير تمامه وراسي لاناقل
من ذلك و لاناكيد هل لان تمامه وراسي مسنونة يوم للتامة والقواطع والاتمال فو حين التقصير
في مسنونة يوم فان قال قام و حين التقصير مسنونة يوم لاناكيد هل لانه لو لم يشرع مسنونة
يوم لماو حين مسنونة سنة و ذلك ان كل يوم تكون سنة فذاليوم فانما فوتطن
فذاليوم فلو لم يشرع فذاليوم لماو حين تطنونة ان كان تطنونة منه و لاقوي سنهما
فان قال فيبلغ السنن قام حينئذ مسنونة يوم تمامه وراسي هل لان تمامه وراسي مسنن الجمال
والقواطع و هو سنن الكي سنونة الجمالون والمكادون فان قال قام نوط تطوع النفاد و لم نوط
تطوع الليل هل لان كل صلاة لاتقصر فيها فلاتقصر تطوعها و ذلك ان المسنون لاتقصر
فيها فلاتقصر فيما سنة ها من التطوع وكذلك السنة لاتقصر فيما فيها من التطوع فان قال

فما بال الشمع مفقوده و لم يوجد دكتاه هل بار بلك الوكسير لسا من الجمسر وانما في دنادكه
في الجمسر بطوسا لم نقادل كل دكتيه من الفوتيه دكسير من البطوحي فار قال قلم حاد للمساقو
والموتمر بار بصلنا صلاه اللزف اول الليل هل لاسساله وصنعه ليود صلاته فلسوبي الموتمرف
وفي دماحيه وسيل المساقو باسساله وادبياله وسعوه فار قال قلم اموروا بالصلاه على الميت هل
لسعوا له وتكوا له بالمغفره لانه لم يكرف وفي من الاوقات احوجي الى الشفاعه فيه
والطلب والاستغفار من بلك الساعه فار قال قلم جعلت خمس تكبيرات دون بار تكبر
ادنا اوسا هل بار الجمس انما احدى من الجمس الطواغيت الوم والله فار قال قلم لم
تكر فقادكوحي اوسيوت هل لانه انما ادت بهذه الصلاه الشفعه لهذا السيد الذي
هذيل عما جاف واحتاجي الى ماقدم فار قال قلم امر تسل الميت هل لانه اذاماف كار
السالف عليه الياسه والاقه والالف فاحب بار تكور طاهرا اذاناس ا هل الطفاده
من الملائكه الذين يلونه ويماسونه فما سقم بطنا موحقا به الى الله عز و جل و لم من ميت
يموت الا حوجت منه الياته فلذلك انتا و حبت النسل فار قال قلم اموروا تكفن الميت
هل لباق دنه عز و جل طاهر الجسد ولئلا تبدو عورته لمن يغسله ويدفنه ولئلا تطفو الناس على شعر
حاله وفي منظره وتسر دينه ولئلا يمسو العلف من كتوه البطوالي هل ذلك للنافه والفساد

ولكون باطنه لانفس الاحيا ولئلا يتصف حمله على كفره وعوده فلا يعطله عما خلق
واوكله وامره به واحيا كان اوكدنا قال قال عليه السلام من تدفعه هل لئلا تطفو النار على ماء
جسده وفي مطره وسر دينه و لاتباع به الاحيا بريه وبما يدخل عليه من الاهل والفساد
ولكون مسودا من الاولا والاعدا فلا يسمع عدوه و لايبور كدينه قال قال عليه السلام من
سبله بالسل هل لئله الطفاده مما اكانه من بكي الميت لان الميت اذا خرج منه الروح بقي
منه اكثر ناقه قال قال عليه السلام السل على من مس شيا من الامواج حتى الاشار كالطير
والنعام والشاخ و حتى كلب هل لان هذه الاشيا كلها ملبسه دنسا وكفوا وشيوا وبرا
هذا كله دكي طاهر و لانموت وانما تماس منه الشي الذي هو دكي من الي والميت

قال قال عليه السلام على الميت سبع وكفو هل لانه لس فقاد كوي و لاسيوف وانما في
كفا ومساله و هذيوف ان تكون الله وساله على ما حال كنت وانما يبت الوكوف
الصلاه الي فقاالوكوي والسيوف قال قال عليه السلام على هل الميت و سد الفي
هل لان هذه الصلاه انما يبت وقت الجنود والله ولست في موقف كسان

الصلوات وانما هي صلاة يسرة وهي حدود الحدود ليس للانسان فيه اجتهاد وانما
هو حق يؤدى وجاز ان يؤدى القوم فيها وهي اذا لم يكن الذي موقتا فان قال
قائل جائز للكسوف صلاة قيل لانه انه من اثار الله عز و جل لا يدري لرحمة ظهرت
ام لعذاب فاحب النبي صلى الله عليه و اله و سلم ان يفزع امته الى خالقها ورحمتها
عند ذلك لتصرف عنهم شرها ونقمه مكروهها كما صرف عن قوم يونس حين تضرعوا
الى الله عز و جل فان قال قائل جائز عسى ذكتاب قيل لان الصلاة التي نزل فرضها من السما
الى الارض اولى بالوقت والله فانما هي عسى ذكتاب فيمتنع بلك الوكتاب فانما
وانما جعل فيها السجود لانه لا تكون صلاة فيها ركوع الا و فيها سجود ولان يسموا انها
صلوانهم بالسجود والركوع وانما جعلت اربع سجدات لان كل صلاة تقصر سجود من
اربع سجدات لا تكون صلاة لان اقل القدر السجود في الصلاة لا تكون الا على اربع
سجدات فان قال قائل لم يجز بدل الركوع سجودا قيل لان الصلاة فانما افضل من الصلاة
قعدا ولان القائم في الكسوف والايلا والساجد لاني فان قال قائل فقد من اقل
الصلاة التي افرضها الله قيل لانه كل ليله سنة امر من الامور و هو الكسوف فلما سرت
الله سنة المتاول فان قال قائل جعل يوم العطر الذي قيل لان تكون للمسلمين مجمعا يجتمعون فيه ويتردون

قال الله عز و جل فيحمدونه على ما من عليهم فكون يوم عيد و يوم اجتماع و يوم فطر و يوم
ذكاة و يوم حسبة و يوم تشرق ولانه اول يوم من السنة يباح فيه الاكل والشرب لان اول
شهور السنة عيد اهل الذمة شهر رمضان فاحب الله عز و جل ان تكون لهم كذلك اليوم
فيجمع بينهم فيه وتقدسونه فان قال قائل جبل الكسر فقاتلتم فيه فما من الصلاة قبل لان
الكسر انما هو تكبير لله وتحميد على ما هدى وكان كما قال الله عز و جل ولتكملوا العدة
و لتكبروا الله على ما هداكم و لعلكم تشكرون فان قال قائل جبل فقاتلتم تكبيره قبل
لانه تكون كل تكبيرة اثنتين تكبيرة فلذلك جبل فقاتلتم تكبيرة فان قال قائل
جبل سبع تكبيرات في الاولى و خمس في الثانية و لم تو بينهما قبل لان التشريق كلاه الوتيه
ان تشفع سبع تكبيرات فلذلك تكبير فاما سبع تكبيرات و خلق الثانية خمس تكبيرات
لان اليوم من التشريق اليوم والثاني خمس تكبيرات وتكون التشريق الى تكبير خمسا
وتوا وتوا فان قال قائل امر بالصوم قبل ان تكون شهوا الى الموت والفطر فتستدلوا على هو
الاخرة وتكون الثانية خاشعا ذلك مستكينا ما خوذا مستشعرا خائفا على ما كانه من الموت
والفطر فتتوجه التواب مع ما فيه من الانكسار من الشهوات وتكون ذلك واعظا
لهم في الناجز ودائما لهم على اداء ما كلفهم وذلك لهم في الاخر وتشهوا شدة منع ذلك

على أهل القرى والمساكين في الدنيا فوعدوا أنهم ما أفرض الله لهم في أموالهم فإن قال قائل
جعل الصوم في شهر رمضان خاصة دون سائر الشهور هل لأن شهر رمضان هو الشهر الذي
أنزل الله تعالى فيه القرآن وفيه فرق بين الحق والباطل كما قال الله جل وعز شهر رمضان
الذي أنزل فيه القرآن هدى للناس وبينات من الهدى والفرقان وفيه بين محمد صلى
الله عليه وسلم الفرق بين حزب من الفئتين شهر وفيه يفرق كل أمر حكيم وفي آخر السنة تعدد
فيها ما يكون في السنة من حيث أو سبب أو مصيبة أو منفعة أو ذرية أو أجل ولذلك سمي الله
العدد فإن قال قائل أمروا بصوم شهر رمضان لأنه من ذلك ولأنه فرض الشاة
الذي سمي فيها القرآن والصبر وأنما أوجب الله القرآن على أعلى الأسنان وأتم
القوى ثم دخص لأهل الضعف وجعل أهل القوة في الفطر ولو كانوا يطيقون على أخذ
من ذلك لنفعهم ولو أباحوا إلى أكثر من ذلك لزادهم فإن قال قائل أفأباحت
الرأة لأنوم ولأكل هل لأنها في حد يأسه فأجب أن الله أن لأشدة الأطاقوا ولأنه
لأنوم أمر لأطاقه له فإن قال قائل فأدب بعض النوم ولأبعض الصلاة هل لنقاء سبب فيها
أن الصيام لأنفسها من جنسه نفسها وجنسه دونها وأطلاح بها والقيام بأمرها والأستقال
بنوعه منسبها والصلاة نفسها من ذلك كله لأن الصلاة تكون في النوم والله مرادا فلأنفي

على ذلك والصوم ليس كذلك ومنها أن الصلاة مفتاحها وتحريمها واستيفاء الأذكار وليس
في الصوم شيء من ذلك وإنما هو الإمساك عن الطعام والشراب وليس فيه استيفاء الأذكار
ومنها أنه ليس من وقت الإيجاب عليها في الصلاة تحديد في يومها وليلتها وليس الصوم
كذلك لأنه ليس كلما حدث يوم وجب عليها الصوم وكلما حدث وقت الصلاة
وجبت عليها الصلاة فإن قال قائل أليس من أدرك الفجر أو شيئاً من شهر رمضان فلم يدرك من شهره
أو لم يفق من مرضه حين يدخل عليه شهر رمضان أحق وجب عليه القضاء للأول وسقط
القضاء عن الثاني شيئاً أو أقام ولم يفطر وجب عليه القضاء والقضاء من الأول ذلك
الصوم أنما وجب عليه بذلك الشيء ذلك الشهر فأما الذي لم يفق فإنه لما أن مرض
عليه الشهر كله وقضاه الله تعالى عليه فلم يسأله له الشيء الذي أدركه شيء وكذلك
كلما قضاه الله عليه من الميت عليه الذي يجب عليه يوماً وليلة فلا يجب عليه قضاء الصلوات
كما قال الشافعي كلما قضاه الله عليه الشيء فهو أحق له لأنه يدخل الشهر وهو مريض
فلم يجب عليه الصوم في شهره ولا شيء للمريض الذي كان فيه ووجب عليه القضاء لأنه
يصوله من وجب عليه صوم فلم يستطع أداءه فوجب عليه القضاء كما قال الله عز وجل
فصيام شهرين متتابعين لم يستطع فإطعام ستين مسكيناً وكما قال الله عز وجل فعدة من أيام

او صدقه او سكفاه الصدقه مقام الصيام اذا عجز عنه فان قال قائل فان لم يستطع ان
يتصدق فهو الان مستطيع قيل له لانه لمات حل عليه شهر رمضان اخر وجب عليه القضا للماضي
لانه كان يقدر له من وجب عليه صوم رمضان فلم يستطعه فوجب عليه القضا و
اذا اوجب القضا سقط الصوم والصوم ساقط والقضا لازم فان اتاه فيما سقما و
لم يصمه وجب عليه القضا لنفسه والصوم لا يستطيعه فان قال قائل جعل الصوم الشيء قيل
لنكمل فيه الصوم القوي فان قال قائل جعلت كل شهر ثلاثة ايام في كل عشرة ايام يوما قيل
لان الله تبارك وتعالى يقول من جا بالحسنة فله عشر امثالها فمن صام في كل عشرة ايام يوما واحدا
فكانما صام الدهر كله كما قال سلمان الفارسي رحمه الله عليه صوم ثلاثة ايام في شهر صوم
الدهر كله فمن وجد شيئا يتوالى فيه فليصمه فان قال قائل جعل اول خمس من الشهر الاول
واخر خمس في الشهر الاخر وادنى في الشهر الاوسط قيل اما الخمس فانه قال الشافعي في
شرح كل خمس اعمال الناس على الله عز وجل فاجب ان يشكر عمل العبد على الله
تعالى و يوكانه فان قال قائل جعل اخر الخمس قيل لانه اذا اخر عليه عمل ثمانية ايام والعبد كان
كان اشرف واقبل من ان يشكر عمل يومين و يوكانه وانما جعل الادنى في الشهر
الاوسط لان الشافعي في اخبر ان الله عز وجل جعل الناس كلهم الوم و فيه ثلاث

الفوز الاول و هو يوم يسر مسمى فاحتـــار يدع السد من نفسه يسر ذلك اليوم يصومه
فان قال قائل و حيـــف الكفاره على من لم يجد يوم دفعه الصيام دون الجبي والصلاه وعن هما
هل لان الصلاه والجبي وسائر الفرائض ماسه للاسار من التعلـــق امر ذيانه ومصلحه مسسه مع
ذلك السلا بالى ذكرنا فان الجابر بالى تعلى الصيام و لاتعلى الصلاه فان قال قائل و حيـــ
عليه ذوم شهرين متتابعين دون ان يـــ عليه شهر واحد اوثلاثه اشهر هل لان الفرض الذي
فرض الله على الجلي و هو شهر واحد فصوعـــف هذا الشهر كفاريه توكيدا وتشديدا
عليه فان قال قائل حيلـــ متتابعين هل لئلا تفوت عليه الادا فيسيعـــ به لانه اذا فصله متفرقا فان
عليه القضا فان قال قائل امر بالجبي هل لئلا الوقايه بالى بالله عز و جل وطلـــب الزياده
والتروح من كل ماقرب السد بانا مما مكن متتابعا لماستعمل مع ما فيه من احتياج الاموال
وتســـ الاذكار والاستبار من الاهل والولد و حظر الانتشر من الذكاف ساحترف الجبي
والتوبه بانـــ ذلك عليه ذايم مع الفتوى والاستكانه والذل مع ما في ذلك لجمع الجلي
من المنافع سوى الاذكر وحونها و موف التوبه والجبي معرفتي ومعرفه لايتي من تبر باحو و حالـــ
وباع ومسير وكاسبـــ ومسكن ومكاد وهمو وقضا حوايج اهل الاطراف المواضع
المعتبر لهم الاجتماع فيها مع ما فيه من النفع ونفع اجتماد الائمه ع بالى كل صنع وناحيه كما

قال الله تعالى فلولا نفر من كل فرقة منهم طائفة ليتفقهوا في الدين ولينذروا قومهم إذا رجعوا
إليهم لعلهم يحذرون وليشهدوا منافع لهم

قد قال قائل آمنوا بينه وأحده لا أكثر من ذلك قيل له لأن الله تعالى وضع الفرائض على
أذن القوم فيه كما قال الله جل وعز فما استيسر من الهدي شاة ليس له القوي
والضعيف وكذلك سائر الفرائض إنما وضعت على أذن القوم فيه فكان من تلك
الفرائض التي المفروض واحدا ثم جعل سد أهل القوة بعدد طاقتهم قد قال قائل آمنوا
بالنبي بالنبوة إلى التي قبل ذلك يفعل من دينهم وذمته لأن يسلم الناس من أحوالهم ولا تطول
عليهم ذلك فيتأخر عليهم الفساد ولأن تكون التي والنبوة واجبتين جميعا فلا تبطل النبوة و
لا تبطل ولأن تكون التي مفروضا من النبوة وتكون تبعا فيها نبي وقال النبي صلى الله عليه
وآله وسلم ذخرت النبوة في التي إلى يوم القيامة ولو لا أنه من كان يأتي الهدي
ولم ينزل له أن يأتي حين يأتي الهدي فيه لعل كما أمر الناس ولذلك قال لو استقبلت من
أمري ما استدبرت لفعلت كما أمرتكم ولكن يعني الهدي وليس يأتي الهدي
أن يأتي حين يأتي الهدي فيه فقام الله فقال يا رسول الله يوحى جميعا حاجة وسيأتي من ما

الميانه فقال انك لم يومر بهذا انما قال قلم حبل وفيها حسوك الميه قل لا رب الله تعالى
احب ان سد بهذه الشاهد في اثام السوبي و كان اول ما خلق الله الملائكه
وطافت بي هذا الوقت فيله سبه ووفا تعالى يوم القامه فاما السور ادم ونوح و
ابراهيم و موسى وعيسى و محمد كل الله عليه وعليهم اجمعين وحبيبهم من الانبيا انما خيولك
هذا الوقت فيلك سوف اولاد هم تعالى يوم القامه فان قال قلم امروا بالاحرام قل لا
يستوا قل كحول حوم الله حي و حل وامنه

ولبلا تلهوا وتسلوا بي من امر الدنيا ودنيها ولذاتها و نحور حاذر فيما هم فيه فاصدر بيوه
معتبر عليه بكلبهم مع ما فيه من السلام لله تعالى ولبيه والذل لانفسهم
عبدهم هم تعالى الله تعالى ووفاتهم الله ذا خير ثوابه ذا فيز من عقابه فاصدر بيوه معتبر الله
بالذل والاستكانه والخضوع وصلى الله على محمد واله وسلم حدثنا عبدالواحد بن
محمد بن عبدوس النيسابوري العطار رضي الله عنه قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبه النيسابوري
قال قلت للفضل بن شاذان لما سمعت منه هذه المسائل اخبرني عن هذه المسائل التي ذكرتها عن
الاشياخ والاشياخ فيه من بني النبي اوفي مما سمعته وذوبه فقال لي ما كنت لاعلم مرات

الله تعالى بما فرض و لامرك رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم بما سرني وسر و لاعلم
ذلك من كان يقيناً بما سمعناه من مولانا أبي الحسن علي بن موسى الرضا في الموه بعد الموه
وآليه بعد آليه جميعها فعلى له فاحذر تفاعلك من الرضا عليه السلام قال سمعت

حدثنا الحاكم أبو محمد جعفر بن محمد بن شاذان النيسابوري رضي الله عنه عن جده أبي
عبد الله محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان أنه قال سمعت هذه الثلاثة من مولانا أبي
الحسن بن موسى الرضا في جميعها معروفة وآلفها

فاكتبه الرضا في المأمون فمن الاسلام وشرائع الدين

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار رضي الله عنه بنيسابور في
شعبان سنة أربع وخمسين وثلاثمائة قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة النيسابوري عن الفضل بن شاذان
قال قال المأمون علي بن موسى الرضا في أن تكتب له فمن الاسلام على شرط الايمان والاخلاص
فكتب في له أن فمن الاسلام شهادة أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له إلهاً واحداً
أحداً فرداً صمداً قيوماً سميعاً بصيراً قديراً قديماً قائماً عالماً لا يجهل قادراً لا يعجز حياً

لا يباح حد لا لا يبود و انه خالق كل شيء و ليس كمثله شيء لا شبه له و لا ضد له و
لا كفء له و انه المعبود بالشاهد والدنيا والآخرة والآخرة و ان محمدا عبده
ورسوله وأمينه وصفيه وصفوته من خلقه وسيد المرسلين و خاتم النبيين وأفضل العالمين لا نبي بعده
و لا ضد لأمره و لا شيء لسؤدده و ان جميع ما جاء به محمد بن عبد الله هو الحق المبين والتصديق
به ويجمع من مضى قبله من رسل الله وأنبيائه وحججه والتصديق بكتابه الصادق الذي لا يأتيه
الباطل من بين يديه و لا من خلفه تنزيل من حكيم حميد و انه المفضل على الكتب كلها
و انه حق من فاتحته إلى خاتمته نؤمن بمحكمه ومتشابهه وخاصه وعامه ووعده ووعيده وناسخه
ومنسوخه وقصصه وأخباره لا نعدل بأحد من الخلق من أنبياء الله و ان الدلائل بعده والأئمة
على المؤمنين والقائم بأمر المسلمين والناطق عن الغواة والعالم بأحكامه أخوه و خليفته ووصيه
وولده والذي كان منه بمنزلة هارون من موسى على بن أبي طالب عليه السلام أمير المؤمنين
وإمام المتقين وقائد الغر المحجلين وأفضل الوصيين ووارث علم النبيين والمرسلين وسيد الصديقين
و الصديق سيد أنبياء الله إلى الصديق بن الصديق بن الخليفة بن محمد بن علي بن الحسين
بن محمد الهادي وأودع علم الوصيين بن موسى بن جعفر الكاظم بن علي بن موسى الرضا بن
محمد بن علي بن محمد بن الصديق بن الصديق القائم المنتظر صلوات الله عليهم

احمسر اسعد لهم بالوصيه والامامه و بار الادصر لايلو مر حبه الله تعالى على حاهرى كل
عصر واوبار وابهم السروه الوبق وابهم بالهدى والبيه على اهل الدنيا بار بوحى الله
الادصر و مر علها و بار كل مر حالفهم كال مصل باطل بادط للبو وبالهدى وابهم المسرور
مر العوبار والباطعور مر الرسول صر بالبار و مر ماحى و لم سوفهم ماحى منه حاهله و بار
مر كبهم الودى والبعه والصدى والصلاى والاسعامه والاحبهاد وادا الامانه بالى
البو والفاحر وطول السهود وصيام النهار وقيام الليل واحباب المهادم وابطاد الوحى
بالصبر وحسر السوا وكوم الصبيه بم الوصو كماامر الله تعالى كبابه حسل الوحه
والبدر مر المومعر ومسى الواسر والوحلر موه واحده و لابعصر الوصو الاعابط اوبول
اوبى اوبوم اوحبابه و بار مر مسى على الجبر فعد حالف الله تعالى ورسوله وبرط فريضه
وكبابه وحسل يوم الجمعه سه وحسل البدر وحسل كحول مكه والمدينه وحسل الوبادة وحسل
الاحرام واول لله مر سهر دمضار ولله سع حسوه ولله باحدى وحسوبر ولله
بلاى وحسوبر مر سهر دمضار فده الاحسال سه وحسل الجبابه فريضه وحسل الجبر مله والصلاه
العريضه الظهر اربع دكعاى والعصر اربع دكعاى والمعرى بلاى دكعاى
والعسا الاحره اربع دكعاى والبداه دكعار فده سع حسوه دكعه والسه اربع

وبلا نور دكنه نمار دكنات فل فرنكه الطهر ونمار دكنات فل النصر وادع دكنات
سد المسرف ودكنار مر حلوس سد السمه سدار نركنه ونمار دكنات في السهر والسع
والوبر بلاف دكنات سلم سد الركسر ودكنا الفهر والصلاة في اول الوقت افضل
وفضل الجماعه على الفرد ادع وسرور و لاصلاه خلف الفاجر و لاتعد الامام الولاه
و لاتكلف حلوف الصه و لاف حلوف السامي و لايود ار نول في السهد الاول السلام
علينا وعلى عباد الله الصالحين لان بعلم الصلاه السلام فدا فات فدا فعد سلمت والتعدي
في نماته فواسي و مادات و اداقصرت افطرت و مر لم نعطو لم يبق حته كوفي
السهو و عليه القضا لانه لسر عليه كوفي السهو والفوت سه واحسن الدعاء والطهر
والنصر والمسرف والسنا الاخره والصلاه على النبي خمس نكسرات فمر نعمر فعد
خالف سه والمنت سل مر فل دخله ونرفع به اداناد خل فيره والاحفاد في نسم الله
الرحمن الرحيم في جمع الصلوات سه والركاه الفرنكه في كل عام دد فم خمسه
دنانير و لايت فما دور دلك سي و لايت الركاه على المال حتى يول عليه الحول و
لايود ار سطى الركاه عن اهل الولاه المعروفين والسر مر البسطه والسعي والنمو والرسه
اداناع خمسه اوساق والوسق ستون صاعا والصاع اربعه امداد ودكاه الفطر فرنكه

على كل دائر كسر او كسر حر او عدد كسر او اوائل من البسيطة والسدس والثمن والربع
كاخ و هو ادنى اعداد و لا يعود كعبها الا الى ما هو الولاية واكثر الجبر عشرة ائمة
واهله ثلاثة ائمة والمسيحية يبس وسبس وبكل والناصر شرط الصلاة و لا تعدى وشرط الصوم
وتعدى وكتاب سهو دمختار فرضه تمام الوضوء وتعطل الوضوء و لا يعود ان تكل الطوخي
حماته لان كلما تكه و كل تكه كلاله و كل كلالي النار وكوم ثلاثة ائمة من كل
سهو سعي كل عشرة ائمة يوم ادنا بر حمسر وكوم سعار حسر لمن كامه و ان قصب
فوائد سهو دمختار معوه اخوا و حي الشـ فرضه على من استطاع الله سبلا والسبل
الزاد والراحلة مع الصحة و لا يعود الى الانسا و لا يعود الفوار والاقوات الكـ سبعمله
التامه الالا فل مكه و حاضرها و لا يعود الاحرام دون الميقات قال الله تعالى و اتموا الحج
و العمرة لله و لا يعود ان تكون بالكي لانه ناقص و لا يعود الموحو والهاك واحد مع
الامام العدل و من قل دون ماله فهو سفه و لا يعود قل احد من الكفار والكافر
كاد النعمة الاقل اوساخي فساد و كلما ادا لم يعـ على نفسه وعلى اطفاله والنعمة
ي كاد النعمة واحده و لا حسـ على من حلف نعمة تدع نفاطلما من نفسه والطلاق للسنة على
ما ذكره الله تعالى كتابه وسنة نبيه ص و لا تكون طلاق لبن سنة و كل طلاق يالف

الكتاب فلسر تطلاق كما ار كل نكاح يتالف الكتاب فلسر نكاح و لايبود ار يجع بر
اكبر مر ادبع حوابر و اداطلعت المراه للعده ثلاث مرات لم يبل لرو حها حتى تنكح
دو جا حبره و قال امبرالمومنبر عليه السلام انعوا بروبى المطلقات ثلاث موضع واحد فانهر
كرواب ادواجى والصلواب على النبى كل الله عليه و اله و سلم واحبرف كل
موطر و عبدالنطابر والدنابى و عبر كلك و حب اولنا الله تعالى واحب وكذلك
سحر لعدا الله والبرا ه منهم و مر انعنهم وبر الوالدبر واحب و ار كانا مسوكبر
و لاطاعه لهما فى معصبه الله عبر و جل و لاالبر بهما فانه لاطاعه لمخلوق فى معصبه الخالق وكذلك
البنر كذلك انه اذاانبر واوبر ويبلر المنبر النبر انزلهما الله تعالى فى كتابه وسنهما رسول
الله صر منه النبا ومنه النبى والعوانبر على ماانزل الله تعالى فى كتابه و لاحول ولا قوة
لابرف مع الولد والوالدبر احد الاالزوجى والمراه وذو النعم احق ممر لانعم له
ولبنت النعبه مر دبر الله تعالى والنعمه بر المولود للذكر والانبى واحبه وكذلك
سمبته و حلق راسه بوم السابع وبتصدق بوزر الشعر ذهبا اوفضه والخبار سنه واحبه للرجال
ومكروهه للنبا و ار الله تبارك و تعالى لايكلف نفسا الاوسعها و ار اطفال النباك مخلوقه لله
تعالى خلق تقدبر لاخلق تكوبر و الله خالق كل شى و لاتعول بالنبى والتعوبر و لااحد الله

الى بالسعم و لاسدد الله سال الاطفال بدوب الانا و لابرد وامدده ودد احى
و ار لسر لاسار الا ماسى ولله ار سعو وسعطر و لايود و لاسلم لانه سال عبوه حر كلط و
لاعوصر الله حى و حل طلبه مر سلم انه بصلهم وسوبهم و لايساد لرساله و لاصطفى مر عباده
مر سلم انه بكعو به وسادبه وسد السطار كوبه و ار الاسلام حى الايمار و كل موم مسلم
و لسر كل مسلم موم و لاسوى السادى حر سوى و هومومر و لايبى الرسال حر بى و هومومر
واصحاب الكبود مسلمور لامومنور و لاكافرور و الله سال لابد حل الناد موما و هدوعده
اليه و لايبى مر الناد كافرا و هداوعده الناد والملوك هما و لاسعو ار سوط به وسعو
مادور كلط لمر سا ومدبو اهل التوحيد لايلدورى الناد ويبحور منها والسطبه حابوه
لهم و ار الكاد الوم كاد بعه فى كاد الاسلام لاكاد كعو و لاكاد انمار والامر
بالمعروف والنهى عر المنكر واحيار اكاالامكر و لم بكر حعه على النعر والايمار هوادا
الامانه واحياب جمع الكابر و هومعوه بالعلم واعوباد بالسار وعمل بالادكار والكسر
فى السدر واحيب العطوف كبر حمس كلوات وسدا بعى كبر كلاه المعروف
لله العطر فى الاكبيف كبر حسر كلوات وسدا به مر كلاه الطهر يوم اليبر وبعيف
كبر حمس حسوه كلاه والعسا لابعد عر الكلاه اكبر مر بمانيه حسر يوما فار كلهوب هل

ذلك كله و ان لم يظهر حتى يعاود بمائة خمس يوما لخمسة وكله وعمله فاشعل
المسيلمة ويوم شداد القين وعنكر وتكبر والشيخ شداد الموت والمرار والصراط
والنار له من الذين ظلموا آل محمد ص و فعلوا ما جرا حقهم وسبوا ظلمهم وغيروا سنة
نبيهم ص والنار له من الناكثين والقاسطين والمارقين الذين نكثوا جهاد رسول الله صلى
الله عليه و آله وسلم ونكثوا بيعة امامهم وخرجوا الى النار و خالفوا امير المؤمنين عليه
السلام وقتلوا الشيعة المنتظرين رحمة الله عليهم وابنه والنار له مقرين الاحقاد وسودهم
وابيض الطرشا الشيا وحمل الاوزار ذوله بن الاخيا واستمل الشقا على معاوية وعمرو
بن العاص لعنة رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم والنار له من اشياعهم والذين خالفوا
امير المؤمنين عليه السلام وقتلوا الاتقياء والمهاجرين و اهل الفضل والصلاح من الشيعة
والنار له من اهل الاستبداد و من ابى موسى الاشعري و اهل ولاية الذين ضل سعيهم في الحياة
الدنيا و هم يحسبون انهم يحسنون صنعا اولئك الذين كفروا بايات ربهم وبولاية امير المؤمنين
عليه السلام ولقائه كفروا بآيات الله بن امامه فحبطت اعمالهم فلا نقيم لهم يوم القيامة وزنا
فهم كلاب اهل النار والنار له من الانتقام والاذلال ابنه الضلالة وقائده اليهود كلهم
اولهم وآخرهم والنار له من اشياعه في النار اشقا الاولين والآخرين وممن تولاهم

والولاة لامير المؤمنين عليه السلام والذين صبروا على مناجي سهم في ولم يبدلوا
مثل سلمان الفارسي وأبي ذر الغفاري والمقداد بن الأسود وعمار بن ياسر وحذيفة اليماني و
أبي القسم بن التيهان وسهل بن حنيف وعبادة بن الصامت وأبي أيوب الأنصاري وخزيمة
بن ثابت ذي الشهادتين وأبي سعيد الخدري وأمثالهم رضي الله عنهم ورحمة الله عليهم
والولاة لأبنائهم وأسبابهم والمقدرين بقضائهم والشاكرين مناجحهم رضوان الله عليهم ويوم
الجمعة طلعها وكسرها ويوم كل شيء مسكر طلعه وكسره وما أسكر كثيره فقليله حرام
والمصطكى لأنوف الجمعة لأنها نبتة ويوم كل ذي ناب من السباع وكل ذي مخلب
من الطير ويوم الطيار فإنه دم ويوم الجري والسمك والطافي والمأدمة والزمر وكل
سمك لا يكون له قشر وأجناب الكلب وهي هذا النعش التي حرم الله تعالى والزنا والسرقة
وشرب الخمر وعقوق الوالدين والفرار من الزحف وأكل مال اليتيم ظلما وأكل الميتة
والدم ولحم الخنزير وما أهل لغير الله به من غير ذبحه وأكل الربا شدائده والميسر
والمنبر والقمار والبغي المكار والمزمار وقذف المحصنات واللواط وشهادة الزور
والفرار من زحف الله والأمن من مكر الله والقنوط من رحمة الله وعقوبة الظالمين والكفور
النعم والنمر النمور وجنس الجفوة من غير الشيعة والكذب والكبر والإسراف والتبذير

والبيان والاستعانة بالجن والمعاندة لاولياء الله تعالى والاستعانة بالملائكة والاوتاد على
الدوام حدثني بذلك حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين
بن علي بن ابي طالب عليه السلام قال حدثني ابو نصر فتح بن علي بن شاذان عن ابيه عن الفضل بن
شاذان عن الرضا عليه السلام الا انه لم يذكر في حديثه انه كتب ذلك الى المأمون
وذكر فيه القطرة مدبر من حيطه وطيا من السنن والنمو والرسم وذكر فيه نار
الوطن موه موه فوقه واشار اشاري وذكر فيه نار ذوق الانسان في كتابه هو هوته
وذكر فيه نار الوكاء على سبعة اشياء على الحيطة والسنن والنمو والرسم والاثر والنمو
والشم والذهب والفضة وحدثني عبدالواحد بن محمد بن عبدوس ذكر انه
حدثني ابي ولاوه الاانه وحدثنا الحاكم ابو محمد جعفر بن نعيم بن شاذان ذكر
انه حدثه عن حمدان بن عبد الله محمد بن شاذان عن الفضل بن شاذان عن الرضا عليه السلام
مثل حديث عبدالواحد بن محمد بن عبدوس

و من احاديثه في

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثني العباس قال حدثني الرياشي قال حدثنا أبو حاتم ودواه عن الرضا عليه السلام أن موسى بن جعفر عليه السلام يوما يريد أن يدخل الحمام فقال له رجل الحمد لله الذي جعل لنا من الماء طهورا ومن الماء وضوءا من الأذى

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا منصور بن محمد الكندي قال حدثني أبو الحسين محمد بن أبي عباد وكان مستوفيا بالسماحة وسوء الظن قال سألت الرضا عليه السلام عن السماحة قال لا أن الجواد الذي هو هو حين الناطق والله أعلم أن الله تعالى يقول وآتوا الزكاة حقها

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا منصور بن محمد الكندي قال حدثنا سهل بن القاسم النوشجاني قال قال لي الرضا عليه السلام يا أبا سعيد وسكم سنا قلت وما هو أيها الأمير قال أن عبد الله بن عامر بن كريز لما أفضى حوائجه إلى أبي لؤلؤة بن شهرويه قاتل الأئمة فسأله بعما لي عشرة بن عقار هو فيه أحدا فما الحسن والأحسن الحسن عن فمانا عبد فما تصاوير وكانت كاتبه الحسن عن نفسه

علي بن الحسين عليهما السلام قال ان الله تبارك وتعالى لما خلق الخلق فرأى
ملائكته ما صنعوا من الطغيان وما يصنعون من الفساد وما يسفكون من الدماء
وما يحسدون عليه من الخلق وما يحسدون عليه من الطاعة وما يحسدون عليه من
الكرامة

السم اما هذا السم في الدنيا و هو الماء البارد فقال له الرضا ع وعلا كونه كذا فسروه
اسم و حملوه على كروف فقالت طائفة هو الماء البارد و قال غيرهم هو الطعام الطيب
و قال آخرون هو النوم الطيب قال الرضا ع ولقد حدثني ابي عن ابيه عن ابائه
الصادق ع ان ابوالكم هذه كلمة عبدة فول الله تعالى ثم لتسئلن يومئذ عن
النعيم ع و قال ان الله عز و جل لايسأل عباده عما تفضل عليهم به و لايمن بذلك عليهم
و الامتنان بالانعام مستقبح من المخلوقين فكيف يضاف الى الخالق عز و جل ما لايرضى المخلوق به
ولكن النعم حبنا اهل البيت وهو الذي يسأل الله عباده عنه بعد التوحيد والنبوة لان النبي
اذا اوفى بذلك اداه الى نعيم الجنة التي لايزول ولقد حدثني بذلك ابي عن ابيه عن
ابائه عن امير المؤمنين عليه السلام انه قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم يا علي ان
اول ما يسأل عنه العبد بعد موته شهادة ان لااله الا الله و ان محمدا رسول الله صلى الله
عليه و اله وسلم وانك ولي المؤمنين بما جعله الله و جعله لك فمن اقر بذلك و كان شهده
كتاب الى النعيم التي لايزول فقال له فقال ابوبكر وان بعد ان حدثني بهذا الحديث
عبدنا من عن رسول الله احببت بهذا من حقائق منها لفضل الله من النبوة ومنها ان محمدا
اقاده ومنها ان كتب مسئولا بالله والاستاد و لااحول على عن فما فوائد التي صلى

الله عليه و آله و سلم في اليوم و الناس سلموا عليه ويسلم فسلمت فما دخل فعلت ما ما أنا
من أمتك يا رسول الله قال لم يلد ولكن حدث الناس بحديث السبع التي سمعته من
آبائهم قال الصولي و هذا حديث حدثناه الناس من أبي كلي الله عليه و آله و سلم
إلا أنه لم يذكر السبع والآباء ويفسرها إنما ذكرنا آخر أول ما سأل عنه السبط يوم القيامة
الشهادة والنبوة وموالاة علي بن أبي طالب عليه السلام

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا
محمد بن موسى الواسطي قال حدثني أبي قال ذكر الرضا ع يوما القرآن فعظم الحجة فيه
والآية والمعجزة في نظمه قال هو حبل الله المتين وعروته الوثقى وطريقته المثلى المؤدي إلى
الجنة والمنجي من النار لا يخلق على الأزمنة ولا يغث على الألسنة لأنه لم يجعل لزمان دون زمان بل جعل
دليلا للزمان وعلما على كل أنسان لا يأتيه الباطل من بين يديه ولا من خلفه تنزيل من حكيم حميد

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثني
سهل بن القاسم النوشجاني قال قال دخل الرضا ع يا ابن رسول الله إني رجل من خراسان بن الرشيد
أنه قال يوم رسول الله كلي الله عليه و آله وسلم و هو في نعته فقال أما رسول الله يقال يا

انما الرسول بلغ ما انزل اليك من ربك و ان لم تفعل فما بلغت رسالته و الله يعصمك من الناس
ان الله لا يهدي القوم الكافرين و قال و من يرتد منكم عن دينه فيمت و هو كافر فاولئك حبطت
اعمالهم و اصحاب النار هم فيها خالدون

حدثنا الحاكم ابو علي الحسين بن احمد البيهقي قال حدثني محمد بن يعقوب الكليني قال حدثني
القاسم بن اسماعيل قال حدثنا ابراهيم بن الشاه قال حدثنا علي بن موسى الرضا عن ابيه عن جعفر بن
محمد عن ابيه قال اذا اقبلت الدنيا على انسان اعطته محاسن غيره و اذا ادبرت عنه
سلبته محاسن نفسه

حدثنا الحاكم ابو علي الحسين بن احمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يعقوب الكليني قال حدثنا
ابو كريب قال حدثنا ابراهيم بن الشاه قال سمعت علي بن موسى الرضا عن يقول من ود
عسر بن سبه فرائه والسلام اجمع لا فله من الانا

حدثنا محمد بن احمد بن الحسين بن يوسف السكاكي قال حدثني الحسين بن احمد
بن الفضل امام جامع ابهواز قال حدثنا بكر بن احمد بن محمد بن ابراهيم القصري غلام
الخليل الهيثمي قال حدثنا الحسين بن علي عن محمد بن علي بن موسى عن علي بن موسى عن ابيه موسى بن جعفر

بن محمد عن قال لا تكون القائم الا الامام بن امام ووتد بن وتد

وبهذا الاسناد عن جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي عليه السلام قال اوصى النبي صلى الله عليه وآله وسلم الى علي والحسن والحسين ثم قال في قول الله عز وجل يا ايها الذين آمنوا اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولي الامر منكم قال الائمة من ولد علي وفاطمة عن آل ابي يوم القيامة

وحدثنا محمد بن احمد بن الحسن بن توبة السناباذي قال حدثني احمد بن الفضل قال حدثني نصر بن احمد القصري قال حدثني ابو محمد الحسن بن علي بن محمد بن علي بن موسى عن ابيه عن قال سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم يقول لله اسم من هذين حرفا وحرفان يطاق الورى فلما بعث به كمائة علي بن ابي طالب عليه السلام بقي في العباد وفي الملائكة فلما اسلموا الى وجه علي بن ابي طالب عليه السلام بطروا الى وجه ذلك الملك فقال نادت هذا الحجة علي بن ابي طالب عليه السلام وابن عمي فقال يا محمد هذا ملك حلفه على كتوده على سكينة يطاق عرش بكتب حسناته وسيئته وتقدسه ليلة بن ابي طالب عليه السلام الى يوم القيامة

و حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف السكاكي قال حدثنا علي بن محمد بن
حسين قال حدثنا الحسن بن سليمان الخلوتي قال حدثنا علي بن موسى الرضا ع قال حدثنا أبي موسى بن
جعفر عن أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله
و سلم كفارة الجسد كفارة سيئ الجسد

و حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف السكاكي قال حدثنا علي بن محمد بن
حسين قال حدثنا آدم بن قيس النخعي قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن أبيه عن
آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم تأكلوا
لا يعطى منكم الا الانعام الانعام الابرار الاصفيا و ما يعرف أهل الا كالسمرة السكاكي الزرد
الاسود في الليل الثاني

حدثنا محمد بن أحمد بن الحسن بن يوسف السكاكي قال حدثنا علي بن محمد بن
حسين قال حدثنا الحسن بن محمد الخلوتي بالبصرة قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه السلام عن
أبيه عن آبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام قال خرج علينا رسول الله صلى الله عليه و آله
و سلم و في يده خاتم فضة خرج يعني فجلس بنا فلما فرغ صلاته رفعه إلى و قال تأملوا يسم به

في نفسك وكل ما هو ملعب نار الكلام في الحق سنور كلامه و انه سبي وسنعود واحوه لصاحبه وبالله العصمة والتوفيق

دخول الوطا في سنابود وذكر الذاد التي نزلها والمنه

حدثنا ابو واسع محمد بن احمد بن اسحاق السنابودي قال سمعت حدث حديثه سنة خمسمائة قال لما دخل الوطا في سنابود نزل منه الذين ناحية سوق بلاسانات

في ذاد حدث سنده وانما سمي سنده لان الوطا في ادبطاه من بر الناس وسنده بما في كلمة فارسية معناها موطئ فلما نزل في ذادنا ودخل في لوديف جانب من جوانب الذاد فسنة وكادت سيوه وانموجف سنه فعلم الناس بذلك فكانوا سنعود نلود بلك السيوه فمن اطاقه على شرط النازل من ذلك اللود مسنعا فوق نه و من اطاقه دمد حمل ذلك اللود على عنقه فوق وكانت الناقل اذا اعسر عليها ولادتها ناولت من ذلك اللود فيعين عليها الولادة ونتج من سلعتها و كان اذا احد ذانه من الذوات القوتي احد من فقار

تلك السيوف فأمر على بطنها فشق وبه بعض حشا ذي الفولي بن كه الوكا ي فقصد الامام
على تلك السيوف فسبقها حتى حمدان وقطع أعضائها فمن وجا ابن حمدان نقال له
ابوعمرو قطع تلك السيوف من وجه الأدمر قد بعض ماله كله في قادس و كان مثله
سبع الف دينار ثمانين الف دينار ولم يبق له بس و كان لابن عمرو بدالنار وكانا
يكنان لابن الميسر محمد بن ابراهيم بن سعود نقال لاحدهما ابوالقاسم والاخر ابوكادي
فاذا اعتاده تلك الدار وانعقا عليها سبعين الف دينار ومثلها الباقي من اصل تلك السيوف
و فما لاسلمار فانول عليهما من ذلك بول احدهما كثيرا لامير جواسار فوذ الى سابوف فيمل
فاسودف دخله اليمين فسوحت دخله فماف من تلك الليله سدسفو و اما الاخر و
فوالاكبر فانه كان في ديوان سلطان سابود بكبت كثيرا وعلى راسه قوم من الكتاب
وقوف فقال واحد منهم دع الله عن السوء بمن كان فدالبط فادسبت يده من
ساعته وسقط القلم من يده وخرجت يده سوء ودخل الى منزله فدخل الله ابوالشاس
الكاتب مع جماعته فقالوا له فدا الذي اكتاب من الزيادة فيت ان بعض القوم
فقصد ذلك القوم فنادوا الله من البلد وقالوا له بيت ان بعض القوم انتا فعل
فاسودف يده فسوحت وفاف من ذلك و كان موتهما خمسين ناقل من سنه

ما جاء في الرضا عن موسى بن جعفر و هو ابن عشرين سنة

حدثنا أبو سعيد محمد بن الفضل بن محمد بن إسماعيل المدني السنجاني قال
حدثني أبو علي الحسن بن علي الجرجاني الإسكافي البغدادي قال حدثنا عبد السلام بن صالح
أبو الصلت الهروي قال كنت مع علي بن موسى الرضا عليه السلام حين دخل من نيسابور و
هو راكب بغلة شهباء فلما مر بدار محمد بن رافع و أحمد بن الحارث ابني بزيع و إسماعيل بن
دراج وجدة من أهل العلم فسألوا إمام الناس في الطريق فقالوا يا ابن رسول الله
حدثنا بحديث سمعته من أبيك فأخرج رأسه من العمارية و عليه مطرف خز أبيض و حفز و
قال حدثني أبي العبد الصالح موسى بن جعفر قال حدثني أبي الصادق جعفر بن محمد قال
حدثني أبي أبو جعفر بن علي باقر علوم الأنبياء قال حدثني أبي علي بن الحسين سيد العابدين قال
حدثني أبي سيد شباب أهل الجنة الحسين قال حدثني أبي علي بن أبي طالب عليه السلام قال سمعت
النبي صلى الله عليه و آله و سلم يقول سمعت جبرئيل يقول قال الله جل جلاله إني أنا الله

لا اله الا الله مخلصين من حقه شهادة ان لا اله الا الله بالاخلاص دخل حصني و
من دخل حصني امن من عذابي

حدثنا ابو الحسين محمد بن علي بن الشاه الفقيه المعروف بمنوله بمرو قال حدثنا
ابو القاسم عبد الله بن احمد بن الناصر الطائي بالبصرة قال حدثني ابي قال حدثني علي بن موسى
الرضا ع قال حدثني ابي موسى بن جعفر قال حدثني ابي جعفر بن محمد قال حدثني ابي محمد
بن علي قال حدثني ابي علي بن الحسين قال حدثني ابي الحسين بن علي بن ابي طالب
عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم يقول الله عز و جل لا اله الا الله
حصني فمن دخله امن من عذابي

حدثنا ابو نصر احمد بن الحسين بن احمد بن عبد الجبار قال حدثنا ابو القاسم محمد بن
عبد الله بن وهبان الرحبي الصالحي قال حدثنا ابو محمد احمد بن محمد بن ابراهيم بن قاسم
قال حدثنا الحسين بن علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر ابو السيد الجميري امام عصره بمصر
قال حدثني ابي علي بن محمد الفقيه قال حدثني ابي محمد بن علي الفقيه قال حدثني ابي علي بن موسى
الرضا قال حدثني ابي موسى بن جعفر الكاظم قال حدثني ابي جعفر بن محمد الصادق قال

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال حدثنا أبي عن إبراهيم بن هاشم النهدي قال حدثنا
إبراهيم بن محمد بن عبد الله الهمداني قال حدثنا أبي عن أبي طالب عبد الله بن الحسين قال حدثنا
محمد بن عبد الله بن عبد الأسدي قال حدثني جبرئيل بن محمد الفلاطوني قال قال الله عز
وجل إني أنا الله لا إله إلا أنا فمن أقر لي بالتوحيد دخل حصني ومن دخل
حصني أمن من عذابي

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا أبو الحسين محمد بن
جعفر الأسدي قال حدثنا محمد بن الحسين الصولي قال حدثنا يوسف بن يعقوب بن إسحاق بن
زياد الهروي قال أملى علينا أبو الحسن الرضا عليه السلام بمرو وأراد أن يركب فقال للمأمون أحتج علي
أصحابك الذين قالوا له يا ابن رسول الله نرجو أن لا يمسنا سوء فسعد فمضى و
كان قد صرف النعاليه فأطلع رأسه وقال سمعت أبي موسى بن جعفر يقول سمعت أبي جعفر
بن محمد يقول سمعت أبي محمد بن علي يقول سمعت أبي الحسين
بن علي يقول سمعت أبي أمير المؤمنين عليه السلام يقول سمعت أبي
طالب عليه السلام يقول سمعت النبي
صلى الله عليه وآله وسلم يقول سمعت الله عز وجل يقول لا إله إلا الله حصني فمن دخل
حصني أمن من عذابي قال فلما مرت الراحلة نادانا بشروطها وأنا من شروطها

قال مصنف هذا الكتاب ذكر شروطها الأوتاد للرضا عليه السلام من قبل الله عز و جل
على العباد معشر الطلبة عليهم وتقال أن الرضا عليه لما دخل نيسابور نزل في

محلة تقال لها القرشيين فيها حمام و هو الحمام المشروف اليوم بحمام الرضا عليه وكانت فيها
شجرة عظيمة فأتاه فيها من أخرجه ما فيها حين توفي وكبر وأيقن من حادث الدهر خوفا
نزل الله بالمؤمنين إلى هذه الشجرة فجلس تحتها ثم خرج منه وقبل على ظهره
و الناس يتأثرون ذلك المؤمن ويتسلون منه ويتبركون منه التماسا للبركة ويتبركون على ظهره
ويتحرون الله عز و جل خوابيهم فيعطيهم في الشر المشروف شر كثيرا يعتد فيها الناس
إلى يومنا هذا أخبرنا أحمد بن الحسن الصفار عليه السلام

حدثنا أحمد بن الحسن القطان قال حدثنا عبد الرحمن بن محمد الحسني قال حدثني محمد بن
أبي أيوب بن محمد الفراء قال حدثنا عبد الرحمن بن يزيد الأهوازي قال حدثني أبو الحسن
علي بن محمود قال حدثنا الحسن بن محمد بن جمهور قال حدثنا علي بن بلال عن علي بن موسى الرضا
عليه السلام عن أبيه عن أبائه عن علي بن أبي طالب عليه السلام عن النبي صلى الله عليه و آله

و سلم عن حبيبنا عن ميكائيل عن إسرافيل عن اللوح عن القلم قال يقول الله عز و جل ولاية علي بن أبي طالب حصني فمن دخل حصني أمن من عذابي

حديث الرضا عن من يسايره إلى طوس وهما إلى مرو

حدثنا محمد بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال حدثنا أبي قال حدثنا أحمد بن علي الإيادي قال حدثنا عبد السلام بن صالح الهروي قال لما خرج علي بن موسى الرضا عن إلى المأمون فلما وجه نحو المرو قيل له يا ابن رسول الله قد دنا منا السمر أفلا تكلمنا قال إني بين يدي من هو أعلم مني وأبره بي إلى اليوم فلما دخل سنان إسحاق إلى الميل الذي يسمى منه العدد فقال الله أبغ به وبادر فما يسل منه وهما يسمى منه ثم أمر عن فيسمى له عدد من الميل و قال لا تطيق ما أكله إلا هنا و كان في جمع الأكل فلما أطعم فأبى الناس الله من ذلك اليوم فطوى بركة كانت فيه ثم دخل دار حميد بن قحطبة الطائي ودخل الغنم إلى مضاجعها فأدور الرسل ثم خط بيده إلى خانه ثم قال هذه بيني و بينك أدفع وسيبلغ الله بي المكان فيبلغ

سنن و ما هي و ما لله ما ورد منهم دار و لا سلم على منهم مسلم الا و حب له عوار الله
و رحمه سعتنا ما هي الس ثم ما سعر الله على دكتاف وكنا نكوناف فلما فرغ سيد
سيده قال مكنه فقاحسب له فقا حمسمائه سنيه ثم انصرف

حدثنا ابو نصر احمد بن الحسن بن احمد بن عبد الجبار قال سمعت ابي الحسن بن احمد
يقول سمعت جدي يقول سمعت ابي يقول لما قدم علي بن موسى الرضا ع نيسابور اتاه المامون
فصرف حوائجه وانصرف امره فاقام ثما فلما خرج الى مرو سنه الى سرخس فلما
خرج من سرخس اقدف ار ابنه الى مرو فلما ساد مرحله اخرج راسه من العماريه و قال
لي يا ابا عبد الله انصرف راسنا فقد قمت بالواجب و لبس للسيف عنه قال فلم يزل
المصطفى والمرتضى والزهرا لما حدثني بذلك سعيد بن جبير فقال سالت الحسن
و قد اخرجت من خراسان رسول الله و لا اقدر الى مانصرا امري قال فلم يزل
المصطفى والمرتضى والزهرا لما حدثني بذلك سعيد بن جبير فقال حدثني ابي عن
جدي عن ابيه ابي سمع اباه يقول سمعت ابي علي بن ابي طالب عليه
السلام يقول انه سمع النبي صلى الله عليه و اله و سلم يقول قال الله جل جلاله لا اله الا
الله اسمي من قالها مخلصا من قلبه دخل حصني و من دخل حصني امن من عذابي قال مصنف

هذا الكتاب رحمه الله أمر بسوه هذا القول من ما حرم الله عز و جل

حدثنا محمد بن موسى المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه

عن ياسر الخادم قال لما أتى أبو الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام مرو قصد محمد بن عبد الله وناولها

محمدا فاحتملها وناولها خادمه له لتسلمها مما لتسليم إلى خادم وسمها دعه فناولها محمدا وقال

و حدثنا في حين إلى الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام حتى قال هذا أمر الخادمة

و حدثني دعبل في حين قبضت منا في قال يا محمد هذه جوده لا تفارقها فقال لو سرقت

بها قال عليه هذه جوده من أمسكها في حين كان مدفونا عنه وكانت له جوشنا من السلاح

الرحيم و من السلاح ثم أقبل على محمد الجوده فيه بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله

إلى أخوك بالرحمن منك أن كتبت بها أو غيرك أحدا بالله السميع البصير على سمعك

وبصرك لا سلطان لك على و لا على سمعي و لا بصري و لا على شعري و لا

على لحمي و لا على دمي و لا على مخي و لا على عظامي و لا على أهلي و لا على مالي

و لا على مادفن في سرتي وسط سرته الذي أسكنه إياها الله من سلطان

الوالي جبريل من بين ومكائيل عن يساري وإسرافيل من ورائي و محمد صلى الله عليه و آله

مطلع علي مانعك وبمنع السلطان عني اللهم لا تأتني حتى تأتي أنت أو رسولي وسيفي اللهم إنك

الباب اللهم انك الباب اللهم انك الباب السيد الذي من احله قال علي بن موسى الرضا ع ولاية العهد من المامون وذكر ما جرى في ذلك و من كره له و من رضي به و عزم ذلك

حدثنا المظفر بن جعفر بن المظفر العلوي السمرقندي رضي الله قال حدثنا جعفر بن محمد بن مسعود العياشي عن ابيه قال حدثنا محمد بن نصير عن الحسن بن موسى قال دخلنا اصحابنا عن الرضا عليه السلام انه قال له دخل اصحابك الى الله تعالى صرف الى ماصرف الله من المامون وكانه انكر ذلك عليه فقال له ابو الحسن الرضا ع يا محمد اتاهما اعظم الى اوالرضى فقال لابي الى قال فانهما اعظم منك اومسوط قال لابي مسلم قال قال النبي صلى الله عليه وآله كان مسوطا و كان يوسف ع نبيا و ابن المامون مسلم و اناوصي ويوسف سال النبي ابن يوسف حين قال اجعلني على خزائن الارض اي حفظ علم و انا احرص على ذلك و قال حين قوله سال اجعلني على خزائن الارض اي حفظ علم قال حافظ لما في يدي عالم بكل لسان

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن الريان بن الصلت قال دخلت على علي بن موسى الرضا ع فقلت له يا ابن رسول

الله الناس يقولون إنك قلت ولاية العهد مع استقامة الأمر فصرف الدنيا فقال في قصة الله
كوافين لذلك فلما حضرت من قول ذلك و من الغلو أحببت القول على الغلو فيهم أ
فعلموا أن يوسف في كان نبيا ورسولا فلما ذهبت الصورة إلى قول جوابه الذي قال أجعلني
على خزائن الأرض إني حفيظ عليم وذهبت الصورة إلى قول ذلك على أكرامه وأجاد
سد الأسواق على الفلاة إني قادر حافظ فيها الأمر الأكبر قول حاذق فقال الله
المسك و هو المشتار

حدثنا الحسين بن إبراهيم بن ناتانة رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه
إبراهيم بن هاشم عن الصادق الفروي قال أمر المأمون قال للرضا في يا أبن رسول الله
قد عرفت علمك وفضلك وزهدك وورعك وعبادتك وإدادتك أحق بالخلافة مني فقال
الرضا في بالنبوة لله عز و جل ناقبي وبالزهد في الدنيا أذهب الناس من سر الدنيا وبالورع
عن المحارم أذهب الفوز بالصالح وبالتواضع في الدنيا أذهب الرفعة
عند الله عز و جل فقال له المأمون فإني قد أمرت أن أعرض عن الخلافة وأجعلها لك
وأنا منك فقال له الرضا في إن كانت قد الخلافة لك و الله جعلها لك فلا يجوز لك أن تخلع
لباسا ألبسك الله ويسلبه غيرك و إن كانت الخلافة ليست لك فلا يجوز لك أن تجعل ما

لسر لك فقال له المأمون يا ابن رسول الله فلانة لك من هول هذا الأمر فقال لسيدها أهل ذلك
كلها أبدا فما دام يفعل به ذلك حتى سئل من هوله فقال له قائل لم تفعل الملائكة و لم يبق منها
لك قصر ولا عقد إلا دور لك الملائكة بعدي فقال الرضا ع و الله لقد حدثني أبي عن
آبائه عن أمير المؤمنين عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم أني أخرج من
الدنيا فلك مسموما مغيلا بالسم مطلوما تبكي علي ملائكة السماء وملائكة الأرض وأذرف
أدمع عينه إلى حين فأدور الرسد فيك المأمون ثم قال له يا ابن رسول الله و من الذي
يقتلك أو يقدر على الإساءة إليك و إلي فقال الرضا ع أما إني لو أشاء لأريتك من
الذي يقتلني فقال المأمون يا ابن رسول الله إنما تريد بقولك هذا إيقاع من تبسط ودع
هذا الأمر عنك لقول الناس إنك إنما تزهد في الدنيا فقال الرضا ع و الله ما كذبت منذ
خلقني ربي و جل و ما زهدت في الدنيا للدنيا وإني لأعلم ما تريد فقال المأمون و ما أريد قال
الإقرار على الصدق قال لك الأمان قال تريد بذلك أن يقول الناس إني زهدت في الرضا ع
لم تر زهدت في الدنيا إذ زهدت في الدنيا فيه إلا لأنه زعم أنه ولي العهد فطمع في الملك
فقال المأمون ثم قال إنك تعلم أني إنما أدعوه و هذا أمر سيكون فالله أعلم أين
يضع ولاية العهد و الإنكار على ذلك قائم فيه و الإنكار منك فقال الرضا ع

حديقان الله تعالى نار العزيز القاهر قهار كان الامر على هذا فهل عادتا لك و انا اهل
ذلك على ان الاول احدا و الاخر احدا و الاخر دهما و لا تنه واكون الامر
من بعد مسوا فوق منه بدلك و جعله ولي عهده على كراهة منه في بدلك

حدثنا علي بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن ابي
عبد الله الكوفي عن محمد بن اسماعيل النوفلي عن محمد بن حنيف قال قلت للرضا ع يا ابن
رسول الله ما حملك على الدخول في ولاية العهد فقال ما حمل جدي امير المؤمنين عليه السلام
على الدخول في الشورى

حدثنا علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه
عن عبد السلام بن صالح الهروي قال و الله ما دخل الرضا عليه السلام طائعا ولقد
حمل الى الكوفة مكرها ثم اشخص منها على طريق البصرة وقد سر الى مرو

حدثنا ابو محمد الحسن بن علي السكري رضي الله عنه بمدينة السلام قال اخبرني
جدي علي بن الحسن بن جعفر بن عبد الله بن الحسن قال حدثني موسى بن سلمة قال كنت بنيسابور

ع محمد بن حسن وحسين بن داود بالنيسابور الفقيه بن سهل حدثنا داود بن هود و هو يقول وا
جبا لقد دانت جبابرة بلوى عادانت فقالوا عادانت اطلبك بالله قال دانت بامر المؤمنين
يقول لبني بن موسى الرضا قد دانت بن اطلبك بامر المسلمين واضيع ملك وقبض واحتلف
دفتك ودانت علي بن موسى يقول له بالله بالله لا تطاول بذلك و لا تؤذه فما دانت خلافه
قط كانت اصبح منها بامر المؤمنين بعدي فيها وسرتها علي بن موسى وعلي بن موسى بوفاتها
وبانه

حدثنا القاسم بن ابو علي الحسن بن احمد بن الشيخ قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثني
احمد بن اسماعيل بن الحسين قال لما ولي الرضا ع العهد خرج الله بابا هم بن الشاس وكتب
برقعة وكانا لا يفارقان وقدم برقعة احدهما فقطع عليهم الطريق فالتجوا الى بابا دكتوا الى
سحر العادل حتى يأتيا كانت يحمل السوط فقال بابا هم واسد لا تخف سد حمل السوط
احمالا من الدقيق ساوي لا من الحمير بل من سدة الكسف ثم قال لوقدم برقعة احدهما
فقال هو كتب على ذات تصور الى الفقيه ساوي حالكم فيه و لم تقوا على
الكسف ثم قال لكتب احدهما فقال ياذاقي الذي فاق فكونوا من ذوي

الطرف وحفوا نصف الوم فلى باب حف حدثنا الحاكم ابو على الحسين بن
احمد الشيخ قال حدثنى محمد بن يحيى الصولى قال حدثنى هارون بن عبد الله الحمالى قال لما وصل
ابراهيم بن العباس وعسكر بن على المهدى الى الرقا جى و هدوى له بالعقد اسده عسكر

مكاسر اباف حلف من بلاوه وصول وحى معى الوكاف
واسده ابراهيم بن العباس
ادالف حنا العلف سد البيك مصادى اولاد الى محمد
فو هف لهما حسوبن الف دد هم من الدنانير الى عليها اسمه كان المامون امر بضربها ف
دلك الوقف قال فاما عسكر فصاد بالسوه الاف الى حصنه الى هم فاحى كل دد هم
سسوه دنانير فيلصف له مائه الف دد هم و اما ابراهيم فلم يزل عنده سد ان
ابعد سنها وفى سنها على ابله الى ان توفى رحمه الله و كان كعبه و حفاده منها

حدثنا احمد بن يحيى المكتب قال حدثنا ابو الطيب احمد بن محمد الوشاء قال
حدثنا على بن هارون المنجم قال حدثنا على بن محمد بن سليمان النوفلى قال ان المامون لما حبل

علي بن موسى الرضا عليه السلام فقدوا المأمون ووكلهم بأموال جمة حين
قدموا الرضا عليه السلام وكتبوا إلى المأمون في الإسناد دون إلى ياسر فإنه لم يعتقده ولم
يمدحه وقد حمل إلى المأمون فقال له يا أبا ياسر قد علمت مكان علي بن موسى الرضا عليه السلام و
ما أكرمته به فما قدرنا أحق قدره وأنت سلني دمائك وفرج قد هرقتها فأنت تقول

قل لابن أوحد الناس طرا ... في فنون من الكلام البسيط
لك من جوهر الكلام بديع ... يعجز الدر في نقي مبسوط
فعلى مأثرة مدحي بأن موسى ... والمصطفى أبان يمتري فيه
فلئن لا أهنئ لمدحي إمام ... كان جبريل خادما لأبيه
فقال المأمون أحسنت ووكله من المال بمثل ما أعطى السرايا وفضله عليهم

حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب رحمه الله قال حدثنا علي بن
إبراهيم بن هاشم عن أبيه قال حدثنا أبو الحسن محمد بن يحيى العاقولي قال نظر أبو ياسر إلى أبي
الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام يوما وقد خرج من

عبد المأمون على سلة له حدثنا محمد بن موسى بن عمران رضي الله عنه و قال يا بن رسول الله هذه هذه أحاديث
قد سمعناها من فلان فأما نقول
مطعون بعاهة بأنهم ... بني الصلاة عليهم أنما ذكروا
من لم يكن علوياً حين نسبته ... فما له من حديث الدهر معتبر
فالله لما برأ خلقاً فأتقنه ... صفاكم واصطفاكم أيها البشر
فأنتم الملأ الأعلى وعندكم ... علم الكتاب و ما جاء به السور
فقال الرضا ع هذه أحاديث ما سمعت أبائي أحد ثم قال يا غلام هل عندك من نعماني فقال
لا يمانه ذياد فقال أعطها إياه ثم قال ع لتلك أسمعها يا غلام بني الله

البشر و لما كانت سنة إحدى و مائتين جمع المأمون أبناء بن موسى بن جعفر بن موسى و دعا للمأمون
وليه بن موسى الرضا ع من بعده بولاية العهد فوثب الله حمدويه بن علي بن حسين بن مهران فدعا
أبناء بنو أبيه فلم يبق أحد علماً أسود فبايعه به و قال إنما المأمون قد أبلغكم مأموره
به وليس أعرف إلا أمير المؤمنين المأمون والفضل بن سهل ثم نزل و دخل عبد الله بن

مطرف بن قامار على المأمون يوما وعنده علي بن موسى الرضا ع فقال له المأمون ما تقول في ما قال
الناس فقال عبد الله ما تقول في طينة خلق بها الرسالة وخوص بها الوحي فلا ينبغي منه
الاستكثار الفخر وحسن البلاء قال هذا المأمون يعني فقالوا فيما قاله

حدثنا أبو نصر محمد بن الحسن بن أبي إبراهيم الكوفي الكاتب بالري قال حدثنا أبو الحسن
محمد بن كثير الثقفي قال حدثنا أبو نصر محمد بن زيد الطوسي قال سمعت أبا الحسن محمد بن
زيد الطوسي يقول حدثني أبو ياسر كاتب يوم مرداده قصر بن أبي مطر قد حادثاه فقال
عنه و لم يزد وحفظه فقال إن علي بن موسى الرضا ع قاسا يقول

إذا ما نصرت الشر من شدة ... وعاذر قط الشيء ناسك الظلم
و لو نار قوما ناموا لقادهم ... تسمط حتى تستدل بك الركب
حدثنا الحاكم أبو علي الحسن بن أحمد البيهقي قال حدثنا محمد بن زيد الطوسي قال حدثنا
محمد بن زيد الطوسي قال حدثني الحافظ عن نامه بن ياسر قال حضر المأمون يوما للرضا ع
بالانتصار عليه نار ولاه العهد فقال له نار من أحب رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ليعيو

باب سطر به وليل بر الحسن بي كلامي هذا اليوم

حدثنا الحاكم ابو علي الحسن بن احمد الشيخ قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا محمد بن مكرم البلاني قال حدثنا احمد بن عيسى بن زيد بن علي و كان مسنا سنة سنة قال حدثني قال حدثنا حسين بن محمد الطاوي بي قال كان علي بن الحسن بي لا يسافر الا مع دفعة لا يعرفونه ويسوط عليهم ان يكون من حدم الرفعة فما يباحون الله هناك منه مع قوم فرآه دخل صوته فقال لهم ابدون من هذا قالوا لا قال هذا علي بن الحسن بي فوثبوا فقبلوا يده ودخله وقالوا يا ابن رسول الله ابدعت ان تطلبنا بذلك حقنا لو بدت منا الكلب باولنا ما فكنا هذا فلنا احق الذي هو فما الذي يملك علي هذا فقال ابن كنت هذا فيقوم منه مع قوم يعرفون فيطلبون برسول الله كل الله عليه و اله وسلم ما لا ياتيهم به فان ياخذ ان يطلبون مثل ذلك فقد كنا ياخذ ياخذ الى

حدثنا الحاكم ابو علي الحسن بن احمد الشيخ قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا المسيب بن محمد قال حدثنا هارون الفروي قال لما حاذا بنا سنة المامون للوطاء بالشيخ الى المدينة حطب بها الناس عبد الجبار بن سعيد بن سليمان المساجدي فقال في اخر خطبته ابدون

مرول عهدكم فقالوا لا قال فدخل بن موسى بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي
طالب عليه السلام سنة ثنتين وثمانين ومائة حين مر بسرخس طوس السمام

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا
أحمد بن القاسم بن إسماعيل قال سمعت أبي أبا هاشم بن الشاعر يقول لما عقد المأمون البيعة لعلي بن موسى
الرضا ع قال له الرضا ع يا أمير المؤمنين إن الذي لك واجب والشيء لا يسعني لمؤمن إن
أنا أنزله عنه فأنت أولى به مني وأقبله منه فأنت أولى بالعفو بن سهل والزمني لك إن رشدنا بعد
حين تخلي لك أمري قال أبي أبا هاشم فكان والله قوله فدا السيف والذي نزل الأمر
الله

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا
محمد بن يزيد البيوني قال حدثني أبي إبراهيم عبدوس بن أبي قال لما بايع المأمون الرضا ع بالعهد
أجلسه إلى جانبه فقام الشاعر المعروف فدعا فأحسن ثم جعل يقول إن أبيت

لا يبرح الناس من سمسر و من قمر فإنني سمسر و قد أدلت القمر حدثنا الحاكم أبو علي
الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثني أحمد بن محمد بن إسماعيل

قال حدثنا أبي قال أخبرني الوشا عن بالعقد أجمع الناس الله بقسوته فأوفى الله فانصرفوا ثم قال
سمعت أبي أسمع كلامهم بسم الله الرحمن الرحيم الحمد لله العالي لما أسبغ لحكمه و
لآلائه لعطائه سلم حاشية الأمر و مأبق الصدود وصلى الله على محمد في الأولين والآخرين
وعلى آله الطيبين الطاهرين أقول و أنا علي بن موسى بن جعفر بن أمير المؤمنين عليه السلام
صدقه الله بالسداد ووفقه للرشاد عرف من حقنا ما جهله غيره فوصل أرحامنا قطيعة وأمر
نفوسنا فوجبت له أحبابنا و عدلنا وأعيننا أدنا أنفسهم مستنا دلك دعت العالمين لأنبيائه
حوا الأمر عنده وسيبي الله الشاكرين و لأنصح أخي المسترشد وأنه جنبا الى عقده
والأموه الكبير أن نعمة سدة فمن جل عقده أمر الله يتال سدنا وقصم جرونه
أحبة الله أنا أنفسنا عقد أنا جرمه وأجل مرمه أدنا كان بذلك دادنا على الأمام منهجا
جرمه الأسلام بذلك جرى السالف قصير منه على الغابر و لم يتوكر سدنا على
الترهات حوفا على ساق الدين وأصطراب حبل المسلمين ولعرف أمر الباطل ودحض
الباطل فرضه شفو وأنه سدد و ماأدى مأنزل و لأنكم أن الحكم الا لله يقص الحق و
هو خير الفاصلين

حدثنا أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي الحاكم قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا

الحسن بن الهيثم قال حدثنا عبد العزيز بن المأمون الحسن لقاتل علي بن موسى الرضا عليه فقال يا أيها الناس
حاكم بني علي بن موسى بن جعفر بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام و يا الله
لو وافق هذه الأسماء على الصم الكبم لدعوا بادر يا الله حي و حل

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا
عبد الله بن عبد الله بن طاهر قال أنشدني العباس بن سهل علي المأمون أيام تعرف إلى الله حي و
جل و إلى رسوله صلى الله عليه وآله بالنعت الجليل بن موسى الرضا عليه لهم بذلك ما كان من
أمر الوليد فيهم و ما كان يعتد على خلافهم من جواسيس فوجه من جواسيس بن جا بن أبي الصباط
وناس الخادم لسيدنا الله محمد بن جعفر بن محمد وعلي بن موسى بن جعفر عليه و دلطف بنه
ماسر فلما وصل علي بن موسى عليه إلى المأمون و هو يعود ولاه العهد من بعده وأمر للبيد بردي بنه
وكتب إلى الآفاق بذلك وسماه الرضا وضرب الدنانير باسمه وأمر الناس بلبس الخضرة
وترك السواد ووجه إليه أم حبيب وزوجه ابنه محمد بن علي عليه السلام ابنة أم
الفضل بنت المأمون وبزوجه هو بنو دار بنت الحسن بن سهل زوجه بفاطمة الفضل و كان كل
ذلك يوم واحد و ما كان بينه أن بنى العهد للرضا عليه بعده قال الصولي و حدثني

حدثني ما حدثني به أحمد بن عبد الله من حفاظ منها أبو عمرو بن محمد حدثني عن الفضل
بن سهل الذهبي أنه أخبره قال لما قدم المأمون على الشعب للوثاق بالشعب فلما و الله لأسود
ما في بعض المأمون من هذا الأمر أيقن أنه إمامه أو هو يتبع به فكتب الله على يد خادم له
كان يكتب بأسواده على يده و فحوم ذو الرئاستين على بعد الشعب والطالع السوطان
و فيه المسبح والسوطان و إن كان سوف المسبح فهو يوحي منفعة لأنه أمر بسعد
فيه و مع هذا فإن الذهبي المنوار الذي هو الرابع ووبد الأدبي في الشافعي و
هذا دليل على تكبه المنعوت له وعوفي أمر المؤمنين ذلك لئلا يستعلي أداؤهم على
هذا من حين فكتب إلى أذاوات حوائج الناس فأدخله إلى مع الإمام وبعث
إن بعض أحد على ملوقيته أو إن يوجع ذو الرئاستين من حومه فإنه إن فعل ذلك البعض
الذين بك وعلمت أنك سبه فإن فضلت على الدنيا ويتسلى ما كتب كتب
الله ثم يلبس إن الفضل بن سهل ذا الرئاستين فتسعى الأمر ودخل من حومه و كان حسن الإمام
باليوم فيعني و الله على نفس ودكتب الله فعلت له أسلم في السما بينما أسعد من المسبح
قال لا فلت أفسام أرى الكواكب بينما تكون في حال أسعد منها في سوقها قال لا فلت
فأمي النوم على ذلك إن كتب سعده وسعد الطالع أسعد حالاته فأمي الأمر على

ذلك فما علمت أن من أهل الدنيا حين وضع الله فيها من المأمور

حدثنا القاضي أبو علي الحسن بن أحمد الشافعي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثني أحمد بن محمد بن الفرات أبو الطاهر و الحسن بن علي الأهطاني قالا كان أبو إسحاق بن الطاهر حدثنا لإسحاق بن إبراهيم أحد ندماء الكاتب المعروف بالزمر فسئل له شرف الوكالة في وقت منصرفه من خراسان و قد سئل بطه وكاتب السيدة جدته إلى أن ولي أبو إسحاق بن الطاهر ديوان الضياع للمتوكل و كان قد تقدم إليه و بن أحمد ندماء الكاتب فيوله من كتاب كاتب في يده وكالة تعال وسدد عليه فيما أسباب شر من بين يديه و قال له أمضي إلى أبو إسحاق بن الطاهر فأعلمه أن شرف الوكالة في كله عندي بيطه و عن حظه وليس لم يرد بالمطالبة حين لا وكلته إلى المتوكل فعاد الرجل إلى أبو إسحاق برسالة فقال له الدنيا حين أسقط المطالبة عنه واحد جمع فأنفذه من شرفه شد أن خلف كل واحد منهما لصاحبه قال الصولي حدثني بن علي الميمن قال قال لي أبو الكاتب الشعر سمعت حين أحدث الشرف فأخرجه أبو إسحاق يحيى قال الصولي و حدثني أحمد بن مطهر قال كان لأبو إسحاق بن الطاهر أبان أسمعهما الحسن و الحسن بن أبي محمد و أبي عبد الله فلما ولي المتوكل سمى الأكبر إسحاق وكناه محمد وسمى الأصغر عباسا وكناه

حدثنا العطاردي قال الصولي حدثني أحمد بن إسماعيل بن الحسن قال ماسرجس أبو إسحاق بن
الشاعر و لا موسى بن عبد الملك السندي قط حين ولي المتوكل هشرناه وكانا يتعاشران
الكواعب والميسر وشربا بن أبي يعقوب كل يوم ثلاثا لشيخ الميل شربهما و له أحاد كثيرة في
يوم لشر مداموضع ذكرها

حدثنا أحمد بن دناد بن جعفر الفحيلي و الميسر بن أبو إسحاق بن أحمد بن هشام المكتب
وعلي بن عبد الله الوداني ذكر الله عنهم قالوا حدثنا علي بن أبو إسحاق بن قاسم قال حدثني
ناشر الجارية لمادح المأمور من حواشاز شدوقاه بأن الميسر الوطا في تطوير أحاديثه كلها قال
علي بن أبو إسحاق وحدثني الدنار بن الطلب و كان من دخال الميسر بن شقل و حدثني أبي عن
محمد بن حرف وطالي بن شيث الكاتب الرياشي كل هولا حدثوا أحاديث الميسر
الوطا في وقالوا لماانعقد أمر المعلوجي وأشيع أمر المأمور كتب إلى الوطا في
شعدمه إلى حواشاز فأنزل عليه الوطا في شلا كثيرة فما دار المأمور بكاته وشاله حين علم
الوطا في أنه لاتكفي عنه فيوجي و أبو جعفر في له شيخ شيرة كتب الله المأمور لأنا حدثني
طويل الكوفة وهم فيما على طويل الشيرة والأهواء وقادس حين وأتى موو فلما وأتى موو
حوض عليه المأمور شعلت الأمور والملاهي في الوطا في دلك و حوض مداماطنات

كسره ونعوا في ذلك يوما من شهور كل ذلك بان ابو الهيثم الوكا في ان نعل ماشوكر عليه
فلما كبر الكلام والمطاعن هذا قال المامور فولاته الشهد فاجابه الى
ذلك وقال له على شروط اشالها فقال المامور سل ما شئت قالوا فكتب الوكا في بان اذ حل
في ولاته الشهد على ان لا امر و لا نهي و لا اخذ و لا اعطي سنا مما فوقه وشيئ من ذلك
كله فاجابه المامور الى ذلك وفعلا على هذه الشروط وكتبا المامور الولاه والقضاه
والقواد والشاكرية وولد الناس الى ذلك فاطلقوا عليه فاخرج اموالا كثيره
واعطى القواد وادخلهم الالاته ثم من قواده ابوا ذلك احد فهم عيسى الجلودي و
على بن ابي حمزار و ابو يوسف فانهم ابوا ان يدخلوا في شيء الوكا في فيشهم ويوبخ الوكا في
وكتب ذلك الى البلدان وكتب الناس والدعا فهم باسمه وخطب له على المنابر
وابقى المامون ذلك اموالا كثيره فلما حضر الشد شيء المامون الى الوكا في يشاله
ان يكتب ويخبر الشد ويخطب لطاهر فلوح الناس وشرفوا فضله ونعو فلوبهم على هذه
الدوله المباركه فشيء الله الوكا في و قال فعلمت ما كان بين وبيك من الشروط في
دخولي في هذا الامر فقال المامون انما اريد بهذا ان يسيء فلوح العامه والجند
والشاكرية بهذا الامر فطمئن فلوبهم ونعوا بما فعلت الله به فلم يزل يردد الكلام في

ذلك فلما أتى عليه قال يا أمير المؤمنين إن أحسن من ذلك فهو أحسن منه و إن لم يكن
حسن كما كان يوحي رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و كما أوحى إلى أمير المؤمنين
عليه السلام في رأي طالب عليه السلام فقال المأمون أحسنت كفايته وأمر المأمون القواد
و الناس أن يكونوا أتى أبي الحسن الرضا في قصد الناس لأبي الحسن الرضا في الطرقات
والسطوح من الرجال والنساء والصبيان وأجمع القواد على الرضا في فلما طلعت الشمس
قام الرضا في فتنفس وتمم شفاهه شيئا من قطر وأتى طرفا منها على كتفه وطرفا من كتفه
وتمم ثم قال لجميع موالي أفيلوا من ناقتي ثم أخذ بيده عكازه وخرج وهو من بيته و
هو خائف فتبعه رسول الله إلى نصف الشارع و عليه ثياب مشمرة فلما قام ومشى من بيته رفع
رأسه إلى السماء وكبر أربع تكبيرات فهز الناس أنفسهم والبيطار يناوله والقواد و الناس
على أثر فدنوا ولبسوا السلاح ونهضوا بأجمعهم فيه فلما طلعنا عليهم نفضه الصوفة حتى
فتمموا وطلع الرضا في وقت وقف على أثر قال الله أكبر الله أكبر الله أكبر على
ما هدانا الله أكبر على ما رزقنا من بهيمة الأنعام والحمد لله على ما أبلانا ورفع بذلك صوته ورفعنا
أصواتنا فرجعت قوة من النفس والصياح فقالها ثلاث مرات فسقط القواد عن
دوابهم ودموا بأنفسهم لما نظروا إلى أبي الحسن في وكادت قوة قلبه وأجنحته و لم يمالك

الناس من النصارى والصبيان وكان ابو الحسن علي بن موسى ينقش كل خمس خطوات وجه
قدمه الله ادبع مرات فيمر النار السماء والارض والبحار بإذنه وبأمر المأمون ذلك فقال
له الفضل بن سهل ذو الرياستين يا امير المؤمنين ان بأمر الرضا المتكلم على هذا الشيخ امير به الناس
فالوا ان ساله ان يرجع فسئل الله المأمون فسأله الرجوع فدعا ابو الحسن علي بعد جلسه
ودعا

حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثني علي بن ابراهيم بن
هاشم عن الريان بن الصلت قال اكثر الناس فيه الرضا من الفواد والعامه و من لم يعرف
ذلك وقالوا ان هذا من تدبير الفضل بن سهل ذي الرياستين على المأمون ذلك فسئل
في جوف الليل فقال يا ريان بلغني ان الناس يقولون ان فيه الرضا في كانت من
تدبير الفضل بن سهل فقلت يا امير المؤمنين يقولون ذلك قال ويحك يا ريان ايسر احدهم ان
يأتي خلفه و ان خلفه فيأمره له الرغبه والفواد وياسوه له الملاه فيقول له ادع
الملاه من تدعا الى عرسك ايوم فيدعو الفقر قال فلا له لا و الله يا امير المؤمنين ما يسر
على فيدعا احد قال لا و الله ما كان كما تقولون ولكن ساحدثك بسبب ذلك انه

لما كتب إلى محمد بن أحمد بن الفرج عليه فأتى عبد الله بن حسن بن قاهان وأمره أن يعدي
بعد ويسر الناس في حبه فوجد على بدلك الجيش وتبع مونسه بن أحمد إلى سيسار وكوهار و
ماوالا فما قاصد على أمري فأتوه مونسه وخرج صاحب السوس وعلى على كود خواسار
من ناحية فوجد على مداكوف أسوج فلما وجد دلك على لم يكن فوق دلك و لا
كان له مال أتوني به وداس من فوائدي ودخل الفسل والجبر أدبار الجيوش بملك
كابل فعلى نفس ملك كابل دخل كافر وبدل محمد له الأموال فرضي إلى بدة فلم
أحد وخفا أفضل من أن أتوجه إلى الله تعالى من ذنوبي وأستر به على هذه الأمور وأستعين
بالله تعالى وأمرت بهذا الشيء وأشار إلى شيء فكسر وكتب على الما ولتبت بوتر
أكثر وكلت أدبع دكتاب فعوات فيها من القرآن ما حضرني ودعوت الله تعالى
وأستعين به وما هديته عهدا وبما شيء كاذبه أن أفي الله بهذا الأمر إلى وكفاني
عادته هذه الأمور التلطه أن أضع هذا الأمر موضعه الذي وضع الله فيه فوق
فيه على فيشي طا فوا إلى على بن حسن بن قاهان فكان من أمره ما كان وذكرت مونسه بن
أحمد إلى داع بن أحمد فطعن به وقتله وتبع إلى صاحب السوس فقاتله وبدلت له سبا
حين دخل فلم يزل أمري يقوى حين كان من أمر محمد ما كان وأفضى الله تعالى بهذا

الامر وباسوء له فلما وقف الله تعالى تعالى عليه احسن ارتاف الله تعالى عليه فلم ياد
احدا احق بهذا الامر من اهل البيت الوصيا حتى فوضيها فيه فلم يعلها الا على ما قد علمت
فهذا كان سببها فقلت وفي الله امير المومنين فقال نادنار اذا كان غدا و حضر الناس
فاصدر من فولا القواد و حدثهم بفضل امير المومنين عليه السلام لي برايه طالب عليه السلام
فقلت يا امير المومنين فما احسن من الحديث شيا الا ما سمعته منك فقال سبحان الله فما احد
احدا يستحل هذا الامر لقد فهمت ان احبل اهل هم سيادي وذادي فقلت يا
امير المومنين انا احدث عنك بما سمعته منك من الاحاديث فقال نعم حدث عني بما سمعته عني
من الفضائل فلما كان من الغد فدخل بن القواد في الناد فقلت حدثني امير المومنين عليه
السلام و انه بن ابانه عن رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم قال من كنت مولاه فهذا
علي مولاه و حدثني امير المومنين عليه السلام و انه عن ابانه قال قال رسول الله صلى الله عليه و
اله وسلم علي مني بمنزله هارون من موسى وكنت اخذت الحديث منه بسر لا اخفيه
على وجهه و حدثت بحديث حسن ونقده الاحاد المشهوده فقال عبد الله بن مالك الموالي
رحم الله علما كان رجلا صالحا و كان المامون قد سئل علما ال فجلسنا نسمع الكلام فوقه
الله قال النار فسئل المامون قد حلف الله فلما رايي قال نادنار ماذوا لك الاحاديث

واحفظ لها قال حدثني ما قال الفوت عبد الله بن مالك قوله رحمه الله علما كان
رجلا كاملا والله لأعلمه أن شاء الله وكان قسام بن أبي أيوب الراسبي القصباني من
أحضر الناس عند الوضاح من قبل أن يعمل وكان عالما أديبا لبيبا وكان أمود الوضاح
بني من عنده وعلى يده ويصيره الأموال من النواحي كلها الله قبل حمل أبي الميسر في قلما
حمل أبو الميسر أنظر قسام بن أبي أيوب الراسبي وقربه دون الراسبي وأدناه فكان يعلم
أحباد الوضاح في أيام الراسبي والمأمور فيطلب بذلك عندهما وكان لا يبقى عليهما من
أحباده شيئا فولاه المأمور جهاته الوضاح في فكان لا أنظر إلى الوضاح في الأمر أحد وصيو
على الوضاح في وكان من تعصبه من مواليه لا أنظر الله وكان لا يكلم الوضاح في دادة
بين الأأودده قسام على المأمور وبين الراسبي وحمل المأمور الناس أبوف جبر قسام و
قال له أدبه فيمن قسام الناس لذلك قال وأظهر دون الراسبي عداوة شديدة لأبي الميسر
الوضاح في وحسده على ما كان المأمور يفضله به قول فأظهر لبني الراسبي من أبي الميسر في
أن أبيه عم المأمور كانت بينه وكان بينهما وكان يعني جيرتهما إلى مجلس المأمور وكانت
تمل إلى أبي الميسر الوضاح في وبينه ويذكر ذا الراسبي ويعيبه فقال دون الراسبي حين بلغه
ذكره ما له لا يبين أن يكون ذاد الناس مسوما إلى مجلس فأمر المأمور بشده وكان

المأمون بأن الواثق في يوما والواثق في بأن المأمون يوما و كان عبد الله بن الحسن في يسب عبد
المأمون فلما دخل ابو الحسن في على المأمون وبطن على بار مسدودا قال يا امير المؤمنين ما
هذا الذي سددته قال دبابي الفضل ذلك وكرهه فقال في يا ابا الله وابا الله
دابحنور بالفضل وبالذي حول بن امير المؤمنين و حرمه قال فما بي قال فيه وبالذي حول بالله بانه
عمك و لانعل حول الفضل فما لابيل و لاسع فامر المأمون بهدمه ودخل على ابنه عمه فلم الفضل
ذلك فعمه ووجد في سر الذي سبه كتاب اليها وبالسوط من الواثق على بن موسى
في بالى التمارق سار الفضل بن سهل واخبه و لم يادو ذلك من احد اما سدفالحمد لله
الذي الوضع القادر القاهر الرفيع على عباده المعتلي على خلقه الذي خضع كل
شيء لملكه وذل كل شيء لعزته واستسلم كل شيء لقدرته وتواضع كل شيء لسلطانه وعظمته
واحاط بكل شيء علمه واحصى عدده فلا يؤده كبير و لاشوغه عنه صغير الذي
لايدركه ابصار الناظرين و لايبلغه صفة الواصفين له الملك والامر والخلق والامر الاعلى في
السماوات و الارض و هوالنور الكريم والحمد لله الذي شرع لاسلام دينا فضله
وعظمه وشرفه وكرمه و جعله الدين القيم الذي لانقبل غيره والصراط المستقيم الذي
لايضل من لزمه و لايهتدي من صرف عنه و جعل فيه النور والبرهان والشفاء والنار وشبه

به من اصطفى من ملائكته الى من احب من رسله في الامم الخالية والقرون الماضية حين انتهت
رسالته الى محمد المصطفى صلى الله عليه وآله وسلم وقفى به على اثار المرسلين وبشره رحمة للعالمين وبشرا
للمؤمنين المصدقين وبشرا للكافرين المكذبين لكون له الحجة البالغة والنعماء من فلك من بشره
وبشر من حبه من بشره و ان الله لسميع عليم والحمد لله الذي اودع اهل بيته مواريث النبوة
واستودعهم العلم والحكمة وجعلهم مصدر الامامة والخلافة واوجب ولايتهم وشرف
منزلتهم فامر رسوله بمسالة امته مودتهم اذ يقول قل لا اسئلكم عليه اجرا الا المودة في
القربى و ما وصفهم به من اذهاب الرجس عنهم وتطهيره اياهم في قوله انما يريد الله ليذهب
عنكم الرجس اهل البيت و يطهركم تطهيرا ثم امر المأمورين برسول الله صلى الله عليه
و آله وسلم في حبهم ووصل ارحام اهل بيته فرض العبد و جمع فرقهم وداف صدعهم وذيب
شعثهم وذاك بين الله به الصغار والاحزاب واسكن الناكر والتواصل والمودة والمحبة
قلوبهم فاصبحت بنعمته وجعله وبرهته وكلمته ايديهم واحدة وكلمتهم جامعة
واهواؤهم منتظمة وفي الشورى لا يلقا ووضع المواريث مواضعها وكفا احتكار المتكثر
وجعل بلا المنازل وفرض وتفضيل الذين ما اختص بالفضل والتقديم والسوابق من قدمه
منازله فكان ذلك في التناسخ الفضل بن سهل اذ ذاك له مواردا ويعد قائما وبينه ناطقا

ولعانه نعما وليوله قائدا وليروته مدبرا وليسته ساسا و الله داخلا ولم ياخذ مال طائعه
مكافا ولم يحدل عنها مائدا وبسيوته معودا ولموضر القلوب والنفس مداوما لم يقه من
ذلك قله مال و لاخوف دخال و لم يمل به طمع و لم يلعه من بسه وبسيوته وحل بل
عند مانهول المهولون ويرعد ويسوي له المنهور والموعدون وكيوه المهالين والمنابذين من
المهاهدين والمهاتلين اسس ما يكون عونه وياخوي حنانا وانعد مكيده واحسن تدبيرا
وياهوي في نسس حي المامور والدنيا الله حين قدم اباه الضلاله وفل حدهم وقلم
اظفاره و حصد سوكيهم وكوعهم مصادع المليدين دينهم والناكين لعهده الوانين
في امره المستهين بعهد الامين لما حدد من سطوته وناسه مع ابادي الوناسين كيوف الامم
من المسوكين و مادات الله بي حدود داد المسلمين مما قوددي اباوه عليكم
وقوبته به الكسي على مانوكم و حمله ابا الاطاع الكم بال عيوكم فليف سكوكي
الوناسين بلا امير المومنين عليه السلام بدء وقامه بعهد وابدالله مهينه ومهينه ابنه بال محمد
المسرين سهل المنهور النعيه المعهود الساسه بال عابه ياوه عفا الماكين وقاد بها القادين وابعث
مكافاه امير المومنين اباه بال ما حصل له من الاموال والقطائع والمواهب و ان كان ذلك
لايق يوم من ايامه و لانعام من مقاماته فيوكيه دهداقه وادبقا من قمعه عنه ويوفيوا له على

المسلمين واطرحا للدنيا واستعدادا لها واتعادا للاخرة ومناصحة فيها وسأل امير المؤمنين ما له
نزل له سائلا و الله فيه داخلا من الليل والنهار فقطع ذلك عنده وعندنا لمعرفتنا بما جبل الله
عز و جل في مكانه الذي هو به من الشرف والقدر والسلطان والقوة على صلاح المسلمين
وجهاد المشركين وما ادى الله به من تدبيره فيه ونظر نفسه وطيه بدعوته وقوته دانه وبين
طلبه ومناوبته على الليل والنهار والنفس فلما ولي امير المؤمنين ونعا منه بالنظر للدين
واتباع ما فيه صلاحه واعطائه سوله الذي سنه قدمه وكتابا له كتاب حنا وسوط
قديم اسفل كتابي هذا واشهدنا الله عليه و من حضرنا من اهل سنا والقواد والصحابة
والقضاة والفقهاء والناس ودعا امير المؤمنين الكتاب به الى الاقاليم لتدبر وتسمع
في اهلها وتقرأ على منابرها وتسير عند ولاتها وقضاتها فيالي نار اكتب بذلك واسرح
مناسبه فيه على ثلاثة ابواب في نار الاول النار من كل اتاده الى اوجب الله تعالى بها حقه
علينا وعلى المسلمين ونار الثاني النار من موسى ادا حقه عليه في كل ما كثر وقل حقه وقالا
سبل عليه فيما نزل وكره و ذلك لما لنر لهلي معرفة عنه سنه الا له وحده ولا حبه و من
ادا حقه الله بتعظيم كل من نسب عليهما وتسب نفسك علينا وعليهما وعلى اولانا لئلا تطمع طامع
في خلاف عليهما و لا تنسبه لهما و لا احتيار في قدح نا وتنقصهما ونار الثالث النار من

اعطانا اياه ما احب من ملك الليل و حلله الى قد و جهه البهي لباسي فيه من نوادر الاحوه
بما يعرف فيه من كان سالك ذلك منه و مايلزمنا له من الكرامه والبر والبنا
الذي يدلناه له ولا حيف مسقما مانع منه انفسنا و ذلك مبسط بكل مايناط فيه مناطق امر
دين ودنيا و هذه نسخه الكتاب بسم الله الرحمن الرحيم هذا كتاب وسوط من
عبد الله المامون امير المومنين ولي عهده علي بن موسى الرضا لذي الرياستين الفضل بن سهل
في يوم الاثنين لسبع ليال خلون من شهر رمضان من سنه اثنتين ومائتين و هو اليوم الذي نصب
الله فيه ذوله امير المومنين وعهد لولي عهده والبس التاج الاخضر وتلج امامه اصلاح
ولبه والطيب سدوه انا دعونا الى ما فيه سخط مخالفنا على ما فيه من حق الله نادنا
وسالي وحق رسوله ص وحق امير المومنين وولي عهده علي بن موسى وحق قائم الى نهاية
صلاح الدين وسلامه كافه البر من المسلمين الى ارسه السمه علينا وعلى الامه بذلك
وبما ناوبنا عليه امير المومنين من اقامه الدين والسنه واظهار الدعوه الناس والاول
مع جمع المسودين وكسر الاصنام وقتل النباه وسائر ناندا الممله الامصار في الهلوي وقاتل و
في المسمى بالاصفر المكنى بالسوانا وفي المسمى بالمقنع محمد بن حسن الطالبي والبرط
الهوله وفي طبرستان وملوكها الى بداد هرمز بن سروين وفي الديلم وملكها مهودس وفي

كانا وملكها موسى بن ملكها الاصفهد وفي نار النوم وحال بداد بنده وخوسسار والنود
واصبانها وفي خواسار خاور وملوك كاخت خلا السب وفي كسمار والسوس وفي بادمسه
والبياد وكاخت السوس وكاخت البود وفي المسوف وخوزه ونهسو كلك ديوار
السوه وكار ماكسونا الله و هومسونه لك مانه الف الف كدهم وعله حسوه الف
الف كدهم خوهوا سوى ماقطك امير المومنين قل كلك وهمه مانه الف الف
كدهم خوهوا سوا عندنا ما انت له مسيو فقد بوكت قل كلك خير بدله لك المملوى
وانوت الله وكنه وانك سكوت امير المومنين وول عقده وانوت بوهو كلك كله
على المسلمين وحدت لهم به وسالنا ان سلك الصلة التى لم يزل الهنا بانها من الوقت والميل
لسى عند من سطق سبط الاخوه كدور الدنيا وبوكك الدنيا و ما من ملك سيسق
خال و لاملك دك من طلبه و لوا خوخنا طلبك من سطو السم علنا فكت نامو دهت فه
المنونه وانوحت به الهيه على من كان بوهم ان كنا الدنيا لالاخوه و فدا حنا
الى ماسالت به و حملنا كلك لك موكدا سقد الله ومنافه الى لاتدبل له و لاتسو
وفوكنا الامرف وفت كلك الك فما اقمت فنون مواخى الله مدفوى عنك الدخول
فما نكوفه من الاعمال كانا ما كان بمسك فما نمع منه انفسانى الملاف كلها و

اذا اردت الميل فعدوه مراحي الدر وحي لديك بالراحه والكرامه ثم سلط عما
ساوله عما بدلناه لك في هذا الكتاب فوكده الدوم وجعلنا للمسر بر سهل مثل ما جعلناه لك
فيعف ما بدلناه من السلطه و ما هل دلك هو لك وبما بدل من نصوف حقاب الشاه وفي
السواي موس وتعريو حموي السطار بده حين فوي الدر وحاصر سوار المودف ووفنا
عداب السموم نفسه و ما هل سه و من ساس من اولنا اليو واسهدنا الله وملايكه وجاد خلقه
و كل من اعطانا سه وطعه نصوف هذا الدوم وسده على ما في هذا الكتاب وجعلنا الله
علنا كفلا واوجبنا على انفسنا الوفا بما اشرطنا من عهوانسنا بسي نعصوف سو و لاعلانه
والمومنون عند شروطهم والشهد فرض مسول واول الناس بالوفا من طلب من الناس الوفا
و كان موفيا للعهده قال الله تعالى و اوفوا بعهد الله اذا عاهدتم و لا تنقضوا الايمان
بعد توكيدها و قد جعلتم الله عليكم كفيلا ان الله يعلم ما تفعلون وكتب المسر بر سهل
توقيع المامون فيه بسم الله الرحمن الرحيم هذا ما اعطى امير المومنين عليه السلام لنفسه جميع
ما في هذا الكتاب واشهد الله تعالى وجعله عليه كفيلا وكفى بالله شهيدا
بسه ناسر وماسر سوبا للمنا وتوكيدا للشروط توقيع الوفا في فيه بسم الله الرحمن الرحيم
هذا الوفي بر موس الوفا نفسه يجمع ما في هذا الكتاب على ما اكد فيه توفيه وعده

فاذا ام حا و حبل الله تعالى عليه داخلا وكفلا وكفى بالله شهيدا وكيـــــــل يطلب في
هذا الشهر من هذه السنة والحمد لله رب العالمين وصلى الله على محمد وآله وسلم وحسبنا
الله ونعم الوكيل

حدثنا حمزة بن محمد بن أحمد بن جعفر بن محمد بن زيد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي
طالب عليه السلام بمرو في رجب سنة تسع وثلاثين وثلاثمائة قال أخبرني علي بن إبراهيم بن هاشم
فيما كتب إلي سنة تسع وثلاثمائة قال حدثني ياسر الخادم قال كان الرضا ع إذا كان يوم
جمع جمعة كلهم عنده الخدم والكتب فيدفعهم وياسر بهم ويوسفهم و كان ع إذا جلس
على المائدة لا يدع صبيا ولا كبيرا حتى الياسر والغلام الا أقعده معه على مائدته قال ياسر
الخادم فسار بعده يوما إذ سمعنا وقع الفحل الذي كان على المأمون إلى دار علي بن موسى
ع فقال لنا الرضا ع قوموا تلقوا فقمنا نحن فيما المأمون ومعه كتاب طويل فإذا الرضا ع
أراد يقوم فأقسم عليه المأمون بحق رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إلا يقوم إلى أن جاء حتى
انتهى إلى باب الدار ع وقبل وجهه وعينيه وأقعده قريبا منه إلى وسادته فقرأ ذلك الكتاب
عليه فإذا فيه ذكر أمر فلان كان منه إلينا فيما قرأته كتابا فلما فرغ ع قال له الرضا
ع وسط فيه قرابة من قريش السوط فقال له المأمون أو ليس ذلك سؤدد فقال يا أمير

المومنين ابو الفرج امه محمد بن و ماولاد الله من هذا الامر و حصل به فائدة
عظيمة لعمود المسلمين وقوتهم ذلك الى شرط يعلم فيهم سر حكم الله وهذه
في هذه البلاد وتركت سنة الهدى ومهبط الوحي و دار المهاجرين والانصار بطلمون
ذوبا و لا يرفعون مومن الا و لا ذمة وبابل المظلوم ذمة نفسه ويبرئ من نعمة
و لا يبقى من سنن الله حاله و لا نظر الناس فابو الله يا امير المومنين لعمود المسلمين وادخ
الى سنة النبوة ومنبر المهاجرين والانصار يا ملعمة يا امير المومنين دار والى المسلمين مل
المعروف وسط الفسطاط من اداده احده قال المامون ياسنى فما ترى قال ادى
دار يدخل من هذه البلاد ويسول الى موضع ابائك واجدادك وسلف لعمود المسلمين و
لانكلهم الى شرط فان الله يسالك سائلك عما ولاك فقام المامون فقال سم ما قلت ياسنى
فدا فوالوالى فيرجع وامر دار نعدم النوابت وبلغ ذلك ذا الرياسة فعمه عما سدنا
و قد كان عليه على الامر و لم تكن للمامون عنده دالى فلم يسع دار نكاسعه ثم قوى
بالوكا في حدا فيها ذو الرياسة الى المامون فقال له يا امير المومنين ما فذا الوالى الذى
امرت به قال اعرني سنى ابو المسرى بذلك و فوالصواب فقال يا امير المومنين ما
فذا الصواب قلت بالامر احاط وادلت الملاهة عنه وتو ابنك مناذور لك و حمع

أهل السواد وأهل السواد بن أحدث هذا الحدث الذي أنت ولست ولاته
الشهد لأن المسر وأحوجنا موسى أنت والشامة والنعمة والسلطان وأن الناس لا يرضون بذلك
وقلوبهم متفرقة عنك فالوا أن نعم يوشاسار حين سكر قلوب الناس على هذا وتناسوا ما
كان من أمر محمد أحمد وفاتها يا أمير المؤمنين مسائل قد حدثوا

الوسد وحرقوا الأمر فاستبشر بهم ذلك فأن أشادوا بذلك فأصبه فقال المأمور مثل من قال
مثل برأي عمران وأبو يوسف والبلوشي وهؤلاء الذين نعموا سبه أبي المسرحي ولم يرضوا
به فيسبهم المأمور بهذا السبب فقال المأمور ثم فلما كان من الغد جاء أبو المسرحي فدخل
على المأمور فقال يا أمير المؤمنين فأكتب فيك له ما قال ذو الرئاسة وذكا المأمور بقولا
النعم فأحرجهم من المسرفون من أذكر حي على برأي عمران فطوبى الوكا حي يسب المأمور
فقال أنشدك الله يا أمير المؤمنين أن يرجع هذا الأمر الذي جعله الله لكم وجعلكم به
ويسلم في أيدي أعدائكم ومن كان أناوط بعلمهم وسودونهم في البلاد فقال المأمور يا
أبا الرائة وأنت سدل هذا هذه يا حرس فأكرم عنه فقرب عنه فأذن أبو يوسر

فلما نظر إلى الوزير في يد المأمون فقال يا أمير المؤمنين هذا الذي يسط و يا الله كلم
سيد من دون الله قال له المأمون يا أبا الوليد و أين سيدك هذا يا خبيث فقد فقلت
عنه فصرت عنه ثم أدخل الملوك و كان الملوك في خلافة الرشيد لما خرج محمد
بن جعفر بن محمد بالمدينة منه الرشيد وأمره أن يظهر له أن يصرف عنه و أن يتوجه إلى دون
أن يأتي طالب و أن يسلم نفسه و لا يدعي على واحد منهم الإثنا واحدا فعل
الملوك ذلك و قد كان مع أبو الحسن موسى بن جعفر في قصاد الملوك إلى دار
أبي الحسن الوزير في يوم على دابته مع خيله فلما نظر إليه الوزير خيل النسا كلهن سن
ووقف على النسا فقال الملوك لأبي الحسن في لا تدخل من أن أدخل النسا فاستنكر
كما أمرني أمير المؤمنين فقال الوزير في أنا أستنكر لك وأحلف أني لا أدعي عليهن سنا إلا أحدنه
فلم يزل يطلب إليه ويلح له حتى سكن فدخل أبو الحسن الوزير في فلم يدعي عليهن سنا حتى
أعرضهن و خلا خلهن وأدناد من الإثنا حدنه منهن و جمع ما كان في الدار من قليل وكثير فلما
كان بعد أيام وأدخل الملوك على المأمون قال الوزير في يا أمير المؤمنين هذا
هذا الذي قال المأمون أيتك في هذا أيتك محمد بن جعفر فأخبر من يشتهر فنظر
الملوك إلى الوزير في و هو يكلم المأمون ويسأله من أين يعرف عنه ويقبله له فنظر أنه سيرجعه لما

كان المأمون يحبه فقال يا أمير المؤمنين أسألك بالله وبحق الرشيد أن لا تقتل قول فداك
فقال المأمون يا أبا إسحاق ويحك سمعته ثم قال لا والله لا أقتل قبل قوله لقوله بصاحبه
فقدم فصرف عنه ودخل دعبل الناس إلى أبيه سهل وقد كان المأمون أمر أن يقدم
الثواب ودعا دعبل الناس فلما قبل المأمون قولا علم دعبل الناس أنه قدم على
الفروج فقال الرضا ع فأكتب يا أمير المؤمنين بقدم الثواب فقال المأمون أكتب
من قم أنت بذلك قال فخرج أبو إسحاق ع وطاف بالناس فقدموا الثواب قال فكأنما وقعت
فيهم النار فأقبلت الثواب بقدم ويخرج وقد دعبل الناس فقبل أنه المأمون
فأتاه فقال له ما لك قد قدمت فقال يا أمير المؤمنين أن ذين عظيم
عند أهل بيتك وعند العامة والناس يلومونني بقبل أخذك الجائزة ونسبة الرضا ع و لا أمن
السنة والبيت وأهل البيت أن يتمثلوا بي فيقتلني فقال له المأمون لا تستبق عنك
فأما ما قلت أنه يبقى لك الثواب فليست أنت عندنا الا أنك المأمون الذي
المسمى فكيف لنفسك ما يبقى من الصغار والأمان وأنت لنفسك مأذون به مطمئنا قد قبت
وكتب لنفسه كتابا وجمع عليه الناس وأتى به إلى المأمون فقرأه وأعطاه المأمون كل
ما أحب وكتب خطه فيه وكتب له بخطه كتاب الفتوة إلى قد حبوتك بكذا

وكذا من الاموال والضياع والسلطان وبسط له من الدنيا ما له فقال ذو الرياستين يا امير
المؤمنين ان تكون خطأت الشيخ في هذا الامر بسطنا ما اعطيناه فانه ولي عهدك
فقال المأمون هذا علمت ان ابا الشيخ في هذا شيء علينا ان لا نعمل من ذلك شيئا و لا نبدي
حتى نلاشيه ما تكره فيه فيشيه انه لا يأتي عليك في هذا واستدعى ابا الشيخ في قال
ياشيخ فقال لنا الرضا ع قوموا بنوا فيبنا هذا حتى قوهم من بدنه شيء فرجع ابو الشيخ داسه الله
فقال له ما حاجتك ياعمك قال ياسيدي هذا الامر ما كنت لي امير المؤمنين و انت اولى به
بسطنا عن ما اعطى امير المؤمنين اذ كنت ولي عهد المسلمين فقال له الرضا ع اقواله و
كان كتابك اكتب حتى فهم نزل فانما حين قواه فلما قرئ قال له ابو الشيخ الرضا ع ياعمك
لك علينا هذا ما انصفت الله عز و جل قال ياشيخ فسر عليه امرك كلمه واحده فخرج من
عنده و خرج المأمون و خرجنا مع الرضا ع فلما كان بعد ذلك بايام فيرى شيخ المنادل
ودخل على ذي الرياستين كتاب من ناحية الشيخ بن شهلان يطرف يوبل هذه السنة
حساب اليوم فوجدت فيه انك تدوق شهر كذا يوم الاثنين حتى الحديد و حتى
الناد في ان تدخل انت والرضا و امير المؤمنين المأمون هذا اليوم فيبيع فيه وتبيت
الدم على بدنك لتزول نفسه عنك فيبيت الفضل الى المأمون وكتب الله بذلك وسأله ان

يدخل الحمام منه وسأل أبا الحسن عليه السلام فقال له المأمون إن الرضا عليه
ذلك فسأله فقال له أبو الحسن عليه السلام يدخل هذا الحمام ولا أدخل أنا يا أمير
المؤمنين أن يدخل الحمام هذا ولا أدخل الفضل أن يدخل الحمام هذا فقال له المأمون
مؤمن فقال له أبو الحسن عليه السلام يدخل هذا الحمام فإني رأيت رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم في المنام فقال له الله تعالى لا يدخل الحمام هذا فلا أدخل أنا
أمير المؤمنين ولا الفضل أن يدخلا الحمام هذا فقال له المأمون فقد أنبأني
وفقني رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أن يدخل الحمام هذا والفضل فهو أعلم
وأفضل قال يا سيدي فلما أمسينا وجاء السمر قال لنا الرضا عليه قولوا سبحان الله من سبح ما سبح له
فقال الله فقلنا نقول ذلك فلما صلى الرضا عليه الصبح قال لنا قولوا سبحان الله من سبح ما سبح له
فقالوه فلما فرغنا نقول ذلك فلما صار قريبا من طلوع الشمس قال الرضا عليه أقعد الشيخ
فاسمع ما يسمع منا فلما قعدت سمعت الصيحة والهيعة وكنت ذلك فإذا المأمون
قد دخل من باب الذي كان يأتي منه من دار أبي الحسن عليه يقول يا سيدي يا أبا الحسن
أخرج إلي الفضل وكان يدخل الحمام قد دخل عليه قوم بالسيوف فقتلوه وأخذ من
دخل عليه الحمام وكانوا ثلاثة نفر أخذ منهم أثر حالة الفضل دون الغلمان قال وأجمع الفواد

والسيد من كان من رجال [illegible] الناس على المأمون فقالوا لحاله وقبله فاطلب بدمه فقال
المأمون للوشاء يا سيدي [illegible] أن يرجع إليهم ويعرفهم قال ناس فوقف الوشاء [illegible] و قال
[illegible] فلما خرجنا من الدار نظر الوشاء إلى الناس و قال هذا جمعوا وجاؤوا بالسيار ليرفعوا
إلى [illegible] فجاء بهم وأوقف الناس بين يديه يعرفونا فقال ناس فاعل الناس و الله يعلم سيفهم على
سر و ما أساء إلى أحد الأذكر ومن و لم يعف له أحد

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا
عون بن محمد الكندي قال حدثنا أبو الحسن محمد بن إسحاق قال لما كان من أمر الفضل
بن سهل ما كان وفعل ذلك المأمون إلى الوشاء في سنة و قال له هذا وقت حاجتي إليك يا
أبا الحسن فتلطف الأمر وتيسر فقال له عليك السمع يا أمير المؤمنين وعلينا الطاعة قال فلما خرج
المأمون قلت للوشاء في أي أخرجت أعوذ بالله ما قال لك أمير المؤمنين وأنت فقال ويحك يا
أبا الحسن لست من هذا الأمر في شيء قال فوالله هذا أعظم فقال لي و ما أطرق هذا لو أن
الأمر إلي ما فعل و أنت من كما أنت على الأرض ما كانت تعبد الأرض كعبد وكنت
كواحد من الناس

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا

محمد بن أبي الموجه بن الحسن الوراق قال سمعت أبي يقول حدثني من سمع الرضا عليه السلام يقول
الحمد لله الذي حفظ علينا ما مضى الناس ودفع عنا ما خافوه حين لقد لبثنا على عهد الكفر نعاين
عاما وكتمنا فعلنا وبذلنا الأموال في الحدب علينا والله تعالى بأبي لنا إلا أن رسل
ذكرنا وسر فعلنا والله ما فعلناه وأنا نؤمن بالله رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وقرأنا
منه حين كان أمرنا وما وفى حين أنه سكون سدنا من أعظم آبائه وذلالات نبوته

حدثنا الحاكم أبو علي الحسن بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال
حدثنا الفلاني قال حدثنا أحمد بن حنبل بن دينار المأمور أمير بغداد دخل فقال أسيف قول
سكونا فقال ومن أنت وما سكوتك فقال علي بن موسى الرضا عليه يا أمير المؤمنين أسكت الله
تعالى أن يرفع من سكن أحد وأن ذل فإن الله تعالى أمر عباده بسكونه فسكنوه فيما عنهم
وقد كان قوم أن الفضل بن سهل أشار إلى المأمون أن يستخلف بن موسى الرضا عليه ولي عهده
منهم أبو علي الحسن بن أحمد السلامي فإنه كان كثير ذلك كأنه الذي كتبه أحمد
جواسار وقال كان الفضل بن سهل ذو الرياستين وزير المأمون ومدبر أموره وكان يوسف
قاسم على تدبير بن خالد وكتبه وهذا بن أسلم سهل وإلى الفضل على بني العهد وأن

العطر احتاده بين بر حالد الترمذي لمدعه المامور فصمه الله فسلم عليه فاستبد بالامر دونه
فانما لعب بدو الناسبر فانه بعلد الوداده ودناسه المبيد فقال العطر حبر اسيلف المامور يوما
لسبر مر كار ساسوه اربع فيل فما اسه مر فقال اي مسلم فما اناه فقال ار اناسلم حولها مر فيله
الى فيله و اسب حولها مر اجي الى اجي و بر الالبر ماسلمه فقال العطر بر سهل اي احولها مر
فيله الى فيله ثم اساد الى المامور نار يسلحل بر موسى الوكا جي ولي عهده فاسه واسعط سه
الموتمر احبه و كارحل بر موسى الوكا جي ودد على المامور و هويساسار سه ماسرحل طريق
البصره وقادس مع دحا بر اي الصباط و كار الوكا جي مبوحا به المامور فلما بلغ حبوه
الناسبر سدات سا هم دلط فاحوحوا اوبا هم بر المهدي وناسوه بالملاه فقه نعول كبل
بر على الموحلي

ناعسبر الاحباد لانعطوا حدوا عطاكم و لاسبطوا
فسوف سطكم حسبه بلد ما الامود والاسعط
والمسدات لوادكم لاند حل الكسر و لاوبط
و هكذا بردي اطبانه حلفه صبعه البوبط

وكذلك أبو إبراهيم بن المهتدي كان مولعا بحب الجود متهمكا في السخاء فلما بلغ
المأمون حبس إبراهيم على أبي الفضل بن سهل أحضر عليه وأشاد بذكر السخاء فخرج من موضع
مجلسه إلى الشراب وأحضر على الفضل بن سهل حين قبله عالم حال المأمون في حمام بسر حسن
متاقصة في ستار سنة ثلاث ومائتين وأحضر المأمون على بن موسى الرضا ع حين سمع عليه
كتب أجابته فمات وأمر بدفنه بسناباد من طوس بسنة فمن قادوا الرشيد وذلك في
صفر سنة ثلاث ومائتين وكان أبو ياسر وحمسر سنة وقيل أبو حمير وحمسر سنة فيما حكاه
أبو على الحسن بن أحمد السلامي كاتبه والصيني عبد أبي المأمون أنما ولاه العهد وبايع
له للدعاء الذي فيه ذكره وأبي الفضل بن سهل لم يزل متأدبا ومتصلا له وكاد ما
لأمره لأنه كان من كتاب أبي نوفل وصلح بين الرضا سع وأبي سور سنة وسنة أشهر وكانت
وفاته في سنة ثلاث ومائتين كما قدمناه في قصة الكتاب

حدثنا أبي ذكي الله عنه قال حدثنا أحمد بن إدريس قال حدثنا محمد بن أحمد بن
يحيى بن عمران الأشعري قال حدثنا معاوية بن حكيم عن محمد بن حلاق قال قال أبو الحسن الرضا

في قال المأمور يوما يا أبا الحسن أنظر سحر مريم به بولد هذه الثمار التي قد هدت علينا
فقال لم يعمل وأوفى لك فإن أنما دخلت فيما دخلت على أن لا أمر فيه ولا نهي و
لا أخول ولا أولي ولا أسير حتى نفرغ من الله فإنك هو الله أن الملائكة ليست ما حدثت به نفسي
ولقد كنت بالمدينة أتردد طرفها على دابتي وأن أهلها وسرهم سألوني الجواني
فأقصيها لهم قصورا كالأحمال وأن كنت لأقدر في الأمصار وأتردد من سمعه في على
مرتين فقال له يا في لك ودون أنه قيد الفضل بن سهل مع قيام بن أبوابهم الرضا في فقال
له يا أبا دسول الله حسنت في سر فأخرج الفضل بمنا قيدوه بالنبي والطلاق وقالا
كفاه له وقالا له أنما حياط لنقول كلمة حق وصدق و قيلها أن الأمر أمرتكم والنهي
حكمكم يا أبا دسول الله وأنت نقوله بالسنا على كمانرنا و الأنسي فأنمك وأنسا طوالي
وعلى الأنور جهة دأخلا أنا على أن نقل المأمور ويأمر لك الأمر حتى نرجع إليه أنك فلم نسمع
منهما وسمعهما ولسنهما و قال لهما كفونا السمة فلا نصور لكما السلامة و لا أن دخت بما قلتما
فلما سمع الفضل ذلك منه مع قيام علما أنهما أخطأ فقيدا المأمور بسد أن قال للرضا في
أدنا بما قلنا أن يوبك فقال لهما الرضا في قيدتما فأوتكما على ما أخبرتماني به الأنكما لم
يكن كما أدنا قلما ذخلا على المأمور قال يا أمير المؤمنين أنا قيدنا الرضا في وخبرناه

وادخلنا أن نعـــ ما تصنعوه لك فعلنا و قال فقال المأمون وفهمنا فلما خرجنا من
عند المأمون قصده الرضا ع وأخذنا المجلس وأعلمه ما قالا وأمره أن يعيد نفسه منهما فلما سمع
ذلك من الرضا ع علم أن الرضا ع هو الصادق وأسسها المأمون الرضا ع و ما أدناه الله
عز و جل من القدر في الأسباب له وفي إهلاك من أنكر ذلك لأنه في ذلك

حدثنا أبو الحسن محمد بن القاسم المفسر رضي الله عنه قال حدثنا يوسف بن محمد بن زياد
وعلي بن محمد بن سيار عن أبويهما عن الحسن بن علي العسكري عن أبيه علي بن محمد عن أبيه محمد
بن علي عليه السلام أن الرضا علي بن موسى ع لما جعله المأمون ولي عهده أحضر المطر فجعل يمطر
حاشية المأمون والمتعصبين على الرضا يقولون أنظروا لما جاء أبي بن موسى ع وكان ولي عهدنا
فيسأل الله تعالى المطر وأنظر ذلك بالمأمون فاشتد عليه فقال للرضا ع قد أحضر المطر فلو
دعوت الله عز و جل أن يمطر الناس فقال الرضا ع إنه قال قبل نعم ذلك و كان ذلك
يوم الجمعة قال يوم الأربعاء فأرسل رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم إلى الناس حتى خرج ومعه
أمير المؤمنين عليه السلام ع و قال إني أستسقي يوم الأربعاء فأرسل إلى الصحراء وأستسقي فإن الله
يسقيهم وأخبرهم بما يريد الله مما لا يعلمون من حالهم ليزداد علمهم بفضلك ومكانك
من ربك عز و جل فلما كان يوم الأربعاء غدا إلى الصحراء وخرج الملأ يتطهرون فقد

الحمد لله وأتى عليه ثم قال اللهم يا أيها الذين آمنوا حقا إذا لقيتم الذين كفروا زحفا فلا تولوهم الأدبار ومن يولهم يومئذ دبره إلا متحرفا لقتال أو متحيزا إلى فئة فقد باء بغضب من الله ومأواه جهنم وبئس المصير فإنما تقاتلون في سبيل الله وأطيعوا الله ورسوله ولا تنازعوا فتفشلوا وتذهب ريحكم واصبروا إن الله مع الصابرين ولا تكونوا كالذين خرجوا من ديارهم بطرا ورئاء الناس ويصدون عن سبيل الله والله بما يعملون محيط وإذ زين لهم الشيطان أعمالهم وقال لا غالب لكم اليوم من الناس وإني جار لكم فلما تراءت الفئتان نكص على عقبيه وقال إني بريء منكم إني أرى ما لا ترون إني أخاف الله والله شديد العقاب إذ يقول المنافقون والذين في قلوبهم مرض غر هؤلاء دينهم ومن يتوكل على الله فإن الله عزيز حكيم ولو ترى إذ يتوفى الذين كفروا الملائكة يضربون وجوههم وأدبارهم وذوقوا عذاب الحريق ذلك بما قدمت أيديكم وأن الله ليس بظلام للعبيد كدأب آل فرعون والذين من قبلهم كفروا بآيات الله فأخذهم الله بذنوبهم إن الله قوي شديد العقاب إن شر الدواب عند الله الذين كفروا فهم لا يؤمنون الذين عاهدت منهم ثم ينقضون عهدهم في كل مرة وهم لا يتقون فإما تثقفنهم في الحرب فشرد بهم من خلفهم لعلهم يذكرون وإما تخافن من قوم خيانة فانبذ إليهم على سواء إن الله لا يحب الخائنين ولا يحسبن الذين كفروا سبقوا إنهم لا يعجزون وأعدوا لهم ما استطعتم من قوة ومن رباط الخيل ترهبون به عدو الله وعدوكم وآخرين من دونهم لا تعلمونهم الله يعلمهم وما تنفقوا من شيء في سبيل الله يوف إليكم وأنتم لا تظلمون وإن جنحوا للسلم فاجنح لها وتوكل على الله إنه هو السميع العليم وإن يريدوا أن يخدعوك فإن حسبك الله هو الذي أيدك بنصره وبالمؤمنين وألف بين قلوبهم لو أنفقت ما في الأرض جميعا ما ألفت بين قلوبهم ولكن الله ألف بينهم إنه عزيز حكيم يا أيها النبي حرض المؤمنين على القتال إن يكن منكم عشرون صابرون يغلبوا مائتين وإن يكن منكم مائة يغلبوا ألفا من الذين كفروا بأنهم قوم لا يفقهون الآن خفف الله عنكم وعلم أن فيكم ضعفا فإن يكن منكم مائة صابرة يغلبوا مائتين وإن يكن منكم ألف يغلبوا ألفين بإذن الله والله مع الصابرين ما كان لنبي أن يكون له أسرى حتى يثخن في الأرض تريدون عرض الدنيا والله يريد الآخرة والله عزيز حكيم لولا كتاب من الله سبق لمسكم فيما أخذتم عذاب عظيم فكلوا مما غنمتم حلالا طيبا واتقوا الله إن الله غفور رحيم يا أيها النبي قل لمن في أيديكم من الأسرى إن يعلم الله في قلوبكم خيرا يؤتكم خيرا مما أخذ منكم ويغفر لكم والله غفور رحيم وإن يريدوا خيانتك فقد خانوا الله من قبل فأمكن منهم والله عليم حكيم إن الذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا بأموالهم وأنفسهم في سبيل الله والذين آووا ونصروا أولئك بعضهم أولياء بعض والذين آمنوا ولم يهاجروا ما لكم من ولايتهم من شيء حتى يهاجروا وإن استنصروكم في الدين فعليكم النصر إلا على قوم بينكم وبينهم ميثاق والله بما تعملون بصير والذين كفروا بعضهم أولياء بعض إلا تفعلوه تكن فتنة في الأرض وفساد كبير والذين آمنوا وهاجروا وجاهدوا في سبيل الله والذين آووا ونصروا أولئك هم المؤمنون حقا لهم مغفرة ورزق كريم

وسلم كرامات الله عز وجل ثم زود الله الوفد بالجوائز وحضرت الجماعة الكبيرة منهم
فقال يا أيها الناس اتقوا الله في سر الله عليكم فلا تعودوا في عيكم بمعاصيه بل استدبروها بطاعته
وشكره على نعمه وآلائه واعلموا أنكم لا تشكرون الله بشيء يشبه شكر الإيمان بالله و
شكر الإحسان يعني أولئك الله من آل محمد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم أحب
الله من مناوئكم لأجوائكم الموعز على دنياهم التي منع لهم بالى جنان دينهم فإن من هذا
ذلك كان من خاصة الله تبارك وتعالى وقد قال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم في
ذلك قولا ما يشبه لقائل إن يقدح فيه الله عليه فيه إن نافعه وحمل عليه فإنا رسول الله فإذا
فلان يعمل من الذنوب كذا وكذا فقال رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم إن هذين
و لا يتم الله عمله الا بالتي وسمعوا الله عنه الشاب وبذلها من جنانه أنه كان يمر مرة
في طريق يوجد له مومن فيتعسف جوده و هو لا يشعر فيتر عليه و لم يتركه تفاهاته إن يمل
ثم إن ذلك المومن يوقف مقوانه فقال له أجزل الله لك الثواب وأكرم لك المآب
و لا تفتقر في الشاب فإنها الله له فيه فقد أنت الله لا يتم الله له الا يتر بنا ذلك
المومن فأتى قول رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم بقدا الرجل فأتاه وأقبل
على طلبه الله عز وجل فلم يأته عليه سنة إلا ثم جئ أجزل على سوق المدينة فوجه رسول الله

صلى الله عليه وآله وسلم في أيام حياته ذلك الرجل أحد هم فاستشهد فقام الإمام
محمد بن علي بن موسى في وعظه الله تعالى وسأل الرضوان الذي لديه الرضا عنه وقد
كان المأمون من يريد أن يكون هو ولي عهده من دون الرضا عنه وحسد كانوا يصنعونه
المأمون للرضا عنه فقال للمأمون سحر أولئك يا أمير المؤمنين لعبدك بالله أن يكون بادئ الملك
في أحوالك فدا السوق العمم والغير السلطان من سنة ولد الناس إلى سنة ولد على
لقد استغل نفسك وأهلك حسنة فدا الساحر ولد السيرة وقد كان حاملا فأطعونه
ومنعنا وفيه ومنسا قد كوفئ به ومسيقا فو فيه به قد ملأ الدنيا فيوفه وسوفا نفدا المطر
الوادي عندكانه ما أخوف أن يرجع فدا الرجل فدا الأمور ولد الناس إلى ولد على
إن ما أخوف أن يوقظ سيرة إلى أدناه نفسك والوانسئ على مملكتك فإن حين أحد على
نفسه وملكه من حاسك فقال المأمون قد كان فدا الرجل مسيرا منا نكون إلى نفسه فأدنا
أن يسلم ولي عهدنا لنكون كأنه لنا ولسوف بالملك والإلاه لنا ولنعد فيه المعنونون به أنه لسر
مما أخبرني فإن و لا كسر و أن فدا الأمور لنا من دونه و قد حسنا أن نركنه على نلك
الإله أن نعيق علينا منه ما لا نستدفه وبأن علينا منه ما لا نطيقه والأن قد فعلنا به ما فعلناه وأحطنا
في أموره بما أحطنا وأسرفنا من الفلاك بالنوبة نعلى ما أسرفنا فلسر يبود النفاوق أموره ولكنا

يتاجر بأرض منه قليلا قليلا حتى تعوده عبد الرحمان تعوده من لا يستطيع لقد أمر الأمير بتدوين
ما يسمع عن موات بلاده قال الرجل يا أمير المؤمنين قولي مبادلة في أهميته وأصحابه وأضع من
عدده فلو لا يستطيع يعني لأنزله منزلته وسبب للناس قصوده عما دسيته له قال المأمور ما
سبب أحد بالي من هذا قال فأجمع حماته وجوه أهل مملكته من القواد والقضاة وجاد
العقبا لأنه بعضه يتبعونهم قصور أحدا له من مبلغ الذي أحاطه فيه على علم منهم تصوات
صلاة قال فجمع الملوك القاطنين من حسنى مجلس واسع عند فيه لهم واعتد الرضا في من تدبير
موسى إلى جعلها له قائدا فدا الناحية المتصدر للوضع من الرضا في و قال له أن الناس
قد أكثروا عبد الكتابة وأسرفوا في وضعها بما أدى إلى أن أن وقعت عليه تبت
اللهم منه قال و ذلك أنه قد تعود إلى الفرق المطر المتاد منه فما فيتلوه أنه منبره
لك أو جنوا لك بها أن لا تطير لطرق الدنيا و فدا أمير المؤمنين أدام الله ملكه وبقاه
لا يوافي أحد الأدخين به و قد أخذ الجهل الذي قد تعوف فلسر من حقه عليك أن
تسوي الكاتب لك و عليه ما تكتبونه فقال الرضا في ما أدع عباد الله من البيت تسم
الله على و أن تبت لا أيس أسوا و لا تطوا و أما ما تكون ظاهبك الذي أجلي
ما أجلي فما أجلي الا الجهل الذي أجله ملك مصر يوسف الصديق في وكانت حالهما

ما هدعلمـــ هصـــ الماحـــ عـــد دلـــا و قال نا نار موسى لهد عدوهـــ طوودا
ويناودا هددا نار سـ ـــ الله نعطى معدد وهه لانعدهم و لاناحو حيله انه سيطل نها
وصوله نصول نهاكانا حيـــ نعل انه الملل انوا هم حي لماناحد د وس الطى نده وصا
لحصا ها الى كار موهاعلى الملل هاسه سنا ونوكيرعلى الو وس و حهمو وطور نادر الله
سال فار كيـــ كاهما نو هم فاحى هدير وسلطهماعلى فار دلـــا نصور حسد انه مهوه
فاما المطى المساد مهه فاسـ ـــ انـــ ناحي نار نصور حا نصانا مرعوط الى ـــ صا
كماكوهـــ و كار الماحـــ اساد الى اسدير مصوديرعلى مسد الماموز الى ـــ كار
مسدا الله وكانا مهاتيرعلى المسد هصـــ على ير موسى حي وكاحي نالصوديز دوبكما
الماحو فاموساه و لانهاله سنا و لانوا موســـ الصودنار و هـــاكنا اسدير هناولا الماحـــ
ودكاه ودكاه و هسماه وانكلاه ولسا دهه والموه نطوور مهيرير مما نصوور فلما
فوسا مه اهلا على الوكا حي وقالا نول الله وادكه ماكا نامونا نعل نهكا انعل نه ماهلنا نهكا
نسوار الى الماموز هسعلى الماموز مما سمع منهما هال الوكا حي هما فوهما فال الوكا حي كنوا
علىه ما ودك وكنوه هعل دلـــا نه وحاك الاسدار نعولار انادر لنا نار نلهه نصا حنه الى ـــ
اهسناه فال لا فار لله حو و حل هه نسوا هومهسه هالا ماكا نامونا فال حوكا الى معوكما

كما كنا قعودا إلى المسجد وقعودا قعودين كما كانا فقال المأمون الحمد لله الذي
كفاني شر حميد بن مهران شر الرجل المفتري ثم قال للرضا ع يا ابن رسول الله قد أتاك الأمر
الذي كنت رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ثم لم يكن فلو شئت لتولاه غيره لك فقال الرضا
ع لو شئت لما أطقته و لم أسألك فإن الله يسأل عن طاعته سائر خلقه مثل ما يسأل
من طاعته فأنتم القوم الأحقاء بأن يأتم بهم و إن جنوا جنوبهم فإنه عز و جل قد
بين و هدى سبل الأبرار عليك وأطفأ ما أطفؤه من السنن من بعد بعد كما أمر
يوسف بالسنن من بعد بعد فجور مصر قال فما زال المأمون يتلطف بنفسه إلى أن قبل على
بن موسى الرضا ع ما أتاه المأمون من طول النظر في مجلس الرضا ع والاستيفاء
به و ما كان من شأنه ع

حدثنا علي بن عبد الله بن الوراق و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب
و حمزة بن محمد بن أحمد العلوي و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنهم قالوا
أخبرنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد السلام بن صالح الهروي و حدثنا أبو محمد
جعفر بن نعيم بن شاذان رضي الله عنه عن أحمد بن إدريس عن إبراهيم بن هاشم عن عبد السلام
بن صالح الهروي قال دخل إلى المأمون أنا و الحسن بن موسى ع بعد مجلس الكلام و النظر

بعسور سلمه قامر مهمد بر حمود الطوس حاحب العامور قطوك الناس مر مهاسه وا حصوه
قلما نطر الله العامور دبوه واسيعب به هوحي ابو المسر حي مر حبده مبصنا و هوبدمدم سعبه
و بعول و حي المصطفى والموبدي وسبده السا لاسبولر مر حول الله حو و حل بدحان حله
ما بكور سبا لطوك كلاف ا هل هده الكوده اباه واسيعاهم به ويباطبه وعامه بم اله
حي ابصوف بال موكوه واسيصر المصاه وبوطا وكل دكسر وفسرف الناس فقال
اللهم بادا العدده الهامه والرحمه الواسعه والمر المباسه والالا المبوالله والاباك
المعله والموا هب البوبله با مر لابوطف بسمل و لابمل بطلو و لاسلف بطهو با مر حلي فودي
والهم قاطي وابدي هسوحي وعلا قادبع وهدد قاحسر وكود قابر واحيي قابل واسم قاسع
واعطي قاحول با مر سعاف السو هاف حواطف الابصاد وكباف اللطف هاد هوا حسر
الاهداد با مر بعود بالماط فلابد لهف ملكوف سلطانه وبوحد بالكبرنا فلاكد لهف
حبوف ساله با مر حادف كبرنا هسه كهابي اللطاف الاو هام و حسوف كدور
ابدباط عظمه حطاف ابصاد الاباه بالهم حطواف قلوف الباهر وسا هد لمطاف
ابصاد الناطور با مر حسف الو حوه لهسه و حصسف الوهاف لملاله و و حلف العلوف مر
حمه وادسدف العوابر مر فوهه بابي بابي باهوي بامع باعلى بادهع كلعلى مر سوهف

الصلاه بالصلاه عليه واسعوا له معر طلعت واسيعـــــى وطرد السيه عوـــــى وادهه موادهه
الدل والهوار كماداهما واحيله طرد الادحاس وسوء الايباس قال ابو الصلـــــب عبد
السلام بن صالح الهروـــــى فما اسيم مولاـــــى كنا ه حين وصـــــل الى حضرة المدينه وادبى
الليل وادبعـــــت الرحله والصبيه واسيهاـــــت السوه وبادرـــــت السوه و ها حـــــت القلعه فلم
اداثل مكان الى ان سلم مولاـــــى حى فقال لى يا ابا الصلـــــب اصعد السطح فانظر سوـــــى
اموالهه سه عبه دبه مقبيه الاسواد مسيه الاطماد سمعها ا قل هذه الكوده سمانه لساوبها وبهدها
و هداسدـــــت مكار الوعى الى بن ها هنا و هدسدـــــت وقانه لها حموا الى طرفه مكار
اللوا هى نعوذ حوس القلعه وسوى حساكر الشام الى هنر المامور ومادل فوادهه
هسدـــــت السطح فلم اد الانعوسا نوحوى بالنكى و هاهاـــــت نوطى بالاحماد ولهد داسـ
المامور مدهنا هدبود من هنر سا بهار منوحها للهوـــــت فما سنوـــــت الاساحوت البهام هدهه
من سر الحال السطوحى بلبه نعله هنوـــــت نهاداس المامور فاسعطـــــت بنهه سد نار سعـــــ
حلد هامه فقال لهادـــــت اللبه سر من حوـــــت المامور وبلط هذا امير المومنين هسمنـــــ
سمانه نعول اسكـــــت لاام لك لسر هذا يوم النعو والهاناـــــت و لا يوم انوار الناس على
طبقاتهم فلو كان هذا امير المومنين لماسلط كنود الهاد على فوحى الاتكاد وطرد

المأمون وحدثه أسوأ حديث أشد إدلاج وإسراف شديد ذكر ما أشد الرضا في
المأمون من السعي إليه والشكوى من الماء وبرد غاية الصديق وفي إسبلاغ
الشدة حين تكون شديدا وفي كتمان السر

حدثنا محمد بن موسى المتوكل رضي الله عنه ومحمد بن محمد بن عصام الكلبي و
أبو محمد الحسن بن أحمد المؤدب وعلي بن عبد الواحد وعلي بن أحمد بن محمد بن عمران
الدقاق رضي الله عنهم قالوا حدثنا محمد بن سعيد الكلبي ذه قال حدثنا علي بن إبراهيم
العلوي الموسوي عن موسى بن محمد المأمون عن دخل ذكر أسمه عن أبي الحسن الرضا في أن
المأمون قال له ما دونت من السر شيئا فقال فدونت منه الكثير فقال أسكت أحسن مادونته
في الإمام فقال في

إذا كان دون من تشتهيه أتتك لعيب أن تقابل بالجهل
وإن كان فيك فيه من الذي أحدث يلقى كي أحل عن المثل
وإن كنت أكثر منه في الفضل والجنس عرفت له حق التقدم والفضل
فقال له المأمون ما أحسن هذا من قاله فقال سمعت هشاما قال قاسكت أحسن مادونت في السكوت عن
الماء وبرد غاية الصديق فقال في

ياي لهيبه الصديق يسا فاديه ار لهيوه ياسر يا

وادياه ار عاسه لحوبه فاي له بوط الساعه حبانا
و ياداللـه يا هل ميكم بيد الهال مر الاعود كوانا
اولله عن السكوت ودنما كار السكوت مر الهواه حوانا
هال الماهور ماحسر هدا هدا مر ماله هال لسمر هنانا هال فاسكن مر ماحسر مادوبوف ياسيلاه
السدو حين بكور كدنما هال ي
وي على سالمه هفوبه فاوفوبه عن لبعو اليمل
و مر لاداع سباه حدوه ماحسانه لم ماحد الطول مر حل
و لم ياد في الاسا ياسوي مفاكا لسمو هدم مر وداد ميل
هال الماهور ماحسر هدا هدا مر ماله هال ي سمر هنانا هال فاسكن ماحسر مادوبوف كنمار
السو هال ي
وياي لاسه السو كي لاياسه ها مر داي سوا بكار ار بسه
مياه ار بعي بال دكوه هسده على بال ملوي اليسا

فوسط من لم يعبر سوا وحال في خواطره ان لا يطيق له حسا
فقال المامون يا ابا موسى ان بين الكتاب كيف يقول قال يوسف قال فمن السيا قال سي
قال فمن الطير قال طير قال فقال المامون للعلام يوسف هذا الكتاب وسيه وطنه وامض به الى
الفضل بن سهل وحذ لابي الحسن في بلاثمائه الف درهم قال فصنع هذا الكتاب ذكر
الله عنه كان سبل ما فعله الرضا في من المامون سبل ما كان يفعله النبي صلى الله عليه و اله و
سلم من العفو وسبل ما كان يفعله الحسن بن علي عليه السلام من مداوته وسبل ما كان يفعله الائمه
من ابائه في من الجفا و من كان الدنيا كلها له فضل عليها ثم اعطى بعضها فهان له ان
ياخذه ومما اسنده الرضا في ويتصل به حدثنا علي بن احمد بن محمد بن عمران الدقاق
ذكر الله عنه قال حدثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي عن سهل بن زياد الادمي عن
عبد العظيم بن عبد الله الحسني عن عبد السلام بن صالح الهروي قال حدثني موسى بن جعفر
و جماعه قالوا دخلنا على الرضا في فقال له بعضنا جعلنا الله فداك قال اذا اطاع موسى الوجه
فقال في اي يعني الليل ساهرا منفردا في قول مروان بن ابي حفصه

اي نجوم و ليس ذاك بكائن لي الشاء ودانه الاعمام

ثم تعب هذا الانقلاب هذا حد سكاده بال و هو يقول

يا بكور و لسر داط بكار للمسوكر كام الاسلام

ليس الناس يسهم من حده والعم مروط سو سقام

ماللطليو وللوراث وانما سيد الطليو مماه الصمصام

قد كار احبوط الوار بعطله فمن العطا به من المكام

نار نار فاطمه المنوه باسمه حاد الوداته من بين الاعمام

ويق نار بله واهما مودكا بكى وسيده دوو الادحام

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن ابراهيم بن هاشم عن عبد الله

بن المغيره قال سمعت ابا الحسن **الرضا** ع يقول

ابط في داد لها مده بعل فقاعل الناعل

ا لابي الموت مبطا بها بكدت فقاعل الاعل

سبل الدين لماسيه وناعل البوته في فابل

والموت بابي ابله سبه مادابط عل الهادم الناعل

حدثنا الحسن بن عبد الله بن سعد العسكري قال اخبرني ابوبكر احمد بن محمد بن

الفضل المروزي في الميادين سنة أربع خمسين ومائتين قال حدثنا أبو إبراهيم بن أحمد الكاتب
قال حدثنا أحمد بن الحسين الكاتب أبي الفاضل بن أبي قال حدثنا محمد بن علي بن موسى عن هشام
دخل أخاه فأنشأ يقول

أيها الأخ على دينه ... وأنت وحيد على حزنه
وأنت على نعمة السعد ... وللدهر على خطوبه
ودع الهواء نعلا ... وكل الطلوع إلى حسبه

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الريان بن
الصلت قال أنشدني الرضا عن أبيه المطلب

سئم الناس كلهم دهانا ... وملوهانا حين سوانا
سئم دهانا والسئم منا ... وتولى الدهر بنا فهانا
وصار الدين سوطا لهم ... ونأكل سحتا سحتا حتانا
لسنا للمداحي مسوطا ... وولى الدين أدانانا

حدثنا أبو الناس محمد بن إبراهيم بن أشناس الطالقاني رحمه الله قال حدثنا أبو سعيد
الحسن بن علي الكندي قال حدثنا القسم بن عبد الله الزعفراني قال حدثنا علي بن موسى الرضا عليه

السلام عن ابي موسى بن جعفر عن ابيه جعفر بن محمد عن ابيه محمد بن علي بن الحسين عن
ابيه ع قال كان امير المؤمنين عليه السلام يقول

خلقت الملائكة في هذه منهم سبع ومنهم سبعة
فاما السبعة فهي ذات الحبك و اما السبعة فهم طول
حدثنا الحاكم ابو علي الحسين بن احمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يعقوب الصفار قال حدثنا
محمد بن يحيى بن زياد قال حدثني جعفر قال سمعت الرضا ع يقول ما يسعد وقتا ما كان يسعد
سعوا

كلنا نامل مدا في الاجل والمنايا هن اغفال الامل
لا يغرنك ايقاظ العين والنوم الغفلة ودعي عنك الكسل
انما الدنيا كظل زائل حل فيه راكب ثم ارتحل
فعلى امر فداك الله الامير فقال اسرافي لكم فلما اسدته ابو الشاه نفسه فقال فاخبر
باسمه ودعي عنك فدا نار الله سبحانه و تعالى يقول و لا تنبزوا بالالقاب

ولما الرحل بكوه هدا

حدثنا احمد بن دباد بن حسو الهمدان دكى الله عنه قال حدثنا على بن ابراهيم بن هاشم
عن ابيه قال حدثني ابراهيم بن محمد الميسي قال سمعت المامون يقول ان الميسر الوضا عي حادثه
فلما اد حلت الله اسعادت من السمت فلما دنا كرا هيها دد ها الى المامون وكنت
الله بهدا الاناء سوا ين بهس الى بهس المسمت و عند السمت بسط الليت
فعد ول الميسر الى مداه فاسمت ادى مواكبه بوحت
سابكه وابدته طويلا واكبوه الى حس بيت
و بهاء الى هداه حين بهس به العسر الكدوح
ودابى الناس باكر داس و من مد النها له سمت
ادى الميسر المسار بدف حين و في بهوانهم لنا بصت
فار بكر الميسر مكى حسنا فار السمت ابدا لى حسن
ساكبه بعوى الله حين بعوى سا الاحل العوسن

حدثنا الحاكم ابو على الميسر بن احمد البغى قال حدثني محمد بن يس الصول قال حدثنا

ابو دكوار قال حدثنا ابراهيم بن الشاس قال كان الرضا في بيت كسوا

اذا كسر حتى فلا يسود به ولكن قل اللهم سلم وتمم

في ذكر احلاق الرضا في الكريمة ووصف عبادته

حدثنا الحاكم ابو علي الحسين بن احمد البيهقي بنيسابور سنة اثنين وخمسين وثلاثمائة قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا منصور بن محمد بن ابي عباد قال كان جلوس الرضا في الصيف على حصير في الشمس على مسح وليس البلاط من الباب حتى اذا ابرد للناس برز لهم

حدثنا الحاكم ابو علي الحسين بن احمد البيهقي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا جعفر بن محمد الكوفي قال حدثني بن حماد بن حبيب عن ابيه عن الرضا عليه السلام عن ابيه في قول جعفر بن محمد في كان يقول ان الرجل ليأتي الناحية فاذا دعا بها جاءه ان شئت عنها فلا يدع لها موضعا اذا جاءه

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد الشافعي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثني
حكين أم أبي وأسمها حمدة قالت أسرت مع عدة جواد من الكوفة وكنت من
مولداتها قالت فحملنا إلى المأمون فكان داود فيمن حمل من الأكرة والسوقة والطبقة
وكنت أنا أنظر فوقعت المأمون للوثاق فلما كنت في داود فقدت جميع ما كنت فيه
من النعمة وكانت علينا قمة شعثا من الليل وناحدنا بالصلاة وكان ذلك من أشد شيء علينا
فكنت أنظر إلى الموجع من داود إلى أن وقفت لجدي عبد الله بن الناس فلما كنت إلى
منزله كنت كأن قد أخذت إليه قال الصولي وقد أنشأت أمواته قط أتم من حكين
قدة عقلا ولا أشبه كلاما وتوفيت سنة ستين ومائتين ولها نيف ومائة سنة وكانت تسأل عن أمر
الوثاق في كثير أقول ما أذكر منه شيئا إلا أني كنت أدناه شيئا بالنوم إلى الفتى الشيء
وتستعمل شدة ما وجدت وفقدا وكان في أذاكل الشدائد وكان يطلق أول وقت
ثم يشد فلا يزيح دائمة إلى أن يزيح الشعر ثم يقوم فيأمر للناس أو يركب ولم يكن أحد يقدر
أن يزيح كثيرة داود كانت ما كان أنما يتكلم الناس قليلا قليلا وكان حتى عبد
الله بن طاهر يكتب قدة قدرها يوم وقت له قد حل عليه حاله الناس بن الأحنف الجبل
الناس فجيئته فقال لي قبل قدة الجادة قال في قدرة فقال الناس بن الأحنف أنا

عدد دير باسمط العدد وباسا لايسر بط الدهر

حدثنا الحاكم ابو على الحسين بن احمد البلخي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا ابو دلف قال سمعت ابراهيم بن الشاس يقول عاد ابن الرومي في شاك عرض فقال الاعلم و لاداني اعلم منه بما كان في الزمان الاول الى وقته وعصره و كان المأمون يحبه بالسؤال عن كل شيء فيه و كان كلامه كله و جوابه وتمثله بابيات من الاشعار و كان يسمع في كل ثلاثة و يقول لوادده ان احتمل اقوى من ثلاثة يسمع ولكن مأمورة بانه قط الاقتصار فقال في ثالث اوله في ثاني وهي فلذلك صرت احتمل في كل ثلاثة ايام و من كلامه في المسعود قوله

الصابر من الدنيا طريق الى الجنة و من لم يعرف الشر لم يعرف الخير و لو لم يوقن بالله الناس بينه وبين لكان الواجب ان نطيعوه و لا نعصوه لفضله علينا واحسانه الينا و عائدته به من اشاعة العلم فاسمعوه حدثنا محمد بن عبد الله بن نعيم الفرس رحمه الله قال حدثني ابي عن احمد بن علي الابار قال سمعت دحا بن ابي الصباح يقول سمعت المأمون اسحاق بن موسى في من المدينة و هارون ابن احمد بن علي طريق الصوفة والاهواز وفارس و لا احد بن علي طريق مكة وهارون ابن احمد بن يعني بالليل والنهار حين اعدم

به علیه وسلم من المدینه الی مرو هو الله فاذا انت دخلا کان یقی الله یسال منه و
لا اکثر ذکرا للوف جمع اوقاته منه و لا اسد خوفا لله عز و جل منه و کان اذا اتی
کل الصلاه فاذا سلم جلس مصلاه یثنی الله ویحمده ویکبره ویهلله ویصلی علی النبی صلی
الله علیه و اله و سلم حتی تطلع الشمس ثم یمد یده یدعا حتی یسال الناس ثم اقبل علی الناس
بوجهه وسطهم الی فرق الزوال ثم حدث وصلوه وعاد الی مصلاه فاذا انت الشمس
قام فصلی ست رکعات یقرا فی الرکعه الاولی الحمد وقل یا ایها الکافرون وفی الثانیه
الحمد وقل هو الله ویقرا فی الاربع کل رکعه الحمد لله وقل هو الله احد وسلم فی
کل رکعتین ویتشهد فیقول الله قل الزکوی و سد الفرائض ثم یودع ویصلی رکعتین ثم
یقم ویصلی الظهر فاذا سلم یثنی الله و یحمده ویکبره و یهلله ما شا الله ثم یمد یده
الثانیه یقول فیقامه مره سبحان الله فاذا فرغ راسه قام فصلی ست رکعات یقرا فی کل
رکعه الحمد وقل هو الله احد وسلم فی کل رکعتین ویتشهد الله کل رکعتین قل
الزکوی و سد الفرائض ثم یودع ثم یصلی رکعتین ویتشهد الله فاذا سلم قام وصلی
العصر فاذا سلم جلس مصلاه یثنی الله ویحمده ویکبره ویهلله ما شا الله ثم یمد یده
یقول فیقامه مره حمدا لله فاذا انت الشمس یوما وصلی الفرض ثلاثا ثاذار واقامه

وتعرف الناس على الروحي و سد الفوا ه فاذا سلم خلف صلاه سبي الله وبحمده
وتكبره وتهلله ماسا الله ثم سبح سبحه السكر ثم ترع راسه و لم تكلم حتى تقوم وتصلي
اربع ركعات تسلمين وتعرف كل ركعتين الناس على الروحي و سد الفوا ه و كان
تقرا في الاولى من هذه الاربع الحمد وقل يا ايها الكافرون في الثانيه الحمد وقل هو الله
احد وتقرا في الركعتين الاخرتين الحمد وقل هو الله ثم يلتفت سد السلام في السعف ماسا الله
ثم تقول ثم تلتفت حتى تمكن من الالتفات ثم تقوم فتصلي الثنتا الاخرى اربع
ركعات وتعرف الناس على الروحي و سد الفوا ه فاذا سلم خلف صلاه تكبر
الله خمس و خمسين وبحمده وتكبره وتهلله ماسا الله وتسبح سد السعف سبحه السكر ثم
تاتي الى راسه فاذا كان الليل الاخير من الشهر قام من راسه بالتسبيح والحمد والتكبير
والتهليل والاستغفار فاذا ثم توضا ثم قام الى صلاه الليل فصلى ثماني ركعات وسلم كل
ركعتين تقرا في الاولى مئتي كل ركعه الحمد مره وقل هو الله احد ثلاث مره ثم تصلي
صلاه جعفر برابي طالب في اربع ركعات سلم كل ركعتين وتعرف كل ركعتين
في الناس على الروحي و سد التسبيح وتبتهل بها من صلاه الليل ثم تقوم فتصلي ركعتين
تقرا في الاولى الحمد وتسوره الملك في الناس الحمد لله و قل يا ايها الاسارى ثم تقوم فتصلي

دكتب السع نعوات كل دكتبه منهما الحمد لله مره وهل هو الله احد ثلاث مرات
ونعوذ بالله من الركوع و سجالعوا ه فاسلم قام فصلى دكتبه الوتر توحه منها
ونعوا منهاالحمد مره وهل هو الله احد ثلاث مرات وهل اعوذ برب الفلق مره واحده
وهل اعوذ برب الناس مره واحده ونعت منهاهل الركوع و سجالعوا ه

و نعوذ منوه اللهم صل على محمد وال محمد اللهم اهدنا فمن هدت وعافنا فمن عافت
وتولنا فمن تولت وبارك لنا فيما اعطت وقنا شر ما قضت فانك تقضي و لايقضى عليك انه
لايذل من واليت و لايعز من عاديت تباركت ربنا وتعاليت ثم نقول استغفر الله واسأله
التوبه ستغفر مره فاسلم جلوس السعت ماسا الله فاكبر من الفجر قام فصلى دكتب
الفجر نعوات الاول الحمد هل ثانيا الكافرون في الثانيه الحمد وهل هو الله احد فاطلع
الفجر اذن واقام وصلى الشاه دكتبر فاسلم جلوس السعت حتى تطلع الشمس ثم
سجد سجده الشكر حتى تقال القفاد و كان قرا ثنى حمع المفروضات الاول الحمد
وانا انزلناه في الثانيه الحمد وهل هو الله احد الاف صلاه الشاه والظهر والعصر

يوم الجمعة فانه كان يقرأ فيها بالجمعة وسورة الجمعة والمنافقين وكان يقرأ في صلاة العشاء الآخرة
ليلة الجمعة في الأولى بالجمعة وسورة الجمعة وفي الثانية بالجمعة وسبح اسم ربك الأعلى وكان
يقرأ في صلاة الغداة يوم الأربعاء ويوم الجمعة في الأولى بالجمعة وهل أتاك على الإنسان وفي الثانية
بالجمعة وهل أتاك حديث الغاشية وكان يقرأ بالقرآن في الصبح والعشاء وصلاة الليل
والشفع والوتر والغداة فيقرأ القرآن في الظهر والعصر وكان يقرأ في الأخيرتين بقول
سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله والله أكبر ثلاث مرات وكان يقرأ في جميع
صلاته دعاء واحد ويقول عما سلم أنا أنت الأول والآخر الأكرم وكان
إذا أقام في بلدة يقصر أيام كانما لا يفطر فإذا آخر الليل بدأ بالصلاة قبل الإفطار وكان
في الطريق يصلي قبل وجهته ركعتين ركعتين إلا المكتوبة فإنه كان يصليها ثلاثا ولا يدع ركعتيها و
لا يدع صلاة الليل والشفع والوتر وركعتي الفجر في سفر ولا حضر وكان لا يصلي من نوافل
النهار في السفر شيئا وكان يقول بعد كل صلاة يقصرها سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا
الله والله أكبر ثلاثين مرة ويقول إذا أقام الصلاة وأذانه كل الخمس في سفر و
لا حضر وكان لا يصوم في السفر شيئا وكان يحث بذلك ويأمر بالصلاة على محمد وآله
ويكثر من ذكر الصلاة وغيرها وكان يكثر بالليل قراءة من تلاوة القرآن فإذا أمن الله

فقال كنت حين أوتاد بك وسأل الله إليه وسود به من البلاد وكان في بعض حين بسم الله
الرحمن الرحيم في جمع صلاته بالليل والنهار وكان إذا قرأ هو الله أحد قال سبحان الله
أحد فإذا قرأ منها قال صدقت الله ربنا تبارك وكان إذا قرأ سورة المسد قال في نفسه
سبحان ربنا الكافور فإذا قرأ منها قال رب الله ودين الإسلام تبارك وكان إذا قرأ والنجم
والزبور قال عند الفراغ منها تبارك ذلك من الشاهدين وكان إذا قرأ لإيلاف سورة
الفاتحة قال عند الفراغ منها سبحانك اللهم وكان يقرأ في سورة المنافقين ما
عند الله خير من اللهو ومن التجارة للذين آمنوا والله خير الرازقين وكان إذا قرأ من الفاتحة
قال الحمد لله رب العالمين وإذا قرأ إياك نعبد إلى قال سبحان رب الأعلى و
إذا قرأ يا أيها الذين آمنوا قال لبيك اللهم لبيك وكان في الأول بلغنا الأقصى الناس
سيفتون في مسائل دينهم فيسمعهم ويبينهم الكثير من أمته من أبناء مرحلة عليه السلام من رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم فلما وفدت به على المأمون سأل عن حاله في طريقه فأخبرته بما
شاهدته منه في الله وتقواه وطيبه وإقامته فقال لي يا أبا إسحاق هذا خير أهل الأرض
وأعلمهم وأبعدهم فلا يبق أحدا بما شاهدته منه إلا يظهر فضله الأعلى لسان والله أستغفر
ما أقول من الزيغ منه والإساءة به

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رحمه الله قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن
أبيه عن عبد السلام بن صالح الهروي قال حدثني أبي الرضا علي بن موسى جعفر
و محمد بن قاسم بن عبد الله النيسابوري قال لا يسعنا أن نقول في علي و لم قال لأنه دينا كلمة
يومه وليلته إلى مثله وإنما نعني من كلامه ساعة في عدد النهار وقبل الزوال و
عند انتصاف النهر فهو بمنزلة الأوقات فأعرف منزلته وتأدب بأدبه قال فقلت له فأطلب
لي منزلة بمنزلة الأوقات أدنا عليه قاسم وإلى من حلف عليه و هو أعرف منزلته منتصرا
قال أبو الصلت فقلت له يا ابن رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ما شيء يمكنه عندهم
الناس قال و ما هو قلت يقولون إنكم تحبون أن الناس لكم عبيد فقال اللهم فاطر السماوات
و الأرض عالم الغيب والشهادة إني أشهدك أني لم أقل ذلك قط و لا سمعت أحدا
من آبائي يقوله قط و إني أتبرأ إليك من المقالة عند هذه الأمة و أن هذه منها بمنزلة
القلادة في عنق الخنزير قال فقال لي يا عبد السلام إذا كان الناس كلهم عبيدنا على ما حكوه عنا فمن نسلم فقلت يا
ابن رسول الله صدقت ثم قال يا عبد السلام أمنكم إني لمأخوذ أن الله يسألنا من
الولاية كما أمركم عن طاعته فيما أمر بالإمامة و الولاية
حدثنا الحاكم أبو جعفر بن نعيم بن شاذان رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن إدريس عن

ابراهيم بن قاسم عن ابراهيم بن الشاس قال قال ابي انا الحسن الرضا عليه السلام حقا احدنا يكلمه
فيه و لا يأذن له في الجلوس حتى يؤذن له و قال احدنا من حاجته يقدر عليها و
لا يقدر على دخوله يريد الجلوس له فيه و لا يأذن له فيه و لا يأذن له في الجلوس احدنا
من موالينا و مماليكه فيه و لا يأذن له و لا يأذن لمعروف يعرفه فيه بل كان يعرفه النسم و
كان اذا خلا وضع مائدته اجلس معه على مائدته مماليكه و موالينا حتى الواحد الشاس
و كان في غير اليوم والليلة يكثر السؤال عن الله من اولها الى الليل و كان يكثر
الصيام فلا يفوته صيام ثلاثة ايام في الشهر و يقول ذلك صوم الدهر و كان في كثير
المعروف والصدقة في السر واكثر ذلك يكون منه في الليل المظلم فمن زعم انه
رأى مثله في فضله فلا تصدقوه كذب ما نعرف به المأمون الرضا عليه السلام من مائدة المبالغين
في الامامة والتقصير

حدثنا محمد بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال حدثنا ابي قال حدثني احمد بن
علي الايادي عن اسماعيل بن حماد قال كان المأمون يعقد مجالس النظر ويجمع المتكلمين لا هل
الشرك في وتكلمهم في امامة امير المؤمنين عليه السلام ابن ابي طالب عليه وتفضيله على جميع
الصحابة يوما الى ابي الحسن علي بن موسى الرضا عليه و كان الرضا عليه يقول لاصحابه الذين يؤتمنهم

و لاسروا منه نوله فما يعلى و ا الله سره ولكنه لاكل من الصبر حتى بلغ الكتاب اجله

حدثنا ابي و محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنهما قالا حدثنا محمد بن
السعيد و احمد بن ادريس جميعا قالا حدثنا محمد بن احمد بن يحيى بن عمران الاشعري قال
حدثني ابو الحسن علي بن ابي حماد الزيادي عن اسماعيل بن حماد بن زيد قال جلسنا بين
يدي العالم قال اعني المأمون باحضاد جماعة من اهل الجدل و جماعة من اهل الكلام
والنظر فجعل له من الصغير دنيا ادنى دخلا ثم جلس بهم فامرهم بالكينونة في مجلس
الناحية لاعلمه بمكانهم فجلوا فلما علم انه خالهم قد خلوا فجلوا فجلسوا فجلس سليه واسقهم
ثم قال اني اريد ان اجتمع بين و بين الله تبارك و تعالى في يومي هذا فمن كان حاضرا
او له حاجة فليعلمني فما حاجة وانتظروا وسلوا حقائقكم وكتبوا ادلتكم فجلوا
فاتوه به فقال ايها القوم انما استجبتكم لاحيي بكم
عند الله تعالى فاتقوا الله وانظروا لانفسكم وامامكم و لاتمتكم حياتي ومكاني من قول
الحق حتى كان وقت الانتظار على من اتى به واستعوا على انفسكم من النار وتقربوا الى الله
تعالى بتقواه واتباع طاعته فما احد يقرب الى مولى بمعصية المولى الا تباعد الله عنه فانظروني

يجمع عقولكم بأن دخل أحدهم أرجلا في حجر النبي صلى الله عليه وآله وسلم
فإن كنت مصيبا فصوبوا قولي وإن كنت مخطئا فردوا علي وقولوا فإن شئتم سألتكم
وإن شئتم سألتموني فقال له الذين يقولون بالمتشابه إن سألك فقال فأتوا وقفوا كلامكم دخلا
واحدا منكم فأتاكم فإن كان عند أحدكم دنانيره فليرد وإن بقي منكم أحد
فقال قائل منهم أنا أبرئكم إن حجر الناس صلى الله عليه وآله وسلم أبو بكر من
قبل أن الرواية الجمع عليها حاضر عن الرسول صلى الله فإن أفتوا بالذين من بعد
أبو بكر وعمر فلما أمرتني الرحمة بالاقتداء بهما علمنا أنه لم يأمر بالاقتداء إلا بأمين الناس فقال
المأمور الرواية كثيرة ولا بد من أن يكون كلها حقا أو كلها باطلا أو بعضها حقا
وبعضها باطلا فلو كانت كلها حقا كانت كلها باطلا من قبل أن بعضها يعضد بعضا و
لو كانت كلها باطلا كان في بطلانها بطلان الدين وتدوين السنة فلما بطل الوجهان بقي
الثالث بالاضطرار وهو أن بعضها حق وبعضها باطل فإذا كان كذلك فلا بد من دليل
على ما يؤخذ منها ليتميز حقه فإذا كان دليل الميز نفسه حقا كان أولى ما يعتمده واحد
به و ط فيه من الاجتهاد إلى أدلتها باطلة في نفسها وكذلك أن رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم أحكم الحكماء وأولى الخلق بالتدبير وأسد الناس من الأمر بالمعنى وحمل الناس

على القدر بالإطلاق وكذلك إن قدر الله خير لا يكون إن يكونا متغيرين من كل جهة أو متغاير
إن كانا متغيرين من كل جهة كانا واحدا في الحد والصفة والصورة والجسم و
قد امتدوه إن يكون إثنان بحيث واحد من كل جهة و إن كانا متغاير فقد يبين
الافتراق بينهما و قد يكلف ما لا يطاق لأنك إذا افترضت لواحد حالة الآخر
والدليل على اختلافهما إن إبليس أهل الرتبة وقد قدم عمر أحوادا وأساد عمر إلى
أبي بكر سؤل حالة ونقله بمالك بن نويرة فإن أبو بكر عنه وحرم عمر الميسر و لم يفعل ذلك
أبو بكر ووضع عمر ديوان العطية و لم يفعله أبو بكر وأسبغ أبو بكر و لم يفعل ذلك
عمر ولقد أتاه كسرة فإن مصنف قد أتاك دكي الله عنه قد أفضل و لم
يذكر المأمور لجمعه و قوانهم لم يرووا إن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال اقتدوا
باللذين من بعدي أبي بكر وعمر وإنما ذووا أبو بكر وعمر ومنهم من ذوي أبي بكر وعمر
فلو كانت الرواية صحيحة لكان حين قوله بالصحابة اقتدوا باللذين من بعدي كتاب
الله والسنة بأبي بكر وعمر وحين قوله بالرجع اقتدوا إنما الناس و أبو بكر وعمر بالذين من
بعدي كتاب الله والسنة دحسبا إلى حديث المأمور فقال أحمد من أصحاب الحديث
إن النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال لو كنت مبتدعا حلالا لابتدعت أبي بكر حلالا فقال

المأمون حدثنا محمد بن قال أردوا بأنكم الله في أخي بن أشهاله وأخو علي في فقال لو في ذلك
فقال و ما أحوجك الآن

في أن بن سنان الأخوي قال الأخو أن علي في قال على المسن حين هذه الأمة
سدتها أبوبكر وعمر قال المأمون حدثنا محمد بن قال أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم لو علم
أنهما أفضل فأول عليهما منه عمرو بن الناصر وعنه أسامة بن زيد وهما يكذب هذه الرواية
قول علي عليه السلام لناصر النبي صلى الله عليه و آله و سلم و أنا أول بمجلسه من تقدمي
ولكن أسمعت أن بن حي الناس كفاذا و قوله في أبي بكر أن حزامين و حديث الله
سأل عنهما وحديث سد هما قال أخو فأن أكن أعلى ه و قال قل من مستعل فاعله فقال علي عليه
السلام محمد رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم عمر كأبو بكر فقال المأمون حدثنا أبي
من قبل أن علي في قد بن سنان أبي بكر وددوسم أنه قد عنها حين قبض فاطمة في وأنها
أوصت أن يدفن ليلا ليلا سعدا جنازتها ووجه أخو و هو أنه أن كان النبي صلى الله
عليه و آله و سلم أسبقه قبض كان له أن يستعل و هو يقول الاتحاد قد قبض لكم
أحد قدر الوحي أنكسده وعمر قال أخو أن عمرو بن الناصر قال أبي الله من أخبر

الناس الناس من الناس قال ناسه فقال من الرجال فقال ابو ذر فقال المأمون فما باطل من قبل ابيكم
دونهم ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم وضع بن يديه كتاب موسى فقال اللهم ايتني
باحب خلقك اليك فكان علي ع ثم بعث فقال ابي ذر علي ع قال من فضلك على ابي
بكر وعمر خلفه حد المعنى قال المأمون كيف يجوز ان يقول علي عليه السلام اجلد
الجلد من لا يبقى حد عليه فكون مسندا لجلود الله عز و جل عاملا بملاقي امره و لنهي
نفسه من فضله عليهما فيه و قد دونهم من امامكم انه قال ولستم ولستم بتركهم في
الرجل اكدي عندكم ابو بكر على نفسه او على عليه السلام على ابي بكر مع ناقص الجنس
في نفسه و لابد لي في قوله من ان يكون كتابا او كتابا فان كان كتابا فلي عرف ذلك
بوحي فالوحي منقطع او بالنبي فالنبي ميت او بالنبي فالنبي ميت و ان كان عن كتابي فمن
الجهال ان يلي امر المسلمين ويقوم باحكامهم ويقيم حدودهم كتاب قال ابي فقد جا
ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال ابو بكر وعمر سيدا كهول اهل الجنة قال المأمون
فما الجنة جهال لانه لا يكون في الجنة كهل ويروى ان ابيه كان عند النبي صلى
الله عليه و آله و سلم فقال لابد من الجنة يهود فقيه فقال لها النبي صلى الله عليه و آله و
سلم ان الله تعالى يقول انا انسانا من انسا فجعلنا من انكادا عونا ابوانا فان عمهم ان ا كو نسا

سألنا أبا جعفر عليه السلام عن رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال للسر والجهر أيهما
سبقا أهل البيت من الأولين والآخرين وأيهما خير منهما قال أخبرني أبي عن جدي صلى
الله عليه وآله وسلم قال لو لم أخبر أمتي أنهم خير الأمم لأخبرتهم أن العامل لا
يقبل الله تعالى يقول أنا أوحينا إليك كما أوحينا إلى نوح والسر من سبقه وقال تعالى وإذ أخذنا
من النبيين ميثاقهم ومنك ومن نوح وإبراهيم وموسى وعيسى ابن مريم فقد يبعد أن يكون من لم
يوجد ميثاقه على النبوة منبئا ومن أخذ ميثاقه على النبوة موجودا قال أخبرني أبي صلى الله
عليه وآله وسلم يقول الله يوم خلقهم فسمع قال إن الله تبارك وتعالى أنزل آية شاهدة عامة
وسمع خاصة فقال العامة فأما من قال إن الله تبارك وتعالى لم يزل يسمع ويبصر فإنه
من قبل يعرف الخاصة والنبي صلى الله عليه وآله وسلم في العامة وليست فيه
الرواية أنهم من قبل أبي النبي صلى الله عليه وآله وسلم قال إذا جاءت الميت
فسمعت حتى يقبر فإذا قيل يا بني يقبر سمعت الميت وإنما قال السمع على عليه السلام
حين من أبي يقبر فعلم عبد أبي يقبر حين من الرسول من لأن الناس أفضل من المسبوق و
كما قيل إن النصارى تعد من قبل محمد والقبل لسان الله من وأنهر الرواية

النبي صلى الله عليه وآله وسلم يوم الحديبية قال أحد
قد قال النبي صلى الله عليه وآله وسلم لولولا الشاب فإنها الأمور بالخواتيم قال
المأمور قد أخلاف الشاب أنشأ لا أرى الله يسأل يقول لنبيه صلى الله عليه وآله وسلم ما كان الله ليعذبهم و
أنت فيهم يعني عمر قال الرسول قال أحد فقد سعد النبي صلى الله عليه وآله وسلم لعمر
بالسيف حسوه من الصهباء فقال المأمور لو كان قد أخاه كما أخبرتم لكان عمر لا يقول لجدته
سددك الله أمر المأمور أنا قال كان قد قال له النبي صلى الله عليه وآله وسلم أنت من
أهل الجنة ولم يقدمه حين دخله حديقة فقدم حديقة ولم يقدم النبي صلى الله
عليه وآله وسلم فقد أخل عن الإسلام وإن كان قد قدم النبي صلى الله عليه وآله و
سلم فلم سأل حديقة وقد أنزل النبي منافقاً في أنفسهما قال الأحد فقد قال النبي صلى الله
عليه وآله وسلم وصرف كفه النبي ووضعت أصبع في أخرى فرجعت
بهم ثم وضع مكان أبوبكر فرجعت بهم ثم عمر فرجعت بهم ثم دفع النبي فقال المأمور قد أمهل
من قبل أنه لا يبلو من أن تكون أجسامهما أو أعمالهما فإن كانت الأجسام فلا يخلو كل دوحة
أنه مهال لأنه لا ترجع أجسامهما بأجسام الأمة وإن كانت أعمالهما فلم تكن سدفة ترجع
بما أسر فاجتروه بما يعلن الناس فقال سعد بالأعمال الصالحة قال فاجتروه فمن قبل فاجتنب على

عهد النبي صلى الله عليه و آله و سلم ثم أن المعصوم عم سدوقاه رسول الله ناكس من
عمل الفاطر على عهد النبي صلى الله عليه و آله و سلم أنبيوه ثم قال فلم نسم أو حديكم في
عصرنا هذا من هو أكبر حقاً وحبا وصوما وصلاة وصدقة من أحدهم قالوا
صدقت لأنبيوه فاطر ك هونا لفاطر عصر النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال المأمور
فاطروا فما دوت أنفسكم الذين أحدثتم عنهم أذنبتم فقال على عليه السلام وقسوا
النفا مادووا في فقال تمام النسوة الذين سقدوا لهم ثالثة قال كانت حوا من أحوا
كسوة فالوا قولكم و أن كانوا هدووا في فقال على عليه السلام أكس فهدوا من
أنفسكم مادووا و لاسدوه قال فاطرق القوم خمسا فقال المأمور مالكم سكتم قالوا
هذا سقصنا قال المأمور فإني أسألكم خمسين أ الأعمال كان أفضل يوم سئل الله سبه
ر قالوا النبي إلى الإسلام لا إله إلا الله سئل نقول السابعون السابعون
أولئك المقربون قال فهل علمتم أحدا أسبق من على عليه السلام إلى الإسلام قالوا أنه سبق
حدثنا لم يبق عليه حكم و أنوكن أسلم كفلا قد حق عليه الحكم و بن فاس الخالس فرق
قال المأمور فمن أسلام على عليه السلام أنالقام من قبل الله سئل أم بعد النبي صلى الله
عليه و آله و سلم قال فلم أنالقام فقد قتلتموه على النبي صلى الله عليه و آله و سلم لأن النبي

صلى الله عليه و آله و سلم لم يلهم بل أتاه جبرئيل من الله تعالى ذكره وصرفها فأمر عليا النبي
صلى الله عليه و آله و سلم فعل ذلك من قبل نفسه أو بأمر الله تعالى فأمر عليا من قبل نفسه فقد أخطأ
خلاف ما وصف الله تعالى به نبيه صلى في قوله تعالى و ما ينطق عن الهوى إن هو إلا وحي يوحى و إن كان من قبل الله تعالى فقد أمر الله تعالى نبيه
صلى الله عليه وآله بتبليغ علي عليه السلام من بين سائر الناس وإنابته عليهم فذلك نص به وعلما بأن الله تعالى
وجه إليه جبرئيل من السماء فلم يبق إن تكلف حاجة ما لا يطيقون فأمر عليا بتبليغه
كونهم و إن قلتم لا فقد يبق إن تأمر نبيه صلى بتبليغ من لا يمكنه قبول ما يؤمر به لضرورة
وجدانه نبيه وضعفه عن القبول وجهله بأحوال فلم يأمر النبي صلى الله عليه و آله و سلم
بتبليغ أحد من سائر أهله وعشيرته فكونوا أسوة علي عليه السلام إن زعمتم أنه لم يدع
غيره فقد فضله النبي عليه السلام على جميع سائر الناس ثم قال أي الأعمال أفضل النبي قال
الإيمان قالوا الجهاد في سبيل الله قال فهل يقدر لأحد من الناس في الجهاد ما للنبي عليه السلام
في جميع مواقف النبي صلى الله عليه و آله و سلم من الأين فقد تقدم قبل من المشركين
فيفاتحه وينزل دحلا قبل علي عليه السلام منهم بقتال وتنزيل وإنزال لسائر الناس فقال قائل كان
يأتي مع النبي صلى الله عليه و آله و سلم في غزوته تبوك فقال المأمون لقد جئت بفائدة

ما كان يدين دين النبي صلى الله عليه و آله و سلم أو منه فسوقه أو إباحة النبي صلى
الله عليه و آله و سلم إلى دماء بني تميم إلى الملأ أحب الناس يقول فقال لعمر
بالله من أن أحدهم أنه يدين دين النبي صلى الله عليه و آله و سلم أو فسوقه أو ناقضاً من
النبي صلى الله عليه و آله و سلم الله قال فما القصاص النوس قال كنت قصته إلى تميم
بيانه من الموت فيه أن تكون كل فيلق أفضل من الجهاد و الله عز و جل
يقول لا يستوي القاعدون من المؤمنين غير أولي الضرر و الجهاد دون سبل الله بأموالهم و
أنفسهم فضل الله المجاهدين بأموالهم و أنفسهم على القاعدين درجة و كلا وعد الله الحسنى
و فضل الله المجاهدين على القاعدين أجراً عظيماً الآية قال أبي بن حماد بن دينار قال
أوما قال إلى على الأنصار حين من الذي هو فيه أنت و تطعون الطعام على حبه مسكينا
و يتيما و أسيرا إلى قوله و كان سيئكم مشكورا فقال عمر بن لنا هذه الآية فعلت
على عليه السلام قال فقال لنا أن علياً قال حين أطعم المسكين واليتيم والأسير وإنما نطعمكم
لوجه الله لا نريد منكم جزاء و لا شكوراً على ما وقع الله عز و جل في كتابه فعلت
لا قال فإن الله يقول جزاء سيئة على عليه السلام ونسه فأطعم ذلك في كتابه سيئا لما أمره
فقال علمت أن الله يقول وقعت في نفسي مما وقعت في الليل فإذا هذه السورة فوادينا من

قصه قلب لا قال فقده قصله ياحي قصه تكون القوادير من قصه فقلب لاياكدي
قال ترك كانها من كعانها من قصه تي داخلها كعابي حاد حقا و قدامل قوله ص
باسماء دونكا سوقط بالقوادير وحين به سا كانها القوادير دقه و قوله ص دكتب قوس
بان طلبه قو حدته بيا ياي كانه يمر من كتوه حرته وعدوه وكقول الله تعالى و بانه
الموت من كل مكان و ما هو بميت و من ورائه عذاب غليظ ياي كانه بانه الموت
و لوبانه من مكان واحد قلب ثم قال باسماء السبب عمر سعد بار السرق الى قلب
بلى قال ادابت لو بار دخلا قال ماكدي ياكبي قدالبدت ام لا ا كار عندك
كقوا قلب لا قال اقوابت لو قال ماكدي قده السوده قوار ام لا ا كار عندك
كقوا قلب بلى قال ادي قصل الرحل ناكد حتوين باسماء من حدت الطاير
المسوي ياكبي عندك قلب بلى قال بار و الله عاكد لايلو قدا من
بار تكون كعاكاه بالبي كل الله عليه و اله و سلم او تكون موقوفا اوحوف
الله القاطل من حلقه و كار المعقول ياحب الله اوبرعم بار الله لم سوف القاطل من
المعقول فاي اللاف ياحب الك بار تقول به قال باسماء قاطوقب ساعه ثم قلب يا
امير المومنين بار الله تعالى تقول في بان تكونان باسر باك قعاق الناد باك تقول لصاحبه لا تحزن

نار الله متاقسه الله عز و جل بالله كيف شه ص قال المأمور سبحان الله ما أجل علمك بالله
والكافر أما تكون الكافر كافرا للمؤمن في قصة هذا ما سمعت قول الله تعالى
قال له صاحبه و هو يحاوره أكفرت بالذي خلقك من تراب ثم من نطفة ثم سواك
رجلا قصة له صاحبا و قال الفضل سواك رجلا وصاحبك و حسبه بين الرجا
تصيره بالمسوي و قال الآخر سواك رجلا الوجه وصاحبك مصر القوائم
من نهار هذا قصة قوسه صاحبه و أما قوله نار الله متاقد و يتال مع النو والفاجر
أما سمعت قوله تعالى ما تكون من نجوى ثلاثة إلا هو رابعهم و لا خمسة إلا هو سادسهم و
لا أدنى من ذلك و لا أكثر إلا هو معهم أين ما كانوا و أما قوله لا يزنيها حين من حين
أي تكون أكثر طلبه أو منتهى قال محمد أنه طلبه فقد خالف النبي صلى الله عليه
و آله و سلم في من الطلبة و هذا خلاف كتاب الله و نار محمد أنه منتهى في
قصة الناقة و حين من قوله تعالى فأول الله سكينته على من قال أنهاه فقال على أي تكون
لأن النبي صلى الله عليه و آله و سلم كان مستنيرا من الصفة السكينة قال فيبين من قوله عز و
جل و يوم حنين إذ أعجبتكم كثرتكم فلم تغن عنكم شيئا و ضاقت عليكم الأرض بما
رحبت ثم وليتم مدبرين ثم أنزل الله سكينته على رسوله و على المؤمنين أيدي من المؤمنين

الدين اذا اراد الله تعالى هدا الموضع قال فقال ان الناس انهموا يوم خيبر فلم يبق
مع النبي صلى الله عليه و آله و سلم الا ثمانية من بني هاشم علي عليه السلام يحرس ثمانية
والناس احد يلهم ثلاثة رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم والخمسة يدفعون النبي صلى حوفا
من ان ينال سلاح الكفار حتى اعطى الله تبارك و تعالى رسوله صلى الظفر حتى انهزموا
هذا الموضع علي و من حضر من بني هاشم فمن كان افضل امن كان مع النبي صلى الله
عليه و آله و سلم قولنا السكينة على النبي صلى الله عليه و آله و سلم و عليه ام من كان
في الغار مع النبي صلى الله عليه و آله و سلم و لم يكن ابا بكر لولقا عليه ثانيهما من افضل من
كان مع النبي صلى الله عليه و آله و سلم في الغار او من نام على فراشه ووقاه بنفسه
حتى نام النبي صلى عليه من الهجرة ان الله تبارك و تعالى امر نبيه صلى ان ينام علي ليلة
على فراشه ووقاه بنفسه فامره بذلك فقال علي عليه السلام اتسلم يا نبي الله قال نعم فاضطجع
مضجعه وتسجى بثوبه واخذ المشركون به لا يشكون في انه النبي صلى الله عليه و آله و سلم
و قد اجمعوا على ان يضربه من كل بطن من قريش رجل ضربة لئلا يطلب الهاشمي بدمه و
علي عليه السلام نبع نام القوم فمن من الذين بقي بنفسه فلم يخبه ذلك بل الوحي كما جرى
ابو بكر في الغار و هو مع النبي صلى الله عليه و آله و سلم و علي عليه السلام وحده فلم

نزل كانوا يمسسا قسـ الله تعالى ملائكته تمسه من مسوك قوس فلما أكبى قام قطر القوم الله
فقالوا أنزل محمد قال و ماعلى به قالوا قاتـ حدثنا ثم أتوا النبي صـ فلم نزل على عليه السلام
أفضل لمائدا منه الا ماترك حتوا حتى قصه الله تعالى الله و هو محمود معقود له بالسماوا
مانوى حدثنـ الولاته فقلـ ثم قال أدوه قرونه فقال أما ترى أنه أوحى إلى عليه
السلام على أبي بكر وعمر من النبي ما لم يوحى لهما عليه فلـ أن الناس تقولون أن محاقله
ثنـ ديك بن حادثه فقال وأنزل قال النبي صلى الله عليه و آله و سلم فدا فلـ تكذبون حم
تكذيبوه من جهة الوصاي قال فمن قل ديك بن حادثه فلـ تموته قال أفلس قد كان قل
ديك بن حادثه قل تكذبون حم فلـ قال أحبين لوصاتـ أنا لك أنـ عليه حمس تسوه
ثنه تقول مولاي قول أنزعم أنها الناس فقلوا أكتـ تكوه له كلك فقلـ قال أقسوه
أنك تما لأنسوه النبي صلى الله عليه و آله و سلم حتى ويكم أحبتم فقما كم أد كم
أن الله تعالى تقول أيدوا أحباد هم و د فيانهم أد أمر كدور الله و الله فأكلموا
لهم و لأكلوا لهم ولكنهم أمروا لهم فأكلوا ثم قال أنزلي قول النبي صلى الله عليه و
آله و سلم إلى عليه السلام أنـ عن تمولة فادور من موسى فلـ ثم قال أما تسلم أن فادور
أخو موسى لأنه وأمه فلـ قال قبل عليه السلام كذلك فلـ لا قال و فادوس و لس

على كذلك فما المنزل الله الا الملاء و هذا كما قال المأمون انه استيقاظ استقلال له
فاذا ان نطق نفسه و هذا كما حكى الله تعالى عن موسى في حين يقول لهارون اخلفني
في قومي و اصلح و لا تتبع سبيل المفسدين فان موسى خلف هارون قومه و هو حي ثم
مضى الى ميقات ربه تعالى و ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم خلف عليا في حين خرج
الى غزوة تبوك فقال اتخلفني عن موسى حين خلف هارون اخاه حين مضى الى ميقات ربه
عز و جل اتخلفني عن اخيه فقال نعم قال انه ليس هذا استيقاظ على خمسة فلذلك قال فكذلك
على عليه السلام خلفه النبي صلى الله عليه و آله و سلم حين خرج الى غزوة الطائف
و الناس و الصبيان اذا كان اكثر قومه منه و ان كان قد جعله خليفة على خمسة و الدليل
على انه جعله خليفة عليهم في حياته اذا غاب و سكوته قوله صلى الله عليه لعلي هارون من
موسى الا انه لا نبي بعدي و هو دين النبي صلى الله عليه و آله و سلم انما نفى القول
لان موسى في قد نفى الله تعالى و قال فما كان اخبرك و دينا من اهل هارون اخي اشدد
به ازري و اشركه في امري فاذا كان على عليه السلام منه صلى بمنزلة هارون من
موسى فهو دينه كما كان هارون دين موسى و هو خليفته كما كان هارون خليفة موسى في
ثم اقبل على اصحاب النص و الكلام فقال اسألكم اوسألوني فقالوا بل سألك قال قولوا فقال قائل

منهم السبب امامه على عليه السلام من قبل الله عز و جل بعد ذلك عن رسول الله صلى الله
عليه و آله و سلم من بعد العصر من الظهر اربع ركعات في غاية ركوعهم خمسة ركعات
والجبين الى مكة فقال لي قال فما بالهم لم يصلوا في جميع العصر واحتلفوا خلافه على عليه السلام
وحده فما قال المأمور لان جميع العصر لابتغ فيه من الناس والرغبة مانع في الملاء فقال اخبر
ماتكون ان تكون الى صلى الله عليه و آله و سلم امرهم ان احتاد دخل منهم يقوم مقامه
دابه ثم ودفع عليهم من عين ان سيبلغ فوبعثه فسكن خلفه فيرل ثم الشداد فقال ابتكرت
ذلك من قبل ان الله يبتلي اداف يبلغه من النبي صلى الله عليه و آله و سلم و قد سبب
سه صر الثم و فوسلم ان فيهم عاصر ومطيع فلم نعبه يبتلي ذلك من ادساله وعلى اخرى
و لوامرهم ان احتاد دخل منهم كان لايبلو من ان امرهم كلهم اوسطهم فلو امر الكل من
كان العباد و لوامر سطنا دون سر كان لايبلو من ان تكون على قدالسر خلافه فان
فات العقبا فلابد من يبدت العقبه وسمعه قال اخر فقد دون ان النبي صلى الله عليه و
آله و سلم قال فاداه المسلمون حسنا فقوبت الله يبتلي خير و فاداوه فيما فقوبت الله فيي فقال
قدالقول لابد من ان تكون بيت كل المومنين اوالسر فان اداب الكل فقدا مقوت
لان الكل لايمكن اجتماعهم و ان كان السر فقد دون كل في كاحبه حسنا قبل دوانه

السوق على ودوابه المسوق عنوه فمن سب ما يكون من الامامة قال احمد فهود ان يرحم
ان اصحاب محمد ص احتلوا قال كيف يرحم انهم احتلوا واجمعوا على ضلالة
وهم لم يعلموا فيها ولا سنة لانا نرحم ان الامامة لا تصح من الله تعالى ولا سنة من الرسول
ص فكيف يكون فيما لم يعتد بقول ولا سنة خطا قال احمد ان كنت تريد انه عليه
السلام من الامامة كون عنوه فهات سئل على ما تدعي قال ما ادعي ولكن هو ولا سنة على
هو والمدعي من يرحم ان الله الوله والسول وان الله الاحياد والسنة لا تسع من ان يكون
من سوكانه فهم حتما ايكون من عنهم والسن مندوم فكيف يوت بالسنة على هذا قال
احمد فما كان الواجب على عليه السلام يدعي رسول الله كل الله عليه وآله وسلم
قال ماصله قال اما واجب عليه ان يعلم الناس انه امام فقال ان الامامة لا تكون بعد منوف نفسه
ولا بعد من الناس فيه من احياد او بعض ذلك وانما تكون بعد من الله تعالى فيه كما
قال لانبيائهم في ان جاعلك للناس اماما وكما قال تعالى لداود يا داود انا جعلناك
خليفة في الارض وكما قال عز وجل للملائكة في ادم اني جاعل في الارض خليفة فالامام انما
يكون اماما من قبل الله تعالى وباجتباده اياه في بطن الكنيسة والسوق في السن والطفاده
في المسا والتصوف المستعل ولو كان بعد منوف نفسه كان من قبل ذلك البعد مسيها للامامة

و اذا اعمل خلافها لرسول فكون خلفه من قبل اهماله قال ابو حنيفة الامامة ليلى عليه
السلام بعد الرسول ص فقال لبروحه من الطفولة الى الانتقال كبروحي الى كل الله عليه
و اله و سلم من الطفولة الى الانتقال والبراءة من ضلالة قومه من اليهود واحتياله السوط
كبراءة الى كل الله عليه و اله و سلم من الضلالة واحتياله السوط لان السوط ظلم
و لا يكون الظالم اماما و لا من عبدونا احتجاج و من سوط فقد خرج من الله تعالى فهل اعتداله
فالجواب فيه الشهادة عليه بما اجتمعت عليه الامة حين يتجاوز احتجاج ابو حنيفة ولان من حكم
عليه موته فلا يجوز ان يكون حاكما فكون الحاكم محكوما عليه فلا يكون حسب فرق بين
الحاكم والمحكوم عليه قال ابو حنيفة لم يقاتل علي عليه السلام ا ص وعمر كمقاتل معاوية فقال
المسالة فقال لان لم اقتدا و لم نعرف والتي لا يكون له عليه انما الثبات للانبياء وانما يبين
ان يتوقف امر علي عليه السلام ا من قبل الله ام من قبل نبيه فان كان من قبل الله تعالى
فالتوقف يدرء كقول تعالى فلا و ربك لا يؤمنون حتى يحكموك فيما شجر بينهم ثم لا يجدوا
في انفسهم حرجا مما قضيت و يسلموا تسليما فقال القائل لا اطيع فان كان فاعله من الله تعالى
فاعله منه وعلى الناس الرضا والتسليم و قبول رسول الله كل الله عليه و اله وسلم القائل
يوم الجمعة يوم عيد المشكور فيه من الشهر فلما وجد الانوار وقوع حادث

كما قال الله تعالى في الآية الأولى فاقتلوا المشركين حيث
وجدتموهم وخذوهم واحصروهم واقعدوا لهم كل مرصد قال أحمد بن
أبي نصر إمامة علي عليه السلام من قبل الله تعالى وأنه مفترض الطاعة فلم لم يبن الأمر بالسيف والقتال
للناس في جهاد أبي بكر ما أمر به من كتبه الناس إلى طاعته فقال من قبل أنا لم نرهم أبي علي
في أمر بالسيف فتكون رسولا ولكنه في وضع علما بين الله تعالى وبين خلقه فمن تبعه كان مطيعا و
من خالفه كان عاصيا فإن وجد إخوانا تبعوه فهم جاهدوا وإن لم يجد إخوانا فاللوم عليهم لا
عليه لأنهم أمروا بطاعته على كل حال ولم يؤمر هو بها فيكلفهم الاتباع وهو يتمنى الشيء
الناس إلى الله فأجابوا أدوا ما عليهم وإذا لم يفعلوا كانت الإثم عليهم لا على
النبي و قال أحمد بن أبي نصر إنه لابد من إمام مفترض الطاعة بالاضطرار كما
يبين بالاضطرار أنه على عليه السلام كتب كتبه فقال من قبل أبي الله تعالى لا تعرف مجهولا و لا
تكون المعروف مفتقرا إلى المجهول فمتى قلت من دلالة الرسول من على الفرض لقطع
العذر بين الله عز و جل و بين عباده إذا بين لوفرض الله تعالى على الناس كتبه فلم يقم
الناس إلى تبعه فهو لم يؤمن و كان على الناس إتباعه إذا كذلك تعوقهم حين تركوا
ما أذن الله تعالى فكون الناس حينئذ مستبين عن الرسول المبين لهم و عن الإمام الناطق حين

الرسول الله و قال احد من ابناء الحسن ان علياً كان ثالثاً حين دعاه النبي صلى الله
عليه و آله و سلم فان الناس يزعمون انه كان كذبا حين دعي و لم يكن حاد عليه الحكم و لا بلغ
مبلغ الرجال فقال من قال انه لاسبق في ذلك الوقت من ان يكون ممن ادعاه الله النبي صلى
الله عليه و آله و سلم لدعوته فان كان كذلك فهو مسلم السابق في اداء
الفرائض و ان كان ممن لم يدعه الله فقد لزم النبي صلى الله عليه و آله و سلم قول الله
عز و جل و لو تقول علينا بعض الاقاويل لاخذنا منه باليمين ثم لقطعنا منه الوتين و كان مع ذلك
فقد كلف النبي صلى الله عليه و آله و سلم عباد الله ما لا يطيقون من الله تبارك و تعالى
و هذا من المحال الذي تمنع كونه و لا تأمر به حكمة و لا تدل عليه الرسول تعالى الله عن
ان يأمر بالمحال و جل الرسول من ان يأمر بتلاف ما يعرف كونه في حكمة الحكيم فقد
القوم عند ذلك خمسا فقال المأمور قد سألتموني وتعنتم علي افاسألكم قالوا نعم قال ما اسر
فدوف الامة باخفاء منها ان النبي صلى الله عليه و آله و سلم قال من كذب علي
متعمدا فليتبوأ مقعده من النار قالوا بلى قال ودووا عنه ني انه قال من عرف الله بتصديقه كتوف
اوكتوف ثم ايد ذا دنا ومن عرف عدوا علينا فهو ممن يرى اطفاء النبي قالوا بلى قال فيتوب
من دخل بيادة الامة فقتله خلقه فلم يود ان يقال له خلفه رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم

و من قبل الله عز و جل و لم يسبقه الرسول فإن قلتم قد كانوا و إن قلتم لا وجب أن
أكون لم أكن خليفة رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و لا كان من قبل الله عز و جل
وأنتم تقدرون على أن الله صرفكم مسرعين لأن تكونوا معه وسمعه النبي صلى الله
عليه و آله و سلم يقول النار و حسرتي في أيدي قولكم قدمتم أي قولكم متى ع و
لم يسبقه أحد قولكم لأني أكن أخليفة رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فإن كنتم
قدمتم القول فقد أما لا تنكرون كونه أن كان منافقا و إن كنتم قدمتم أحد فما
بطل الأخر فتعوا الله وأنظروا لأنفسكم وكونوا النقد ويبيوا السفاء فو الله ما تعل
الله يقال الأمر عند لأبان الأنما سعل و لا تدخل الأفما سلم أنه حق والرسل سط وأدفار
السط كفر بالله يقال وكأنتم في النار و حسرتي فإن يود أن يأتي أحدكم عندنا فأنا أنه
كان مولاه وكان المسبق عنده قالوا لا قال فكيف جاز أن تكون من أجنبيتم عليه أنتم
لقوانكم وأنتم تعلموه كان خليفة عليكم وأنتم وتعلموه أنا لا تكتم أنتم الملقا عليه إن يوتون خليفة
ويقولون أنه خليفة رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم ثم أدأنا أنتم عليه فتعلموه كما تعل
سمار بر عقار فقال قائل منهم لأن الإمام وكل المسلمين أدادوا عنه ولوه و أدأنتم أنا عليه
حولوه قال قنبر المسلمون والنبات والنبات قالوا الله يقال فو الله لأول أن يوكل على عباده وبلاده

من عنده لأن من أحياء الأمة أنه من أحدث حدثاً فلما عنده فهو كافر و ليس له أن
يحدث فإن هذا دائم عادم ثم قال حنون عن النبي صلى الله عليه و آله و سلم هل أستبيك
حين مضى أم لا فقالوا لم نستبيك قال فتركه ذلك فمضى أم ضلال قالوا فمضى قال فهل
الناس أن نسوا الفتى وتركوا الباطل وتمسكوا الضلال قالوا فعلوا ذلك قال فلم
أستبيك الناس بدعه و فتركه هو فيرتاد فيه ضلال وهل أن تكون خلاف الفتى
فمضى و أذا كان يرتاد الأستبيك فمضى فلم أستبيك أنوتكم و لم نعلم النبي صلى
الله عليه و آله و سلم و لم جعل عمر الأمر بدعه سوف من المسلمين خلافاً على صاحبه لأنكم
تعلمون أن النبي صلى الله عليه و آله و سلم لم يستبيك و أن أبا بكر أستبيك وعمر لم
يرتاد الأستبيك كما تركه النبي صلى الله عليه و آله و سلم يرتعكم و لم يستبيك
كما هل أنوتكم و حاشى الله فيرون أن ذلك يرونه صواباً فإن دائم هل النبي صلى
الله عليه و آله و سلم صواباً فقد أخطأ أبو بكر وكذلك القول في عمر الأفاويل
و حنون أنهما أخذا ما فعله النبي صلى الله عليه و آله و سلم يرتعكم من يرتاد الأستبيك
أو ما كسب طائفة من الأستبيك و حنون فإن يود أن تكون تركه من الرسول صلى
الله فعله من عنده فتكون فتى فتى فإن الضلال حسب و حنون

قول احد سد الس كل الله عله و اله و سلم ا احساد الصهابه عد قصر الس كل
الله عله و اله و سلم ال الوم قار قلم لاهد اوحسم ار الاسر كلهم حملوا كلاله سد
الس كل الله عله و اله و سلم و ار قلم سم كدسم الامه واطل قولكم الوحود
الك لاسع وحسوب ر قول الله حو و حل قل لمر ملك السماوات و الادص قل لله
اكدي هداام كدب قالوا كدي قل اقلس ماسوى الله لله اد كار مهدبه ومالكه
قالوا سم قل هدا طلار ماا وحسم مر احسادكم حلهه تعوكور طالبه وسموبه حلهه دسول
الله كل الله عله و اله وسلم واسم اسيلعموه و هومسول عكم اد اكسم عله وحمل
يلاف مسكم ومعول اد اسان الاسوار ولكم لاتعوا على الله كدبا قلعوا وال كلا
كدا اد اهمم يرى الله يال و اد اودكم على دسول الله كل الله عله و اله وسلم
و هد كدسم عله مسكدر و هد قال مر كدب على مسمدا قلسوا مقعده مر النار ثم اسعل
العله ودع يده و قال اللهم اس هدا دسدهم اللهم اس هدا حو حب ماو حب على
احواحه مر حبى اللهم اس لم اكعهم دب و لاق سد اللهم اس اكر بالعوف الك
بعدم على عله السلام على الملو سدسا مهمد صر كما امرنا به دسولك صر قال ثم اقرقا
قلم يسمع سد كلك حى قصر العامور قال مهمد بر احمد برس بر حموار الاسوى قد

حدثنا أحمد قال حدثنا القوم فقال لهم لم تسلم قالوا لا أدري ما نقول قال تكفي
قدمه إليه عليكم ثم أمر بأخذ أحدهم قال فجيء بأخذ ميسرة جليل ثم تقدم المأمون إلى الفضل بن سهل
فقال قد ابتليت ما عند القوم فلا تطر طائر إلا وقد مسته من الفضل على ما أخبر به الرضا عليه
السلام في وجه دلائل الأئمة ع والرد على الثلاثة والمقوضة لسهم الله

حدثنا محمد بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال حدثني أبي قال حدثنا أحمد بن
علي الأنصاري عن الحسن بن الجهم قال حضرت مجلس المأمون يوما وعنده علي بن موسى الرضا
ع وقد اجتمع الفقهاء وأهل الكلام من الفرق المختلفة فسأله شيخهم فقال له يا ابن رسول الله
بأي شيء تثبت الإمامة لمدعيها قال بالنص والدليل قال له فدلالة الإمام فيما هي قال العلم
وإتيانه الشيء قال فما وجه إخباركم بما تكون قال ذلك أيضا عهود عهدها إلينا من رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم قال فما وجه إخباركم بما في قلوب الناس قال ع له أما تتلو قول
الرسول صلى الله عليه وآله اتقوا فراسة المؤمن فإنه ينظر بنور الله قال بلى قال وما من مؤمن إلا وله فراسة
ينظر بنور الله على قدر إيمانه ومبلغ استبصاره وعلمه وقد جمع الله الأئمة منا ما فرق في جميع
المؤمنين وقال عز وجل في محكم كتابه إن في ذلك لآيات للمتوسمين فأول المتوسمين رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم ثم أمير المؤمنين عليه السلام من بعده ثم الحسن والحسين والأئمة من

ولد الحسن عليه يوم القيامة قال فقلت لأبي الجارود فقال له يا أبا الحسن حدثنا بما حدثك الله لكم
أهل البيت فقال الوصي عليه السلام و حق قائمنا يوجد منه مقدسة مطهرة لبست
نعلاً لم تصر مع أحد من خلق الا مع رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم وفي مع الائمة
منا سددهم ويوفقهم و هو حجة من بعد سنا و بين الله عز و جل قال له الجارود يا أبا الحسن بلغني
أن قوما يقولون فيكم ويتأولون فيكم آيات فقال الوصي عليه السلام حدثني أبي موسى بن جعفر عن أبيه عن
جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه علي بن الحسين عن أبيه الحسين بن علي عن أبيه علي بن أبي
طالب عليه السلام قال قال رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم لا تزول قدما عبد حتى يسأل الله
تبارك تعالى أربع عن عمره فيما أفناه و عن شبابه فيما أبلاه و عن ماله من أين اكتسبه و في أين أنفقه و عن حبنا
أهل البيت و الشيعة ثم يقول للناس كونوا عباداً لي من دون الله و لكن كونوا
دعاة بما كنتم تعلمون أنكم لنا شيعة و لنا كنتم تدعون و لا تأمركم أن تتخذوا الملائكة و
النبيين أرباباً أيأمركم بالكفر بعد إذ أنتم مسلمون قال علي عليه السلام تفلت أبان و
لا تسأل عنه فقط و مضى فقط و أبانا يا أبا الله تبارك و تعالى من تلقاء نفسه و ترضاه
فهو حدثنا كثيراً به حتى أتى من الأنصار قال الله تعالى و إذ قال الله يا عيسى ابن
مريم أأنت قلت للناس اتخذوني و أمي إلهين من دون الله قال سبحانك ما يكون لي أن أقول

ما لسول يو ار كسب فله فعد علمه سلم ما في نفس و لا اعلم ما في نفسك انك انت علام
الغيوب ما قلت لهم الا ما امرتني به ان اعبدوا الله ربي و ربكم و كنت عليهم شهيدا
ما دمت فيهم فلما توفيتني كنت انت الرقيب عليهم و انت على كل شيء شهيد و قال
عز و جل لن يستنكف المسيح ان يكون عبدا لله و لا الملائكة المقربون و قال عز و جل ما
المسيح ابن مريم الا رسول قد خلت من قبله الرسل و امه صديقة كانا ياكلان الطعام و معناه
انهما كانا يتوطان فمن اكل الانسان دنيته و اكل الانسان دنيته اولئك الائمة امامه فهم
منه بين اهل الدنيا و الاخرة قال المامون يا ابا الحسن ما تقول في الرجعة فقال الرضا ع انها لحق
قد كانت في الامم السالفة و نطق به القران و قد قال رسول الله صلى الله عليه و اله و سلم
يكون في هذه الامة كل ما كان في الامم السالفة حذو النعل بالنعل و القذة بالقذة

قال ع اذا خرج القائم من ولدي نزل عيسى ابن مريم ع فصلى خلفه و قال ع ان
الاسلام بدا غريبا و سيعود غريبا فطوبى للغرباء قيل يا رسول الله ثم يكون ماذا قال ثم يرجع
الحق الى اهله قال المامون يا ابا الحسن ما تقول في القائم بالناس فقال الرضا ع من قام بالناس فهو

كافر بالله العظيم محمد بالله وبالنار قال المأمون مأمون في المسوحي قال الرضا ع يا ولد
قوم عصوا الله عليهم فمسخهم قردة وخنازير ثم ماتوا ولم يتناسلوا فما توجد في الدنيا من
القردة والخنازير وغير ذلك مما وقع عليهم اسم المسوخ فهو مثل ما لا يؤكل لحمها والأشياء
بها قال المأمون لا أبقاني الله بعدك يا أبا الحسن فو الله ما يوجد العلم الصحيح إلا
عند أهل بيتك وإليك انتهى علوم آبائك فجزاك الله عن الإسلام وأهله خيرا
قال الحسن بن جهم فلما قام الرضا ع نهض فانصرف إلى منزله فدخلت عليه وقلت له يا ابن
رسول الله الحمد لله الذي وهب لك من جميل رأي أمير المؤمنين ما حمله على ما أدى
من إكرامه لك وقبوله لقولك فقال ع يا ابن الجهم لا تغتر بما رأيته عليه من إكرامي والإستماع
مني فإنه سيقتلني بالسم وهو ظالم لي يعرف ذلك بعقد متقدم إلي من آبائي عن رسول الله
صلى الله عليه وآله وسلم قائما فيما مضى حتى قال الحسن بن الجهم فما حدثت أحدا
بهذا الحديث إلى أن مضى ع بطوس مقتولا بالسم وذوق زاد حميد بن قحطبة الطائي
في آلة إلى خراسان فأدوره الوسيد إلى خانه

حدثنا محمد بن موسى المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه
عن علي بن محمد عن الحسن بن خالد الصيرفي قال قال أبو الحسن الرضا ع من قال بالتناسخ فهو كافر

ثم قال في لمر الله الملائكة الا كانوا يهودا الا كانوا مجوسا الا كانوا نصارى الا
كانوا هندية الا كانوا مرجئة الا كانوا حرورية ثم قال في لا تعبدوهم و لا تصادقوهم
وانزلوا منهم بني الله منهم

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه ره قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن ياسر الخادم
قال قلت للرضا ع ما تقول في التوبة فقال ان الله تبارك و تعالى قد قبل توبة قوم كانوا
فقال ما اتاكم الرسول فخذوه و ما نهاكم عنه فانتهوا فاما الليل والذي هلا ثم قال ع ان الله
عز و جل يقول الله خالق كل شيء و هو يقول الله الذي خلقكم ثم رزقكم ثم يميتكم
ثم يحييكم هل من شركائكم من يفعل من ذلكم من شيء سبحانه و تعالى عما يشركون

حدثنا محمد بن علي بن شاذويه قال حدثنا ابو القاسم المظفر بن احمد بن الحسين الفرضي قال
حدثنا الياس بن محمد بن هاشم بن حمزة بن موسى بن جعفر ع قال حدثنا الحسن بن سهل العلوي عن
محمد بن خالد عن ابيه هاشم الشعيري قال سألت ابا الحسن الرضا ع عن الملائكة والمقوقة
فقال الملائكة عباد والمقوقة مسخوط من خالفهم او خالفهم او شايعهم
او وافقهم او دعوهم او نزوعوا منهم او امنهم او اتبعهم على امامة او صدق حديثهم
او اطاعهم بشيء كلمة خرج من ولاية الله عز و جل و ولاية رسول الله صلى الله عليه و آله

وسلم وولاسا اهل السـ

حدثنا محمد بن عبد الله بن نمير العبسي قال حدثنا ابي عن احمد بن علي الابناوي عن ابيه
الصلت الهروي قال قلت للرضا ع يا ابن رسول الله ما زوف سواد الكوفة فوما يحمور
ابن البيت صلى الله عليه و اله و سلم لم يبع عليه السهوف كلابه فقال كذبوا لعنهم الله ان
الذي لاسهو هو الله الذي لااله الا هو قال قلت يا ابن رسول الله وفقه فوما يحمور
ابن الحسن بن علي عليه السلام لم يعلم و انه الذي سيفه علي خطاه بن ناسيد الناس و انه دع الى
السما كمادع عيسى ابن مريم ع ويبيور نفده الانه و لم يبعل الله للكافرين على المومنين سبيلا فقال
كذبوا عليهم عصـ الله ولسيه وكفروا بتكذيبهم لبي الله صلى اجابده ابن الحسن
بن علي عليه السلام سيعلم و الله لقد قتل الحسين ع وقتل من كان خيرا من الحسن ابن المومنين و
الحسن بن علي عليه السلام و ما منا الامقتول وابي و الله لمقتول بالسم بتبال من سيالي ابيه كذلك
سقد عهود الي من رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم ابخبره به جبرئيل عن رب العالمين
عز و جل و اماقول الله عز و جل و لن يبعل الله للكافرين على المومنين سبيلافانه يقول لن يبعل الله
للكافرين على مومن حجة ولقد اخبر الله عز و جل عن كفار قتلوا الانبياء بغير الحق و مع قتلهم اياهم

لم يعلم الله لهم على لسانه في سبلا من طريق المبيه
وهذا حديث مأدوس فهذا المسيف كتاب انطار النبي والتوبيخ

دلالات الوطا في

حدثنا أحمد بن دنان بن حسون الهمداني قال حدثنا علي بن أبو ماهم بن قاسم عن أبيه عن محمد
بن يزيد قال كتب عبد الله بن الحسن الوطا في فذكر محمد بن حسن بن محمد في قال بلغني
حملت على نفسي أن لا أطلب وأبيه سعد بن معاذ في نفسي فذاموا النبي والصلاة و يقول
فذالمه فطوبى قال فذا من النبي والصلاة أبيه من يأتي وبذ حرك فقول في تصدقه الناس
و أذا لم تذ حرك و لم أذ حرك لم يعلم قوله أذا قال

دلالة أخرى

حدثنا أبي ذكي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن حسن بن عبد قال أن
محمد بن عبد الله الطاهري كتب إلى الوطا في يسكو عنه سمل السلطان والتلبس به

وامر وكسوف بدنه فكسف ع اما الوكسه فقد كسف امرنا فلبس الرجل وكبر ابنا
يوجد منه فقاف بعد كلما يسوبر يوما

دلالة اخرى

حدثنا محمد بن الحسن بن الوليد قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن احمد بن محمد
بن عيسى قال حدثنا محمد بن الحسن بن شمون عن محمد بن عبد الله الغفي قال كنت
عند الوكا ع وبن عطس بدنه فكرهت ان اسبق فتنا ما وكاه وناولني فقال يا محمد
اسوف فانه بادك فسوبت

دلالة اخرى

حدثنا محمد بن موسى المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن محمد
بن احمد الاشعري عن عمران بن موسى عن ابن الحسن داود بن محمد البلدي عن علي بن
جعفر عن ابي الحسن الثاني قال سمعته يقول لما توفي ابو الحسن موسى بن جعفر ع دخل ابو الحسن

على بن موسى الرضا في السوق فاستقبله كلبان وكسرا وذنبا فلما كشف قناعه الغلام
فأدوره بذلك قال هذا ما جاء به وكشف الثوب فإذا على بن موسى الرضا في قميص
وكساء له فقال فأدوره وأخبرا من هذا كشف فإذا على بن موسى في قناعه كلبان
وكسرا وذنبا وكشف عنه فما كشف

دلالة أخرى

حدثنا على بن عبد الله الوراق قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا سعود بن زيد قال
حدثنا محمد بن حسان و أبو محمد الليثي عن الحسن بن عبد الله قال حدثنا محمد بن على بن
شاهويه بن عبد الله عن أبي الحسن الثالث عن عمه قال خرجت مع الرضا في إلى خراسان
أوامرني فلما دخلنا نيسابور أتاه الصيادون الذين حمله إلى خراسان فقالوا عن ذلك و قال أبو
إن بعض شيعتنا موعدنا بنعش كافور قال فلما كاد إلى الإيواء قال لا قل إلا إيواء أطلبوا إلى قبر
سنى فقال شخص إنا قل إلا إيواء فمن لا يعلم أخبرني لا يعلم إن القبر لأبي حنيفة الصغير
فقالوا ناشدنا إن القبر لأبي حنيفة فذالوقت إنما تكون في السنة فقال لي أطلبوه
فإنكم سيجدونه فقال أسماء بن أبي أيوب و الله فأطلب سنى الأمر حوذا فأدسلوا إلى

جمع الواحي فيما أكرمه أسماء فقالوا عبد الله بن حرباء للدده بردعه فكانت هذه
أحدى برأسه فلما كاد الله فرنه سمعته يقول في سجوده لك الحمد أن أطيعك ولا أجيبه
لي أن أعصيك

ولا أصبر لي ولا أسبق في أحسانك ولا أحتمل أن أساء فأكافئ من حسنه فمنك أكرمه
أعقل لوف مسادي الأدب ومبادئها من المومنين والمومنات قال فقلنا حلفه أسفوا فما دأوف
الفوائد على الجمد وأنا أولئك في الأول وعلى الجمد وهل هو الله أحدف الله

دلالة أخرى

حدثنا محمد بن علي ما حلوته قال حدثنا محمد بن يزيد الشداد عن محمد بن أحمد بن
بن عمران الأسفي عن محمد بن حسان الرازي عن محمد بن علي الكوفي عن الحسن بن هادون
الباذي عن محمد بن داود قال كنت أنا وأخي
عبد الوكا في فناء من أخيه أبي فدبط دفن محمد بن حسن فمكث أبو الحسن في ومكثنا منه

و اذا الله هديتا و اذا اسماء بن جعفر وولده و حملته الى ابي طالب بكور فجلس ابو
الحسن في عبدائه ونظرت و جهه فتبسم فقمت من كاري الجلس عليه فقال بعضهم انما تبسم ساعتا
سمعه قال و جرى لتكلم في المسجد فقلنا له جئت هذا قد سمعنا قط من قولا ماكنوه جرى
تسمعه فقال ابو الحسن في انما تبسم من بكا اسماء و قوتموه و الله قبله وبكته محمد
قال قرنا محمد وفاة اسماء

دلالة اخرى

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه عن عمه محمد بن ابي القسم عن محمد بن علي الكوفي عن
الحسن بن علي الخزاز قال حدثني بن محمد بن جعفر قال مرض ابي مرضا شديدا فاتاه ابو
الحسن الرضا في نوبته فقعد اسماء خالتي عند جرى عليه جرعا شديدا قالت فالتفت
الى ابو الحسن في فقال مما تبكي عمتك فانه يأتيه عليه ما يأتي قال فالتفت الى ابو الحسن في
قال لاتبكي فان اسماء تموت قبله

قال فتوفا ابي محمد وفاة اسماء

قال مصنف هذا الكتاب ذكر علم الرضا ع ذلك بما كان عنده من كتاب علم المنايا
و هو منع العباد أن يسمو أنفسهم برسول الله صلى الله عليه و آله وسلم و من ذلك قول
أمير المؤمنين عليه السلام أوتيت علم المنايا والبلايا والأنساب وفصل الخطاب

دلالة أخرى

حدثنا علي بن عبد الله الوراق قال حدثنا أحمد بن إدريس بن
أبي الخطاب قال حدثني إسماعيل بن موسى قال لما خرج عن محمد بن جعفر وكان يقول نفسه
وكتب إلى أمير المؤمنين ويوبخ له بالملاهي ودخل عليه الرضا ع و أنا معه فقال له يا عم لا تكذب
أباك و لا أخاك فإن هذا أمر لا يتم بخروجي و خروجك منه إلى المدينة فلم يلبث إلا قليلا
حتى أتى البلوى فأخذه فحمله إلى أمير الله فلبس السواد وكشف المنبر فجلس نفسه و قال إن
هذا الأمر للمأمون و لست منه حيث يتم أخرجني إلى خراسان فمات بين خراسان

دلالة أخرى

حدثنا أحمد بن محمد بن السكن قال حدثني أبي وسعد بن عبد الله جميعا عن محمد
بن الحسين بن أبي الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي عن عبد الصمد بن عبد
الله عن محمد بن الأزهر وكان على شرطة محمد بن سليمان الديلمي بالمدينة أيام أبي الحسن الرضا ع كان
قال اجتمع عنده أهل بيته وغيرهم من قريش فأتوه وقالوا له لو سألت أبا الحسن الرضا ع كان
منا و كان أمرنا

وأحدنا فقال محمد بن سليمان إني أخاف الله فأتاه السلام وقل له إن أهل بيتك اجتمعوا
وأجمعوا أن يكون منهم قائم بأمر الناس فأخبر قال فأتيته و هو بالمدينة فأبلغته ما أرسلني به
الله فقال أقرئه مني السلام وقل له إن أمري وأمرك يوما ليلة قال فجئته فأبلغته ما أرسلني به فمكثنا
أياما فلما كان يوم تمام خمس عشرة ليلة خلت من شهر رمضان فإذا بين
الصبح فإذا أنا بمنادي ينادي بأذان فلقيت الله فإذا أبو الحسن ع و هو يقول مضت
الشهور أم لا و هو محمد بن سليمان بن داود بن حسن بن علي بن أبي طالب عليه
السلام

دلالة أخرى

حدثنا محمد بن أحمد بن الأندرس قال حدثنا أبي عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب
عن منصور بن حازم قال قال لي أبو عبد الله عليه السلام يا منصور وهب كان الفضل بن سهل يسأل أبي عن شيء
فيجيبه فقال له أخبرني أبي أن أبي الحسن عليه السلام قاسم عليه وأخبرني أبي أنه يكتب
من بيته وأخبرني أبي أنه نقل من الديباج التي كتب باسمه هذه خاتمه على الوضع فقال
لي منصور أبي أبو الخطاب يريد أن تحول عليها والكتابة من بيتنا والنقش من ديباجها
فأتيت له هذا فأمر فنقش ونثر ودفعها من الديباج المكتوبة باسمه

دلالة أخرى

حدثنا أبو القاسم علي بن أحمد بن عبد الله بن أحمد بن أبي عبد الله البرقي رحمه الله
قال حدثني أبي وعلي بن محمد بن ماجيلويه جميعا عن أحمد بن أبي عبد الله البرقي عن أبيه عن
الحسن بن موسى بن جعفر بن محمد العلوي قال كنا حول أبي الحسن الرضا عليه السلام فجرى ذكر موسى
فقال أبي من علينا جعفر بن محمد

الشيخ و هو دخل الفسطاط سنة ثلاث عشر وثمانمائة من نسبه جعفر بن محمد قال الرضا ع
لبوته من قريش كنز المال كنز الشيخ فما منك الاسفر ادبيوه حين ولي المدينة و حسب
حاله فكان يمر بنا ومنه المصباح والشمع و جعفر هذا هو جعفر بن محمد بن الحسين بن علي بن محمد بن
علي بن حسين بن علي بن ابي طالب عليه السلام

دلالة اخرى

حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن حسين بن عبد عن الحسين
بن سعيد قال قال الرضا ع يا ابن عبد الله بعث محمد ابنه الى عبد الله بن هادون بعث محمد بن
هادون فقال له سم عبد الله الذي يوافاك بعث محمد بن ديدة الذي هو يسدك فعله

دلالة اخرى

حدثنا حمزة بن محمد بن احمد بن جعفر بن محمد بن ديد بن علي بن الحسين بن علي بن ابي
طالب عليه السلام بمرو في ذي القعدة سنة سبع وثلاثين وثلاثمائة قال اخبرني علي بن ابراهيم بن هاشم

فيما كتب إلى سنة سبع وثلاثمائة قال حدثني محمد بن حسن بن عبد الرحمن بن أبي نهار
وكفوا رئيس قالا حدثنا الحسن بن هانئ وكان من دوسا الواقفة فسألنا أن نسأله له على الوكا
ع فعلنا فلما كان من بدئه قال له ابن أمام قال نعم قال أبي أشهد أن الله أبك لست بإمام قال
فكتب في الأدب طويلا فكسر الورق ثم دفع رأسه إلى الله فقال له فأعلمك أني لست بإمام
قال له أنا فدونك من أبي عبد الله ع إن الإمام لا يكون نعما و ابن فيلتبس الشر و
لشر لك ولد قال فكسر رأسه أطول من الفرقة الأولى ثم دفع رأسه فقال أبي أشهد أن الله أنه
لا يكون الإمام والإمام حين يوقف الله ولدا من قال عبد الرحمن بن أبي نهار فحدثنا السفود
من الوقف الذي قال فوقف الله له أنا حتى ع ف

أخذ من نسخة قال و كان الحسن بن هانئ فيما أوافق الطواف فيظن الله أنه الحسن الأول ع
فقال ما لك حرك الله يسأل فوقف عليه بعد الكوفة

كلام آخر

حدثنا أبي قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن حسين بن عبد عن محمد بن أبي سعود عن موسى بن هارون قال دخلت على الرضا ع و قد نظر إلى هيئته بالمدينة فقال كأنه و قد حمل إلى مرو فقلت جعلت فداك كما قال

دلالة أخرى

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد بن حسين عن أبي حسين الناجي أنه قال دخلت رسول الله صلى الله عليه و آله و سلم في المنام و قد وافى الناجي وزير نفاق المسجد الذي نزله الناجي في كل سنة وكان قضى الله و سلم عليه ووقف بين يديه و وجد عنده طبقا من خوص فيه المدينة فيه تمر كهيئة فكأنه قصر فيه من ذلك التمر فأولى منه فجدته فكان يعاين جسوه تمره فأولت أبي أعبر سدد كل تمرة منه فلما كان سحر يوما كنت في أدخر تمر بين يدي للوداع حين جاء من أخيه بعد وما أبي الجبر الرضا ع من المدينة ونزوله ذلك المسجد ودخلت الناس سنور الله فقضى نزوله فإذا هو جالس في الموضع الذي كنت دخلت فيه إلى النبي صلى الله عليه و آله و سلم وبين يديه خوص مثل ما كان بين يديه و بين يديه طبق خوص فيه تمر كهيئة

فسلمه عليه فرد السلام عليه واستدناه فاولى فضله من ذلك اليوم فعدده فاستعده
من ذلك اليوم الذي تاولى رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم فعلمه له دين منه يا
ابن رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم فقال ي اوصاك رسول الله صلى الله عليه و اله
وسلم اوصاك

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله للصادق ي ذلك من هذه الدلالة و هذكرتها
في الدلائل

دلالة اخرى

حدثنا ابو حامد احمد بن علي بن الفضل البالي قال حدثنا ابو احمد عبد الله بن
عبد الرحمن المروزي بالصفوان قال قد خرجت فاقة من خراسان الى كرمان فقطع
اللصوص عليهم الطريق واخذوا منهم دخلا ابتهموه بكسوة المال فقرق اصحابهم منه
سبيلهم لغيري منهم نفسه واقاموني البلي وملوا فاه من ذلك البلي فمضوه في رحمته اموالهم
من ايديهم فاطلقه و مرت فانفذ فمه ولسانه حتى لم يقدر على الكلام ثم انصرفت الى خراسان
وسمع يسرعلي بن موسى الرضا ي و انه يستاذن فيا ي فعاينت البلاء كان قائلا يقول له يا ابن

رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم قعودا حوالي رأسه من أصحابه فبينما نحن كذلك
إذ أقبل شاب فقعد بين يدي رسول الله فأتى رسول الله وأخبره
بأني قاتل أحد من الكفار والأسير والقتلى وقد وجد منى فمضى مني أولئك فأتى بشاب
فأتيه الرجل من خلفه و لم يعلم فما كان إلا ساعة خلفه و لا أشعر به حتى وقد بسابوذ فقال
له أرجل بن موسى الرضا عن قتادة من بسابوذ و هو نائم سيد فوقف بعض الرجل أن يقتله
ويضع له أمره ليضع له ما يضع به من الدواء فقعد إلى جانب سيد قد حل الله فقال له
يا أبا رسول الله كان من أمري كيت وكيت و قد أنفذ علي فيه ولسان حتى لا أقدر
على الكلام إلا بعد فلمن دواء أتيح به فقال الرضا عن أنه أعلمك أن فيه فاستعمل
ما وصفه لك فإنه نافع فقال له الرجل يا أبا رسول الله أرى أنك سيدي على فقال جعل
حد من الكفور والأسير والقتلى قدمه وحد منى فمضى من أولئك فأتى بشاب فقال الرجل
فاستعمله ما وصف له فبرئ قال أبو حامد أحمد بن علي بن الحسين الشافعي سمعت أبا
أحمد عبد الله بن عبد الرحمن المنزوقي بالصفوان يقول دأبي قدما الرجل وسمعت
منه قدمه المكان

حدثنا أحمد بن دأب بن حسنويه الهمداني قال حدثنا علي بن أبو أيوب بن قاسم

قال حدثني الزبير بن الخطاب قال لما أدخل المرء إلى الزواج وعرف على بوجه الوكا
ع فعلم في نفسه أداؤه سالمة فعندما مر بباب جسده لا يكفر به وذنوبه من ماله
أكثر في نفاليات حواسه فلما وجد سبيل النكا والاستعلاء على فراشه من مسألة ذلك فلما
خرجت من بين يديه كأنني بأذنيه أدخل في جسده فقال لي يا ابنة أبي أدخل النكا فعندما
من باب جسدي يكفر فيه أذناي أحلك أو ابنة أبي أدخل النكا ذنوبه تنزل
نفاليات حواسه فعلم بأنني قد كاره نفسي أبي أسألك ذلك فمسني النعم بفراشك فرج
ع الوسادة وأخرج فعندما قدمه إلى وضع جانب المكان فأخرج ذنوبه قدمها إلى
وجدتها فكانت بلا برد فيها

دلالة أخرى

حدثنا أبي ذكي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أحمد بن محمد بن
عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال كنت ساكنا في أبي الحسن الوكا ع
فقلت الله كيف أسأله عن الأذن عليه و قد أطمئن في نفسي أبي أسأله أذنك جانب

عليه من بلاء أتاه فصعد على علها قال فأتاه جواب ما كنت به الله عاقبا الله
وأتاك أما ما طلبت من الأدرك قال الجواز إلى كنت و هولا فصعوا على في
ذلك فلبث بعد عليه الأرز وسكون أرسا الله وكنت في يوم ما أدعت أن
أسأله عن الأتاء التلاعب في الكتاب و لا و الله ما كرهت له منهم سنا ولقد بعث
منهما لما ذكر فلق الكتاب و لم أجد أنه جواب الا بعد ذلك فوقعت على عين
ما كنت به في

دلالة أخرى

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد دضر قال حدثني محمد بن الحسن الصفار عن
أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن يحيى بن أبي نصر البزنطي قال سئل الرضا في
الى يعاد فوكيه وأنه فاعمت عنده بالليل الى أن مكن منه ماسا الله فلما أدنى أن يفجر
قال لي لا أدناك بعد على الرجوع الى المدينة فلت أخر حبلت فداك قال فت

حدثنا الله واحد على بركته الله عز و جل قال أهل جنة هذا قال أحادية أفرس
له فراس واطرح عليه ملبس إلى أيام فقا وكنى بس داسه مهدي قال فعلم يعني من
أطاف ما أصبر في ليلي مدة لقد جعل الأول من المنزلة عنده وأعطاني من الغير ما لم
سطه أحدا من أطبائنا سبيل بعاده فركبه وفرش فراسه وبسر ملبسه ووضع
لي مهدية ما أطاف مل بدا أحد من أطبائنا قال و فوقعت عني و أنا أحدث بعض فقال ي
لي يا أحمد أنا أمير المؤمنين عليه السلام إني دبت بر كوجارف فركبه سوف فأبرئ على الناس
بذلك فلا يدر بعضنا إلى الغير وبذلك الله عز و جل وأحمد على بدة فقام ي

دلالة أخرى

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن
أبي عبد الله الكوفي قال حدثني جويرية بن جابر مسروق قال دخل على الرضا جماعة
من الواقفة فقمت على بن أبي حمزة البطائني و محمد بن أشباط بن عطاء و الحسن بن مهران و الحسن
بن أبي سبرة الهكاني فقال له علي بن أبي حمزة جنة هذا أخبرنا من أنت ي ما حاله

قال له انه قد مضى قال له قال من عهد قال قال له انك لتقول قولا ما قاله احد من ابائك
على بن ابي طالب عليه السلام فمن قوله قال لكن قد قاله جدي ابائي واخبرهم رسول الله صلى
الله عليه و اله وسلم قال له انا مايباهي قولا على نفسك قال لو جعل عليها كتب عليها مسنا
ار رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم انه انزلهم منزلته قال له رسول الله صلى الله
عليه و اله وسلم ار حديث من قبلك حديثه فانا كذاب فكان اول انه نزى بها
رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم في اول انه انزى لكم ار حديث حديثه من
قبل فادور فانا كذاب قال له الميسر بن مهران قد انانا فاطلب ار اظهرت هذا

القول قال قرت فانا انزت ار اك مثل فادور فاقول له ابي امام و انت لست
بي لست هكذا صنع رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم في اول امره انما قال ذلك
لا اله وموالله و من يؤمن به فقد حكمه به دون الناس وانتم تقدرون الامامة لمن كان قبل من
ابائي و لاتقولون انه انما نص على بن موسى ار يسر ار انه حي نعه فان لاانعدم في ار اقول ان

امام صح المعصوم ان اخبر انه حي لو كان حيا قال صح

هذا الكتاب ده انما لم يسر الوسد لانه قد كان عهد الله ان صاحبه المامور دونه

دلالة اخرى

حدثنا الميسر بن احمد بن ابراهيم بن هشام المكتب رضي الله عنه قال حدثنا علي بن

ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن بن شاذ قال دخلت على الرضا ع بمنى فسألته

استعمله سحر ماكلمني به فقال لي سم باسماي فقلت جعلت فداك كيف و انا الغ

بهذا في كتابي و انا في الكتاب قال فتبسم و حك

دلالة اخرى

حدثنا محمد بن احمد السناني رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن ابي عبد الله الكوفي

قال حدثنا محمد بن خلف قال حدثني هرثمة بن اعين قال دخلت على سيدي ومولاي

ابي الرضا ع في دار المامون و كان قد طفق يعاد المامون ان الرضا ع قد توفي و لم

يكن قد اقول قد خلت ابدت الاذن عليه قال و كان سحر بعث خدم المامون

علام نقال له صبي الدبلي و كان سوالي سدي حي ولاسه و اداصبي قد حوي فلما رايه
قال لي يا مومنه السلام ابي نقه العامور على سوه وعلاسه قلبي قال العلم يا مومنه نار العامور
كان ونلاس علاما من نقاه على سوه وعلاسي الله الاول من الله قد خلق عليه و قدرة
لله نقادا من كوه السموي و نزلنه سوف مسلوله مسموعه قدنا نا علاما علاما
واحد علنا النقد والمساي لسانه و لسر يصدرنا احد من خلي الله عدنا فقال لنا قد النقد
لادم لكم انكم نعلوز ماامركم به و لاينالوا منه سنا قال فلما له فقال يا احد كل

واحد منكم سنا بدنه وامسوا حين تدخلوا على نزموس الوكا في جزيره قار
و حدثموه فانما اوقدنا اوثانا فلاتكلموه وكنوا اساقكم عليه واخلطوا لحمه ودمه وسوره
وعظمه ومنه ثم اطلوا عليه ساطه وامسوا اساقكم به وكنوا ثالي و قد خلق لكل
واحد منكم على قدالقبر وكتمانه حسو تدد ددانه وحسو كتاي مبينه والمطوط
عبدي ماحسي ونعي قال فاخذنا الاساق ناتنا وتخلنا عليه في جزيره فوجدناه
مصطبنا نعلي طرف تدنه وتكلم تكلام لاسوه قال فاتد النقار الله بالسوف

وقد سبق أن أنكرنا أنكر الله وكانه قد كان علم مصيرنا الله فأرسل يده ما لا أعلم
فيه السوق فطووا على بساطه وخرجوا حتى دخلوا على المأمون فقال ما فعلتم قالوا فعلنا
ما أمرنا به يا أمير المؤمنين قال لا تفعلوا شيئا مما كان فلما كان
غد يلي الغير خرج المأمون فجلس مجلسه فجيء الوزير فجلل الأمداد وأظهر وقاته وقد
للسوق ثم قام حافيا حاسرا فمشى لنظر الله وأنا أرى يده فلما دخل عليه خرجه سمع فقهقه فأخذ
ثم قال من عنده فقال لا علم لنا يا أمير المؤمنين فقال أسرعوا وانظروا قال فجئنا فأسرعنا إلى
السوق فإذا شيخ في حانوته مجرانه يكتب وشيء فقلنا يا أمير المؤمنين هو ذا يرى
شيخا في مجرانه يكتب وشيء فأنكر المأمون وأدنى ثم قال أخبروني أيكم الله ثم النفر
إلى من يرى الجماعة فقال ناكثي أنت شرفه فانظر من المكتب عنده قال فجئني فدخلت وقول
المأمون داخلنا ثم خرجت الله عنه إلا قال فجئ ناكثي فقلت أنت ناموكلي و
قد سقطت لوحك فقال هم يرحمك الله يزدور أن تطعموا يوم الله ناموا فهم و الله من
يوده و لوكوه الكافور قال فرجعت إلى المأمون فوجدت وجهه كقطع الليل المظلم
فقال لي ناكثي ماذا فعلت له يا أمير المؤمنين هو و الله حانوته جرته و فتاكان و
قال لي كنت وكنت قال فمد أمداده وأمر برد أنواته و قال قولوا أنه كان حسن عليه

وانه هذا هو الذي قال هو نعم فاكتب لله عز و جل شكرا و حمدا ثم دخلت على سيدي
الرضا ع فلما رآني قال يا هرثمة لا يبعد أحدنا ثم حدثني بما كتبت به إلى أمير المؤمنين
الإمام بمسألتي وولايتي فقلت نعم يا سيدي ثم قال ع يا هرثمة و الله لا تصرفنا كتبك هذه سنة حتى تبلغ
الكتاب أجله

دلالة أخرى

حدثنا علي بن عبد الله الوراق قال حدثنا أبو الحسن محمد بن جعفر الكوفي الأسدي
قال حدثنا الحسن بن حسين العرني قال حدثنا جعفر بن محمد النوفلي قال أتى الرضا ع و هو بنقطرة
بأبي صلعم عليه ثم جلس و قلت جعلت فداك إن أناسا يزعمون أن أباك حي فقال
كذبوا لعنهم الله و لو كان حيا ما قسم ميراثه و لا نكح نساؤه ولكنه و الله ذاق الموت
كما ذاقه علي بن أبي طالب عليه السلام قال فقلت له فأنت هو قال علي بن محمد بن
موسى و أما أبي فذاك الذي وجه الأمر لأبي جعفر منه يوم كذا من شهر كذا وفي سنة كذا
قال قلت جعلت فداك فصفها واحدا فما الذي قال سيرفونه ثم قال ع في يوم كذا
فأدوا الرسالة فكذا وكذا فأكتبه

دلالة أخرى

حدثنا الحسن بن أحمد بن إدريس عن أبيه عن أبي هاشم بن قاسم عن محمد بن جعفر عن حمزة بن جعفر الأرجاني قال حدثني هارون بن المسيب الدهان عن [illegible] وحدثني الوشاء عن [illegible] قال الوشاء عن [illegible] هو يسير لهارون فأشد الدار وأعرف الله تطوس تاطوس تاطوس سيمين وأباه

دلالة أخرى

حدثنا أبو محمد جعفر بن شاذان رضي الله عنه قال أخبرنا أحمد بن إدريس عن أبي هاشم بن قاسم عن محمد بن جعفر قال حدثني مولى السيد الصالح أبي الحسن موسى بن جعفر عن قال كنت وحملته مع الوشاء عن في معاده فأتينا عطبر سدت ودوانا حين حفاحل أنهينا فقال لنا الوشاء عن أنبأ موضعنا وضعه لنا فأنكم تصورون الماء فيه قال فأتينا الموضع فأتينا الماء وسعينا دوانا حين دوين

ودونا و من مينا من القاطه ثم دخلنا قامونا عن تطلب النبر فطلبنا فما أصبنا الأنوه الأنز و لم

يعد للسر ابوا هدى دلك لوحل مر ولد فسو كار يوحم ار له مانه وحسوور سه فاحبه
العسى نعل هدا المدسه سوا فال كسه ابانا مسوف حدمه واحبه العسى
انه كاوف دلك مصدا ال حواسار

دلاله احوى

حدنا احمد بر دناد بر حسوالهمدانى دحمه الله فال حدنا على بر ابوا هم بر هاسم
عر انه فال حدنى هبول السيسانى فال لماودد الوند ناسا صر الوكا عى ال حواسار كسه
ابانالمدسه هد حل المسجد لوحى دسول الله كلى الله عله و اله وسلم فوحده موادا كل
دلك بر حع ال العو وسلو كوبه بالكا والبسه فعدمه الله وسلمه عله فوف السلام
و هانه فال كدى فان احوى مر حواد حدى صر واموف عوبه واكوف حسه
هادور فال هو حسه مسا لطوبه حى ماه بطوس وكوف ال حسه هادور

دلاله احوى

حدثنا محمد بن أحمد الشيباني رحمه الله قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي
قال حدثني سعد بن مالك عن أبي حمزة عن أبي كثير قال لما توفي موسى بن جعفر الشريف
أمره فيه بلط السنة فأدنا أبا الحسن عليه فأمرنا فقلنا أسوأ ما وأحدنا
بسفالاته فمر على عليه السلام كالذي الناطق على فقال أنا و الله الشرالذي يبغي علينا
أن يبغي فقلت منذه إلى الله تعالى وأنت فقال مسعود لك و حدثني بهذا الحديث
عن واحد من المشايخ عن محمد بن أبي عبد الله الكوفي بهذا الإسناد

دلالة أخرى

حدثنا أبو محمد جعفر بن أحمد الناصح الشيباني رحمه الله قال أخبرنا أحمد بن
إدريس عن محمد بن عبد عن الحسن بن علي الوشا قال قال لي الرضا عليه السلام حين
أدادوا الخروج من المدينة حمتني خيلي فأمرتهم أن يكونوا على حين أشعر به فوقف
فقلت أين حسن الفتى دنا به فقلت أمامي لأدخل إلى خيلي أبدا

دلاله احوى

حدثنا علي بن عبد الله الوداني قال حدثني محمد بن جعفر بن نصله قال حدثني محمد بن
الحسن الصفار عن محمد بن عبد الرحمن الهمداني قال حدثني ابو محمد العقاني قال لمعن
دير نعل فعلى مالعطا كنت عوسدي وعولاي ابي الحسن علي بن موسى الرضا ع فلما
اطبق اسى منوله فاسادني فادخلني فلما دخلت قال لي ابدا يا ابا محمد فدعوفا
حاجتك وعلينا فعا دينك فلما امسينا اي نطعام للافطار فاكلنا فقال يا ابا محمد سي
اوسعوف فعلى باسدي ان فعسى حاجتي فالانصراف احتى قال فتاول ع
من بين الساط فصه فدفعها الي فوجدت وكتوب من السراج فادا في دنانير حمر
وكتب قال دنانير وهي ثدي ودانير نفسه كان عليه ابا محمد الدنانير حمسون سنه وحسون
منها لعطا دينار وادع وحسون لنفسه عيالك فلما اطبق فسى الدنانير فلم ياخذ دلك
الدنانير و ادا في لانعصر سنا

دلاله احوى

حدثنا أحمد بن الفضل الفقيه رحمه الله قال حدثنا محمد بن جعفر بن بطة قال حدثنا
محمد بن الحسن الصفار عن محمد بن الحسين بن عبد عن موسى بن عمر بن نوح قال كان عند
أبي جعفر جالسا فسئل الرضا عن العلة في ذلك وأسأله أن يدعو الله تعالى أن يسلم له
بطونهما ذكرين وأن يجعل ذلك قال فوقع عن أمره أن سأل الله تعالى ثم أتبعه أن
يكتب معوذ سميه بسم الله الرحمن الرحيم أعاذنا الله وإياك بأحسن ما أعيذ به الذرية
والأجنة برحمته الأعوذ بكلمات الله من كل شيطان وهامة ومن كل عين لامة ومن
كل شيء يؤذي بإذن الله تعالى فسمى الغلام محمدا وأم الجارية فاطمة على بركة الله تعالى قال فولد لي
غلام وجارية على ما قاله عن

دلالة أخرى

حدثنا علي بن الحسين بن شاذويه المؤدب رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن عبد الله بن
جعفر الحميري عن أبيه عن محمد بن الحسين عن الحسن بن علي بن فضال قال قال لنا عبد الله بن المغيرة
كنت وأنا وجيه عند ذلك فلما كبرت بمكة أخبرني كذب بي فسألت
بالمدينة ثم قلت اللهم فعلمني طلبي وأدائي فأسكن إلى جنب الأنصار فوقع في نفسي أن

باب الوكالة في قبض الصدقة وقسمتها وغير ذلك عليه السلام قال لمولاك دخل من باب الشراء
قال سمعت يقول إذا خرج باسم الله من المنزل فقد خلص فلما تولى قال
قد كفاك الله وقيك وهداك إليه فقال أسمعت أنك جمعت الله وأمن الله على
خلقه

دلالة أخرى

حدثنا أبي رحمه الله قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن عيسى بن عبيد عن داود
بن زيد قال كان لأبي الحسن موسى بن جعفر عليه السلام قبض فأخذ بعضه وترك بعضه
بعضه وقال من جاء يطلب فليعطه فإنه كان أخذ فلما مضى أبي أدخل على
أبيه في أشياء إلى ثالث فوجدها وقد أوصى أبيه ما كان له عنده

دلالة أخرى

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار عن محمد
بن حسن عن الحسن بن علي الوشاء قال سألني الناس عن حديث بن محمد بن الأشعري أن أسأل الرضا
ع أن يروي كتب أصحابنا فأبلغه أن يعرف بذلك قال الوشاء فأتيان ع بكتاب فقال أن
أسأله أن يروي كتبه فقد أعلم أن أصحابي أصحابنا كتبه إلى خرفها

دلالة أخرى

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب
عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال تمسك بعض أصحاب خلف على أبي الحسن
الرضا ع أن أسأله كم أبي علمك من الشرع فلما دخلت عليه وجلست بين يديه جعل يسطر
إلي ويتفرس وجهي ثم قال كم أبي لك فقلت جعلت فداك كذا وكذا قال فإذا
أكثر منك و فأبي على أشار وأومأ بيده فقلت جعلت فداك فد والله أردت
أن أسألك عن هذا فقال هذا جوابك

دلالة أخرى

حدثنا أحمد بن دنان بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن
هاشم عن محمد بن حسن بن سعد قال حدثني نصر بن مالك الهمداني قال حدثني ذو دار الهمداني
بأنه دخل على أبي الحسن الرضا عليه السلام بخراسان فقال له سيدي ما أدعى به قال يا محمد بن
سعد فوضعها على خده فقال له سيدي ما أدعى به قال يا محمد بن
آدم إن عبد الله لم يكن إماما فاحتجب بما أدعى إن أشاء عبد قال إن أشاء

دلالة أخرى

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن محمد
بن حسن النضري قال سمعت القاسم الشيباني يقول دخلت على أبي الحسن الرضا عليه السلام وأنا أريد
أن أسأله أن يدعو لي بالغنى وأن يفعل بي من ذلك أخرى فلما دخلت
سألته عن مسائل فأجابني وسألته حوائج فلما قمت لأخرج وأدعى أن أودعه قال لي
أجلس فجلست بين يديه فوضع يده على رأسي ودعا لي بمثل ما دعا به وقال

لى احوم فقما قال الناس وطلب تمكه نوبر سيدنر احدا فما لانى قام اكد تمكه
فقما سيا على بنو ما ادكد قمودد بالمدينة فنصرف قد حلف على ابى الحسن الرضا ع
فلما وكبه وادكد الموكب كنا نوبر سيدنر على حمل الموس الذى كنت طلبته
قد صفما الى

كلام احمد

حدثنا الحسن بن احمد بن ادريس عن ابيه عن احمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن موسى
قال خرجنا مع ابى الحسن الرضا ع الى سرر اهلاكوف يوم الاسباب فه فلما بردنا قال خذوا
منكم الفاطر فلما لا و ما حاجتنا الى الفاطر و لنر سباب و لا نبوف الفطر فقال لكن
خذوه وسفطوه قال فما قضينا الاسوا حتى ادركنا سبابه وفطرنا حتى ا فمنا انفسنا فما بقى منا
احد الا اثر

كلام احمد

حدثنا أحمد بن محمد بن يحيى السكاك قال حدثنا أبي عن محمد بن حسن عن موسى بن
مهران أنه كتب إلى الرضا ع يسأله أن يدعو الله لأبي له فكتب ع إليه و فقه الله
لما تحبون أطال عمره الله بذلك وولد له ابن

دلالة أخرى

حدثنا علي بن عبد الله الوراق قال حدثنا سعد بن عبد الله عن القسم بن يحيى المسروق
البغدادي عن محمد بن الفضيل قال بينما نطوف مع أبي الحسن الرضا ع إذ دخل
قد حلق رأسه فقال الرضا ع بالمدينة فقال قائل أنا أنا منذ أيام فقال أبي لأبي الحسن نطوف مع أبي
الحسن الرضا ع إذ دخل فأشار إليه أبي إلى أبي الحسن ع أن يسأله الإذن فكلم بكلام
وفهم عنه ثم قال إني لست على ثأر من هذا وتطوف أبي الحسن ع دخل فقال قال أبو جعفر ع من
يلي من شيعتنا بلا فضل كتب الله عز و جل له مثل أجر الف شهيد فقلت في نفسي لأتبعنا
و الله من دخل أبدا قال القسم فما زال يرجى منها حتى مات

دلالة أخرى

حدثنا أبي قال حدثنا سعيد بن عبد الله عن محمد بن حسن بن عبد عن أبي علي الحسن بن
دأسد قال قدمت على أحمد وأبي دسول الوكا في قال أبو أطرق الكتب

أو أوحى بها إليه فقال لي تقول الوكا في سوى ما قد قرأ و لم تكن في قبل قدم أصلا قال
فقلت قلت ما لا أعرف بالتصديق له فلم أحد شيئا و لم أقع على شيء فلما قول الرسول
فلم مكانك فقلت سمع الأحمار فقال قدم لم أكن علمت به الآن علمت أنه لم
تكلم الا بالحق فو حقت به الله

دلالة أخرى

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن أبي أيوب بن مهزيار عن أحمد بن محمد بن الوليد بن يزيد الكرماني عن أبي محمد
العسكري قال قدم أبو الحسن الوكا في قبسة الله أسأله الإذن في الدخول على قدم
أبي الحسن قبسة الله أهم ما سأل الله قال فأقمت شهرين قدم الثالثة قبسة الله أسأله

فقيل يا رسول الله ما كنا نظن أن الأمر يبلغ هذا حتى قاتلنا
ووقع الفرح بين أصحاب مسلمة من بلغ الخبر

دلالة الحديث

حدثنا أحمد بن محمد بن يزيد الأستاذ رضي الله عنه قال حدثنا أبي عن محمد بن إسماعيل
الكوفي عن عمه أحمد بن عبد الله بن حاتم الكوفي قال كان لإسرائيل ولد ويقول بعضه
يسير من الولد فيبين وقد حلف على أبي الميسر **الوكا** في فرض مال و هو مرض بإبعاد مودة
مسلمة عليه وفاته بدعه وسأله عن مسائل ثم سكوت الله بعد ذلك ما يأتي من قبله بما الولد
فأطرق طويلا وكنا ملنا ثم قال إني لأدعو أن يكون ولد حمل و أن يولد لك ولد
يعدل ويمنع نعم إنام حائط قال الله يقال إذا إذا أن يسبب الكنا هل و هو على
كرسي فدنو قال فأتوه من الغيب قال فبينا أهل أنه جالس حاملا فولد له
غلاما سمينه أبوا هم ثم حملت بعد ذلك فولد له غلاما سمينه محمد ا وكنيته
الميسر فأتى أبوا هم بنا وثلاثين سنة وأتى أبو الميسر أدبع وعشرين سنة ثم إنهما أتيا حمسا و خرجت
حاجا وأتوه و هما غلامان فمكنا بعدهم شهرين ثم توفي أبوا هم في أول الشهر وتوفي

محمد في أحد الشهور ثم مات بعد ثمانية وتسعين ولم يكن سبب له قبل ذلك ولد الأاسهم

دلالة أخرى

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد بن عيسى عن سعد بن سعد عن أبي الحسن الرضا عليه السلام أنه سئل قال دخل فقال له يا عبد الله أوصني بما يرد وأسعد لما لابد منه فكان كما قال فمات بعد ذلك بثلاثة أيام

دلالة أخرى

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد الله بن محمد القاسمي قال كنت على المأمون يوما فأجلسني وأخرج من كان عنده ثم دعا بالطعام فطعمنا ثم طشنا ثم أمر بسفرة فمدت ثم أقبل علي يسير من كان في السفرة فقال يا أبا الحسن لنا من يطوس فأحدث بقول سعيا يطوس و من أتى بقاعنا

مرحبوه المصطفى ابنى لنا حونا قال ثم بكى و قال لى يا عبد الله ابلوعى يا فارس و يا فارس
ابن نصب انا الميسر الوصا عى علما فو الله لا حدثك بحديث سمعته منه حينه يوما فعلمت
له حملت هذا ابن انا ط موسى بن جعفر و جعفر بن محمد و محمد بن على و على بن الميسر
عى كان عند هم علم ما كان و ما هو كائن الى يوم القيامه و انت وكل القوم ووادنهم
وعندنا علمهم و هذه مثل الشط جاحه قال فانها فعلت هذه الرايه حتى و
لا اعدم علمها من حوادث هذه حملت بنوه واسقطت فى الار حامل فدلى على ماسالى
به فسلم فقال لابنه من اسقطها فانها سلم وتلك غلاما اسمه الناس نامه و تكون له حضر دابته
فى يده اليمنى اسمه بالمدلاه فى دخله السوق حضر دابته اسمه بالمدلاه فعلت فى
يمنى اسمه ابن الله على كرسى هذى فولدت الرايه غلاما اسمه الناس نامه فى يده اليمنى

حضر دابته اسمه بالمدلاه فى دخله السوق حضر دابته اسمه بالمدلاه على ما
كان وصفى لى الوصا عى عمر بلوعى على نبى اباه علما وبالمدينه منه دابته حدفا ها و
لا حول و لا قوه الا بالله العلى العظيم قال مضيف هذا الكتاب انما علم الوصا عى ذلك

مما وصل الله به إليه من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وصلت إلى حيث هي
كان نزل عليه إحياء الملة وإولاده من بعده وولد الناس والمولودين إلى يوم
القيامة وما يجري على أيديهم ولا قوة إلا بالله كذلك الوصيا عرف أخاه الله من وحده
على يد بن عبد الله بن محمد بن الرضا بن يد لفاطمة

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثني
أحمد بن محمد بن إسماعيل الوراق قال سمعت علي بن محمد النوفلي يقول إسماعيل الرضا بن
يد دخل من الطالبين على يحيى بن العزيز والمنتصر فلما دنا منه وسلمه وقدمه بوصر
كسرى وكان أبوه يد قد طلب على بن موسى الوصا عرف يحيى قد علم منصرف وقد
دعاه علم جيء من قبر فأدخل عنه وأما أبوه عبد الله بن محمد فإنه مرو عقد بين بن
عبد الله بن الحسين وأبيه يحيى الرشيد وقال أهله يا أمير المؤمنين فإنه لا أمان له فقال بين
للرشيد إنه خرج مع أخي بالأمس وأنت أسأدا له فأنكر ما فعلت بالرضا ه وسيل النعوت فيه
من وجه وما سد بلاده وأيسع فيه موت كثيره وذكر حيوا طويلا له أحضرت
قدامه كلالة فما أخبرته من أمره أنه لأبي سداد و لأبيه فكان كما قال في

حدثنا أبو علي الحسن بن أحمد الشيخ قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا منصور بن محمد قال حدثنا محمد بن أبي عباد قال قال المأمون يوما للوصافي يا غلام سل أبا إسحاق الله تعالى فعل كذا وكذا فقال يا غلام أنت سل يا أمير المؤمنين فلما خلوت به قلت له أي شيء سمعت سيدي وكررته له فقال يا حسن وما أنا وسيدي لا أبي سيدي ولا أبي أبي

دلالة على أن الله عز وجل كان في أزل بوصف وأحاديثه بما يجري عليهم وأنه لا يعلم الله من الوسيط مكروه

حدثنا أبي ومحمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رحمه الله قالا حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن حسين بن عبد قال حدثنا علي بن الحكم عن محمد بن الفضل قال لما كان في السنة التي نظر فيها دور بالأبواب بنيسابور وحبسهم بن خالد وبين الرامكة فأول كان أبو الحسن في وأهل بيته يدعو ثم طلبنا دابة فسل من ذلك فقال أبي كنت أدعو الله تعالى على الرامكة بما فعلوا في قاسيهم بالأول الذي فعلوا بأبيك لم يلبث الا يسيرا حتى نظر يسقو وبين وسيرهم أحوالهم

حدثنا محمد بن موسى المتوكل قال حدثنا عبد الله بن جعفر الحميري عن أحمد بن محمد
بن عيسى عن البزنطي عن مسافر قال كنت مع أبي الحسن الرضا عليه السلام بمنى فمر بين
يديه قوم من أهل بلخ فقال لي يا مسافر هؤلاء الأبدال من أين يعرفون هذه اللغة ثم قال يا
مسافر إن لله تبارك وتعالى في أرضه أبدالا وأوتادا ونجباء وأخيارا فبهم يسقي الغيث وبهم
يدفع البلاء

حدثنا عبد الواحد بن محمد بن عبدوس النيسابوري العطار بنيسابور سنة اثنتين وخمسين
وثلاثمائة قال حدثنا علي بن محمد بن قتيبة عن الفضل بن شاذان عن صفوان بن يحيى عن محمد بن
أبي عمير عن موسى بن بكر قال سمعت جعفر بن محمد يقول لقادم
جاءه يوم من الري إلى مكة أدركت بغداد إلى جانب قلت لا يا ابن رسول الله فإذا
جاءك أن أدركت أحد بعد موسى بالإمامة فأقرئه عني السلام وقل له إن شيعتك بخير وقل له
فداك الأمر وقل له ما يقال في أمر الله فيطلع الله منها فقال وما يقول أن أفعلهم كلهم قال
موسى بن بكر فلما سمعت ذلك قلت لله أحبوه فقال يا بني إن لله أبدالا وإن لله
ع

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم

عن محمد بن حسن بن سعد عن صفوان بن يحيى قال لما صار أبو الحسن موسى بن جعفر عليه السلام
إلى خراسان من كان معه له أمر قد أظهره أمرا عظيما وأنا بباب من
هذا الطاق فقال ليمض جعفر فلا يسأل أهل قال صفوان فأخبرنا أنه أرسل بن خالد قال للطاق
فدخل أنه قد مضى وأتى الأمر لنفسه فقال ما كنا ما كنا نه يرد أن يعلم خبرنا وأنه
كان الرواية مستمرة على سنة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم مظهرين لهم
العداوة لأنه خرج إخوانه بأنه يدعو مع فادوق سنة واحدة

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن موسى
بن مهران قال دخلت على بن موسى الرضا عليه السلام في مسجد المدينة و فادوق يطلب فقال أبو الحسن
وأنا يدعو في سنة واحدة

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه عن عمه محمد بن أبي القاسم قال حدثني محمد
بن علي القرشي عن محمد بن النضر قال أخبرني من سمع الرضا عليه السلام و هو يقول إلى فادوق بعض
أوليائه فقال أنا و فادوق هذا وقتم بن أخيه فنا لا يدعى ما يبين بذلك حين كان
من أمره يتوسم ما كان فأمر المأمون يدعو الرضا عليه السلام حين فادوق أخيه في أنه سعيد
مسموما ويقول إلى حين فادوق الرشيد

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن
عبد السلام بن صالح الهروي قال سمعت الرضا ع يقول إن شاطئ النهر مطلوما وغاصبا إلى
حين فأدوا إليه حقه يرحمكم الله إن هذين مجلسان يجلس فيهما من دانت له دنياه
يوم القيامة وإلى أكرم محمدا صلى الله عليه وآله واصطفاه على جميع البرية لا يكون أحد
منكم عندي دكتر الأساتيذ المتعوذ من الله عز وجل يوم تلقاه وإلى أكرمنا
بمحمد صلى الله عليه وآله بالإمامة وخصنا بالوصية إن دواء ذي لا يكون الوقوف على الله يوم
القيامة وما من مؤمن يؤذيه مصيبة وحقه قطرة من الماء إلا حرم الله تعالى جسده على النار
كيف وأنتم الرضا ع ومنزلته أهل الإيمان وأهل التقوى

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا عبد الله بن عامر بن سعد
عن عبد الرحمن بن أبي نجران قال كتب أبو الحسن الرضا ع وأنا أنتم دنياه إلى شيء أكثر أصحابنا
أنا لنؤمن الرجل أدائنا يعني الإيمان ويعني التقوى منزلته في جميع الناس

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن محمد بن خالد عن ياسر الخادم
قال كان علماء لأبي الحسن في السنة الصالحة ودونه وكان أبو الحسن ع فينا منهم فسمعته

بالليل سواطير بالصفائح والرمح ويقولون يا كنا نصدق كل شيء نلاذنا به لسر نصدق
بها فلما كان من الغد وجه ابو الميسر الى شيخ الاطنا فقال له اقصد فلانا حتى تجدا
واقصد فلانا حتى تجدا واقصد فلانا حتى تجدا واقصد فلانا حتى تجدا ثم قال
يا ناس لا تقصد انت قال فاقصدت فوجدت بني واحمرت فقال لي يا ناس ما لك
فاخبرته فقال ما لم ينقل من ذلك فلم يدك فمسني بيده علينا ونظر فينا ثم اوكان نار لا ايس
فمكث بيد ذلك ماشا الله لا ايس ثم اخاف فايس فصرت على
حدثنا ابي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا احمد بن ابي عبد الله
البرقي قال حدثنا ابو قاسم داود بن القاسم الجعفري قال كنت اسير مع ابي الميسر في
فحتى شيخ علمائه بالصفائح والقادسية وبينما نسير علاه فدايس من القادسية فسلمه وبينما كان
يسلي الكلام على علامه بالقادسية فعيني هو على علامه
حدثنا احمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن قاسم
عن ابي الصلت الهروي قال كان الرضا في يكلم الناس بلغاتهم وكان والله اقضى
الناس واعلمهم بكل لسان ولغة فقلت له يوما يا ابن رسول الله اني لاجيئك من مسيرة بعيدة
اللغات على اختلافها فقال يا ابا الصلت انا حجة الله على خلقه وما كان الله ليتخذ حجة على

قوم و هو لا يعرف لسانهم أو مالك قول أمير المؤمنين عليه السلام أوسا فضل الخطاب فهل
فضل الخطاب إلا معرفة اللسان دلالة حرف أحاديث الجسر برجل الوسا عن المسائل التي أدار
أن يسأله عنها قبل السؤال

حدثنا أبي ذكي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أبو الجوز

كالي بن أبي حماد عن الجسر برجل الوسا قال كنت كنت في مسائل كنوه قبل أن أقطع
على أبي الجسر في وحشيقة كتاب فما دون عن أبائه ع و عن ذلك وأحسب أن
أسرف أموه وأحسنوه فيما الكتاب كي وكرف إلى منزله وأدخل أن
أحد منه خلوه فأدخله الكتاب فجلست أحبه و أنا منكوف كتاب الأكبر عليه وبال
حمامه خلوس بيدبور فسا أنا كذلك في القرية في الأحبار الذي حول عليه أن أنا سلام
قد خرج من الكتاب بدء كتاب فأتى أبكم الجسر برجل الوسا أبر سب الناس
السيادي فعمت الله فعلت أنا الجسر برجل فما حاجتك فقال يا الكتاب أمرت
بدعه الذي فقال حدثه فأحدثه وبينت أحبه فعرفته فأدا و الله فيه خواتم مسائل مسائل
فيه ذلك فأنت عليه وبركت الوقت دلالة أخرى له ع

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثنا أبو الحسن الثالث بن أبي
حماد عن الحسن بن علي الوشاء قال سألت أبا الحسن الرضا عليه السلام وعنده جماعة فقال له
يوم من أيام موسى كنا وكنا من كذا فقيل الله و علي للرسول
أسرعت يوم بعده الصفة و ما أعرف هذا الصوت من الناس فقال الرسول لأبي
و قال فاطلبه فقيل له الله الرسول و علي أسرعت من هذا الصوت فقال له
الرسول أطلبه فإنه عبد منه قال الحسن بن علي الوشاء و قد كان أصبع في دخل يوما منها
وأعرب نسبه وكنيته فطلبته كل من كان في وجدني سقط بين الناس
كلها فيملئه الله

دلالة أخرى له عن

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم
عن أبيه عن صفوان بن يحيى قال كنت عند الرضا عليه السلام فدخل عليه

الحسن بن خالد الصيرفي فقال له جعلت فداك إني أريد الخروج إلى الأهواز فقال حسن

فاطفوه بالنار فأمر به فأخذ ذلك فجرح بيده الأخرى فقطع عليه الطريق وأخذ كل
شيء كان معه من المال

جواب الرضا عليه السلام في سؤال أبي قرة صاحب الجاثليق

حدثنا أحمد بن هارون بن حبيش الفقيه والحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هاشم المكتب
وعلي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن
صفوان بن يحيى صاحب السابري قال سأل أبو قرة صاحب الجاثليق أبا الحسن عليه السلام
في أشياء ذكرها فقال في أي شيء خرجت عليه من أشياء و قال فقد أخبرني ذنبا
أن نعبد بأسوأ ما فعل دمائنا ثم قال أخبرك أنه مأمور في قرآنه بأشياء كثيرة فقد
لهم قرآنه مذكور قال الكثير لهم قال فأخبرني قرآنه بأخبار كثيرة فلم
يجدوا شهودا من عندهم قال لا بد لهم قال فأنا بين أظهرنا أرجس دون الله وكلمته التامة
فواقعنا على ذلك المشهور وأتى المشهور أن محمدا نبي فلم يأتهم عليه و فأخبرنا عليه خبر
مما أخبرنا فيه فقال له الرضا في أي شيء أنت قال أنا أخبرنا أنا أمنا بيت أبي مريم في دون
الله وكلمته التي كان يؤمن بمحمد صلى الله عليه وآله وبعيسى نفسه أنه عبد مربوب قال

كان حسين الكرخي موحدا دوحي الله وكلمته لسر هو الكرخي امر بمحمد صر وسر به
و لا هو الكرخي اهو الله حق و حل بالسوكه والروبه فيرمه بر ا فاير ا حبمسا فعام و قال
لصفوان بن يحيى هم فما كان احبانا حر هذا المجلس

ذكر ما كلم به الرضا حين بن الصباط السمرقندي في الامامة

عبد المامون

حدثنا الحاكم ابو علي الحسين بن احمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال بينا نحن
الرضا عليه السلام حين مبلغ الالفاظ لم يعرف له باسناد اعمل عليه و هذا جملة الفاظ
من دواه الاباني سابه به ونمسابه و بار احبلغ الفاظه كان المامون في باطنه بين سعطاف
الرضا ع و بار سلوه المبين و بار باطهر عن دلك فاجتمع عنده الفقها والمتكلمون فذكر
اللهم بار باطرونه في الامامة فقال لهم الرضا ع اقيروا على واحد منكم بلومكم فابلومه
فوكلوا بن حل سوف بين بن الصباط السمرقندي و لم نكن بيرا باسار منه فقال له الرضا ع
بابين سل عما سئت فقال تكلم في الامامة كيف اثبتت لمن لم يوم وبركت من ام ووضع

الوكا ه قال له يابني احبني عمر كذي كاذا على نفسه اوكذب كاذا على نفسه ا
نكور فيها مكسا اومطلا فيطا فسكـــــين قال له المامور احنه قال نعني امير المومنين من
حوانه قال المامور يا انا اليسر عرفنا الوصرف هذه المساله قال لاتدليس من ار يسر عن انفسه
انهم كذبوا على انفسهم اوكذبوا فار مم انهم كذبوا فلا امانه لكذاب و ار مم
انهم كذبوا فقد قال اولهم ولنكم ولسنـــــ يسركم و قال الله كانـــــ سنه فله فمن عاد
لمثلها فقتلوه فو الله مادكى لمن هذا مثلهم الا انا نعلم من لم نكن يسر الناس والمدينه لايع الاسوقـــــ
منها الشام ومنها اليمان ومنها ساير القبايل ولسنـــــ فيه و من كانـــــ سنه

فله يسـ العزل من هذا مثلها كعـــ نعل عهده الى عزه و هذه كوذنه ثم نعول على المسر ار
ـل سطانا سنين فاذا ال فقوفون و اذا اخطاـــــ فادسكون فلسوا انفه نعولهم ار كذبوا
اوكذبوا فماكذبيس فذا حواذ فيهـــــ المامور من كلامه و قال يا انا اليسر ما ف
الادكر من يسر فذاسوا ط

قول الوكا ي لا حنه دك ر موس حن اقبل على موف مجلسه و قوله ي فمن يسـ حسنه
السنه من ا فل سه وسط المواقف

حدثنا محمد بن أحمد السناني قال حدثنا محمد بن أبي عبد الله الكوفي قال حدثنا
أبو العباس كامل بن أحمد قال حدثنا سهل بن دينار قال حدثنا كامل بن إسماعيل حماد قال حدثنا الحسن
بن موسى بن علي الوشاء الأسدي قال كنت بين يدي أبي الحسن علي بن موسى الرضا عليه السلام في مجلسه
ومعه بن موسى جالس فدخل علي جماعة من المجلس بغير علمهم و بغير إذن و أبو الحسن عليه السلام
على قوم بعينهم فسمع مقالة منهم فالتفت إليه فقال يا أبا محمد أتدري ما يقول هؤلاء الكوفيون إن فاطمة عليها
السلام أحصنت فرجها فحرم الله ذريتها على النار فقال أبي لا إلا الحسن و الحسين وولد بطنها
خاصة فأما إن تكون موسى بن جعفر عليه السلام وتكون بقاءه وتقوم لله وتصبه إنه لم
يشأ يوم القيامة شيئا إلا أتى أبي على الله عز و جل منه إن علي بن الحسين عليه السلام كان يقول لمحسننا
كفلان من الأجر ولمسيئنا كفلان من العذاب قال الحسن الوشاء ثم التفت إلي فقال لي يا حسن
كيف تقرأ هذه الآية قال فقلت إنه ليس من أهل بيت إلا وهم يعرفون فضلنا من الناس من
يقول إنه على ذلك ومنهم من يقول إنه على غير ذلك فمن قال إنه على ذلك نفعه إيمانه
فقال عليه السلام كلا لقد كان أبي وأنت لعلى الله عز و جل بقاء من إيمانه كذا من كان مثل
أبي الله عز و جل فليس منا و إنه لأبي الأطيب الله عز و جل فإنه منا أهل البيت

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي

قال حدثنا محمد بن يزيد البيهقي قال حدثني أبي عن عبد الله بن أبي دلف بن موسى
أخي الوثق عن أبيه قال المأمون وقد خرج بالصوفة وأخرج داود الشاسر وكلف سبعة أشهر
وشهر وماته فسمع ذلك الناس قال له المأمون بأنك خرجت بالصوفة وتركت أرض أبيك داود
أبدأ أبي موسى أمه وتعب وحدي وبالله وأن ذلك وقصدت دون عمك قال و
كان موسى أخاه أخاه بأمر المؤمنين من كل حقه و أرجعت بذلك أبي فيما
المأمون وسبب بذلك أخيه الوثق ع و قال فدو فسبب خرجه لك فلما جاء وأبيه بعثه وحل
سبيله وخلى أن لا يكلمه أبدا فلما

حدثنا أبو الحسن علي بن أحمد البيهقي عن مسلمة أن زيد بن موسى كان يأكل المسكر و
كان في لسانه فلج و كان زيدا و كان زيد قد أسرف بذلك على نفسه كثيرا و هو
الذي كان بالكوفة أيام أبي السرايا فولاه فلما قبل أبو السرايا نفوذ الطالبين فوادي
سبعة سنين وسبعة بالكوفة وكان سبعة إلى المدينة و كان معه فوادي زيد بن

موسى بن عبد الله الحسن بن سهل حين دخل عليه فأتي به فجلسه بين يديه وأخرجه على باب يصرف عنه
وجوه الناس الذين ليصرف عنه وكان حضر هناك المأمون بن جعفر فقال أيها الأمير
إن دماء آل أبي طالب وبخوف الناس قد أرجف بنفسه فقتل وأمسك الناس فلما دنا منه
قال أيها الأمير أنا أبغي أن يقتله أمير المؤمنين قال لا قال فلا تقتل إن عم أمير
المؤمنين من عبد الله وأمه وأسطلاني دانه فيه بن جعفر بن عبد الله بن أفطس و
إن الوسيد جنسه عبد جعفر بن أبي طالب فأخذه عليه جعفر فقتله من عبد الله وسبب بناسه الذي طلبه
من هذا الشرود و إن الوسيد لما أمر مسرور الكبير بقتل جعفر بن أبي طالب قال له أذا سألك جعفر
عن ذنبه الذي بقتله به فقل له إنما أفعل وجعل إن الأفطس الذي قتله من عبد الله بن
قال المأمون بن جعفر للحسن بن سهل أفأمر أيها الأمير حاجبه يضرب بسيفه و بن أمير المؤمنين و
فقال هذا الرجل فيبين عليك بقتل ما أجيبه به الوسيد على جعفر بن أبي طالب فقال الحسن للمأمون
جزاك الله خيرا بن أمير نوع ذنب و إن بدت إلى نفسه فلم يزل يعتوسا إلى إن طلب أمير
إبراهيم بن المهدي فيه إلى سيدك الحسن بن سهل فأخرجوه عنها فلم يزل يعتوسا حتى حمل إلى
المأمور فسبه به إلى أخيه الوثا ي فأطلقه وعاش ذنب بن موسى إلى أخر خلافة المتوكل
وفاة سنة مر ذاك

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه و محمد بن موسى المتوكل و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني
رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم قال حدثني ياسر أنه خرج زيد بن موسى
أخو أبي الحسن ع بالمدينة وأخرج وفرا و كان يسمى زيد النار فسئل أبو الحسن الماضي ع عن زيد
بن موسى فقال الماضي ع إن زيدا أتى أبي الحسن فقال ياسر فلما أتى خرج إليه فقال له أبو الحسن ع
يا زيد أخرجت قول شعلة أهل الكوفة نار فاطمة ع أحسب فرحا فيوم الله زيد بن علي
النار ذلك للحسن و الحسين خاصة نار كسرى بني أبيك يا زيد أتى الله عز و جل وزيد جل إليه
و موسى بن جعفر ع أطاع الله وزيد جل إليه فاسأل أبا الحسن ع الله عز و جل عن موسى
بن جعفر ع و الله ما نال أحد ما
عند الله عز و جل إلا بطاعته ومعصية أبيك بالله بمعصيته فسر ما صنعت فقال له زيد
يا أبا الحسن و أين أبيك فقال له أبو الحسن ع إنك إن أخبرتك بأبيك الله عز و جل أين هو
ع قال زيد أين هو أهله و أين وعدك إليه و إنك أحدث الأحداث فقال الله عز و
جل يا بني إنه ليس من أهلك إنه عمل غير صالح خرجت الله عز و جل من أن تكون من أهله
بمعصيته

حدثنا محمد بن عبد الله بن نعيم العرزمي رضي الله عنه قال حدثنا أبو علي أحمد بن علي
الإسفراييني عن أبي الحسن الهروي قال سمعت الرضا علي بن موسى عن أبيه عن إسماعيل
قال للصادق عليه السلام ما معنى قول المدينة حرما وقد قال عليه السلام لا حرم إلا
الكعبة فقال سلام سواء يعني به

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن أبي
عبد الله الكوفي قال حدثنا أبو الحسن الأقلي بن أبي حماد عن الحسن بن الجهم قال كنت
عند الرضا عليه السلام وعنده زيد بن موسى أخوه وهو يقول يا زيد أيو الله فإنه يلينا ما يلينا بالنعي فمن
لم يؤ الله ولم يوافه فليس منا ولسنا منه يا زيد أتراك إن نهض من نهض من شيعتنا فقتل ثم
يؤخذ يا زيد إن شيعتنا إنما اتخذهم الناس وخافوهم وأشبعوا أفواههم وأموالهم فمن لنا
وأشباههم لولانا فإن أصاب أحدهم الدهر بعضهم وأتلف جهدهم قال الحسن بن
الجهم ثم التفت إلي فقال لي يا ابن الجهم من خالف ذرية الله فإنما منه كأنما من كان من
أبي فليس كان ومن خالف الله فلا يوالي كأنما من كان من أبي فليس كان فقلت له يا
ابن رسول الله ومن خالف سيدي الله يقال قال من شيعته

حدثنا أبو محمد جعفر بن محمد الشاذان رضي الله عنه قال أخبرنا أحمد بن إدريس قال
حدثنا إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بن محمد الهمداني قال سمعت الرضا عليه السلام يقول من أحب
أخاه فهو أخ ومن أحب مطيعا فهو مطيع ومن أعان ظالما فهو ظالم ومن خذل عادلا
فهو ظالم إنه ليس بين الله وبين أحد قرابة ولا يتقرب إلى الله إلا بالطاعة ولقد قال
رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم لبني عبد المطلب أيتون بأعمالكم لا بأحسابكم وأنسابكم
قال الله تعالى فإذا نفخ في الصور فلا أنساب بينهم يومئذ ولا يتساءلون فمن ثقلت موازينه
فأولئك هم المفلحون ومن خفت موازينه فأولئك الذين خسروا أنفسهم في جهنم خالدون

حدثنا أبو الحسن محمد بن عمرو بن علي البصري قال حدثنا أبو الحسن علي بن محمد
السرتاني بمرو في شعبان قال حدثنا محمد بن محمد الشيباني قال حدثنا علي بن
أحمد البندنيجي قال حدثنا عبد الله بن داود بن قيس الأنصاري عن موسى بن علي
العرسي عن أبيه الحسن الرضا عليه السلام قال دخل القوم عن سبينا فقال يا شيخ كفر بالله قال لأنهم
أحب عليهم النفس بالغيب دون الباطل بأمر الناس ويؤمنون ويكفرون فيما لا يكفر فيهم ويقولون

يا و لا تعلم نفس ما ذا تكسب غدا و ما تدري نفس بأي أرض تموت إن الله عليم خبير

وقوله و لو أن أهل القرى آمنوا واتقوا لفتحنا عليهم بركات من السماء والأرض وسدد الملك والرعية وسدد السوقة والسوقي فإن لم يتق نفسه في أهله وماله فإن لم يتق أمر دينه و ما يتم به يأتيه في منامه ما يتم به فجور ذلك يهتكها لذنوبه

حدثنا علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله قال حدثني اليسع بن أبي فاطمة عن محمد بن سنان قال قال أبو اليسع الرضا عليه السلام أنا أهل بيت وحي حقا رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم فمن أخذ برسول الله حقا و لم يشك الناس من نفسه فيه فلا حق له

حدثنا الحاكم أبو علي اليسع بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يزيد الخوارزمي قال حدثني أبو عبد الله محمد بن موسى بن نصر الوراق قال سمعت أبي يقول قال دخل الرضا عليه السلام إلى وجه الأدهم أسوق فيك أنا فقال النقي سوقهم وطأته الله أحطتهم فقال له أحمد أبي و الله حتى الناس فقال له لا يبلغ أن يدخل من كان أبي الله يسأل وأطوعي له و الله ما يسعه فيه إلا أن حملناكم سوقا و قائل لسادتها أن أكرمكم

عبد الله بن القاسم

حدثنا القاسم بن أبي علي الحسن بن أحمد الحداد قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا أبو كريب قال سمعت إبراهيم بن الحسن يقول سمعت علي بن موسى الرضا عليه السلام يقول جعفر بن محمد الأصغر وإسحاق بن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب كانا يقولان إن الله تبارك وتعالى لم يبعث نبيا إلا بتحريم الخمر وأن يقر لله بالبداء وأن يصلي خمسين صلاة وأن يصلي إلى المشرق والمغرب وأن يحج البيت ويصوم شهر رمضان ويأتي بجميع ما أمر به وأن يوالي أولياء الله وأن يعادي أعداء الله وأن يأتم بأئمة الهدى من آل محمد صلى الله عليه وآله وسلم إلا أن يكون إمام كائن فإذا كان الإمام منهم كان المأتم به منهم

الإسناد إلى من أخذنا عن المأمون علي بن موسى الرضا عليه السلام

حدثنا الحسن بن إبراهيم بن أحمد بن فهام المؤدب وعلي بن عبد الله الوراق و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن سنان قال كنت عند مولاي الرضا عليه السلام وكان المأمون يعده على نفسه إذا عهد للناس يوم الإثنين و يوم الخميس فوقع إلى المأمون أن دخلا من الكوفة سرق فأمر بإحضاره فلما نظر إليه وجده مبتلى بن جسيم أبي السيوف فقال له سوأة لك يا الأباد الجهلة

ولقد كان الفتى الذي تسمى إلى السوق من عادته من حمل أثاثه وطاهره قال فعلت
ذلك اصطيادا لا اصطيادا حتى من الخمس والثلث فقال المأمون إني لأعرف
الخمس والثلث قال إن الله تعالى قسم الخمس بين أقسام وقال الله تعالى واعلموا أنما غنمتم من شيء
فأن لله خمسه وللرسول ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل إن كنتم آمنتم بالله
وما أنزلنا على عبدنا يوم الفرقان يوم التقى الجمعان وقسم الثلث على ستة أقسام فقال الله تعالى ما
أفاء الله على رسوله من أهل القرى فلله وللرسول

ولذي القربى واليتامى والمساكين وابن السبيل كي لا يكون دولة بين الأغنياء منكم قال
الصوفي قمت حتى وأنا ابن السبيل منقطع به ومسكين لا أدخل على شيء ومن جملة الفقراء فقال
له المأمون أخطأ حدا من حدود الله وحكما من أحكامه فالتادي من أخذ أسطرلابا
بيده فقال الصوفي أبدا نعمتك تظهر فإنه ظهر عبدك وأنعم حد الله عليها ثم على عبدك
فالتفت المأمون إلى ابن الجنس الوكا في فقال ما تقول فقال أنه تقول سوء قبيح فقال المأمون
عجبا سيدنا ثم قال للصوفي والله لأعطينك فقال الصوفي أتعطيني وأنت عدل فقال
المأمون وبلغك من أمر كذب عندنا لك قال لأن أمك أسيرة من قال المسلمين فأنت

عبدالعزيز العمري والعزيز حين سقوط و انا لم اسقط ثم تلت العمر و بعد ذلك
فلا اعطيت ان الرسول حقا و لا اعطيت وتطرأت حقا والاخرى ان العبد لا تظهر حسنا
منه انما تظهره طاعة و عرف حبه الله لانهم الله دخل عنوه حين بدا نفسه ما اسمعت
الله يقال تعول ما ماموز الناس تالي و تسور انفسكم و انتم تلوز الكتاب ما فلا تعقلون العبد
المامور الى الوضا ع قال مانع في امره قال ع ان الله تعالى قال لمحمد ص قل قلت الينه
الالله في الى لم تبلغ الها قل فبلغها على حقه كما بلغها العالم تعلمه والدنيا والاخرة فانما تاتيه
و هذا حين الرجل قامو المامور
عبد ذلك تاطلاق الصوف واجبت عن الناس واتبعت الوضا ع حين سمعه فعله و قد كان
قل العقل بن سهل و حمله من السنه
قال مصنف هذا الكتاب ده دوى هذا الحديث كما حدثنه و ثانى من عقده
كتبه حدثنا ابو الطيب الحسين بن احمد بن محمد الوراق دكى الله عنه بسابور سنه
اثنين و خمسين وثلاثمائه قال حدثنا محمد بن علي ماجيلويه قال حدثنا احمد بن محمد بن خالد
البرقي قال اخبرني ابي قال اخبرني الوشاء بن سنان خال المنتصر اخو

عادته أن المأمون لما أراد أن يأخذ البيعة لنفسه بأمره المؤمنين ولاية العهد على بن موسى الرضا
في ولاية العهد وأقبل بن سهل بالوفادة أمر بثلاثة كراسي فنصبت لهم فلما قعدوا عليها
أذن للناس فدخلوا يتبعون فكانوا يصعدون بأمائهم على أعمار الثلاثة من أهل الإيمان إلى المنبر
ويبرحون حتى يأخذ آخر الناس من الإيمان فيصعد بنفسه من أهل المنبر إلى أهل الإيمان
فيسلم أبو الحسن الرضا في ثم قال كل من بايعنا بايع بمبايعة الله على ما بايعنا عليه فقال
المأمون و ما هي البيعة من بعد ما قال أبو الحسن في بعد البيعة هو من أهل المنبر إلى أهل
الإيمان وفيها من أهل الإيمان إلى أهل المنبر قال فمضى الناس بذلك وأمر المأمون بإعادة
الناس إلى البيعة على ما وصفه أبو الحسن في و قال الناس كلهم يبيع الإمامة من لا يعرف بعد
البيعة أن من علم الأول بإمامة الإسلام قال فجعله ذلك على ما فعله من بيعة

حدثنا محمد بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال حدثنا أبي عن أحمد بن علي
الإيادي قال سألت أبا الصلت الهروي فقلت له كيف صار أمر المأمون بعلي
الرضا في مع إكرامه وتمييزه له و ما جعل له من ولاية العهد بعده فقال إن المأمون إنما كان

بكرمه وبيه لمعرفه بعضله و حبل له ولايه العهد من بعده لبني الناس انه داعـــــي الدنيا
فسقط ميله من نفوسهم فلما لم يظهر منهم ذلك للناس الا ما ادخاه به فضلا عنه وميلاق
نفوسهم حتى عليه المتكلمين من البلدان طمعاق ان يقتله واحد منهم فسقط ميله
عند العلما وسيهم سيئ بعضه عند العامه فكان لايكلمه حتى من الفقهاء والبلدان
والمجوس والكاسر والنصارى والمليدين والمالكين ولا حتى من فرق المسلمين المخالفين الاقتلته
والزمه البيه و كان الناس يقولون و الله انه اول بالخلافه من المامون و كان اكثاف الاحتاد
بهمون ذلك الله فساط من ذلك وسبب حسده له و كان الرضا ع لابنائه المامون من حق
و كان يبه بما يتوقع اكثر احواله فسقط ذلك ويعده عليه و لايظهره له فلما اتبه
الليله في امره اتاله فقتله بالسم

تم الرضا ع على انه ابي جعفر محمد بن علي عليه السلام بالامامه والخلافه

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد الشافعي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا منصور بن محمد قال حدثنا أبو الحسين بن محمد بن أبي عباد وكان يكتب للرضا عليه السلام الفضل بن سهل قال ما كان في بيت محمد بن أبي الأشعث يقول كتب إلى أبي جعفر في وكتب إلى أبي جعفر في وهو يكتب بالمدينة فيأمره بالسلام ويرد كتب أبي جعفر في بقاء الليالي والحسين فسمعته يقول أبو جعفر وكتب وجلعني أملي من كتبه

وفاة الرضا في مسمومًا بأمر المأمون

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد الشافعي قال حدثنا محمد بن يحيى الصولي قال حدثني عبد الله بن عبد الله ومحمد بن موسى بن نصر الوشاء عن أبيه والحسين بن عمر الأحمسي عن علي بن الحسين كاتب بنا الكسوف أحوج إلى الرضا في حتى هموم على الفضل فوكتب المأمون وقد كان قال لغلام له قد بايعت الليلة أحوجه من يريد فيوقف كتبه ثم قال كرهني ولا أسأل بذلك ودكتب إلى الرضا في فأمر حين قصد بن يدينه وقال عبد الله بن أحمد فقدمه وقال المأمون لذلك الغلام قاف من ذلك الدهان وكان الدهان سيوقف

سار كاد الوكا في قطع منه ثم قال ما حلس فعه فعـــ منوف حام وامر نسله ثم قال للوكا
في مصر منه سنا فقال حتى يوحي امر المومنين فقال لا و الله الايكون و لو لا خوف نار توطـــ
منكن لمصـــنه منك قمص منه ملاعي و حوحي المامور فما كلـــ النصر حتى قام الوكا في
حمسر مهلسا فوحه الله المامور و قال قـــعلمـــ نار هدة اهه وقاد للعـــد الـــ في بدا
وداك الامر في الليل فكيي في منا فكار ما حر مانكام نه قل لو كنم

في نوتكم لنود الدين كنـــ علنهم القرالى مما حنفمو كار امر الله قدنا مقدودا وبكر
المامور مر الك قام نسله وبكعنه وعنى حلـــ حنادنه حاقا حاسوا نعول ناالحي لقد نام الاسلام
نموتك وعلـــ القدنعدني قط وسي لمد الرسد قدفه منه فقال نرحو نار الله نادك
و نسال نعنه نعونه

ذكر حنر ما حرف وقاه الوكا في مر طريق الماكه

حدثنا أحمد بن دنيا بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم
قال حدثنا أبي الهادي قال لما كان سنة ست وثلاثين ومائتين أخذ أبو الحسن عليه السلام طوس
وهي أشد ما يكون به البلاء فقيل لطوس إنما صار المأمون يأتي كل يوم مرتين فلما كان في أحد
يومين الذين قدم فيهما كان صيف شديد البرد فقال له شدة الحر يا ابن رسول الله ما أكل
الناس شيئا فلم يأتك من يأكل فإنما منع ما يأتيه فيه فيصيبه حر ثم قال هاتوا المائدة
ولم يدع من جلسه أحدا إلا أقعده معه على المائدة بعد واحدا واحدا فلما أكلوا
قال أسقوا الناس الطعام فحمل الطعام إلى الناس فلما فرغوا من الأكل أجلس عليه وضع
فوضع الصينية وجاء جواد المأمون وسأله حافات جاسوات ووضع الوجه
بطوس وجاء المأمون حافيا جاسوا يمشي على رأسه ويقبل عليه ويتأسف ويبكي ويسأل
دموعه على خديه فوقف على الرضا عليه السلام وقال يا سيدي يا ابن رسول الله ما أدري ما
المخرج أعظم على قلبي لك وفراق أنت أوجعه الناس إلى أنت وقلبك قال فرفع
طرفه إليه ثم قال أجسر يا أمير المؤمنين مناجاته إلى جعفر بن قارن فجعلوا وجعلوه قدامه وجمع
بين يديه قال فلما كان من ليلة الليلة التي خلف سنة مات فيها من الليل سمعه فلما أصبح أجمع
الناس وقالوا أين قد أفضله وأنت سور المأمون

وقالوا قد أمر رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم وأكثر القول والجلبة وكان محمد بن
جعفر بن محمد أسامة بالمأمور وجاء إلى جواسار وكان عمه أبي الحسن في فقال المأمور يا
أبا جعفر أخرج إلى الناس وأعلمهم أن أبا الحسن لا يخرج اليوم وكره أن يبرحه فتح العين فخرج
محمد بن جعفر إلى الناس فقال أيها الناس تفرقوا فإن أبا الحسن في لا يخرج اليوم فتفرق الناس وخرج
أبو الحسن في الليل وكفر قال علي بن إبراهيم وحدثني ناس مما لم أحصه كتبه في
الكتاب

ما حدث به أبو الصلت الهروي عن كثير وفاته بالرقا في أيام شرف خسرو

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه و محمد بن موسى المتوكل و أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني
و أحمد بن إبراهيم بن قاسم و الحسن بن إبراهيم بن ناتانة و الحسن بن إبراهيم بن أحمد بن فهام
المؤدب و علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن إبراهيم بن قاسم عن

انه عن ابي الصلت الهروي قال سألت أبا الحسن علي بن موسى الرضا عليه
السلام قال يا ابن رسول الله أخبرني عن الله تعالى هل يوصف بالمكان والجهة فقال
حاشا لله أن يصفه بذلك فإن الأماكن والجهات ثلاثة فوق وتحت ويمين وشمال
وإن الله تبارك وتعالى محيط بالأشياء وكل شيء في الإحاطة فوق وتحت ويمين
وشمال وليس يخلو من الله شيء من الأشياء وليس بجسم ولا صورة ولا يحد ولا
يحس ولا يجس ولا يدرك بالحواس الخمس ولا يشبه شيئا من الأشياء ولا يخلو منه
شيء من الأشياء وهو في كل شيء غير متمازج بشيء من الأشياء ولا بائن من شيء
من الأشياء وهو الظاهر الباطن الأول والآخر ليس كمثله شيء وهو السميع البصير
وهو اللطيف الخبير بل هو أين الأين بلا أين وكيف الكيف بلا كيف وكان الله
ولا شيء غيره ولا مكان ولا زمان ولا ليل ولا نهار ولا ظلمة ولا نور ولا
حر ولا برد ولا ماء ولا أرض ولا هواء ولا نار ولا ريح ولا طير ولا
ظل ولا شمس ولا قمر ولا نجوم ولا جن ولا إنس ولا عرش ولا كرسي ولا
سماء ولا أرض ولا جبال ولا بحار ولا أنهار ولا أشجار ولا ثمار ولا
جنة ولا نار ولا موت ولا حياة ولا خير ولا شر ولا شيء من الأشياء
وكان الله تبارك وتعالى عالما بجميع الأشياء فعلم ما كان وما يكون
وما لم يكن أن لو كان كيف يكون وكان الله تبارك وتعالى عالما بذاته
وبجميع الأشياء وهو الله الواحد الأحد الصمد الذي لم يلد ولم يولد
ولم يكن له كفوا أحد لا يوصف بالمكان ولا بالزمان ولا بالحركة ولا
بالسكون ولا بالمشيئة ولا بالإرادة ولا بالرأفة ولا بالرحمة ولا
بالغضب ولا بالرضا ولا بالحزن ولا بالفرح ولا بالبغض ولا بالحب
ولا بالعلم ولا بالجهل ولا بالخوف ولا بالأمن ولا بالعجز ولا
بالكسل ولا بالنسيان ولا بالغفلة ولا بالشيء من الأشياء فلا يكلمه قال

ابو الصلت فلما اصبحنا من الغد لبس ثيابه و جلس مجلسه فجاءه سطر فيها فوكدلك اذ
دخل عليه غلام المامون فقال له اجب امير المومنين فلبس ثيابه وقام معي و اتانا به
حين دخل المامون و بين يديه طبق عليه عنب واطباق فاكهة وبيده عنقود عنب فداكل
منه وبقي منه فلما انصرف الرضا ع وبين الله صانعه وفعل ما بين عينيه واجلسه منه ثم ناوله
العنقود و قال يا ابن رسول الله مادابت عينا اجنس من هذا فقال له الرضا ع دنيا كان عينا
جنسا تكون من الجنة فقال له كل منه فقال له الرضا ع بعضي منه فقال لابد من دلك و فامسك
منه لبلك بقمامس فناول العنقود فاكل منه ثم ناوله فاكل منه الرضا ع ثلاث حبات ثم دفع
به وقام فقال المامون لابن فقال بالي جنب و جلس فجلس ع مسطح الراس فلم اكلمه حين
دخل الدار قام ابن سليم ال صلى ثم نام ع على فراشه ومكث واقفا ع بين الدار
مفموما فجرينا فيما اناكدلك اذ دخل علي ساعة جنس الوجه فسطط السير ناسه الناس
بالرضا ع فاددف الله فقلت له من ابن دخلت وال سليم فقال الذي جاء من
المدينة هذا الوقت هو الذي اذ جلس الدار وال سليم فقلت له و من انت
فقال لي انا جنيد الله علك يا ابا الصلت انا محمد بن علي بن موسى ابن ع فدخل واعين
بالدخول منه فلما نظر الله الرضا ع وبين الله صانعه وكلمه بالي كلدنه وفعل ما بين عينيه ثم

سمعه سمعا الى قراءته وأكد على محمد بن علي عليه السلام بعلمه وسادته بين لم أفهمه وبأنه
على سعي الوكا في ذكرا أسد شاكرا من الليل وبأنه أنا جعفر في بلسه لسانه ثم أكد حل بذكره
بن نونه وكذبه فأسهرني منه سنا سنها بالصعود فأنبه أبو جعفر في ومكي الوكا في فقال أبو
جعفر في هم يا أبا الصلت أيس بالمسلم والمأمن من الجرأة فقلت ما في الجرأة مسلم و لا ما و
قال لي أنه الى ما أمرك به قد حلت الجرأة فكذا فقامسلم وما فأخرجه وسمرت بأن لا أسأله
فقال لي يي يا أبا الصلت قول من يسير عبرك فسله ثم قال أكد حل الجرأة فأخرجي الى السعد
الذي منه كعبه و حبوطه قد حلت فكذا أبا أسعد لم أدرق بلك الجرأة قط فيملئه الله
قصعه وكل عليه ثم قال أيس بالأبوب فقلت أمكي الى البياد حين نصلي الأبوب قال هم
قارق الجرأة أبونا قد حلت الجرأة فوجدت أبونا لم أدره قط فأسه به فأخذ الوكا في
سد فأكل عليه فوصفه في الأبوب وكف قدمه وكل دكسير لم نعرج منهما حين علا
الأبوب وأسيو السعد فخرج منه الأبوب ومكي فقلت يا أبا رسول أ الله السلمه يسا الفاجور
ونطالبا بالوكا في فما نصح فقال أسكت فأنه سيود يا أبا الصلت ما مرين نموت بالمسرو
ونموت وكنه بالمنوت الأحج أ الله بن أدوا حقهما وأحسان فما و ماأم الجدت حين
أسيو السعد ونزل الأبوب فقام في فأسهرني الوكا في من الأبوب ووكنه على قراءته كأنه

لم يسل و لم يكن ثم قال لي يا ابا الصلت هل فيك بأن تقول للمأمون فيما بأن قد بايعك المأمون
والمسلمون بأن قد جعل بايعنا خير الناس وأعلمهم بأسه و هو يقول بأسمائه فيما بأسمائي ثم دخل فجلس عند رأسه و قال جعلت فداك يقول قائم يقول الغير فيقول الموضع فقام
فجلس على مأوضعه الرضا ع فقال له سحر جلسائه الشيعة يزعم أنه إمام فقال لي لا يكون
الإمام إلا معدوم الأثر قائم بأن يقول لوفي الفئة فقال له أعرني بأن يقول له سبع مرات و بأن يأتي
له كريمة فقال أتقولون بأن مأمون به أبو الصلت يقول الكريمة ولكن يقول له ويلك فلما دنا
فأطفأ له من النداوة والنار و عند ذلك قال المأمون لم يزل الرضا ع يرينا كيف حياته
حتى أدانا إلى سدوفة أبيضا فقال له ويلك كان منه بأيدي ما أحبوا به الرضا ع قال لا
قال أنه قد أحبوا أن علمكم بأن الناس مع كثيركم وطول مدتكم مثل هذه النار حتى
أذاقتكم أحالكم وأنفسكم أنادكم وقد يئس دولتكم سلط الله يقال عليكم
دخلا منا فأفاكم من أحوكم قال له صدقت ثم قال يا أبا الصلت خلني الكلام الذي
تكلمت به قلت و الله لقد نسيت الكلام من سألني و قد كنت صدقت فأمر يبيت
وذكر الرضا ع فيسبت سبه فتأوه على النبي وسهوت الله وكبرت الله تبارك و تعالى
بما ذكرت فيه محمد ا و آل محمد ص و سألت الله يعفو أن يوحي فما أتيت

كان حين دخل على أبي جعفر محمد بن علي عليه السلام فقال له يا أبا الصلت كان عدد ما
فقلت لا والله قال هم فأخرجهم ثم خرج به إلى العود إلى كانت على فقها
واحدة فأخرجهم من الدار والمرسة والنظارة بعينه فلم يستطيعوا أن يكلموه
وخرجت من الدار ثم قال لي امضي وضاع الله فإنك لن تصل إليه ولا تصل إلينا
أبدا فقال أبو الصلت فلم آتي المأمون إلى يوم الوفاة

حدثنا الحاكم أبو علي الحسين بن أحمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثنا
أبو كوثر قال سمعت أبا هاشم بن الشاعر يقول كانت السنة التي خرج في أخرها علي بن موسى
ومضان سنة إحدى ومائتين وتوجه إليه أمر حسن أول سنة إثنين ومائتين وتوفي سنة
ثلاث ومائتين بطوس والمأمون متوجه إلى الشام وتوفي له عنده أبو الحسن علي
بن موسى وله سبع وأربعون سنة وستة أشهر والحسين إلى علي بن موسى شهر رمضان لسبع بقين منه يوم
الجمعة سنة ثلاث ومائتين من هجرة النبي صلى الله عليه وآله وسلم

حدثني أبو الحسن محمد بن أحمد بن شاذان قال حدثني أبي قال سمعت
الشيخ والأمام جميعا

حدثنا محمد بن عبد الله بن نمير العوفي قال ثنا أبي قال حدثنا أبي قال حدثني محمد بن إسحاق
قال حدثني محمد بن جعفر الخطمي قال حدثني عوف بن الحارث قال كنت لله بن عبد
المأمون حين مضى من الليل أربع ساعات ثم أدخلوني الإصطبل فأصبحت فلما مضى من
الليل نصفه دعي بي قال فأتاه سحر غلمان فقال له خذ لعوف بن أحمد سيفا قال فقمت مسرعا
وأخذت على أبواب وأسرعت إلى سيفي الوثيق في قدح الثلاث بن يدي
ودخلت وذهبت فأتيت إلى أبي جعفر فأدنى حاجبه فقال لي يا عوف فقلت لبيك
يا مولاي فقال لي أجلس فجلست فقال لي أسمع وعه يا عوف فأتاه دخل إلى الله شاء وليوف
بيدي وإياي في وقت الكتاب أجله وقدوم فأتاه الطاغي على سمرقند وقد مات
مفروضا فأما الذي فإنه سمر السلاح السم وبيده البيت بالذي و أما الرمان فإنه يطرح
السم في كفي سحر غلمانه ونفوذ الرمان بيده لبيطي جوف ذلك السم وإنه سيخرج
اليوم المقبل ونفوذ إلى الرمان والذي وسألني أكلها فأكلها ثم بعد اليوم ويصير الفتا
فأتيت إلى أمير مسعود إلى أبي إسحاق بن فأتيت قال ذلك فقال له حين سكت وبينه إنه قال لا تسرع
إليه و لا تكذبن و لا تخرجن فإنك إن فعلت ذلك جاءك من الذي ما أحب فأنت و أنا
بك إلى ما يريد فإنه سيبقى قال فقلت سمعا وطاعة قال فأتيت إلى بيتي و بن حسل حين بن

فيلسوف علو من ابنه مسوقا على موضع جبل لبطل فلاسوطر نا هوبعه لبس من جبل جبين
قسطاطا ابنه قدوف حابب الداد فاداباب دلك فاجلبوف ابوبان الى بابا
فقاقيس من ودا القسطاط وهب من ودابه و نكور من مسط دوبط و لابكسف جبن
القسطاط جبن بوبان فقلط فانه سسوف علط و نقول لك نا هوبعه ا لبس جمعه ار الامام
لابسله الامام منه فمن سبل بابا الجبرجل بن موسى وابنه محمد بالمدينه من بلاد الجهاد وبين بطوس
فاذا قال دلك فاجبه وقل له بابا نقول ار الامام لابب ار سبله الامام منه فارسك
مسد قبل الامام لم بطل امامه الامام لبسك عابله و لابطلب امامه الامام الك
سده ار علب على جبل ابنه و لوبط ابو الجبرجل بن موسى الوكا ى بالمدينه لبسله ابنه محمد
طا هوبا مكسوفا و لابسله الار ابنا الا هو من جب بعى فاذاالدبع القسطاط فسوف
بوبان مدد خاف ابكفان فجبرجل بنب واجلبه فاذاالداد ار بعو فبى فانه سبيل من ابنه
فادور الوسد فيله لعبى و لا نكور دلك ابدا فاذاكوب المناول ب ى الادض
و لم بعو لهم منقاس و لامل فلامه طعو فاذاالجنه واف دلك وكبب عليهم قل له جب
بان امونك ار نكوب مبولا واجداف فيله من ابنه فادور الوسد فاذاكوب بعد
ى الادض بالى من مبعود وكرين فانه فاذاالعوج العبر فلاسولى الله جبن نعود من كوبه الما

الاسر فعلى منه ذلك الغير حين نصر الما مساوئا مع وجه الادمر ثم تصطرف فيه حوف
تطوله فاذا اصطرف فلا سبيل الى الغير الا اذا اذاه الموف واذا اذاه الما فابليس ذلك
الغير والمذيع ذلك الصوتين و لا تشركهم ثانيا سواء تلقونه على فار الغير تطيع من نفسه
وتعلى قال فلف سم ياسدي ثم قال لي احفظ ما عهدت اليك واعمل به و لا تبالي فلف
لعود بالله ان احالف لك امرا ياسدي قال فوثقه ثم خرجت باكيا حزينا فلم ازل
كالميت على المقلاة لاسلم ما في نفسي الا ان الله تعالى ثم كان المامور قد جاء الله فلم ازل قائما
الى حين التقاد ثم قال المامور امض يا فوثقه الى باب السرج فاقرأه مني السلام وقل له نصر الشا
اوتصر الشا فان قال لك يا نصر الله فاسأله حين ان تعدم ذلك قال فيسه فلما اطلبت عليه
قال لي يا فوثقه ان لسر قد حفظت ما اوصيك به فلف قال قد موا الى تعلى فقد علمت
ما ادسلك به قال فقدمت سلته وفتح الله فلما دخل المجلس قام الله المامور قائما فنانه وقبل ما بين
عينيه واجلسه الى جانبه على سريره واقبل عليه يناديه ساعة من التقاد طويلة ثم قال لسر علمانه يوتي
سف ودفاتر قال فوثقه فلما سمعت ذلك لم استطع الصبر ودانت النفسه فتوكلت
في ذلك فقرأت ان سر ذلك فيما احسب العقوبة حين خرجت فوقفت نفسي في
موضع من الدار فلما فرغت دوار السمر ما حسبت سدي قد خرج من عنده ودخل الى

كانه ثم دانت الامور قد خرج من
عند المامون باحكام الاطبا والمنجمين فقلت ما قد اعمل له عوضت لان المسرحل بن
موسى الرضا ع و كان الناس شاكين على نفر لما اخرجت منه قال فما كان من الليل
الثاني من الليل بعد الصلاة وسمعت الضجة من الدار فاسرعت فمن اسرع فاخبر بالمامون
مكسوف الراس فجلس الاطباء فامتحنه بينهم وبكى قال فوقعت فمن وقع و
انا انتظر الصبح ثم اخبرنا فجلس المامون للشرب ثم قام فمشى الى الموضع الذي فيه سيدنا
ع فقال اطلبوا لنا موضعا فانه اذن ان ابتلى فيه منه فقلت له ما قاله سيدي بشيء
النبي والشعر والدفن فقال لي لست احضر لذلك ثم قال شانك يا فهمه قال فلم ازل قائما
حتى دانت الفسطاط فخرجت فوقعت من طاقته و كل من في الدار خرجن و انا اسمع
الكسر والتقلب والنسيج وتردد الاوان وكنت الما وتكوي الطست الذي له اسم
اخبرت منه قال فاخبرنا انا المامون فاسرعت على شرح الحال ذاته فجاء يا فهمه يا لبن
مجنون ان الامام لا يسئله الا الامام فقلت يا ابن محمد برحل ابنه عنه و فهمته رسول الله صلى
الله عليه و اله وسلم و فاخبرني خبرا سار قال فقلت له يا امير المومنين انا نقول ان الامام
لا يبتلى ان يسئله الا الامام فقلت فاريني من هذا الامام لم يبطل امامه الامام لبني

عاسله و لاسطال اماعه الامام الكـــــ سده نار علـــــى حسل اسه و لوبوط اسو المسرحلى بر
موسى الوكا حى بالمدينه لسله اسه محمد طاهوا و لاسسله الار اسطا الا هو مر حسـ يعى
قال فسكـــــــى ثم ادبع المسطاط فادا اناسدى حى مددحى اكفاه فوضعه على سسه
ثم حملاه فحلى عليه المامور و حمع مر حضر ثم حسا الى موضع القبر فو حدتهم تصوبون المساول
دور قبر هادور ليسلوه قبله لقبره والمساول سو حسه حتى مايعو دده مر بواب الادض فقال لى
ويحك يا هوتمه يا مانى الادض كـــــ تمنع مر حفو قبر له فقلـــــ له يا امير المومنين انه
قد اعيى نار اكوب مسولا واحدا فى قبله قبر امير المومنين اسد الوسد و لااكوب
حبوه قال فدا كوبتـــــ يا هوتمه تصور فدا قلـــــ انه احتى انه لايبود نار تصور قبر اسد
قبله لقبره فدا اناكوبتـــــ فدا المسول الواحد تعدالى قبر معود مر حبوت يعوه ونار كوبى
فى وسطه قال المامور سيار الله مالهـــــ فدا الكلام و لالهـــــ مر امر اى المسرحى
فاكوب يا هوتمه حتى بى قال هوتمه فاحدف المسول بى فصوبتـــــ بى قبله قبر
هادور الوسد

قال فتعالى قبر معود مر حبوت يعوه ونار كوبى فى وسطه و الناس تطوف الله فقال ابوله الله

يا مريمة فقلت يا أمير المؤمنين أرسلني أمرني لأنزل الله حين يغير من أدخر هذا الغير
ما أشر فيملي منه الغير حين تكون الماء مع وجه الأدخر ثم تصطرف فيه خوف تطول
الغير فأذاقت الموت وعاد الماء وصبته على جانب الغير وجلست بيه وبين ملكه فقال
فاضل يا مريمة ما أمرت به قال مريمة فأنطرف طهور الماء والموت فطهر ثم عاد وعاد
الماء والناس تطوف ثم جعلت السرجال جانب فيه فيطي فيه نوف أشر لم أسطه ثم
أنزل به إلى فيه سيدي ولا أحد مع حضر فأشاد المأمور إلى الناس أن قاموا
الوراء تأدبكم وأطرحوه فيه فقلت لأنفل يا أمير المؤمنين قال فقال ويبط فمر تملوه فقلت
فأمرني أن لأطرحي عليه الوراء وأجيبه أن الغير تمليني من ذاك نفسه ثم تطيع وتبرج على
وجه الأدخر فأشاد المأمور إلى الناس أن كفوا قال فرموا ما في أيديهم من الوراء ثم أمليا
الغير وأطيع وتبرج على وجه الأدخر فأنصرف المأمور وأنصرفت فكان المأمور وجلاء
ثم قال لي أسألك بالله يا مريمة لما أخبرتيني عن أبي الحسن فدى الله ذوجه بما سمعته منه قال فقلت
فأخبرته يا أمير المؤمنين بما قال لي فقال بالله إلا ما أخبرتيني بما أخبرك به عن فدا إلى
فقال قال فقلت يا أمير المؤمنين فما سألني فقال لي يا مريمة هل أسر إليك شيئا عن فدا فقلت
نعم قال ما هو فقلت حين الشيء والزمان قال فأخبر المأمور بنور الوانا تصفو فيه ويمر أخرى

وسود ياحي ثم تعدد مسا عليه فسمعوني حسنه و هويهم و يقول ولد للمامون من الله ولد له
من رسول الله كل الله عليه و اله وسلم وولد له موسى بن طالب عليه السلام ولد للمامون
من فاطمه الزهرا ي ولد للمامون من الحسن و الحسين ولد للمامون موسى بن الحسين ولد للمامون من
محمد بن علي ولد للمامون من جعفر بن محمد ولد له من موسى بن جعفر ولد للمامون موسى بن موسى
الكاظم ي هذا و الله هو الحسن الحسين يقول هذا القول ويكرره فلما دانه هذا طال ذلك
ولبث عنه و جلس في سر

يوما في الدار قال فجلس وكان قد جلس عليه و هو جالس كالسكران فقال و الله ما انت
على امر منه و لا جمع من في الارض والسما و الله لن يلبث انك احدث فما دانت
وسمعت سنا لكوبر فلا كذه قال فقال يا امير المومنين ان ظهر على من ذلك
من قاسم حل من ذلك قال لا و الله وسطني عهدا ومياثقا على كتمان هذا وبرط الحادثه
فاخذ على العهد والمياثق واكده على قال فلما ولى عنه كفى بدنه و قال سيقول من الناس
و لا سيقول من الله و هو منهم اذ سوف ما لا يدري من القول و كان الله بما تعملون محيطا و

كان للرضا ع من الولد محمد الامام ع و كان يقول له الرضا ع الصادق والصابر
والقانع وقوله لسر المومنين وحبط المقدر

ذكر سر فاضل من المناقب جوابات المسر الرضا ع

حدثنا محمد بن عبد الله بن تميم القرشي رضي الله عنه قال حدثنا ابي عن احمد بن علي
الايادي قال قال ابو المسح المدني بن الرضا ع سنوات ذكره ابو سا الله تعالى

يا بنيه ما يقاسي ما فيله في الناس من سد
ما الذي من سده والذي وسمو الموت به يعدي
لا دار حسن الله ناصره علط منه دايما مسدي
كان لنا حسا به يرتوي و كان كالبيم به يقدي
ابو علا بن موسى الرضا قد حل والسودد في ملد
لسر فاني بده سده على ابوابر المجد والسودد

وعلى بن أبي عبد الله الموافق بن الوكا في سنة

بادر طوس سقاط الله رحمته ما دا حوت من المواد باطوس
طاب نعاط في الدنيا وطيبها سبحر بوي سباك موموس
سبحر حوت على الاسلام مصونه في رحمة الله معمود ومعموس
باقوه ابن من قدسمه حام وعام وبطهر وبقدس
جوا فاط مسوط بيه والملائكه الابواد مبوس
حدثنا الحاكم ابو على الحسين بن احمد البيهقي قال حدثني محمد بن يحيى الصولي قال حدثني
هارون بن عبد الله المهلبي قال حدثني سعد بن علي قال حاب حين موت الوكا في وابنهم و
قال قصدي الوابه في موته في

باد امه مسودين ار قلوبا و لاباد لبي الناس من عدد
باولاد حوت ومووار واسوبهم بو مسط ولاه العهد والوحو

قوم قاموا على الاسلام اولهم حين ارتدوا استمكنوا حادوا على الكفر
تاريخ تطوس على قبر الوكي به نار كبير توقد من دير على قطر
فتوارى في طوس حين الناس كلهم وفي سوقهم هدا من الشر
مانع الوحش من قرب الوكي و ما على الوكي تقرب الوحش من كرد
فتفاءل كل ناموس دهر بما كسب له بداه فهد ماسب اوقدد
قال الصولي واسكن جور بن محمد قال اسكن مسعود بن طلحه قال ابوطلحه قال ابو محمد
البرقي لماماء الوكا في دسه فعلى

مالطوس لاهدس الله طوسا كل يوم يزود علما نفسا
بداء بالرشد فاقتبه وسى بالوكا على بن موسى

بامام لاكالائمه فضلا فتوق الزمار عادى يوسا
ووحدى في كتاب لمحمد بن حسن الكبير

فمن يطع الله فقد أطاع ... حبل الله وعباده وأطاع

فمن أطاع الله فقد أطاع ... الله به وسلام

فمن سنا أنواره يهتدي ... وبنوره يستضيء الأنام

فمن يعمل للنور يهتدي ... ووجهه والمؤمنون قام

جميع النور لنا وبنا ... في كنفها ليس الأنام

فمن أدناه الوفود بنسبه ... دخلوا وحطت عنهم الآثام

وبوفودها أمر النعاف وأوصوا ... من نار يعلم عليهم الأنام

الله عنه به لهم منعل ... وبنا عنهم حقت الأعلام

نار سر من سقى النعام فانه ... لولاه لم سبق النلاث عمام

فمن على بر موسى حله ... سراه بر هو الجل والأحرام

فوصر الله الشي كالشمس الذي ... من دونه حي له الأعظام

من دانه في الله عادف حقه ... فالمسر منه على اليسم حرام

ومقامه لا سط يمتد في حد ... وله بناء الملوك مقام

وله بنا الله أوفى كامر ... فسما الله بنى الأصنام

كل الاله على الاسم محمد ... وعلى علا نصره وسلام
وصحبا على الهدى كل سؤدد ... دعى بواحد حقها علام
و على كل ثم بالمسر ابتدى ... و على المسر لوحقه الاكرام
و على على دى الفى و محمد ... كل و كل سد و همام
و على المهدى والمطهر حسن ... ادى الصلاه و ار على الاقوام
الصادق المأمون عبد علم ما ... قدم به سمسط الاقوام

وصحبا على موسى ابتدا وسده ... كل علط وللصلاه دوام
و على محمد الرضى قدوعى ... و على على ماسمو كلام
و على الرضا ابن الرضا المسر الذى ... عم الملك لعهده الاطلام
و على حلفه الذى لدم به ... ثم الظلام فكار فه تمام
فهو المؤمل ار سود به الهدى ... عدا و ار سوى الاحكام
لو لاالامه واحد عر واحد ... ددس الهدى واسسلم الاسلام
كل نوم مقام صاحبه الى ... ار سى بالقائم الانام

يا نار الله في وجه الله الذي ... في الصلاة والصيام قام

ما من إمام خاف عليكم إن نهى ... خاف له يسعى به الأحكام

نار الأئمة تسعى في فعلها ... والناس كهف منكم وعلام

أنتم إلى الله الوسيلة والأولى ... علموا الهدى فهم له أعلام

أنتم ولاة الدين والدنيا ومن ... لله فيه حرمة وذمام

ما الناس إلا من أتى بعطائكم ... والمنكرون بغائم وسوام

إن فيهم أطل من النسل تعرفهم ... والمعتدي منهم بهم أدلام

تنحون في دنياكم وكأنهم ... في جيدهم أنامكم أنام

باسمه الله الذي يسوبها ... من يصطفي من خلقه المسام

نار خاف منك الجسم حتى أنه ... للروح منك أقامه ونظام

أدوا حقكم موجوده أعيانها ... نار من نور تسعى أجسام

الفوز منك والذي نوره ... أن يسد دلك تسعى الأقدام

فنار في طور الهدى في واحد ... والذي في لمد نوره كرام

فوار مفوار هدايوه حبوه هفاوراد اماه
وكداط دلط مر حهم حفوه هفايدك للسوى هاه
فوه السوى مر الوكى مطاعه لسداله ولاهه الاحاه
ار بدر مه فاه لماكد و عله مر حلح السداه دكاه
وكداط لسر بصوط الوحسر الكى بدبه مط حاكل ودحاه
لاال بوط علط لعطم حسوه اك اسه بكوه واللسر ساه
سو السداه مطاعه بوى به السلاه والاناه والاحواه
بالسه سوى هل بعاهكم حدا سدو وبكى للوالى حساه
بكى بداى به علاا هكم بر المسا لم بوو مه اواه
ولهد بهس فوكم اداا هاحه سوا مالم وحاه
مر كار سوه باهداحى كوى الس فهد حكم له كبوه وحواه
و الى اب المسر الوكا اهدبها موكبه بلكها الاهاه
حكها مر الكس عكم الكى هاسه عله هكم الالواه
ار اهر حو الله هط هار له حو الهوى للصعه اك ساه

فاجعله منك قول قصد إليه عن علله حتى إذا استتم
من كان بالسلام أدخلنا جنته فهنيئا لنا كم بالقائم

في ذكر نوادر ما رواه الإمام علي بن موسى الرضا ع

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم
عن أبيه عن ياسر الخادم قال قال علي بن موسى الرضا ع

لا يسعك الوقت الذي أنت فيه إلا وقت معقول بالسمع طلبا ومعروف موضع
حجته فمن سعد دخله في وقت إنسان كانوه وعرف له ديونه

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق و محمد بن أحمد السنان وعلي بن عبد
الله الوراق و الحسين بن إبراهيم بن هشام المكتب رضي الله عنهم قالوا حدثنا محمد بن
أبي عبد الله الكوفي الأسدي عن أحمد بن محمد بن خالد البرقي عن حمدان

الديباج قال قال الرضا ع من داوم على سجدتي الشكر يوم الخميس ثلاث مواظبة حين
احلقه من اهوالها اذا انطلق الكسب نهارا وسهلا و
عند الصراط و
عند المزار

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه قال
حدثنا عبد الرحمن بن حماد عن عبد الله بن ابراهيم عن ابيه عن اليسع بن درك قال سمعت ابا
عبد الله جعفر بن محمد الصادق ع يقول يدخل من ولد ابني موسى اسمه اسمه امير المؤمنين
عليه السلام الى ارض طوس فيها يزار بعد هفاتلسم قبره فقلت يا من داوده عادها يعني اعطاه
الله خير و خلا احد من ابنيه من قبل الغيب وقال

حدثنا محمد بن ابراهيم بن اسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا عبد العزيز بن يحيى قال
حدثنا محمد بن زكريا قال حدثنا جعفر بن محمد بن عماره عن ابيه عن الصادق جعفر بن
محمد عن ابيه عن ابائه عن امير المؤمنين عليه السلام ع قال قال رسول الله صلى الله عليه و اله

وسلم سدرة تنتهي إلى نادر جواسار لا يجاوزها مؤمن إلا أوجب الله عز وجل له الجنة
وحرم جسده على النار

حدثنا أحمد بن الحسن القطان ومحمد بن أحمد بن إبراهيم اللبان ومحمد بن إبراهيم
بن إسحاق المكتب الطالقاني ومحمد بن بكران النقاش قالوا حدثنا أحمد بن محمد بن سعيد
الهمداني مولى بني هاشم قال أخبرنا علي بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن الحسن بن علي بن موسى
الرضا عن أبيه قال إن بجواسار لنهرا يقال له نهر نتن يهبط فيه الملائكة والأبرار فوجه رسول من
السماء فوجه بتسعة آلاف نعيم الصود فقال له يا أيها رسول الله وإلى نعيم هذه قال إلى
نادر طوس في

والله دونه من نادر الجنة من دخلها لم يلحقه غبار كغبار دماء رسول الله صلى الله
عليه وآله وسلم وكتب الله يقال له يوم القيامة جنة مزودة وآلة حمرة مقبولة
وكتب إنا وإياك سعداء يوم القيامة

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن أبي هاشم داود بن القاسم الجعفري قال سمعت أبا جعفر محمد بن علي عليه السلام يقول إن بني طوس قصة قصت من الجبل من دخلها كان آمنا يوم القيامة من النار

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن عبد السلام بن عبد الله الجسري عن أبي جعفر محمد بن علي الرضا ع قال قلت له أين دار أبي ع بطوس عادها بعد الجبل على الله يسأل

وبهذا الإسناد عن عبد السلام بن عبد الله قال قلت لأبي جعفر ع قد يروى عن دارة من أبي عبد الله ع و من دارة من أسكن ع بطوس فما ترى فقال لي مكانك ثم دخل و خرج ودموعه تسيل على خديه فقال دواء من أبي عبد الله ع كسور و دواء من أبي ع بطوس طلوع

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن
أبيه عن أبي الصلت عبد السلام بن صالح الهروي قال سمعت الرضا عليه السلام يقول والله ما
الأمتون سعد فعل له ومن يفعلك يا ابن رسول الله قال سيخرج الله في مكان يقبل بالسيف ثم يدعى
في زيادة مصنفه وثلاث عوته الأمر وأدبر في عوته كيف الله يقال له أخرج ما أنت له أهل سعد
وما أنت له أهل خذيه وما أنت له أهل حاجي ومسمو وما أنت له أهل مجاهد وحسرة دعوتنا وخرج
الزيادة أهل في أهله دعوا

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال قرأت
كتاب أبي الحسن الرضا عليه السلام إلى أبي سعيد الأزدي زيادة سدل
عبد الله أنت جيه قال فقلت لأبي جعفر عليه السلام أنت جيه قال لا وأنا أنت جيه
جيه أمر زيادة عادها بعد

حدثنا محمد بن أبي بكر بن أسماء الطلحي رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد
بن سعيد الكوفي قال حدثني قاسم بن الحسن بن علي بن فضال عن أبيه عن أبي الحسن علي بن موسى
الرضا عن آبائه قال له رجل من أهل خراسان يا ابن رسول الله ما أشد ما سمعت رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم في المنام كان يقول لي كنت أنت أخاه في الدنيا وأسبقكم بي
وأنت وحشي وبأكم بي فقال له الرضا عن أبي المذكور في أخيكم وأبيه بكم
فأما الوحشة والبين فلا ومن رآني وهو يرى أنه لم يرني فقد رآني وأنا أشهد بكم
فأما وأبي شفاعته يوم القيامة ومن كنا شفعاءه فيها ولو كان عليه مثل وزن الثقلين الجن والإنس ولقد
حدثني أبي عن جدي عن أبيه عن أبي رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم قال من
زارني في حياته أو زار أبي أو زار أخي أو زار جدي أو زار ابني ضمنت له على الله أن أنقذه من أهوال
في جوده أحد من شيعتنا وزار الدنيا الصادقة حتى من شيعتي حتى أمر الشيعة

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله عن أحمد بن محمد بن عيسى عن
عبد الرحمن بن أبي نجران قال سألت أبا جعفر عن قول الله عز وجل وآله

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن محمد بن الحسن بن أبي الخطاب عن علي بن أسباط قال سألت أبا جعفر عليه السلام
والد طه عن يونس قال أليس و آل الله أليس و آل الله

حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم
قال حدثنا محمد بن عيسى بن عبيد قال حدثنا محمد بن سليمان

الديلمي عن أبيه عن إبراهيم بن أبي محمود الأسلمي قال حدثنا فضالة بن أيوب الخزاز قال
سمعت رجلا من الأزد ووافد على الأسد أبا جعفر محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي
طالب عليه السلام يقول حدثني سيد العابدين علي بن الحسين عن سيد الشهداء الحسين بن علي عن
سيد الأوصياء أمير المؤمنين عليه السلام أنه قال قال رسول الله صلى
الله عليه و آله وسلم سيدفن بضعة مني بأرض خراسان ما زارها مكروب إلا نفس الله كربه
و لا مذنب إلا غفر الله ذنوبه

حدثنا جعفر بن علي بن الحسين بن علي بن عبد الله بن المغيرة الكوفي رضي الله عنه قال
حدثني جدي الحسين بن علي عن الحسين بن يوسف عن محمد بن إسماعيل عن سليمان قال
سألت أبا جعفر محمد بن علي الرضا عليه السلام هل دخل جبرئيل عليه السلام على
النبي صلى الله عليه وآله في حياته أم لا فقال إن النبي صلى الله عليه وآله وسلم
قال إن أبا طالب أمير المؤمنين عليه السلام عادها يعني سلمان رحمه الله فلما حضرته الوفاة
منه صلى الله عليه قال إن أبا عبد الله الحسين بن علي عليه السلام صلى الله عليه قال إن سيدك صلى الله عليه
الحسين موسى عليه السلام قال بلغني أنها كانت به داء الموت ودعا الله تعالى فأتيني به فأتيهما
أقبل أبا بداء الذي جبرئيل عليه السلام يرجع إليه فيبين أو يبرئ إلى جوابه إلى أبيه
علي بن موسى الرضا عليه السلام فقال يا بني إن إلى جوابه صلى الله عليه أبي عليه وليس ذلك
في وجعه و لا يستطيع أن يتكلموا بداء الموت فإن علينا وعليكم من السلطان سنة

حدثنا أبي رحمه الله و محمد بن الحسين بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا سعد
بن عبد الله بن أبي خلف قال حدثنا أحمد بن محمد بن عيسى و محمد بن الحسين بن أبي

الخطاب عن أحمد بن محمد بن أبي نصر البزنطي قال سمعت الرضا عليه السلام يقول ما أدى أحد من أولياء الله عز وجل إلى الله شيئاً أفضل من إسباغ الوضوء

حدثنا علي بن عبد الله الوراق رضي الله عنه قال حدثنا سعد بن عبد الله بن أبي خلف قال حدثنا عمران بن موسى عن الحسن بن علي بن النعمان عن محمد بن الفضيل عن عمران الكرخي قال أخبرني عبد الرحمن بن أبي نجران عن النعمان

بن سعد قال قال أمير المؤمنين عليه السلام لي بن أبي طالب عليه السلام سبعة أدخل من ولدي نادر حواسار بالسم طلما اسمه أسمى واسم أبيه اسم أبي عمران موسى في الأمر وأدفن عنه عمي أبيه يسأل ذنوبه فأعدمه منها و فأنا حي و لو كانت مثل عدد اليوم وقطر الأمطار ووزن الأسباد

حدثنا الحسين بن إبراهيم بن ناتانة و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب و

احمد بن علي بن ابراهيم بن هاشم و محمد بن علي ماجيلويه و محمد بن موسى بن المتوكل و
علي بن محمد بن الدادي رضي الله عنهم قالوا حدثنا علي بن ابراهيم بن هاشم عن ابيه عن محمد
بن ابي عمير عن حماد بن عثمان قال قال ابو عبد الله ع يقل حقيق بادر جواسارق مدينه
يقال لها طوس من دخله اللها عادها يعني احديث بني يوم القيامه فاذ جنه الجنه و ان كان من
اهل النار قال فلم يبق جبل هناك و ملجوار حتى قال سلم ابن ابي امام مقبوض الطائفه
سعيد من دخله عادها يعني اعطاه الله يقال له اجر سبعين الف شهيد ممن استشهد بين يدي
رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم على جهته و في حديث اخر قال قال الصادق ع
يقل لهذا وادي يدعى بالي موسى ع ولد بطوس و لا يزوره من شيعتنا الا الاشد فالاشد

حدثنا احمد بن محمد بن يحيى العطار قال حدثنا سعد بن عبد الله عن ابوب بن نوح قال
سمعت ابا جعفر محمد بن علي بن موسى ع يقول من زار قبر ابي ع بطوس عفر الله له ما تقدم
من ذنبه و ما تاخر فاذا كان يوم القيامه بعث له مع شيعتنا مع رسول الله صلى الله عليه
و اله وسلم حيث يدعى الله يقال من حشاب الناس

حدثنا جعفر بن محمد بن مسرور رضي الله عنه قال حدثنا الحسين بن محمد بن عامر عن
عمه عبد الله بن عامر عن سليمان بن حفص المروزي قال سمعت أبا الحسن موسى بن جعفر ع
يقول من زاد في ولدي علما كان له
عند الله تعالى سبعون حجة مبرورة فإن سبعون حجة قال نعم وسبعون ألف حجة ثم قال يا
جعفر لا تعلم و من زاده أوتاه عبده الله كان كمن زاد الله تعالى في عمره فإن كمن زاد
الله في عمره قال نعم إذا كان يوم القيامة كان على عرش الله تعالى أدنى من الأولين وأدنى
من

الآخرين فأما الأولين فنوح و إبراهيم و موسى وعيسى ع و أما الأدنى الآخرون فمحمد وعلي
و الحسن و الحسين ص ثم نعد الأئمة فنعد منا دون زاد فوق الأئمة الأئمة إلا أن أعلاهم درجة
وأقربهم حبوة زاد في ولدي علما

قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه عين قوله ع كان كمن زاد الله تعالى في عمره

لسر بسبه لار الملائكه يرود العرش ويلوذ به ويطوف حوله ويقول يرود الله في عرشه كما يقول
يعني سبحان الله ويرود الله لار الله يقال لسر يموطوف بمكار يقال مر دلك علوا كبيرا

حدثنا محمد بن عبد الله بن نعيم العرسي رضي الله عنه قال حدثنا أبي قال حدثنا أحمد بن
علي الأبيض عن أبي الصلت الهروي قال كنت
عند الرضا عليه السلام فدخل عليه قوم من أهل مرو فسلموا عليه فرد عليهم وقربهم ثم قال لهم الرضا عليه
مرحبا بكم وأهلا هاتوا سبينا حقا وسيأتي عليكم يوم تزورون فيه بين الطوس الأقمر دادين و هو
على حسل حوحي من دينه كوم ولدته أمه

حدثنا محمد بن أحمد السناني رضي الله عنه قال حدثنا أبو العباس محمد بن
جعفر الأسدي قال حدثني سهل بن زياد الآدمي عن عبد السلام بن عبد الله الحسني قال سمعت
علي بن محمد العسكري عليه السلام يقول أهل مرو أهل أنه مقصود لهم لزيادتهم إلى علي بن موسى
الرضا عليه السلام من طوس الأقمر دادين فطوبى لمن زارهم طلبا من الثواب حرم الله جسده على النار

حدثنا أحمد بن هارون الفامي رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن جعفر بن بطة قال

حدثنا محمد بن علي بن مسعود بن إبراهيم بن قاسم بن سليمان بن حفص المروزي قال سمعت
أبا الحسن موسى بن جعفر يقول إن لله تسعة وتسعين اسما مائة إلا واحدا من أحصاها دخل الجنة من
حديث عمر بن حماد رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن

الحسن الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي الوشاء قال سمعت أبا الحسن الرضا
يقول إن لكل إمام عهدا في عنق أوليائه وشيعته وإن من تمام الوفاء بالعهد وحسن الأداء
زيادة في جودهم فمن زاد هم في عنق زيادتهم وتجديدنا لما جددوا فيه كان أحبهم إلينا يوم
القيامة

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار عن أحمد بن
إدريس عن علي بن محمد القمي عن علي بن محمد بن موسى عن إبراهيم بن عقبة قال

كسب قال بابي الحسن الثالث عليه السلام سألته عن زيادة بابي عبد الله الحسين عليه السلام و عن زيادة بابي الحسن
و بابي جعفر عليهما السلام قال أبو عبد الله عليه السلام المقيم و المقصر في الحج واحد

حدثنا محمد بن موسى بن المتوكل قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن العباس
بن معروف عن علي بن مهزيار قال قلت لأبي جعفر الثاني عليه السلام حملت
هذا زيادة الوطء أم زيادة بابي عبد الله الحسين عليه السلام فقال زيادة بابي عليه السلام و
ذلك أن أبا عبد الله عليه السلام زوجه كل الناس و بابي عليه السلام لا يزوجه إلا الأفاضل من الشيعة

حدثنا محمد بن الحسن بن أحمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن
الصفار عن أحمد بن محمد بن عيسى عن الحسن بن علي الوشاء قال قال أبو الحسن الرضا عليه السلام بابي شاهد
بالسم مظلوما فمن زارني عارفا بحقي غفر الله له ما تقدم من ذنبه و ما تأخر

حدثنا محمد بن أحمد السناني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن إدريس بن زكريا القطان

قال حدثنا أبو محمد بكر بن عبد الله بن حسن قال حدثناهم بن نهلول عن أبيه عن إسماعيل بن
مهران عن جعفر بن محمد ع قال إذا جاء أحدكم فليسم حين يدخل لا يدخل من تمام الجنة

حدثنا محمد بن علي ماجيلويه رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار قال حدثنا
محمد بن الحسين بن أبي الخطاب عن محمد بن سنان عن عمار بن مروان عن جابر عن أبي جعفر ع
قال تمام الجنة لها الإمام

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن محمد بن أبي
عمير عن عمر بن أذينة عن زرارة عن أبي جعفر ع قال إنما أمر الناس أن يأتوا هذه الأحجار
فيطوفوا بها ثم يأتونا فيخبرونا بولايتهم ويعرضوا علينا نصرتهم

حدثنا أبي رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن يحيى العطار قال حدثنا محمد بن الحسين بن
أبي الخطاب عن محمد بن إسماعيل بن بزيع عن صالح بن عقبة عن درست الشيباني قال قلت لأبي عبد
الله ع عالم زاد واحدا منكم قال كم زاد رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم

حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب ومحمد بن علي ماجيلويه و
أحمد بن علي بن إبراهيم بن هاشم و الحسين بن إبراهيم تاتانة وعلي بن عبد الله الوراق رضي
الله عنهم قالوا حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن الصقر بن دلف قال سمعت سيدي
علي بن محمد بن علي الرضا ع يقول من كانت له إلى الله حاجة فليرد في جوف الرضا
ع بطوس وهو على غسل وليصل
عند رأسه ركعتين وليسأل الله حاجته في قنوته فإنه يستجيب له ما لم يسأل في إثم أو قطيعة رحم
وإن موضع قبره لبقعة من بقاع الجنة لا يزورها مؤمن إلا أبدلها الله من النار وأحله إلى دار
القرار

حدثنا محمد بن إبراهيم بن إسحاق الطالقاني رضي الله عنه قال حدثنا أحمد بن محمد
بن سعيد الهمداني مولى بني هاشم قال حدثنا علي بن الحسين بن فضال عن أبيه قال سمعت أبا الحسن
علي بن موسى الرضا ع يقول إنا معشر ومسموم ومقهور بادر جوره إلى أمر قد سبق علمه إلى

بابي من أتاه من أهل بيتي طالب عليه السلام من رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم
الأمر دادبه حيث كنت أنا وأبان سمعناه يوم القيامة ومن كنا سمعناه بها ولو كان عليه
مثل وزن الطير

حدثنا الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المؤدب وعلي بن عبد الله الوراق رضي
الله عنهما قالا حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه إبراهيم بن هاشم عن عبد السلام بن صالح
الهروي قال دخل رجل إلى الرضا عليه السلام فقال له يا ابن رسول
الله صلى الله عليه وآله وسلم إني قد قلت فيك وفي أبيك وفي جدك ما لا أستطيع
أحدا قبلك فقال يا هذا فاسكت مكانك حتى من تلاوته ومنزل وحي معه
الشرائع

فلما بلغ إلى قوله إني منهم في حزبهم منهم وأبنائهم من منهم شعراء
بكى أبو الحسن الرضا عليه السلام وقال له قف يا أخي فلما بلغ إلى قوله

أدابروا مدوا إلى وأبيهم أكفا من الأوباش منتشعاء

حبل ابو الحسن حي بعلـــــ كعبه و يقول ياحل و الله منعصاف فلما بلغ الى قوله

لقد حقـــــ في الدنيا وايام سبقها وان لادحو الامر سدوقان
قال الوصا حي امسك الله يوم القوحي الاكبر فلما اتيه الى قوله

وهو سدات لعبر دكبه بصمتها الرحمن في السوقاف
قال له الوصا حي يا فلان اليو لك بعدا الموضع سر بعما تمام قصدك فقال لي يا ابن رسول الله
فقال حي

وهو بطوس بالقا من مصبه يوقد في الاحسا بالموقاف
الى الحسن حين سبـــــ الله قايما يوحي بنا الهم والكوناف

فقال كبل يا ابن رسول الله فدا العبد الذي بطوس فمن هو فقال الوصا حي فمن و

لاسعى الاثام والاثال حين تصير طوس مبلغ سنين ودوادى الا هم دادنم حوين تطوس
كار منم كدحين نوم القاعه مسعودا له نم نقصر الوكا حى سدوادى كنل مر اساد
العصده واموه ار لاسوحى مر موكنه هد حل الداد فلما كار سدسله حوحى الهادم الله
نمانه كناد دكونه فقال له نعول لك مولاى احتلاف نعمك فقال كنل و الله مالهدا حين
و لا فلى هده العصده طمنا فى سى نصل الى ودد الصوه وسال نونا مر ناد الوكا
حى لسوط ونسوف نه فاعد الله الوكا حى حنه حوع الصوه و قال للهادم قل له حد هده
الصوه فانك سيناحى النفا و لانوا حين فقاحد كنل الصوه والنه وانصوف وساد مر
موقف فاعله فلما بلغ مار هو نار وقع عليهم اللصوص فاحدوا القافله ناسرها وكنعوا ا فلفا و
كار كنل فمر كنف وفلك اللصوص القافله و حنلوا نعمونها سهم فقال دحل مر القوم مسملا
نعول كنل فى هصده

نادى منهم فى حرهم منعسما وانكنهم مر منهم كنوانف
فسمنه كنل فقال له لمر هدا النسف فقال لوحل مر حوانه نقال له كنل برحلى قال فانا كنل فانا
هده العصده التى منها هدا النسف فوسف الوحل الى دسهم و كار نكل على داسر نا و

كان من السنة فاخبره بما نعته حين وقف على كسرى و قال له انت كسرى فقال نعم فقال له
انشدني القصيدة فانشدها فلما كملها وكتاب جميع اهل المملكة ودعا لهم جميع ما احد
منهم لكرامته كسرى وزاد كسرى حين وصل الى هم فسأله اهل هم ان ينشدهم القصيدة فامرهم
ان يسمعوا في المسجد الجامع فلما اجتمعوا كتب المنشد فانشدهم القصيدة فوصله الناس من
المال والملابس كثير وانصرفهم حين اليه فسألوه ان ينشدها منهم بالف دينار فامتنع من ذلك
فقالوا له فنشدنا منها بالف دينار فابى عليهم وزادهم فلما خرج من دينار الملك ليوبه قوم من
اخذاف الترف واخذوا اليه منه فرجع كسرى الى هم وسألهم ذلك اليه فامتنع
الاخذاف من ذلك وعصوا المنشد فامرها فقالوا لكسرى لا ينبغي لك الى اليه فيذ نعتها
بالف دينار فابى عليهم فلما نشر من ذلك هم اليه سألهم ان يدعوا الله ننشدها فاجابوه الى ذلك
واعطوه نعتها ودعوا الله نمر ناقها بالف دينار وانصرف كسرى الى وطنه فوجد
الملوك قد اخذوا جميع ما كان في منزله فاتى الماء الدينار الى كان الوطا في وطنه
بقاقاتي من السنة كل دينار نمانه ذلك هم فيصرف بذلك نعته الاف ذلك هكذا قول
الوطا في انك سيتاتي الى الدنيا وكانت له جارية لها من قلبه فيها فرقت نعتها ذهبا
عظيما فاذن اهل الطف عليها فطرقوا اليها فقالوا اماالنر اليمن فنشر لنا فيها جبله و

هذه هي و أما السبع فهي سالمها ويسعد ويرحو أن يسلم فلهم لذلك ذكر عما سيدنا
وحوى عليها حوتا عظيما ثم أنه ذكر ما كان منه من وكله إليه فمسها على حين الهادنة
وعصبها سبحانه منها من أول الليل فأصبح وعينا ما أطى ما كانا قل يوسف إن الميسر الرضا
ع قال مصنف هذا الكتاب رحمه الله عليه أنما ذكرت هذا الحديث
هذا الكتاب وفي هذا الباب لما فيه من بيان دلالة الرضا ع وذكر بن حيدر
الرضا عليه السلام في النص على القائم ع أحسن إيراده على أبي هذا الحديث
حدثنا أحمد بن زياد بن جعفر الهمداني رضي الله عنه قال حدثنا علي بن إبراهيم بن
هاشم عن أبيه عن عبد السلام بن صالح الهروي قال سمعت ذكر بن علي الموسى يقول
لما أسدت مولاي الرضا ع قصيدته التي أولها
مدارس آيات خلت من تلاوة ومنزل وحي مقفر العرصات
فلما أنشدته إلى قوله
خروج إمام لا محالة خارج يقوم على اسم الله والبركات
يميز فينا كل حق وباطل ويجزي على النعماء والنقمات
بكى الرضا ع بكاء شديدا ثم رفع رأسه إلي فقال لي يا خزاعي لقد نطق روح القدس على لسانك

بقدر السر فقد كان من قدر الامام وعن نوم فقال لا باس بالاذان سمعت يوحى
امام منكم يظهر الامر من الغيب ويملؤها عدلا فقال ناصر الامام سيد محمد بن و
سيد محمد ابنه علي و سيد علي ابنه الحسن و سيد الحسن ابنه الحجة القائم المنتظر عيسه المطاع
في غيبته لو لم يبق من الدنيا الا يوم واحد لطول الله ذلك اليوم حتى يخرج فيملأها عدلا
كما ملئت جورا وظلما و اما من فاحتاج من الوقت ولقد حدثني ابي عن ابيه عن ابائه عن علي
عليه السلام انه قال النبي صلى الله عليه و اله و سلم قيل له يا رسول الله صلى الله عليه و اله
وسلم متى يخرج القائم من ذريتك فقال مثله مثل الساعة لا يعلمها لوقتها الا هو ثقلت في السماوات
و الارض لا تاتيكم الا بغتة حتى ذكر عبد وفاته حدثنا ابو علي احمد بن محمد بن
احمد بن ابراهيم الفقيه قال سمعت ابا الحسن داود الكرخي يقول سمعت
علي بن عبد بن علي الهرمي يقول لما انزل حضرت اني الوفاة سري لونه واسعد لسانه واسود
وجهه فقدت الرجوع من قدمه فرايته بعد ثلاثة ايام فعاينت الثالث و عليه ثياب بيض
وقلنسوة بيضا فقلت له ثابت فاعل الله بك فقال اني انزلت ديانة من اسودت
وجهي واسعد لساني كان من سنة الخمس ذاد الدنيا و لم ازل كذلك حتى لقيت رسول
الله صلى الله عليه و اله وسلم و عليه ثياب بيض وقلنسوة بيضا فقال لي ابشر فقد

سمعت رسول الله قال فاسدين قولك في أولادك فاسدته قول
لا إله إلا الله سر الله في أرضه وقال أحمد مطلوبون محفوظون
مسؤولون يقول من جاء بها كأنهم قد جيء بما لم يسمع
قال فقال لي أحسنت وسعت وأعطاك بابه وفاتحه وأساد إلى باب بيته ذكر ما وجد
على قبر ذكر مكتوبا سمعت أبا جعفر محمد بن الحسين الكاتب يقول دخلت على قبر
ذكر بخط الجواهري مكتوبا أحمد لله يوم بقائه ذكر أن لا إله إلا هو يقولها مخلصا حسابه بها
يرحمني العامة إلا الله مولاه والرسول ومن سد فما قالوك مولاه ما جاء من
الرضا عليه السلام في يوم دفنه فاطمة بنت موسى بن جعفر في بغداد حدثنا أبي ومحمد
بن موسى بن المتوكل رضي الله عنه قالا حدثنا علي بن إبراهيم بن هاشم عن أبيه عن سعد بن سعد
قال سألت أبا الحسن الرضا عن دفنه فاطمة بنت موسى بن جعفر فقال من دفنها قلت الحسين

في ذكر دفنه الرضا في طوس

ذكر ما سببنا محمد بن المسيب حامية قال أخبرنا أبو داود بن بطوس قال حدثنا
عبد حرو حدثنا من مولى وهب حين سئل اللهم طهرني وطهر قلبي واشرح لي صدري وأجر
على لساني مدحتك وأثنيت عليك فإنه لا حول ولا قوة إلا بك اللهم اجعل لي طهورا وسببا
ويقول حين يدخل بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وبالله وآل الله وآل أبي رسول الله
حسبي الله توكلت على الله اللهم إني أسألك خير المولج وخير المخرج بسم الله ولجنا وبسم الله
خرجنا وعلى الله ربنا توكلنا ثم يسلم على أهله وإذا دخل المسجد قال أعوذ بالله العظيم وبوجهه الكريم
وسلطانه القديم من الشيطان الرجيم اللهم إني أسألك بحق محمد وآله أن تغفر لي ذنوبي
وتفتح لي أبواب رحمتك وأسألك من فضلك العظيم فإنه لا يملك ذلك إلا أنت اللهم إني أسألك
من كل خير خزائنه بيدك وأعوذ بك من كل شر خزائنه بيدك اللهم اجعل لي نورا في قلبي
ونورا في قبري ونورا في سمعي ونورا في بصري ونورا في شعري ونورا في بشري ونورا في لحمي
ونورا في دمي ونورا في عظامي ونورا بين يدي ومن خلفي وعن يميني وعن شمالي
ومن فوقي ومن تحتي اللهم زدني نورا وهبني نورا واجعلني نورا اللهم اجعل لي نورا
وفي سمعي نورا وفي بصري نورا وعن يميني نورا وعن شمالي نورا وأمامي نورا وخلفي نورا
وفوقي نورا وتحتي نورا اللهم أعظم لي نورا وأعطني نورا واجعلني نورا بسم الله الرحمن الرحيم بسم الله وبالله وعلى ملة رسول الله صلى الله عليه
وآله وسلم أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له وأشهد أن محمدا عبده ورسوله

واشهد ان علا ولي الله وسر حين بعث على فوره في وشعل وحقه بوحقه واحبل العمله بن
كعبه وهل اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شريك له واشهد ان محمد عبده ورسوله
و انه سيد الاولين والاخرين و انه سيد الانبيا والمرسلين اللهم صل على محمد عبدك ورسولك
وسيد وسيد خلقك اجمعين صلاة لا تفنى على احسانها عبدك اللهم صل على امير المومنين
علي بن ابي طالب عليه السلام عبدك واخي رسولك الذي ايدته بعلمك و حملته
هاديا لمن شئت من خلقك والدليل على من شئته برسالتك ودان الدين بعدلك وفضل قضائك
بين خلقك والمقيم على ذلك كله و السلام عليك ورحمة الله وبركاته اللهم صل على فاطمة
بنت نبيك وزوجته وام السبطين الحسن و الحسين سيدي شباب اهل الجنة الطهرة
الطاهرة المطهرة التقية النقية الزكية المرضية الرضية سيدة نسا اهل الجنة اجمعين صلاة
لا تفنى على احسانها عبدك اللهم صل على الحسن و الحسين سبطي نبيك وسيدي شباب اهل الجنة
القائمين خلقك والدليلين على من شئت برسالتك ودينك الدين بعدلك وفضل قضائك بين خلقك
اللهم صل على ابي الحسن عبدك القائم خلقك والدليل على من شئت برسالتك ودينك الدين
بعدلك وفضل قضائك بين خلقك سيد الساجدين اللهم صل على محمد بن علي عبدك و خليفتك
في ارضك باقر علم النبيين اللهم صل على جعفر بن محمد الصادق عبدك وولي دينك و حجتك

على جعفر أحمد الصادق أن اللهم صل على موسى بن جعفر عبدك الصالح وأسكنه
جنة النعيم بحمدك وإليه على نبيك اللهم صل على بن موسى الرضا المرتضى عبدك
وولي دينك القائم بعدلك والداعي إلى دينك ودين آبائه الصادقين صلاة لا يقوى على
إحصائها غيرك اللهم صل على محمد بن علي عبدك وولدك القائم بأمرك والداعي إلى سبيلك
اللهم صل على بن محمد عبدك وولي دينك اللهم صل على الحسن بن علي الناطق بأمرك القائم
في خلقك وحجتك المرتضى من نبيك وشاهدك على خلقك المنصور بك وأعمك الداعي
إلى طاعتك وطاعة رسولك صلواتك عليهم أجمعين اللهم صل على حجتك وولدك القائم في
خلقك صلاة تمد بها عمره وتسره بها وبسلمنا معه في الدنيا والآخرة اللهم إن
أعداءك الذين يبغون أولياءك ويلحدون في أسمائك وأعدائهم وأعداءك يصدون عن سبيلك
ويكفرون بك ويجحدون بآياتك ويكذبون برسلك ويقتلون أنبياءك ويقتلون من أمر بالقسط من عبادك ويقول السلام
عليك يا ولي الله السلام عليك يا حجة الله السلام عليك يا نور الله في ظلمات الأرض السلام
عليك يا صفوة الله السلام عليك يا أول آدم صفي الله السلام عليك يا أول نوح نبي
الله السلام عليك يا أول إبراهيم خليل الله السلام عليك يا أول إسماعيل ذبيح الله
السلام عليك يا أول موسى كليم الله السلام عليك يا أول عيسى روح الله السلام عليك

باوادت محمد بن عبد الله خاتم النبيين وحسنة دعت الناطق بالسلام عليك باوادت علي بن
ابي طالب عليه السلام امير المؤمنين ولي الله السلام عليك باوادت فاطمة الزهراء سيدة
نساء العالمين السلام عليك باوادت الحسن والحسين سيدي شباب اهل الجنة السلام عليك باوادت
علي بن الحسين سيد العابدين السلام عليك باوادت محمد بن علي باقر علم الاولين والاخرين السلام
عليك باوادت جعفر بن محمد الصادق الناطق بالامر السلام عليك باوادت ابي الحسن موسى
الكاظم الجالس السلام عليك ايها السعيد الشهيد المظلوم المغيور السلام عليك ايها الصديق
الوفي الناطق بالحق اشهد انك قد اقمت الصلاة واتيت الزكاة وامرت بالمعروف
ونهيت عن المنكر وعبدت الله مخلصا حتى اتاك اليقين السلام عليك يا ابا الحسن ورحمة
الله وبركاته انه حميد مجيد اين الله امة قبلك اين الله امة ظلمتك اين الله امة اسست
اساس الظلم والجور وبالغت عليكم اهل البيت ثم بنت على الغش وبغى اللهم العن
ظلمتهم من اولين وظلمتهم اللاتي دخلت فلانة و لانرضى بشيء فيما جرى
وانت حجتي على من انكر اخي رسولك صلواتك عليه وآله وانه اشهد ثانيا واشهدنا
عائذا مما جنت على نفسي واحتملت على ظهري فقولي شاهدا الى الله تعالى يوم تأتين
وهي وقفي قلت عبد الله مقاما محمودا وانت عبد الله وحده ثم ترفع يدك اليمنى

وبسط السوء على الغير ويقول اللهم إني أعوذ بك منهم وبولائهم أبول أحرفهم بما
يؤلف به أولهم وأبرأ إلى الله من كل وليه دونهم اللهم اشرح الدين بدلوا دينك وغيروا
سنتك وأنفقوا بأسك وجحدوا آياتك وسبوا أنبياءك وحملوا الناس على أكتاف آل محمد
اللهم إني أعوذ بك بالله عليهم وأتبرأ منهم في الدنيا والآخرة إذ حمار ثم يقول عبد حلة
ويقول كل الله عليك يا أبا السري كل الله على دوحك وبيتك كبيرة وأنت الصادق
المصدق لنبي الله من قبلك بالإيمان وبالأئمة الله على قائم آل محمد وعلى قبله
السري والسري وعلى جميع قبله أهل بيت رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم ثم يقول
عبد أساسه من خلفه وكل دكسير نوائي أحدهما المحمد وسر في الآخر المحمد
والرحمن وإن لم يعطهما فقوا سوده الأخلاق كلهما ويدعو للمؤمنين والمؤمنات
وخاصة لوالديك ويسعى في الدنيا والآخرة وأكثر من الدنيا لنفسك ولوالديك ولجميع
إخوانك وأهل عبد أساسه قاسم وليكن كلامك عبد الغير الوداع فأنا أدعو إن
يوفقه فقل السلام عليك يا مولاي يا أمير مولاي ورحمة الله وبركاته أنت لنا حبه من
الدنيا في هذا الوقت أنوار عبك إن كنت أدنى عبد أنت عبك و
لا مستدل بك و لا مؤمن عليك و لا أنا مقر فيك و قد جرت نفسي للدنيا وبركت

الا هل والاولاد والاوطار هول ساعا يوم حاجتي وهي وقف يوم لاتسئلني حقيقة و
لاقرب يوم لاتسئلني والدي و لاولدي ياسار الله الذي قد دخل الدار بغير
بشرى وياسار الله الذي قد دخل قواي مكانا لا يبلغه احد الشهد من ديانتي لما
وجدت الدار وياسار الذي انك عليك ان يبلغه سبيل وجدتها وياسار الله الذي
اذان مكانا و قدان للسلام عليك وديانتي اناك ان تودعني حوائجكم وترفق
من مواقعكم في الجنان السلام عليك ايتها الله السلام على امير المؤمنين ووصي رسول رب
العالمين وقائد الغر المحجلين السلام على الحسن و الحسين سبطي نبي اهل البيت السلام على الائمة
وسيدهم واحدا واحدا حي ورحمة الله وبركاته السلام على ملائكة الله الجنان السلام
على ملائكة الله المقربين المسبحين الذين هم بامره يعملون السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين
اللهم لاتبلغه احد الشهد من ديانتي اناه فان حبلته فاحسن منه و مع اذان اناه الماضين و ان
اتبعني نادى فادفع ديانته اذنا ماتبعني اناه على كل شيء قدير وتقول استودعك الله
واستودعك واقرا عليك السلام امنا بالله وبما جاء من الله اللهم فاكتبنا مع الشاهدين اللهم
فادفع حبلهم ومودتهم اذنا ماتبعني السلام على ملائكة الله وذوات قربك يا ارحم الله
السلام عليك اذنا ماتبعني وديانتي اذاتبعني السلام علينا وعلى عباد الله الصالحين و

اذا جاء من الله فلا يرد وحفظ حين سئل عن نقوش خاتم الله تعالى
عليه من القول عند دفنه جميع الائمة عن عن الرضا
حدثنا محمد بن الحسن بن احمد بن الوليد رضي الله عنه قال حدثنا محمد بن الحسن الصفار
عن علي بن حسان قال سئل الرضا عن اثار قبور ابي الحسن موسى عن فقال كلوا في المساجد حوله
وبين في المواضع كلها ان تقول السلام على اولياء الله واصفيائه السلام على امناء الله
واحبائه السلام على انصار الله وخلفائه السلام على محال معرفة الله السلام على مساكن ذكر
الله السلام على مظهري امر الله ونهيه السلام على الدعاة الى الله السلام على المستقرين
في مرضاة الله السلام على المخلصين في طاعة الله السلام على الادلاء على الله السلام على الذين
من والاهم فقد والى الله ومن عاداهم فقد عادى الله ومن عرفهم فقد عرف الله
ومن جهلهم فقد جهل الله ومن اعتصم بهم فقد اعتصم بالله ومن زيغ عنهم فقد زيغ من الله
اشهد انكم السلام لمن سالمكم وحرب لمن حاربكم مؤمن بسركم وعلانيتكم مقر بكم
ذلك كله اليكم لمن انتم عدو لمن جحدكم من الجن والانس من الاولين والاخرين وابرا الى
الله منهم وصلى الله على محمد وآله الطاهرين فقد ايقنت في الزيارات كلها وتكون من
الصلاة على محمد وآل محمد والائمة وتسمي واحدا واحدا باسمائهم وتبرا من اعدائهم

وبين ما بين من الدنيا لهبط وللموسر والموسات دنانه باحق خاصة للوكيل بن موسى
ع ولجميع الائمة ع

حدثنا علي بن أحمد بن محمد بن عمران الدقاق رضي الله عنه و محمد بن أحمد السناني
وعلي بن عبد الله الوراق و الحسين بن إبراهيم بن أحمد بن هشام المكتب قالوا حدثنا
محمد بن أبي عبد الله الكوفي و أبو الحسين الأسدي قالوا حدثنا محمد بن إسماعيل البرمكي
النوفلي قال حدثنا موسى بن عمران النخعي قال قال لي علي بن محمد بن علي بن موسى بن جعفر بن
محمد بن علي بن الحسين بن علي بن أبي طالب عليه السلام يا أبا هاشم إن الله جل جلاله أجرى لنا
كلمة الإيمان وجعلنا منه في أول الخلق إلى آخره فنحن السابقون السابقون
و أنبياء الله عز وجل خلقنا وأنبياء الله عز وجل خلقنا بأمره فأمرنا فأطعنا
وعلمنا السنة والوفاء وقادة من خلقنا من بعدنا وكنا الله عز و جل بأمره فيه ثم أمر فأطعنا
أدرنا من الغيب وكنا الله بأمره فيه تمام ما به تكونه ثم قال السلام عليكم يا أهل بيت النبوة
وموضع الرسالة ومهبط الملائكة ومعدن الوحي ومعدن الرسالة و خزائن العلم ومنتهى الحلم
وأصول الكرم وقادة الأمم وأولياء النعم وعناصر الأبرار ودعائم الأخيار

وساسه الناس وادكار النلاد وانواء الانمار واما الرحمر وسلاله النسر وصفوه الموسلر
وحبوه حبوه دعـ النالمر ودحمه الله وبركاته السلام على امه الهدى ومصابيح الدجى
واعلام النقى ودوى النهى واولى الجبى وكهف الورى وودبه الانسا والمل الاعلى
والدعوه الحسنى وحجى الله على اهل الاحوه والاولى ودحمه الله وبركاته السلام على مجال
مبرهه الله ومساكر بركه الله ومصادر حكمه الله وحفظه سر الله وحمله كتاب الله
واوصياء الله وددبه دسول الله كل الله عليه و اله وسلم ودحمه الله وبركاته السلام
على الدعاه الى الله والادلا على مرضاه الله والمستعربين امر الله ونهيه والامرين بمبه
الله والمبلغين توحيد الله والمطهرين لامر الله ونهيه وعباده المكرمين الذين لايسبقونه
بالقول وهم بامره يعملون ودحمه الله وبركاته السلام على امه الدعاه والقاده الهداه
والساده الولاه والذادة الحماه واهل الذكر واولى الامر ونعمه الله وحبوته وحجته
وعينه علمه وحجبه وصراطه ونوده ونوداته ودحمه الله وبركاته اشهد ان لااله الا الله
وحده لاشريك له كماشهد الله لنفسه وشهدت له ملائكته واولو العلم من خلقه لااله الا
هوالعزيز الحكيم واشهد ان محمدا عبده المصطفى ورسوله المرتضى ارسله بالهدى

ودير الهي لطفوه على الدير كله و لوكوه المسوكور واسعد ايكم الايمه الراسدور
المهديور المسوموور المكوموور المعوبور المعور الكاكوور المصطفور المطسور لله
العوامور ناموه الناملور نادايه الفاوور بكوامه اصطفاكم سلمه وادبكاكم لديه
واحتادكم لسره واحياكم بعدبه واعوكم بهداه وحصكم بر هاله وايسكم لوده
وايدكم بروحه ودكبكم حلاق ادكه وجيا على بريه وانكادا لديه وحفظه لسره
وحوبه لبلمه ومسوكا لمكمه وبراحمه لوحبه وادكانا لوحبكه وسعدا على حلمه واعلاما
لسادكه وعادلاق بلاكه وادلا على كراطه عصمكم الله مر الزلل وامنكم مر العبر
وطهركم مر الدسر واد هب عنكم الرحس وطهركم تطهيرا فطلبم حلاله وكبوم
ساله ومهدبم كوبه وادعبم دكوه ووكدبم مباهه وحكمبم بعد طلبه وبصيم لوق
السر والتلاله وكبوم بالى سبله بالحكمه والموعظه الحسنه وبدلم ابعكمرف موكاله وكبوم
على ماكابكمرف حبه واقمم الصلاه واسم الزكاه وامروم بالمعروف ونهسم عر المنكر
وجاهدبمرف الله حق جهاده حبى لعلبم كبوه وسم وراكه واقمم حدوده وسوم
سواع احكامه وسسم سبه وكوبمرف دلك منه بالى بالرضا وسلمم له بالقضا وكدفم مر
دسله مر مكى فالراعب عنكم مادى والاده لكم لاحق والمعترف حقكم دابى والهي

منكم وفيكم ومنكم وإليكم وإنه لإله ومعبوده ومرجعه إليه عبدكم وإنا إليه
إليكم وحسابه عليكم وفضل الخطاب عندكم وإنا لله لديكم ورحمته فيكم وبوده
وبرهانه عندكم وأمره إليكم من والاكم فقد والى الله ومن عاداكم فقد عادى
الله ومن أحبكم فقد أحب الله ومن أبغضكم فقد أبغضكم بالله أنتم السبل الأعظم
والصراط الأقوم وسفينة نجاة النبا وسفينة نجاة النبا والرحمة الموصولة والآية
المهولة والأمانة المبذولة وإن الجبل به الناس من أتاكم بها ومن لم يأتكم فلا إلى الله
يدعون وعليه يدلون وبه يؤمنون وله يسلمون وبأمره يعملون وإلى سبيله يرشدون وبقوله يحكمون
سبحان الله من والاكم وفاز من عاداكم وخاب من جحدكم وضل من فارقكم
وفاز من تمسك بكم وأمن من لجأ إليكم وسلم من صدقكم وهدى من اعتصم بكم ومن
أنسكم فإليه مأواه ومن خالفكم فالنار مثواه ومن جحدكم كافر ومن حاربكم مشرك و
من رد عليكم فهو في أسفل درك من الجحيم أشهد أن هذا ماء عذب فرات سائغ لشارب
فمن شاء وإن أبواب جنتكم وبيوتكم وطيبكم وأحده طابت وطهرت نفسها من شر
خلقكم أبوابها مفتحة شرعة منهج حتى من علينا فيسلكم الذي يوصل إلى الله إن يوم
ويذكر فيها اسمه وحبل ولايتنا عليكم وما حبانا به من ولايتكم طيبا لمولانا وطهارة لأنفسنا

وبركته لنا وكفاءته لدينا فكما عبده مسلمين بعطائكم ومشروعين بتصديقنا لنائكم فلم نالله
بكم ناسوف مهل المكرمين واجعل منازل المقربين وادفع كدحاف ناوكنا المرسلين حتى
لانلحقه لاحق و و لانفوقه فايق و لانسبقه سابق و لانطمس ادداكه طامس حتى لانبقى ملك مقرب
و لانبى مرسل و لاصديق و لاشهيد و لاعالم و لاجاهل و لاكبير و لافاضل و لامومن كالى و
لافاجر كالى و لاجاد عبد و لاشطار مريد و لاحلو فما بر كلك شهد الاشرفهم حلاله
امركم وعظم خطركم وكبر شانكم وتمام نوركم وكدى مقعدكم وثبات
مقامكم وشرف مجلكم ومنزلكم عنده وكرامتكم عليه وخاصتكم لديه وقرب
منزلتكم منه باسم وباهل وقال وباسين اشهد الله واشهدكم بان مومن بكم
وبما اشهد به كافر بشركم وبما كفرتم به مشتبر بشانكم وبتلاله من خالفكم موال لكم
ولاوليائكم مبغض لاعدائكم ومعاد لهم وشاهد لمن شاهدكم و حرب لمن حاربكم مهيو لما حققتم
منكر لما انكرتم مطيع لكم عارف بحقكم مقر بفضلكم مهتم لشانكم مهيب بركنكم مشرف
بكم مومن بايابكم مصدق برجعتكم منتظر لامركم مرتقب لدولتكم اخذ بقولكم عامل
بامركم مستبشر بكم داين لكم عائذ بكم لائذ بقبوركم مستشفع الى الله بكم و حل بكم
ومتوجه بكم الله ومقدمكم امام طلبى و حوائجى وادائى في كل احوالى وامورى

مومن سوكم وعلانيتكم وشاهدكم وغائبكم وأولكم وآخركم ومعروف ذلك كله
إليكم ومسلم فيه منكم وعلى لكم مومن ومبايع لكم بيع وتكون لكم منه حنيفية الله يقال
دينه بكم وبرتكم في أيامه وتطهركم لنبيه وتمتحنكم في أدكه فمنكم منكم لا مع
عدوكم أمينة بكم وتولية آخركم بما تولية به أولكم وترتيب الله يقال من
أعدائكم ومن الجبت والطاغوت والشياطين وحزبهم الظالمين لكم والمنافقين لهم
والمادهين من ولايتكم والناكبين لأدبكم الشاكين فيكم المبتغين عنكم ومن كل وليجة دونكم
وكل مطاع سواكم ومن الأئمة الذين يدعون إلى النار فسيح الله أبدانا ما حيينا على
موالاتكم ومحبتكم ودينكم ووفق لطاعتكم ورزق شفاعتكم وجعلنا من عباد موالكم
الذين لما يحزنون الله وجعلنا ممن يغتبط بولايتكم وشيعتكم ويبشر بهدايتكم ويسرون
دعوتكم ويكرمون دخيلتكم ويملأون دولتكم ويسرون غيبتكم ويعرف بأنكم
ونوح عبدا بوتيكم إنه وإنهم وإنهم وإنهم ومن أراد الله بدأ بكم ومن
وحده قبل عنكم ومن قصده توجه إليكم موالي لا أحصي ثناءكم ولا أبلغ من المدح
كنهكم ومن الوصف قدركم وأنتم نور الأخيار وهداة الأبرار وحجج الجبار بكم
فيي الله وبكم يمسك وبكم ينزل الغيث وبكم يمسك السماء أن تقع على الأرض إلا بإذنه

وبكم ينعش الله وبكم يكشف الضر وبكم ينزل الغيث وبكم يرسل السماء وبكم يمسك
الارض ان تقع الا باذنه وبكم يسبح الرعد بحمده والملائكة من خيفته وبكم
يسبح الوحش في الفلوات وعلى اطرافها وبكم يسبح الحوت في البحر وما فيه
وبكم يسبح الهواء والظلمة والضياء والليل والنهار وبكم يسبح الشجر والمدر
والماء والحصى وبكم يسبح ما اظلته السماء وما اقلته الارض وبكم يسبح كل
شيء لشرفكم وبجاه كل منكم لطفكم وجميع كل خلقه لعظمكم وذل كل شيء لكم
وانقاد الامر بودكم وقام الفلك بولايتكم بكم سلك الى الرضوان وعلى من جحد
ولايتكم غضب الرحمن اسم ياء وهي واو فعال ذكركم في الذاكرين
واسماؤكم في الاسماء واجسادكم في الاجساد وارواحكم في الارواح وانفسكم
في النفوس واياديكم في الايادي وعهودكم في العهود فما اجل اسماءكم واكرم انفسكم
واعظم شانكم واجل خطركم واوفى عهدكم كلامكم نور وامركم رشد
ووصيتكم التقوى وفعلكم الخير وعادتكم الاحسان وسجيتكم الكرم وشانكم البر
والصدق والرفق وقولكم حكم وحتم ورايكم علم وحلم وحزم ان ذكر الخير كنتم
اوله واصله وفرعه ومعدنه ومأواه ومنتهاه اسم ياء وهي واو فعال ذكر
اهل حسن شانكم وكثر احسان جمل بلائكم وبكم اخرجنا الله من الذل وفرج عنا
غمرات الكروب وانقذنا من شفا جرف الهلكات ومن النار اسم ياء وهي

بموالاتكم علمنا الله معالم ديننا وأصلح ما كان فسد من ديننا وبموالاتكم تتم الكلمة
وتعظم النعمة وتأتلف الفرقة وبموالاتكم تعز الطاعة المفترضة ولكم المودة
الواجبة والدعاء الرغبة والمقام المحمود عند الله تعالى والمقام المعلوم والجاه
العظيم والشأن الرفيع والشفاعة المقبولة ربنا آمنا بما أنزلت واتبعنا الرسول فاكتبنا مع الشاهدين
ربنا لا تزغ قلوبنا بعد إذ هديتنا وهب لنا من لدنك رحمة إنك أنت الوهاب سبحان ربنا
إن كان وعد ربنا لمفعولا يا ولي الله يا أولياء الله إن رسول الله ربنا لآتنا على
الإقرار فيه من أنفسكم على سره وأسرعاكم أمر حقه وفوز طاعتكم بطاعته
لما أسلفتم ربنا وكتبتم سبحان الله لكم مطلع من أطاعكم فقد أطاع الله ومن عصاكم
فقد عصى الله ومن أحبكم فقد أحب الله ومن أبغضكم فقد أبغض الله اللهم إني
أشهدك أنني أقر بالله من محمد وآله بأنه الإمام الأبرار أئمتهم سبحان
فيعلمهم الذي أوجب لهم علينا أسألك أن تجعلني ممن يحملهم التأدبين بهم ويعلمهم وفي دعوة
المؤمنين لشيعتهم إنك أرحم الراحمين وصلى الله على محمد وآله حسبنا الله ونعم الوكيل
الوداع أداء الأمانة الأبرار فعليكم يا آل بيت النبوة سلام مودع
لا يسأم ولا قال ورحمة الله وبركاته إنك حميد مجيد سلام ولي مودعاً عنكم ولا مستبدل

بكم و لاعوبر عليكم و لاميرف عنكم و لاداهدف فوبكم لاحبله الله باحر العهد مر
دنادبه فوبكم واسار مساهدكم و السلام عليكم و حسبى الله فى دمونكم واودكى
حوطكم و حبلى مر حوبكم وادطاكم حى ومكس مر دولكم واحبابى دحسكم
وملكيى اناهكم وسكر سبى بكم وعوكى سعاسكم واطار حبى بيكم واحل كى
بموالاكم وسوفى بطاعكم واحبى بهداكم و حبلى مر انعاب معلما مبيا عاما سالما مباطا حسا
فابرا بكوار الله وفضله وكفاه باقطا مابعاب به احد مر دوادكم ومواليكم
ومسكم وسيكم ودفى الله العود به العود ابدا مالبقاء دى بيه كاده واسار وبعوى
واحباب ودوى واسع حلال طيب اللهم لابيله احر العهد مر دنادبهم وكرمهم
والصلاه عليهم واوحب بال المعوه والبر والبركه والعود والاسار وحسر الاحاه
كمالاولياء النادمر بيعهم الموحسر لطاعتهم والراحسوف دنادبهم المعوبر الك والبهم
اسم واى وبعس واهل وعال احبلوبى بعبكم وكبروبى حوبكم واد حلوبى سعاسكم
واذكروبى عبدبكم اللهم كما على محمد وال محمد وابلع ادواحهم واحساد هم عى
السلام و السلام عليكم ورحمه الله وبركاته وكل الله على سدنا محمد واله وسلم تسليما

كسرا و حسبنا الله ونعم الوكيل ذكر فاطمة للشرف وفيها من بركة هذا المسجد وعلامات
واستجابة الدعاء فيه

حدثنا أبو طالب المبارك بن عبد الله بن نصر الطيب قال سمعت محمد بن عمر الرقي يقول
سمعت أبا نعيم يوسف عبد الملك الله طلبنا إذا أسفت فطرف إلى الناحية التي فيها مسجد علي بن
موسى الرضا ع بسنابك فرسه يوما فعلا حتى أمثلا منه المسجد وكاد فضيا كانه نفاد
وكنت شاكك أمر الرضا ع و لم أكن علمت أنه حجة فقلت لي أمي وكانت
مبالغة ما لك بابن فعلت لها دابته يوما شاطئا فأمثلا منه المسجد فعلمت أمي ذلك
و حسبت تعالى المكان الذي كنت فيه حتى دخلت فأدابته من البيت وأمثلا المسجد
منه فاستطعت ذلك فأحدثت الحمد لله الأنبياء لم يؤمر تعالى فقدت المسجد
فوجدت أن مثلا فعلت اللهم إن كان أمر الرضا ع حقا فأبي فدا أن يدخله
بيتي فأبي فعلت يعني أنه لم يكن مثلا على ما وجب فعلته حتى علمت أنه لم يكن فيه
الأنبياء ثم قلت اللهم إن كان أمر الرضا ع حقا فأبي لي فدا أن يدخله بيتي
فأبي فدخلته وددت وطلبت واستوثقت أمر الرضا ع فكنت أقصده بعد
ذلك كل ليلة جمعة دائما من يوفر وأكل عنده إلى وقتي هذا

حدثنا أبو طالب المبارك بن عبد الله بن نجاح الطائي قال سمعت أبا مسعود بن عبد الودود
يقول للحاكم بطوس المعروف بالبوذعي هل لك ولد فقال لا فقال له أبو مسعود لم لا تعقد
مسجدا لوجه الله تعالى فيدعو الله عبده حين يرفعه ولدا فإن سألت الله تعالى فيما طرق خواطري
فقصرت لي قال الحاكم فقصدت المسجد على ساكنه السلام وقصدت الله عز وجل
عند الوجه في أن يرزقني ولدا فرزقني الله عز وجل ولدا ذكرا فسميته أبا منصور
بن عبد الله الودود وأحببت تسميته الله تعالى فيما المسجد فهو لي وأعطاني وأكرمني
على ذلك قال مصنف هذا الكتاب فيه لما أستاذنا الأمير السيد ذكر الدولة
في دنانه مسجدا لوجه في قارولي في ذلك فحين مر به أسر وحصر وتلاشاه فلما
أنعلت عنه ذكر فقال لي هذا مسجد عاد فجدده وسألت الله تعالى خواطري كانت في
نفس فقال لي فلا تصرف الحاصل فيما وأنا دعت في قار الدنيا فيه مسجدا فقصدت
ذلك له ووقفت به فلما عدت من المسجد على ساكنه البهية والسلام وجدت الله فقال
لي قل كنت لنا وددت عنا فعلت ثم قال لي هذا حسنة فدخلي نار الدنيا في
ذلك المسجد مسجدا حدثنا أبو نصر أحمد بن المبارك الكتبي وما أنشدنا فيه

وبلغ من نصه انه كان يقول اللهم صل على محمد قوتا وتمسح من الصلاة على آله قال
سمعت أبا كريب الهمداني الفراء يقول كنت في أصحاب الحديث يقول
أوصيت بشعر الناس وذبته قدميها وبشعر موضعها فيبرأ فلما أتى على ذلك مدة جاء
صاحب الوذبة بطالب بقاطع أخرى موضعها ويبرأ وأنهى صاحب الوذبة
فيه حتى مرت سنوات فيبرأ وذابت حماته من الناس يوم حضور إلى مسجد الوكا في فيه حتى
منهم إلى المسجد وقدمت وكنت أنا الله عز و جل أن يزيل موضع الوذبة فإنه
فيأخذ فيما يرى النائم كأن أبا أبان قال لي ذهب الوذبة في موضع كذا وكذا
فيه حتى إلى صاحب الوذبة فأدبته إلى ذلك الموضع الذي ذابت في المنام و أنا
عن مصدق بما ذابت فقصد صاحب الوذبة ذلك المكان فعرفه وأشبهت منه الوذبة
بيد صاحبها فكان الرجل بعد ذلك يدعو الناس بهذا الحديث ويشهد على ذلك
فذا المسجد على ساكنه أفضل و السلام

حدثنا أبو جعفر محمد بن أبي القاسم بن محمد بن الفضل الفرغاني قال سمعت
أبا الشرعي بن الحسن الغضبان قال كنت بمودود فلقيت نفاد جلا من أهل مصر فيما أسمه
حموه فذكر أنه خرج من مصر ذاهبا إلى مسجد الوكا في بطوس و أنه لما دخل المسجد

كان فوق حروف السمر فواد وكل و لم تكن كذلك الوم دابر عنوه فلما كل السمه
اداك حاكم العين ان يبرحه وسلو ان هناك ان سلو عليه ان وتكون المسعد لكل من
فانه حا من بلك ساسع و لايبرحه و انه لا حاجه لى الى الموحى فوكه وعلو عليه ان و انه
كان بكل وحده بال ان لنا فلس ووضع داسه على دكينه لسوبى ساعه فلما دع داسه
دا ى الى الحداد موا حفه و حفه دفعه عليها فكان النار من سوه ان ى فوا بروبه نوحى
الله عمر دادة كونه فلاف دا العين ان الله ناسكه سلاله من الله عينه قال
فعمه واحد ى الصلاه الى وقت السير ثم جلسه كجلس الاول ووضعه
داس على دكين فلما دفعه داس لم اد ما على الحداد سنا و كان الذى اداه مكونا
دفنا كانه كسر فى بلك الساعه قال فانفلو الصبى وفى ان و حوجه من فناك

حدثنا ابو على محمد بن احمد بن محمد بن يحيى الصابونى قال حدثنا ابو
الحسن على بن احمد بن على البصرى المقرئ قال ثنا ى دخل من الكافر فعا بى الناس
رسول الله صلى الله عليه و اله وسلم فقال يا رسول الله من ادود من اولادك فقال صغار
من اولاك من ابائى مسموما و نار من اولاك من ابائى مقتولا قال فقلت له فمن ادود منهم

يا رسول الله ع سنة مساهد هم ناو قال اماكنهم قال من هو اقرب منك سبب بالمعاودة و
هو مقهور نادم الشرب قال فقلت يا رسول الله سبب الوضا ع فقال صر قل كل الله عليه قل
كل الله عليه تلانا

حدثنا ابو علي محمد بن احمد بن محمد بن يحيى المناك ع قال حدثنا ابو عمرو و محمد
بن عبد الله الحكم النيسابوري قال حدثني علي بن حلاد عن ابي ع بن رسالة سر السلاطين بما
يأتي الامير نصر بن احمد بخارا و كان احد فيما من اهل ابي ع والاحوص من اهل هرو و كان
الفقيه على المذهب الذي كان عليه ابي ع و كان الرئيس مسيسا فلما تلقا
سيسابور قال الرئيس للفقيه ما لابد ابا بنادة الوضا ع ثم توجه الى بخارا فقال الفقيه قد سبا سلطانا
بن رسالة الى الصورة بخارا فلا يبعد لنا ان يسئل سيرها حتى نعرف منها فقصدا البخارا وادنا الرسالة
ودخلنا حتى اذا جاءنا طوس فقال الرئيس للفقيه ما لابرود الوضا ع فقال خرجت من
الري من حنا لاتاد خ النها داقصنا قال فسلم الرئيس امسه وكرامة الله وقدمت
حمادا وقصد مسجد الوضا ع و قال لخدام المسجد خلوا لي المسجد قد الله واذهبوا
الى مفاتيحه فخلوا ذلك قال فدخلت المسجد وغلقت الباب وقدمت الوضا ع ثم قمت
عند راسه وقلت ما سا الله تعالى واتيناك في قرابة القرار من اولاد قال فقلت اسمع

كونا بالنار كما أمرنا فحبس كون وبدت المسجد كله وكلت بواحته فلم يأت
أحدا فحدث إلى مكان واحد في الفراء من أول النار فكنت أسمع
الصوت كما أمرنا لا أسمع صيحة فيه وأكبت بأذني فأذا الصوت من النار
فكنت أسمع مثل ما أمرنا حتى بقيت آخر سورة مريم في قراءة يوم يسير المتقين إلى الرحمن
وفدا و نسوق المجرمين إلى جهنم وفدا فسمعت الصوت من النار يوم يسير المتقون إلى
الرحمن وفدا ونساق المجرمون إلى جهنم وفدا حتى جمعت النار وجمع فلما أكبت
دخلت إلى بوابة فسألت من بها من المقربين فقلت هذه النار فقالوا هذا الفلق والمسك
فسمعت لكنا لا نرى فراءة أحد قال فدخلت إلى ساتور فسألت من بها من المقربين فقلت هذه
النار فلم نرها أحد منهم حتى دخلت إلى الرفرف فسألت سدر المقربين فقلت هذه
النار فقلت من قرأ يوم يسير المتقون إلى الرحمن وفدا ونساق المجرمون إلى جهنم وفدا
فقال لي من أمر حتى تفدا فقلت وهل أحتاج إلى مرافق أمر جديد فقال هذه
قراءة رسول الله صلى الله عليه وآله وسلم من دونه أهل الشرك ثم أسكنك السنة
الذي من أجله سألت عن هذه القراءة فقصصت عليه القصة وكيف لي القراءة
حدثنا أبو علي محمد بن أحمد بن محمد بن يحيى المنادي قال حدثنا أبو اليسر محمد بن أبي

عبد الله الهروي قال حضر المسجد رجل من أهل بلخ ومعه مملوك له فوقف هو ومملوكه
الرضا ع وقام الرجل بين يديه يصلي ومملوكه يصلي بين يديه فلما فرغا من صلاتهما سجدا
فطالا سجودهما فرفع الرجل رأسه من السجود قبل المملوك وكان المملوك يرفع رأسه من
السجود و قال لسيده مولاي فقال له يزيد الجرمي فقال أنت حر لوجه الله تعالى
ومملوكين فلانة يعني حرة لوجه الله تعالى و قد وجبتا منك بيتا وكتابا من الكتاب
وكتبت لهما كتابا وكتبت الفلانة وهب عليكما و على أولادكما وأولاد
أولادكما ما تناسلوا شهادة بذلك الإمام ع في كتب التلاع و حلف بالله تعالى وبالإمام ع أنه ما
كان سأل في سجوده إلا بذلك الناحية سبقا و قد سرهم الإجابة من الله تعالى بقدر السرعة

حدثنا أبو علي محمد بن أحمد بن محمد بن يزيد الأستاذ المعاذي قال حدثنا أبو النضر
الفضل بن الشاذان قال أخبرني علي بن سديدة بن منيا لسان قام أحد على الكلام فجعل يقال نار
أدود الرضا ع وأكثر الله تعالى عنده وأجبله سعى الله حين ساعين من علي وبطل لسان
فرجت حمادا وقصدت المسجد وددت الرضا ع وقمت
بين يديه وطلبت دكتير وسجدت وكبرت الله وأثنيت مسبحا بتاجت

هذا العبد الله بن سالم بن ثابت من حلب وبها عقده لسان هذه شرف الدين شيوخ
وانتشر الشام كان العبد هذا نوحي وحوحي منه دخل كهل آدم سيد الآدمية هذا
عن و قال لنا ناصر في لا اله الا الله قال قاومناه الله كنت اقول ولسان مبلو قال فتاحي
على كتبه فقال سكر الله هذه في لا اله الا الله قال فاطلق لسان فقلت لا اله الا الله ودخلت
الى منزل داخلا وكنت اقول لا اله الا الله واطلق لسان و لم يبلو بعد ذلك

حدثنا ابو علي محمد بن احمد الصائغ قال سمعت ابا الخير الموذن يقول اهلا
السنة يوما ثلاث و كان الوالي على من المسجد فاخذ السنة حين اذا اقوم من المسجد
حفاظ المسجد منه فادبع بادن الله ووضع فاه على من الوالي و لم يعرف المسجد منه
ش

حدثنا ابو العلا محمد بن احمد بن اسماعيل السلمي النيسابوري قال حدثني محمد
بن احمد الشيباني النيسابوري قال كنت خدمة الامير ابي نصر بن ابي علي الحسين
صاحب الشرط و كان مجتمعا الى قبيسه الى ثلاثة و كان اصحابه يسكرون على مثله الى
واكثر اقول فيام الى شر الاوقات كنا فيه ثلاث الاف دينه ويسمه واعين ابن

اسلموا حوانه فهو حب من عبده فهلسوف المكاوالك يلس فه الها حب ووصب
الكسر عبد وحلف احدف الناس سلل فسوو دلك الكسر فلم اسس نه و كار
لامير ان النصر علام نقال له حطلى ناس و كار حاضرا فلما نطرف لم اد الكسر فانكر
حمسهم ار سوفوا له حبرا وقالوا له ماوصب فا فنا سنا فما وصب هدا الاامسالا
وصب عادفا يسد فهل فكر فب على سوف الامير ان نصر الكسان لدلك حسه ار
يفعن فعب فيسوا منكرا لاادى من احد الكسر و كار ان اداوع له امر يبرئه
فوحى الى مسعد الوكا حى فواده وكنا الله يسال عبده و كار نكف دلك ويوحى عنه
فد حلف الى الامير ان نصر من الند فعلف له انها الامير ادولف الموحى الى طوس
على نفاسنا فقال و ما هو فقال علام طوس فهوف من و فدفف الكسر و انانفمه نه
فقال انطر ار لانفسد حالك عندنا فعلف لحوف الله من دلك فقال و من نصول الكسر
ار ناحوف فعلف له ار لم لحد سدادسر نوما فيول وملك نر نكنا فكب الى ان
الكسر الموالى النصر على حمع ناس نطوس فادول فهو حب وكب اكنى من
منول الى منول حتى واصب المسعد على ساكنه السلام فودف وكنوف الله يسال عبدناس
العنو ار نطلب على موضع الكسر فد فب النوم فناط فوانب دسول الله كلى الله

عليه و آله وسلم في المنام يقول له هذه قبر آمنة فاحفظها وحدث الوصي
وطلب منا آمنة بنت وهب قد هب النوم فرأيت رسول الله صلى الله عليه و
آله وسلم في المنام فقال لي الحسن سبط حطلي نار وقد بعث الكنوز في يده و هو مناط
بيمين بين يدي الحسين قال فأسرعت إلى الأمير بين يدي قبل المساء بثلاثة أيام فلما دخلت
عليه فقلت له قد قبلت حاجتي فقال الحمد لله هي حبة وعرف بين وحدت الله فقال
نار الحسن فقلت له الحسن مع حطلي نار فقال من نار علمت فقلت أخبرني به رسول الله
صلى الله عليه و آله وسلم في منامي عندهن الوصايا ج قال فأخبرته بذلك وأمر بإحضار
حطلي نار فقال له نار الحسن التي أخذته من يد بنته فأنكر و كان من أمر علمائه فأمر
نار بقدح بالصرف فقلت إنها الأمين لأمر بصرته قبر رسول الله صلى الله عليه و آله وسلم
قد أخبرني بالموضع الذي وضعته فيه قال وأنا هو فلما فرغ بين يدي مذكور بين الكنوز
بين الأمين فسبق إلى منزله بنفسه وأمر بنقل موضع الكنوز فتوجه إلى منزله و حفر وأخرج
الحسن مبنوما فوضعته بين يديه فلما نظر الأمين إلى الحسن و جبينه عليه قال لي يا أبا نصر لم أكن
عرفت فضلك قبل هذا الوقت وسأبذل لك وأكرمك وبعدتك و لوعرفت أنك
تريد قصد المسجد لتملك على ذاته من دونك قال أبو نصر فبينما أولئك الأبناء نار

يعدوا على ما حوى فوهبوه لله فاستدعى الامير وجمع اليه شيوخ وجلس في
الجامع ابن الشرابي وفي هذا و لاقوه الا بالله حدثنا ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعيل
السلمي رضي الله عنه قال سمعت الحاكم الرازي صاحب ابي جعفر البيهقي يقول سمعت ابو
جعفر البيهقي رسول الله ابي مسعود بن عبد الرحمن فلما كان يوم الخميس استدعى بنادقه الرضا
ع فقال اسمع منه ما احدثك بي امر هذا المسجد كنت انا مع ابي اصبهان
انا في هذا المسجد واشرف الزوار في الطريق واسلم بابهم ونعالهم ومرضاهم فيه حتى
منتهى ذلك يوم وادسلم فدخل عوار فما زال يسبه حتى الباب الى حائط المسجد
فوقع الشرار ووقع العقد مقابله لا يدري منه فيهدنا كل الهدم بالعقد ان يدري منه فلم
يسمع و كان في قاري الشرار موضعه يسمه العقد فاذا الباب الى الباب دخل منه فدخل
الشرار جميعا في حائط المسجد فدخلت الرباط فقلت لابي الصبي العقبي اين الشرار
الذي دخل فيها الان فقال لم يادة فدخلت المكان الذي دخله فوجدت سر
الشرار وباب النور و لم يات الشرار وفقدته فدعت الله تعالى ان لا يأتي الزوار بعد
ذلك و لا يشرف لهم الا بسبب الخير وكتبت في ذلك امر فرجعت الى فدا المسجد
فوجدته وسألت الله تعالى منه حاجتي فقضيها لي ولقد سألت الله تعالى ان يرفع ولدا ذكرا

فوقف انا حتى اذا بلغ وقل عدد آل مكان من المسجد وسالت الله تعالى ان يرزقني ولدا
ذكرا فوقف انا احرم ولم اسال الله تعالى فيما حاجة الا هذا قال فقدنا فاطمة من
بركة هذا المسجد على ساكنه السلام حدثنا ابو الفضل محمد بن احمد بن اسماعيل السلمي
قال حدثنا ابو الطيب محمد بن علي الفضل السلمي قال حدثني حمويه صاحب حسن خراسان
ذات يوم تسايرت على مدار اليسر بن يزيد لسطوا آل من كان منه من القواد فعل و
كان هذا من ارسى ويسل تعاد سار فمر به رجل فقال السلام له تابع هذا الرجل وذكره آل
ذاك حتى اتوه فلما جاء الامير حمويه آل الذاد اجلس من كان منه من القواد على
الطعام فلما جلسوا على المائدة فقال للغلام ابن الرجل قال هو على بال قال ادخله فلما دخل
امر ان يصب على يده الما و ان يجلس على المائدة فلما فرغ قال له اتعرف حماد قال لا فامر
له بمائة ثم قال له اتعرف دنانيرهم للنفقة فقال لا فامر له بالف درهم وبزوج حواليه حوبه وسقوه
وبالاف ذكر ما كان يعمل ذلك ثم النفقة حمويه آل القواد فقال لهم ابدوا من
هذا قالوا لا قال اعلموا ان كنتم في سر ذلك الوكا ع وعلى اطعام دينه ودنيا
هذا الرجل فيما وكنت اذكر الله تعالى عبد العزيز ابن يزيد ولاية خراسان وسمعت
هذا الرجل يذكر الله تعالى وسالته ما هذا امرك له به فوالله حسن اجابته الله تعالى له فيما

كتوبه فه بركه هذا المسعد فاحسن بارادي حسن احانه الله تعالى لهذا الرجل
بدي ولكرس وسه فصاكرفس قالوا ما هو قال نار هذا الرجل لماذا يا وعلى بلط
الاطماد الرنه وسمع طلبس عظم فسر عنده فيلق الوفي ودكلي برحله و قال له
ملك بهذا المال تطيق ولانه جوانسار وفوت المسر فقال له الفوات انها الامير لعفي عنه
واحسلق حل حين تكون هذا كمال الصنعه الله قال فعلت و كان حموته سد
دلك يوم هذا المسعد ودوحي انسه من دند بن محمد بن دنك التلوي سدفل انه دمر
بيحار وحوله الى قصره وسلم الله ماسلم من السمه كل دلك لما كان سوه من بركه
هذا المسعد و لما حوحي ابو المسر محمد بن احمد بن دناك التلوي ده وناع له حسوور
الف دحل سنانود احده الملعه بها وانعده الى بيادا هذا حل حموته ودع هذه و قال الامير
جوانسار هولا اولاد رسول الله كلى الله عليه و اله وسلم و هم حاجي فيس نار بكعهم
حين لايبحوا الى طلب المنابر فاحوجي له دسماق كل سهر واطلق عنه وددكه الى سنانود
فصاد دلك سنا لما حيل لا قل السوف بيادا من الرسم و دلك بركه هذا المسعد على
ساكنه السلام حدثنا ابو الناس احمد بن محمد بن احمد بن المسر الحاكم دكى الله عنه
قال سمعت اباعلي عامر بن عبد الله السودي الحاكم نمو الروح و كان من اصحاب

المدينة يقول حضرة مسعد الوكا في تطوير قوانين دخلا تركيا هدد حل الفقه
ووقف عند الوالي وحل بكي ويدعو بالتركية و يقول بادف ار كار باس حنا فاجمع بس
وسه و ار كار منا فاجيلي مر حتوه على علم ومعرفه قال وكيف اعرف الله التركيه
فقال له انها الرجل ما لك قال كاول ولد و كار عرف حرف اسماي ابات فقدته و
لااعرف حتوه و له ام تدم الكا عليه فانا اكتو الله يقال ما فاق دلك لابي سمعت
ار الكاتب هدا المسعد مسيحاء قال فرحته واحدته بدء واحرحته لاكتفه دلك
اليوم فلما خرجنا مر المسجد لقينا دخل ساف طوال مبسط عليه موقعه فلما ابصر بدلك التركي
وبس الله فانقه وبكي وعرف كل واحد منهما صاحبه فكانا فوانيه الذي كار
يكتو الله يقال ار يجمع بنا وبينه اوبيله مر حتوه على علم عبدهو الوكا في قال فسالته كيف
وصل الى هدا الموضع قال وصل الى طرسار بعد حرف اسماي ابات وديان كيلي
فيا فالار لماكتوف حرحرف طلب ياي وام و قد كار حقيل حتوفما وكيف
مع قوم احدوا الطريق الى فانا فيس منهم قال دلك التركي قدطفل مر امر
هدا المسعد ماكيل به يعني و قد الف على يعني ار لااقادي هدا المسعد مانعت والمعد

لله اولا واخرا وظاهرا وباطنا والصلاه والسلام على محمد المصطفى واله وسلم تسليما
كثيرا

اللهم صل على موسى الرضا المرتضى الامام التقي النقي
وجدك علي مرتضى الاطهر وموسى النبي الصديق
السعيد طوباه كثيرة نامه داكنه متواضله متوانره
متوادفه كافطر ما طلب على احد من اولادك